الخصال

شیخ صدوق

ترجمه و توضیح:
یعقوب جعفری

جلد دوم

انتشارات اسوه

الخصال

جلد دوّم

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

تألیف:
شیخ صدوق (ابن‌بابویه)
ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه قمّی

ترجمه و توضیحات:
یعقوب جعفری

ابن بابویه، محمدبن علی، ۳۱۱ - ۳۸۱ق.
[الخصال. فارسی]
الخصال / تألیف شیخ صدوق ابن بابویه؛ ترجمه و توضیحات یعقوب جعفری. ــقم: نسیم کوثر، ۱۳۸۲.
۲ ج.
ISBN 964 - 94926 - 4 - x ۴۵۰۰۰ ریال: (دوره)
ISBN 964 - 94926 - 3 - 1 (ج. ۲) - ISBN 964 - 94926 - 2 - 3 (ج. ۱)
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
۱. احادیث اخلاقی. ۲. اخلاق اسلامی. ۳. احادیث شیعه -- قرن ۴ق. الف. جعفری، یعقوب، ۱۳۲۵ -، مترجم و مصحح. ب. عنوان.
BP ۲۴۸/الف ۲خ ۶۰۴۱ ۲۹۷/۶۱
۱۳۸۲
کتابخانه ملی ایران ۸۲-۲۹۵۹۹م

انتشارات نسیم‌کوثر
قم ـ خیابان ارم ـ پاساژ قدس ـ طبقه ۵ ـ پلاک ۱۶۱
تلفن: ۷۸۳۰۵۶۷ ـ دورنگار: ۷۸۳۰۵۶۸ / همراه: ۰۹۱۲۲۵۱۴۹۰۷

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

شناسنامه

■ **نام کتاب:** الخصال / جلددوم
■ **مؤلف:** شیخ صدوق ابن بابویه
■ **مترجم:** یعقوب جعفری
■ **ناشر:** نسیم کوثر
■ **حروفچینی:** نسیم کوثر
■ **چاپ:** اعتماد ـ قم
■ **نوبت چاپ:** اول / ۱۳۸۲
■ **شمارگان:** ۲۰۰۰ نسخه
■ **قیمت دورهٔ دوجلدی:** ۴۵۰۰ تومان

مرکز تحقیقات ...
شماره ثبت: ۰۱۸۰۳۴
تاریخ ثبت :

شابک دوره: X-۴-۹۴۹۲۶-۹۶۴
شابک جلد۲: ۱-۳-۹۴۹۲۶-۹۶۴

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

بسم الله الرحمن الرحیم

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ربّ العالمين وصلّى الله على محمّد وآله الطاهرين

باب السبعة

ورد الأمر بدفن سبعة أشياء

قال الشيخ الجليل أبو جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن موسى بن بابويه القمّي الفقيه مصنّف هذا الكتاب أعانه الله على طاعته ووفّقه لمرضاته:

١ - حدّثنا أبو أحمد محمّد بن جعفر البندار قال: حدّثنا أبوبكر مَسعدة بن أسمع قال: حدّثنا أبو حامد أحمد بن إسحاق الهروي قال: حدّثنا الفضل بن عبدالله الهروي قال: حدّثنا مالك بن سليمان، عن داود بن عبد الرّحمن، عن هشام بن عروة، عن أبيه، عن عائشة أنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله كان يأمر بدفن سبعة أشياء من الإنسان: الشعر والظفر، والدّم، والحيض، والمشيمة، والسّنّ، والعَلَقة.

نهي رسول الله صلى الله عليه وآله عن سبع و أمر بسبع

٢ - أخبرني الخليل بن أحمد السّجزي قال: أخبرنا أبو العبّاس الثقفي قال: حدّثنا محمّد بن الصبّاح قال: أخبرنا جرير، عن أبي إسحاق الشيباني، عن أشعث بن أبي الشعثاء المحاربي، عن معاوية بن سويد بن مقرن، عن البراء بن عازب قال: نهى رسول الله صلّى الله عليه وآله عن سبع وأمر بسبع: نهانا أن نتختّم بالذّهب، وعن الشرب في آنية الذّهب والفضّة، وقال: من شرب فيها في الدّنيا لم يشرب فيه في الآخرة، وعن ركوب المياثر، وعن لبس القسي، وعن لبس الحرير والدّيباج والإستبرق، وأمرنا عليه السّلام باتّباع الجنائز، وعيادة المريض، وتسميت العاطس، ونصرة المظلوم وإفشاء السّلام، وإجابة الدّاعي، وإبرار القسم. قال الخليل بن أحمد: لعلّ الصواب إبرار المقسم.

حرم من الشاة سبعة أشياء

٣ - حدّثنا أبو الحسين محمّد بن عليّ بن الشاه، قال: حدّثنا أبو حامد، قال:

به نام خداوند بخشایشگر مهربان
سپاس خداوند را که پروردگار جهانیان است
و خدا بر محمد و خاندان پاک او درود بفرستد.

باب خصلت‌های هفتگانه

به دفن کردن هفت چیز فرمان داده شده

شیخ جلیل ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی فقیه مصنف این کتاب ـ که خدا او را بر طاعت خود کمک کند و به چیزهایی که باعث خوشنودی او می‌شود موفق بدارد ـ می‌گوید:

۱ ـ هشام بن عروه از پدرش از عائشه نقل می‌کند که پیامبر خدا (ص) به دفن کردن هفت چیز از انسان دستور می‌داد: مو و ناخن و خون و حیض و جفت نوزاد و دندان و علقه (خون بسته شده که از رحم بیرون می‌آید).

پیامبر خدا (ص) از هفت چیز نهی و به هفت چیز امر می‌کرد

۲ ـ براء بن عازب می‌گوید: پیامبر خدا (ص) از هفت چیز نهی و به هفت چیز امر فرمود، ما را نهی کرد از این که انگشتر طلا به دست کنیم و از خوردن از ظرف‌های طلا و نقره و فرمود: هرکس در دنیا از آنها بخورد در آخرت از آنها نخواهد خورد، و از سوار شدن بر زین ابریشمی و از پوشیدن لباس مخلوط به ابریشم و از پوشیدن لباس از ابریشم و دیبا و اطلس، و ما را دستور داد به تشییع جنازه و عیادت مریض و دعا کردن به کسی که عطسه می‌کند و کمک کردن به مظلوم و شایع کردن سلام و اجابت کسی که ما را دعوت می‌کند و راست بودن سوگند (خلیل بن احمد می‌گوید: شاید درست‌تر عمل کردن به سوگند باشد).

هفت چیز از گوسفند، حرام است

۳ ـ حمّاد بن عمرو از امام صادق (ع) و او از پدرانش از علی بن ابی‌طالب (ع) نقل

حدّثنا أبو يزيد أحمد بن خالد الخالدي قال: حدّثنا محمّد بن أحمد بن صالح التميمي عن أبيه قال: حدّثنا محمّد بن حاتم القطّان، عن حمّاد بن عمرو، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه، عن جدّه، عن عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام، عن النّبيّ صلّى الله عليه وآله أنّه قال في وصيّته له: يا عليُّ حرم من الشاة سبعة أشياء: الدَّم، والمذاكير، والمثانة، والنخاع، والغدد، والطّحال، والمرارة.

٤- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار، عن محمّد بن أحمد، عن محمّد بن هارون، عن أبي يحيى الواسطي بإسناده رفعه إلى أمير المؤمنين عليه السّلام أنّه مرَّ بالقصّابين فنهاهم عن بيع سبعة أشياء من الشاة: نهاهم عن بيع الدَّم والغدد، وآذان الفؤاد، والطحال والنخاع والخصيّ والقضيب، فقال له رجل من القصّابين: يا أمير المؤمنين ما الكبد والطحال إلّا سواء، فقال له: كذبت يالُكَع آتني بتورين من ماء آتك بخلاف ما بينهما، فأتي بكبد وطحال وتورين من ماء، فقال: أمرس كلّ واحد منهما في إناء على حدة فمرسهما جميعاً كما أمر به فانقبضت الكبد ولم يخرج منه شيء ولم ينقبض الطحال وخرج ما فيه كلّه وكان دما كلّه وبقي جلده وعروقه، فقال: هذا خلاف ما بينهما، هذا لحم وهذا دم.

أعطي النّبيّ صلّى الله عليه وآله في عليّ (ع) سبع خصال

٥- حدّثنا محمّد بن عليّ بن الشاه قال: حدّثنا أبو حامد قال: حدّثنا أبو يزيد أحمد بن خالد الخالدي: قال: حدّثنا محمّد بن أحمد بن صالح التميمي، عن أبيه قال: حدّثنا محمّد بن حاتم القطّان، عن حمّاد بن عمرو، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه، عن جدّه، عن عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام، عن النّبيّ صلّى الله عليه وآله أنّه قال في وصيّته له: يا عليُّ إنّ الله تبارك وتعالى أعطاني فيك سبع خصال أنت أوّل من ينشقّ عنه القبر معي، وأنت أوّل من يقف على الصراط معي، وأنت أوّل من يكسى إذا كسيت ويحيى إذا حييت، وأنت أوّل من يسكن معي في عليّين، وأنت أوّل من يشرب معي من الرّحيق المختوم الّذي ختامه مسك.

قول النّبيّ (ص)طوبى بى ثمّ طوبى- سبع مرّات- لمن لم يرني وآمن بي

٦- حدّثنا محمّد بن جعفر البندار قال: حدّثنا أبو العبّاس الحمّادي قال: حدّثنا أبو جعفر الحضرمي قال: حدّثنا هُدبة بن خالد قال: حدّثنا همّام بن يحيى قال: حدّثنا قتادة، عن أُيمن، عن أبي أُمامة قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: طوبى

می‌کند که پیامبر خدا (ص) در وصیتی به ایشان فرمود: یا علی، هفت چیز از گوسفند حرام است: خون و آلت نری و مثانه و مغز حرام(که در ستون فقرات قرار دارد) و غده‌ها و سپرز و زهره‌دان.

۴ـ ابو یحیی واسطی با سند خود نقل می‌کند که امیرالمؤمنین (ع) به قصاب‌ها گذر کرد و آنها را از فروختن هفت چیز از گوسفند نهی کرد: خون و غده‌ها و گوشه‌های دل و سپرز و مغز حرام و بیضه و آلت نری. مردی از قصاب‌ها به آن‌حضرت گفت: یا امیرالمؤمنین، جگر سیاه و سپرز یکی هستند، فرمود: دروغ گفتی ای فرومایه! دو ظرف آب بیاور تا تفاوت آن دو را به تو نشان دهم، پس یک جگر سیاه و یک سپرز و ظرفی از آب آوردند، فرمود هر کدام از آنها را در ظرفی جداگانه فشار بده و او این کار را کرد پس جگر سیاه منقبض گردید و چیزی از آن بیرون نیامد ولی سپرز منقبض نشد و هر چه در آن بود بیرون آمد و همه‌اش خون بود و فقط پوست و رگهای آن باقی ماند، فرمود: این است تفاوت میان آن دو، این (جگر سیاه) گوشت است و این (سپرز) خون است.

دربارهٔ علی (ع) به پیامبر خدا (ص) هفت خصلت داده شد

۵ـ حمّاد بن عمرو از امام صادق (ع) و او از پدر و جدش از علی بن ابی‌طالب (ع) از پیامبر خدا(ص) نقل می‌کند که در وصیتی به او فرمود: یا علی خداوند دربارهٔ تو به من هفت خصلت داد: تو نخستین کسی هستی که (در قیامت) قبر تو با من شکافته می‌شود و تو نخستین کسی هستی که با من بر صراط می‌ایستد، و تو نخستین کسی هستی که وقتی من لباس پوشیدم تو هم می‌پوشی و چون زنده شوم زنده می‌شوی، و تو نخستین کسی هستی که با من در جایگاه‌های بلند ساکن می‌شوی و تو نخستین کسی هستی که با من از بادهٔ سر به مهر بهشتی می‌خوری همان که پایان آن مُشکین است.

سخن پیامبر (ص) که فرمود خوشا و خوشا ـ تا هفت مرتبه ـ به حال کسی که مرا ندیده و به من ایمان آورده است

۶ـ قتاده از ام ایمن و او از ابو امامه نقل می‌کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: خوشا به حال کسی که مرا دیده و به من ایمان آورده و خوشا خوشا ـ تا هفت مرتبه ـ به حال

لمن رآني وآمن بي، طوبى ثمّ طوبى - يقولها سبعاً - لمن لم يرني وآمن بي.

سبعة في ظل عرش الله يوم القيامة

٧- أخبرنا الخليل بن أحمد قال: أخبرنا ابن منيع قال: حدّثنا مصعب قال: حدّثني مالك، عن أبي عبد الرّحمن، عن حفص بن عاصم، عن أبي سعيد الخدري، أو عن أبي هريرة قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله سبعة يظلّهم الله عزّوجلّ في ظلّه يوم لا ظلّ إلّا ظلّه: إمامٌ عادل، وشابٌّ نشأ في عبادة الله عزّوجلّ، ورجلٌ قلبه متعلّق بالمسجد إذا خرج منه حتّىٰ يعود إليه، ورجلان كانا في طاعة الله عزّوجلّ فاجتمعا على ذلك وتفرّقا، ورجلٌ ذكر الله عزّوجلّ خالياً ففاضت عيناه من خشية الله عزّوجلّ ورجلٌ دعته امرأة ذات حسب وجمال، فقال: إنّي أخاف الله عزّوجلّ، ورجل تصدّق بصدقة فأخفاها حتّىٰ لا تعلم شماله ما يتصدّق بيمينه.

٨- حدّثنا المظفّر بن جعفر بن المظفّر العلوي العمريّ السمرقندي رضي الله عنه قال: حدّثنا جعفر بن محمّد بن مسعود العيّاشيّ، عن أبيه، عن الحسين بن إشكيب، عن محمّد بن عليّ الكوفي، عن أبي جميلة الأسدي، عن أبي بكر الحضرمي، عن سلمة بن كهيل رفعه، عن ابن عبّاس قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: سبعة في ظلّ عرش الله عزّوجلّ يوم لا ظلّ إلّا ظلّه: إمامٌ عادلٌ، وشابٌّ نشأ في عبادة الله عزّوجلّ، ورجلٌ تصدّق بيمينه فأخفاه عن شماله، ورجلٌ ذكر الله عزّوجلّ خالياً ففاضت عيناه من خشية الله عزّوجلّ، ورجلٌ لقي أخاه المؤمن فقال: إنّي لأحبّك في الله عزّوجلّ، ورجلٌ خرج من المسجد وفي نيّته أن يرجع إليه، ورجلٌ دعته امرأة ذات جمال إلى نفسها، فقال: إنّي أخاف الله ربّ العالمين.

في الزبيب سبع خصال

٩ - حدّثنا أبو منصور أحمد بن إبراهيم بن بكر الخوزي قال: حدّثنا زيد بن محمّد البغدادي قال: حدّثنا أبو القاسم عبدالله بن أحمد الطائي قال: حدّثني أبي قال: حدّثني عليّ بن موسى الرّضا، عن أبيه، عن آبائه، عن عليّ عليهم السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: عليكم بالزّبيب فإنّه يكشف المرّة، ويذهب بالبلغم، ويشدّ العصب، ويذهب بالأعياء، ويحسّن الخلق، ويطيّب النّفس، ويذهب بالغمّ.

سبعة جبال تطايرت يوم موسى عليه السّلام

١٠- حدّثنا أبو أحمد القاسم بن محمّد بن أحمد بن عبدويه السرّاج بهمدان قال:

کسی که مرا ندیده، به من ایمان آورده است.

هفت کس در قیامت در سایهٔ عرش خداست

۷ـ ابو سعید خدری از ابوهریره نقل می‌کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: خداوند هفت کس را در روزی که سایه‌ای جز سایهٔ او نیست در سایهٔ خود قرار می‌دهد: پیشوای عادل و جوانی که در عبادت خداوند بزرگ شود و مردی که وقتی از مسجد بیرون می‌شود دلش در مسجد باشد تا وقتی که برگردد، و دو مردی که بر اساس طاعت خداوند با هم گرد آمدند و از هم جدا شدند، و مردی که در خلوت به یاد خدا باشد و از ترس خدا اشک بریزد، و مردی که زنی دارای حسب و زیبایی او را به خود بخواند و او بگوید: من از خدا می‌ترسم، و مردی که پنهانی صدقه بدهد بگونه‌ای که دست چپ او نداند که دست راست او چه صدقه‌ای داده است.

۸ـ سلمة بن کهیل مرفوعا از ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: هفت نفر در سایهٔ خدا قرار می‌گیرند روزی که سایه‌ای جز سایهٔ او نیست: پیشوای عادل و جوانی که در عبادت خداوند بزرگ شود، و کسی که با دست راست صدقه دهد و آن را از دست چپش پنهان کند، و کسی که در خلوت به یاد خدا باشد و اشک از چشمانش سرازیر گردد، و مردی که با برادر دینی خود ملاقات کند و بگوید: من تو را به خاطر خدا دوست دارم، و مردی که از مسجد بیرون شود و در نیّت او باشد که دوباره برگردد، و مردی که زن زیبایی او را به سوی خود بخواند و او بگوید: من از پروردگار جهانیان می‌ترسم.

کشمش هفت خصلت دارد

۹ـ عبدالله بن احمد طائی از پدرش از امام رضا (ع) و او از پدرانش از علی (ع) نقل می‌کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: بر شما باد کشمش که آن صفرا را باز می‌کند و بلغم را از بین می‌برد و رگ را محکم می‌کند و خستگی‌ها را برطرف می‌سازد و اخلاق را نیکو می‌کند و نفس را پاک می‌کند و غصه را از بین می‌برد.

هفت کوه در «روز موسی» از جا کنده شدند

۱۰ـ عطاء بن ابی رباح از ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرمود: در «روز

حدّثنا أبو الحسن عليّ بن الحسن بن سعيد البزّاز قال: حدّثنا حميد بن زنجويه قال: حدّثنا عبدالله بن يوسف قال: حدّثني خالد بن يزيد بن صبيح، عن طلحة بن عمرو الحضرمي، عن عطاء بن أبي رباح، عن ابن عبّاس، عن النّبيّ صلّى الله عليه وآله أنّه قال: من الجبال الّتي تطايرت يوم موسى سبعة أجبل فلحقت بالحجاز واليمن، منها بالمدينة أحد وورقان، وبمكّة ثور وثبير وحراء، وباليمن صبر وحَضور.

أسماء السماوات السبع وألوانها

١١ – حدّثنا أبو الحسن محمّد بن عمرو بن عليّ بن عبدالله البصري بإيلاق قال: حدّثنا أبو عبدالله محمّد بن عبدالله بن جبلة الواعظ قال: حدّثنا أبو القاسم عبدالله بن أحمد بن عامر الطائي قال: حدّثني أبي قال: حدّثنا عليّ بن موسى الرّضا قال: حدّثنا موسى بن جعفر قال: حدّثنا جعفر بن محمّد قال: حدّثنا محمّد بن عليّ قال: حدّثنا عليّ بن الحسين قال: حدّثنا الحسين بن عليّ عليهم السّلام قال: كان عليّ بن أبي طالب عليه السّلام بالكوفة في الجامع إذ قام إليه رجل من أهل الشام فسأله عن مسائل فكان فيما سأله أن قال له: يا أمير المؤمنين أخبرني عن ألوان السماوات وأسمائها؟ فقال له: إنّ اسم السماء الدّنيا رفيع وهي من ماء ودخان، واسم السماء الثانية قيدوم وهي على لون النحاس، والسماء الثالثة اسمها الماروم وهي على لون الشبه، والسماء الرابعة اسمها أرقلون وهي على لون الفضّة، والسماء الخامسة اسمها هيفون وهي على لون الذهب، والسماء السادسة اسمها عروس وهي ياقوتة خضراء، والسماء السابعة اسمها عجماء وهي درّة بيضاء. والحديث طويل أخذنا منه موضع الحاجة.

أوصى رسول الله صلى الله عليه وآله أباذرّ بسبع

١٢ – حدّثنا أبو عليّ الحسن بن عليّ بن محمّد العطّار قال: حدّثنا محمّد بن محمود قال: حدّثنا أبو سليمان محمّد بن منصور الفقيه، وإسماعيل، والمكّي، وحمدان قالوا: حدّثنا المكّي بن إبراهيم قال: حدّثنا هشام بن حسّان، والحسن بن دينار، عن محمّد بن واسع، عن عبدالله بن الصامت، عن أبي ذرٍّ رحمة الله عليه قال: أوصاني رسول الله بسبع أوصاني أن أنظر إلى من هو دوني، ولا أنظر إلى من هو فوقي، وأوصاني بحبّ المساكين والدُّنوّ منهم، وأوصاني أن أقول الحقّ وإن كان مُرّاً، وأوصاني أن أصل رحمي وإن أدبرت، وأوصاني أن لا أخاف في الله لومة لائم،

موسی» هفت کوه از جا کنده شدند و به حجاز و یمن ملحق گردیدند. از آنهاست در مدینه احد و ورقان و در مکه ثور و ثبیر و حراء و در یمن صبر و حضور. (منظور از «روز موسی» احتمالا همان روزی است که قوم او از او خواستند که خدا را نشان بدهد و به درخواست او خداوند در کوه تجلّی کرد.)

نام‌های آسمان‌های هفتگانه و رنگ‌های آن

۱۱ ـ احمد بن عامر طائی از پدرش و او از امام رضا (ع) و او از پدرانش نقل می‌کند که علی بن ابی طالب (ع) در مسجد جامع کوفه بود که مردی از شام برخاست و از وی مسائلی را پرسید که از جملهٔ آنها این بود که گفت: یا امیرالمؤمنین، به من خبر بده از رنگ‌ها و نام‌های آسمان‌ها؟ فرمود: نام آسمان پایین «رفیع» است و آن از آب و رود است و نام آسمان دوم «قیدوم» است و آن به رنگ مس است و نام آسمان سوم «ماروم» است و آن به رنگ برنز است و نام آسمان چهارم «ارقلون» است و آن به رنگ نقره است و نام آسمان پنجم «هیقون» است و آن به رنگ طلا است و نام آسمان ششم «عروس» است و آن به رنگ یاقوت سبز است و نام آسمان هفتم «عجما» است و آن به رنگ دُرّ سفید است.

حدیث طولانی بود و ما مورد احتیاج را از آن آوردیم.

پیامبر خدا (ص) ابوذر را به هفت چیز وصیت کرد

۱۲ ـ عبدالله بن صامت از ابوذر نقل می‌کند که گفت: پیامبر خدا (ص) مرا به هفت چیز وصیت فرمود: اینکه به پایین‌تر از خود نگاه کنم و به بالاتر از خود نگاه نکنم، و مرا به دوست داشتن تهی‌دستان و نزدیک شدن به آنان وصیت کرد و مرا وصیت کرد که جز حق نگویم اگر چه تلخ باشد و مرا وصیت کرد که صلهٔ ارحام کنم اگر چه آنان پشت کرده باشند و مرا وصیت کرد که در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای نترسم و مرا وصیت کرد که این جمله را بسیار بگویم «حول و قوه‌ای جز از خداوند

وأوصاني أن أستكثر من قول «لا حول ولا قوّة إلّا بالله العليّ العظيم» فإنّها من كنوز الجنّة. حدّثنا أبو محمّد محمّد بن أبي عبدالله الشافعي بفرغانة قال: أخبرنا مجاهد بن أعين قال: حدّثنا أبويحيى عبد الصمد بن الفضل البلخي قال: حدّثنا مكّي بن إبراهيم قال: حدّثنا هشام بن حسّان، والحسن بن دينار، عن محمّد بن واسع، عن عبدالله بن الصامت، عن أبي ذرّ قال: أوصاني رسول الله صلّى الله عليه وآله بسبع - وذكر الحديث مثله سواء -.

سبعة من كنّ فيه فقد استكمل حقيقة الإيمان

١٣ - حدّثنا أبو الحسين محمّد بن عليّ بن الشاه قال: حدّثنا أبو حامد أحمد بن محمّد بن الحسين قال: حدّثنا أبو يزيد أحمد بن خالد الخالدي قال: حدّثنا محمّد بن أحمد بن صالح التميمي قال: حدّثنا أبي قال: حدّثنا أنس بن محمّد أبو مالك، عن أبيه، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه، عن جدّه، عن عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام أنّ النّبيّ صلّى الله عليه وآله قال في وصيّته له: يا عليُّ سبعة من كنّ فيه فقد استكمل حقيقة الإيمان، وأبواب الجنّة مفتّحة له: من أسبغ وضوءه، وأحسن صلاته، وأدّى زكاة ماله، وكفّ غضبه، وسجن لسانه، واستغفر لذنبه، وأدّى النصيحة لأهل بيت نبيّه.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

من صام شهر رمضان وجبت له سبع خصال

١٤ - حدّثنا محمّد بن عليّ ماجيلويه رضي الله عنه قال: حدّثني عمّي محمّد بن أبي القاسم، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي قال: حدّثنا عليّ بن الحسين الرقّي، عن عبدالله بن جبلة، عن معاوية بن عمّار، عن الحسن بن عبدالله، عن آبائه، عن جدّه الحسن بن عليّ بن أبي طالب، عن عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام في حديث طويل يقول فيه قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: ما من مؤمن يصوم شهر رمضان احتساباً إلّا أوجب الله تبارك وتعالى له سبع خصال: أوّلها يذوب الحرام من جسده، والثانية يقرب من رحمة الله عزّوجلّ، والثالثة قد كفّر خطيئة أبيه آدم، والرّابعة يهوّن الله عليه سكرات الموت، والخامسة أمان من الجوع والعطش يوم القيامة، والسّادسة يطعمه الله عزّوجلّ من طيّبات الجنّة، والسّابعة يعطيه الله عزّوجلّ براءة من النّار. قال: صدقت يا محمّد.

سبعة من أشدّ النّاس عذابا يوم القيامة

١٥ - حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد

بزرگ و والا نیست.» که آن از گنجینه‌های بهشت است.

این حدیث با سند دیگر از عبدالله بن صامت از ابوذر به ما رسیده که ابوذر گفت: پیامبر خدا (ص) مرا به هفت چیز امر فرمود...تا آخر حدیث که مانند حدیث پیشین است.

هفت چیز است که هر کس داشته باشد حقیقت ایمان او کامل می‌شود

۱۳ ـ انس بن محمد ابو مالک از پدرش از امام صادق (ع) و او از پدرانش از علی بن ابی‌طالب (ع) نقل می‌کند که پیامبر خدا (ص) در وصیت خود به او، فرمود: یا علی، هفت چیز است که هر کس آنها را داشته باشد حقیقت ایمان او کامل می‌گردد و درهای بهشت به روی او باز می‌شود: کسی که وضوی کامل بگیرد و نمازش را نیکو بخواند و زکات مالش را بدهد و خشم خود را فرو برد و زبانش را زندانی کند و از گناهش طلب آمرزش کند و دربارهٔ اهل بیت پیامبرش حق خیرخواهی را ادا کند.

هر کس ماه رمضان را روزه بگیرد هفت پاداش به او داده می‌شود

۱۴ ـ حسن بن عبدالله از پدرانش از جدش حسن بن علی (ع) در یک حدیث طولانی از علی بن ابی‌طالب (ع) نقل می‌کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: هیچ مؤمنی نیست که برای خدا ماه رمضان را روزه بگیرد مگر اینکه خداوند به او هفت چیز مقرر می‌دارد: اول اینکه حرام از بدن او ذوب می‌شود، دوم اینکه به رحمت خدا نزدیک می‌گردد، سوم اینکه خطای پدرش آدم را (که از آن درخت ممنوعه خورد) جبران می‌کند، چهارم اینکه خداوند رنج‌های مرگ را بر او آسان می‌سازد، پنجم اینکه در قیامت از گرسنگی و عطش در امان می‌ماند، ششم اینکه خداوند از غذاهای پاک بهشتی او را اطعام می‌کند، هفتم اینکه خداوند به او برائت از آتش جهنم می‌دهد، گفت: راست گفتی یا محمد.

روز قیامت هفت نفر از مردم سخت‌ترین عذاب را دارند

۱۵ ـ حنان بن سدیر از یکی از اصحاب امام صادق (ع) نقل می‌کند که شنیدم آن

بن الحسن الصّفّار، عن العبّاس بن معروف، عن الحسن بن محبوب، عن حنان بن سُدَير قال: حدّثني رجلٌ من أصحاب أبي عبدالله عليه السّلام قال: سمعته يقول: إنّ أشدّ النّاس عذاباً يوم القيامة سبعة نفر أوّلهم ابن آدم الّذي قتل أخاه، ونمرود الّذي حاجّ إبراهيم في ربّه، واثنان من بني إسرائيل هوّدا قومهم ونصّراهم، وفرعون الّذي قال: أنا ربّكم الأعلى، واثنان من هذه الأُمّة.

تكبيرات الإفتتاح سبع

١٦- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن أحمد بن عبدالله الخليجي، عن أبي عليّ الحسن بن راشد قال: سألت الرّضا عليه السّلام عن تكبيرة الإفتتاح، فقال: سبع، قلت: روي عن النّبيّ صلّى الله عليه وآله إنّه كان يكبّر واحدة، فقال: إنّ النّبيّ صلّى الله عليه وآله كان يكبّر واحدة يجهر بها ويسرّ ستّاً.

١٧- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن عبدالله بن بكير، عن زرارة قال: رأيت أبا عبدالله عليه السّلام وسمعته استفتح الصّلاة بسبع تكبيرات ولاءً.

١٨- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن أبي عمير، عن حمّاد، عن الحلبي، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إذا كنت إماماً فإنّه يجزيك أن تكبّر واحدة وتسرّ ستّاً.

١٩- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن يعقوب بن يزيد، عن حمّاد بن عيسى، عن حريز، عن زرارة، عن أبي جعفر عليه السّلام قال: أدنى ما يجزي من التكبير في التوجّه إلى الصّلاة تكبيرة واحدة، وثلاث تكبيرات وخمس و سبع أفضل. وقد أخرجت علّة السّبع التكبيرات في الإفتتاح في كتاب علل الشرايع والأحكام والأسباب.

يقرأ قل هو الله احد وقل يا ايها الكافرون في سبع مواطن

٢٠- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أيّوب بن نوح، عن عبدالله بن المغيرة قال: حدّثني معاذ بن مسلم، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: لا تدع أن تقرأ قل هو الله أحد وقل يا أيّها الكافرون في سبعة مواطن: في الركعتين قبل الفجر، وركعتي الزّوال، والرّكعتين بعد المغرب، والرّكعتين في أوّل صلاة اللّيل،

حضرت فرمود: سخت‌ترین مردم از نظر عذاب در روز قیامت هفت نفرند: پسر آدم که برادرش را کشت، و نمرود که با ابراهیم دربارهٔ پروردگارش ستیز کرد، و دو نفر از بنی اسرائیل که قوم خود را یهودی یا نصرانی کردند، و فرعون که گفت: من پروردگار بزرگ شما هستم، و دو نفر هم از این امّت.

تکبیرهای آغازین نماز، هفت تاست

۱۶ ـ ابو علی بن الحسن بن راشد می‌گوید: از امام رضا (ع) دربارهٔ تکبیرهای آغاز نماز پرسیدم، فرمود: هفت تاست، گفتم: از پیامبر (ص) نقل شده که او فقط یک تکبیر می‌گفت، فرمود: پیامبر یک تکبیر را بلند و شش تکبیر دیگر را آهسته می‌گفت.

۱۷ ـ زراره می‌گوید: دیدم و شنیدم که امام صادق (ع) نماز را با هفت تکبیر پشت سر هم شروع می‌کرد.

۱۸ ـ حلبی از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: اگر امام جماعت باشی، کافی است که یک تکبیر را بلند و شش تکبیر را آهسته بگویی.

۱۹ ـ زراره از امام باقر (ع) نقل می‌کند که فرمود: کمترین چیزی که در تکبیر در شروع نماز کفایت می‌کند یک تکبیر است و سه تکبیر و یا پنج تکبیر و یا هفت تکبیر با فضیلت‌تر است.

(شیخ صدوق (ره) می‌گوید:) من علت هفت تکبیر را در کتاب «علل الشرایع و الاحکام و الاسباب» آورده‌ام.

سورهٔ قل هو الله و سورهٔ قل یا ایها الکافرون در هفت مورد خوانده می‌شود

۲۰ ـ معاذ بن مسلم از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: خواندن قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون را در هفت جا ترک مکن: در دو رکعت پیش از طلوع فجر، و دو رکعت نماز ظهر، و دو رکعت بعد از نماز مغرب و دو رکعت اول نماز شب و دو رکعت نماز احرام و دو رکعت نماز صبح هرگاه که صبح کردی، و دو رکعت

وركعتي الإحرام، وركعتي الفجر إذا أصبحت بها، وركعتي الطواف.

قال مصنّف هذا الكتاب رضي الله عنه: الأمر بقراءة هاتين السورتين في هذه السبع المواطن على الإستحباب لا على الوجوب.

تبع حكيم حكيماً سبع مائة فرسخ في سبع كلمات

٢١- حدّثنا محمّد بن عليّ ماجيلويه رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار، عن محمّد بن أحمد قال: حدّثني أبو عبدالله الرّازيّ، عن سجّادة- واسمه الحسن بن عليّ بن أبي عثمان، واسم أبي عثمان حبيب- عن محمّد بن أبي حمزة، عن معاوية بن وهب، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: تبع حكيم حكيماً سبع مائة فرسخ في سبع كلمات فلمّا لحق به قال له: يا هذا ما أرفع من السماء وأوسع من الأرض وأغنى من البحر وأقسى من الحجر وأشدُّ حرارة من النّار وأشدُّ بردا من الزّمهرير، وأثقل من الجبال الرّاسيات؟، فقال له: يا هذا الحقّ أرفع من السماء، والعدل أوسع من الأرض، وغنى النفس أغنى من البحر، وقلب الكافر أقسى من الحجر، والحريص الجشع أشدّ حرارة من النّار، واليأس من روح الله أشدّ برداً من الزّمهرير، والبهتان على البريء أثقل من الجبال الرّاسيات.

سبعة يفسدون أعمالهم

٢٢- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا أحمد بن إدريس، عن محمّد بن أحمد قال: حدّثني أبو عبدالله الرّازيُّ، عن الحسن بن عليّ بن أبي عثمان، عن أحمد بن عمر الحلّال، عن يحيى بن عمران الحلبي قال: سمعت أبا عبدالله عليه السّلام يقول: سبعة يفسدون أعمالهم: الرّجل الحليم ذو العلم الكثير لايُعرف بذلك و لايذكر به، والحكيم الّذي يدين ماله كلَّ كاذب منكر لما يؤتى إليه، والرّجل الّذي يأمن ذا المكر والخيانة والسيّد الفَظُّ الّذي لا رحمة له، والأُمُّ الّتي لا تكتم عن الولد السرَّ وتفشي عليه، والسّريع إلى لائمة إخوانه، والّذي لا يزال يجادل أخاه مخاصماً له.

السجود على سبعة أعظم

٢٣- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن حمّاد، عن زرارة، عن أبي جعفر عليه السّلام قال: السّجود على سبعة أعظُم: الجبهة والكفّين والرُّكبتين، والإبهامين، وترغم بأنفك، أمّا الفرض فهذه السبعة، وأمّا الإرغام فسنّة.

نماز طواف.

مصنف این کتاب می‌گوید: امر به خواندن این دو سوره در این هفت مورد، حمل بر استحباب می‌شود نه وجوب.

حکیمی به خاطر هفت کلمه صد فرسخ به دنبال حکیمی دیگر بود

۲۱ ـ معاویة بن وهب از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: به خاطر هفت کلمه، حکیمی صد فرسخ به دنبال حکیمی دیگر بود و چون به او رسید از وی پرسید: ای شخص، آن چیست که از آسمان بلندتر و از زمین گسترده‌تر و از دریا بی‌نیازتر و از سنگ سخت‌تر و از آتش سوزاننده‌تر و از سرمای سخت سردتر و از کوه‌های استوار سنگین‌تر است؟ گفت: ای شخص، حق از آسمان بلندتر و عدالت از زمین گسترده‌تر و بی نیازی نفس از دریا بی‌نیازتر و قلب کافر از سنگ سخت‌تر و حریص پرطمع از آتش سوزاننده‌تر و نومیدی از رحمت خدا از سرمای سخت سردتر و بهتان به یک فرد بی‌گناه از کوه‌های استوار سنگین‌تر است.

هفت گروه اعمال خود را تباه می‌کنند

۲۲ ـ یحیی بن عمران حلبی می‌گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: هفت گروه اعمال خود را تباه می‌کنند: مرد بردباری که دارای دانش فراوان است ولی مشهور نیست و یاد نمی‌شود (علم خود را نشر نمی‌کند)، و مرد حکیمی که آنچه را که دارد در اختیار کسی می‌گذارد که دروغگوست و منکر چیزی است که به او داده می‌شود (حکمت خود را در اختیار نااهلان می‌گذارد)، و مردی که به صاحبان حیله و خیانت اطمینان می‌کند و بزرگی که خشونت می‌کند و عاطفه ندارد، و مادری که راز فرزندش را پوشیده نمی‌کند و آن را فاش می‌سازد، و کسی که در سرزنش کردن دوستانش شتاب می‌کند، و کسی که همواره با دوستش مجادله و ستیز می‌کند.

سجده بر هفت استخوان است

۲۳ ـ زراره از امام باقر (ع) نقل می‌کند که فرمود: سجده بر هفت استخوان است (که باید آنها را بر زمین گذاشت) پیشانی و دو کف دست‌ها و زانو و دو انگشت ابهام (پاها) و بینی خود را نیز بر زمین بگذاری، آن هفت تا واجب و بینی به زمین گذاشتن مستحب است.

لعن رسول الله صلى الله عليه وآله سبعة

٢٤ – حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار، عن محمّد بن أحمد، عن أحمد بن محمّد، عن أبي القاسم الكوفي، عن عبد المؤمن الأنصاري، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: إنّي لعنت سبعة لعنهم الله وكلُّ نبيٍّ مجاب قبلي، فقيل: ومن هم؟ فقال: الزّائد في كتاب الله، والمكذّب بقدر الله، والمخالف لسنّتي، والمستحلّ من عترتي ما حرّم الله، والمتسلّط بالجبريّة ليعزّ من أذلّ الله، ويذلّ من أعزّ الله، والمستأثر على المسلمين بفيئهم مستحلاًّ له، والمحرّم ما أحلّ الله عزّوجلّ.

٢٥ – حدّثنا محمّد بن عمر الحافظ قال: حدّثني أبو جعفر محمّد بن الحسين بن حفص الخَثْعَمي قال: حدّثنا ثابت بن غارم السنجاري قال: حدّثنا عبد الملك بن الوليد قال: حدّثنا عمرو بن عبد الجبار قال: حدّثني عبدالله بن زياد قال: أخبرني زيد بن علي، عن أبيه، عن جدّه، عن عليّ عليهم السّلام قال: قال النّبيّ صلّى الله عليه وآله: سبعة لعنهم الله وكلّ نبيّ مجاب: المغيّر لكتاب الله، والمكذّب بقدر الله، والمبدّل سنّة رسول الله، والمستحلّ من عترتي ما حرّم الله عزّوجلّ، والمتسلّط في سلطانه ليعزّ من أذلّ الله يذلّ من أعزّ الله، والمستحلّ لحرم الله، والمتكبّر على عباد الله عزّوجلّ.

للمؤمن على المؤمن سبعة حقوق

٢٦ – حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن محمّد بن عبد الجبار، عن الحسن عليّ بن فضّال، عن ثعلبة بن ميمون، عن بعض أصحابنا، عن المعلّى بن خُنيس قال: قلت لأبي عبدالله عليه السّلام: ما حقّ المؤمن على المؤمن؟ قال: سبعة حقوق واجبات ما فيها حقّ إلاّ وهو واجب عليه وإن خالفه خرج من ولاية الله وترك طاعته ولم يكن لله عزّو جلّ فيه نصيب.

قال: قلت: جعلت فداك حدّثني ما هي؟ قال: ويحك يا معلّى إنّي شفيق عليك أخشى أن تضيّع ولا تحفظ، وتعلم ولا تعمل، قلت: لا قوّة إلاّ بالله، قال: أيسر منها أن تحبّ له ما تحبّ لنفسك، وتكره له ما تكره لنفسك، والحقّ الثّاني أن تمشي في حاجته وتبتغي رضاه ولا تخالف قوله، والحقّ الثّالث أن تصله بنفسك ومالك ويدك ورجلك ولسانك. والحقّ الرّابع أن تكون عينه ودليله ومرآته وقميصه،

پیامبر خدا (ص) بر هفت گروه لعنت کرد

۲۴ ـ عبدالمؤمن انصاری از امام صادق (ع) نقل می‌کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: من به هفت گروه لعنت کردم و خدا و هر پیامبر مستجاب الدعوه‌ای آنان را لعنت کرد، گفته شد: آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: کسی که به کتاب خدا چیزی را بیفزاید، و کسی که قضا و قدر الهی را تکذیب کند، و کسی که با سنت من مخالفت کند، و کسی که حرمتی را که خدا بر خاندان من قرار داده حلال کند، و کسی به زور مسلط شود، تا آنکه را که خدا ذلیل کرده، عزیز کند و آنکه را که خدا عزیز کرده، ذلیل کند، و کسی که بیت‌المال مسلمین را بخورد و آن را بر خود حلال بداند، و کسی که آنچه را که خدا حلال کرده، حرام کند.

۲۵ ـ عبدالله بن زیاد از زید بن علی و او از پدرانش نقل می‌کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: هفت تن است که خدا و هر پیامبر مستجاب الدعوه‌ای آنان را لعنت کرده است: تغییر دهندهٔ کتاب خدا و تکذیب کنندهٔ قضا و قدر الهی و تبدیل کنندهٔ سنت پیامبر خدا، و حرام کنندهٔ حرمتی که خدا بر خاندان من گذاشته و زورمندی که می‌خواهد آنکه را که خدا ذلیل کرده، عزیز و آنکه را که خدا عزیز کرده، ذلیل کند، و حلال کنندهٔ حرام خدا و متکبر بر بندگان خدا.

مؤمن بر مؤمن هفت حق دارد

۲۶ ـ معلّی بن خنیس می‌گوید: به امام صادق (ع) گفتم: حق مؤمن بر مؤمن چیست؟ فرمود: هفت حق واجب است که رعایت همهٔ آنها بر او لازم می‌باشد و اگر با آن مخالفت کند از ولایت خدا بیرون رفته و فرمان او را اطاعت نکرده و خدا را در او نصیبی نیست.

می‌گوید: گفتم: فدایت شوم آنها کدامند؟ فرمود: وای بر تو ای معلی، من از سر دلسوزی بر تو می‌ترسم که آنها را ضایع کنی و به جا نیاری و بدانی و عمل نکنی، گفتم: توانی نیست مگر از جانب خداوند، فرمود: آسان‌ترین آنها این است که آنچه را که بر خود می‌پسندی بر او نیز بپسندی و آنچه بر خود نمی‌پسندی بر او نیز نپسندی، و حق دوم این است که در برطرف کردن نیاز او تلاش کنی و خوشنودی او را بخواهی و با سخن او مخالفت نکنی، حق سوم اینکه با جان و مال و دست و پا و زبانت به او کمک کنی، حق چهارم اینکه چشم و راهنما و آیینه و پیراهن او باشی، حق پنجم اینکه چنین

والحقّ الخامس أن لا تشبع ويجوع، ولا تلبس ويعرى، ولا تروي ويظمأ. والحقّ السادس أن يكون لك امرأة وخادم وليس لأخيك امرأة ولا خادم أن تبعث خادمك فتغسل ثيابه، وتصنع طعامه، وتمهّد فراشه، فإنّ ذلك كلّه إنّما جعل بينك وبينه، والحقّ السّابع أن تبرّ قسمه وتجيب دعوته، وتشهد جنازته وتعوده في مرضه، وتشخص بدنك في قضاء حاجته، و لاتُحوجه إلى أن يسألك ولكن تبادر إلى قضاء حوائجه، فإذا فعلت ذلك به وصلت ولايتك بولايته وولايته بولاية الله عزّوجلّ.

٢٧- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا عبدالله بن جعفر الحميري قال: حدّثنا هارون بن مسلم بن سعدان، عن مَسعدة بن صدقة الرِبعي، عن جعفر بن محمّد عليهما السّلام قال: للمؤمن على المؤمن سبعة حقوق واجبة له من الله عزّوجلّ والله سائله عمّا صنع فيها: الإجلال له في عينه، والوُدُّ له في صدره، والمواساة له في ماله، وأن يحبّ له ما يحبّ لنفسه أن يحرم غيبته، وأن يعوده في مرضه، ويشيّع جنازته، ولا يقول فيه بعد موته إلّا خيرا.

الكافر يأكل في سبعة أمعاء

٢٨- حدّثنا بذلك محمّد بن الحسن بن الوليد رضي الله عنه، عن محمّد بن الحسن الصّفّار، عن هارون بن مسلم، عن مسعدة، عن جعفر بن محمّد عليهما السلام: الكافر يأكل في سبعة أمعاء.

٢٩- حدّثنا أحمد بن محمّد بن يحيى العطّار رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن يعقوب بن يزيد، عن محمّد بن أبي عمير، عن بعض أصحابنا، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: المؤمن يأكل في معاء واحد، والكافر يأكل في سبعة أمعاء.

المؤمن الّذي يجتمع فيه سبع خصال

٣٠- حدّثنا محمّد بن الحسن رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار، عن محمّد بن يحيى قال: حدّثني أحمد بن محمّد وغيره بإسناده رفعاه إلى أمير المؤمنين عليه السّلام أنّه قال: المؤمن من طاب مكسبه، وحسنت خليقته، وصحّت سريرته، وأنفق الفضل من ماله، وأمسك الفضل من كلامه، وكفى النّاس من شرّه، وأنصف النّاس من نفسه.

نباشد که تو سیر باشی و او گرسنه بماند و تو لباس بپوشی و او عریان باشد و تو سیراب شوی و او تشنه باشد، حق ششم اینکه اگر تو همسر و خادمی داری و برادرت ندارد خادم خود را بفرستی تا لباس او را بشوید و به او غذا تهیه کند و رختخواب او را پهن کند که همهٔ اینها میان تو و او قرار داده شده است. حق هفتم اینکه سوگند او را باور کنی و دعوت او را بپذیری و در تشییع جنازهٔ او حاضر شوی و در بیماریش از او عیادت کنی و بدن خود را در راه برطرف کردن نیاز او به زحمت اندازی و او را محتاج این نکنی که از تو خواهشی بکند و به قضای حوائج او شتاب کنی، اگر این کارها را کردی ولایت خود را به ولایت او و ولایت او را به ولایت خداوند پیوند زدی.

۲۷ ـ مسعدة بن صدقهٔ ربعی از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: مؤمن بر مؤمن هفت حق دارد که از سوی خداوند بر او واجب شده و خدا از آنها بازخواست خواهد کرد: در چشم خود او را بزرگ ببیند، محبت او را در سینه‌اش جای دهد، و با مال خود او را مراعات کند، و آنچه را که بر خود می‌پسندد بر او نیز بپسندد، و غیبت کردن او را حرام بداند، و در بیماری او از او عیادت کند، و جنازهٔ او را تشییع کند، و پس از مرگ او جز با نیکی از او یاد نکند.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

کافر در هفت روده می‌خورد

۲۸ ـ مسعده از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: کافر در هفت روده می‌خورد (شاید منظور این باشد که کافر حریص بر دنیاست و از هر راهی برای طلب آن وارد می‌شود).

۲۹ ـ محمد بن ابی‌عمیر از یکی از اصحاب ما و او از امام صادق (ع) نقل می‌کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: مؤمن در یک روده و کافر در هفت روده می‌خورد.

مؤمن کسی است که در او هفت خصلت جمع شود

۳۰ ـ احمد بن محمد و دیگران با سندهای خود از امیرالمؤمنین (ع) نقل می‌کنند که فرمود: مؤمن کسی است که کسب او پاکیزه و اخلاق او نیکو، و باطن او سالم باشد و از فزونی مالش انفاق کند و از فزونی سخنش بپرهیزد و مردم از شرّ او در امان باشند و از نفس خود به مردم انصاف بدهد.

المؤمنون على سبع درجات

٣١- حدّثنا الحسين بن أحمد بن إدريس رضي الله عنه، عن أبيه، عن محمّد بن أحمد، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي، عن أبيه يرفعه إلى أبي عبدالله عليه السّلام قال: المؤمنون على سبع درجات: صاحب درجة منهم في مزيد من الله عزّوجلّ لا يخرجه ذلك المزيد من درجته إلى درجة غيره، ومنهم شهداء الله على خلقه، ومنهم النُّجَباء، ومنهم الممتحنة، ومنهم النُّجَداء، ومنهم أهل الصبر، ومنهم أهل التقوى، ومنهم أهل المغفرة.

لا يدخل حلاوة الإيمان قلوب سبعة

٣٢- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا أحمد بن إدريس قال: حدّثني محمّد بن أحمد، عن سهل بن زياد، عن منصور، عن نصر الكوسج، عن مطرف مولى مَعَن، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: لا يدخل حلاوة الإيمان قلب سنديٍّ، ولا زنجيٍّ، ولا خوزيٍّ ولا كرديٍّ، ولا بربريٍّ، ولا نبك الرَّيّ، ولا من حملته أُمّه من الزّنا.

سبعة من العلماء في النّار

٣٣- حدّثنا محمّد بن عليّ ماجليويه رضي الله عنه قال: حدّثني محمّد بن يحيى العطّار، عن محمّد بن أحمد، عن الحسن بن موسى الخشّاب، عن إسماعيل بن مهران، وعلي بن أسباط فيما أعلم، عن بعض رجالهما قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: إنّ من العلماء من يحبُّ أن يخزن علمه ولا يؤخذ عنه، فذاك في الدَّرك الأوّل من النّار، ومن العلماء من إذا وُعظ أنف وإذا وعظ عنف فذاك في الدَّرك الثّاني من النّار، ومن العلماء من يرى أن يضع العلم عند ذوي الثروة والشرف، ولا يرى له في المساكين وضعاً فذاك في الدَّرك الثّالث من النّار، ومن العلماء من يذهب في علمه مذهب الجبابرة والسّلاطين فإن ردَّ عليه شيء من قوله أو قصّر في شيء من أمره غضب فذاك في الدَّرك الرّابع من النّار، ومن العلماء من يطلب أحاديث اليهود والنصارى ليغزّز به ويكثّر به حديثه فذاك في الدَّرك الخامس من النّار، ومن العلماء من يصنع نفسه للفتيا ويقول: سلوني ولعلّه لا يصيب حرفاً واحداً والله لا يحبُّ المتكلّفين فذاك في الدَّرك السادس من النّار، ومن العلماء من يتّخذ علمه مروءة وعقلاً فذاك

مؤمنان هفت درجه دارند

۳۱ـ احمد بن ابی‌عبدالله برقی از پدرش با سند خود از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: مؤمنان هفت درجه دارند که به صاحب هر درجه‌ای لطف خداوند افزایش می‌یابد ولی این افزایش او را از درجه‌اش به درجهٔ دیگر نمی‌برد: از آنهاست گواهان خداوند بر خلقش و از آنهاست نجیبان و از آنهاست امتحان شدگان و از آنهاست شجاعان و از آنهاست صاحبان صبر و از آنهاست اهل تقوا و از آنهاست اهل مغفرت.

شیرینی ایمان بر دل هفت کس وارد نشود

۳۲ـ مطرف مولی معن از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: شیرینی ایمان بر دل سندی و زنگی و خوزستانی و کردی و بربر و اهل ری و زنازاده، داخل نمی‌شود. (پیشتر گفتیم که منظور حدیث کسانی از این افراد هستند که در زمان صدور حدیث از شهرهای خود به مدینه آمده بودند و افراد لاابالی بودند).

هفت گروه از دانشمندان در آتشند

۳۳ـ از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: از دانشمندان کسانی هستند که دوست دارند علمشان را ذخیره کنند و مردم از آنان بهره‌مند نشوند. اینان در طبقهٔ اول آتشند، و بعضی از دانشمندان وقتی به آن‌ها موعظه شود آن را قبول نمی‌کند و چون خود او موعظه کند خشونت نشان می‌دهد، اینان در طبقهٔ دوم آتشند، و بعضی از دانشمندان علم را نزد ثروتمندان می‌برند و نزد فقیران نمی‌برند، اینان در طبقهٔ سوم آتشند، و بعضی از دانشمندان در علم خود شیوهٔ جباران و سلاطین را پیش گرفته‌اند که اگر چیزی از سخن آنان رد شود و یا دربارهٔ آنان قصوری رخ دهد خشم می‌گیرند، اینان در طبقهٔ چهارم آتشند، و بعضی از دانشمندان احادیث یهود و نصاری را طلب می‌کنند تا با آن دانش خود را افزایش دهند، اینان در طبقهٔ پنجم آتشند، و بعضی از دانشمندان خود را در معرض فتوا قرار می‌دهند و می‌گویند: از من بپرسید، در حالی که شاید یک سخن را درک نکنند و خداوند کسانی را که خود را به تکلف انداخته‌اند دوست ندارد، اینان در طبقهٔ ششم آتشند، و بعضی از دانشمندان علم خود را سرمایهٔ شخصیت و عقل قرار می‌دهند (تا مردم آنان را مهم بدانند) اینان در طبقهٔ هفتم آتشند.

في الدَّرك السابع من النّار.

سبعة أشياء خلقها الله عزّوجلّ لم تخرج من رَحِم

٣٤- حدّثنا محمّد بن عليّ ماجيلويه رضي الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن اليَشْكُري، عن أبي أحمد محمّد بن زياد الأزديّ، عن أبان بن عثمان، عن أبان بن تغلب، عن سفيان بن أبي ليلى، عن الحسن بن عليّ بن أبي طالب عليهما السلام أنّه قال في حديث طويل له مع ملك الرُّوم إنّ ملك الرُّوم سأله فيما سأله عن سبعة أشياء خلقها الله عزّوجلّ لم تخرج من رحم، فقال: آدم وحوّاء، وكبش إبراهيم، وناقة صالح، وحيّة الجنّة، والغراب الّذي بعثه الله عزّوجلّ يبحث في الأرض، وإبليس لعنه الله تبارك وتعالى.

وضع الله تعالى الإسلام على سبعة أسهم

٣٥- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن عمّار بن أبي الأحوص، قال: قلت لأبي عبدالله عليه السّلام: إنّ عندنا أقواماً يقولون بأمير المؤمنين عليه السّلام يفضّلونه على النّاس كلّهم وليس يصفون من نصف من فضلكم أنتولّاهم؟ فقالى لي: نعم في الجملة، أليس عند الله ما لم يكن عند رسول الله، ولرسول الله عند الله ما ليس لنا، وعندنا ما ليس عندكم، وعندكم ما ليس عند غيركم؟ إنّ الله تبارك وتعالى وضع الإسلام على سبعة أسهم: على الصبر والصدق واليقين والرضا والوفاء والعلم والحلم، ثمّ قسم ذلك بين النّاس فمن جعل فيه هذه السبعة الأسهم فهو كامل الإيمان محتمل، ثمّ قسم لبعض النّاس السهم ولبعض السهمين ولبعض الثّلاثة الأسهم ولبعض الأربعة الأسهم ولبعض الخمسة الأسهم ولبعض الستّة الأسهم ولبعض السبعة الأسهم فلا تحمّلوا على صاحب السهم سهمين، ولا على صاحب السهمين ثلاثة أسهم، ولا على صاحب الثّلاثة أربعة أسهم، ولا على صاحب الأربعة خمسة أسهم، ولا على صاحب الخمسة ستّة أسهم ولا على صاحب الستّة سبعة أسهم، فتثقّلوهم وتنفروهم ولكن ترفقوا بهم وسهّلوا لهم المدخل.

وسأضرب لك مثلاً تعتبر به: إنّه كان رجل مسلم وكان له جار كافر، وكان

هفت موجود زنده را خدا آفرید ولی از شکم مادر بیرون نیامدند

۳۴ـ سفیان بن ابی لیلی از امام حسن مجتبی (ع) نقل می‌کند که او در یک گفتگوی طولانی که با پادشاه روم داشت، در پاسخ پادشاه روم که از جمله از هفت موجود زنده‌ای که خدا آنها را آفرید ولی از شکم مادر بیرون نیامدند پرسید، چنین فرمود: آدم و حواء و قوچ ابراهیم و ناقهٔ صالح و ماری که در بهشت بود (و آدم را فریب داد) و کلاغی که (در داستان هابیل و قابیل) خداوند او را برانگیخت تا زمین را بکند و ابلیس که خداوند به او لعنت کرد.

خداوند اسلام را هفت بخش کرد

۳۵ـ عمار بن ابی الاحوص می‌گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: در میان ما گروه‌هایی هستند که قائل به امیرالمؤمنین (ع) هستند و او را به همهٔ مردم مقدم می‌دارند ولی آنچنانکه ما فضیلت شما را توصیف می‌کنیم آنها نمی‌کنند، آیا آنها را دوست بداریم؟ فرمود: اجمالا آری. آیا چنان نیست که نزد خداوند چیزی هست که نزد پیامبر خدا(ص) نبود و نزد خدا پیامبر خدا (ص) چیزی داشت که ما نداریم و نزد ما چیزی هست که نزد شما نیست و نزد شما چیزی هست که نزد غیر شما نیست؟ همانا خداوند، اسلام را بر هفت بخش قرار داده: صبر و راستگویی و یقین و راضی بودن و وفا و علم و حلم، سپس آنها را میان مردم تقسیم کرده، کسی که همهٔ این هفت بخش را دارد او دارای ایمان کامل است و تحمل دارد، و سپس خداوند تقسیم کرد و به برخی از مردم یک سهم و به برخی دو سهم و به برخی سه سهم و به برخی چهار سهم و به برخی پنج سهم و به برخی شش سهم و به برخی همهٔ هفت سهم را داده است. پس شما به کسی که یک سهم دارد، دو سهم را تحمیل نکنید و به کسی که دو سهم دارد، سه سهم را تحمیل نکنید و به کسی که سه سهم دارد چهار سهم را تحمیل نکنید و به کسی که چهار سهم را دارد پنج سهم را تحمیل نکنید و به کسی که پنج سهم دارد شش سهم را تحمیل نکنید و به کسی که شش سهم را دارد هفت سهم را تحمیل نکنید که در این صورت بار آنان را سنگین می‌کنید و آنها را دچار نفرت می‌سازید، ولی با آنان با مهربانی رفتار کنید و بر آنان کار را آسان بگیرید.

به زودی برای تو مَثَلی می‌زنم تا با آن پندگیری: مرد مسلمانی همسایهٔ کافری

الكافر يرافق المؤمن فأحبَّ المؤمن للكافر الإسلام ولم يزل يزيّن الإسلام ويحبّبه إلى الكافر حتّىٰ أسلم فغدا عليه المؤمن فاستخرجه من منزله فذهب به إلى المسجد ليصلّي معه الفجر في جماعة فلمّا صلّى قال له: لو قعدنا نذكر الله عزّوجلّ حتّىٰ تطلع الشمس فقعد معه، فقال له: لو تعلّمت القرآن إلى أن تزول الشمس وصمت اليوم كان أفضل، فقعد معه وصام حتّىٰ صلّى الظهر والعصر فقال: لو صبرت حتّىٰ تصلّي المغرب والعشاء الآخرة كان أفضل فقعد معه حتّىٰ صلّى المغرب والعشاء الآخرة ثمّ نهضا وقد بلغ مجهوده وحمل عليه ما لا يطيق فلمّا كان من الغد غدا عليه وهو يريد به مثل ما صنع بالأمس فدقَّ عليه بابه ثمّ قال له: اخرج حتّىٰ نذهب إلى المسجد فأجابه أن انصرف عنّي فإنَّ هذا دين شديد لاأُطيقه. فلا تخرقوا بهم أما علمت أنّ إمارة بني أُميّة كانت بالسيف والعسف والجور وإنَّ إمارتنا بالرِّفق والتألّف والوقار والتقيّة وحسن الخلطة والورع والإجتهاد، فرغّبوا النّاس في دينكم وفيما أنتم فيه.

سبع خصال أعطاها الله عزّوجلّ نبيّه صلّى الله عليه وآله

٣٦- حدّثنا محمّد بن عليّ ماجيلويه، عن عمّه محمّد بن أبي القاسم، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي، عن أبي الحسن عليّ بن الحسين البرقي، عن عبدالله بن جبلة، عن الحسن بن عبدالله، عن آبائه، عن جدّه الحسن بن عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام في حديث طويل قال: جاء نفر من اليهود إلى رسول الله صلّى الله عليه وآله فسأله أعلمهم عن أشياء فكان فيما سأله: أخبرنا عن سبع خصال أعطاك الله من بين النّبيّين وأعطى أُمّتك من بين الأمم؟ فقال النّبيّ: أعطاني الله عزّوجلّ فاتحة الكتاب والأذان والجماعة في المسجد ويوم الجمعة والصّلاة على الجنائز والإجهار في ثلاث صلوات والرُّخصة لأُمّتي عند الأمراض والسفر، والشفاعة لأصحاب الكبائر من أُمّتي. قال اليهودي: صدقت يا محمّد فما جزاء من قرأ فاتحة الكتاب؟ فقال رسول الله صلّى الله عليه وآله: من قرأ فاتحة الكتاب أعطاه الله عزّوجلّ بعدد كلّ آية نزلت من السماء ثواب تلاوتها وأمّا الأذان فإنّه يحشر المؤذّنون من أمّتي مع النّبيّين والصدّيقين والشهداء و الصالحين.

وأمّا الجماعة فإنَّ صفوف أُمّتي في الأرض كصفوف الملائكة في السماء، و الرَّكعة

داشت، کافر با آن مؤمن مهربانی می‌کرد، مؤمن دوست می‌داشت که کافر مسلمان شود و همواره اسلام را نزد وی جلوه می‌داد و محبت آن را به کافر القا می‌کرد، تا اینکه کافر مسلمان شد و صبحدم مؤمن به سراغ او رفت و او را از منزل بیرون برد و با او به مسجد رفت تا نماز صبح را به جماعت بخوانند، چون نماز خوانده شد به او گفت: بهتر است که بنشینیم و تا طلوع آفتاب خدا را یاد کنیم، او نشست، پس به او گفت: بهتر است که تو قرآن یاد بگیری تا ظهر شود و امروز را روزه بگیری او نشست و روزه گرفت، تا اینکه نماز ظهر و عصر را خواندند، مؤمن گفت: بهتر است که صبر کنی تا نماز مغرب و عشا را هم بخوانیم، پس نشست و نماز مغرب و عشاء را هم خواند، سپس برخاستند در حالی که به پایان طاقت خود رسیده بود و مرد مؤمن چیزی را که از توانایی او بیرون بود به او تحمیل کرده بود، چون صبح دیگر فرا رسید باز در خانه‌اش آمد و می‌خواست همان کار دیروز را انجام دهد. در زد و گفت: بیرون شو که به مسجد برویم، او پاسخ داد که از من درگذر این دین سخت است و من طاقت آن را ندارم.

(امام پس از ذکر این داستان ادامه داد:) پس شما با آنان سخت نگیرید. آیا نمی‌دانی که حکومت بنی امیه با شمشیر و خشونت و جور بود ولی حکومت ما با مهربانی و دلجویی و وقار و تقیّه و خوش برخوردی و پرهیزگاری و کوشش بود، پس شما مردم را به دین خود و راهی که در آن هستید، راغب سازید.

خداوند به پیامبر خود هفت خصلت داد

۳۶ـ حسن بن عبدالله از پدرانش از جدّش امام حسن مجتبی (ع) در یک حدیث طولانی نقل می‌کند که فرمود: گروهی از یهود نزد پیامبر خدا (ص) آمدند و دانشمندترین آنها از پیامبر چیزهایی را پرسید، از جمله اینکه گفت: به من خبر بده از هفت خصلتی که خداوند در میان پیامبران به تو و در میان امت‌ها به امت تو داده است، فرمود: خداوند به من سورهٔ فاتحة الکتاب و اذان و جماعت در مسجد و در روز جمعه و نماز بر مرده‌ها و بلند خواندن سه نماز (صبح و مغرب و عشاء) و رخصت بر امتم به هنگام بیماری و مسافرت و شفاعت به گناهکاران امتم را داده است.

یهودی گفت: راست گفتی یا محمد! پاداش کسی که فاتحة الکتاب را بخواند چیست؟ فرمود: هر کس فاتحة الکتاب را بخواند، به تعداد هر آیه‌ای که از آسمان نازل شده است پاداش می‌دهد، و امّا اذان، مؤذن‌های امت من با پیامبران و راستگویان شهدا و صالحان محشور می‌شوند.

و امّا جماعت، صف‌های امت من در زمین مانند صف‌های فرشتگان در آسمان

في جماعة أربع وعشرون ركعة، كلُّ ركعة أحبُّ إلى الله عزّوجلّ من عبادة أربعين سنة، وأمّا يوم الجمعة فإنَّ الله يجمع فيه الأوّلين والآخرين للحساب فما من مؤمن مشى إلى الجماعة إلّا خفّف الله عزّوجلّ عليه أهوال يوم القيامة ثمّ يجازيه الجنّة، وأمّا الإجهار فإنّه يتباعد منه لهب النّار بقدر ما يبلغ صوته ويجوز على الصراط ويعطي السرور حتّىٰ يدخل الجنّة، وأمّا السادس فإنَّ الله عزّوجلّ يخفّف أهوال يوم القيامة لأُمّتي كما ذكر الله في القرآن، وما من مؤمن يصلّي على الجنائز إلّا أوجب الله له الجنّة إلّا أن يكون منافقاً أو عاقّاً، وأمّا شفاعتي ففي أصحاب الكبائر ما خلا أهل الشرك والظلم. قال: صدقت يا محمّد وأنا أشهد أن لا إله إلّا الله وأنّك عبده ورسوله خاتم النّبيّين وإمام المتّقين، ورسول ربّ العالمين، فلمّا أسلم وحسن إسلامه أخرج رقّاً أبيض فيه جميع ما قال النّبيّ صلّى الله عليه وآله.

وقال: يا رسول الله والّذي بعثك بالحقّ نبيّاً ما استنسختها إلّا من الألواح الّتي كتب الله عزّوجلّ لموسى بن عمران ولقد قرأت في التوراة فضلك حتّىٰ شككت فيه يا محمّد، ولقد كنت أمحو اسمك منذ أربعين سنة من التوراة وكلّما محوته وجدته مثبتاً فيها، ولقد قرأت في التوراة أنَّ هذه المسائل لا يخرجها غيرك، و أنّ في الساعة الّتي ترد عليك فيها هذه المسائل يكون جبرئيل عن يمينك وميكائيل عن يسارك ووصيّك بين يديك، فقال رسول الله صلّى الله عليه وآله: صدقت، هذا جبرئيل عن يميني وميكائيل عن يساري ووصيّي عليّ بن أبي طالب بين يديَّ، فآمن اليهوديُّ وحسن إسلامه.

البقرة والبدنة تجزيان عن سبعة نفر

٣٧- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن بنان بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن أحمد، عن يونس بن يعقوب قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن البقرة يضحّى بها؟ فقال: تجزي عن سبعة نفر.

٣٨- حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار، عن محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب، عن وهيب بن حفص، عن أبي بصير، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: البقرة والبدنة تجزيان عن سبعة إذا

است و خواندن یک رکعت نماز با جماعت معادل بیست و چهار رکعت است که هر رکعت آن نزد خداوند از عبادت چهل سال محبوب‌تر است، و اما روز جمعه، خداوند در آن روز اولین و آخرین را برای حسابرسی گرد می‌آورد، هیچ مؤمنی نیست که به سوی جماعت گام بردارد مگر اینکه خداوند دلهره‌های روز قیامت را از او برمی‌دارد و سپس بهشت را به او پاداش می‌دهد، و اما بلند خواندن نماز، به مقداری که صدایش می‌رسد آتش از او دور می‌شود و از صراط می‌گذرد و شادمان می‌گردد تا وارد بهشت شود، و هیچ مؤمنی نیست که به جنازه‌ها نماز بخواند مگر اینکه خداوند بهشت را بر او واجب کند مگر اینکه منافق یا عاق والدین باشد، و امّا شفاعت من شامل کسانی است که گناهان کبیره دارند جز اهل شرک و ظلم.

یهودی گفت: راست گفتی یا محمد! و من گواهی می‌دهم که معبودی جز خدا نیست و تو بنده و پیامبر او و پایان دهندهٔ پیامبران و پیشوای پرهیزگاران و پیامبر پروردگار جهانیان هستی، پس چون مسلمان شد و اسلام نیکویی یافت، پوستی سفید رنگ بیرون آورد که در آن همهٔ آنچه پیامبر گفته بود نوشته شده بود و گفت: یا رسول الله! سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری مبعوث کرد، این را جز از الواحی که خداوند به موسی بن عمران نوشته بود، ننوشته‌ام، من در تورات فضل تو را خواندم تا در تو یا محمد شک کردم و من چهل نام تو را از تورات محو می‌کردم و هر دفعه که محو می‌کردم، می‌دیدم نام دوباره نوشته شد و خوانده بودم که این مسائل را غیر از تو کسی بیان نمی‌کند و اینکه در آن هنگام که تو به این مسائل پاسخ می‌دهی جبرئیل در طرف راست تو و میکائیل در طرف چپ تو و وصیّ تو در مقابل تو قرار می‌گیرند، پیامبر فرمود: راست گفتی، اینک جبرئیل در طرف راست من و میکائیل در طرف چپ من و علی بن ابی‌طالب روبروی من هستند، پس آن یهودی ایمان آورد و اسلام نیکویی یافت.

قربانی گاو و شتر از هفت نفر کفایت می‌کند

۳۷ ـ یونس بن یعقوب می‌گوید: از امام صادق (ع) از گاوی که (در عید قربان) قربانی می‌کنند، پرسیدم، فرمود: از هفت نفر (که مناسک حج به جا می‌آورند) کفایت می‌کند.

۳۸ ـ ابوبصیر از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: گاو و شتر از هفت نفر که

اجتمعوا من أهل بيت ومن غيرهم.

الشمس سبعة أطباق والقمر سبعة أطباق

٣٩- حدّثنا محمّد بن الحسن رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار، عن محمّد بن أحمد، عن عيسى بن محمّد، عن عليّ بن مهزيار، عن عليّ بن حسّان، عن أبي أيّوب، عن محمّد بن مسلم قال: قلت لأبي جعفر عليه السّلام: جعلت فداك لأيّ شيىء صارت الشمس أشدّ حرارة من القمر؟ فقال: إنّ الله تبارك وتعالى خلق الشمس من نور النّار وصفو الماء طبقا من هذا وطبقا من هذا، حتّىٰ إذا كانت سبعة أطباق ألبسها لباسا من نار، فمن ثَمّ صارت أشدّ حرارةً من القمر، فقلت: جعلت فداك فالقمر؟ فقال: إنّ الله تعالى خلق القمر من نور النّار وصفو الماء طبقا من هذا وطبقا من هذا حتّىٰ إذا صارت سبعة أطباق ألبسها لباسا من ماء فمن ثَمّ صار القمر أبرد من الشمس.

الدّنيا سبعة أقاليم

٤٠- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن أبي يحيى الواسطي بإسناده رفعه إلى الصادق عليه السّلام قال: الدّنيا سبعة أقاليم: يأجوج ومأجوج والروم والصين والزّنج وقوم موسى وأقاليم بابل.

سبعة مواطن ليس فيها دعاء موقّت

٤١- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا أحمد بن إدريس، عن محمّد بن أحمد، عن إبراهيم بن إسحاق، عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع بإسناده يرفع الحديث إلى أبي جعفر عليه السّلام فقال: سبعة مواطن ليس فيها دعاء موقّت: الصّلاة على الجنازة والقنوت والمستجار والصفا والمروة والوقوف بعرفات وركعتا الطواف.

سبعة لا يقرؤون القرآن

٤٢- حدّثنا حمزة بن محمّد بن أحمد العلوي رضي الله عنه قال: أخبرني عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن عبدالله بن المغيرة، عن السكوني، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه، عن آبائه، عن عليّ عليهم السّلام قال: سبعة لا يقرؤون القرآن: الراكع والساجد وفي الكنيف وفي الحمّام والجنب والنُّفَساء والحائض.

قال مصنّف هذا الكتاب رضي الله عنه: هذا على الكراهة لا على النهي وذلك لأنّ الجنب والحائض مطلق لهما قراءة القرآن إلّا العزائم الأربع وهي سجدة لقمان

جمع شوند از یک خانواده و یا دیگران، کفایت می‌کند.

آفتاب و ماه هفت طبقه‌اند

۳۹ ـ محمد بن مسلم می‌گوید: به امام باقر (ع) عرض کردم: فدایت شوم برای چه حرارت خورشید از حرارت ماه بیشتر است؟ فرمود: خداوند خورشید را از نور آتش و گزیدهٔ آب آفرید، یک طبقه از آن و یک طبقه از این، تا اینکه هفت طبقه شد و به آن پوششی از آتش پوشانید، از این جهت است که حرارت خورشید بیشتر از حرارت ماه است، گفتم: فدایت گردم ماه چطور؟ فرمود: خداوند ماه را از نور آتش و گزیدهٔ آب آفرید، یک طبقه از آن و یک طبقه از این، تا اینکه هفت طبقه شد و به آن پوششی از آب پوشانید و از این جهت است که ماه از خورشید سردتر است.

دنیا هفت اقلیم دارد

۴۰ ـ ابو یحیی واسطی با سند خود از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: دنیا هفت اقلیم است: یأجوج و مأجوج و روم و چین و زنج و قوم موسی و سرزمین‌های بابل.

در هفت مورد دعا وقت معینی ندارد

۴۱ ـ اسماعیل بن بزیع با سند خود از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: در هفت مورد دعا وقت معینی ندارد: نماز بر میت و قنوت و دعای مستجار (موضعی در کعبه) و صفا و مروه و وقوف به عرفات و دو رکعت طواف. (این دعاها و نمازها را در هر وقتی می‌توان خواند.)

هفت گروه قرآن نخوانند

۴۲ ـ سکونی از امام صادق (ع) و او از پدرانش از علی (ع) نقل می‌کند که فرمود: هفت تن قرآن نخوانند: رکوع کننده، و سجده کننده، و در مستراح و در حمام و جنب و زنی که در حال نفاس است و زنی که در حال حیض است.

مصنف این کتاب می‌گوید: این حمل بر کراهت می‌شود نه نهی (حرام) چون جنب و حائض می‌توانند قرآن بخوانند، مگر سوره‌هایی که سجدهٔ واجب دارند و آن سورهٔ سجدهٔ لقمان و سورهٔ حم و سورهٔ سجده و سورهٔ والنجم اذا هوی و سورهٔ اقرء

وحم السجدة والنجم إذا هوى وسورة اقرأ باسم ربك، وقد جاء الإطلاق للرجل في قراءة القرآن في الحمّام ما لم يرد به الصوت إذا كان عليه مِئْزَر، وأمّا الرُّكوع والسجود فلا يقرأ فيهما لأنَّ الموظّف فيهما التسبيح إلّا ما ورد في صلاة الحاجة، وأمّا الكنيف فيجب أن يصان القرآن من أن يقرأ فيه، وأمّا النفساء فتجري مجرى الحائض في ذلك.

نزل القرآن على سبعة أحرف

٤٣- حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار، عن العبّاس بن معروف، عن محمّد بن يحيى الصيرفي، عن حمّاد بن عثمان قال: قلت لأبي عبدالله عليه السّلام: إنَّ الأحاديث تختلف عنكم قال: فقال: إنَّ القرآن نُزّل على سبعة أحرف وأدنى ما للإمام أن يفتي على سبعة وجوه، ثمّ قال: «هذا عطاؤنا فامنن أو أمسك بغير حساب».

٤٤- حدّثنا محمّد بن عليّ ماجيلويه رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار، عن محمّد بن أحمد، عن أحمد بن هلال عن عيسى بن عبدالله الهاشمي، عن أبيه، عن آبائه عليهم السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: أتاني آتٍ من الله فقال: إنَّ الله عزّوجلّ يأمرك أن تقرأ القرآن على حرف واحد، فقلت: يا ربّ وسّع على أمّتي فقال: إنَّ الله عزّوجلّ يأمرك أن تقرأ القرآن على حرف واحد، فقلت: يا ربّ وسّع على أمّتي فقال: إنَّ الله عزّوجلّ يأمرك أن تقرأ القرآن على حرف واحد، فقلت: يا ربّ وسّع على أمّتي فقال: إنَّ الله يأمرك أن تقرأ القرآن على سبعة أحرف.

خلق الله عزّوجلّ في الأرض منذ خلقها سبعة عالمين

٤٥- حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار، عن محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب، عن محمّد بن عبدالله بن هلال، عن العلاء بن رزين، عن محمّد بن مسلم قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: لقد خلق الله عزّوجلّ في الأرض منذ خلقها سبعة عالمين ليس هم من وُلد آدم، خلقهم من أديم الأرض فأسكنهم فيها واحداً بعد واحد مع عالمه، ثمّ خلق الله عزّوجلّ آدم أبا هذا البشر وخلق ذرّيّته منه، ولا والله ما خلت الجنّة من أرواح المؤمنين منذ خلقها، و لا خلت النّار من أرواح الكفّار والعصاة منذ خلقها عزّوجلّ، لعلّكم ترون أنّه كان يوم القيامة وصيّر الله أبدان أهل الجنّة مع أرواحهم

باسم ربک است و همچنین برای کسی که در حمام است خواندن قرآن جایز است مادام که صدایش را بلند نکند و لنگ داشته باشد. و اما رکوع و سجود، در آنها قرآن خوانده نشود چون وظیفه این است که ذکر تسبیح گفته شود، مگر در نماز جماعت، و اما مستراح، واجب است که قرآن در آنجا خوانده نشود و اما زنی که در حال نفاس است حکمش مانند حکم حائض است.

قرآن بر هفت حرف نازل شده

۴۳ ـ حمّاد بن عثمان می‌گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم که احادیث از شما گوناگون است، فرمود: قرآن بر هفت حرف نازل شده و کمترین چیزی که بر امام است، این است که بر هفت وجه فتوا دهد، سپس فرمود: این عطای بی‌حساب ماست، یا با منّت بپذیر یا خودداری کن.

۴۴ ـ عیسی بن عبدالله هاشمی از پدرانش نقل می‌کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: پیک الهی به من رسید و گفت: همانا خداوند به تو دستور می‌دهد که قرآن را با یک حرف بخوانی، گفتم: پروردگارا به امّت من وسعت بده، گفت: خداوند به تو دستور می‌دهد که قرآن را با یک حرف بخوانی، گفتم: پروردگارا بر امّت من وسعت بده، گفت: همانا خداوند دستوری می‌دهد که قرآن را با یک حرف بخوانی، گفتم: پروردگارا به امّت من وسعت بده، گفت: همانا خداوند به تو دستور می‌دهد که قرآن را با هفت حرف بخوانی (منظور از حرف در اینجا لهجه است و هفت حرف یعنی هفت لهجه.)

خداوند از وقتی که زمین را آفریده در آن هفت عالم آفرید

۴۵ ـ محمد بن مسلم می‌گوید: از امام باقر (ع) شنیدم که فرمود: خداوند از وقتی که زمین را آفرید، در آن هفت عالم آفرید که هیچ کدام از آنها از فرزندان آدم نبودند، خداوند آنها را از روی زمین آفرید و آنها را یکی پس از دیگری با عالمی که داشتند در زمین سکونت داد، آنگاه خداوند آدم پدر بشر را آفرید و فرزندان او را از او آفرید، به خدا سوگند که بهشت از وقتی که خلق شده، از ارواح مؤمنین خالی نبوده و جهنم از وقتی که خلق شده، از ارواح کافران و گنهکاران خالی نبوده است، شاید شما گمان برید که چون قیامت برپا شد و خداوند بدن‌های اهل بهشت را همراه با روح‌هایشان در بهشت قرار داد و بدن‌های اهل جهنم را همراه با روح‌هایشان در جهنم قرار داد،

في الجنّة، وصيّر أبدان أهل النّار مع أرواحهم في النّار أنّ الله عزّوجلّ لا يُعبد في بلاده ولا يخلق خلقاً يعبدونه ويوحّدونه ويعظّمونه؟ بلى والله ليخلقنّ الله خلقاً من غير فحولة ولا إناث يعبدونه ويوحّدونه ويعظّمونه ويخلق لهم أرضاً تحملهم وسماء تظلّهم، أليس الله عزّوجلّ يقول: «يوم تبدَّل الأرض غير الأرض والسماوات» وقال الله عزّو جلّ: «أفعيينا بالخلق الأوّل بل هم في لبس من خلق جديد».

لا يكون في السماوات والأرض شيء إلاّ بسبعة

٤٦- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن إبراهيم بن هاشم، عن أبي عبدالله البرقي، عن زكريا بن عمران، عن أبي الحسن الأوّل عليه السلام قال: لا تكون شيء في السماوات والأرض إلّا بسبعة: بقضاء وقَدَر وإرادة ومشيئة وكتاب وأجل وإذن، فمن قال غير هذا فقد كذب على الله أو ردّ على الله عزّوجلّ.

كبّر النّبيّ صلّى الله عليه وآله على النجاشي لمّا مات سبعا

٤٧- حدّثنا محمّد بن القاسم الأسترآبادي رضي الله عنه قال: حدّثني يوسف بن محمّد، عن زياد، عن أبيه، عن الحسن بن علي، عن أبيه، عن محمّد بن علي، عن أبيه عليّ بن موسى الرّضا، عن أبيه موسى بن جعفر، عن آبائه، عن عليّ عليهم السلام قال: إنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله لمّا أتاه جبرئيل بنعي النجاشي بكى بكاء حزين عليه وقال: إنّ أخاكم أصحمة - وهواسم النجاشي - مات ثمّ خرج إلى الجبّانة وصلّى عليه وكبّر سبعا فخفض الله له كلّ مرتفع حتّىٰ رأى جنازته وهو بالحبشة.

إذا غضب الله عزّوجلّ على أمّة ولم ينزل بها العذاب أصابها بسبعة أشياء

٤٨- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن الحسن بن على الكوفي، عن العبّاس بن معروف، عن رجل، عن مندل بن عليّ العَنْزي، عن محمّد بن مطرف، عن مسمع، عن الأصبغ بن نباتة، عن عليّ عليه السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: إذا غضب الله عزّوجلّ على امّة ولم ينزل بها العذاب غلت أسعارها وقصرت أعمارها، ولم تربح تجّارها، ولم تزكّ ثمارها، ولم تغزر أنهارها وحبس عنها أمطارها، وسلّط عليها أشرارها.

حبّ النّبيّ وأهل بيته عليهم السّلام ينفع في سبعة مواطن

٤٩- حدّثنا الحسن بن عبدالله بن سعيد العسكري قال: أخبرنا محمّد بن أحمد

دیگر کسی خدا را در زمین عبادت نخواهد کرد و خلقی را نخواهد آفرید که او را عبادت کنند و به یگانگی و بزرگی بخوانند، آری به خدا سوگند که خلق دیگری را بدون نر و ماده خواهد آفرید که او را عبادت کنند و به یگانگی و بزرگی بستایند و برای آنان زمینی می‌آفریند که آنان را حمل کند و آسمانی می‌آفریند که سایبان آنان باشد، آیا خداوند نفرموده: «روزی که زمین به غیر این زمین بدل شود و آسمانها نیز.»[۱] و فرمود: «آیا آفرینش نخستین ما را ناتوان کرد؟ بلکه آنها دربارهٔ آفرینش جدید در شک هستند.»[۲]

چیزی در آسمان‌ها و زمین نباشد مگر با هفت چیز

۴۶ ـ زکریا بن عمران از امام کاظم (ع) نقل می‌کند که فرمود: چیزی در آسمان‌ها و زمین نباشد مگر با هفت چیز: با قضا و قدر و اراده و مشیت و نوشته و مدت و اجازه (همه از جانب خدا)، هر کس جز این بگوید بر خدا دروغ بسته و او را رد کرده است.

چون نجاشی از دنیا رفت، پیامبر (ص) هفت بار تکبیر گفت

۴۷ ـ محمد بن علی از پدرش و او از امام رضا (ع) و او از پدرانش از علی(ع) نقل می‌کند که چون جبرئیل خبر مرگ نجاشی را به پیامبر خدا (ص) آورد، به او گریهٔ اندوهگنانه‌ای کرد و فرمود: برادر شما اصحمة (نام نجاشی) از دنیا رفت، سپس پیامبر (ص) به «جبانه» (محلی در مدینه) رفت و به او نماز (میت) خواند و هفت تکبیر گفت و خداوند هر بلندی را برای او پایین آورد تا جنازهٔ او را که در حبشه بود مشاهده کرد.

چون خدا بر قومی غضب کند و به آنها عذاب نازل نکند، آنها را گرفتار هفت چیز می‌کند

۴۸ ـ اصبغ بن نباته از علی (ع) نقل می‌کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: هرگاه که خداوند بر امتی غضب کند و عذابی بر آنان نازل نکند، نرخ‌هایشان را بالا می‌برد و عمرهایشان را کوتاه می‌سازد و بازرگانانشان سود نمی‌برند و میوه‌هایشان پاکیزه نمی‌شود و جوی‌هایشان پر از آب نمی‌شود و باران از آنان حبس می‌گردد و اشرارشان بر آنان مسلط می‌شود.

محبت پیامبر و خاندان او در هفت جا سود می‌دهد

۴۹ ـ حضرت علی بن الحسین (ع) از پیامبر خدا (ص) نقل می‌کند که فرمود:

۱ـ سورهٔ ابراهیم، آیهٔ ۴۸.
۲ـ سورهٔ ق، آیهٔ ۱۵.

بن حمدان القُشَيْري قال: حدّثنا المغيرة بن محمّد بن المهلّب قال: حدّثنا عبد الغفّار محمّد بن بكير الكلابي الكوفي، عن عمرو بن ثابت، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام، عن عليّ بن الحسين عليهما السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: حبّي وحبّ أهل بيتي نافع في سبعة مواطن، أهوالهنّ عظيمة: عند الوفاة، وفي القبر، وعند النشور، وعند الكتاب، وعند الحساب، وعند الميزان، وعند الصراط.

ما روى من طريق العامة أنّ الأرض خلقت لسبعة

٥٠ - حدّثنا محمّد بن عمر البغدادي الحافظ قال: حدّثني أحمد بن الحسن بن عبد الكريم أبو عبدالله قال: حدّثني عتاب يعني ابن صهيب قال: حدّثنا عيسى بن عبدالله العمري قال: حدّثني أبي، عن أبيه، عن جدّه، عن عليٍّ عليهم السّلام قال: خلقت الأرض لسبعة بهم يرزقون وبهم يمطرون وبهم ينصرون: أبو ذرٍّ وسلمان والمقداد وعمّار وحذيفة وعبدالله بن مسعود، قال عليٌّ عليه السّلام: وأنا إمامهم وهم الّذين شهدوا الصّلاة على فاطمة عليها السّلام.

قال مصنّف هذا الكتاب رضي الله عنه: معنى قوله «خلقت الأرض لسبعة نفر» ليس يعني من ابتدائها إلى انتهائها وإنّما يعني بذلك أنّ الفائدة في الأرض قُدّرت في ذلك الوقت لمن شهد الصّلاة على فاطمة عليها السّلام وهذا خلق تقدير لا خلق تكوين.

للنار سبعة أبواب

٥١ - حدّثنا أحمد بن الحسن القطّان قال: حدّثنا أحمد بن يحيى بن زكريا القطّان قال: حدّثنا بكر بن عبدالله بن حبيب قال: حدّثني محمّد بن عبدالله قال: حدّثني عليّ بن الحكم، عن أبان بن عثمان، عن محمّد بن الفضيل الرّزقي، عن أبي عبدالله، عن أبيه، عن جدّه عليهم السّلام قال: للنّار سبعة أبواب: باب يدخل منه فرعون وهامان وقارون، وباب يدخل منه المشركون والكفّار ممّن لم يؤمن بالله طرفة عين، وباب يدخل منه بنو أميّة هو لهم خاصّة، لا يزاحمهم فيه أحد، وهو باب لظى، وهو باب سقر، وهو باب الهاوية تهوى بهم سبعين خريفاً وكلّما هوى بهم سبعين خريفاً فار بهم فورة قذف بهم في أعلاها سبعين خريفاً ثمّ تهوي بهم كذلك سبعين خريفاً، فلا يزالون هكذا أبداً خالدين مخلّدين، وباب يدخل منه مبغضونا ومحاربونا وخاذلونا وأنّه لأعظم الأبواب وأشدّها حرّاً.

محبت من و خاندانم در هفت جا که هراس آنها بزرگ است، سود می‌دهد: موقع مردن و در قبر و در هنگام برخاستن از قبر و هنگام گرفتن نامهٔ اعمال و نزد حساب و نزد میزان و نزد صراط.

آنچه از طریق اهل سنت نقل شده که زمین به خاطر هفت نفر آفریده شده است

۵۰ـ عیسی بن عبدالله العمری از پدرانش از علی (ع) نقل می‌کند که فرمود: زمین به خاطر هفت نفر آفریده شده و مردم به خاطر آنان روزی می‌خورند و به خاطر آنان باران بر آنان می‌بارد و پیروز می‌شوند: ابوذر و سلمان و مقداد و عمّار و حذیفه و عبدالله بن مسعود. و فرمود: و من پیشوای آنان هستم، و آنان همان کسانی هستند که در نماز بر جنازهٔ فاطمه (ع) شرکت داشتند.

مصنف این کتاب می‌گوید: معنای سخن آن حضرت که زمین به خاطر هفت نفر آفریده شده، این نیست که از آغاز تا پایان آن، بلکه منظور این است که فایده دادن زمین در آن زمان خاص برای آنان که در نماز حضرت فاطمه (ع) شرکت کردند، مقدر شده است و این آفرینش تقدیری است و نه تکوینی.

جهنم هفت در دارد

۵۱ـ محمد بن فضیل رزقی از امام صادق (ع) و او از پدرانش نقل می‌کند که جهنم هفت در دارد: دری است که فرعون و هامان و قارون از آن وارد می‌شوند، و دری است که مشرکان و کافران و کسانی که یک لحظه به خدا ایمان نیاورده‌اند از آن وارد می‌شوند، و دری که بنی امیه از آن وارد می‌شوند و آن در مخصوص آنهاست و کسی با آنان نیست و آن درِ شعلهٔ آتش و درِ آتشِ برافروخته و درِ فرو برنده است که به اندازهٔ هفتاد خریف (هر خریف مسیر هشتاد سال است) فرو می‌برد و هر بار که آنان را هفتاد خریف فرو می‌برد، جهنم آنها را هفتاد خریف به بالا پرتاب می‌کند و دوباره هفتاد خریف به پایین انداخته می‌شوند و همواره این کار تکرار می‌گردد و آنان در جهنم جاویدان هستند، و دری که دشمنان و مبغضان ما و کسانی که با ما جنگیدند و ما را خوار کردند از آن وارد می‌شوند و این در بزرگترین و پر حرارت‌ترین درهاست.

قال محمّد بن الفضيل الرزقي: فقلت لأبي عبدالله عليه السّلام: الباب الّذي ذكرت عن أبيك، عن جدّك عليهما السّلام أنّه يدخل منه بنو أُميّة يدخله من مات منهم على الشرك أو من أدرك منهم الإسلام؟ فقال: لا أُمّ لك، ألم تسمعه؟ يقول: وبابٌ يدخل منه المشركون والكفّار فهذا الباب يدخل فيه كلُّ مشرك وكلُّ كافر لا يؤمن بيوم الحساب وهذا الباب الآخر يدخل منه بنو أُميّة لأنّه هو لأبي سفيان ومعاوية وآل مروان خاصّة يدخلون من ذلك الباب فتحطّمهم النّار حطماً لا تسمع لهم فيها واعية، ولا يحيون فيها ولا يموتون.

يحاجّ عليّ عليه السّلام النّاس يوم القيامة بسبع خصال

٥٢- حدّثنا أحمد بن الحسن القطّان قال: حدّثنا أحمد بن يحيى بن زكريّا القطّان قال: حدّثنا بكر بن عبدالله بن حبيب قال: حدّثنا تميم بن بهلول قال: حدّثنا عبد الرّحمن بن الأسود، عن محمّد بن عبدالله بن عبد الرّحمن بن معمر، عن عمّار بن ياسر، وعن جابر بن عبدالله قالا: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله لعليٍّ عليه السلام: أُحاجّك يوم القيامة فأُحاجّك بالنبوّة وتحاجُّ قومك فتحاجّهم بسبع خصال: إقام الصّلاة وإيتاء الزّكاة والأمر بالمعروف والنهي عن المنكر والعدل في الرّعية والقسم بالسويّة والأخذ بأمر الله عزّوجلّ، أما علمت يا عليُّ أنّ إبراهيم عليه السّلام موافينا يوم القيامة فيدعى فيقام عن يمين العرش فيكسى كسوة الجنّة، ويحلّى من حلّيها، ويسيل له ميزاب من ذهب من الجنّة فيهب من الجنّة ما هو أحلى من الشّهد وأبيض من اللّبن وأبرد من الثلج، وأُدعى أنا فأُقام عن شمال العرش فيفعل بي مثل ذلك، ثمّ تدعى أنت يا عليّ فيفعل بك مثل ذلك، أما ترضى يا عليُّ أن تدعى إذا دُعيت أنا وتكسى إذا كسيت أنا وتحلّى إذا حلّيت أنا، إنّ الله عزّ ذكره أمرني أن أُدنيك فلا أُقصيك، وأُعلّمك فلا أجفوك، وحقّاً عليك أن تعي وحقّاً عليّ أن أُطيع ربّي تبارك وتعالى.

٥٣- حدّثنا عليّ بن أحمد بن موسى رضي الله عنه قال: حدّثنا حمزة بن القاسم العلوي العبّاسي قال: حدّثنا جعفر بن مالك الكوفي قال: حدّثنا محمّد بن حميد قال: حدّثنا عبدالله بن عبد القدُّوس قال: حدّثنا الأعمش، عن موسى بن طريف، عن عباية بن ربعي قال: قال عليُّ بن أبي طالب عليه السّلام: أُحاجُّ النّاس يوم القيامة

محمد بن فضیل رزقی می‌گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: آن دری که بنی امیه از آن وارد می‌شوند آیا هر کس از آنها مشرک بمیرد از آن وارد می‌شود و یا حتی کسانی از آنان که اسلام را درک کرده‌اند؟ فرمود: مادرت مباد، آیا نشنیدی که می‌گوید: دری است که مشرکان و کافران از آن وارد می‌شوند؟ این دری است که هر مشرک و کافری که به روز قیامت ایمان ندارد از آن وارد می‌شود و این درِ دیگری است که بنی امیه از آن وارد می‌شوند و آن مخصوص ابوسفیان و معاویه و آل مروان است که از این در وارد می‌شوند و آتش آنان را فرا می‌گیرد و فریادشان شنیده نمی‌شود و در آن نه زنده می‌مانند و نه می‌میرند. (در اول این حدیث گفته شده که جهنم هفت در دارد ولی از چهار در به تفصیل یاد شد، شاید سه درِ دیگر همان «لظی =شعله ور» و «سقر =آتش برافروخته» و «هاویه =فرو برنده» باشد که آنها نیز به بنی امیه اختصاص داده شد و شاید هم راوی حدیث را ناقص نقل کرده است.)

روز قیامت با هفت خصلت مردم بازخواست می‌شوند

۵۲ـ عمار یاسر و جابر بن عبدالله هر دو از پیامبر خدا (ص) نقل می‌کنند که آن حضرت به علی (ع) فرمود: من در قیامت با نبوت با تو محاجّه می‌کنم و تو با قوم خود با هفت خصلت محاجه می‌کنی: برپا داشتن نماز و دادن زکات و امر به معروف و نهی از منکر و عدالت در رعیت و تقسیم بیت المال به طور مساوی و فرمانبری از خداوند. یا علی، آیا ندانستی که ابراهیم (ع) در روز قیامت با ما روبرو می‌شود و او را می‌خوانند و او را در سمت راست عرش به پا می‌دارند و لباس بهشتی به او می‌پوشانند و با زیور بهشتی می‌آرایند و ناودانی از طلا در بهشت برای او جریان پیدا می‌کند و از بهشت چیزی فرو می‌ریزد که از عسل شیرین‌تر و از شیر سفیدتر و از برف خنک‌تر است. در این هنگام من نیز فرا خوانده می‌شوم و در سمت چپ عرش قرار می‌گیرم و همان کارها دربارهٔ من نیز انجام می‌یابد، سپس یا علی، تو فرا خوانده می‌شوی و دربارهٔ تو نیز چنین عمل می‌شود، یا علی آیا خوشنود نیستی که وقتی من فراخوانده می‌شوم تو نیز فراخوانده شوی و وقتی من با لباس بهشتی پوشیده می‌شوم تو نیز پوشیده شوی و وقتی من با زیورهای بهشتی آراسته می‌شوم تو نیز آراسته گردی. همانا خداوند به من فرمان داده که تو را نزدیک خود سازم و از خود دور نکنم و به تو یاد دهم و در حق تو جفا نکنم، بر تو شایسته است که یاد بگیری و بر من شایسته است که پروردگارم را اطاعت کنم.

۵۳ـ عباية بن ربعی از علی (ع) نقل می‌کند که فرمود: من در روز قیامت با مردم با هفت خصلت محاجه می‌کنم: برپاداشتن نماز و دادن زکات و امر به معروف و نهی از

بسبع: إقام الصّلاة، وإيتاء الزّكاة، والأمر بالمعروف، والنهى عن المنكر، والقسم بالسويّة، والعدل في الرعيّة، وإقام الحدود.

٥٤- حدّثنا الحسن بن محمّد السكوني المزكّيُّ الكوفي بالكوفة قال: حدّثنا محمّد بن عبدالله الحضرمي قال: حدّثنا خلف بن خالد العبدي قال: حدّثنا بشر بن إبراهيم الأنصاريُّ، عن ثور بن يزيد، عن خالد بن معدان، عن معاذ بن جبل قال: قال النبيُّ صلّى الله عليه وآله لعليٍّ عليه السّلام: أُخاصمك بالنبوَّة ولا نبيَّ بعدي، وتخاصم النّاس بسبع ولا يحاجّك فيهنَّ أحد من قريش لأنّك أنت أوّلهم إيماناً، وأوفاهم بعهد الله، وأقومهم بأمر الله، وأقسمهم بالسويّة، وأعدلهم في الرَّعية، وأبصرهم في القضيّة، وأعظمهم عند الله مزيّة.

الأخوات من أهل الجنّة سبع

٥٥- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر البزنطي، عن عاصم بن حميد، عن أبي بصير، عن أبي جعفر عليه السّلام قال: سمعته يقول: رحم الله الأخوات من أهل الجنّة فسمّاهنَّ: أسماء بنت عميس الخثعميّة وكانت تحت جعفر بن أبي طالب عليه السلام، وسلمى بنت عميس الخثعمية وكانت تحت حمزة، وخمس من بني هلال: ميمونة بنت الحارث كانت تحت النّبيّ صلّى الله عليه وآله، وأمّ الفضل عند العبّاس اسمها هند، والغميصاء أمّ خالد بن الوليد، وعزّة كانت في ثقيف الحجّاج بن غلاّظ، وحميدة ولم يكن لها عقب.

الكبائر سبع

٥٦- حدّثنا أحمد بن الحسن القطّان قال: حدّثنا أحمد بن يحيى بن زكريّا القطّان قال: حدّثنا بكر بن عبدالله بن حبيب قال: حدّثني محمّد بن عبدالله قال: حدّثني عليّ بن حسّان، عن عبد الرّحمن بن كثير، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: إنّ الكبائر سبع فينا نزلت و منّا استحلّت، فأوّلها الشرك بالله العظيم، وقتل النفس الّتي حرّم الله، وأكل مال اليتيم، وعقوق الوالدين، وقذف المحصنات، والفرار من الزّحف، وإنكار حقّنا، وأمّا الشرك بالله فقد أنزل الله فينا ما أنزل وقال رسول الله صلّى الله عليه وآله فينا ما قال، فكذّبوا الله وكذّبوا رسوله فأشركوا بالله عزّوجلّ، وأمّا قتل النفس الّتي حرّم الله فقد قتلوا الحسين بن على عليهما السّلام وأصحابه،

منکر و تقسیم مال به طور مساوی و عدالت در رعیت و اقامهٔ حدود.

۵۴ ـ معاذ بن جبل نقل می‌کند که پیامبر خدا (ص) به علی (ع) فرمود: به وسیلهٔ نبوت از تو بازخواست می‌کنم و البته پس از من پیامبری نیست و تو با هفت چیز از مردم بازخواست می‌کنی و هیچ کس از قریش از تو بازخواست نکند، چون تو اولین آنها در ایمان و وفادارترین آنها به پیمان الهی و پایدارترین آنها در امر خداوند هستی و از همهٔ آنها بیشتر بیت المال به طور مساوی تقسیم می‌کنی و عادل‌ترین آنها در میان رعیت و بیناترین آنها در قضایا و بزرگترین آنها از نظر برتری نزد خدا هستی.

خواهران بهشتی هفت نفرند

۵۵ ـ ابوبصیر نقل می‌کند که از امام باقر (ع) شنیدم که می‌فرمود: خداوند رحمت کند خواهران بهشتی را، پس از آنان چنین نام برد: اسماء دختر عمیس خثعمی که همسر جعفر بن ابی طالب بود، و سلمی دختر عمیس خثعمی که همسر حمزه بود، و پنج تن از قبیلهٔ بنی هلال:میمونه دختر حارث که همسر پیامبر بود، و ام الفضل که نزد عباس بود و هند نام داشت، و غمیصاء مادر خالد بن ولید، و عزت که از قبیلهٔ ثقیف و نزد حجاج بن غلّاظ بود، و حمیده که پس از خود نسلی نداشت.

گناهان کبیره هفت تاست

۵۶ ـ عبدالرحمان بن کثیر از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: گناهان کبیره هفت تاست: نخستین آنها شرک به خدای بزرگ است و کشتن کسی که خدا کشتن او را حرام کرده و خوردن مال یتیم و بدی کردن به پدر و مادر و تهمت زدن به زنهای پاکدامن و فرار از جنگ و انکار حق ما. اما شرک به خدا، خداوند دربارهٔ ما نازل کرد آنچه راکه نازل کرد و پیامبر خدا دربارهٔ ما فرمود آنچه راکه فرمود، پس آنان خدا و پیامبرش را تکذیب کرده و بنابراین مشرک شدند، و کشتن کسی که خدا کشتن او را حرام کرده، آنها حسین بن علی(ع) و یارانش راکشتند، و اما خوردن مال یتیم، آنها

وأمّا أكل مال اليتيم فقد ذهبوا بفيئنا الّذي جعله الله لنا فأعطوه غيرنا، وأمّا عقوق الوالدين فقد أنزل الله عزّوجلّ في كتابه «النبيُّ أولى بالمؤمنين من أنفسهم وأزواجه أمّهاتهم» فعقّوا رسول الله صلّى الله عليه وآله في ذرّيّته وعقّوا أمّهم خديجة في ذرّيّتها، وأمّا قذف المحصنة فقد قذفوا فاطمة عليها السّلام على منابرهم الفرار من الزّحف فقد أُعطوا أمير المؤمنين عليه السّلام بيعتهم طائعين غير مكرهين ففرّوا عنه وخذلوه، وأمّا إنكار حقّنا فهذا ممّا لا يتنازعون فيه

٥٧- حدّثنا أبو نصر محمّد بن الحسين بن الحسن الديلمي الجوهري قال: حدّثنا محمّد بن يعقوب الأصمّ قال: حدّثنا الربيع بن سليمان قال: حدّثنا عبدالله بن وهب قال: أخبرنا سليمان بن بلال، عن ثور بن يزيد، عن أبي الغيث، عن أبي هريرة أنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله قال: اجتنبوا السبع الموبقات قيل: يارسول الله وماهنّ؟ قال: الشرك بالله، والسحر، وقتل النفس الّتي حرّم الله إلّا بالحق، وأكل الربا، وأكل مال اليتيم، والتولّي يوم الزحف، وقذف المحصنات الغافلات المؤمنات.

إمتحان الله عزّوجلّ أوصياء الأنبياء في حياة الأنبياء في سبعة مواطن وبعد وفاتهم في سبعة مواطن

٥٨- حدّثنا أبي؛ ومحمّد بن الحسن رضي الله عنهما قالا: حدّثنا سعد بن عبدالله قال: حدّثنا أحمد بن الحسين بن سعيد قال: حدّثني جعفر بن محمّد النوفلي، عن يعقوب بن يزيد قال: قال أبو عبدالله جعفر بن أحمد بن محمّد بن عيسى بن محمّد بن عليّ بن عبدالله بن جعفر بن أبي طالب قال: حدّثنا يعقوب بن عبدالله الكوفي قال: حدّثنا موسى بن عبيدة، عن عمرو بن أبي المقدام، عن أبي إسحاق، عن الحارث، عن محمّد بن الحنفيّة رضي الله عنه، وعمرو بن أبي المقدام، عن جابر الجعفي، عن أبي جعفر قال: أتى رأس اليهود عليَّ بن أبي طالب عليه السّلام عند منصرفه عن وقعة النهروان وهو جالس في مسجد الكوفة فقال: يا أمير المؤمنين إنّي أُريد أن أسالك عن أشياء لا يعلمها إلّا نبيٌّ أو وصيُّ نبيٍّ.

قال: سل عمّا بدا لك يا أخا اليهود؟ قال: إنّا نجد في الكتاب أنّ الله عزّوجلّ إذا بعث نبيّاً أوحى إليه أن يتّخذ من أهل بيته من يقوم بأمر أُمّته من بعده وأن يعهد إليهم

سهم ما را که خداوند برای ما قرار داده بود بردند و به غیر ما دادند، و اما بدی کردن به پدر و مادر، خداوند در کتاب خود نازل کرده که «پیامبر نسبت به مؤمنان از جانشان اولی‌تر است و همسران او مادران آنها هستند.»[۱] آنان به پیامبر در حق خاندانش بدی کردند و نیز به مادرشان خدیجه در حق خاندانش بدی کردند، و اما تهمت زدن به زنان پاکدامن، آنان در منبرهایشان به فاطمه (ع) تهمت زدند (به اینکه او در قضیهٔ فدک دروغ می‌گوید.) و اما فرار از جنگ، آنها از روی اختیار و بدون اجبار با امیرالمؤمنین(ع) بیعت کردند ولی از او فرار نمودند و او را خوار کردند، و اما انکار حق ما، این چیزی است که همگی بر آن اتفاق دارند.

۵۷ـ ابو هریرة از پیامبر خدا (ص) نقل می‌کند که فرمود: از هفت چیز هلاک کننده بپرهیزید، گفته شد: آنها کدامند یا رسول الله؟ فرمود: شرک به خدا، و سحر و جادو، و کشتن کسی که خدا کشتن او را حرام کرده مگر بر اساس حق (مانند قصاص) و خوردن ربا، و خوردن مال یتیم، و فرار از جنگ و تهمت زدن به زنان پاکدامن غافل مؤمن.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

امتحان کردن خدا، اوصیاء پیامبران را در حال حیات پیامبران در هفت مورد و پس از وفاتشان در هفت مورد

۵۸ـ جابر جعفی می‌گوید: امام باقر (ع) فرمود: بزرگ یهود نزد علی بن ابی طالب(ع) آمد و آن هنگامی بود که آن حضرت از جنگ نهروان برگشته و در مسجد کوفه نشسته بود، پس گفت: یا امیرالمؤمنین، من می‌خواهم از تو از چیزهایی بپرسم که پاسخ آنها را جز پیامبر یا وصی پیامبر نمی‌داند، فرمود: ای برادر یهود، هر چه می‌خواهی بپرس، گفت: ما در کتاب (آسمانی خود) چنین یافته‌ایم که هرگاه که خداوند پیامبری برمی‌انگیزد، به او وحی می‌کند که از خاندان خودش کسی را تعیین کند که به کار امّت او پس از او قیام کند و در این باره وصیتی به امت خود کند و امّت

۱ـ سورهٔ احزاب، آیهٔ ۶.

فيه عهداً يحتذي عليه ويعمل به في أُمّته من بعده وأنّ الله عزّوجلّ يمتحن الأوصياء في حياة الأنبياء ويمتحنهم بعد وفاتهم، فأخبرني كم يمتحن الله الأوصياء في حياة الأنبياء؟ وكم يمتحنهم بعد وفاتهم من مرّة؟ وإلى ما يصير آخر أمر الأوصياء إذا رضي محنتهم؟. فقال له عليٌّ عليه السلام: والله الّذي لا إله غيره، الّذي فلق البحر لبني إسرائيل وأنزل التوراة على موسى عليه السّلام لئن أخبرتك بحقٍّ عمّا تسأل عنه لتقرّن به؟ قال: نعم قال: والّذي فلق البحر لبني إسرائيل وأنزل التوراة على موسى عليه السّلام لئن أجبتك لتسلمنّ؟ قال: نعم.

فقال له عليٌّ عليه السّلام: إنّ الله عزّوجلّ يمتحن الأوصياء في حياة الأنبياء في سبعة مواطن ليبتلي طاعتهم، فإذا رضي طاعتهم ومحنتهم أمر الأنبياء أن يتّخذوهم أولياء في حياتهم وأوصياء بعد وفاتهم ويصير طاعة الأوصياء في أعناق الأمم ممّن يقول بطاعة الأنبياء، ثمّ يمتحن الأوصياء بعد وفاة الأنبياء عليهم السّلام في سبعة مواطن ليبلو صبرهم، فإذا رضي محنتهم ختم لهم بالسعادة ليلحقهم بالأنبياء، وقد أكمل لهم السعادة. قال له رأس اليهود: صدقت يا أميرالمؤمنين، فأخبرني كم امتحنك الله في حياة محمّد من مرّة؟ وكم امتحنك بعد وفاته من مرّة؟ وإلى ما يصير آخر أمرك؟ فأخذ عليّ عليه السّلام بيده وقال: انهض بنا أُنبّئك بذلك فقام إليه جماعة من أصحابه فقالوا: يا أميرالمؤمنين أنبئنا بذلك معه، فقال: إنّي أخاف أن لا تحتمله قلوبكم، قالوا: ولِمَ ذاك يا أمير المؤمنين؟ قال: لأُمور بدت لي من كثير منكم، فقام إليه الأشتر فقال: يا أميرالمؤمنين أنبئنا بذلك، فوالله إنّا لنعلم أنّه ما على ظهر الأرض وصيُّ نبيٍّ سواك، وإنّا لنعلم أنّ الله لا يبعث بعد نبيّنا صلّى الله عليه وآله نبيّا سواه وأنّ طاعتك لفي أعناقنا موصولة بطاعة نبيّنا.

فجلس عليّ عليه السّلام وأقبل على اليهودي فقال: يا أخا اليهود إنّ الله عزّوجلّ امتحنني في حياء نبيّنا محمّد صلّى الله عليه وآله في سبعة مواطن فوجدني فيهنّ – من غير تزكية لنفسي – بنعمة الله له مطيعا قال: وفيم وفيم يا أمير المؤمنين؟ قال: أمّا أوّلهنّ فإنّ الله عزّوجلّ أوحى إلى نبيّنا صلّى الله عليه وآله وحمّله الرسالة

پس از او به این وصیت عمل کنند، دیگر اینکه خداوند در زمان حیات پیامبران و هم پس از مرگشان، اوصیاء آنان را امتحان می‌کند، به من خبر بده خداوند اوصیاء پیامبران را چند بار در زمان حیات پیامبران و چند بار پس از مرگشان امتحان می‌کند و چون از این امتحان راضی شد، سرانجام کارشان به کجا می‌کشد؟ علی (ع) به او فرمود: سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست، همان خدایی که دریا را بر بنی اسرائیل شکافت و تورات را به موسی (ع) نازل فرمود، اگر به تو از حقیقت آنچه پرسیدی خبر دهم، به آن اقرار می‌کنی؟ گفت: آری، فرمود: سوگند به کسی که دریا را بر بنی اسرائیل شکافت و تورات را به موسی نازل کرد، اگر پاسخ دهم اسلام را می‌پذیری؟ گفت: آری.

علی (ع) فرمود: همانا خداوند در زمان حیات پیامبران اوصیاء آنان را در هفت مورد امتحان می‌کند تا میزان فرمانبرداری آنان را معلوم شود و چون از فرمانبرداری و امتحان آنان راضی شد، پیامبران را دستور می‌دهد که آنان را در زمان حیات خود، دوستان خود و در زمان مرگشان، اوصیاء خود قرار دهند و اطاعت از اوصیاء بر گردن آنهایی که پیامبران را قبول دارند ثابت می‌گردد، آنگاه خداوند پس از مرگ پیامبران، اوصیا را در هفت مورد امتحان می‌کند تا میزان شکیبایی آنان معلوم گردد و چون از امتحان آنان راضی شد، سرانجام آنان را با سعادت همراه می‌کند تا به پیامبران ملحق شوند در حالی که سعادت آنان کامل شده است. بزرگ یهود به او گفت: راست گفتی یا امیرالمؤمنین، پس به من خبر بده که خداوند تو را در زمان حیات محمد (ص) و پس از مرگ او چند بار امتحان کرد و سرانجام کار تو چگونه خواهد بود؟ علی (ع) دست او را گرفت و فرمود: با من بیا تا به تو خبر بدهم، گروهی از اصحاب آن حضرت هم بپاخاستند و گفتند: یا امیرالمؤمنین، همراه او ما را هم خبر بده، فرمود: می‌ترسم دلهای شما تحمل آن را نداشته باشد، گفتند: چرا یا امیرالمؤمنین؟ فرمود: به سبب کارهایی که دربارهٔ شما بر من آشکار شده است، مالک اشتر بلند شد و گفت: یا امیرالمؤمنین به ما هم از آن خبر بده، سوگند به خدا که ما می‌دانیم که در روی زمین وصیّ پیامبری جز تو وجود ندارد و ما می‌دانیم که خداوند پس از پیامبر ما، پیامبری را نخواهد فرستاد و اطاعت تو بر گردن‌های ما با اطاعت پیامبرمان پیوند خورده است.

پس علی (ع) نشست و رو به آن یهودی کرد و فرمود: ای برادر یهودی، خداوند مرا در زمان حیات پیامبر ما محمد (ص) در هفت مورد امتحان کرد و مرا ـ بی آنکه بخواهم از خودم تعریف کنم ـ با نعمت خدا فرمانبردار یافت. گفت: کجاها بود یا امیرالمؤمنین؟ فرمود: نخستین آنها این بود که خداوند به پیامبر ما وحی نازل کرد و

وأنا أحدث أهل بيتي سنّا، أخدمه في بيته وأسعى في قضاء بين يديه في أمره، فدعا صغير بني عبد المطّلب وكبيرهم إلى شهادة أن لا إله إلّا الله وأنّه رسول الله فامتنعوا من ذلك وأنكروه عليه وهجروه، ونابذوه واعتزلوه واجتنبوه وسائر النّاس مقصين له ومخالفين عليه، قد استعظموا ما أورده عليهم مما لم تحتمله قلوبهم وتدركه عقولهم، فأجبت رسول الله صلّى الله عليه وآله وحدي إلى ما دعا إليه مسرعا مطيعا موقنا، لم يتخالجني في ذلك شكّ، فمكثنا بذلك ثلاث حجج وما على وجه الأرض خلق يصلّي أو يشهد لرسول الله صلّى الله عليه وآله بما آتاه الله غيري وغير ابنة خويلد رحمها الله وقد فعل ثمّ أقبل عليه السّلام على أصحابه فقال: أليس كذلك؟ قالوا: بلى يا أميرالمؤمنين.

فقال عليه السلام: وأمّا الثانية يا أخا اليهود فإنّ قريشا لم تزل تخيّل الأراء وتعمل الحيل في قتل النّبيّ صلّى الله عليه وآله حتّى كان آخر ما اجتمعت في ذلك يوم الدار – دار الندوة – وإبليس اللعين حاضر في صورة أعور ثقيف، فلم تزل تضرب أمرها ظهر البطن حتّى اجتمعت آراؤها على أن ينتدب من كلّ فَخذ من قريش رجل، ثمّ يأخذ كلّ رجل منهم سيفه، ثمّ يأتي النّبيّ صلّى الله عليه وآله وهو نائم على فراشه فيضربونه جميعا بأسيافهم ضربة رجل واحد فيقتلوه، وإذا قتلوه منعت قريش رجالها ولم تسلمها فيمضي دمه هدرا، فهبط جبرئيل عليه السّلام على النّبيّ صلّى الله عليه وآله فأنبأه بذلك وأخبره بالليلة الّتي يجتمعون فيها والساعة الّتي يأتون فراشه فيها، وأمره بالخروج في الوقت الّذي خرج فيه إلى الغار، فأخبرني رسول الله صلّى الله عليه وآله بالخبر، وأمرني أن أضطجع في مضجعه وأقيه بنفسي، فأسرعت إلى ذلك مطيعا له مسرورا لنفسي بأن أُقتل دونه، فمضى عليه السّلام لوجهه واضطجعت في مضجعه وأقبلت رجالات قريش موقنة في أنفسها أن تقتل النّبيّ صلّى الله عليه وآله فلمّا استوى بي وبهم البيت الّذي أنا فيه ناهضتهم بسيفي فدفعتهم عن نفسي بما قد علمه الله والنّاس، ثمّ أقبل عليه السّلام على أصحابه فقال: أليس كذلك؟ قالوا: بلى يا أمير المؤمنين.

رسالت را به او اعطا نمود و این در حالی بود که من از نظر سنّ جوان‌ترینِ خانوادهٔ خود بودم و به پیامبر در خانه‌اش خدمت می‌کردم و در انجام کارهای او در مقابلش سعی می‌نمودم، آن حضرت کوچک و بزرگ خاندان عبدالمطلب را دعوت کرد که به یگانگی خداوند و رسالت او گواهی دهند ولی آنها خودداری کردند و بر او انکار نمودند و از او جدا شدند و با او دشمنی کردند و از او کناره گیری و دوری کردند و سایر مردم نیز با او به مخالفت برخاستند و آنچه راکه او به آنان آورده بود، بدان‌جهت که تاب تحمل آن را نداشتند و عقل‌هایشان آن را درک نمی‌کرد، بزرگ شمردند. ولی من به تنهایی پیامبر را اجابت کردم و با شتاب و یقین و فرمانبردارانه دعوت او را پذیرفتم و در این باره هیچ شکی به دلم عارض نشد، ما سه سال بدین منوال درنگ نمودیم در حالی که بر روی زمین کسی که نماز بخواند و یا رسالت پیامبر را گواهی دهد به جز من و (خدیجه) دختر خویلد که خدا رحمتش کند، نبود و چنین بود. سپس رو به اصحاب خود کرد و فرمود: آیا چنین نبود؟ گفتند: آری یا امیرالمؤمنین!

و اما دوّمین آنها، ای برادر یهودی، قریش در اندیشه کشتن پیامبر بودند و نقشه‌ها می‌کشیدند، تا اینکه آخرین بار در یوم‌الدار و در محلی به نام دارالندوة اجتماع کردند و شیطان ملعون نیز به شکل مردیک چشم از قبیله ثقیف (مغیرة بن شعبه) حاضر بود، آنها در این کار مشورت کردند و به طور جمعی به این نتیجه رسیدند که از طایفه‌ای از قریش مردی انتخاب شود و هر کدام از آنها شمشیر خود را بردارد و به سوی پیامبر در حالی که در رختخواب خود خوابیده است بروند و با شمشیرهای خود او را بزنند به طوری که گویا یک نفر شمشیر زده است و او را بکشند و چون او راکشتند قریش این اشخاص را منع می‌کند و تحویل نمی‌دهد و خون او به هدر می‌رود، پس جبرئیل به پیامبر نازل و این جریان را به او خبر داد و شبی راکه بنا بود این کار انجام شود و لحظه‌ای راکه به سوی بستر او خواهند آمد خبر داد و به او دستور داد که در آن ساعت از خانه خارج شود و به سوی غار برود، پیامبر مرا از این موضوع باخبر ساخت و به من دستور داد که در رختخواب او بخوابم و جانم را سپر بلای او کنم و من با شتاب و شادمانی به این کار اقدام کردم تا به جای او کشته شوم، او رفت و من در رختخواب او خوابیدم و مردان قریش روی آوردند و یقین داشتند که پیامبر کشته می‌شود و چون در آن خانه من و آنها روبروی هم قرار گرفتیم، من با شمشیر خودم بلند شدم و آنها را از خودم دور کردم به گونه‌ای که خدا و مردم می‌دانند. سپس علی (ع) رو به اصحاب خود کرد و فرمود: آیا چنین نبود؟ گفتند: آری یا امیرالمؤمنین!

فقال عليه السّلام: وأمّا الثالثة يا أخا اليهود فإنّ ابني ربيعة وابن عتبة كانوا فرسان قريش دعوا إلى البراز يوم بدر فلم يبرز لهم خلق من قريش فأنهضني رسول الله صلّى الله عليه وآله مع صاحبيّ ـ رضي الله عنهما ـ وقد فعل وأنا أحدث أصحابي سنّاً وأقلّهم للحرب تجربة، فقتل الله عزّوجلّ بيدي وليداً وشيبة، سوى من قتلت من جحاجحة قريش في ذلك اليوم، وسوى من أسرت، وكان منّي أكثر ممّا كان من أصحابي واستشهد ابن عمّي في ذلك رحمة الله عليه، ثمّ التفت إلى أصحابه فقال: أليس كذلك؟ قالوا: بلى يا أمير المؤمنين.

فقال عليٌّ عليه السّلام: وأمّا الرّابعة يا أخا اليهود فإنّ أهل مكّة أقبلوا إلينا على بكرة أبيهم قد استحاشوا من يليهم من قبايل العرب وقريش طالبين بثأر مشركي قريش في يوم بدر، فهبط جبرئيل عليه السّلام على النّبيّ صلّى الله عليه وآله فأنبأه بذلك، فذهب النّبيّ صلّى الله عليه وآله وعسكر بأصحابه في سدّ أحد، وأقبل المشركون إلينا فحملوا إلينا حملة رجل واحد، واستشهد من المسلمين من استشهد، وكان ممّن بقي من الهزيمة، وبقيت مع رسول الله صلّى الله عليه وآله ومضى المهاجرون والأنصار إلى منازلهم من المدينة كلٌّ يقول: قُتل النّبيّ صلّى الله عليه وآله وقتل أصحابه ثمّ ضرب الله عزّوجلّ وجوه المشركين وقد جُرحتُ بين يدي رسول الله صلّى الله عليه وآله نيّفاً وسبعين جُرحة منها هذه وهذه – ثمّ ألقى عليه السّلام رداءه وأمرَّ يده على جراحاته – وكان منّي في ذلك ما على الله عزّوجلّ ثوابه إن شاء الله، ثمّ التفت عليه السّلام إلى أصحابه فقال: أليس كذلك؟ قالوا: بلى يا أمير المؤمنين.

فقال عليه السّلام: وأمّا الخامسة يا أخا اليهود فإنّ قريشاً والعرب تجمّعت وعقدت بينها عقداً وميثاقاً لا ترجع من وجهها حتّى تقتل رسول الله وتقتلنا معه معاشر بني عبد المطّلب، ثمّ أقبلت بحدّها وحديدها حتّىٰ أناخت علينا بالمدينة، واثقة بأنفسها فيما توجّهت له فهبط جبرئيل عليه السّلام على النّبيّ صلّى الله عليه وآله فأنبأه بذلك فخندق على نفسه ومن معه من المهاجرين والأنصار، فقدمت

پس فرمود: و اما سومی ای برادر یهودی، این بود که دو پسر ربیعه و پسر عقبه از سوارکاران قریش بودند، آنها در روز بدر مبارز طلبیدند، و کسی از قریش به مبارزه با آنان حاضر نشد، پیامبر (ص) مرا با دو تن از یارانم که رضوان خدا بر آنان باد برانگیخت و این در حالی بود که من جوان‌ترین اصحاب و کم تجربه‌ترین آنان در کار جنگ بودم، پس خداوند با دست من ولید و شیبه را کشت و این علاوه بر کسانی از سران قریش بود که در آن روز کشتم و علاوه بر کسانی بود که اسیر کردم و من بیشتر از یارانم کار کردم و در آن جنگ پسر عمویم که خدا رحمتش کند کشته شد، سپس به سوی اصحاب متوجه شد و فرمود: آیا چنین نبود؟ گفتند: آری یا امیرالمؤمنین!

پس فرمود: و اما چهارمی ای برادر یهودی، این بود که اهل مکه همگی به سوی ما آمدند و قبایل عرب و قریش را هم با خود همراه داشتند، آنها می‌خواستند انتقام خون کشته شدگان جنگ بدر را بگیرند، پس جبرئیل به پیامبر (ص) نازل شد و از آن خبر داد، پس پیامبر (ص) حرکت کرد و با اصحاب خود در احد اردو زد و مشرکان به سوی ما آمدند و یک دل به ما حمله کردند و کسانی از مسلمانان به شهادت رسیدند و کسانی از شکست باقی ماندند و من همراه با پیامبر ماندم ولی مهاجران و انصار به خانه‌های خود در مدینه رفتند و همگی می‌گفتند: که پیامبر و اصحابش کشته شدند، آنگاه خداوند بر صورت‌های مشرکان زد و من در خدمت پیامبر خدا (ص) هفتاد و چند زخم برداشتم که از جملهٔ آنها این و این است ـ سپس ردای خود را انداخت و دست به جای زخمهایش کشید ـ و ان شاء الله ثواب خداوند بر من شامل شد، سپس رو به سوی اصحاب کرد و فرمود: آیا چنین نبود؟ گفتند: آری یا امیرالمؤمنین!

پس فرمود: و اما پنجمی ای برادر یهودی، این بود که قریش و عرب اجتماع کردند و پیمان محکمی بستند که پیامبر و ما فرزندان عبدالمطلب را بکشند تا به مدینه آمدند و به خود اطمینان داشتند، پس جبرئیل به پیامبر فرود آمد و از آن خبر داد، پیامبر خود و همراهانش از مهاجران و انصار خندقی کندند و سپاه قریش در کنار خندق اقامت

قريش فأقامت على الخندق محاصرة لنا، ترى في أنفسها القوّة وفينا الضعف ترعد وتبرق ورسول الله صلّى الله عليه وآله يدعوها إلى الله عزّوجلّ ويناشدها بالقرابة والرّحم فتأبى، ولا يزيدها ذلك إلّا عُتوّاً، وفارسها وفارس العرب يومئذ عمرو بن عَبْدِودٌ، يهدر كالبعير المغتلم يدعو إلى البراز ويرتجز ويخطر برمحه مرّة وبسيفه مرّة لا يُقدم عليه مقدم، ولا يطمع فيه طامع، ولا حميّة تهيّجه ولا بصيرة تشجّعه، فأنهضني إليه رسول الله صلّى الله عليه وآله وعمّمني بيده وأعطاني سيفه هذا، و ضرب بيده إلى ذي الفقار، فخرجت إليه ونساء أهل المدينة بواك إشفاقا عليّ من ابن عبدودّ، فقتله الله عزّوجلّ بيدي، والعرب لا تعدلها فارسا غيره، وضربني هذه الضربة – وأومأ بيده إلى هامّته – فهزم الله قريشا والعرب بذلك وبما كان منّي فيهم من النكاية، ثمّ التفت عليه السّلام إلى أصحابه فقال: أليس كذلك؟ قالوا: بلى يا أمير المؤمنين.

فقال عليه السّلام: وأمّا السادسة يا أخا اليهود فإنّا وردنا مع رسول الله صلّى الله عليه وآله مدينة أصحابك خيبر على رجال من اليهود وفرسانها من قريش وغيرها، فتلقّونا بأمثال الجبال من الخيل والرجال والسلاح، وهم في أمنع دار وأكثر عدد، كلٌّ ينادي ويدعو ويبادر إلى القتال فلم يبرز إليهم من أصحابي أحد إلّا قتلوه حتّىٰ إذا احمرّت الحدق، ودعيت إلى النزال وأهمّت كلّ امرىء نفسه.

والتفت بعض أصحابي إلي بعض وكلّ يقول: يا أبا الحسن انهض، فأنهضني رسول الله صلّى الله عليه وآله إليّ دارهم فلم يبرز إليّ منهم أحد إلّا قتلته، ولا يثبت لي فارس إلّا طحنته ثمّ شددت عليهم شدّة الليث على فريسته، حتّىٰ أدخلتهم جوف مدينتهم مسدّدا عليهم، فاقتلعت باب حصنهم بيدي حتّىٰ دخلت عليهم مدينتهم وحدي أقتل من يظهر فيها من رجالها، وأسبي من أجد من نسائها حتّى أفتتحها وحدي، ولم يكن لي فيها معاون إلّا الله وحده، ثمّ التفت عليه السّلام إلى أصحابه فقال: أليس كذلك؟ قالوا: بلى يا أمير المؤمنين.

فقال عليه السّلام: وأمّا السابعة يا أخا اليهود فإنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله

کرد و ما را محاصره نمود و خود را قوی و ما را ضعیف می‌پنداشت و به شدت تهدید می‌کرد و پیامبر آنان را به سوی خدا می‌خواند و خویشاوندی خود را به آنان تذکر می‌داد ولی آنان امتناع می‌کردند و این کار بر طغیان آنان افزود، سوارکار آنان و سوارکار عرب در آن روز عمروبن عبدودّ بود که مانند شتری سرکش نعره می‌زد و مبارز می‌طلبید و رجز می‌خواند و گاهی نیزه و گاهی شمشیر خود را بالا می‌برد و کسی به سوی او نمی‌رفت و طمعی در او نداشت و در کسی غیرتی نبود که او را تحریک کند و بصیرتی نبود که او را وادار به جنگ او سازد، پس پیامبر خدا (ص) مرا برانگیخت و با دست خود عمامه بر سر من نهاد و این شمشیر را که شمشیر خود او بود به من داد و دست خود را به ذوالفقار زد، پس من بیرون رفتم در حالی که زنهای مدینه به جهت روبرو شدن من با عمرو بن عبدودّ از روی ترحم به حال من گریه می‌کردند، ولی خداوند او را به دست من کشت و عرب سوارکاری چون او نداشت و او این ضربت را بر من زد ـ با دست خود بر سر خود اشاره کرد ـ پس خداوند قریش و عرب را با این کار و با رنجی که من کشیدم شکست داد، سپس رو به اصحاب خود کرد و فرمود: آیا چنین نبود؟ گفتند: آری یا امیرالمؤمنین!

پس فرمود: و اما ششمی ای برادر یهودی، این بود که ما همراه با پیامبر خدا (ص) در شهر رفیقان تو یعنی خیبر بر مردانی از یهود و سواران آن از قریش و دیگران وارد شدیم، آنان با اسبان و مردان و شمشیرهایی چون کوه با ما روبرو شدند. آنان در خانه‌های محکم بودند و تعدادشان بسیار بود، هر کدامشان فریاد می‌زد و مبارز می‌طلبید و هیچ یک از اصحاب من به سوی آنان نرفت مگر اینکه او را کشتند و تنور جنگ داغ شد و همه به نبرد خوانده شدند و هر کسی به فکر جان خود بود. برخی از رفیقان من به برخی دیگر متوجه شدند و همگی می‌گفتند: یا اباالحسن برخیز، پس پیامبر خدا (ص) مرا به سوی خانه‌های آنان روانه کرد و هیچ کدام از آنان با من مبارزه نکردند مگر اینکه او را کشتم و هیچ سوارکاری نبود مگر اینکه او را زمین زدم، سپس مانند حملهٔ شیر به شکار خود به آنان حمله کردم تا آنان را به داخل خانه‌هایشان وارد نمودم، پس درِ قلعهٔ آنان را با دست خود کندم و به تنهایی وارد شهر آنان شدم و هر مردی را که آشکار می‌شد می‌کشتم و هر یک از زن‌های آنان را که می‌دیدم اسیر می‌کردم و من به تنهایی آنجا را فتح کردم و کمکی جز خداوند نداشتم، سپس رو به اصحاب خود کرد و فرمود: آیا چنین نبودم؟ گفتند: آری یا امیرالمؤمنین!

سپس فرمود: و اما هفتمی ای برادر یهودی، این بود که چون پیامبر خدا (ص)

لمّا توجّه لفتح مكّة أحبّ أن يعذر إليهم ويدعوهم إلى الله عزّوجلّ آخراكما دعاهم أوّلاً فكتب إليهم كتابا يحذّرهم فيه وينذرهم عذاب الله ويعدهم الصفح ويمنّيهم مغفرة ربّهم، ونسخ لهم في آخره سورة براءة ليقرأها عليهم، ثمّ عرض على جميع أصحابه المضيّ به فكلّهم يرى التثاقل فيه، فلمّا رأى ذلك ندب منهم رجلا فوجّهه بهفأتاه جبرئيل فقال: يا محمّد لا يؤدّي عنك إلّا أنت أو رجل منك فأنبأني رسول الله صلّى الله عليه وآله بذلك ووجّهني بكتابه و رسالته إلى أهل مكّة فأتيت مكّة وأهلها من قد عرفتم ليس منهم أحد إلّا ولو قدر أن يضع على كلّ جبل منّي إرباً لفعل، ولو أن يبذل في ذلك نفسه وأهله وولده وماله، فبلّغتهم رسالة النّبيّ صلّى الله عليه وآله وقرأت عليهم كتابه، فكلّهم يلقاني بالتهدّد والوعيد ويبدى لي البغضاء، ويظهر الشحناء من رجالهم ونسائهم، فكان منّي في ذلك ما قد رأيتم، ثمّ التفت إلى أصحابه فقال: أليس كذلك؟ قالوا: بلى يا أمير المؤمنين.

فقال عليه السّلام: يا أخا اليهود هذه المواطن الّتي امتحنني فيه ربّي عزّوجلّ مع نبيّه صلّى الله عليه وآله فوجدني فيها كلّها عنه مطيعاً، ليس لأحد فيها مثل الّذي لي ولو شئت لوصفت ذلك ولكنّ الله عزّوجلّ نهى عن التزكية. فقالوا: يا أمير المؤمنين! صدقت والله لقد أعطاك الله عزّوجلّ الفضيلة بالقرابة من نبيّنا صلّى الله عليه وآله وسلّم، وأسعدك بأن جعلك أخاه، تنزل منه بمنزلة هارون من موسى، وفضّلك بالمواقف الّتي باشرتها، والأهوال الّتي ركبتها، وذخر لك الّذي ذكرت وأكثر منه ممّا لم تذكره، وممّا ليس لأحد من المسلمين مثله، يقول ذلك من شهدك منّا مع نبيّنا صلّى الله عليه وآله ومن شهدك بعده، فأخبرنا يا أمير المؤمنين ما امتحنك الله عزّوجلّ به بعد نبيّنا صلّى الله عليه وآله فاحتملته وصبرت، فلو شئنا أن نصف ذلك لوصفناه علماً منّا به وظهوراً منّا عليه، إلّا أنّا نحبُّ أن نسمع منك ذلك كما سمعنا منك ما امتحنك الله به في حياته فأطعته فيه. فقال عليه السّلام: يا أخا اليهود إنّ الله عزّوجلّ امتحنني بعد وفاة نبيّه صلّى الله عليه وآله في سبعة مواطن فوجدني فيهنّ ـ من غير تزكية لنفسي ـ بمنّه ونعمته صبورا.

متوجه فتح مکه شد، دوست می‌داشت که آنها را معذور بدارد و برای آخرین بار آنان را به سوی خدا بخواند، همانگونه که نخستین بار خوانده بود، پس به آنان نامه‌ای نوشت و در آن آنان را بر حذر داشت و از عذاب خدا بیمشان داد و به آنان وعدهٔ عفو داد و آمرزش خداوند را به آنان یادآور شد و در آخر آن نامه، سورهٔ برائت را نوشت تا به آنان خوانده شود، سپس به همهٔ اصحابش رفتن به مکه را پیشنهاد داد و همه از آن سر باز می‌زدند، وقتی چنین دید مردی از آنان را خواست تا نامه را با او بفرستد، پس جبرئیل نازل شد و گفت: یا محمد، این مهم را انجام نمی‌دهد مگر تو و یا مردی از خاندان تو، پس پیامبر مرا از آن خبر داد و نامه‌اش را به وسیلهٔ من به سوی اهل مکه فرستاد، من به مکه رفتم در حالی که مردم چنان بود که شناختید، به گونه‌ای که هر یک از آنان اگر قدرت داشت هر تکهٔ مرا بر روی کوهی می‌گذاشت هر چند که در این راه جان و مال و خانواده و فرزندانش را بذل می‌کرد، پس من نامهٔ پیامبر را به آنان رسانیدم و آن نامه را به آنان خواندم و همهٔ آنان مرا تهدید می‌کردند و عداوت خود را نسبت به من آشکار می‌ساختند و زنان و مردانشان با من دشمنی می‌کردند و چنان شد که می‌دانید، سپس رو به اصحاب خود کرد و فرمود: آیا چنین نبود؟ گفتند: آری یا امیرالمؤمنین.

پس فرمود: ای برادر یهودی، اینها مواردی بود که خداوند مرا در کنار پیامبرش امتحان کرد و در همهٔ آنها با لطف مرا فرمانبردار یافت و در آنها هیچ کس مانند من نبود و اگر می‌خواستم به توصیف آنها می‌پرداختم، ولی خداوند از خودستایی نهی کرده است. گفتند: یا امیرالمؤمنین! به خدا سوگند که راست گفتی، و خداوند بر تو فضیلت خویشاوندی با پیامبرمان را داده و تو را سعادتمند کرده بر اینکه تو را برادر او قرار داده است و تو نسبت به او مانند هارون از موسی هستی و تو را با آن موقف‌ها و خطرهایی که داشتی برتری داد و آنچه را که گفتی برای تو ذخیره کرد و بیشتر از آنها مواردی است که نگفتی و هیچ یک از مسلمانان مانند آنها را ندارند. این سخن را کسانی از ما که پیامبر را دیده بودند و کسانی که پس از او همراه تو بودند می‌گویند، یا امیرالمؤمنین، حالا به ما خبر بده از امتحان‌هایی که پس از پیامبر خدا (ص) دادی و تحمل نمودی و صبر کردی، اگر بخواهیم این موارد را برشماریم می‌توانیم چون به آنها آگاهی داریم و پیش ما روشن است ولی دوست داریم که از خود تو بشنویم همانگونه که مواردی را که در زمان حیات پیامبر، خدا تو را امتحان کرد و تو خدا را اطاعت نمودی، از زبان خودت شنیدیم.

پس فرمود: ای برادر یهودی، خدا پس از وفات پیامبرش مرا در هفت مورد امتحان کرد و بی‌آنکه بخواهم خودستایی کنم، مرا به وسیلهٔ لطف و نعمت خودش شکیبا یافت.

وأمّا أوّلهنّ يا أخا اليهود فإنّه لم يكن لي خاصّةً دون المسلمين عامّةً أحدٌ آنس به أو أعتمد عليه أو أستنيم إليه أو أتقرّب به غير رسول الله صلّى الله عليه وآله، هو ربّاني صغيراً وبوّأني كبيراً، وكفاني العيلة، وجبرني من اليُتم، وأغناني عن الطلب، ووقاني المكسب. وعال لي النفس والوُلد والأهل هذا في تصاريف أمرالدّنيا مع ما خصّني به من الدّرجات الّتي قادتني إلى معالي الحقّ عند الله عزّوجلّ فنزل بي من وفاة رسول الله صلّى الله عليه وآله ما لم أكن أظنُّ الجبال لو حملته عنوة كانت تنهض به فرأيت النّاس من أهل بيتي ما بين جازع لا يملك جزعه، ولا يضبط نفسه، ولا يقوي على حمل فادح ما نزل به قد أذهب الجزع صبره، وأذهل عقله، وحال بينه وبين الفهم والإفهام والقول والإسماع، وسائر النّاس من غير بني عبد المطّلب بين معزٍّ يأمر بالصبر، و بين مساعد باك لبكائهم، جازع لجزعهم، وحملت نفسي على الصبر عند وفاته بلزوم الصمت والإشتغال بما أمرني به من تجهيزه، وتغسيله وتحنيطه وتكفينه ، والصّلاة عليه، و وضعه في حفرته، وجمع كتاب الله وعهده إلى خلقه، لا يشغلني عن ذلك بادر دمعة ولا هائج زفرة ولا لاذع حرقة ولا جزيل مصيبة حتّىٰ أدّيت في ذلك الحقّ الواجب لله عزّوجلّ ولرسوله صلّى الله عليه وآله عليّ، وبلّغت منه الّذي أمرني به، واحتملته صابرا محتسبا، ثمّ التفت عليه السّلام إلى أصحابه فقال: أليس كذلك؟ قالوا: بلى يا أمير المؤمنين.

فقال عليه السّلام: وأمّا الثانية يا أخا اليهود، فإنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله أمّرني في حياته على جميع أُمّته وأخذ على جميع من حضره منهم البيعة والسمع والطاعة لأمري، وأمرهم أن يبلّغ الشاهد الغائب ذلك، فكنت المؤدّى إليهم عن رسول الله صلّى الله عليه وآله أمره إذا حضرته والأمير على من حضرني منهم إذا فارقته، لا تختلج في نفسي منازعة أحد من الخلق لي في شيء من الأمر في حياة النّبيّ صلّى الله عليه وآله ولا بعد وفاته، ثمّ أمر رسول الله صلّى الله عليه وآله بتوجيه الجيش الّذي وجّهه مع أُسامة بن زيد عند الّذي أحدث الله به من المرض الّذي توفّاه فيه، فلم يدع النّبيّ أحدا من أفناء العرب ولا من الأوس والخزرج وغيرهم

اما نخستین آنها ای برادر یهودی، این بود که در میان عموم مسلمانان جز پیامبر کسی نبود که من با او انس بگیرم و یا به او اعتماد کنم و یا با او آرامش بگیرم و یا به او نزدیک شوم و او بود که مرا در کوچکی تربیت کرد و در بزرگی پناه داد و از فقر کفایتم کرد و از یتیمی بدر آورد و از درخواست کردن بی‌نیازم نمود و از کسب باز داشت و خود و خانواده‌ام را کفایت کرد، اینها دربارهٔ کارهای دنیا بود و علاوه بر آن، آن حضرت درجه‌هایی را به من اختصاص داد که مرا به راه‌های حق نزد خداوند کشانید، تا اینکه مصیبت وفات پیامبر بر من رسید به‌گونه‌ای که گمان نمی‌کنم کوه‌ها می‌توانستند به زور آن را حمل کنند و خانوادهٔ خود را دیدم که برخی از آنان بی‌تابی می‌کرد و مالک خود نبود و نمی‌توانست خودش را ضبط کند و قدرت تحمل سنگینی مصیبتی راکه وارد شده بود نداشت و بی‌تابی صبر او را برده بود و عقل او را ربوده بود و میان او و فهمیدن و فهماندن و گفتنی و شنیدن فاصله انداخته بود، و سایر مردم از غیر فرزندان عبدالمطلب برخی تسلیت می‌گفتند و ما را امر به صبر می‌کردند و برخی نیز چنین کمک می‌کردند که با گریهٔ خاندان عبدالمطلب گریه می‌کردند و با بی‌تابی آنان بی‌تابی می‌نمودند و من خودم را به هنگام وفات آن حضرت وادار به صبر کردم و سکوت را پیش گرفتم و مشغول تجهیز و غسل دادن و حنوط کردن و کفن کردن و نماز خواندن و دفن او و جمع‌آوری کتاب خدا و پیمان او بر بندگان شدم، و هیچ نوع اشک چشمی که بی‌اختیار می‌ریخت و هیجان آه و سوختن قلب و بزرگی مصیبت مرا به خود مشغول نکرد تا اینکه حقی راکه از سوی خدا و پیامبرش بر من بود ادا کردم و آنچه راکه به من امر شده بود رسانیدم و با شکیبایی و توجه به خدا آن را تحمل نمودم، سپس رو به اصحاب خود کرد و فرمود: آیا چنین نبود؟ گفتند: آری یا امیرالمؤمنین!

پس فرمود: و اما دوّمی ای برادر یهودی، این بود که پیامبر خدا (ص) در زمان حیات خود مرا به جمیع امت خود امیر گردانید و از تمام حاضران بیعت گرفت و اینکه آنان باید سخن مرا بشنوند و از من اطاعت کنند و دستور داد که این موضوع را حاضران به غائبان برسانند و چنین بود که من وقتی در محضر پیامبر بودم دستور او را به مردم می‌رسانیدم و چون از آن حضرت جدا می‌شدم امیر کسانی بودم که همراه من بودند و هرگز به ذهنم خطور نمی‌کرد که کسی از مردم نه در زمان پیامبر و نه پس از مرگ او در این باره با من منازعه کند، سپس پیامبر خدا (ص) فرمان داد که سپاهی با اسامة بن زید آماده شود و آن هنگامی بود که خداوند او را مریض کرد، همان مرضی که در آن از دنیا رفت و پیامبر هیچ کس از عرب و اوس و خزرج و دیگران از مردم که

من سائر النّاس ممّن يخاف على نقضه ومنازعته ولا أحدا ممّن يراني بعين البغضاء ممّن قد وترته بقتل أبيه أو أخيه أو حميمه إلّا وجّهه في ذلك الجيش، ولا من المهاجرين والأنصار والمسلمين وغيرهم والمؤلّفة قلوبهم والمنافقين، لتصفو قلوب من يبقى معي بحضرته، ولئلاّ يقول قائل شيئاً ممّا أكرهه، ولا يدفعني دافع من الولاية والقيام بأمر رعيّته من بعده، ثمّ كان آخر ما تكلّم به في شيء من أمر أمّته أن يمضي جيش أُسامة ولا يتخلّف عنه أحد ممّن أنهض معه، وتقدّم في ذلك أشدّ التقدّم وأوعز فيه أبلغ الإيعاز وأكّد فيه أكثر التأكيد فلم أشعر بعد أن قبض النّبيّ صلّى الله عليه وآله إلاّ برجال من بعث أُسامة بن زيد وأهل عسكره قد تركوا مراكزهم، وأخلوا مواضعهم، وخالفوا أمر رسول الله صلّى الله عليه وآله فيما أنهضهم له و أمرهم به وتقدّم إليهم من ملازمة أميرهم والسير معه تحت لوائه حتّىٰ ينفذ لوجهه الّذي أنفذه إليه، فخلّفوا أميرهم مقيما في عسكره، وأقبلوا يتبادرون على الخيل ركضا إلى حلّ عقدة عقدها الله عزّوجلّ لي ولرسوله صلّى الله عليه وآله في أعناقهم فحلّوها، وعهد عاهدوا الله ورسوله فنكثوه، وعقدوا لأنفسهم عقدا ضجّت به أصواتهم واختصّت به آراؤهم من غير مناظرة لأحد منّا بني عبد المطّلب أو مشاركة في رأي أو استقالة لما في أعناقهم من بيعتي، فعلوا ذلك وأنا برسول الله صلّى الله عليه وآله مشغول وبتجهيزه عن سائر الأشياء مصدود، فإنّه كان أهمّها وأحقّ ما بدىء به منها، فكان هذا يا أخا اليهود أقرح ما ورد على قلبي مع الّذي أنا فيه من عظيم الرّزيّة، وفاجع المصيبة، وفقد من لاخلف منه إلّا الله تبارك وتعالى، فصبرت عليها إذا أتت بعد أُختها على تقاربها وسرعة اتّصالها، ثمّ التفت عليه السّلام إلى أصحابه فقال: أليس كذالك؟ قالوا: بلى يا أمير المؤمنين.

فقال عليه السّلام: وأمّا الثّالثة يا أخا اليهود فإنّ القائم بعد النّبيّ صلّى الله عليه وآله كان يلقاني معتذراً في كلّ أيّامه ويلوم غيره ما ارتكبه من أخذ حقّي ونقض بيعتي وسألني تحليله، فكنت أقول: تنقضي أيّامه، ثمّ يرجع إليّ حقّي الّذي جعله الله لي عفواً هنيئاً من غير أن أحدث في الإسلام مع حدوثه وقرب عهده بالجاهليّة

بیم آن می‌رفت آن پیمان را نقض کند و در آن منازعه نماید و نه کسی را از آنان که به من به جهت کشتن پدر یا برادر یا خویشانش به دیدهٔ دشمنی می‌نگریستند، باقی نگذاشت مگر اینکه آنان را در این سپاه قرار داد و نیز کسی از مهاجران و انصار و مسلمانان و غیر آنان و کسانی که تألیف قلب شده بودند و منافقان باقی نگذاشت، تا دلهای کسانی که در محضر او می‌ماندند صاف باشد و کسی چیزی نگوید که مرا ناراحت کند و کسی مرا از ولایت و قیام به امور رعیت او پس از او باز ندارد و آخرین سخنی که با من دربارهٔ امت خود گفت، این بود که سپاه اسامه حرکت کند و کسی از آنان که با او همراه نموده است از آن تخلف نکنند و در این باره با شدیدترین نوعی پیش رفت و با رساترین بیان به آن سفارش داد و شدیداً بر آن تأکید نمود.

ولی پس از آنکه پیامبر خدا (ص) از دنیا رفت، مردانی از همراهان اسامه و اهل سپاه او را دیدم که مراکز خود را ترک کرده‌اند و پایگاه‌هایشان را خالی نموده‌اند و با دستور پیامبر که آنان را گسیل داشته بود و آنان را به ملازمت امیر خود و رفتن زیر پرچم او خوانده بود مخالفت کردند و از امیر خود که در میان لشکر بود جدا شدند و سواره آمدند تا آن پیمانی را که خداوند برای من و پیامبرش بر گردن آنها گذارده بود بگشایند که گشودند و تعهدی را که به پیامبر و خدا داده بودند نقض کنند، پس نقض کردند و برای خود پیمانی بستند که هیاهوی بسیار داشت و فقط به آراء خودشان اختصاص داده بودند، بدون آنکه با یکی از ما فرزندان عبدالمطلب سخن گویند و یا در رأی دادن شرکت دهند و یا بخواهند که بیعت مرا که بر گردنشان بود باز نمایند. این کار را کردند در حالی که من به پیامبر و تجهیز او مشغول بودم و از کارهای دیگر باز مانده بودم چون این کار مهم‌تر از همه و سزاوارتر از هر کار دیگر بود.

ای برادر یهودی، این کار دل مرا بیشتر جریحه‌دار کرد، در حالی که من در مصیبتی بزرگ و فاجعه‌ای غمبار فرو رفته بودم و کسی را که جز خدا نمی‌توانست جای او را پر کند، از دست داده بودم و من بر آن صبر کردم در حالی که مصیبت دیگری بدون فاصله و متصل به آن به من رسید. سپس رو به اصحاب خود کرد و فرمود: آیا چنین نبود؟ گفتند: آری یا امیرالمؤمنین، پس فرمود:

و اما سومی ای برادر یهودی، این بود که آنکه پس از پیامبر به جای او قرار گرفته بود با من ملاقات می‌کرد و هر روز عذرخواهی می‌نمود و در گرفتن حق من و شکستن بیعت من کس دیگری را سرزنش می‌کرد و از من حلالی می‌خواست و من می‌گفتم: روزگار او به سر می‌آید، آنگاه حقی که خداوند بر من قرار داده به آسانی به من می‌رسد بی‌آنکه در اسلام که حکومت اسلامی تازه بود و به جاهلیت نزدیک بود

حدثاً في طلب حقّي بمنازعة لعلَّ فلاناً يقول فيها: نعم وفلاناً يقول: لا، فيؤول ذلك من القول إلى الفعل، وجماعة من خواصّ أصحاب محمّد صلّى الله عليه وآله أعرفهم بالنُّصح لله ولرسوله ولكتابه ودينه الإسلام يأتوني عوداً وبدءاً وعلانية وسرّاً فيدعوني إلى أخذ حقّي، ويبذلون أنفسهم في نصرتي ليؤدّوا إليَّ بذلك بيعتي في أعناقهم، فأقول: رويداً وصبراً قليلاً لعلَّ الله يأتيني بذلك عفواً بلا منازعة ولا إراقة الدِّماء، فقد ارتاب كثيرٌ من النّاس بعد وفاة النّبيّ صلّى الله عليه وآله، وطمع في الأمر بعده من ليس له بأهل، فقال كلّ قوم: منّا أمير، وما طمع القائلون في ذلك إلّا لتناول غيري الأمر، فلمّا دنت وفاة القائم وانقضت أيّامه صيّر الأمر بعده لصاحبه، فكانت هذه أُخت أُختها، ومحلّها منّي مثل محلّها وأخذا منّي ما جعله الله لي، فاجتمع إليَّ من أصحاب محمّد صلّى الله عليه وآله ممّن مضى وممّن بقي ممّن أخّره الله من اجتمع فقالوا لى فيها مثل الّذي قالوا في أُختها، فلم يعد قولي الثّاني قولي الأوّل صبرا واحتسابا ويقينا وإشفاقا من أن تفنى عصبة تألّفهم رسول الله صلّى الله عليه وآله باللّين مرّة وبالشدّة أُخرى، وبالنُّذُر مرّة وبالسيف أُخرى حتّىٰ لقد كان من تألّفه لهم أن كان النّاس في الكرّ والفرار والشبع والرّيّ، واللباس والوطاء والدِّثار و نحن أهل بيت محمّد صلّى الله عليه وآله لا سقوف لبيوتنا، و لاأبواب و لاستور إلّا الجرائد، وما أشبهها ولا وطاء لنا ولا دثار علينا، يتداول الثوب الواحد في الصّلاة أكثرنا، ونطوي الليالي والأيّام عامّتنا، وربّما أتانا الشيء مما أفاءه الله علينا وصيّره لنا خاصّة دون غيرنا ونحن على ما وصفت من حالنا فيؤثر به رسول الله صلّى الله عليه وآله أرباب النعم والأموال تألّفا منه لهم، فكنت أحقَّ من لم يفرّق هذه العصبة التى ألّفها رسول الله صلّى الله عليه وآله ولم يحملها على الخطّة الّتي لاخلاص لها منها دون بلوغها أو فناء آجالها. لأنّي لو نصبت نفسي فدعوتهم إلى نصرتي كانوا منّي وفي أمري على إحدى منزلتين إمّا متّبع مقاتل، وإمّا مقتول إن لم يتّبع الجميع، وإمّا خاذل يكفر بخذلانه إن قصّر في نصرتي أو أمسك عن طاعتي، وقد علم الله أنّي منه بمنزلة هارون من موسى، يحلّ به في مخالفتي والإمساك عن نصرتي ما أحلّ قوم

در جهت منازعه در طلب حق من، حادثه‌ای به وجود آید، شاید فلانی بگوید: آری و فلانی بگوید: نه. و این کار از سخن به مرحلهٔ عمل درآید و گروهی از خواص اصحاب محمد (ص) که آنان را در نصیحت کردن به خاطر خدا و پیامبرش و کتاب و دینش می‌شناختم، به طور مکرر و آشکار و نهان نزد من می‌آمدند و مرا به گرفتن حقّ خود دعوت می‌کردند و جان خود را در یاری من بذل می‌نمودند تا بیعتی را که من بر گردن آنها داشتم ادا کنند و من می‌گفتم: اندکی صبر کنید شاید خداوند به آسانی و بدون منازعه و بدون ریختن خون، آن را به من برساند.

بسیاری از مردم پس از وفات پیامبر (ص) به شک افتادند و کسانی که لیاقت نداشتند در آن طمع کردند و هر قومی گفتند: از ما امیری باشد و این طمع‌ها نبود مگر بدانجهت که غیر من کار را به دست گرفته بود و چون مرگ آن کسی که در جای پیامبر قرار گرفته بود فرا رسید و روزگار او سپری شد، کار خلافت را پس از خود به رفیقش واگذار کرد و این ناراحتی دیگر، همانند ناراحتی قبلی بود و جایگاه آن نسبت به من مانند جایگاه قبلی بود و آن دو نفر چیزی را که خدا برای من قرار داده بود از من گرفتند، پس گروهی از اصحاب محمد (ص) از آنان که در گذشته‌اند و یا اکنون زنده هستند نزد من جمع شدند و به من همان را گفتند که دربارهٔ قبلی گفته بودند و سخن دوم من از سخن نخست تجاوز نکرد (و همان سخن را گفتم) و این به سبب شکیبایی و تقرب به خدا و داشتن یقین و به جهت ترس من از فانی شدن گروهی بود که پیامبر خدا (ص) آنان را گاهی با ملایمت و گاهی با شدّت و گاهی با بخشش و گاهی با شمشیر گرد هم آورده بود و به جهت گرد آمدن آنها چون در حال آمدن و فرار کردن بودند، آنان را سیر و سیراب می‌کرد و لباس و فرش و رو انداز می‌داد و این در حالی بود که خانه‌های ما خاندان محمد (ص)، سقف و در و پیکری جز شاخه‌های خرما و مانند آن نداشت و ما فرش و رو اندازی نداشتیم و بیشتر ما در نماز از یک لباس استفاده می‌کردیم و همهٔ ما شب‌ها و روزها گرسنه می‌ماندیم، گاهی از غنائمی که خدا برای ما قرار داده بود چیزی به ما می‌رسید و ما در آن حالی بودیم که توصیف کردم ولی رسول خدا (ص) آن را به صاحبان نعمت‌ها و اموال می‌داد تا دل‌هایشان را جلب کند، پس من شایسته‌ترم بر اینکه میان این امت که پیامبر خدا (ص) آنها را یک جا جمع نموده، تفرقه نیندازم و وادار به مشکلاتی نکنم که خلاصی از آنها نیست، مگر اینکه برسد و یا مدتش تمام گردد، چون اگر من خودم را (به امامت) نصب کنم و آنان را به یاری خود بخوانم، آنان دربارهٔ من یکی از دو حالت را خواهند داشت: یا پیروی می‌کنند و به جنگ می‌پردازند و اگر به جمع نپیوندند کشته می‌شوند و یا خوار می‌کنند که با این خوار کردن و قصور در یاری من و با خودداری از اطاعت من کافر می‌شوند، و خدا می‌داند که من نسبت به پیامبر مانند هارون از موسی هستم و با مخالفت من و

موسى بأنفسهم في مخالفة هارون وترك طاعته ورأيت تجرّع الغصص وردّ أنفاس الصعداء ولزوم الصبر حتّى يفتح الله أو يقضي بما أحبّ أزيد لي في حظّي وأرفق بالعصابة الّتي وصفت أمرهم «وكان أمر الله قدرا مقدورا» و لو لم أتّق هذه الحالة - يا أخا اليهود - ثمّ طلبت حقّي لكنت أولى ممّن طلبه لعلم من مضى من أصحاب رسول الله صلّى الله عليه وآله ومن بحضرتك منه بأنّي كنت أكثر عددا وأعزّ عشيرة وأمنع رجالا وأطوع أمرا وأوضح حجّة وأكثر في هذا الدين مناقب وآثارا لسوابقي وقرابتي ووراثتي فضلا عن استحقاقي ذلك بالوصية الّتي لا مخرج للعباد منها والبيعة المتقدّمة في أعناقهم ممّن تناولها، وقد قبض محمّد صلّى الله عليه وآله وإنّ ولاية الأمّة في يده وفي بيته، لا في يد الأولى تناولوها ولا في بيوتهم، ولأهل بيته الّذين أذهب الله عنهم الرجس وطهّرهم تطهيرا أولى بالأمر من بعده من غيرهم في جميع الخصال، ثمّ التفت عليه السلام إلى أصحابه فقال: أليس كذلك؟ قالوا: بلى يا أمير المؤمنين.

فقال عليه السّلام: وأمّا الرّابعة يا أخا اليهود فإنّ القائم بعد صاحبه كان يشاورني في موارد الأمور فيصدرها عن أمري ويناظرني في غوامضها فيمضيها عن رأيي، لا أعلم أحداً ولا يعلمه أصحابي يناظره في ذلك غيري، ولا يطمع في الأمر بعده سواي، فلمّا أن أتته منيّته على فجأة بلا مرض كان قبله ولا أمر كان أمضاه في صحّة من بدنه لم أشكّ أنّي قد استرجعت حقّي في عافية بالمنزلة الّتي كنت أطلبها، والعاقبة الّتي كنت ألتمسها وإنّ الله سيأتي بذلك على أحسن ما رجوت، وأفضل ما أمّلت، وكان من فعله أن ختم أمره بأن سمّى قوماً أنا سادسهم، ولم يستوني بواحد منهم، ولا ذكر لي حالاً في وراثة الرّسول ولا قرابة ولا صهر ولا نسب، ولا لواحد منهم مثل سابقة من سوابقي ولا أثر من آثاري، وصيّرها شورى بيننا وصيّر ابنه فيها حاكماً علينا وأمره أن يضرب أعناق النفر السّتّة الّذين صيّر الأمر فيهم إن لم ينفذوا أمره، وكفى بالصّبر على هذا - يا أخا اليهود - صبراً فمكث القوم أيّامهم كلّها كلّ يخطب لنفسه وأنا ممسك عن أن سألوني عن أمري فناظرتهم

خودداری از اطاعت من به آنان همان بلائی می‌رسد که به قوم موسی به هنگام مخالفت با هارون رسید. من جرعه جرعه نوشیدن غصه و کشیدن آه و ملتزم شدن به صبر را انتخاب کردم تا خداوند فتحی برساند و یا آنچنانکه دوست دارد قضاوتی کند که برخورداری مرا بیشتر می‌کند و به مردمی که حالشان را گفتم آسانتر باشد «و امر خدا مقدر و حتمی است.»

ای برادر یهودی، اگر در این حالت خودداری نمی‌کردم و حق خود را طلب می‌نمودم، شایسته‌تر از کسی بودم که آن را طلب کرد؛ چون درگذشتگان از اصحاب پیامبر (ص) و آنها که اکنون در حضور تو هستند می‌دانستند که من از نظر تعداد، بیشتر و از نظر قبیله، گرامی‌تر و از نظر نیرو، کارآمدتر و مطیع‌تر و از نظر دلیل، واضح‌تر و از نظر فضائل و مناقب دینی، بیشتر بودم و این همه به خاطر سوابق و نزدیکی من به پیامبر و وارث بودن من است، علاوه بر اینکه من به سبب وصیت پیامبر (ص) که بندگان را خروج از آن جایز نیست و بیعتی که پیشتر بر گردن آنان بود، شایسته‌تر بودم. پیامبر خدا (ص) از دنیا رفت در حالی که ولایت امت در دست او و در خاندان او بود نه در دست آنان که به آن دست یازیدند و نه در خانه‌هایشان. و اهل بیت پیامبر (ص) که خداوند پلیدی را از آنان برداشته و آنان را پاک و پاکیزه کرده است، پس از پیامبر از هر نظر شایسته‌ترین افراد به این کار بودند. سپس رو به اصحاب خود کرد و فرمود: آیا چنین نبود؟ گفتند: آری یا امیرالمؤمنین، پس فرمود:

و اما چهارمی ای برادر یهودی، این بود که کسی که پس از رفیقش در جای او قرار گرفت در کارها با من مشورت می‌کرد و مطابق با نظر من کار می‌کرد و در مشکلات با من مناظره می‌کرد و مطابق با رأی من عمل می‌نمود و من و اصحابم کسی را جز من نمی‌شناسیم که با او مشورت کند و کسی جز من انتظار خلافت را پس از او نمی‌کشید ولی چون مرگ ناگهانی او بدون بیماری قلبی و بدون علتی در بدن او فرا رسید، من تردید نداشتم که حقّم به من باز پس داده خواهد شد، و این کار به آسانی و به همان منزلتی که من خواهان آن بودم و همان سرانجامی که من آن را طلب می‌کردم، به من خواهد رسید و خداوند این امر را با بهترین صورتی که من امیدوار بودم و بهترین حالتی که آرزو داشتم به من خواهد داد، ولی آن شخص کار خودش را چنین پایان داد که او گروهی را نام برد که من ششمین آنها بودم و مرا با یکی از آنها مساوی قرار نداد و برای من حالتی در وراثت پیامبر و خویشاوندی و دامادی و نسبت با او ذکر نکرد در حالی که هیچ یک از آنان سابقه‌ای همانند سابقهٔ من و اثری مانند آثار من نداشت و خلافت را در شورایی متشکل از ما قرار داد و پسرش را در آن حاکم بر ما نمود و دستور داد که اگر این شش نفر امر او را اجرا نکردند همه را بکشد، شکیبایی بر این -ای برادر یهودی- سخت بود. این گروه روزهای خود را گذرانیدند و هر کدام خود را نامزد می‌کردند و من ساکت بودم تا اینکه از نظر من پرسیدند و من دربارهٔ روزهای

في أيّامي وأيّامهم وآثاري وآثارهم، وأوضحت لهم ما لم يجهلوه من وجوه استحقاقي لها دونهم وذكّرتهم عهد رسول الله صلّى الله عليه وآله إليهم وتأكيد ما أكّده من البيعة لى في أعناقهم، دعاهم حبُّ الإمارة وبسط الأيدي والألسن في الأمر والنّهي والرُّكون إلى الدّنيا والإقتداء بالماضين قبلهم إلى تناول ما لم يجعل الله لهم، فإذا خلوت بالواحد ذكّرته أيّام الله وحذّرته ما هو قادمٌ عليه وصائر إليه، التمس منّي شرطاً أن أُصيّرها له بعدي فلمّا لم يجدوا عندي إلّا المحجّة البيضاء، والحمل على كتاب الله عزّوجلّ ووصيّة الرسول وإعطاء كلّ امرىء منهم ما جعله الله له، ومنعه ما لم يجعل الله له أزالها عنّي إلى ابن عفّان طمعا في الشحيح معه فيها، وابن عفّان رجل لم يستوبه وبواحد ممّن حضره حال قطّ فضلا عمّن دونهم لابِبَدْرٍ التى هي سَنام فخرهم ولا غيرها من المآثر الّتي أكرم الله بها رسوله ومن اختصّه معه من أهل بيته عليه السّلام ثمّ لم أعلم القوم أمسوا من يومهم ذلك حتّىٰ ظهرت ندامتهم ونكصوا على أعقابهم وأحال بعضهم على بعض، كلٌّ يلوم نفسه ويلوم أصحابه، ثمّ لم تطل الأيّام بالمستبدّ بالأمر ابن عفّان حتّىٰ أكفروه وتبرّؤوا منه ومشى إلى أصحابه خاصّة وسائر أصحاب رسول الله صلّى الله عليه وآله عامّة يستقيلهم من بيعته ويتوب إلى الله من فلتته، فكانت هذه – يا أخا اليهود – أكبر من أُختها وأفظع وأحرى أن لا يصبر عليها، فنالني منها الّذي لا يبلغ وصفه ولا يحدّ وقته، ولم يكن عندي فيها إلّا الصّبر على ما أمضّ وأبلغ منها.

ولقد أتاني الباقون من الستّة من يومهم كلٌّ راجع عمّا كان ركب منّي يسألني خلع ابن عفّان والوثوب عليه وأخذ حقّي ويؤتيني صفقته وبيعته على الموت تحت رايتي أو يردُّ الله عزّوجلّ عليَّ حقّي، فوالله – يا أخا اليهود – ما منعني منها إلّا الّذي منعني من أُختيها قبلها، ورأيت الإبقاء على من بقي من الطائفة أبهج لي وآنس لقلبي من فنائها، وعلمت أنّي إن حملتها على دعوة الموت ركبته، فأمّا نفسي فقد علم من حضر ممّن ترى ومن غاب من أصحاب محمّد صلّى الله عليه وآله أنَّ الموت عندي بمنزلة الشربة الباردة في اليوم الشديد الحرّ من ذي العطش الصدى، ولقد كنت

(گذشتهٔ) خودم و آنان و آثار خودم و آنان صحبت کردم و چیزهایی را در مورد شایسته‌تر بودن خودم نسبت به آنان توضیح دادم و پیمان گرفتن پیامبر خدا (ص) از آنان و تأکید آن حضرت در بیعت برای من بر گردن آنها را تذکر دادم، ولی حبّ ریاست و باز شدن دست و زبان آنان در امر و نهی و نیز رغبت آنان به دنیا و پیروی نمودن آنان از درگذشتگان پیش از آنان، آنان را وادار کرد که چیزی را که خدا بر ایشان قرار نداده بود به دست گیرند، هرگاه که با یکی از آنان خلوت می‌کردم و روزهای خدا را به یاد او می‌آوردم و او را نسبت به اقدامی که می‌کند هشدار می‌دادم، از من می‌خواست و با من شرط می‌کرد که خلافت را پس از خود به او بسپارم، اما چون در من جز راه روشن و عمل به کتاب خدا و وصیت پیامبر و دادن حق هر کس بدانگونه که خداوند برای او قرار داده، و منع او از آنچه خداوند برای او قرار نداده است، ندیدند، خلافت را از من گرفتند و به فرزند عفان دادند، با این طمع که به وسیلهٔ او از آن برخوردار باشند و پسر عفان مردی بود که با هیچ یک از آنان مساوی نبود تا چه رسد به پایین‌تر از آنان، نه در جنگ بدر که اوج افتخار آنان بود و نه در جاهای دیگر از افتخاراتی که خداوند آنها را به پیامبرش و افراد خاصی از خاندان او اختصاص داده بود، شرکت نداشت، آنگاه گمان نمی‌کنم که همان روز به شب رسیده باشد که پشیمانی اهل شورا آشکار شد و کنار کشیدند و هر کدام، مسئولیت را به گردن دیگری انداخت و هر کدام از آنان خود و یارانش را سرزنش نمود، سپس روزگاری طولانی بر پسر عفان که استبداد می‌کرد نگذشت، تا اینکه او را تکفیر کردند و از او بیزاری جستند و او رو به سوی یاران خاص خود و سایر اصحاب رسول خدا (ص) آورد و درخواست استعفا کرد و از کارهای بد خود از خداوند طلب توبه نمود، و این ـ ای برادر یهودی ـ بدتر و شدیدتر از قبلی بود. شایستهٔ شکیبایی نبود، آن ناراحتی که از این طریق به من رسید قابل وصف نیست و نمی‌توان حدّ آن را تعیین کرد و من جز صبر بر مصیبتی شدیدتر از آن چاره‌ای نداشتم.

بقیهٔ آن شش نفر همان روز نزد من آمدند و از آنچه در حق من کرده بودند اظهار پشیمانی می‌کردند و از من خلع پسر عفان و حمله به او و گرفتن حق خودم را طلب می‌کردند و هر کدام با من بیعت می‌کردند و پیمان می‌بستند که در زیر پرچم من تا پای مرگ حاضرند، تا اینکه خداوند حق مرا بر من برگردانید، به خدا سوگند ای برادر یهودی، مرا از این کار باز نداشت مگر همان چیزی که در زمان دو خلیفه قبلی باز داشت و دیدم که ماندن بقیهٔ آن گروه برای من شادمانه‌تر و به قلب من مأنوس‌تر از نابودی آنهاست و دانستم که اگر من آنها را به سوی مرگ بخوانم می‌پذیرند. و اما دربارهٔ نفس خودم، همهٔ حاضرانی که تو می‌بینی و غایبان از اصحاب محمد(ص) می‌دانند که مرگ در نظر من به منزلهٔ شربت خنکی در یک روز بسیار گرم برای یک

عاهدت الله عزّوجلّ ورسوله صلّى الله عليه وآله أنا وعمّي حمزة وأخي جعفر، وابن عمّي عبيدة على أمر وفينا به لله عزّوجلّ ولرسوله، فتقدَّمني أصحابي وتخلّفت بعدهم لمّا أراد الله عزّوجلّ فأنزل الله فينا «من المؤمنين رجالٌ صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من قضى نحبه ومنهم من ينتظر وما بدَّلوا تبديلاً» حمزة وجعفر وعبيدة وأنا والله المنتظر - يا أخا اليهود - وما بدَّلت تبديلاً، وما سكتني عن ابن عفّان وحثّني على الإمساك عنه إلّا أنّي عرفت من أخلاقه فيما اختبرت منه بما لن يدعه حتّىٰ يستدعي الأباعد إلى قتله وخلعه فضلاً عن الأقارب وأنا في عزلة، فصبرت حتّىٰ كان ذلك، لم أنطق فيه بحرف من «لا»، ولا «نعم» ثمّ أتاني القوم وأنا - علم الله - كارهٌ لمعرفتي بما تطاعموا به من اعتقال الأموال والمرح في الأرض وعلمهم بأنَّ تلك ليست لهم عندي وشديد عادة منتزعة فلمّا لم يجدوا عندي تعلّلوا الأعاليل، ثمّ التفت عليه السّلام إلى أصحابه فقال: أليس كذلك؟ فقالوا: بلى يا أمير المؤمنين.

فقال عليه السّلام: وأمّا الخامسة يا أخا اليهود فإنّ المتابعين لي لمّا لم يطمعوا في تلك منّي وثبوا بالمرأة عليَّ وأنا وليُّ أمرها، والوصيُّ عليها، فحملوها على الجمل وشدُّوها على الرِّحال، وأقبلوا بها تخبط الفيافي وتقطع البراري وتنبح عليها كلاب الحَوْأب، وتظهر لهم علامات الندم في كلِّ ساعة وعند كلّ حال في عصبة قد بايعوني ثانية بعد بيعتهم الأُولى في حياة النّبيّ صلّى الله عليه وآله حتّى أتت أهل بلدة قصيرة أيديهم، طويلة لحاهم، قليلة عقولهم، عازبة آراؤهم، وهم جيران بدو وورّاد بحر، فأخرجتهم يخبطون بسيوفهم من غير علم، ويرمون بسهامهم بغير فَهم، فوقفت من أمرهم على اثنتين كلتاهما في محلّة المكروه ممّن إن كففت لم يرجع ولم يعقل، وإن أقمت كنت قد صرت إلى الّتي كرهت فقدَّمت الحجّة بالإعذار والإنذار، ودعوت المرأة إلى الرجوع إلى بيتها، والقوم الّذين حملوها على الوفاء ببيعتهم لي، والترك لنقضهم عهد الله عزّوجلّ فيَّ، وأعطيتهم من نفسي كلّ الّذي قدرت عليه، وناظرت بعضهم فرجع وذكّرت فذكر، ثمّ أقبلت على النّاس بمثل ذلك

شخص تشنه است و من با خدا و رسولش و عمویم حمزه و برادرم جعفر و پسر عمویم عبیده به چیزی پیمان بسته‌ام که ما همگی به خاطر خدا به آن وفادار بوده‌ایم، یاران من بر من پیشی گرفتند و من پس از آنها بر اساس ارادهٔ خداوند زنده مانده‌ام و خداوند دربارهٔ ما این آیه را نازل فرموده است: «و از مؤمنان مردانی هستند که به پیمانی که با خدا بسته‌اند صادقانه وفا کردند، پس برخی از آنان درگذشتند و برخی دیگر انتظار می‌کشیدند و هرگز آن را تغییر ندادند.»[1] حمزه و جعفر و عبیده، به خدا سوگند ای برادر یهودی، که من انتظار می‌کشم و هرگز آن پیمان را تغییر نداده‌ام. مرا از پسر عفان چیزی باز نداشت و ساکت نکرد مگر اینکه از اخلاق او که آزمایش کرده بودم، دانستم که او را رها نخواهند کرد تا جایی که دور و نزدیک به کشتن و خلع او اقدام خواهند کرد و این در حالی خواهد بود که من در گوشه‌ای نشسته‌ام و من صبر کرده‌ام، تا این اتفاق واقع شد و من دربارهٔ او حتی یک سخن آری یا نه به زبان نیاوردم، سپس آن قوم نزد من آمدند و خدا می‌داند که من از قبول خلافت کراهت داشتم، چون به طمع آنان در جمع مال و خوش‌گذرانی در زمین، آگاه بودم و آنان می‌دانستند که اینها را نزد من نخواهند یافت و این عادت شدید برچیده خواهد شد، پس چون آن را نزد من نیافتند، بهانه‌ها آوردند، سپس رو به اصحاب خود کرد و فرمود: آیا چنین نبود؟ گفتند: آری یا امیرالمؤمنین! پس فرمود:

و اما پنجمی ای برادر یهودی، این بود که وقتی تابعان من آنچه را می‌خواستند در من نیافتند همراه یک زن (عایشه) بر من حمله کردند در حالی که من سرپرست آن زن بودم، او را سوار شتری کردند و وادار به سفر کردند و بیابان‌ها را با او طی کردند و سگ‌های «حوأب» بر آنها پاس کرد (پیامبر از آن خبر داده بود) و در هر ساعت و در هر حال آثار پشیمانی در آنان آشکار شده بود و آنان برای بار دوم با من بیعت کرده بودند، همانگونه که بار نخست در زمان حیات پیامبر (ص) با من بیعت کرده بودند، تا اینکه آن زن به نزد مردم شهری آمد که دستانشان کوتاه و ریش‌هایشان بلند و عقل‌هایشان اندک و رأی‌هاشان تباه بود و آنان همسایگان بیابانگردان و در کنار دریا بودند (منظور شهر بصره است). او آن مردم را وادار کرد که با شمشیرهایشان و نیزه‌هایشان بدون آگاهی خروج کنند و من دربارهٔ آنها در میان دو کار ناپسند مردّد شدم، اگر اقدامی نمی‌کردم از کار خود برنمی‌گشتند و عقل خود را به کار نمی‌انداختند و اگر ایستادگی می‌کردم به همان چیزی کشیده می‌شدم که از آن کراهت داشتم، پس با زبان عذر و تهدید با آنان محاجه کردم و آن زن را به بازگشتن به خانه‌اش دعوت نمودم و آن قوم را به سوی وفا کردن بر بیعت خود و به ترک شکستن پیمان الهی دربارهٔ من فرا خواندم و از خود، هر اقدامی را که می‌توانستم انجام دادم و با برخی از آنان مناظره کردم واو برگشت و یادآوری کردم تا به یادش آمد و همین کار را دربارهٔ بقیهٔ آنان کردم ولی جز

۱- سورهٔ احزاب، آیهٔ ۲۳.

فلم يزدادوا إلّا جهلاً وتمادياً وغيّاً، فلمّا أبوا إلّا هي، ركبتها منهم فكانت عليهم الدَّبَرة، وبهم الهزيمة، ولهم الحسرة، وفيهم الفناء والقتل، وحملت نفسي على الّتي لم أجد منها بُدّاً، ولم يسعني إذ فعلت ذلك وأظهرته آخراً مثل الّذي وسعني منه أوّلاً من الإغضاء والإمساك ورأيتني إن أمسكت كنت معيناً لهم عليَّ بإمساكي على ما صاروا إليه وطمعوا فيه من تناول الأطراف، وسفك الدِّماء وقتل الرَّعية وتحكيم النساء النواقص العقول والحظوظ على كلّ حال، كعادة بني الأصفر ومن مضى من ملوك سبأ والأمم الخالية، فأصير إلى ما كرهت أوّلاً وآخراً، وقد أهملت المرأة وجندها يفعلون ما وصفت بين الفريقين من النّاس، ولم أهجم على الأمر إلّا بعدما قدَّمت وأخّرت، وتأنّيت وراجعت، وأرسلت وسافرت، وأعذرت وأنذرت وأعطيت القوم كلّ شيء يلتمسوه بعد أن عرضت عليهم كلّ شيء لم يلتمسوه، فلمّا أبوا إلّا تلك، أقدمت عليها، فبلغ الله بي وبهم ما أراد، وكان لي عليهم بما كان منّي إليهم شهيداً، ثمّ التفت عليه السّلام إلى أصحابه فقال: أليس كذلك؟ قالوا: بلى يا أمير المؤمنين.

فقال عليه السّلام: وأمّا السّادسة يا أخا اليهود فتحكيمهم الحَكَمين ومحاربة ابن آكلة الأكباد وهو طليق معاند لله عزّوجلّ ولرسوله والمؤمنين منذ بعث الله محمّداً إلى أن فتح الله عليه مكّة عُنوة فأُخذت بيعته وبيعة أبيه لي معه في ذلك اليوم وفي ثلاثة مواطن بعده، وأبوه بالأمس أوّل من سلّم عليَّ بإمرة المؤمنين، وجعل يحثّني على النهوض في أخذ حقّي من الماضين قبلي، ويجدّد لي بيعته كلّما أتاني، وأعجب العجب أنّه لمّا رأى ربّي تبارك وتعالى قد ردَّ إليَّ حقّي وأقرَّ في معدنه، وانقطع طمعه أن يصير في دين الله رابعاً وفي أمانة حُمّلناها حاكماً، كرَّ على العاصي بن العاص فاستماله فمال إليه، ثمّ أقبل به بعد أن أطعمه مصر، وحرام عليه أن يأخذ من الفيء دون قسمه درهماً، وحرام على الرّاعي إيصال درهم إليه فوق حقّه، فأقبل يخبط البلاد بالظلم ويطأها بالغشم، فمن بايعه أرضاه، ومن خالفه ناواه، ثمّ توجّه إليّ ناكثاً علينا مغيراً في البلاد شرقاً وغرباً ويميناً وشمالاً، والأنباء تأتيني والأخبار ترد عليَّ

بر نادانی و طغیان و گمراهی آنان نیفزود.

چون آنان جز جنگ را نخواستند، من نیز به همان روی آوردم و نابودی و شکست و حسرت و فنا و کشته شدن نصیب آنان گشت و من خودم را به چیزی وادار نمودم که چاره‌ای جز آن نبود و من که این کار را کردم و سرانجام آن را اظهار نمودم، نتوانستم مانند بار نخست خودداری کنم و دیدم که اگر خودداری کنم آنان را در طمعی که در رسیدن به اهدافی که داشتند و در ریختن خون‌ها و قتل رعیت و حاکم کردن زنانی که در هر حال ناقص العقل و اندک بهره‌اند، کمک کرده‌ام و این همان عادت زردپوستان (مردم روم) و پادشاهان سبأ و امت‌های پیشین بود و در نتیجه به جایی می‌رسیدم که اول و آخر آن را بد می‌دانستم و کار آن زن و سپاهش را رها نمودم که آنچه را که توصیف کردم میان دو گروه از مردم انجام بدهند. من به آنان هجوم نبردم مگر پس از آنکه کارها را پس و پیش کردم و درنگ نمودم و بازگشتم و به آنان پیام فرستادم و مسافرت نمودم و عذر آنها را خواستم و تهدیدشان کردم و من به آن قوم هرگونه فرصتی را که می‌خواستند دادم و حتی فرصت‌هایی که نمی‌خواستند به آنان عرضه کردم و چون جز جنگ چیزی را نخواستند، من نیز اقدام به آن نمودم و خداوند بر من و آنان آنچه را که اراده کرده بود پیش آورد و خداوند بر کارهایی که من دربارهٔ آنان انجام دادم گواه بود، سپس رو به اصحاب خود کرد و فرمود: آیا چنین نبود؟ گفتند: آری یا امیرالمؤمنین! پس فرمود:

و اما ششمی ای برادر یهودی، عبارت بود از قضیه حکمین و جنگ با پسر زن جگرخوار و او همان رها شده‌ای است که از وقت بعثت محمد (ص) تا زمان فتح مکه، دشمن خدا و پیامبر او و مؤمنان بود (یعنی معاویه) که پس از فتح مکه از او و پدرش در آن زمان و سه زمان دیگر برای من بیعت گرفته شد و پدر او دیروز نخستین کسی بود که بر من به عنوان امیرمؤمنان سلام کرد و همو بود که مرا برای گرفتن حق خودم در زمان خلفای پیشین تحریک می‌کرد و هرگاه که نزد من می‌آمد بیعت خود را تجدید می‌نمود و از شگفتی‌های بزرگ است که چون او دید که پروردگارم حق مرا به من برگردانید و آن را در جایگاه خود قرار داد و طمع او در اینکه چهارمین خلیفه باشد و در آن امانتی که به عنوان حکومت در اختیار ما بود، قطع شد تحمیل شد، او به سوی گنهکار پسر گنهکار (عمروعاص) رفت و از او دلجوئی کرد و پس از آنکه او را به طمع مصر انداخت آمد در حالی که بر او حرام بود که بیشتر از سهم خودش درهمی را از بیت‌المال بگیرد و بر حاکم حرام است که درهمی بیش از حق او به او بپردازد و او آمد و شهرها را با ظلم پر کرد و با طغیان لگدمال نمود و هر کس با او بیعت کرد او را راضی نمود و هر کس بیعت نکرد او را دور نمود، سپس به سوی من متوجه شد در حالی که بیعت خود را نقض کرده بود و به شهرهای شرق و غرب و راست و چپ

بذلك، فأتاني أعور ثقيف فأشار عليَّ أن أُولّيه البلاد الّتي هو بها لأُداريه بما أُولّيه منها وفي الّذي أشار به الرَّأي في أمر الدّنيا لو وجدت عند الله عزّوجلّ في توليته لي مخرجاً، وأصبت لنفسي في ذلك عذراً، فأعلمت الرَّأي في ذلك، وشاورت من أثق بنصيحته لله عزّوجلّ و لرسوله صلّى الله عليه وآله ولي وللمؤمنين فكان رأيه في ابن آكلة الأكباد كرأيي، ينهاني عن توليته ويحذّرني أن أُدخل في أمر المسلمين يده، ولم يكن الله ليراني أتّخذ المضلّين عضداً، فوجّهت إليه أخا بجيلة مرّة وأخا الأشعريّين مرّة كلاهما ركن إلى الدّنيا وتابع هواه فيما أرضاه، فلمّا لم أره أن يزداد فيما انتهك من محارم الله إلّا تمادياً شاورت من معي من أصحاب محمّد صلّى الله عليه وآله البدريّين والّذين ارتضى الله عزّوجلّ أمرهم ورضي عنهم بعد بيعتهم، وغيرهم من صلحاء المسلمين والتابعين فكلٌّ يوافق رأيه رأيي في غزوه و محاربته ومنعه ممّا نالت يده، وإنّي نهضت إليه بأصحابي، أنفذ إليه من كلّ موضع كتبي وأوجّه إليه رسلي أدعوه إلى الرُّجوع عمّا هو فيه، والدُّخول فيما فيه النّاس معي، فكتب يتحكّم عليَّ ويتمنّى عليَّ الأمانيَّ ويشترط عليَّ شروطاً لا يرضاها الله عزّوجلّ ورسوله ولا المسلمون، ويشترط في بعضها أن أدفع إليه أقواماً من أصحاب محمّد صلّى الله عليه وآله أبراراً، فيهم عمّار بن ياسر، وأين مثل عمّار؟ والله لقد رأيتنا مع النّبيّ صلّى الله عليه وآله وما يُعدُّ منّا خمسة إلّا كان سادسهم، ولا أربعة إلّا كان خامسهم، اشترط دفعهم إليه ليقتلهم ويصلبهم وانتحل دم عثمان، ولعمرو الله ما ألبّ على عثمان ولا جمع النّاس على قتله إلّا هو وأشباهه من أهل بيته أغصان الشجرة الملعونة في القرآن، فلمّا لم أُجب إلى ما اشترط من ذلك كرَّب مستعلياً في نفسه بطغيانه وبغيه بحمير لا عقول لهم ولا بصائر، فموَّه لهم أمراً فاتّبعوه، وأعطاهم من الدّنيا ما أمالهم به إليه، فناجزناهم وحاكمناهم إلى الله عزّوجلّ بعد الإعذار والإنذار فلمّا لم يزده ذلك إلّا تمادياً وبغياً لقيناه بعادة الله الّتي عوّدناه من النصر على أعدائه وعدوّنا، ورايةُ رسول الله صلّى الله عليه وآله بأيدينا، لم يزل الله تبارك وتعالى يفلّ حزب الشيطان بها حتّىٰ يقضي الموت عليه، وهو معلم رايات

حمله کرد و خبرهای آن به من می‌رسید، پس یک چشم ثقیف (مغیرة بن شعبه) نزد من آمد و در مقام مشورت به من گفت که او را در شهرهایی که او در آنها نفوذ دارد والی و حاکم کنم تا با والی کردن او با او مدارا کنم آنچه او به عنوان مشورت گفته بود از نظر دنیا خوب بود، مشروط بر اینکه در والی قرار دادن او، برای خودم نزد خداوند عذری داشته باشم، در این باره اندیشیدم و باکسانی که به آنان اطمینان دارم که به خاطر خدا و رسول و خودم و مؤمنان نصیحت می‌کند، به مشورت پرداختم، و رأی او دربارهٔ پسر زن جگرخوار مانند رأی من بود و مرا از والی قرار دادن او نهی می‌کرد و مرا از اینکه کار مسلمانان را به او بسپارم برحذر می‌داشت و خداوند مرا ندیده است که گمراهان را یار و یاور خود قرار دهم.

پس به سوی او (معاویه) یک بار جریر بجلی و یک بار ابو موسی اشعری را فرستادم و هر دو نفر میل به دنیا کردند و از هوای نفس او در جهت خوشنودی او، از وی پیروی کردند. و چون دیدم که همواره دستورات الهی را بیش از پیش زیر پا می‌گذارد، با آن گروه از اصحاب محمد(ص) که با من بودند، از شرکت کنندگان در جنگ بدر و کسانی که خداوند از کار آنان راضی بود و پس از بیعتشان نیز از آنان خوشنود بود و جز آنها از صالحان مسلمانان و تابعان، مشورت کردم رأی همگی با رأی من در جنگ با او و بازداشتن او از آنچه تصرف کرده مطابق بود و من همراه با اصحابم به جنگ با او آماده شدم، از هر محلی به او نامه‌ها فرستادم و قاصدانی گسیل داشتم و او را به بازگشت از آن حالتی که در آن بود و وارد شدن به آنچه مردم همراه من در آن بودند دعوت کردم، پس او نامه نوشت و با من زورگویی کرد و مقاصد خود را آشکار نمود و شرط‌هایی را بر من پیشنهاد داد که خدا و رسولش و مؤمنان آن را نمی‌پذیرند و در برخی از نامه‌هایش با من شرط می‌کرد که گروه‌های بی‌گناهی از اصحاب محمد (ص) را به او تحویل دهم که از جملهٔ آنان بود عمار یاسر و کجاست مانند عمار؟ به خدا سوگند هرگاه که با پیامبر بودیم، پنج نفر نبود مگر اینکه ششمی آنان عمار بود و چهار نفر نبود مگر اینکه پنجمی آنان عمار بود، او شرط کرد که آنان را به او تسلیم کنم تا آنها را بکشد و بر دار زند و به انتقام خون عثمان نسبت دهد، در حالی که به خدا سوگند که بر عثمان نشورید و مردم را بر کشتن او گرد نیاورد مگر خود او و افرادی مانند او از خاندانش که شاخه‌های درخت نفرین شده در قرآن بودند. چون به درخواست او پاسخ ندادم طغیانگرانه و ستمکارانه با قبیلهٔ «حمیر» که نه عقل داشتند و نه بینش، بر من هجوم کرد، او کار را بر آنان مشتبه کرد و آنان از وی پیروی نمودند و آنقدر از مال دنیا به آنان داد که آنان را با خود همراه نمود و به طرف خود کشید و ما پس از عذرها و تهدیدها خدا را داور قرار دادیم و چون این کار جز بر طغیان و ستم او نیفزود، با سنت الهی با او ملاقات نمودیم و ما به سنت الهی عادت داشتیم که همواره ما را به دشمنان خود و دشمن ما پیروز می‌کرد و پرچم رسول خدا (ص) در دست ما بود و همواره خداوند با آن پرچم حزب شیطان را شکست می‌داد

أبيه الّتي لم أزل أُقاتلها مع رسول الله صلّى الله عليه وآله في كلّ المواطن، فلم يجد من الموت منجى إلّا الهرب فركب فرسه وقلّب رايته، لا يدري كيف يحتال فاستعان برأي ابن العاص فأشار عليه بإظهار المصاحف ورفعها عليّ الأعلام والدُّعاء إلى ما فيها وقال: إنَّ ابن أبي طالب وحزبه أهل بصائر ورحمة وتقيا، وقد دعوك إلى كتاب الله أوّلاً وهم مجيبوك إليه آخراً فأطاعه فيما أشار به عليه إذ رأى أنّه لا منجى له من القتل أو الهرب غيره، فرفع المصاحف يدعو إلى ما فيها بزعمه، فمالت إلى المصاحف قلوب ومن بقي من أصحابي بعد فناء أخيارهم وجهدهم في جهاد أعداء الله وأعدائهم على بصائرهم وظنّوا أنَّ ابن آكلة الأكباد له الوفاء بما دعا إليه، فأصغوا إلى دعوته وأقبلوا بأجمعهم في إجابته فأعلمتهم أنَّ ذلك منه مكر ومن ابن العاص معه وأنّهما إلى النكث أقرب منهما إلى الوفاء، فلم يقبلوا قولي ولم يطيعوا أمري، وأبوا إلّا إجابته كرهت أم هويت، شئت أو أبيت حتّى أخذ بعضهم يقول لبعض: إن لم يفعل فألحقوه بابن عفّان أو ادفعوه إلى ابن هند برمّته.

فجهدت - علم الله جهدي - ولم أدع غلّة في نفسي إلّا بلغتها في أن يخلّوني ورأيي فلم يفعلوا، وراودتهم على الصّبر على مقدار فواق النّاقة أو ركضة الفرس فلم يجيبوا ما خلا هذا الشيخ - وأومأ بيده إلى الأشتر - وعصبة من أهل بيتي، فوالله ما منعني أن أمضي على بصيرتي إلّا مخافة أن يقتل هذان - وأومأ بيده إلى الحسن والحسين عليهما السّلام - فينقطع نسل رسول الله صلّى الله عليه وآله وذرّيّته من أُمّته ومخافة أن يقتل هذا وهذا - وأومأ بيده إلى عبدالله بن جعفر ومحمّد بن الحنفية رضي الله عنهما - فإنّي أعلم لولا مكاني لم يقفا ذلك الموقف فلذلك صبرت على ما أراد القوم مع ما سبق فيه من علم الله عزّوجلّ فلمّا رفعنا عن القوم سيوفنا تحكّموا في الأُمور وتخيّروا الأحكام والآراء وتركوا المصاحف وما دعوا إليه من حكم القرآن، وما كنت أُحكّم في دين الله أحداً إذ كان التحكيم في ذلك الخطأ الّذي لا شكّ فيه ولا امتراء، فلمّا أبوا إلّا ذلك أردت أن أُحكّم رجلاً من أهل بيتي أو رجلاً ممّن أرضي رأيه وعقله وأثق بنصيحته ومودّته ودينه. وأقبلت لا أُسمّي أحداً إلّا امتنع

تا اینکه پیامبر از دنیا رفت و او پرچم‌های پدرش را که در همهٔ موارد همراه با رسول خدا (ص) با آنها جنگیده بودم همراه داشت و او چاره‌ای از مرگ ندید مگر فرار کردن را، پس سوار اسبش شد و پرچمش را برگردانید، نمی‌دانست چه حیله‌ای به کار بندد که از رأی عمرو عاص کمک گرفت و او اشاره کرد که مصحف‌ها را بر نیزه بالا برد و به سوی آن بخواند و گفت پسر ابوطالب و همراهانش اهل بصیرت و رحمت و تقوا هستند و آنان قبلا تو را به سوی کتاب خدا دعوت کرده‌اند و اکنون به تو دربارهٔ آن پاسخ خواهند داد و او از آنچه عمرو عاص اشاره کرد اطاعت نمود، چون دید که جز آن راه چاره برای کشته شدن یا فرار کردن ندارد، پس مصحفها را بر نیزه کرد و به گمان خود ما را به سوی آنچه در قرآن است دعوت نمود، پس کسانی از اصحاب من که باقی مانده بودند به آن مایل شدند و این پس از کشته شدن نیکان اصحابم و جهادشان با دشمنان خدا و دشمنان خود که از روی بصیرت انجام گرفت، اتفاق افتاد و آنان گمان کردند که پسر زن جگرخوار به آنچه دعوت می‌کند وفادار است، پس به دعوت او گوش دادند و همگی به اجابت دعوت او رو آوردند و من به آنها گوشزد کردم که این فریبی از سوی او و عمرو عاص است و این دو نفر به شکستن پیمان نزدیک‌تر از وفاداری هستند، ولی سخن مرا نپذیرفتند و از دستور من پیروی نکردند و جز اجابت او را چه بخواهم چه نخواهم نخواستند، تا جایی که برخی از آنان به برخی دیگر گفتند که اگر (علی) این کار را قبول نکند او را به عثمان ملحق کنید و یا به پسر هند تسلیم کنید.

من کوشش نمودم و خداوند از کوشش من آگاه است و از هیچ تلاشی فروگذار نکردم که تا به رأی من عمل کنند ولی نکردند و از آنها خواستم که به اندازهٔ دوشیدن شتر یا دویدن یک اسب مهلت دهند، ولی ندادند، جز این شخص ـ و با دست خود به مالک اشتر اشاره نمود ـ و افرادی از خانواده‌ام. پس به خدا سوگند چیزی باعث نشد که من مطابق تشخیص خودم عمل کنم جز این دو نفر ـ و با دست خود به حسن و حسین اشاره کرد ـ مبادا نسل پیامبر و ذریهٔ او در میان امّتش قطع گردد و نیز ترسیدم این دو نفر کشته شوند ـ و با دست خود به عبدالله بن جعفر و محمد بن حنفیه اشاره کرد ـ چون می‌دانستم که اگر من در این موقعیت قرار نمی‌گرفتم آنها به خطر نمی‌افتادند، به همین جهت بود که به آنچه آن قوم اراده کردند و در علم خدا گذشته بود، صبر نمودم. و چون ما شمشیرهای خود را از آن قوم برداشتیم در کارها، خودشان را حَکَم قرار دادند (در حالی که قرار بود قرآن را حَکَم قرار دهند) و احکام الهی را به میل خود انتخاب کردند و قرآن‌ها و آنچه که ما را به سوی آن خوانده بودند، رها ساختند و من کسی را در دین خدا حَکَم قرار ندادم، چون حَکَم قرار دادن در آن خطائی بود که شکی در آن وجود نداشت ولی چون غیر از آن را قبول نکردند، خواستم مردی از خاندانم را و یا کسی را که عقل و فکر او را می‌پسندم و

منه ابن هند ولا أدعوه إلى شيء من الحقّ إلّا أدبر عنه، وأقبل ابن هند يسومنا عسفاً، وما ذاك إلّا باتّباع أصحابي له على ذلك فلمّا أبوا إلّا غلبتي على التحكّم تبرّأت إلى الله عزّوجلّ منهم وفوّضت ذلك إليهم فقلّدوه امرءاً فخدعه ابن العاص خديعة ظهرت في شرق الأرض وغربها، وأظهر المخدوع عليها ندماً، ثمّ أقبل عليه السّلام على أصحابه فقال: أليس كذلك؟ قالوا: بلى يا أمير المؤمنين.

فقال عليه السّلام وأمّا السّابعة يا أخا اليهود فإنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله كان عهد إليّ أن أقاتل في آخر الزّمان من أيّامي قوماً من أصحابي يصومون النّهار ويقومون اللّيل ويتلون الكتاب، يمرقون بخلافهم عليّ ومحاربتهم إيّاي من الدّين مروق السهم من الرّمية، فيهم ذوالثُّديّة يختم لي بقتلهم بالسعادة فلمّا انصرفت إلى موضعي هذا يعني بعد الحكمين أقبل بعض القوم على بعض باللائمة فيما صاروا إليه من تحكيم الحكمين، فلم يجدوا لأنفسهم من ذلك مخرجاً إلّا أن قالوا: كان ينبغي لأميرنا أن لا يبايع من أخطأ وأن يقضي بحقيقة رأيه على قتل نفسه وقتل من خالفه منّا فقد كفر بمتابعته إيّانا وطاعته لنا في الخطأ، وأحلّ لنا بذلك قتله وسفك دمه، فتجمّعوا على ذلك وخرجوا راكبين رؤوسهم ينادون بأعلى أصواتهم: لا حكم إلّا لله، ثمّ تفرّقوا فرقة بالنخيلة وأُخرى بحروراء وأُخرى راكبة رأسها تخبط الأرض شرقاً حتّىٰ عبرت دجلة، فلم تمرّ بمسلم إلّا امتحنته، فمن تابعها استحيته، ومن خالفها قتلته، فخرجت إلى الأُوليَيْن واحدة بعد أُخرى أدعوهم إلى طاعة الله عزّوجلّ والرُّجوع إليه فأبيا إلّا السيف لا يقنعها غير ذلك، فلمّا أعيت الحيلة فيها حاكمتها إلى الله عزّوجلّ فقتل الله هذه وهذه وكانوا - يا أخا اليهود - لولا ما فعلوا لكانوا ركناً قويّاً وسدّاً منيعاً، فأبى الله إلّا ما صاروا إليه.

ثمّ كتبت إلى الفرقة الثالثة ووجّهت رُسلي تترى وكانوا من جُلّة أصحابي و أهل التعبّد منهم والزُّهد في الدّنيا فأبت إلّا اتّباع أُختيها والإحتذاء على مثالهما و أسرعت في قتل من خالفها من المسلمين وتتابعت إليّ الأخبار بفعلهم، فخرجت حتّى قطعت إليهم دجلة، أُوجّه السُّفراء والنُّصحاء وأُطلب العُتبي بجهدي بهذا مرّة و

به خیرخواهی و دین او اطمینان دارم، حَکَم قرار دهم، ولی هر کس را که نام بردم، پسر هند او را قبول نکرد و او را به سوی هیچ حقی دعوت نکردم مگر اینکه به آن پشت نمود و همواره به ما ستم می‌کرد و این نبود مگر به جهت اینکه اصحاب من در این مسئله از او پیروی کردند و چون جز این را نخواستند که در جریان تحکیم بر رأی من غلبه کنند، از آنها به سوی خدا بیزاری جستم و کار را به آنان واگذار نمودم و آنان مردی را انتخاب کردند که سرانجام عمرو عاص به او نیرنگ زد، نیرنگی که در شرق و غرب زمین آشکار شد و آنکه فریب خورده بود، خود پشیمان شد. سپس رو به اصحاب خود کرد و فرمود: آیا چنین نبود؟ گفتند: آری یا امیرالمؤمنین. پس فرمود:

و اما هفتمی ای برادر یهودی، این بود که پیامبر خدا (ص) به من وصیت کرده بود که در اواخر عمرم با گروهی از اصحاب خودم بجنگم که روزها را روزه می‌گیرند و شبها را به عبادت می‌پردازند و همواره قرآن تلاوت می‌کنند، ولی به جهت مخالفت و جنگ با من، همانند بیرون رفتن تیر از کمان از دین خارج می‌شوند و در میان آنان «ذوالثدیه» هم بود، کشتن آنان برای من سرانجام سعادت باری داشت، پس چون از این محل و پس از جریان حکمیت حرکت کردم، برخی از آنان دربارهٔ حکم قراردادن آن دو نفر برخی دیگر را سرزنش می‌کردند و خود را از این مخمصه بیرون نیافتند مگر اینکه گفتند: امیر ما نباید با کسی که خطا کرده است، بیعت می‌کرد و باید به حقیقت رأی خود، عمل می‌نمود هر چند به کشته شدن خود و یا مخالفانش از ما منجر می‌شد، او با پیروی از ما و اطاعت از رأی خطای ما کافر شده است و بنابراین کشتن او و ریختن خون او بر ما حلال است، آنها به این اندیشه اجماع کردند و در حالی که از هوس‌های خود پیروی می‌کردند، با صدای بلند فریاد می‌زدند: («لاحکم الّا لله» = حکم جز برای خدا نیست) سپس متفرق شدند، گروهی به نخیله و گروهی به حروراء رفتند و گروهی هم تابع هوس‌های خود بودند و به سوی شرق حرکت می‌کردند تا از رود دجله گذشتند و به هر مسلمانی می‌رسیدند او را امتحان می‌کردند، پهر کس از آنان پیروی می‌نمود او را زنده گذاشتند و هر کس با آنان مخالفت می‌کرد، او را می‌کشتند. من به سوی آن دو گروه اولی رفتم و آنان را به اطاعت از خداوند و بازگشت به سوی او دعوت کردم ولی آنان جز شمشیر چیز دیگری را قبول نمی‌کردند و جز آن چیزی آنان را قانع نمی‌کرد و چون دربارهٔ آنان راه چاره بسته شد، آنان را تسلیم حکم خداوند کردم و خدا هر دو گروه را کشت، آنان ای برادر یهودی اگر چنین نمی‌کردند، رکنی نیرومند و سدّی محکم بودند و خدا نخواست جز اینکه آنان به آن راه بروند، سپس به گروه سوم نامه نوشتم و قاصدهای خود را یکی پس از دیگری به سوی آنان فرستادم و همگی از بزرگان اصحاب من و اهل زهد و بی‌اعتنا به دنیا بودند، ولی آن گروه نیز جز پیروی از دو گروه قبل را نخواستند و آنان مسلمانانی را که مخالف آنها بود با شتاب می‌کشتند و گزارش‌هایی از عملکرد آنان به من می‌رسید، پس من بیرون آمدم و راه دجله را بر آنان قطع کردم و خیرخواهان و سفیرانی به سوی آنان فرستادم و حسن

بهذا مرّة - أوماً بيده إلى الأشتر، والأحنف بن قيس، وسعيد بن قيس الأرحبيّ والأشعث بن قيس الكنديّ - فلمّا أبوا إلّا تلك ركبتها منهم فقتلهم الله - يا أخا اليهود - عن آخرهم، وهم أربعة آلاف أو يزيدون حتّىٰ لم يفلت منهم مخبر، فاستخرجت ذا الثُّديّة من قتلاهم بحضرة من ترى، له ثدي كثديّ المرأة، ثمّ التفت عليه السّلام إلى أصحابه فقال: أليس كذلك؟ قالوا: بلى يا أمير المؤمنين.

فقال عليه السّلام: قد وفيت سبعاً وسبعاً يا أخا اليهود، وبقيت الأُخرى وأوشك بها فكان قد. فبكى أصحاب عليّ عليه السّلام وبكى رأس اليهود وقالوا: يا أمير المؤمنين أخبرنا بالأُخرى.

فقال: الأُخرى أن تخضب هذه - وأوماً بيده إلى لحيته - من هذه - أوماً بيده إلى هامته - قال: وارتفعت أصوات النّاس في المسجد الجامع بالضجّة والبكاء حتّىٰ لم يبق بالكوفة دار إلّا خرج أهلها فزعاً، وأسلم رأس اليهود على يدي عليّ عليه السّلام من ساعته ولم يزل مقيماً حتّىٰ قُتل أمير المؤمنين عليه السّلام وأُخذ ابن ملجم - لعنه الله - فأقبل رأس اليهود حتّىٰ وقف على الحسن عليه السّلام والنّاس حوله وابن ملجم - لعنه الله - بين يديه فقال له: يا أبا محمّد أقتله قتله الله، فإنّي رأيت في الكُتب الّتي أُنزلت على موسى عليه السّلام أنّ هذا أعظم عند الله عزّوجلّ جرماً من ابن آدم قاتل أخيه ومن القدار عاقر ناقة ثمود.

ما جاء في الأيّام السبعة وأسمائها الأحد والإثنين والثّلثاء والأربعاء والخميس والجمعة والسبت

٥٩ - حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله قال: حدّثنا عليّ بن عبدالله بن إسحاق الأشعريّ، عن الحسن بن محبوب، عن حبيب السجستاني، عن أبي عبدالله قال عليه السّلام: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: يوم الجمعة يوم عبادة فتعبدوا الله عزّوجلّ ويوم السبت لآل محمّد عليهم السّلام، ويوم الأحد لشيعتهم، ويوم الإثنين يوم بني اُميّة، ويوم الثُلثاء يوم لين، ويوم الأربعاء لبني العبّاس وفتحهم، ويوم الخميس يوم مبارك بورك لأُمّتي في بكورها فيه.

نیت و خیرخواهی خودم را گاهی با این، گاهی با آن ـ و با دست خود به مالک‌اشتر و احنف بن قیس و سعید بن قیس ارحبی و اشعث بن قیس کندی اشاره نمود ـ به آنان رساندم و چون قبول نکردند، به سوی آنان تاختم و خداوند همهٔ آنان را ای برادر یهودی کشت و آنان بیش از چهارهزار نفر بودند به گونه‌ای که حتی یک نفر آنان که خبر بدهد، زنده نماند و من «ذوالثدیه» را از میان آنان در میان حاضران بیرون کشیدم، او پستانی همچون پستان زن داشت، سپس رو به اصحاب خود کرده و فرمود: آیا چنین نبود؟ گفتند: آری یا امیرالمؤمنین.

پس فرمود: ای برادر یهودی، من به آن هفت چیز و این هفت چیز وفا کردم و دیگری مانده که به زودی آن نیز اتفاق خواهد افتاد. اصحاب علی(ع) و رئیس یهودیان همگی گریه کردند و گفتند: یا امیرالمؤمنین آن دیگری چیست؟ فرمود: دیگری این است که این ـ و به ریش خود اشاره نمود ـ از این ـ و به سر خود اشاره نمود ـ خضاب شود. می‌گوید صدای مردم در مسجد جامع به ناله و گریه بلند شد به گونه‌ای که در کوفه خانه‌ای نماند مگر اینکه اهل آن سراسیمه بیرون شدند و آن یهودی به دست علی (ع) در همان حال مسلمان شد و در آنجا مقیم گردید تا وقتی که امیرالمؤمنین(ع) کشته شد و ابن‌ملجم دستگیر گردید، رئیس یهودیان نزد امام حسن (ع) آمد در حالی که مردم در اطراف او بودند و ابن‌ملجم روبروی آنان بود، پس گفت: یا ابا محمد، او را بکش که خدا او را بکشد، من در کتاب‌هایی که به موسی (ع) نازل شده دیده‌ام که جرم این شخص نزد خداوند از جرم فرزند آدم که برادرش را کشت و از «قدار» که ناقهٔ ثمود را پی کرد، بیشتر است.

آنچه دربارهٔ روزهای هفته و نام‌های آن: یکشنبه، دوشنبه، سه‌شنبه، چهارشنبه، پنجشنبه، جمعه و شنبه وارد شده است.

۵۹ ـ حبیب سجستانی از امام صادق (ع) نقل می‌کند که پیامبر خدا فرمود: روز جمعه روز عبادت است، پس خدا را عبادت کنید، و روز شنبه مخصوص آل‌محمد (ص) و روز یکشنبه مخصوص شیعیان آنان و روز دوشنبه روز بنی‌امیّه و روز سه‌شنبه روز نرمی و روز چهارشنبه روز بنی‌العباس و فتح آنان و روز پنج‌شنبه روز مبارکی است که صبح آن برای امت من برکت داده شده است.

ما جاء في الأحد وما بعده

٦٠- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله قال: حدّثني أحمد بن الحسين بن سعيد، عن الحسين بن أسد البصري، عن الحسين بن سعيد، عمّن رواه عن خلف بن حمّاد، عن رجل، عن أبي عبدالله عليه السّلام أنّه مرَّ بقوم يحتجمون فقال: ما كان عليكم لو أخّرتموه إلى عشيّة الأحد فكان يكون أنزل للدّاء.

٦١- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار، عن سهل بن زياد الآدمي قال: حدّثنا أبو الحسن عمرو بن سفيان الجرجاني رفع الحديث إلى أبي عبدالله عليه السّلام أنّه قال لرجل من مواليه: يا فلان مالك لم تخرج؟ قال: جعلت فداك اليوم الأحد، قال: وما للأحد؟ قال الرّجل: للحديث الّذي جاء عن النّبيّ صلّى الله عليه وآله أنّه قال: احذروا حدَّ الأحد فإنّ له حدّا مثل حدّ السيف، قال: كذبوا كذبوا، ما قال ذلك رسول الله صلّى الله عليه وآله، فإنَّ الأحد إسم من أسماء الله عزّوجلّ، قال: قلت: جعلت فداك فالإثنين ؟ قال: سمّي باسمها، قال الرَّجل: فسمّي باسمها ولم يكونا؟ فقال له أبو عبدالله: إذا حدّثت فافهم أنَّ الله تبارك وتعالى قد علم اليوم الّذي يقبض فيه نبيّه صلّى الله عليه وآله واليوم الّذي يظلم فيه وصيّه فسمّاه باسمها، قال: قلت: فالثلثاء؟ قال: خلقت يوم الثلثاء النّار وذلك قوله تعالى «انطلقوا إلى ما كنتم به تكذّبون، انطلقوا إلى ظلٍّ ذي ثلث شعب لا ظليل ولا يغني من اللّهب» قال: قلت: فالأربعاء؟ قال: بنيت أربعة أركان النّار يوم الأربعاء، قال: قلت: فالخميس؟ قال: خلق الله الجنّة يوم الخميس، قال: قلت: فالجمعة؟ قال: جمع الله عزّوجلّ الخلق لولايتنا يوم الجمعة، قال: قلت: فالسّبت؟ قال: سبّتت الملائكة لربّها يوم السّبت فوجدته لم يزل واحداً.

٦٢- حدّثنا أبو الحسن محمّد بن عمرو بن عليّ بن عبدالله البصري بإيلاق قال: حدّثنا أبو عبدالله محمّد بن عبدالله بن أحمد بن جبلة الواعظ قال: حدّثنا أبو القاسم عبدالله بن أحمد بن عامر الطائي قال: حدّثنا أبي قال: حدّثنا عليّ بن موسى الرّضا قال: حدّثني موسى بن جعفر قال: حدّثني جعفر بن محمّد قال: حدّثنا محمّد بن عليّ قال: حدّثني عليّ بن الحسين قال: حدّثني الحسين بن عليٌّ عليه السّلام قال: قال

آنچه دربارهٔ یکشنبه و بعد از آن آمده است

۶۰ ـ مردی از امام صادق (ع) نقل می‌کند که آن حضرت از کنار قومی گذشت که حجامت می‌کردند، فرمود: شما را چه می‌شد اگر آن را تا شامگاه روز یکشنبه به تأخیر می‌انداختید که در آن صورت بیماری را بیشتر دفع می‌کرد.

۶۱ ـ عمرو بن سفیان جرجانی مرفوعاً از امام صادق (ع) نقل می‌کند که آن حضرت به یکی از دوستان خود فرمود: فلانی چرا بیرون نرفتی؟ گفت: فدایت گردم امروز روز یکشنبه است. فرمود: مگر روز یکشنبه چیست؟ آن مرد گفت: به خاطر حدیثی که از پیامبر (ص) نقل شده که فرمود: از تیزی روز یکشنبه بترسید که تیزی آن مانند تیزی شمشیر است. امام فرمود: دروغ گفتند، دروغ گفتند، پیامبر (ص) چنین نفرموده است؟ همانا اَحَد، نامی از نام‌های خداوند است. می‌گوید: گفتم: فدایت گردم پس «اثنین = دوشنبه» چیست؟ فرمود: به نام آن دو نفر نامگذاری شده است، آن مرد گفت: به نام آن دو نفر نامیده شده در حالی که هنوز آنها به دنیا نیامده بودند؟ امام صادق (ع) فرمود: وقتی به تو حدیثی گفته می‌شود آن را بفهم، همانا خداوند روزی را که پیامبر (ص) از دنیا رفت و نیز روزی را که به وصی او ستم شد دانست و آن روز را به نام آن دو نفر نامگذاری کرد. می‌گوید: گفتم: سه‌شنبه؟ فرمود: روز سه‌شنبه آتش آفریده شد و این است معنای سخن خداوند: «به سوی چیزی که انکارش می‌کردید، بروید، به سوی دودی که دارای سه شاخه است بروید که نه سایه‌گستر است و نه از لهیب آتش باز می‌دارد.»[1] می‌گوید: گفتم: چهارشنبه؟ فرمود: چهار ستون آتش در روز چهارشنبه بنیاد شده است می‌گوید: گفتم: پنجشنبه؟ فرمود: خداوند بهشت را در روز پنجشنبه آفرید. می‌گوید: گفتم: جمعه؟ فرمود: خداوند در آن روز آفریدگان را برای ولایت ما جمع کرد: می‌گوید: گفتم: شنبه؟ فرمود: فرشتگان در آن روز به سوی خداوند توجه کردند و او را یگانه یافتند.

۶۲ ـ ابوالقاسم عبدالله بن احمد طائی از پدرش و او از امام رضا (ع) و او از پدرانش نقل می‌کند که امیرالمؤمنین (ع) فرمود: شنبه روز فریب و حیله و یکشنبه

---

۱ ـ سورهٔ مرسلات، آیات ۲۹ ـ ۳۱.

أمير المؤمنين عليه السّلام: يوم السّبت يوم مكر وخديعة، ويوم الأحد يوم غرس وبناء، ويوم الإثنين يوم سفر وطلب، ويوم الثُّلثاء يوم حرب ودم، ويوم الأربعاء يوم شوم فيه يتطيّر النّاس، ويوم الخميس يوم الدُّخول على الأمراء وقضاء الحوائج، ويوم الجمعة يوم خطبة ونكاح.

قال مصنّف هذا الكتاب رضي الله عنه: يوم إثنين يوم سفر إلى موضع الإستسقاء والطلب للمطر.

ما جاء في يوم الإثنين

٦٣- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا أحمد بن إدريس، عن محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعريّ، عن عليّ بن السندي، عن محمّد بن عمرو بن سعيد، عن يونس بن يعقوب قال: سمعت أبا عبدالله عليه السّلام يقول: احتجم رسول الله صلى الله عليه وآله يوم الإثنين وأعطى الحجّام بُرّاً.

٦٤- حدّثنا محمّد بن الحسن رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار قال: حدّثني محمّد بن أحمد، قال: حدّثني الحسن بن الحسين اللّؤلؤيُّ، عن محمّد بن إسماعيل، وأحمد بن الحسن الميثمي أو أحدهما، عن أبراهيم بن مهزم، عمّن ذكره، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: كان رسول الله صلّى الله عليه وآله يحتجم يوم الإثنين بعد العصر.

٦٥- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله قال: حدّثني يعقوب بن يزيد، ومحمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب، عن حمّاد بن عيسى، عمّن ذكره، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: الحجامة يوم الإثنين من آخر النهار تسلّ الدّاء سلاً من البدن.

٦٦- حدّثنا محمّد بن الحسن رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار قال: حدّثنا محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعريُّ، عن العبّاس بن معروف، عن محمّد بن أبي عمير، عن أبي حمزة، عن عقبة بن بشير الأزديّ قال: جئت إلى أبي جعفر عليه السّلام يوم الإثنين فقال: كُل، فقلت: إنّي صائم فقال: وكيف صمت؟ قال: قلت: لأنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله وُلد فيه، فقال: أمّا ما ولد فيه فلا تعلمون، وأمّا ما قبض فيه فنعم ثمّ قال: فلا تصم ولا تسافر فيه.

٦٧- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله قال: حدّثني أحمد بن

روز بنا کردن و درخت کاشتن و دوشنبه روز سفر و طلب و سه شنبه روز جنگ و خون و چهارشنبه روز شومی است که مردم آن را به فال بد می‌گیرند و پنجشنبه روز وارد شدن بر حاکمان و برآوردن حاجت‌هاست و جمعه روز خواستگاری و ازدواج است.

مصنف این کتاب می‌گوید: روز دوشنبه روز سفر به محل خواندن نماز استسقاء و طلب باران است.

آنچه دربارهٔ روز دوشنبه آمده است

۶۳ ـ یونس بن یعقوب می‌گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود پیامبر خدا(ص) در روز دوشنبه حجامت کرد و به حجامت کننده گندم داد.

۶۴ ـ ابراهیم بن مهزم از شخصی و او از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: پیامبر خدا (ص) روز دوشنبه پس از عصر حجامت می‌کرد.

۶۵ ـ حماد بن عیسی از شخصی و او از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: حجامت در روز دوشنبه بعدازظهر درد را از بدن بیرون می‌کند.

۶۶ ـ عقبة بن بشیر ازری گفت: روز دوشنبه نزد امام باقر (ع) رفتم، به من فرمود: بخور، گفتم: من روزه دارم، فرمود: چگونه روزه گرفتی؟ گفتم: چون پیامبر خدا (ص) در آن روز به دنیا آمده است، فرمود: شما روزی راکه پیامبر در آن متولد شده نمی‌دانید ولی روز وفات او را می‌دانید، سپس فرمود: در آن روز روزه نگیر و مسافرت هم نکن.

۶۷ ـ علی بن جعفر می‌گوید: مردی نزد برادرم موسی بن جعفر آمد، و به او گفت: فدایت گردم من می‌خواهم سفر بروم، برای من دعا کن، فرمود: کی خارج می‌شوی؟ گفت: روز دوشنبه، فرمود: چرا روز دوشنبه خارج می‌شوی؟ گفت: در آن طلب

محمّد بن عيسى، عن موسى بن القاسم البجلي، عن عليّ بن جعفر قال: جاء رجلٌ إلى أخي موسى بن جعفر عليهما السّلام فقال له: جعلت فداك إنّي أُريد الخروج فادع لي فقال: ومتى تخرج؟ قال: يوم الإثنين؟ فقال له: ولِمَ تخرج يوم الإثنين؟ قال: أطلب فيه البركة لأنَّ رسول الله صلّى الله عليه وآله ولد يوم الإثنين، فقال: كذبوا، ولد رسول الله صلّى الله عليه وآله يوم الجمعة، وما من يوم أعظم شوماً من يوم الإثنين، يوم مات فيه رسول الله صلّى الله عليه وآله وانقطع فيه وحي السماء، وظلمنا فيه حقّنا، ألا أدلّك على يوم سهل لين ألان الله لداود عليه السّلام فيه الحديد؟ فقال الرَّجل: بلى جعلت فداك، فقال: اخرج يوم الثلثاء.

ما جاء في يوم الثلثاء

٦٨- حدّثنا محمّد بن الحسن رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله قال: حدّثنا أحمد بن أبي عبدالله البرقي، عن أبي الخزرج، عن سليمان، عن أبي نضرة، عن أبي سعيد الخدري قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: من احتجم يوم الثلثاء لسبع عشرة أو تسع عشرة أو لإحدى وعشرين من الشهر كانت له شفاء من كلّ داء من أدواء السنة كلّها وكانت لما سوى ذلك شفاء من وجع الرأس والأضراس والجنون والجذام والبرص.

٦٩- حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن القاسم بن محمّد الإصبهانيّ، عن سليمان بن داود المنقري، عن حفص بن غياث النخعي، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: من كان مسافراً فليسافر يوم السّبت، فلو أنَّ حجراً زال عن حجر يوم السّبت لردَّه الله إلى مكانه، ومن تعذّرت عليه الحوائج فليلتمس طلبها يوم الثلثاء فإنّه اليوم الّذي ألان الله فيه الحديد لداود عليه السّلام.

ما جاء في يوم الأربعاء

٧٠- حدّثني أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن يعقوب بن يزيد، عن بعض أصحابنا قال: دخلت على أبي الحسن عليّ بن محمّد العسكري عليهما السلام يوم الأربعاء وهو يحتجم فقلت له: إنَّ أهل الحرمين يروون عن رسول الله صلّى الله عليه وآله أنّه قال: من احتجم يوم الأربعاء فأصابه بياض فلا يلومنَّ إلّا نفسه، فقال: كذبوا، إنّما يصيب ذلك من حملته أُمّه في طمث.

برکت می‌کنم، چون پیامبر خدا (ص) در آن روز متولد شده است، فرمود: دروغ می‌گویند، پیامبر خدا (ص) روز جمعه متولد شده و روزی شوم‌تر از روز دوشنبه نیست، روزی که پیامبر خدا (ص) در آن از دنیا رفت و وحی آسمانی در آن روز قطع شد و به حق ما ظلم شد، آیا تو را راهنمایی نکنم به روزی‌که نرم و آسان است و روزی است که خداوند در آن آهن را به داود نرم کرد؟ آن مرد گفت: آری فدایت شوم، فرمود: روز سه‌شنبه خارج شو.

آنچه دربارهٔ روز سه‌شنبه آمده است

۶۸ـ ابو سعید خدری از پیامبر خدا (ص) نقل می‌کند که فرمود: هر کس روز سه‌شنبه هفدهم یا نوزدهم یا بیست و یکم ماه حجامت کند، برای او شفای هر دردی از دردهای سال حاصل می‌شود و برای غیر آن نیز شفای درد سر و دندان‌ها و جنون و جذام و پیسی می‌گردد.

۶۹ـ حفص بن غیاث نخعی از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: هر کس سفر می‌کند روز شنبه سفر کند، هرگاه روز شنبه سنگی از سنگی جدا شود، خداوند آن را به محل خود برمی‌گرداند، و هرکس که حاجت‌هایش روا نمی‌شود، آن را در روز سه‌شنبه طلب کند که آن روز، روزی است که خداوند در آن آهن را به داود نرم کرد.

آنچه دربارهٔ روز چهارشنبه آمده است

۷۰ـ یعقوب یزید از بعضی از اصحاب ما روایت می‌کند که روز چهارشنبه خدمت امام حسن عسکری (ع) رسیدم و او حجامت می‌کرد، به او گفتم: مردم مدینه و مکه از پیامبر خدا (ص) روایت می‌کنند که فرمود: هر کس روز چهارشنبه حجامت کند، و پیسی بگیرد، کسی را جز خود سرزنش نکند، فرمود: دروغ گفتند، کسی به این بیماری مبتلا می‌شود که مادرش در حال حیض به او حامله شود.

٧١- حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار قال: حدّثنا أحمد بن محمّد بن عيسى، عن عبد الرّحمن بن عمرو بن أسلم قال: رأيت أبا الحسن موسى بن جعفر عليهما السّلام احتجم يوم الأربعاء وهو محمومٌ فلم تتركه الحُمّى فاحتجم يوم الجمعة فتركته الحمّى.

٧٢- حدّثنا محمّد بن الحسن رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار قال: حدّثني محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعريُّ قال: حدّثنا السيّاري، عن محمّد بن أحمد الدَّقّاق البغدادي قال: كتبت إلى أبي الحسن الثّاني عليه السّلام أسأله عن الخروج يوم الأربعاء لا يدور، فكتب عليه السّلام: من خرج يوم الأربعاء لا يدور خلافاً على أهل الطيرة وقي من كلّ آفة، وعوفي من كلّ داء وعاهة، وقضى الله له حاجته. وكتبت إليه مرّة أُخرى أسأله عن الحجامة يوم الأربعاء لا يدور، فكتب عليه السّلام: من احتجم في يوم الأربعاء لا يدور خلافاً على أهل الطيرة عوفي من كلّ آفة، ووقي من كلّ عاهة، ولم تخضرّ محاجمه.

٧٣- حدّثنا محمّد بن أحمد البغدادي الورّاق قال: حدّثنا عليّ بن محمّد بن جعفر بن أحمد بن عَنْبَسَة مولى الرّشيد قال: حدّثنا دارم بن قبيصة قال: حدّثنا عليّ بن موسى الرّضا قال: سمعت أبي يحدّث عن أبيه، عن محمّد بن علي، عن أبيه عليّ بن الحسين، عن أبيه الحسين بن علي، عن أبيه عليّ بن أبي طالب عليهم السلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: آخر أربعاء في الشهر يوم نحس مستمرّ.

٧٤- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله قال: حدّثنا أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن فضالة، عن أبان، عن أبي جعفر الأحول، عن بشار بن يسار قال: قلت لأبي عبدالله عليه السّلام: لأيّ شيء يصام يوم الأربعاء؟ قال: لأنّ النّار خلقت يوم الأربعاء.

٧٥- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار قال: حدّثنا أبو سعيد الآدمي قال: حدّثنا محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب، عن محمّد بن سنان، عن حذيفة بن منصور، قال رأيت أبا عبدالله عليه السّلام احتجم يوم الأربعاء بعد العصر.

٧٦- حدّثنا محمّد بن الحسن رضي الله عنه قال: حدّثنا أحمد بن إدريس قال: حدّثنا محمّد بن أحمد بن عمران الأشعريُّ، عن إبراهيم بن إسحاق، عن القاسم بن

۷۱ـ عبدالرحمان بن عمرو بن اسلم گفت: دیدم که حضرت موسی بن جعفر (ع) در روز چهارشنبه حجامت کرد در حالی که تب داشت و تب او را رها نمی‌کرد، پس روز جمعه حجامت کرد و تب او را رها کرد.

۷۲ـ محمد بن احمد دقّاق بغدادی گفت: به امام رضا نامه نوشتم و از او دربارهٔ مسافرت در آخرین چهارشنبهٔ ماه پرسیدم، پس نوشت: هر کس در آخرین چهارشنبهٔ ماه بیرون رود، برخلاف نظر کسانی که فال بد می‌زنند، از هر آفتی حفظ می‌شود و از هر دردی عافیت می‌یابد و خداوند حاجت او را برآورده می‌کند. یک بار دیگر به آن حضرت نامه نوشتم و از او دربارهٔ حجامت کردن در آخرین چهارشنبهٔ ماه پرسیدم، پس نوشت: هر کس در آخرین چهارشنبهٔ ماه حجامت کند، برخلاف نظر کسانی که فال بد می‌زنند، از هر آفتی در امان خواهد بود و از هر بدی حفظ خواهد شد و محل حجامت او فاسد نخواهد شد.

۷۳ـ دارم بن قبیصه از امام رضا (ع) و او از پدرانش از امیرالمؤمنین (ع) نقل می‌کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: آخرین چهارشنبه ماه روز نحس پایدار است. (در آن روز بر قوم عاد عذاب نازل شده است.)

۷۴ـ بشار بن یسار می‌گوید: به امام صادق (ع) گفتم: برای چه روز چهارشنبه را روزه می‌گیرند؟ فرمود: چون آتش در آن روز آفریده شده است.

۷۵ـ حذیفة بن منصور می‌گوید: امام صادق (ع) را دیدم که عصر روز چهارشنبه حجامت می‌کرد.

۷۶ـ ابو بصیر از امام صادق (ع) و او از پدرانش نقل می‌کند که امیرالمؤمنین (ع) فرمود: از حجامت کردن و نوره گذاشتن در روز چهارشنبه خود را نگهدارید چون

يحيى، عن جدّه الحسن بن راشد، عن أبي بصير، عن أبي عبدالله، عن أبيه، عن آبائه، عن أمير المؤمنين عليهم السّلام قال: توقّوا الحجامة يوم الأربعاء والنورة: فإنّ يوم الأربعاء يوم نحس مستمرّ، وفيه خلقت جهنّم.

٧٧- حدّثنا محمّد بن الحسن رضي الله عنه قال: حدّثنا أحمد بن إدريس، عن محمّد بن أحمد، عن محمّد بن يحيى اليقطيني، عن القاسم بن يحيى، عن جدّه الحسن بن راشد، عن محمّد بن مسلم، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السّلام: ينبغي للرّجل أن يتوقّى النورة يوم الأربعاء فإنّه يوم نحس مستمرّ.

٧٨- حدّثنا أبو الحسن محمّد بن عمرو بن عليّ بن عبدالله البصري بإيلاق قال: حدّثنا أبو عبدالله محمّد بن عبدالله بن أحمد بن جبلة الواعظ قال: حدّثنا أبو القاسم عبدالله بن أحمد بن عامر الطائي قال: حدّثنا أبي قال: حدّثنا عليّ بن موسى الرّضا قال: حدّثنا موسى بن جعفر قال: حدّثنا جعفر بن محمّد قال: حدّثنا محمّد بن عليّ قال: حدّثنا عليّ بن الحسين قال: حدّثنا الحسين بن عليّ عليهم السّلام قال: قام رجلٌ إلى أمير المؤمنين عليه السّلام في الجامع بالكوفة فقال: يا أمير المؤمنين أخبرني عن يوم الأربعاء والتطيّر منه وثقله؟ وأيُّ أربعاء هو؟

فقال عليه السّلام: آخر أربعاء في الشهر وهو المحاق وفيه قتل قابيلُ هابيلَ أخاه، ويوم الأربعاء ألقي إبراهيم عليه السلام في النّار، ويوم الأربعاء وضعوا المنجنيق، ويوم الأربعاء غرق الله فرعون، ويوم الأربعاء جعل الله عزّوجلّ أرض قوم لوط عاليها سافلها، ويوم الأربعاء أرسل الله عزّوجلّ فيه الرّيح على قوم عاد، ويوم الأربعاء أصبحت كالصّريم، ويوم الأربعاء سلّط الله على نمرود البقّة، ويوم الأربعاء طلب فرعونُ موسى ليقتله، ويوم الأربعاء خرّ عليهم السّقف من فوقهم، ويوم الأربعاء أمر فرعون بذبح الغلمان، ويوم الأربعاء خرب بيت المقدّس، ويوم الأربعاء أحرق مسجد سليمان بن داود عليهما السّلام واصطخر من كورة فارس، ويوم الأربعاء قُتل يحيى بن زكريّا، ويوم الأربعاء ظلّ قوم فرعون أوّل العذاب، ويوم الأربعاء خسف الله عزّوجلّ بقارون، ويوم الأربعاء ابتلى الله أيّوب عليه السّلام بذهاب ماله وولده، ويوم الأربعاء أدخل يوسف السجّن، ويوم الأربعاء قال الله عزّوجلّ: «إنّا دمّرناهم وقومهم أجمعين»، ويوم الأربعاء أخذتهم الصيحة، ويوم الأربعاء عقروا الناقة، ويوم الأربعاء أمطر عليهم حجارة من سجّيل، ويوم

روز چهارشنبه روز نحس پایدار است و آتش در آن روز آفریده شده است.

۷۷ـ محمد بن مسلم از امام صادق (ع) نقل می‌کند که امیرالمؤمنین فرمود: شایسته است که مؤمن از نوره گذاشتن در روز چهارشنبه بپرهیزد که روز چهارشنبه روز نحس پایدار است.

۷۸ـ عبدالله بن احمد بن عامر طائی از پدرش و او از پدرانش نقل می‌کند که در مسجد جامع کوفه مردی در حضور امیرالمؤمنین (ع) به پاخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین دربارهٔ فال بد زدن و سنگین بودن روز چهارشنبه به من خبر بده، و اینکه کدام چهارشنبه چنین است؟ فرمود: آخرین چهارشنبه ماه که محاق باشد و در آن روز بود که قابیل برادرش هابیل را کشت و در روز چهارشنبه ابراهیم را به آتش انداختند و روز چهارشنبه منجنیق گذاشتند و روز چهارشنبه خداوند فرعون را غرق کرد و در روز چهارشنبه زمین قوم لوط را زیر و رو کرد و روز چهارشنبه خداوند باد را به سوی قوم عاد فرستاد و روز چهارشنبه مانند خاکستر سیاه شدند و روز چهارشنبه خداوند پشه را بر نمرود مسلط کرد و روز چهارشنبه فرعون در پی موسی بود که او را بکشد و روز چهارشنبه سقف بر آنان فرو ریخت و روز چهارشنبه فرعون دستور داد که پسران بنی‌اسرائیل را بکشند و روز چهارشنبه بیت‌المقدس خراب شد و روز چهارشنبه مسجد سلیمان بن داوود و اصطخر از سرزمین فارس سوخت و روز چهارشنبه یحیی بن زکریا کشته شد و روز چهارشنبه نخستین عذاب بر قوم بنی‌اسرائیل نازل گردید و روز چهارشنبه خداوند قارون را هلاک کرد و روز چهارشنبه خداوند ایوب را با گرفتن مال و فرزندش آزمایش نمود و روز چهارشنبه یوسف به زندان افتاد و روز چهارشنبه خداوند فرمود: «آنان (قوم ثمود) و قومشان را همگی نابود کردیم.»[1] و روز چهارشنبه صیحهٔ آسمانی آنان را فرا گرفت و روز چهارشنبه ناقهٔ صالح را پی کردند و روز چهارشنبه‌سنگریزه‌هایی از سنگ و گل بر

۱ـ سورهٔ نمل، آیهٔ ۵۱.

الأربعاء شجَّ النّبيّ صلّى الله عليه وآله وكسرت رباعيته، ويوم الأربعاء أخذت العمالیق التابوت.

قال مصنّف هذا الكتاب رضي الله عنه: من اضطرَّ إلى الخروج في سفر يوم الأربعاء أو تبيّع به الدَّم في يوم الأربعاء فجائز له أن يسافر أو يحتجم فيه، ولا يكون ذلك شوماً عليه لا سيّما إذا فعل ذلك خلافاً على أهل الطيرة، ومن استغنى عن الخروج فيه أو عن اخراج الدَّم فالأولى أن يتوقّى ولا يسافر فيه ولا يحتجم.

ما جاء في يوم الخميس

٧٩- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله قال: حدّثنا يعقوب بن يزيد، عن مروان بن عبيد، عن محمّد بن سنان، عن معتب بن المبارك قال: دخلت على أبي عبدالله عليه السّلام في يوم الخميس وهو يحتجم فقلت له: يا ابن رسول الله أتحتجم في يوم الخميس ؟ فقال: نعم من كان منكم محتجماً فليحتجم في يوم الخميس فإنَّ عشيّة كلّ جمعة يبتدر الدَّم فرقاً من القيامة ولا يرجع إلى وكره إلى غداة الخميس، ثمّ التفت إلى غلامه رُبيح فقال: يا ربيح اشدد قصب الملازم، واجعل مصّك رخيّاً، واجعل شرطك زحفاً. وقال أبو عبدالله: من احتجم في آخر خميس من الشهر في أوّل النهار سلَّ منه الدّاء سلاًّ.

٨٠- حدّثنا محمّد بن الحسن رضي الله عنه قال: حدّثنا الحسين بن الحسن بن أبان، عن الحسين بن سعيد، عن محمّد بن أبي عمير، عن أبي أيّوب، عن محمّد بن مسلم، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: كان رسول الله صلّى الله عليه وآله أوّل ما بعث يصوم حتّى يقال: لا يفطر ويفطر حتّى يقال: لا يصوم، ثمّ ترك ذلك وصام يوماً وترك يوماً وهو صوم داود عليه السّلام ثمّ ترك ذلك، ثمّ قبض وهو يصوم خميسين بينهما أربعاء.

٨١- وبهذا الإسناد، عن الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن هشام بن سالم، عن الأحول، عن أبي عبدالله عليه السّلام أنَّ رسول الله صلّى الله عليه وآله سئل عن صوم خميسين بينهما أربعاء فقال: أمّا الخميس فيوم تعرض فيه الأعمال، وأمّا الأربعاء فيوم خلقت فيه النّار، وأمّا الصوم فجُنّة.

٨٢- حدّثنا أبي رضى الله عنه قال: حدّثنا أحمد بن إدريس، عن محمّد بن أحمد قال: حدّثنا أبو عبدالله الرّازيّ، عن محمّد بن عبدالله، عن إبراهيم بن عقبة، عن زكريّا، عن أبيه، عن يحيى قال: قال أبو عبدالله عليه السّلام من قصَّ أظافيره يوم

آنان بارید و روز چهارشنبه پیامبر خدا (ص) مجروح شد و دندانش شکست و روز چهارشنبه عمالقه تابوت (مقدس را از بنی‌اسرائیل) گرفتند.

مصنف این کتاب می‌گوید: هر کس ناچار باشد که روز چهارشنبه به سفر برود و یا خون بر وی غلبه کند جایز است که به سفر رود و یا حجامت کند و آن برای او شوم نیست به خصوص اگر این کار را در جهت مخالفت با آنان که فال بد می‌زنند، انجام دهد ولی اگر کسی از سفر رفتن و یا حجامت کردن در روز چهارشنبه بی‌نیاز باشد، بهتر است که از آن بپرهیزد و در آن روز به سفر نرود و حجامت نکند.

آنچه دربارهٔ روز پنجشنبه وارد شده

۷۹ ـ معتب بن مبارک می‌گوید: روز پنجشنبه نزد امام صادق (ع) رفتم و او حجامت می‌کرد، به او عرض کردم: یابن رسول‌الله، آیا در روز پنجشنبه حجامت می‌کنی؟ فرمود: آری، هر کس از شما بخواهد حجامت کند، روز پنجشنبه حجامت کند، زیراکه شامگاه هر روز جمعه خون از ترس روز قیامت به ظاهر بدن پیش می‌افتد و تا صبح روز پنجشنبه به آشیانهٔ خود برنمی‌گردد، سپس به غلام خود ربیح رو کرد و فرمود: ای ربیح شاخ حجامت را محکم کن و مکیدنت نرم باشد و تیغ را آرام بزن. و امام صادق (ع) فرمود: هر کس در آخرین پنجشنبهٔ ماه و در آغاز روز حجامت کند، بیماری یکباره از او کشیده می‌شود.

۸۰ ـ محمد بن مسلم از امام صادق (ع) نقل می‌کند که پیامبر خدا (ص) در اوائل بعثت پشت سر هم روزه می‌گرفت تا جایی که گفته می‌شد او افطار نمی‌کند و گاهی پی در پی روزه نمی‌گرفت تا جایی که گفته می‌شد او روزه نمی‌گیرد، سپس این روش را ترک کرد و یک روز، روزه می‌گرفت و یک روز می‌خورد و این همان روش داود (ع) است، سپس آن را نیز ترک کرد و تا وقتی که از دنیا رفت، دو پنجشنبه را که یک چهارشنبه که میان آنها بود روزه می‌گرفت. (این روزه‌ها روزه‌های مستحبی بود)

۸۱ ـ احول از امام صادق (ع) نقل می‌کند که از پیامبر خدا (ص) دربارهٔ روزه گرفتن دو پنجشنبه در ماه که وسط آن‌ها یک چهارشنبه باشد پرسیدند، فرمود: اما پنجشنبه، روزی است که اعمال در آن روز عرضه می‌شود و اما چهارشنبه روزی است که آتش در آن روز خلق شده و اما روزه، سپر (آتش جهنم) است.

۸۲ ـ یحیی از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: هر کس ناخن‌هایش را روز

الخميس وترك واحدة ليوم الجمعة نفى الله عنه الفقر.

ما جاء في يوم الجمعة

٨٣- حدّثنا أبي رضى الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله قال: حدّثني محمّد بن عيسى بن عبيد، عن زكريّا المؤمن، عن محمّد بن رباح القلّاء قال: رأيت أبا إبراهيم عليه السّلام يحتجم يوم الجمعة فقلت: جعلت فداك تحتجم يوم الجمعة؟ قال: أقرأ آية الكرسيّ. فإذا هاج بك الدّم ليلاً كان أو نهارا فاقرأ آية الكرسيّ واحتجم.

٨٤- حدّثنا محمّد بن أحمد البغدادي الورّاق قال: حدّثنا عليّ بن محمّد مولى الرّشيد قال: حدّثنا دارم بن قبيصة قال: حدّثنا عليّ بن موسى الرّضا قال: حدّثني موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمّد، عن أبيه محمّد بن عليٍّ، عن أبيه عليّ بن الحسين، عن أبيه الحسين بن عليٍّ، عن أبيه عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: تقوم الساعة يوم الجمعة بين صلاة الظهر والعصر.

٨٥- وعن السكوني، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه، عن آبائه، عن عليٍّ عليهم السلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: اطرفوا أهاليكم في كلّ جمعة بشيء من الفاكهة واللّحم حتّىٰ يفرحوا بالجمعة وكان النّبيّ صلّى الله عليه وآله إذا خرج في الصيف من بيت خرج يوم الخميس وإذا أراد أن يدخل البيت في الشتاء من البرد دخل يوم الجمعة، وقد رُوي أنّه كان دخوله وخروجه يوم الجمعة.

٨٦- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب، عن صالح بن عقبة، عن أبي كَهْمَس قال: قلت لأبي عبدالله عليه السّلام: علّمني دعاء أستنزل به الرّزق فقال لي: خُذ من شاربك وأظفارك وليكن ذلك في يوم الجمعة.

٨٧- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن محمّد بن عيسى، عن عتيبة، عن أبي أيّوب المديني، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: تقليم الأظفار يوم الجمعة يؤمن من الجذام والبرص والعمى وإن لم يحتج فَحَكّها حكّاً، وقال أبو عبدالله عليه السّلام: من قلّم أظفاره وقصّ شاربه في كلّ جمعة ثمّ قال: «بسم الله وبالله وعلى سنّة محمّد وآل محمّد» أعطي بكلّ قلامة وجزازة عتق رقبة من وُلد إسماعيل.

پنجشنبه بگیرد و یکی از آنها را برای روز جمعه ترک کند، خداوند فقر را از او برمی‌دارد.

آنچه دربارهٔ جمعه وارد شده

۸۳ـ محمد بن رباح می‌گوید: امام کاظم (ع) را دیدم که روز جمعه حجامت می‌کند، گفتم: فدایت شوم روز جمعه حجامت می‌کنی؟ فرمود: آیةالکرسی را می‌خوانم، هر گاه که خون بر تو غلبه کرد چه شب باشد چه روز آیةالکرسی را بخوان و حجامت کن.

۸۴ـ دارم بن قبیصه از امام رضا (ع) و او از پدرانش نقل می‌کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: قیامت در روز جمعه میان نماز ظهر و عصر قیام می‌کند.

• ۸۵ـ سکونی از امام صادق (ع) و او از پدرانش نقل می‌کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: به خانوادهٔ خود در هر روز جمعه چیزی از میوه و گوشت بدهید تا آنان به آمدن جمعه خوشحال باشند. پیامبر (ص) وقتی در تابستان از خانه برای سفر بیرون می‌رفت روز پنجشنبه بیرون می‌رفت و هر گاه که می‌خواست در زمستان وارد خانه شود روز جمعه وارد می‌شد و روایت دیگری هم هست که ورود و خروج آن حضرت روز جمعه بود.

۸۶ـ ابی کهمس می‌گوید: به امام صادق (ع) گفتم: به من دعایی را یاد بده که روزی من زیاد شود، فرمود: سبیل و ناخن خود را در روز جمعه بگیر.

۸۷ـ هشام بن سالم از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: گرفتن ناخن در روز جمعه از جذام و پیسی و کوری حفظ می‌کند و اگر لازم نباشد سر آن را سوهان زند. و امام صادق (ع) فرمود: هر کس در هر جمعه‌ای ناخن‌ها را بگیرد و سبیلش را کوتاه کند و آنگاه بگوید: «به نام خدا و برای خدا و بر اساس سنت محمد و آل محمد» در برابر هر ناخن و مویی که ریخته شده، ثواب آزاد کردن بنده‌ای از فرزندان اسماعیل داده می‌شود.

٨٨- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار، عن محمّد بن أحمد قال: حدّثنا محمّد بن حسّان الرّازيّ، عن أبي محمّد الرّازيّ، عن الحسين بن يزيد، عن السكوني، عن أبي عبدالله، عن أبيه عليهما السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: من قلّم أظفاره يوم الجمعة أخرج الله من أنامله الدّاء وأدخل فيه الدّاوء. وروي أنّه لا يصيبه جنون و لاجذام ولا برص.

٨٩- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار، عن محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعريّ قال: حدّثنا أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبيه، عن بكر بن صالح، عن الجعفري قال: سمعت أبا الحسن عليه السّلام يقول: قلّموا أظفاركم يوم الثلثاء واستحمّوا يوم الأربعاء وأصيبوا من الحجّام حاجتكم يوم الخميس وتطيّبوا بأطيب طيبكم يوم الجمعة.

٩٠- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار، عن محمّد بن أحمد، عن معاوية بن حكيم، عن مُعَمَّر بن خلّاد، عن أبي الحسن الرّضا عليه السّلام قال: لا ينبغي للرّجل أن يدع الطيب في كلّ يوم، فإن لم يقدر عليه فيوم ويوم لا، فإن لم يقدر ففي كلّ جمعة، ولا يدع ذلك.

٩١- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار، عن محمّد بن أحمد، عن أبي جعفر أحمد بن أبي عبدالله قال: حدّثنا محمّد بن موسى بن الفرات، عن عليّ بن مطر، عن السكن الخزّاز قال: سمعت أبا عبدالله عليه السّلام يقول: لله حقٌّ على كلّ محتلم في كلّ جمعة: أخذ شاربه وأظفاره، ومسّ شيء من الطيب.

٩٢- حدّثنا أبو عليّ الحسن بن عليّ بن محمّد بن عليّ بن عمرو العطّار القزويني ببلخ قال: حدّثنا أبو مصعب محمّد بن أحمد بن مصعب بن القاسم السّلميّ بترمذ قال: حدّثنا أبو محمّد أحمد بن محمّد بن إسحاق بن هارون الآملي بآمل قال: حدّثنا أحمد بن محمّد بن غالب البصري الزّاهد ببغداد قال: حدّثنا دينار مولى أنس بن مالك، عن أنس، عن النّبيّ صلّى الله عليه وآله قال: إنّ ليلة الجمعة ويوم الجمعة أربع وعشرون ساعة لله عزّ وجلّ في كلّ ساعة ستّمائة ألف عتيق من النّار.

٩٣- حدّثنا أحمد بن زياد الهمداني رضي الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن محمّد بن أبي عمير، وعلي بن الحكم جميعاً، عن هشام بن الحكم، عن أبي عبدالله عليه السّلام في الرّجل يريد أن يعمل شيئاً من الخير مثل الصدقة والصوم و نحو هذا، قال: يستحبُّ أن يكون ذلك يوم الجمعة فإنّ العمل يوم

۸۸ـ سکونی از امام صادق (ع) و او از پدرش نقل می‌کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: هر کس ناخن‌هایش را روز جمعه بگیرد، خداوند از انگشتان او بیماری را خارج می‌کند و دوا را وارد می‌کند. و روایت شده که او به جنون و جذام و پیسی مبتلا نشود.

۸۹ـ جعفری می‌گوید: از امام کاظم (ع) شنیدم که می‌فرمود: ناخنهایتان را روز سه شنبه بگیرید و روز چهارشنبه حمام بروید و نیاز خود را از حجامت روز پنجشنبه برطرف کنید و روز جمعه با بهترین عطرها خود را معطر سازید.

۹۰ـ معمر بن خلّاء از امام رضا (ع) نقل می‌کند که فرمود: برای مؤمن شایسته نیست که عطر زدن را در هیچ روزی ترک کند و اگر بر آن توانایی ندارد یک روز عطر بزند و یک روز نزند و اگر به آن هم توانایی ندارد، هر جمعه عطر بزند و آن را ترک نکند.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۹۱ـ سکن خزّاز می‌گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که می‌فرمود: خداوند را به هر کسی که بالغ است در هر روز جمعه حقّی است و آن چیدن سبیل و گرفتن ناخن و استعمال قدری از عطر است.

۹۲ـ انس بن مالک از پیامبر خدا (ص) نقل می‌کند که فرمود: شب و روز جمعه بیست و چهار ساعت است و خداوند در هر ساعت آن شش صد هزار نفر را از آتش آزاد می‌کند.

۹۳ـ هشام بن حکم دربارهٔ مردی که می‌خواهد کار خیری مانند دادن صدقه و گرفتن روزه و مثل آنها را انجام دهد، از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: این در روز جمعه باشد که همانا در روز جمعه عمل دو چندان می‌شود.

الجمعة يضاعف.

٩٤- حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال: حدّثني عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن إبراهيم بن أبي البلاد، عمّن رواه، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: من أنشد بيت شعر يوم الجمعة فهو حظّه من ذلك اليوم، وقال رسول الله صلّى الله عليه وآله: إذا رأيتم الشيخ يحدّث يوم الجمعة بأحاديث الجاهليّة فارموا رأسه ولو بالحصى.

٩٥- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أيّوب بن نوح، عن محمّد بن أبي عمير، عن عبدالله بن سنان، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: من قال في آخر سجدة من النّافلة بعد المغرب ليلة الجمعة وإن قاله كلّ ليلة فهو أفضل: «اللّهمّ إنّي أسألك بوجهك الكريم واسمك العظيم أن تصلّي على محمّد وآل محمّد وأن تغفر لي ذنبي العظيم» - سبع مرّات - انصرف وقد غفر له. قال: وقال أبو عبدالله عليه السّلام: إذا كانت عشيّة الخميس وليلة الجمعة نزلت ملائكة من السّماء معها أقلام الذّهب وصحف الفضّة لا يكتبون عشيّة الخميس وليلة الجمعة ويوم الجمعة إلى أن تغيب الشمس إلّا الصّلاة على النّبيّ صلّى الله عليه وآله، ويكره السّفر والسعي في الحوائج يوم الجمعة. يكره من أجل الصّلاة فأمّا بعد الصّلاة فجائز يتبرّك به.

٩٦- حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار، عن يعقوب بن يزيد، عن محمّد بن أبي عمير، عن أبي أيّوب إبراهيم بن عثمان الخزّاز أنّه قال: سألت أبا عبدالله عن قول الله عزّوجلّ: «فإذا قضيت الصلوة فانتشروا في الأرض وابتغوا من فضل الله» قال: الصّلاة يوم الجمعة والإنتشار يوم السّبت، وقال أبو عبدالله عليه السّلام: أفٌّ للرّجل المسلم أن لا يفرغ نفسه في الأسبوع يوم الجمعة لأمر دينه فيسأل عنه.

ما جاء في يوم السبت

٩٧- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن القاسم بن محمّد الإصبهانيّ، عن سليمان بن داود المنقري، عن حفص بن غياث النخعي، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: من كان مسافراً فليسافر يوم السّبت، فلو أنّ حجراً زال عن جبل في يوم السّبت لردّه الله إلى مكانه.

٩٨- حدّثنا محمّد بن أحمد البغدادي الورّاق قال: حدّثنا عليّ بن محمّد بن جعفر

۹۴ـ ابراهیم بن ابی البلاد از کسی و او از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: هر کس در روز جمعه یک بیت شعر بگوید، حظّ او از آن روز همان خواهد بود و پیامبر خدا (ص) فرمود: اگر پیرمردی را دیدید که در روز جمعه سخنان جاهلیت را می‌گوید، به سرش بکوبید اگر چه با یک سنگریزه باشد.

۹۵ـ عبدالله بن سنان از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: هر کس در آخرین سجدهٔ نافلهٔ بعد از نماز مغرب در شب جمعه بگوید: ـ گر چه هر شب بگوید افضل است ـ «خداوندا من از تو به خاطر وجه کریمت و نام عظیمت می‌خواهم که بر محمد و آل محمد صلوات بفرستی و گناه بزرگ مرا ببخشی.» و آن را هفت مرتبه بگوید، از جای خود بلند می‌شود در حالی که بخشیده شده است. می‌گوید: امام صادق (ع) فرمود: چون شامگاه پنجشنبه و شب جمعه فرا می‌رسد، فرشتگان از آسمان نازل می‌شوند در حالی که با خود قلمهایی از طلا و صحیفه هایی از نقره دارند و آنها شامگاه پنجشنبه و شب جمعه تا وقتی که خورشید پنهان شود چیزی را نمی‌نویسند مگر صلوات بر پیامبر (ص). و سفر کردن و کوشش در حوائج در روز جمعه مکروه است و آن به خاطر ادای نماز مکروه است ولی پس از نماز جایز است و برکت دارد.

۹۶ـ ابراهیم بن عثمان خزّاز می‌گوید: از امام صادق (ع) دربارهٔ سخن خداوند: «چون نماز تمام شد در زمین منتشر شوید و فضل خدا را بجویید[1]» پرسیدم، فرمود: نماز در روز جمعه و منتشر شدن در روز شنبه. و باز امام صادق (ع) فرمود: وای بر مسلمانی که در هفته، روز جمعه را برای کار دینش خالی نکند که از او پرسیده می‌شود.

آنچه دربارهٔ روز شنبه وارد شده

۹۷ـ حفص بن غیاث از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: هر کس سفر می‌کند در روز شنبه سفر کند، اگر سنگی از کوهی در روز شنبه فرو افتد خداوند آن را به جای خود بازگرداند.

۹۸ـ نعیم بن صالح از امام رضا (ع) و او از پدرانش نقل می‌کند که پیامبر خدا (ص)

۱ـ سورهٔ جمعه، آیهٔ ۱۰.

بن أحمد بن عَنْبَسَة مولى الرَّشيد قال: حدّثنا دارم بن قبيصة، ونعيم بن صالح الطبري قالا: حدّثنا علي بن موسى الرِّضا، عن أبيه موسى، عن أبيه جعفر، عن أبيه محمّد، عن أبيه علي، عن أبيه الحسين، عن أبيه عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: اللّهمَّ بارك لأُمّتي في بكورها يوم سبتها وخميسها.

٩٩- وبهذا الإسناد قال: قال النّبيّ صلّى الله عليه وآله: باكروا بالحوائج فإنّها ميسّرة، وتربّوا الكتاب فإنّه أنجح للحاجة، واطلبوا الخير عند حسان الوجوه.

١٠٠- حدّثنا محمّد بن الحسن رضي الله عنه قال: حدّثنا أحمد بن إدريس، عن محمّد بن أحمد، عن محمّد بن حسّان، عن أبي محمّد الرّازيّ، عن الحسين بن يزيد النوفلي، عن السكوني، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه عليهما السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: من قلّم أظفاره يوم السّبت ويوم الخميس وأخذ من شاربه عوفي من وجع الأضراس ووجع العين.

١٠١ - حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن يعقوب بن يزيد، عن محمّد بن أبي عمير، عن غير واحد، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: السّبت لنا، والأحد لشيعتنا، والإثنين لأعدائنا، والثلثاء لبني أُميّة، والأربعاء يوم شرب الدواء، والخميس تقضى فيه الحوائج، والجمعة للتنظّف والتطيّب، وهو عيد المسلمين وهو أفضل من الفطر والأضحى، ويوم الغدير أفضل الأعياد، وهو ثامن عشر من ذي الحجّة وكان يوم الجمعة، ويخرج قائمنا أهل البيت يوم الجمعة، ويقوم القيامة يوم الجمعة، وما من عمل يوم الجمعة أفضل من الصّلاة على محمّد وآله.

معنى الحديث الّذي روى عن النّبيّ صلّى الله عليه وآله قال: لا تعادوا الأيّام فتعاديكم

١٠٢- حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل رضي الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم قال: حدّثنا عبدالله بن أحمد الموصلي، عن الصقر بن أبي دُلَف الكرخي قال: لمّا حمل المتوكّل سيّدنا أبا الحسن العسكري عليه السّلام جئت أسأل عن خبره قال: فنظر إليّ الرّازقي وكان حاجباً للمتوكّل فأمر أن أُدخل إليه فأُدخلت إليه فقال: يا صقر ما شأنك؟ فقلت: خيرٌ أيّها الأُستاد، فقال: اقعد فأخذني ما تقدّم وما تأخّر وقلت: أخطأت في المجيء قال: فوحى النّاس عنه، ثمّ قال لي: ما شأنك،

فرمود: خداوندا، امت مرا در آغاز کارها در روز شنبه و پنجشنبه برکت بده.

۹۹ ـ پیامبر خدا (ص) فرمود: بامدادان حوائج خود را طلب کنید که آن آسان است و به نامهٔ خود خاک بپاشید که حاجت را بهتر روا می‌کند (از خاک به جای خشک کن استفاده شود تا مرکب‌ها به هم نیامیزد) و نیکی را نزد خوبرویان طلب کنید.

۱۰۰ ـ سکونی از امام صادق (ع) واو از پدرانش نقل می‌کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: هر کس ناخن‌هایش را روز شنبه و روز پنجشنبه بگیرد و سبیلش را هم بچیند، از درد دندان و درد چشم در امان خواهد بود.

۱۰۱ ـ محمد بن ابی عمیر از چند نفر و آنها از امام صادق (ع) نقل می‌کنند که فرمود: شنبه برای ما و یکشنبه برای شیعیان ما و دوشنبه برای دشمنان ما و سه شنبه برای بنی‌امیه و چهارشنبه روز خوردن دواست و در پنجشنبه حاجت‌ها روا می‌شود و روز جمعه برای نظافت کردن و عطر زدن است و آن عید مسلمانان و افضل از عید فطر و عید قربان است و روز غدیر بهترین عیدهاست و آن روز هیجدهم ذیحجه است که روز جمعه بوده و قائم ما اهل‌بیت، روز جمعه ظهور می‌کند و قیامت نیز روز جمعه برپا می‌شود و در روز جمعه هیچ عملی با فضیلت‌تر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست.

معنای حدیث پیامبر (ص) که فرمود: روزها را دشمن مگیرید که دشمن شما می‌شوند

۱۰۲ ـ صقر بن ابی دلف کرخی گفت: چون متوکل، سرور ما امام هادی عسکری (ع) را برد، آمدم تا خبر آن را بگیرم، رازقی که دربان متوکل بود به من نگاه کرد و دستور داد که مرا نزد او ببرند و چون مرا نزد او بردند، به من گفت: ای صقر چه کار داشتی؟ گفتم: ای استاد خیر است، گفت بنشین، و از من دربارهٔ گذشته‌های دور و نزدیک پرسید، با خودم گفتم: در آمدن نزد او اشتباه کردم، می‌گوید: مردم از دور او پراکنده شدند، سپس به من گفت: چه کار داشتی و برای چه آمدی؟ گفتم: برای کار

وفيم جئت؟ قلت: لخير مّا، فقال: لعلّك تسأل عن خبر مولاك؟ فقلت له: ومن مولاي؟ مولاي أمير المؤمنين فقال: اسكت، مولاك هو الحقّ فلا تحتشمني فإنّي على مذهبك، فقلت: الحمد لله.

قال: أتحبُّ أن تراه؟ قلت: نعم، قال: اجلس حتّىٰ يخرج صاحب البريد من عنده قال: فجلست فلمّا خرج، قال لغلام له: خذ بيد الصّقر وأدخله إلى الحجرة الّتي فيها العلويّ المحبوس وخلّ بينه وبينه قال: فأدخلني إلى الحجرة الّتي فيه العلوي فأومأ إلى بيت فدخلت فإذا عليه السّلام جالس على صدر حصير وبحذاه قبر محفور، قال: فسلّمت فردَّ، ثمّ أمرني بالجلوس، ثمّ قال لي: يا صقر ما أتى بك؟ قلت: يا سيّدي جئت أتعرّف خبرك؟ قال: ثمّ نظرت إلى القبر فبكيت.

فنظر إليَّ فقال: يا صقر لا عليك لن يصلوا إلينا بسوء الآن، فقلت: الحمدلله، ثمّ قلت: يا سيّدي حديث يروي عن النّبيّ صلّى الله عليه وآله لا أعرف معناه، قال: وما هو؟ فقلت: قوله: «لا تعادوا الأيّام فتعاديكم» ما معناه؟ فقال: نِعْمَ الأيّام نحن ما قامت السماوات والأرض فالسّبت اسم رسول الله صلّى الله عليه وآله، والأحد كناية عن أمير المؤمنين عليه السّلام، والإثنين الحسن والحسين، والثلثاء عليّ بن الحسين ومحمّد بن عليٍّ وجعفر بن محمّد، والأربعاء موسى بن جعفر وعليّ بن موسى ومحمّد بن عليٍّ وأنا، والخميس ابني الحسن بن عليٍّ، والجمعة ابن ابني وإليه تجتمع عصابة الحقّ وهو الّذي يملأها قسطاً وعدلاً كما مُلئت ظلماً وجوراً، فهذا معنى الأيّام فلا تعادوهم في الدّنيا فيعادوكم في الآخرة، ثمّ قال عليه السّلام: ودِّع واخرُج فلا آمن عليك.

قال مصنّف هذا الكتاب رضي الله عنه: الأيّام ليست بأئمّة ولكن كنى بها عليه السّلام عن الأئمّة لئلّا يدرك معناه غير أهل الحقّ كما كنى الله عزّوجلّ بالتّين والزّيتون و طور سينين وهذا البلد الأمين عن النّبيّ صلّى الله عليه وآله وعليّ والحسن والحسين عليهم السّلام وكما كنى عزّوجلّ بالنّعاج عن النساء على قول من روى ذلك في قصّة داود والخصمين، وكما كنى بالسير في الأرض عن النظر في القرآن؛ سئل الصادق عليه السّلام عن قول الله عزّوجلّ: «أولم يسيروا في الأرض» قال: معناه أو لم ينظروا في القرآن. وكما كنى عزّوجلّ بالسرّ عن النكاح في قوله عزّوجلّ: «ولكن لا تواعدوهنّ سرّاً». وكما كنى عزّوجلّ بأكل الطّعام عن التغوُّط

خیری است؟ گفت: شاید آمدی تا خبر مولایت را بپرسی، گفتم: مولای من کیست؟ مولای من امیرالمؤمنین است، گفت: ساکت باش مولای تو بر حق است از من مترس که بر مذهب تو هستم، گفتم: سپاس خداوند را، گفت: آیا دوست داری که او را ببینی؟ گفتم: آری، گفت: بنشین تا نامه‌رسان از پیش او بیرون رود، می‌گوید: نشستم و چون او بیرون شد به غلام خود گفت: دست صقر را بگیر و او را به اطاقی که آن علوی زندانی در آنجاست ببر و او را با وی تنها بگذار، می‌گوید:مرا به آن حجره‌ای که علوی در آن بود برد و به خانه‌ای اشاره کرد، پس داخل شدم و دیدم که آن حضرت در بالای حصیری نشسته و در برابر او قبری کنده شده است، می‌گوید: سلام کردم و او پاسخ سلام مرا داد و مرا امر به نشستن کرد، سپس به من فرمود: ای صقر چه چیزی باعث شد که بیایی؟ گفتم: سرورم آمدم تا از شما خبر بگیرم، سپس به قبر نگاه کردم و گریستم. آن حضرت به من نگاه کرد و فرمود: اندوهگین مباش، آنان در حال حاضر نمی‌توانند به من گزندی برسانند، گفتم: خدای را سپاسگزارم، سپس گفتم: سرور من! از پیامبر خدا (ص) حدیثی نقل شده که معنای آن را نمی‌دانم، فرمود: آن چیست؟ گفتم: این جمله است که «روزها را دشمن مگیرید که شما را دشمن می‌گیرند» معنای آن چیست؟ فرمود: آری روزها ما هستیم تا وقتی که آسمان‌ها و زمین برپاست. شنبه نام پیامبر خدا است و یکشنبه کنایه از امیرالمؤمنین است و دوشنبه حسن و حسین است و سه‌شنبه علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد است و چهارشنبه موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و من هستیم و پنجشنبه پسرم حسن بن علی است و جمعه پسرِ پسرم است و یاران حق نزد او جمع می‌شوند و او همان کسی است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند، همانگونه که پر از جور و ستم بوده است. این بود معنای روزها، پس آنها را در دنیا دشمن مگیرید که آنها شما را در آخرت دشمن می‌گیرند، سپس فرمود: خداحافظی کن و بیرون رو که من از امنیت تو می‌ترسم.

مصنف این کتاب می‌گوید: روزها به معنای ائمه نیست بلکه با آنها با کنایه از ائمه یاد می‌شود تا غیر اهل حق معنای آن را ندانند، همانگونه که خداوند انجیر و زیتون و طور سینین و بلدامین را کنایه از برای پیامبر و علی و حسن و حسین قرار داده و «نعاج =گوسفند» را در قصهٔ داود و آن دو نفر کنایه از زن قرار داده و با سیر در زمین، نگاه به قرآن را از روی کنایه اراده کرده است. از امام صادق (ع) از این سخن خداوند: «چرا در زمین سیر نمی‌کنند» [1] پرسیدند، فرمود: معنای آن این است که چرا در قرآن نظر نمی‌کنند، و نیز خداوند با گفتن «سرّ» از نکاح کنایه آورده: «با زنها وعده به سرّ

۱- سورهٔ روم، آیهٔ ۹.

فقال في عيسى وأُمّه: «كانا يأكلان الطعام» ومعناه أنّهما كانا يتغوّطان، وكما كنى بالنحل عن رسول الله صلّى الله عليه وآله في قوله: «وأوحى ربّك إلى النّحل» ومثل هذا كثير.

كان لبث آدم وحوّاء عليهما السّلام في الجنّة حتّىٰ أخرجهما منها سبع ساعات

١٠٣- حدّثنا أبي، ومحمّد بن الحسن رضي الله عنهما قالا: حدّثنا سعد بن عبدالله، و عبدالله بن جعفر الحميري قالا: حدّثنا أحمد بن محمّد بن عيسى، وأحمد بن أبي عبدالله البرقي، ومحمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب قالوا: حدّثنا الحسن بن محبوب، عن محمّد بن إسحاق، عن أبي جعفر محمّد بن عليٍّ، عن آبائه، عن عليّ عليهم السّلام، عن رسول الله صلّى الله عليه وآله قال: إنّما كان لبث آدم وحوّاء في الجنّة حتّىٰ أُخرجا منها سبع ساعات من أيّام الدّنيا حتّىٰ اهبطهما الله من يومهما ذلك.

في الشيعة سبع خصال

١٠٤- حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار قال: حدّثنا العبّاس بن معروف، عن الحسن بن عليّ بن فضّال، عن ظريف بن ناصح، عن عمرو بن أبي المقدام، عن محمّد بن عليّ عليهما السلام قال: إنّما كانت شيعة عليٍّ المتباذلون في ولايتنا، والمتحابّون في مودّتنا، المتزاورون لإحياء أمرنا إن غضبوا لم يظلموا، و إن رضوا لم يسرفوا بركة لمن جاوروا، سلم لمن خالطوا. وقد أخرجت ما رويته في هذا المعنى في كتاب صفات الشيعة.

لعن رسول الله صلّى الله عليه وآله أبا سفيان في سبعة مواطن

١٠٥- حدّثنا عليّ بن أحمد بن موسى رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن موسى الدّقّاق قال: حدّثنا أحمد بن محمّد بن داود الحنظلي قال: حدّثنا الحسين بن عبدالله الجُعْفي، عن حكم بن مسكين قال: حدّثنا أبو الجارود، عن أبي الطفيل عامر بن واثلة قال: إنّ رسول لله صلّى الله عليه وآله لعن أبا سفيان في سبعة مواطن في كلّهنّ لا يستطيع إلّا أن يلعنه، أوّلهنّ يوم لعنه الله ورسوله وهو خارج من مكّة إلى المدينة مهاجراً و أبو سفيان جائيٌ من الشام فوقع فيه أبو سفيان يسبّه ويوعّده وهمّ

نگذارید»[۱] و نیز از حاجت روی با خوردن طعام کنایه آورده و در داستان عیسی و مادرش فرموده: «آنها طعام می‌خورند»[۲] و معنای آن این است که آنها نیز (مانند همهٔ مردم) قضای حاجت می‌کردند و نیز از پیامبر خدا (ص) در آیهٔ: «و پروردگارت به زنبور عسل وحی کرد»[۳] با زنبور عسل کنایه آورده است و مانند آن بسیار است (سخن مؤلف راجع به اینکه منظور از زنبور عسل پیامبر خداست از باب تأویل دور است و گرنه منظور در آن آیه همان زنبور عسل واقعی است).

توقف آدم و حوّا در بهشت تا وقتی که اخراج شدند هفت ساعت بود

۱۰۳ ـ محمد بن اسحاق از امام باقر (ع) و او از پدرانش نقل می‌کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: همانا توقف آدم و حوّا، در بهشت تا وقتی که از آنجا اخراج شدند هفت ساعت از روزهای دنیا بود و خداوند، همان روز آنها را به زمین فرود آورد.

در شیعه هفت خصلت است

۱۰ ـ عمرو بن ابی المقدام از امام باقر (ع) نقل می‌کند که فرمود: همانا شیعهٔ علی کسانی هستند که در ولایت ما جان خود را بذل می‌کنند و با دوستی ما با یکدیگر دوست می‌شوند و به جهت زنده کردن مرام ما با همدیگر دیدار می‌کنند، آنها اگر خشمناک شوند ستم نمی‌کنند و اگر خوشحال باشند زیاده‌روی نمی‌کنند، آنان برای کسی که همسایهٔ آنان باشد برکت و برای کسی که با آنها آمیزش دارد سلم هستند.

(مصنف کتاب می‌گوید:) روایاتی که در این باره به من رسیده در کتاب «صفات الشیعه» آورده‌ام.

پیامبر خدا ابوسفیان را در هفت مقام لعنت کرد

۱۰۵ ـ ابوالطفیل عامر بن واثله می‌گوید: پیامبر خدا (ص) ابوسفیان را در هفت جا لعنت کرد و در همهٔ آنها نمی‌توانست لعنت نکند. نخستین آنها روزی بود که خدا و رسولش او را لعنت کرد در حالی که پیامبر از مکه بیرون شده بود و به مدینه هجرت می‌کرد و ابوسفیان از شام می‌آمد، ابوسفیان آن حضرت را دشنام داد و تهدید کرد و

۱ـ سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۳۵.
۲ـ سورهٔ مائده، آیهٔ ۷۵.
۳ـ سورهٔ نحل، آیهٔ ۶۸.

أن يبطش به فصرفه الله عن رسوله، والثانية يوم العير إذا طردها ليحرزها عن رسول الله صلّى الله عليه وآله فلعنه الله و رسوله، والثالثة يوم أُحد قال أبو سفيان: اعلُ هُبَل، فقال رسول الله صلّى الله عليه وآله: الله أعلى و أجلّ، فقال أبو سفيان: لنا عُزّى ولا عزّى لكم، فقال رسول الله صلّى الله عليه وآله: الله مولانا و لا مولى لكم، والرّابعة يوم الخندق يوم جاء أبو سفيان في جمع قريش فردّهم الله بغيظهم لم ينالوا خيراً، وأنزل الله عزّوجلّ في القرآن آيتين في سورة الأحزاب فسمّى أبا سفيان وأصحابه كفّاراً، ومعاوية مشرك عدوٌّ لله ولرسوله، والخامسة يوم الحُدَيْبيّة والهَدْى معكوفاً أن يبلغ محلّه وصدَّ مشركوا قريش رسول الله صلّى الله عليه وآله عن المسجد الحرام وصدُّوا بُدْنه أن تبلغ المنحر فرجع رسول الله صلّى الله عليه وآله لم يطف بالكعبة ولم يقض نسكه فلعنه الله ورسوله، والسادسة يوم الأحزاب يوم جاء أبو سفيان بجمع قريش وعامر بن الطفيل بجمع هوازن و عُيينة بن حصن بقطفان، وواعد لهم قريظة والنضير أن يأتوهم فلعن رسول الله صلّى الله عليه وآله القادة والأتباع وقال: أمّا الأتباع فلا تصيب اللّعنة مؤمناً، وأمّا القادة فليس فيهم مؤمن ولا نجيب ولا ناج، والسابعة يوم حملوا على رسول الله صلّى الله عليه وآله في العقبة وهم اثنا عشر رجلاً من بني أُميّة وخمسة من سائر النّاس فلعن رسول الله صلّى الله عليه وآله من على العقبة غير النّبيّ صلّى الله عليه وآله وناقته وسائقه وقائده.

قال مصنّف هذا الكتاب رضي الله عنه: جاء هذا الخبر هكذا والصحيح أنّ أصحاب العقبة كانوا أربعة عشر - الحديث.

الصناديق السبعة في النار

١٠٦ - حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار قال: حدّثنا عبّاد بن سليمان، عن محمّد بن سليمان، عن أبيه سليمان الديلمي، عن إسحاق بن عمّار الصيرفي، عن أبي الحسن موسى بن جعفر عليهما السّلام في حديث طويل يقول فيه: يا إسحاق إنّ في النّار لواديا يقال له: سَقَر، لم يتنفّس منذ خلقه الله، ولو أذن الله عزّوجلّ له في التنفّس بقدر مخيط لأحرق ما على وجه الأرض وإنّ أهل النّار ليتعوّذون من حرّ ذلك الوادي ونَتْنه وقذره وما أعدّ الله فيه لأهله، وإنّ في ذلك الوادي لجبلاً يتعوّذ جميع أهل ذلك الواديّ من حرّ

خواست به او آسیب برساند، ولی خداوند او را از پیامبرش منصرف کرد، دوم روز کاروان (بدر) بود که او را از (سر چاه) دور کرد و می‌خواست در دسترس پیامبر نباشد، پس خدا و رسولش او را لعنت کردند، سوم روز احد بود، ابوسفیان گفت: ای بت هبل مقامت بالاتر باشد و پیامبر خدا(ص) فرمود: خداوند بالاتر است، پس ابوسفیان گفت: ما بت عزّی داریم ولی شما ندارید، پیامبر فرمود: الله مولای ماست و شما مولا ندارید، چهارم روز خندق بود روزی که ابوسفیان با جمعیت قریش آمدند ولی خداوند آنها را با خشمی که داشتند برگردانید و خیری ندیدند و خداوند در سورهٔ احزاب در قرآن دو آیه فرستاد و ابوسفیان و یارانش را کافر خواند و در آن روز معاویه مشرک و دشمن خدا بود، پنجم روز حدیبیه بود که نگذاشتند قربانی‌ها به محل خود برسند و مشرکان پیامبر خدا (ص) را از وارد شدن به مسجدالحرام بازداشتند و نگذاشتند که شتر قربانی او به قربانگاه برسد و پیامبر در حالی (به مدینه) برگشت که طواف نکرده بود و مناسک حج را به جا نیاورده بود، پس خداوند و رسولش او را لعنت کردند، ششم روز جنگ احزاب بود که ابوسفیان با جماعت قریش و عامربن طفیل با جماعت قبیلهٔ هوازن و عیینة بن حصن با جماعت قبیلهٔ قطفان آمدند و بنی قریظه و بنی نضیر هم وعده داده بودند که به آنان کمک کنند، پیامبر خدا (ص) به سران و پیروان آنان لعنت کرد و فرمود: اما پیروان، اگر مؤمنی میان آنان باشد، لعنت به او نمی‌رسد و اما سران، در میان آنان مؤمن و نجیب و نجات یابنده‌ای وجود ندارد (توجه کنیم که جنگ احزاب همان جنگ خندق است، احتمالاً پیامبر در این جنگ دوبار به ابوسفیان لعنت کرده است) هفتم روزی بود که در عقبه به پیامبر خدا (ص) حمله کردند و آنان دوازده نفر از بنی‌امیه و پنج نفر از دیگران بودند، پس پیامبر به تمام کسانی که در عقبه بودند لعنت کرد جز خود پیامبر و ناقهٔ او و راننده و جلودارش (که در آنجا بودند).

مصنف این کتاب می‌گوید: این خبر به همین صورت نقل شده ولی صحیح آن است که اصحاب عقبه چهارده نفر بودند.

صندوق‌های هفتگانه در آتشند

۱۰۶ ـ اسحاق بن عمار از امام کاظم (ع) نقل می‌کند که در یک حدیث طولانی فرمود: ای اسحاق در جهنم یک وادی است که به آن «سقر» گفته می‌شوند و از وقتی که آفریده شده نفس نکشیده است، اگر خداوند به او اجازهٔ نفس کشیدن به اندازه یک نخ بدهد، آنچه روی زمین است، همه می‌سوزند و اهل جهنم از حرارت و بوی گند و پلیدی این وادی و آنچه خداوند در آنجا برای اهلش آماده کرده، (به خدا) پناهنده می‌شوند، و در آن وادی کوهی است که تمام اهل این وادی از حرارت و بوی گند و

ذلك الجبل ونتنه وقذره وما أعد الله فيه لأهله ، وإنّ في ذلك الجبل لشعباً يتعوذّ جميع أهل ذلك الجبل من حرّ ذلك الشعب ونتنه وقذره وما أعدّ الله فيه لأهله ، وإنّ في ذلك الشعب لقليباً يتعوذّ أهل ذلك الشعب من حرّ ذلك القليب ونتنه وقذره وما أعدّ الله فيه لأهله ، وإنّ في ذلك القليب لحيّة يتعوذّ جميع أهل ذلك القليب من خبث تلك الحيّة ونتنها وقذرها وما أعدّ الله في أنيابها من السمّ لأهلها ، وإنّ في جوف تلك الحيّة لسبعة صناديق فيها خمسة من الأُمم السالفة وإثنان من هذه الأُمّة. قال: قلت: جعلت فداك و مَنِ الخمسة؟ ومن الإثنان؟ قال: و أمّا الخمسة فقابيل الّذي قتل هابيل، ونمرود الّذي حاجّ إبراهيم في ربّه ، فقال: أنا أُحيي وأُميت ، وفرعون الّذي قال: أنا ربّكم الأعلى ، ويهود الّذي هوّد اليهود ، ويونس الّذي نصّر النصارى، ومن هذه الأُمّة أعرابيان.

ابتلى أيّوب عليه السلام سبع سنين بلا ذنب

١٠٧ – حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنا أحمد بن محمد بن عيسى ، عن الحسن بن عليّ الخزاز عن فضل الأشعري ، عن الحسين بن المختار ، عن أبي بصير ، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: ابتلى أيّوب عليه السّلام سبع سنين بلا ذنب.

١٠٨ – حدّثنا أحمد بن الحسن القطّان قال: حدّثنا الحسن بن عليّ السكري قال حدّثنا محمّد بن زكريّا الجوهري قال: حدّثنا جعفر بن محمّد بن عمارة، عن أبيه، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه عليهم السّلام قال: إنّ أيّوب عليه السّلام ابتلى من غير ذنب، وإنّ الأنبياء لا يذنبون لأنّهم معصومون مطهّرون، لا يذنبون ولا يزيغون ولا يرتكبون ذنباً، صغيراً ولا كبيراً. وقال عليه السّلام: إنّ أيّوب عليه السّلام مع جميع ما ابتلى به لم ينتن له رائحة، ولا قبحت له صورة، ولا خرجت منه مدّة من دم ولا قيح ولا استقذره أحد رآه، ولا استوحش منه أحدٌ شاهده، ولا يدوّد شيء من جسده، وهكذا يصنع الله عزّوجلّ بجميع من يبتليه من أنبيائه وأوليائه المكرمين عليه، وإنّما اجتنبه النّاس لفقره وضعفه في ظاهر أمره لجهلهم بماله عند ربّه تعالى ذكره من التأييد والفرج، وقد قال النّبيّ صلّى الله عليه وآله: «أعظم النّاس بلاءً الأنبياء، ثمّ الأمثل فالأمثل» وإنّما ابتلاه الله عزّوجلّ بالبلاء العظيم الّذي يهوّن معه على جميع النّاس لئلّا يدّعوا له الرّبوبيّة إذا شاهدوا ما أراد الله أن يوصله إليه من

پلیدی آن و آنچه خداوند در آنجا برای اهلش آماده کرده (به خدا) پناهنده می‌شوند، و در آن کوه درّه‌ای است که همهٔ اهل آن کوه از حرارت و بوی گند و پلیدی آن و آنچه خداوند برای اهل آنجا آماده کرده (به خدا) پناهنده می‌شوند، و در آن دره چاهی است که اهل این درّه از حرارت و بوی گند و پلیدی آن و آنچه خداوند در آنجا برای اهلش آماده کرده (به خدا) پناهنده می‌شوند، و در آن چاه ماری است که تمام اهل چاه از خباثت و بوی گند و پلیدی آن مار و سمّی که خداوند در نیش آن برای اهلش آماده کرده (به خدا) پناهنده می‌شوند، در شکم این مار هفت صندوق است که پنج صندوق از امّت‌های پیشین و دو صندوق از این امّت است، می‌گوید: گفتم: فدایت شوم آن پنج تا و آن دو تا کدامند؟ فرمود: آن پنج نفر قابیل است که هابیل را کشت و نمرود است که با ابراهیم دربارهٔ پروردگارش مناظره کرد و گفت: من هم زنده می‌کنم و می‌میرانم، و فرعون است که گفت: من پروردگار بزرگ شما هستم و یهود است که یهودی‌ها را یهودی کرد و یونس است که نصرانی‌ها را نصرانی کرد و از این امت دو نفر اعرابی هستند.

ایّوب بی آنکه گناهی داشته باشد هفت سال مبتلا شد

۱۰۷ ـ ابو بصیر از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: ایّوب هفت سال بدون گناه، بلا کشید.

۱۰۸ ـ جعفر بن محمد بن عماره از پدرش و او از امام صادق (ع) و او از پدرش نقل می‌کند که فرمود: ایّوب بدون گناه بلا کشید و همانا پیامبران گناه نمی‌کنند چون آنان معصوم و پاک هستند، نه گناه می‌کنند و نه کج می‌روند و نه مرتکب گناه می‌شوند چه صغیره باشد و چه کبیره.

و فرمود: همانا ایّوب با تمام بلاهایی که به او رسید، بوی بد نگرفت و صورت او زشت نشد و هیچگونه خون و چرکی از او بیرون نیامد و هیچ کس از او نفرت پیدا نکرد و هیچ کس از او نترسید و به هیچ جای بدنش کرم نیفتاد و خداوند با همهٔ پیامبران و اولیاء گرامی خود که مبتلایشان می‌سازد، چنین معامله می‌کند، و اینکه مردم از او دوری می‌کردند به جهت فقر و ضعف ظاهری او بود، چون نمی‌دانستند که او نزد خداوند تا چه حد مورد تأیید است و گشایشی خواهد داشت، پیامبر خدا (ص) فرموده است: بلاکش‌ترین مردم، پیامبران هستند، سپس هر کسی که به آنان شبیه‌تر باشد. خداوند از این جهت او را به آن بلای بزرگ گرفتار کرد که نزد همهٔ مردم خوار دیده شود تا وقتی نعمت‌های بزرگی را که خداوند به او داد مشاهده کردند، او را به خدایی نگیرند و به این موضوع پی ببرند که ثواب خداوند بر دو قسم است: ثواب

عظائم نعمه متى شاهدوه ليستدلّوا بذلك على أنّ الثواب من الله تعالى ذكره على ضربين استحقاق واختصاص، ولئلّا يحتقروا ضعيفاً لضعفه، ولا فقيراً لفقره ولا مريضاً لمرضه وليعلموا أنّه يسقم من يشاء ويشفي من يشاء، متى شاء كيف شاء بأيّ سبب شاء، ويجعل ذلك عبرة لمن يشاء وشقاوة لمن يشاء وسعادة لمن يشاء، وهو في جميع ذلك عدلٌ في قضائه وحكيم في أفعاله، لا يفعل بعباده إلّا الأصلح لهم ولا قوّة لهم إلّا به.

الملائكة على سبعة أصناف والحُجُب سبعة

١٠٩- حدّثنا أحمد بن الحسن القطّان قال: حدّثنا أحمد بن زكريّا القطّان قال: حدّثنا بكر بن عبدالله بن حبيب، عن تميم بن بهلول، عن نصر بن مزاحم المنقري، عن عمر بن سعد، عن أبي مُخنف لوط بن يحيى، عن أبي منصور، عن زيد بن وهب قال: سئل أميرالمؤمنين عليه السّلام عن قدرة الله عزّوجلّ جلّت عظمته، فقام خطيباً فحمد الله وأثنى عليه، ثمّ قال: إنّ لله تبارك وتعالى ملائكة لو أنّ ملكاً منهم هبط إلى الأرض ما وسعته لعِظَم خلقه وكثرة أجنحته، ومنهم من لو كلّفت الجنّ والإنس على أن يصفوه ما وصفوه لبعد ما بين مفاصله وحسن تركيب صورته، وكيف يوصف من ملائكته من سبع مائة عام ما بين منكبيه وشحمة أُذنيه، ومنهم من يسدُّ الأُفق بجناح من أجنحته دون عظم بدنه، ومنهم من السّماوات إلى حجزته، ومنهم من قدمه على غير قرار في جَوّ الهواء الأسفل والأرضون إلى ركبتيه، ومنهم من لوألقي في نقرة إبهامه جميع المياه لوسعتها، ومنهم من لو أُلقيت السُّفُن في دموع عينيه لجرت دهر الدّاهرين فتبارك الله أحسن الخالقين.

وسئل عليه السّلام عن الحجب، فقال عليه السلام: الحُجب سبعة، غلظ كلّ حجاب منها مسيرة خمسمائة عام، وبين كلّ حجابين مسيرة خمسمائة عام، و الحجاب الثّاني سبعون حجاباً، بين كلّ حجابين مسيرة خمسمائة عام وطوله خمسمائة عام، حجبة كلّ حجاب منها سبعون ألف ملك، قوّة كلّ ملك منهم قوّة الثقلين، منها ظلمة ومنها نور ومنها نار ومنها دخانٌ ومنها سحاب ومنها برق ومنها مطر ومنها رعدٌ ومنها ضوء ومنها رملٌ ومنها جبلٌ ومنها عجاج ومنها ماء ومنها أنهار وهي حُجب مختلفة، غلظ كلّ حجاب مسيرة سبعين ألف عام، ثمّ سرادقات الجلال وهي ستّون سرادقاً، وفي كلّ سرادقٍ سبعون ألف ملك، بين كلّ

استحقاقی و ثواب اختصاصی، و تا ضعیفی را به خاطر ضعفش و فقیری را به خاطر فقرش و مریضی را به خاطر مرضش کوچک نشمارند و بدانند که خداوند هر کس را بخواهد مریض می‌کند و هر کس را که بخواهد شفا می‌دهد، هر زمان که بخواهد و به هر گونه که بخواهد و با هر سببی که بخواهد، و آن را عبرت برای هر کس که بخواهد و شقاوت برای هر کس که بخواهد و سعادت برای هر کس که بخواهد قرار می‌دهد و او در همه این حالات در قضاوت خود عادل و در کارهای خود حکیم است و نسبت به بندگان خود جز آنچه را که به صلاح آنان است کاری انجام نمی‌دهد و آنان نیرویی جز از او ندارند.

فرشتگان هفت نوعند و حجاب‌ها نیز هفت نوعند

۱۰۹ ـ زید بن وهب می‌گوید: از امیرالمؤمنین (ع) دربارهٔ قدرت خداوند که عظمت بزرگ است، پرسیده شد. پس آن حضرت خطبه خواند و حمد و ثنای الهی را به جای آورد، سپس فرمود: همانا برای خداوند فرشتگانی وجود دارند که اگر یکی از آنها به زمین فرود آید، به خاطر بزرگی خلقت و زیادی بال‌های او نمی‌تواند او را در خود جای دهد، و برخی از فرشتگان هستند که اگر جنّ و انس مکلّف شوند که آنها را توصیف کنند، به خاطر دوری مفاصل او زیبایی ترکیب چهرهٔ او، نمی‌توانند این کار را بکنند و چگونه می‌توان از فرشتگان خدا کسی را توصیف کرد که میان دو شانهٔ او و لاله گوشش هفت صد سال فاصله است و بعضی از آنها علاوه بر بزرگی بدنش می‌تواند با یکی از بال‌هایش افق را فرا گیرد و بعضی از آنها قدّش بدون تکیه‌گاه در جوّ هوای پایین است و همهٔ زمین‌ها تا زانوی اوست و بعضی از آنها اگر همهٔ آبها به گودی انگشت ابهام او ریخته شود جا می‌گیرد و بعضی از آنها اگر کشتی‌ها در اشک چشمان او انداخته شود برای همیشه سیر می‌کند.

و از آن حضرت دربارهٔ حجاب‌ها پرسیده شد، فرمود: حجاب‌ها هفت تاست، ضخامت هر حجابی سیر پانصد سال راه است و میان هر دو حجاب سیر پانصد سال راه است و طول آن نیز پانصد سال است، حاجبان هر حجابی هفتاد هزار فرشته است که قدرت هر کدام از آنها به اندازه قدرت انس و جنّ است، بعضی از آن‌ها تاریکی و بعضی نور و بعضی آتش و بعضی دود و بعضی ابر و بعضی برق و بعضی باران و بعضی رعد و بعضی روشنایی و بعضی ریگ و بعضی کوه و بعضی غبار و بعضی آب و بعضی رودخانه‌هاست و آنها حجاب‌های گوناگونی هستند. ضخامت هر حجابی سیر هفتاد هزار سال است، سپس سراپرده‌های جلال است و آن شصت سراپرده است، در هر سراپرده‌ای هفتاد هزار فرشته است، میان هر دو سراپرده سیر پانصد سال

سرادق وسرادق مسيرة خمسمائة عام، ثمّ سرادق العزّ، ثمّ سرادق الكبرياء، ثمّ سرادق العظمة، ثمّ سرادق القدس، ثمّ سرادق الجبروت، ثمّ سرادق الفخر، ثمّ سرادق النور الأبيض، ثمّ سرادق الوحدانيّة، وهو مسيرة سبعين ألف عام في سبعين ألف عام، ثمّ الحجاب الأعلى، وانقضى كلامه عليه السّلام وسكت، فقال له عمر: لا بقيت ليوم لا أراك فيه يا أبا الحسن.

قال مصنّف هذا الكتاب رضي الله عنه: ليست هذه الحجب مضروبة على الله عزّ وجلّ، تعالى الله عن ذلك لأنّه لا يوصف بمكان ولكنّها مضروبة على العظمة العليا من خلقه الّتي لا يقادر قدرها غيره تبارك وتعالى.

صلّى أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قبل النّاس بسبع سنين

١١٠- حدّثنا أبو أحمد محمّد بن جعفر البندار قال: حدّثنا أبوبكر مسعدة بن أسمع قال: حدّثنا إبراهيم بن إسحاق الزُّهريُّ قال: حدّثنا عبيدالله بن موسى قال: أخبرنا إسرائيل، عن أبي إسحاق، عن المنهال بن عمرو، عن عبّاد بن عبدالله، عن عليٍّ عليه السّلام أنّه قال: أنا عبدالله وأخو رسوله وأنا الصدّيق الأكبر، لا يقولها بعدي إلّا كذّاب، صلّيت قبل النّاس بسبع سنين.

تنزّلت الشياطين على سبعة من الغُلاة

١١١ - أبي، ومحمّد بن الحسن رضي الله عنهما قالا: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار، وأحمد بن إدريس جميعاً، عن محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعريّ، عن يعقوب بن يزيد، عن الحسن بن عليّ بن فضّال، عن داود بن أبي يزيد، عن رجل، عن أبي عبدالله عليه السّلام في قوله عزّوجلّ: «هل أنبّئكم على من تنزّل الشياطين، تنزّل على كلّ أفّاك أثيم» قال: هم سبعة: المغيرة، وبنان، وصائد، وحمزة بن عمارة البربريُّ، والحارث الشاميُّ، وعبدالله بن الحارث، وأبو الخطّاب.

أخبر جبرئيل عليه السّلام عن الله جلّ جلاله أنّه قد أعطى شيعة عليّ بن أبي طالب عليه السلام ومحبّيه سبع خصال

١١٢- حدّثنا أبو محمّد عمّار بن الحسين رضي الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن محمّد بن عصمة قال: حدّثنا أحمد بن محمّد الطبري بمكّة قال: حدّثنا الحسن بن اللّيث الرّازيُّ، عن شيبان بن فرّوخ الأبُلي، عن همّام بن يحيى، عن القاسم بن عبد الواحد، عن عبدالله بن محمّد بن عقيل، عن جابر بن عبدالله الأنصاري قال: كنت ذات يوم عند النّبيّ إذا أقبل بوجهه على عليّ بن أبي طالب عليه السّلام فقال: ألا

است، سپس سراپرده‌های عزت، سپس سراپرده‌های کبریا، سپس سراپرده‌های عظمت، سپس سراپرده‌های قدس، سپس سراپرده‌های جبروت، سپس سراپرده‌های فخر، سپس سراپرده‌های نور سفید، سپس سراپرده‌های یگانگی و آن سیر هفتاد هزار سال در هفتاد هزار سال است، سپس حجاب اعلی قرار دارد. در اینجا سخن امام پایان یافت و خاموش شد، عمر به او گفت: ای ابوالحسن! روزی را زنده نمانم که تو را نبینم.

مصنف این کتاب می‌گوید: این حجاب‌ها بر ذات خداوند زده نشده، خداوند بالاتر از آن است، چون نمی‌توان او را با مکانی توصیف کرد، بلکه این حجاب‌ها بر عظمت والایی از آفرینش اوست که مقدار آن را جز خداوند نمی‌داند.

امیرالمؤمنین (ع) هفت سال پیش از مردم نماز خواند

۱۱۰ ـ عبّاد بن عبدالله از علی (ع) نقل می‌کند که فرمود: من بندهٔ خدا و برادر پیامبر او هستم و من همان راستگوی بزرگ هستم، پس از من کسی جز کذّاب آن را نمی‌گوید، من هفت سال پیش از مردم نماز خوانده‌ام.

۱۱۱ ـ داود بن ابی یزید از شخصی و او از امام صادق (ع) نقل می‌کند که دربارهٔ سخن خداوند: «آیا خبر بدهم که شیاطین به چه کسانی فرود می‌آیند، آنها به هر دروغ زن گنهکار فرود می‌آیند.[1]» فرمود: آنان هفت نفر بودند: مغیره، و بنان، و صائد، و حمزة بن عمارهٔ بربری، و حارث شامی، و عبدالله بن حارث، و ابوالخطّاب.

جبرئیل از جانب خداوند خبر داد که به شیعیان و دوستداران علی بن ابی‌طالب (ع) هفت خصلت داده

۱۱۲ ـ جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: روزی نزد پیامبر (ص) بودم که صورت خود را به جانب علی بن ابی‌طالب (ع) کرد و فرمود: ای ابوالحسن، آیا به تو مژده

۱ـ سورهٔ شعراء آیات ۲۲۲ ـ ۲۲۳.

أُبشّرك يا أبا الحسن؟ قال: بلى يا رسول الله، قال: هذا جبرئيل يخبرني عن الله جلَّ جلاله أنّه قد أعطى شيعتك ومحبيّك سبع خصال: الرّفق عند الموت، والأُنس عند الوحشة، والنور عند الظلمة، والأمن عند الفزع، والقسط عند الميزان، والجواز على الصراط، ودخول الجنّة قبل النّاس، نورهم يسعى بين أيديهم وبأيمانهم.

من روى أنّ أهل البيت الّذين نزلت فيهم آية التطهير سبعة عليهم السّلام

١١٣- أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا عبدالله بن الحسن المؤدّب، عن أحمد بن عليّ الإصبهاني، عن إبراهيم بن محمّد الثقفي قال: أخبرنا مخوّل بن إبراهيم قال: حدّثنا عبد الجبّار بن العبّاس الهمداني، عن عمّار بن معاوية الدُّهني، عن عمرة بنت أفعى قالت: سمعت أُمّ سلمة رضي الله عنها تقول: نزّلت هذه الآية في بيتي «إنّما يريد الله ليذهب عنكم الرّجس أهل البيت ويطهّركم تطهيراً» قالت: وفي البيت سبعة رسول الله وجبرئيل وميكائيل وعلي وفاطمة والحسن والحسين صلوات الله عليهم، قالت: وأنا على الباب فقلت: يارسول الله ألستُ من أهل البيت؟ قال: إنّك من أزواج النّبيّ صلّى الله عليه وآله. وما قال: إنّك من أهل البيت.

قال مصنّف هذا الكتاب رضي الله عنه: هذا حديث غريب لا أعرفه إلّا بهذا الطريق والمعروف أنّ أهل البيت الّذين نزّلت فيهم آية التطهير خمسة وسادسهم جبرئيل عليه السّلام.

سبعة لا يقصّرون الصّلاة

١١٤- حدّثنا جعفر بن عليّ بن الحسن بن عليّ بن عبدالله بن المغيرة الكوفي رضي الله عنه قال: حدّثني جدّي الحسن بن علي، عن جدّه عبدالله بن المغيرة، عن إسماعيل بن أبي زياد، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه عليهما السّلام قال: سبعة لا يقصّرون الصّلاة: الجابي الّذي يدور في جبايته، والأمير الّذي يدور في إمارته، والتاجر الّذي يدور في تجارته من سوق إلى سوق، والرّاعي، والبدوي الّذي يطلب مواضع القَطْر ومنبت الشجر، والرّجل الّذي يطلب الصّيد يريد به لهو الدّنيا، والمحارب الّذي يقطع السبيل.

الذكر مقسوم على سبعة أعضاء

اللّسان والرّوح والنفس والعقل والمعرفة والسرّ والقلب. وكلُّ واحد منها يحتاج إلى الإستقامة، فأمّا استقامة اللّسان فصدق الإقرار، واستقامة الرّوح صدق

ندهم؟ گفت: آری یا رسول الله. فرمود: اینک جبرئیل به من از جانب خداوند خبر می‌دهد که به شیعیان و دوستداران تو هفت خصلت عطا کرده است: آسانی در هنگام مرگ و انس در هنگام وحشت و نور در تاریکی و امنیت در هنگام فزع قیامت و عدل و داد در میزان عمل و عبور از پل صراط و وارد شدن در بهشت پیش مردم. نور آنان در برابر آنان و سمت راستشان است.

کسی که روایت کرده که اهل‌بیت که آیهٔ تطهیر دربارهٔ آنها نازل شده هفت نفرند

۱۱۳ ـ عمره دختر افعی می‌گوید: از امّ‌سلمه شنیدم که گفت: این آیه در خانهٔ من نازل شد: «همانا خداوند می‌خواهد از شما خاندان، پلیدی را بردارد و شما را پاک و پاکیزه کند[1]» و در خانه هفت نفر بود: پیامبر خدا(ص) و جبرئیل و میکائیل و علی و فاطمه و حسن و حسین (ع)، او گفت: و من بر در خانه بودم و گفتم: یا رسول الله، آیا من از اهل‌بیت تو نیستم؟ فرمود: تو از همسران پیامبر هستی و نفرمود که تو از اهل‌بیت هستی.

مصنف این کتاب می‌گوید: این یک حدیث غریب است و آن را جز از این طریق نمی‌شناسیم، معروف این است که اهل بیت که این آیه دربارهٔ آنان نازل شده پنج تن بودند ششمی آنها جبرئیل بود.

هفت تن نماز خود را شکسته نخوانند

۱۱۴ ـ اسماعیل بن ابی زیاد از امام صادق (ع) و او از پدرش نقل می‌کند که فرمود: هفت تن نماز خود را شکسته نخوانند: مأمور جمع‌آوری زکات که به خاطر آن سفر می‌کنند، و حاکمی که به خاطر شغل خود سفر می‌کند، و تاجری که به خاطر تجارت خود از این بازار به آن بازار سفر می‌کند، و چوپان، و بیابانگردی که برای طلب آب و گیاه در گردش است، و مردی که طلب صید می‌کند و منظور او تفریح است، و راهزنی که راه بر مردم می‌بندد.

ذکر، بر هفت عضو تقسیم شده است

زبان و روح و نفس و عقل و شناخت و سرّ و قلب، و هر کدام از آنها احتیاج به استقامت دارد، استقامت زبان، درستی اقرار است و استقامت روح درستی استغفار

۱ـ سورهٔ احزاب، آیهٔ ۲۳.

الإستغفار، واستقامة القلب صدق الإعتذار، واستقامة العقل صدق الإعتبار، و استقامة المعرفة صدق الإفتخار، واستقامة السرّ السّرور بعالم الأسرار، واستقامة القلب صدق اليقين ومعرفة الجبّار، فذكر اللّسان الحمد والثناء، وذكر النفس الجهد و العناء، وذكر الرُّوح الخوف والرَّجاء، وذكر القلب الصدق والصّفاء، وذكر العقل التعظيم والحياء، وذكر المعرفة التسليم والرِّضاء، وذكر السرّ على رؤية اللّقاء. حدّثنا بذلك أبو محمّد عبدالله بن حامد رفعه إلى بعض الصّالحين عليهم السّلام.

كان لرسول الله صلى الله عليه وآله سبعة أولاد

١١٥- حدّثنا أبي، ومحمّد بن الحسن رضي الله عنهما قالا: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن عليّ بن أبي حمزة، عن أبي بصير، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: وُلد لرسول الله صلّى الله عليه وآله من خديجة القاسم والطاهر وهو عبدالله، وأمّ كلثوم، ورقيّة، وزينب، وفاطمة. وتزوَّج عليٌّ بن أبي طالب عليه السّلام فاطمة عليها السّلام، وتزوَّج أبو العاص بن الرَّبيع وهو رجل من بني أُميّة زينب، وتزوَّج عثمان بن عفّان أمّ كلثوم فماتت ولم يدخل بها، فلمّا ساروا إلى بدر زوَّجه رسول الله صلّى الله عليه وآله رقيّة. وولد لرسول الله صلّى الله عليه وآله إبراهيم من مارية القبطيّة وهي أمّ إبراهيم أمّ ولد.

١١٦- حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار، عن أحمد بن محمّد بن خالد قال: حدّثني أبو عليٌّ الواسطي، عن عبدالله بن عصمة، عن يحيى بن عبدالله، عن عمرو بن أبي المقدام، عن أبيه، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: دخل رسول الله صلّى الله عليه وآله منزله فإذا عائشة مقبلة على فاطمة تصايحها وهي تقول: والله يا بنت خديجة ما ترينّ إلّا أنّ لأمّك علينا فضلاً وأيُّ فضل كان لها علينا ما هي إلّا كبعضنا، فسمع مقالتها فاطمة فلمّا رأت فاطمة رسول الله صلّى الله عليه وآله بكت فقال لها: ما يبكيك يا بنت محمّد؟ قالت: ذكرت أُمّي فتنقّصتها فبكيت، فغضب رسول الله صلّى الله عليه وآله ثمّ قال: مَهْ يا حُميرا فإنّ الله تبارك وتعالى بارك في الوَلود الودود وإنّ خديجة رحمها الله ولدت منّي طاهراً وهو عبدالله وهو المطهّر، وولدت منّي القاسم وفاطمة ورقيّة وأمّ كلثوم وزينب وأنت ممّن أعقم الله رحمه فلم تلدي شيئاً.

است و استقامت قلب درستی عذرخواهی است و استقامت عقل درستی عبرت‌گیری است و استقامت شناخت درستی در سرافرازی است و استقامت سرّ، رسیدن به عالم اسرار است و استقامت قلب درستی یقین و شناخت خداوند است. ذکر زبان حمد و ثناست و ذکر نفس کوشش و زحمت کشیدن است و ذکر روح ترس و امید است و ذکر قلب صدق و صفاست و ذکر عقل تعظیم و حیاست و ذکر شناخت تسلیم و رضاست و ذکر سرّ، مشاهدهٔ ملاقات پروردگار است.

این مطلب را ابو محمد عبدالله بن حامد از برخی از صالحان نقل کرده است.

پیامبر خدا (ص) هفت فرزند داشت

۱۱۵ ـ ابو بصیر از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: برای پیامبر خدا (ص) از خدیجه، قاسم و طاهر ـ که همان عبدالله است ـ و ام کلثوم و رقیّه و زینب و فاطمه متولد شدند. علی بن ابی‌طالب (ع) با فاطمه و ابو العاص بن ربیع که از بنی امیه بود با زینب و عثمان بن عفان با ام کلثوم ازدواج کرد و البته ام کلثوم پیش از همبستری با عثمان از دنیا رفت و چون مسلمانان به بدر رفتند، پیامبر خدا (ص) دخترش رقیّه را به ازدواج عثمان در آورد، همچنین برای پیامبر از همسرش ماریه قبطیه، که امّ ابراهیم نامیده می‌شد و کنیز صاحب فرزند بود، ابراهیم متولد شد.

۱۱۶ ـ عمرو بن ابی المقدام از پدرش از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: پیامبر خدا (ص) وارد منزل خود شد و دید که عایشه رو به فاطمه کرده و با فریاد به او می‌گوید: ای دختر خدیجه، تو گمان می‌کنی که مادرت بر ما برتری دارد، او چه برتری بر ما دارد، او هم مانند یکی از ما بود و فاطمه سخن او را می‌شنید و چون پیامبر خدا (ص) را دید گریه کرد، پیامبر به او فرمود: ای دختر محمد برای چه گریه می‌کنی؟ گفت: او از مادر من یاد کرد و او را کوچک شمرد و من گریه کردم، پیامبر خشمناک شد و فرمود: ساکت باش ای حمیرا، همانا خداوند به زن زایا و مهربان برکت داده و خدیجه از من طاهر یا همان عبدالله و مطهر را به دنیا آورد و نیز قاسم و فاطمه و رقیه و ام‌کلثوم و زینب را به دنیا آورد، ولی تو زنی هستی که خداوند او را نازا کرده و بچه نمی‌آوری.

باب الثمانية

ينبغي أن يكون في المؤمن ثمان خصال

١- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن جميل بن صالح، عن عبدالله بن غالب، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: ينبغي للمؤمن أن يكون فيه ثمان خصال: وقور عند الهزاهز، صبور عند البلاء، شكور عند الرّخاء، قانع بما رزقه الله، لا يظلم الأعداء، ولا يتحامل للأصدقاء، بدنه منه في تعب، والنّاس منه في راحة، إنّ العلم خليل المؤمن، والحلم وزيره، والصبر أمير جنوده، والرّفق أخوه، واللّين والده.

٢- حدّثنا أبو الحسين محمّد بن عليّ بن الشّاه الفقيه قال: حدّثني أبو حامد أحمد بن محمّد بن أحمد بن الحسين قال: حدّثنا أبو يزيد أحمد بن خالد الخالديّ قال: حدّثنا محمّد بن أحمد بن صالح التميميّ قال: حدّثنا أبي قال: حدّثنا محمّد بن حاتم القطّان، عن حمّاد بن عمرو، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه، عن جدّه، عن عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام، عن النّبيّ صلّى الله عليه وآله أنّه قال في وصيته له: يا عليّ ينبغي أن يكون في المؤمن ثمان خصال: وقارٌ عند الهزاهز، وصبرٌ عند البلاء، وشكرٌ عند الرّخاء، وقنوع بما رزقه الله، لا يظلم الأعداء، ولا يتحامل للأصدقاء، وبدنه منه في تعب، والنّاس منه في راحة.

ثمانية لا تقبل لهم صلاة

٣- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا أحمد بن إدريس، ومحمّد بن يحيى العطّار جميعاً، عن محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعريّ، عن أحمد بن محمّد بن خالد بإسناده رفعه إلى أبي عبدالله عليه السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: ثمانية لا يقبل الله لهم صلاة: العبد الآبق حتّىٰ يرجع إلى مولاه، والناشزة عن زوجها وهوعليها ساخط، ومانع الزّكاة، وتارك الوضوء، والجارية المدركة تصلّي بغير خمار، وإمام قوم يصلّي بهم و هم له كارهون، والزّبين - قالوا: يارسول‌الله ومالزّبين؟ قال: الّذي يدافع الغائط والبول - والسكران، فهؤلاء ثمانية لا تقبل منهم صلاة.

حملة العرش ثمانية

٤- حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد

باب خصلت‌های هشتگانه

شایسته است که در مؤمن هشت خصلت باشد

۱ ـ عبدالله بن غالب از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: شایسته است که در مؤمن هشت خصلت باشد: در موقع گرفتاری‌ها خود نگهدار باشد و در موقع رسیدن بلا شکیبا باشد و در سستی‌ها شکرگزار باشد و به آنچه خداوند او را روزی داده قانع باشد، به دشمنانش ظلم نکند و به خاطر دوستانش به مردم ستم نکند، بدن خود را به زحمت اندازد و مردم از وی در آسایش باشند، همانا دانش، دوست مؤمن و بردباری، وزیر او و شکیبایی، فرماندهٔ سپاه او و آسان‌گیری، برادر او و نرمی، پدر اوست.

۲ ـ حمّاد بن عمرو از امام صادق (ع) و او از پدرانش از امیرالمؤمنین (ع) نقل می‌کند که پیامبر خدا(ص) در وصیتی به او فرمود: یا علی! شایسته است که در مؤمن هشت خصلت باشد: خود نگهداری در هنگام گرفتاری‌ها و صبر در هنگام بلا و شکر در هنگام سستی و قانع بودن به آنچه خداوند به او روزی کرده، دشمنان را ظلم نکند و به خاطر دوستان به دیگران ستم نکند، تن او در رنج و مردم از او در آسایش است.

نماز هشت گروه قبول نمی‌شود

۳ ـ احمد بن محمد بن خالد با اسناد خود از امام صادق (ع) نقل می‌کند که پیامبر خدا(ص) فرمود: هشت گروهند که خداوند نماز آنها را قبول نمی‌کند: بندهٔ فراری تا وقتی که به سوی مولای خود برگردد، و زنی که در اطاعت شوهرش نیست و او به آن زن خشمناک است، و مانع زکات، و ترک کنندهٔ وضو، و دختر بالغی که بدون روسری نماز می‌خواند و امام قومی که با آنان نماز می‌خواند ولی آنها از او کراهت دارند و «زبین». گفتند: یا رسول‌الله «زبین» کیست؟ فرمود: کسی که غایط و بول خود را به زور نگهداشته، و مست، اینان هشت گروهی هستند که نماز آنان پذیرفته نیست.

حاملان عرش هشت تا هستند

۴ ـ حفص بن غیاث نخعی می‌گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که می‌فرمود: حاملان

بن عبدالله، عن القاسم بن محمّد الإصبهانيّ، عن سليمان بن داود المنقري، عن حفص بن غياث النخعي قال: سمعت أبا عبدالله عليه السّلام يقول: إنّ حملة العرش ثمانية، لكلّ واحد منهم ثمانية أعين، كلّ عين طباق الدّنيا.

٥- حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار مرسلاً قال: قال الصادق عليه السّلام: إنّ حملة العرش ثمانية: أحدهم على صورة ابن آدم يسترزق الله لولد آدم، والثانى على صورة الدّيك يسترزق الله للطير، والثالث على صورة الأسد يسترزق الله للسّباع، والرّابع على صورة الثور يسترزق الله للبهائم، ونكس الثور رأسه منذ عبد بنوإسرائيل العجل، فإذا كان يوم القيامة صاروا ثمانية.

للجنة ثمانية أبواب

٦- حدّثنا أحمد بن الحسن القطّان قال: حدّثنا أحمد بن يحيى بن زكريّا القطّان قال: حدّثنا بكر بن عبدالله بن حبيب قال: حدّثنا محمّد بن عبدالله قال: حدّثنا عليّ بن الحكم، عن أبان بن عثمان، عن محمّد بن الفضيل الرّزقيّ، عن أبي عبدالله، عن أبيه، عن جدّه، عن عليّ عليهم السّلام قال: إنّ للجنّة ثمانية أبواب: باب يدخل منه النبيّون والصدّيقون، وباب يدخل منه الشّهداء والصالحون، وخمسة أبواب يدخل منها شيعتنا ومحبّونا، فلا أزال واقفاً على الصّراط أدعو وأقول: ربّ سلّم شيعتي ومحبّي وأنصاري ومن تولّاني في دار الدّنيا فإذا النداء من بُطنان العرش: قد أُجيبت دعوتك و شفّعت في شيعتك ويشفع كلّ رجل من شيعتي ومن تولّاني ونصرني وحارب من حاربني بفعل أو قول في سبعين ألف من جيرانه وأقربائه، وباب يدخل منه سائر المسلمين ممّن شهد أن لا إله إلّا الله ولم يكن في قلبه مقدار ذرّة من بغضنا أهل البيت.

٧- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي، عن أبيه، عن أحمد بن النضر الخزّاز، عن عمرو بن شمر، عن جابر الجُعفي، عن أبي جعفر عليه السّلام قال: أحسنوا الظنّ بالله، واعلموا أنّ للجنّة ثمانية أبواب عرض كلّ باب منها مسيرة أربعين سنة.

لا يجوز أن يكون سمك البيت فوق ثمانية أذرع

٨- حدّثنا محمّد بن عليّ ماجيلويه رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار، عن محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعريّ، عن محمّد بن عيسى، عن أبي محمّد الأنصاريّ، عن أبان بن عثمان، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: شكا إليه

عرش هشت تا هستند که هر کدام از آنها هشت چشم دارند و هر چشمی برابر دنیاست.

۵ـ محمد بن حسن صفار در یک حدیث مرسل از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود:حاملان عرش هشت تا هستند: یکی از آنها به شکل آدم است و از خدا برای فرزندان آدم طلب روزی می‌کند و دومی به شکل خروس است و از خدا برای پرندگان طلب روزی می‌کند و سومی به شکل شیر است و از خدا برای حیوانات درنده طلب روزی می‌کند و چهارمی به شکل گاو است و از خداوند برای چهارپایان طلب روزی می‌کند و آن گاو از وقتی که بنی‌اسرائیل گوساله را پرستید، سرش را به زیر انداخته و چون روز قیامت فرا رسد، حاملان عرش هشت تا می‌شوند.

بهشت هشت در دارد

۶ـ محمد بن فضیل رزقی از امام صادق (ع) و او از پدرانش نقل می‌کند که علی (ع) فرمود: بهشت هشت در دارد: دری است که پیامبران و صدیقان از آن داخل می‌شوند، و دری است که شهدا و صالحان از آن وارد می‌شوند، و پنج در دیگر هستند که شیعیان و دوستان ما از آنها وارد می‌شوند و من همواره در کنار پل صراط می‌ایستم و دعا می‌کنم و می‌گویم: پروردگارا، شیعیان و دوستداران و یاران من و هر کسی راکه در دنیا مرا دوست می‌داشت، سلامت بدار و از داخل عرش ندا می‌رسد که دعای تو را اجابت کردم و شفاعت شیعیان تو را پذیرفتم، و هر مردی از شیعیان من و کسانی که مرا دوست داشته‌اند و یاری نموده‌اند و با دشمنان من با عمل یا زبان مبارزه کرده‌اند، به هفتاد هزار نفر از همسایگان و خویشان خود شفاعت می‌کند، و دری است که سایر مسلمانان از آن وارد می‌شود و آنان کسانی هستند که به یگانگی خدا گواهی داده و در قلبشان به مقدار یک ذرّه دشمنی ما اهل‌بیت نباشد.

۷ـ جابر جعفی از امام باقر (ع) نقل می‌کند که فرمود: به خدا گمان خوب داشته باشید و بدانید که بهشت هشت در دارد و عرض هر کدام از آنها مسیر چهل سال است.

روا نیست که سقف خانه از هشت ذراع بیشتر باشد

۸ـ ابان بن عثمان نقل می‌کند که کسی نزد امام صادق (ع) از بازی اهل زمین

رجل عبث أهل الأرض بأهل بيته وبعياله، فقال: كم سمك بيتك؟ قال: عشرة أذرع، فقال: اذرع ثمانية أذرع كما تدور، واكتب عليه آية الكرسيّ فإنّ كلّ بيت سمكه أكثر من ثمانية أذرع فهو محتضر يحضره الجنّ ويسكنونه.

ثمانية ليسوا من النّاس

٩- حدّثنا أبي، ومحمّد بن الحسن رضي الله عنهما قالا: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار، وأحمد بن إدريس جميعاً قالا: حدّثنا محمّد بن يحيى بن عمران الأشعريّ قال: حدّثني بعض أصحابنا يعني جعفر بن محمّد بن عبيدالله، عن أبي يحيى الواسطي، عمّن ذكره أنّه قال لأبي عبدالله عليه السّلام: أترى هذا الخلق كلّه من النّاس؟ فقال: الق منهم التّارك للسّواك، والمتربّع في موضع الضيق، والدّاخل فيما لا يعنيه، والمماري فيما لا علم له، والمتمرّض من غير علّة، والمتشعّث من غير مصيبة، والمخالف على أصحابه في الحقّ وقد اتّفقوا عليه، والمفتخر يفتخر بآبائه وهو خِلوٌ من صالح أعمالهم فهو بمنزلة الخلنج يقشر لحاء عن لحاء حتّىٰ يوصل إلى جوهريّته وهو كما قال الله عزّوجلّ: «إنْ هم إلّا كالأنعام بل هم أضلّ سبيلا».

من اختلف إلى المسجد أصاب إحدى ثمان خصال

١٠- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن يعقوب بن يزيد، عن محمّد بن أبي عمير، عن إبراهيم بن عبد الحميد، عن سعد الإسكاف، عن زياد بن عيسى، عن أبي الجارود، عن الأصبغ بن نباته، عن أمير المؤمنين عليه السّلام قال: كان يقول: من اختلف إلى المساجد أصاب إحدى الثمان: أخا مستفاداً في الله أو علماً مستطرفاً أو آية محكمة أو رحمة منتظرة أو كلمة تردّه عن ردى أو يسمع كلمة تدلّه على هدى أو يترك ذنباً خشية أو حياءً.

١١- أخبرني إبراهيم بن محمّد بن حمزة بن عمارة الحافظ فيما كتب إليّ قال: حدّثني حسين بن عبدالله قال: حدّثنا موسى بن مروان قال: حدّثنا مروان بن معاوية، عن سعد بن طريف، عن عمير بن مأمون قال: سمعت الحسن بن عليّ عليهما السّلام يقول: سمعت رسول الله صلّى الله عليه وآله يقول: من أدمن الإختلاف إلى المساجد أصاب إحدى الثمان: أخا مستفاداً في الله عزّوجلّ، أو علماً مستطرفاً، أو كلمة تدلّه على هدى، أو أخرى تصرفه عن الرّدى، أو رحمة منتظرة، أو ترك الذّنب حياء أو خشية.

ثمانية إن أهينوا فلا يلوموا إلّا أنفسهم

١٢- حدّثنا أبو الحسين محمّد بن عليّ بن الشاه الفقيه بمرو الرّوذ قال: حدّثنا أبو

(جنّیان) با خانواده و عیالش شکایت کرد، حضرت فرمود: سقف خانه چقدر ارتفاع دارد؟ گفت: ده ذراع، فرمود: آن را هشت ذارع کن همانگونه که دور می‌زنی و آیةالکرسی را بر آن بنویس، زیرا که هر خانه‌ای که سقف آن بیش از هشت ذراع باشد، محل حضور جنّ می‌شود و در آنجا ساکن می‌شوند.

هشت گروه، از مردم نیستند

۹ـ ابو یحیی واسطی می‌گوید: شخصی به امام صادق (ع) عرض کرد: آیا همهٔ این خلق را که می‌بینی از مردم هستند؟ فرمود: از آنها (این هشت گروه را) بینداز: کسی که مسواک نکند، و کسی که در جای تنگ چهار زانو نشیند، و کسی که وارد در چیزهایی شود که به او فایده ندارد، و کسی که در چیزی جدال کند که به آن علم ندارد، و کسی که بدون بیماری خودش را به بیماری زند، و کسی که بدون رسیدن مصیبت پریشانی کند، و کسی که با همفکران خود در چیزی مخالفت کند که همگی به آن اتفاق نظر دارند، و کسی که با پدرانش افتخار کند در حالی که از کارهای شایستهٔ آنان بی‌بهره است، او مانند درخت خدنگ است که لایه به لایه کنده می‌شود تا به مغز آن برسد و او همانگونه است که خداوند می‌فرماید: «نیستند آنان جز همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند.»[1]

کسی که به مسجد رفت و آمد کند به یکی از هشت خصلت برسد

۱۰ـ اصبغ بن نباته از امیرالمؤمنین (ع) نقل می‌کند که می‌فرمود: هر کس به مسجد رفت و آمد کند به یکی از هشت چیز برسد: برادری از جانب خداوند یا دانشی جدید یا آیه‌ای محکم و یا رحمتی که انتظار آن را داشته و یا سخنی که او را از بدی منع می‌کند و یا سخنی را بشنود که او را به سوی هدایت دلالت کند و یا از جهت ترس و حیا گناهی را ترک گوید.

۱۱ـ عمیر بن مأمون می‌گوید: از امام حسن مجتبی (ع) شنیدم که می‌فرمود: از پیامبر خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود: هر کس به رفت و آمد به مساجد مداومت داشته باشد به یکی از هشت چیز می‌رسد: برادری از جانب خداوند یا دانشی جدید و یا سخنی که او را به سوی هدایت دلالت کند و یا سخن دیگری که او را از بدی باز دارد و یا رحمتی که انتظار او را دارد و یا ترک گناه از جهت حیا و یا ترس خدا. (توجه کنیم که در این روایت فقط شش آمده و شاید دو چیز دیگر از یاد راوی رفته باشد)

هشت نفر اگر مورد اهانت واقع شوند، باید خود را سرزنش کنند

۱۲ـ حمّاد بن عمرو از امام صادق (ع) و او از پدرش از علی بن ابی‌طالب (ع) نقل

۱ـ سورهٔ فرقان، آیهٔ ۴۴.

حامد أحمد بن محمّد بن أحمد بن الحسين قال: حدّثنا أبو يزيد أحمد بن خالد الخالدي قال: حدّثنا محمّد بن أحمد بن صالح التميمي قال: حدّثني أبي قال: حدّثنا محمّد بن حاتم القطّان، عن حمّاد بن عمرو، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه، عن عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام، عن النّبيّ صلّى الله عليه وآله أنّه قال في وصيّته له: يا عليُّ ثمانية إن أُهينوا فلا يلوموا إلّا أنفسهم: الذّاهب إلى مائدة لم يدع إليها، والمتأمّر على ربّ البيت، وطالب الخير من أعدائه، وطالب الفضل من اللّئام، والدّاخل بين اثنين في سرٍّ لهم لم يدخلاه فيه، والمستخفُّ بالسلطان، والجالس في مجلس ليس له بأهل، والمقبل بالحديث على من لا يسمع منه.

تجنب المساجد ثمانية أشياء

١٣ - حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار، عن الحسن بن موسى الخشّاب، عن عليّ بن أسباط، عن بعض رجاله قال: قال أبو عبدالله عليه السّلام: جنّبوا مساجدكم الشّراء والبيع والمجانين والصبيان والضّالّة والأحكام والحدود ورفع الصّوت.

الإيمان ثمان خصال

١٤ - حدّثني أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن إبراهيم بن هاشم، عن محمّد بن أبي عمير، عن جعفر بن عثمان، عن أبي بصير قال: كنت عند أبي جعفر عليه السّلام فقال له رجلٌ: أصلحك الله إنّ بالكوفة قوما يقولون مقالة ينسبونها إليك فقال: وما هي؟ قال: يقولون: الإيمان غير الإسلام، فقال أبو جعفر عليه السّلام: نعم، فقال الرّجل: صِفْه لي قال: من شهد أن لا إله إلّا الله وأنّ محمّداً رسول الله صلّى الله عليه وآله وأقرّ بما جاء من عند الله وأقام الصّلاة وآتى الزّكاة وصام شهر رمضان وحجّ البيت فهو مسلم، قلت: فالإيمان؟ قال: من شهد أن لا إله إلّا الله وأنّ محمّداً رسول الله وأقرّ بما جاء من عند الله وأقام الصّلاة وآتى الزّكاة وصام شهر رمضان وحجّ البيت ولم يلق الله بذنب أوعد عليه النّار فهو مؤمن. قال أبو بصير: جعلت فداك وأيّنا لم يلق الله بذنب أوعد عليه النّار، فقال: ليس هو حيث تذهب إنّما هو لم يلق الله بذنب أوعد عليه النّار ولم يتب منه.

الكبائر ثمان

١٥ - حدّثنا محمّد بن الحسن، وأبي رضي الله عنهما قالا: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب، عن الحكم بن مسكين الثقفي، عن سليمان بن ظريف، عن محمّد بن مسلم، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: قلت له: جعلت فداك

می‌کند که پیامبر (ص) در وصیتی به او فرمود: یا علی! هشت نفرند که اگر مورد اهانت واقع شوند، کسی را جز خود سرزنش نکنند: کسی که ناخوانده به مهمانی رود، و کسی که به صاحب خانه فرمان دهد، و کسی که از دشمنانش طلب خیر کند و کسی که از افراد لئیم بخشش بخواهد، و کسی که به سرّی که میان دو نفر است وارد شود در حالی که آنها او را وارد نکرده‌اند، و کسی که سلطان را سبک بشمارد، و کسی که در مجلسی بنشیند که اهل آن نیست، و کسی که سخنی به کسی گوید که از او نمی‌شنود.

هشت چیز از مساجد دور باشد

۱۳ ـ علی بن اسباط از شخصی نقل می‌کند که امام صادق (ع) فرمود: مساجد خود را از هشت چیز دور نگهدارید: خرید و فروش و دیوانه‌ها و کودکان و گمشده‌ها و اجرای احکام و حدود و بلند کردن صدا.

ایمان در هشت خصلت است

۱۴ ـ ابو بصیر می‌گوید: نزد امام باقر (ع) بودم که مردی به او گفت: خدا حال تو را به صلاح گرداند، در کوفه گروهی هستند که سخنی می‌گویند و آن را به تو نسبت می‌دهند، فرمود: آن سخن چیست؟ گفت: می‌گویند: ایمان غیر از اسلام است، امام باقر (ع) فرمود: آری، او گفت: پس آن را برای من توصیف کن، فرمود: هر کس شهادت دهد که خدا یگانه است و محمد پیامبر خداست و به آنچه وی از جانب خدا آورده اقرار کند و نماز را بپا دارد و زکات بدهد و ماه رمضان را روزه بگیرد و حج خانهٔ خدا کند، پس او مسلمان است. گفتم: پس ایمان چیست؟ فرمود: کسی که شهادت دهد که خدا یگانه است و محمد(ص) پیامبر خداست و به آنچه وی از جانب خدا آورده اقرار کند و نماز را بپا دارد و زکات بدهد و ماه رمضان را روزه بگیرد و حج خانهٔ خدا کند و خدا را با گناهی که دربارهٔ آن وعدهٔ آتش داده است ملاقات نکند، او مؤمن است، ابو بصیر گفت: فدایت گردم، کدام یک از ماست که خدا را با چنین گناهی ملاقات نکند؟ فرمود: چنین نیست که می‌پنداری، بلکه او کسی است که خدا را با گناهی که به آن وعدهٔ آتش داده و از آن توبه نکرده است، ملاقات نکند.

گناهان کبیره هشت‌تاست

۱۵ ـ محمد بن مسلم نقل می‌کند که به امام صادق (ع) عرض کردم: فدایت گردم،

مالنا نشهد على من خالفنا بالكفر وبالنّار، ولا نشهد لأنفسنا ولأصحابنا أنّهم في الجنّة؟ قال: من ضعفكم، إن لم يكن فيكم شيء من الكبائر فاشهدوا أنّكم في الجنّة، قلت: فأيّ شيء الكبائر جعلت فداك؟ قال: أكبر الكبائر الشرك، وعقوق الوالدين، والتعرّب بعد الهجرة، وقذف المحصنة، والفرار من الزّحف، وأكل مال اليتيم ظلماً، والرّبا بعد البيّنة، وقتل المؤمن، فقلت له: الزّنا والسرقة؟ فقال: ليسا من ذاك.

قال مصنّف هذا الكتاب رضي الله عنه: الأخبار في الكبائر ليست بمختلفة وإن كان بعضها ورد بأنّها خمس وبعضها بسبع وبعضها بثمان وبعضها بأكثر لأنّ كلّ ذنب بعد الشرك كبيرٌ بالإضافة إلى ما هو أصغر منه، وكلّ صغير من الذنوب كبيرٌ بالإضافة إلى ما هو أصغر منه، وكلّ كبير صغير بالإضافة إلى الشرك بالله العظيم.

لعليّ عليه السلام ثمان خصال

١٦ - حدّثنا محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال: حدّثنا أبو سعيد الحسن بن عليّ العَدَوي قال: حدّثنا عمر بن المختار قال: حدّثنا يحيى الحِمّاني قال: حدّثنا قيس بن الرّبيع، عن الأعمش، عن عباية بن ربعي الأسدي، عن أبي أيّوب الأنصاريّ قال: إنّ رسول الله مرض مرضة فأتته فاطمة عليها السّلام تعوده وهو ناقه من مرضه فلمّا رأت ما برسول الله صلّى الله عليه وآله من الجهد والضّعف خنقتها العبرة حتّى جرت دمعتها على خدّها، فقال النّبيّ صلّى الله عليه وآله لها: يا فاطمة إنّ الله جلّ ذكره اطّلع على الأرض اطّلاعة فاختار منها أباك واطّلع ثانية فاختار منها بَعْلكِ، فأوحى إليّ فأنكحتكِه، أما علمت يا فاطمة أنّ لكرامة الله إيّاك زوّجك أقدمهم سلماً وأعظمهم حلماً وأكثرهم علماً، قال: فسرّت بذلك فاطمة واستبشرت بما قال لها رسول الله صلّى الله عليه وآله فأراد رسول الله صلّى الله عليه وآله أن يزيدها مزيد الخير كلّه من الّذي قسمه الله له ولمحمّد صلّى الله عليه وآله وآل محمّد، فقال عليه السّلام: يا فاطمة لعليٍّ عليه السّلام ثمان خصال: إيمانه بالله وبرسوله، وعلمه وحكمته، وزوجته، وسبطاه حسن وحسين، وأمره بالمعروف، ونهيه عن المنكر، وقضاؤه بكتاب الله، يا فاطمة إنّا أهل بيت أعطينا سبع خصال لم يعطها أحدٌ من الأوّلين قبلنا ولا يدركها أحدٌ من الآخرين بعدنا: نبيّنا خير الأنبياء وهو أبوك، ووصيّنا خير الأوصياء وهو بعلك، وشهيدنا سيّد الشهداء وهو حمزة عمّ أبيك، ومنّا من له جناحان يطير بهما في الجنّة وهو جعفر، ومنّا سبطا هذه الأُمّة وهما ابناك.

برای چه ما به کفر مخالفان خود شهادت می‌دهیم و اینکه آنان در آتش هستند ولی راجع به خودمان و همفکرانمان شهادت نمی‌دهیم که آنان در بهشت هستند؟ فرمود: این از ضعف شماست، اگر در شما چیزی از گناهان کبیره نباشد شهادت بدهید که شما در بهشت هستید، عرض کردم: گناهان کبیره کدام هستند فدایت گردم؟ فرمود: بالاترین گناهان کبیره عبارتند از: شرک به خدا، و رعایت نکردن حق پدر و مادر، و بیابان‌نشینی پس از هجرت (بیرون رفتن از اسلام) و زدن تهمت زنا به زن پاکدامن، و فرار از جنگ، و خوردن مال یتیم از روی ستم، و ربا خواری پس از دانستن حرمت آن، و کشتن مؤمن. عرض کردم: زنا و سرقت؟ فرمود: این از آنها نیست. (یعنی بالاترین کبائر نیست هر چند که خود کبیره باشند.)

مصنف این کتاب می‌گوید: اخبار دربارهٔ گناهان کبیره با هم اختلافی ندارند اگر چه در بعضی از آنها گناهان کبیره پنج تا و در بعضی هفت و در بعضی هشت تا و در بعضی بیشتر آمده است، چون هر گناهی پس از شرک به خدا، نسبت به گناهی که کوچکتر از آن است کبیره و هر صغیره‌ای نسبت به گناهی که کوچکتر است کبیره و هر گناه کبیره‌ای نسبت به شرک خدا صغیره است.

علی (ع) هشت خصلت داشت

۱۶ ـ ابو ایوب انصاری گفت: پیامبر خدا (ص) مریض شد، فاطمه (س) به عیادت او آمد و بیماری پیامبر سخت بود، چون فاطمه (س) رنج و ناتوانی پیامبر را دید گریه او را گلوگیر کرد و اشکش بر گونه‌هایش جاری شد، پیامبر (ص) به او گفت: ای فاطمه، خداوند یکبار به زمین متوجه شد و از آن، پدرت را انتخاب کرد و بار دوم به زمین متوجه شد و از آن، شوهر تو را انتخاب کرد و به من وحی کرد و من تو را به ازدواج او درآوردم، ای فاطمه، آیا نمی‌دانی که خداوند به خاطر گرامی داشت تو، تو را به ازدواج قدیم‌ترین مسلمانان از نظر اسلام و بزرگ‌ترین آنان از نظر بردباری و بیشترین آنان از نظر علم درآورد، می‌گوید: فاطمه با این سخن خوشحال شد و با آنچه پیامبر خدا (ص) فرمود، مژده یافت، پس پیامبر خدا (ص) خواست از افزونی خیری که خداوند بر او و محمد و آل محمد (ص) نصیب کرده، بیشتر بگوید، پس فرمود: ای فاطمه، علی هشت خصلت دارد: ایمان او به خدا و رسولش و علم و حکمت و همسر و فرزندانش حسن و حسین و امر کردن او به معروف و نهی کردن او از منکر و قضاوت او بر اساس کتاب خدا، ای فاطمه، به ما خاندان هفت خصلت داده شده که به هیچ کس از آنان که پیش از ما بودند و آنان که پس از ما می‌آیند داده نشده است: پیامبر ما بهترین پیامبران و او پدر توست و وصیّ ما بهترین اوصیاء و او شوهر توست و شهید ما سرور شهیدان و او حمزه عموی توست و از ماست آنکه دارای دو بال است و با آنها در بهشت پرواز می‌کند که او جعفر است و از ماست دو سبط این امّت و آنها دو پسر تو هستند.

باب التّسعة

تسع خصال أعطاها الله عزّوجلّ نبيّه محمّداً صلّى الله عليه وآله

١- حدّثنا إسماعيل بن منصور القصّار قال: حدّثنا أبو عبدالله محمّد بن القاسم بن محمّد بن عبدالله بن الحسن بن جعفر بن الحسن بن الحسن بن عليّ بن أبي طالب عليهما السّلام قال: حدّثنا سليمان بن عبد الرّحمن الدّمشقيّ قال: حدّثنا أحمد بن أبان قال: حدّثنا عبد العزيز بن محمّد بن موسى بن عبيدة، عن عبدالله بن دينار، عن أمّ هاني بنت أبي طالب قالت: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: أظهر الله تبارك وتعالى الإسلام على يدي، وأنزل الفرقان عليّ، وفتح الكعبة على يدي، وفضّلني على جميع خلقه، وجعلني في الدّنيا سيّد وُلد آدم، وفي الآخرة زين القيامة، وحرّم دخول الجنّة على الأنبياء حتّىٰ أدخلها أنا، وحرّمها على أممهم حتّىٰ تدخلها أمّتي، وجعل الخلافة في أهل بيتي من بعدي إلى النفخ في الصور، فمن كفر بما أقول فقد كفر بالله العظيم.

أعطى شيعة عليّ (ع) ومحبّوه تسع خصال

٢- حدّثنا عمّار بن الحسين الأسروشني رضي الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن محمّد بن عصمة قال: حدّثنا أحمد بن محمّد الطّبريّ بمكّة قال: حدّثنا الحسين بن اللّيث الرّازيّ، عن شيبان بن فرّوخ الأُبُلي، عن همّام بن يحيى، عن القاسم بن عبد الواحد، عن عبدالله بن محمّد بن عقيل، عن جابر بن عبدالله الأنصاريّ قال: كنت ذات يوم عند النّبيّ صلّى الله عليه وآله إذ أقبل بوجهه على عليّ بن أبي طالب عليه السلام فقال: ألا أبشّرك يا أبا الحسن فقال: بلى يارسول الله، فقال: هذا جبرئيل يخبرني عن الله جلّ جلاله أنّه قد أعطى شيعتك ومحبّيك تسع خصال: الرّفق عند الموت، والأُنس عند الوحشة، والنور عند الظلمة، والأمن عند الفزع، والقسط عند الميزان، والجواز على الصراط، ودخول الجنّة قبل سائر النّاس، نورهم يسعى بين أيديهم وبأيمانهم.

لفاطمة عليها السّلام بنت محمّد صلّى الله عليه وآله عند الله عزّوجلّ تسعة أسماء

٣- حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل رضي الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن

باب خصلت‌های نهگانه

خداوند به پیامبر خود محمد (ص) نه خصلت داده

۱ ـ عبدالله بن دینار از ام هانی دختر ابوطالب نقل می‌کند که گفت: پیامبر خدا (ص) فرمود: خداوند با دست من اسلام را آشکار کرد و به دست من قرآن را نازل کرد و به دست من کعبه را فتح نمود و مرا به همهٔ آفریده‌های خود برتری داد و مرا در دنیا سرور فرزندان آدم و در آخرت زینت قیامت کرد و ورود به بهشت را بر پیامبران حرام کرد تا وقتی که من وارد آن شوم و آن را بر امّت‌های آنان حرام کرد تا وقتی که امت من وارد آن شود و خلافت را پس از من تا دمیدن به صور (قیامت) در خاندان من قرار داد، هر کس به آنچه می‌گویم کافر شود، به خدای عظیم کافر شده است.

به شیعیان و دوستداران علی (ع) نه خصلت داده شده

۲ ـ عبدالله بن محمد بن عقیل از جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌کند که گفت: روزی نزد پیامبر (ص) بودم که رو به علی بن ابی‌طالب (ع) کرد و فرمود: ای ابوالحسن! آیا به تو مژده ندهم؟ گفت: آری یا رسول‌الله، فرمود: اینک جبرئیل از جانب خداوند به من خبر می‌دهد که خداوند به شیعیان و دوستداران تو نه خصلت عطا کرده است: آسانی مرگ و مأنوس بودن در هنگام وحشت و نور در هنگام ظلمت و ایمنی از ناراحتی (روز قیامت) و عدل و داد به هنگام سنجش اعمال و عبور از پل صراط و وارد شدن به بهشت پیش از سایر مردم، نور آنان از جلو و سمت راستشان شتابان است.

فاطمه(ع) دختر محمد (ص) نزد خداوند نه اسم دارد

۳ ـ یونس بن ظبیان از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: فاطمه نزد خداوند نه

الحسين السعد آبادي، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي قال: حدّثني عبد العظيم بن عبدالله الحسني رضي الله عنه قال: حدّثني الحسن بن عبدالله بن يونس، عن يونس بن ظبيان قال: قال أبو عبدالله عليه السّلام: لفاطمة عليها السّلام تسعة أسماء عند الله عزّوجلّ: فاطمة، والصدّيقة، والمباركة، والطاهرة، والزّكية، والرّاضية، والمرضيّة، والمحدّثة، والزّهراء، ثمّ قال عليه السّلام: أتدري أيُّ شيء تفسير فاطمة؟ قلت: أخبرني يا سيّدي، قال: فطمت من الشرّ. قال: ثمّ قال: لولا أنّ أمير المؤمنين عليه السلام تزوّجها لما كان لها كفوٌ إلى يوم القيامة على وجه الأرض آدم فمن دونه.

أعطى الله عزّوجلّ أمير المؤمنين عليه السّلام تسعة أشياء لم يعطها أحداً قبله سوى محمّد صلّى الله عليه وآله

٤ – أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله قال: حدّثني أحمد بن الحسين بن سعيد قال: حدّثني أحمد بن إبراهيم، وأحمد بن زكريّا، عن محمّد بن نعيم، عن يزداد بن إبراهيم، عمّن حدّثه من أصحابنا، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: سمعته يقول: قال أمير المؤمنين عليه السّلام: والله لقد أعطاني الله تبارك وتعالى تسعة أشياء لم يعطها أحداً قبلي خلا النّبيّ صلّى الله عليه وآله: لقد فُتحت لي السّبل، وعلّمت الأنساب، وأجرى لي السحاب، وعلّمت المنايا والبلايا وفصل الخطاب، ولقد نظرت في الملكوت بإذن ربّي فما غاب عنّي ما كان قبلي وما يأتي بعدي وأنّ بولايتي أكمل الله لهذه الأمّة دينهم وأتمّ عليهم النّعم ورضي إسلامهم إذ يقول يوم الولاية لمحمّد صلّى الله عليه وآله: يا محمّد أخبرهم أنّي أكملت لهم اليوم دينهم ورضيت لهم الإسلام ديناً وأتممت عليهم نعمتي كلّ ذلك مَنٌّ من الله عليّ فله الحمد.

أعطى النّبيّ صلّى الله عليه وآله في عليّ عليه السّلام تسع خصال

٥ – حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن يعقوب بن يزيد، عن محمّد بن أبي عمير، عن إبراهيم الكرخي، عن محمّد بن مسلم، عن أبي حمزة الثمالي، عن الحسن بن عطيّة، عن عطيّة، عن زيد بن أرقم قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله لعليٍّ عليه السّلام: أُعطيت فيك يا عليُّ تسع خصال: ثلاث في الدّنيا وثلاث في الآخرة واثنتان لك وواحدة أخافها عليك، فأمّا الثّلاثة الّتي في الدّنيا فإنّك وصيّي وخليفتي في أهلي وقاضي ديني، وأمّا الثلاث الّتي في الآخرة فإنّي أعطى لواء الحمد فأجعله في يدك وآدم وذرّيّته تحت لوائي، وتعينني على مفاتيح الجنّة، وأحكّمك في شفاعتي لمن أحببت، وأمّا اللّتان لك فإنّك لن ترجع بعدي كافراً

اسم دارد: فاطمه، صدیقه، مبارکه، طاهره، زکیّه، راضیه، مرضیّه، محدّثه، زهراء، سپس فرمود: آیا می‌دانی که معنای فاطمه چیست؟ گفتم: سرور من، از آن به من خبر بده، فرمود: از شرّ بریده شده است. سپس فرمود: اگر نبود امیرالمؤمنین (ع) که با او ازدواج کرد، تا روز قیامت در روی زمین هم شأن او پیدا نمی‌شد، آدم و یا دیگری.

خداوند به امیرالمؤمنین (ع) نه چیز داد که پیش از او جز محمد (ص) به کسی نداده بود

۴ ـ یزداد بن ابراهیم از کسی که به او نقل کرده نقل می‌کند که از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: امیرالمؤمنین (ع) فرموده است: به خدا سوگند که خداوند به من نه چیز عطا کرده که پیش از من به هیچ کس جز پیامبر (ص) عطا نکرده است: راه‌ها به روی من باز شده، و علم انساب به من یاد داده شده، و ابرها برای من به حرکت در آمده و علم مرگ‌ها و بلاها و فصل خطاب (تعیین کننده حق) را می‌دانم، و با اذن پروردگارم در ملکوت نظر کردم هیچ چیز از من پنهان نشد چه آنچه پیش از من بوده و چه آنچه پس از من می‌آید، و خداوند با ولایت من دین این امّت را کامل کرد و نعمت‌ها را بر آنان تمام نمود و به اسلام آنان راضی شد، و این هنگامی بود که در روز ولایت (روز غدیر خم) به محمد (ص) فرمود: یا محمد! از من به آنان خبر بده که امروز دینشان را کامل کردم و به اسلام به عنوان دین آنان راضی شدم و نعمت خود را بر آنان تمام کردم. همهٔ اینها نعمت‌هایی است که خداوند آنها را بر من منت نهاده است، سپاس خدا را.

به پیامبر (ص) دربارهٔ علی (ع) نه خصلت داده شد

۵ ـ عطیّه از زید بن ارقم نقل می‌کند که پیامبر خدا (ص) به علی (ع) فرمود: یا علی دربارهٔ تو به من نه خصلت داده شده است: سه در دنیا و سه در آخرت و دو تا برای تو و یکی هم که از آن بر تو می‌ترسم، اما آن سه که در دنیاست، این است که تو وصیّ من و جانشین من در خانواده‌ام و پرداخت کنندهٔ بدهی‌هایم هستی و آن سه که در آخرت است، این است که پرچم حمد (خدا) به من داده می‌شود و من آن را در دست تو قرار می‌دهم و آدم و ذریّهٔ او زیر پرچم من خواهند بود، و تو در کلیدهای بهشت به من کمک می‌کنی، و من در شفاعت خود هر کس را که دوست داشته باشی، تو را داور قرار می‌دهم، و امّا آن دو که برای توست، این است که تو پس از من هرگز کافر و گمراه نمی‌شوی و امّا آن یکی که از آن بر تو می‌ترسم، نیرنگ قریش است بر تو پس از من

ولا ضالاً، و أمّا الّتي أخافها عليك فغدرة قريش بك بعدي يا عليُّ.

٦- حدّثنا الحسين بن يحيى البجلي قال: حدّثنا أبي قال: حدّثنا أبو زرعة قال: حدّثنا أحمد بن القاسم قال: حدّثنا قطن بن نُسير قال: حدّثنا جعفر قال: حدّثنا يعقوب بن الفضل، عن شريك بن عبدالله، عن عبدالله بن عبد الرّحمن المزني، عن أبيه قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: أُعطيت في عليٍّ تسع خصال: ثلاثاً في الدّنيا وثلاثاً في الآخرة، واثنتين أرجوهما له، وواحدة أخافها عليه: وأمّا الثّلاثة الّتي في الدّنيا فساتر عورتي، والقائم بأمر أهل بيتي، ووصيّي في أهلي. وأمّا الثّلاثة الّتي في الآخرة فإنّي أعطي لواء الحمد فأعطيه يحمله وأتّكىء عليه عند قيام الشفاعة، ويعينني على مفاتيح الجنّة. أمّا الإثنتان اللّتان أرجوهما له فإنّه لا يرجع بعدي كافراً ولا ضالاً، وأمّا الواحدة الّتي أخافها عليه فغدر قريش به بعدي.

تسعة أشياء لها تسع آفات

٧- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، وعبدالله بن جعفر الحميري جميعاً، عن هارون بن مسلم، عن مسعدة بن صدقة الرّبعي، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه، عن آبائه، عن عليٍّ عليهم السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: آفة الحديث الكذب، وآفة العلم النسيان، وآفة الحلم السّفه، وآفة العبادة الفترة، وآفة الظرف الصلف، وآفة الشجاعة البغي، وآفة السخاء المنُّ، وآفة الجمال الخيلاء، وآفة الحسب الفخر.

في التمر البرني تسع خصال

٨- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار قال: حدّثنا أبو سعيد الادمي قال: حدّثنا عليُّ بن الزيّات، عن عبيد الله بن عبدالله، عمّن ذكره، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السّلام: بينا نحن عند رسول الله صلّى الله عليه وآله إذ ورد عليه وفد عبد القيس فسلّموا ثمّ وضعوا بين يديه جلّة تمر فقال رسول الله صلّى الله عليه وآله: أصدقة أم هديّة؟ قالوا: بل هديّة يارسول الله قال: أيُّ تمراتكم هذه؟ قالوا: البرنيّ فقال عليه السّلام: في تمرتكم هذه تسع خصال: إنّ هذا جبرئيل يخبرني أنّ فيه تسع خصال: يطيّب النكهة، ويطيّب المعدة، ويهضم الطعام، ويزيد في السمع والبصر، ويقوّي الظّهر، ويخبل الشيطان، ويقرّب من الله عزّوجلّ، ويباعد من الشيطان.

رُفع عن هذه الأمّة تسعة أشياء

٩- حدّثنا أحمد بن محمّد بن يحيى العطّار رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن

ای علی.

۶ـ عبدالله بن عبد الرحمن مزنی از پدرش نقل می‌کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: دربارهٔ علی به من نه چیز داده شده است: سه در دنیا و سه در آخرت و دو تا که دربارهٔ او امیدوارم و یکی که از آن بر او می‌ترسم: امّا آن سه که در دنیاست، او پوشانندهٔ عورت من و سرپرست اهل بیت من و وصیّ من در خاندانم است و امّا آن سه که در آخرت است این است که پرچم حمد را به من می‌دهند و من آن را به او می‌دهم و او آن را حمل می‌کند، و من موقع شفاعت کردن به او تکیه می‌کنم و دربارهٔ کلیدهای بهشت به من کمک می‌کند، و امّا آن دو که دربارهٔ او امیدوارم این است که او پس از من کافر و گمراه نمی‌شود، و امّا آن یکی که بر او می‌ترسم نیرنگ قریش به او پس از من است.

نه چیز نه آفت دارد

۷ـ مسعدة بن صدقه ربعی از امام صادق (ع) و او از پدرانش از علی (ع) نقل می‌کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: آفت سخن، دروغ و آفت علم، فراموشی و آفت حلم، سفاهت و آفت عبادت، سستی و آفت زرنگی، زیاده‌روی در آن و آفت شجاعت، ستمگری و آفت سخاوت، منت گذاشتن و آفت زیبایی، تکبّر و آفت داشتن خانوادهٔ شریف، فخرفروشی است.

در خرمای برنی نه خصلت است

۸ـ عبیدالله بن عبدالله از شخصی و او از امام صادق (ع) نقل می‌کند که امیرالمؤمنین (ع) فرمود: نزد پیامبر خدا (ص) بودیم که نمایندگان قبیلهٔ عبدالقیس بر آن حضرت وارد شدند، پس سلام دادند و ظرف خرمایی نزد او نهادند، پیامبر (ص) فرمود: آیا صدقه است یا هدیه؟ گفتند: آن هدیه است یا رسول الله، فرمود: این از کدام نوع از خرماهای شماست؟ گفتند: برنی، فرمود: در این نوع خرمای شما نه خصلت است، اینک جبرئیل به من خبر می‌دهد که در آن نه خصلت است: دهان را خوشبو می‌کند و معده را پاک می‌سازد و غذا را هضم می‌کند و بر شنوایی و بینایی می‌افزاید و پشت را محکم می‌کند و شیطان را تباه می‌سازد و به خداوند نزدیک می‌کند و از شیطان دور می‌کند.

از این امت نه چیز برداشته شده

۹ـ حریز بن عبدالله از امام صادق (ع) نقل می‌کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: از

عبدالله، عن يعقوب بن يزيد، عن حمّاد بن عيسى، عن حريز بن عبدالله، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: رُفع عن أُمّتي تسعة: الخطأ، والنسيان، وما أُكرهوا عليه، وما لا يعلمون، وما لا يطيقون، وما اضطرّوا إليه، والحسد، والطيرة، والتفكّر في الوسوسة في الخلق ما لم ينطق بشفة.

النهي عن تسعة أشياء

١٠ - أخبرني أبو إسحاق إبراهيم بن محمّد بن حمزة بن عمارة الحافظ فيما كتب إليَّ قال: حدّثني سالم بن سالم، وأبو عروبة قالا: حدّثنا أبو الخطّاب قال: حدّثنا هارون بن مسلم قال: حدّثنا القاسم بن عبد الرّحمن الأنصاريُّ، عن محمّد بن عليٍّ، عن أبيه، عن الحسين بن عليّ عليهم السّلام قال: لمّا افتتح رسول الله صلّى الله عليه وآله خيبر دعا بقوسه فاتّكأ على سِيَتها ثمّ حمد الله وأثنى عليه وذكر ما فتح الله له ونصره به ونهى عن خِصال تسعة: عن مهر البغيّ، وعن كسب الدّابّة يعني عسب الفحل، وعن خاتم الذّهب، وعن ثمن الكلب، وعن مياثر الأرجوان - قال أبو عروبة: عن مياثر الحمر - وعن لبوس ثياب القسّيّ وهي ثياب تنسج بالشام، وعن أكل لحوم السّباع، وعن صرف الذّهب بالذّهب والفضّة بالفضّة بينهما فضل، وعن النظر في النّجوم.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

يؤجّل المذنب تسع ساعات

١١ - حدّثنا الحسن بن محمّد بن سعيد الهاشمي قال: حدّثنا فرات بن إبراهيم بن فرات الكوفي قال: حدّثني محمّد بن ظهير قال: حدّثنا الحسن بن عليٍّ العبدي المعروف بابن القارىء قال: حدّثنا سهل بن عبد الوهّاب قال: حدّثنا عبد القدّوس، عن سليمان بن مهران، عن جعفر بن محمّد عليهما السّلام أنّه قال: إذا همَّ العبد بحسنة كتبت له حسنة، فإذا عملها كتبت له عشر حسنات، وإذا همَّ بسيّئة لم تكتب عليه فإذا عملها أُجّل تسع ساعات، فإن ندم عليها واستغفر وتاب لم يكتب عليه، وإن لم يندم ولم يتب منها كتبت عليه سيّئة واحدة.

الأئمة من وُلد الحسين بن على تسعة عليهم السلام

١٢ - حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن محمّد بن أبي عمير، عن سعيد بن غزوان، عن أبي بصير، عن أبي جعفر عليه السلام قال: تكون تسعة أئمّة بعد الحسين بن عليٍّ عليهما السّلام تاسعهم قائمهم.

قُبض النّبيّ صلى الله عليه وآله عن تسع نسوة

١٣ - حدّثنا محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال: حدّثنا

امّت من نه چیز برداشته شده است: خطا، فراموشی، آنچه به آن مجبور شوند، آنچه نمی‌دانند، آنچه توانایی آن را ندارند و آنچه از روی ناچاری انجام می‌دهند. حسد، مال بد و اندیشیدن در وسوسه در آفرینش تا وقتی که به زبان نیاورند (در این موارد نهگانه تکلیفی بر آنان نیست و معذب نخواهند شد.)

نهی از نه چیز

۱۰ ـ محمد بن علی از امام حسین (ع) نقل می‌کند فرمود: چون پیامبر خدا (ص) خیبر را فتح کرد، کمانش را خواست و به یک طرف آن تکیه داد، آنگاه حمد و ثنای الهی را به جای آورد و از فتح و پیروزی که خداوند به او داده بود سخنی گفت و از نه چیز نهی فرمود: اجرت زنا، کسب با نطفهٔ چهارپا یعنی جهیدن حیوان نر، انگشتر طلا، قیمت سگ، زین‌های ارغوانی ـ ابو عروبة گفته زین‌های سرخ ـ و از خوردن گوشت درندگان و از صرّافی طلا به طلا و نقره به نقره و گرفتن اضافه و از نظر کردن به نجوم (حکم به سعد و نحس ایّام به وسیله نجوم.)

به گنهکار نه ساعت مهلت داده می‌شود

۱۱ ـ سلیمان بن مهران از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: چون بنده‌ای قصد کار نیک کند، برای او حسنه‌ای نوشته می‌شود و چون آن را انجام دهد برای او ده حسنه نوشته می‌شود، و چون قصد کار بد کند، چیزی بر او نوشته نمی‌شود و چون آن را انجام دهد، نه ساعت به او مهلت داده می‌شود، پس اگر پشیمان شد و طلب آمرزش کرد و توبه نمود بر او نوشته نمی‌شود، ولی اگر پشیمان نشد و از آن توبه نکرد، برای او یک گناه نوشته می‌شود.

امامان از فرزندان حسین (ع) نه نفرند

۱۲ ـ ابوبصیر از امام باقر (ع) نقل می‌کند که پس از حسین بن علی (ع) نه امام است که نهمین آنها قائم آنان است.

پیامبر (ص) از دنیا رفت در حالی که نه همسر داشت

۱۳ ـ جعفر بن محمد بن عماره از پدرش از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود:

الحسين بن علي بن الحسين السكري قال: حدّثنا محمّد بن زكريّا الجوهري، عن جعفر بن محمّد بن عمارة، عن أبيه، عن أبي عبدالله جعفر بن محمّد الصادق عليه السلام قال: تزوّج رسول الله صلّى الله عليه وآله بخمس عشرة امرأة، ودخل بثلاث عشرة منهنّ، و قُبض عن تسع، فأمّا اللّتان لم يدخل بهما فعمرة والسَّنى، وأمّا الثلاث عشرة اللاّتي دخل بهنّ فأوّلهنّ خديجه بنت خويلد، ثمّ سَوْرة بنت زمعة، ثمّ أُمّ سلمة واسمها هند بنت أبي اُميّة، ثمّ أُمّ عبدالله عائشة بنت أبي بكر، ثمّ حفصة بنت عمر؛ ثم زينب بنت خزيمة بن الحارث أُمّ المساكين، ثمّ زينب بنت جحش، ثمّ أُمّ حبيبة رملة بنت أبي سفيان؛ ثمّ ميمونة بنت الحارث، ثمّ زينب بنت عُميس، ثمّ جويرية بنت الحارث، ثمّ صفيّة بنت حيّي بن أخطب. والّتي وهبت نفسها للنبيّ صلّى الله عليه وآله خولة بنت حكيم السلمي، وكان له سريّتان يقسم لهما مع أزواجه: مارية، وريحانة الخندفيّة، والتسع اللاّتي قُبض عنهنّ: عائشة، وحفصة، وأُمّ سلمة، وزينب بنت جحش، و ميمونة بنت الحارث، وأُمّ حبيبة بنت أبي سفيان، وصفيّة بنت حُيّي بن أخطب، و جويرية بنت الحارث، وسورة بنت زمعة. وأفضلهنّ خديجة بنت خويلد، ثمّ أُمّ سلمة بنت الحارث.

تسع كلمات تكلم بهنّ أمير المؤمنين عليه السّلام

١٤- حدّثنا أبو محمّد الحسن بن حمزة العلوي رضي الله عنه قال: حدّثني يوسف بن محمّد الطبري، عن سهل أبي عمر قال: حدّثنا وكيع، عن زكريّا بن أبي زائدة، عن عامر الشعبي قال: تكلّم أمير المؤمنين عليه السّلام بتسع كلمات ارتجلهنّ ارتجالاً، فقأن عيون البلاغة وأيتمن جواهر الحكمة، وقطّعن جميع الأنام عن اللّحاق بواحدة منهنّ، ثلاث منها في المناجاة، وثلاث منها في الحكمة، وثلاث منها في الأدب، فأمّا اللاّتي في المناجاة فقال: «إلهي كفى لي عزّاً أن أكون لك عبداً وكفى بي فخراً أن تكون لي ربّاً، أنت كما أُحبُّ فاجعلني كما تحبُّ». وأمّا اللاّتي في الحكمة فقال: «قيمة كلّ امرىء ما يحسنه، وما هلك امرءٌ عرف قدره، والمرء مَخْبوءٌ تحت لسانه». وأمّا اللاّتي في الأدب فقال: «امنن على من شئت تكن أميره، واحتج إلى من شئت تكن أسيره، واستغن عمّن شئت تكن نظيره».

حدّ بلوغ المرأة تسع سنين

١٥- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن أبيه، عن صفوان بن يحيى، عن موسى بن بكر، عن زرارة، عن

پیامبر خدا (ص) با پانزده زن ازدواج کرد و با سیزده نفر از آنها همبستر شد و چون از دنیا رفت نه همسر داشت، آن دو زنی که با آنها همبستر نشد، عبارت بودند از: عمره و سنی، و اما آن سیزده زنی که با آنان همبستر شد، نخستین آنان خدیجه دختر خویلد بود، سپس سوره دختر زمعه، سپس ام سلمه که نام او هند دختر ابوامیه بود، سپس امّ عبدالله عایشه دختر ابوبکر، سپس حفصه دختر عمر، سپس زینب دختر جحش، سپس امّ حبیبه رمله دختر ابوسفیان، سپس میمونه دختر حارث، سپس زینب دختر عمیس، سپس جویره دختر حارث، سپس صفیة دختر حییّ بن اخطب، و زنی که خود را به پیامبر هبه کرد و او خوله دختر حکیم سلمی بود و دو کنیز هم داشت که وقت خود را همراه با همسرانش به آنان نیز قسمت می‌کرد: ماریه (قطبیه) و ریحانهٔ خندفیّه. و آن نه همسری که موقع وفات داشت عبارت بودند از: عایشه و حفصه و ام سلمه و زینب دختر جحش و میمونه دختر حارث و ام حبیبه دختر ابوسفیان و صفیه دختر حییّ بن اخطب و جویره دختر حارث و سوره دختر زمعه، و بهترین آنها خدیجه دختر خویلد و پس از وی امّ سلمه دختر حارث بود.

نه سخنی که امیرالمؤمنین (ع) فرمود

۱۴ ـ عامر شعبی می‌گوید: امیرالمؤمنین (ع) نه سخن را به صورت ارتجالی و بالبداهه فرمود که چشمان بلاغت را در آورد و گوهرهای حکمت را یتیم کرد و همهٔ مردم از رسیدن به یکی از آنها باز ماندند، سه سخن در مناجات و سه سخن در حکمت و سه سخن در ادب، آن سه سخن که در مناجات است عبارتند از اینکه فرمود: خدایا برای من از نظر عزت کفایت می‌کند که بندهٔ تو باشم و از نظر افتخار کفایت می‌کند که تو پروردگار من باشی، تو آنچنانی که من دوست دارم، مرا آنچنان کن که تو دوست داری. و امّا آن سه سخن که در حکمت است، عبارتند از اینکه فرمود: ارزش هر کسی در آن است که می‌داند، و آنکس که ارزش خود را شناخت هلاک نشد، و مرد در زیر زبانش نهفته است. و امّا آن سه سخن که در ادب است عبارتند از اینکه فرمود: به هر کس که می‌خواهی احسان کن تا امیر او باشی، و به هر کس که می‌خواهی محتاج باش تا اسیر او باشی، و از هر کس که بخواهی بی‌نیاز باش تا همانند او باشی.

حدّ بلوغ زن نه سالگی است

۱۵ ـ زراره از امام باقر (ع) نقل می‌کند که فرمود: نمی‌توان با دوشیزه همبستر شد تا

أبي جعفر عليه السّلام قال: لا تدخل بالجارية حتّىٰ يتمّ لها تسع سنين أو عشر سنين. وقال: أنا سمعته يقول: تسع أو عشر.

١٦ – حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار، عن يعقوب بن يزيد، عن محمّد بن أبي عمير، عن حمّاد بن عثمان، عن عبيد الله بن عليٍّ الحلبي، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: من وطىء امرأته قبل تسع سنين فأصابها عيب فهو ضامن.

١٧ – حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن محمّد بن أبي عمير، عن غير واحد، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: حدٌّ بلوغ المرأة تسع سنين.

المطلّقة للعدّة لا تحلّ لزوجها بعد تسع تطليقات أبداً

١٨ – حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن خالد البرقي، عن القاسم بن محمّد الجوهري، عن عليّ بن أبي حمزة، عن أبي بصير، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: سألته عن الّتي تطلّق ثمّ تراجع ثمّ تطلّق؟ قال: لا تحلّ له حتّىٰ تنكح زوجاً غيره، والّتي يطلّقها الرّجل ثلاثاً فيتزوّجها رجل آخر فيطلّقها على السنّة، ثمّ ترجع إلى زوجها الأوّل فيطلّقها ثلاث مرّات وتنكح زوجاً غيره فيطلّقها ثمّ ترجع إلى زوجها الأوّل فيطلّقها ثلاث مرّات على السنّة، ثمّ تنكح فتلك الّتي لا تحلّ له أبداً، والملاعنة لا تحلّ له أبداً.

الزّكاة على تسعة أشياء

١٩ – حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار، عن محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعريّ، عن موسى بن عمر، عن محمّد بن سنان، عن أبي سعيد القمّاط، عمّن ذكره، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: وضع رسول الله صلّى الله عليه وآله الزّكاة على تسعة وعفا عمّا سوى ذلك: الحنطة والشعير والتمر والزّبيب والذّهب والفضّة والبقر والغنم والإبل. فقال السائل: فالذُّرَّة؟ فغضب، ثمّ قال: كان والله على عهد رسول الله صلّى الله عليه وآله السِماسم والذُّرَّة والدُّخن وجميع ذلك، فقيل: إنّهم يقولون: لم يكن ذلك على عهد رسول الله صلّى الله عليه وآله وإنّما وضع على التّسعة لما لم يكن بحضرته غير ذلك، فغضب وقال: كذبوا فهل يكون العفو إلّا عن شيء قد كان، ولا والله ما أعرف شيئاً

وقتی که نه سال و یا ده سال او تمام شده باشد. می‌گوید: من شنیدم از آن حضرت که فرمود: نه سال یا ده سال.

۱۶ ـ عبیدالله بن علی حلبی از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: هر کس زنی را پیش از نه سالگی وطی کند و به او آسیبی برسد ضامن آنست.

۱۷ ـ محمد بن ابی عمیر از چند نفر نقل می‌کند که امام صادق (ع) فرمود: حدّ بلوغ زن نه سال است.

زنی که نه طلاق در عده گرفته هرگز به شوهرش حلال نمی‌شود

۱۸ ـ ابو بصیر می‌گوید: از امام صادق (ع) راجع به زنی که طلاق داده می‌شود، سپس رجوع می‌شود، سپس طلاق داده می‌شود پرسیدم، فرمود: آن زن به شوهرش حلال نیست مگر اینکه با مرد دیگری ازدواج کند و زنی که مرد او را سه بار طلاق می‌دهد و او با مرد دیگری ازدواج می‌کند سپس مطابق سنت او را طلاق می‌دهد، سپس شوهر اوّل رجوع می‌کند، باز هم او را سه بار طلاق می‌دهد و زن با مرد دیگری ازدواج می‌کند، سپس او را طلاق می‌دهد به شوهر اول رجوع می‌کند، باز هم سه بار او را مطابق سنت طلاق می‌دهد، سپس او ازدواج می‌کند این بار برای همیشه به او (شوهر اول) حرام می‌گردد و نیز زنی که شوهرش با او ملاعنه کرده برای او هرگز حلال نمی‌شود. (ملاعنه این است که مرد به زنش تهمت زنا بزند و آن دو طبق یک تکلیف باید همدیگر را لعنت کنند و پس از آن، زن بر مرد حرام می‌شود).

نه چیز زکات دارد

۱۹ ـ ابو سعید قمّاط از شخصی که به او خبر داد و او از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: پیامبر خدا (ص) بر نه چیز زکات وضع کرد و از غیر آنها عفو نمود: گندم و جو و خرما و کشمش و طلا و نقره و گاو و گوسفند و شتر. کسی پرسید: ذرّت چطور؟ حضرت خشمگین شد و فرمود: به خدا سوگند در زمان پیامبر خدا (ص) کنجد و ذرّت و ارزن و همه اینها بود، گفته شد، آنها می‌گویند: اینها در زمان پیامبر خدا (ص) نبود و اینکه زکات را بر نه چیز وضع کرده برای آن است که غیر آنها در حضور او نبوده، پس خشمگین شد و فرمود: دروغ می‌گویند، عفو کردن جز از چیزی که بوده امکان ندارد، به خدا قسم که من جز این نه تا چیزی را نمی‌شناسم که زکات داشته

عليه الزّكاة غير هذا فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر.

٢٠- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر البزنطيّ، عن جميل قال: سألت أبا عبدالله عليه السّلام في كم الزّكاة؟ فقال: في تسعة أشياء وضعها رسول الله صلّى الله عليه وآله وعفا عمّا سوى ذلك، فقال الطيّار: إنّ عندنا حبّاً يقال له الأرزّ؟ فقال له أبو عبدالله عليه السّلام: وعندنا أيضاً حبّ كثيرٌ فقال له: عليه شيء؟ قال: ألم أقل لك إنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله عفا عمّا سوى ذلك، منها الذّهب والفضّة، وثلاثة من الحيوان: الإبل والغنم والبقر؛ وممّا أنبتت الأرض: الحنطة والشعير والزّبيب والتمر.

وضعت الجمعة عن تسعة

٢١- حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار قال: حدّثني أحمد بن محمّد بن عيسى، عن عبد الرّحمن بن أبي نجران؛ والحسين بن سعيد، عن حمّاد بن عيسى، عن حريز، عن زرارة بن أعين، عن أبي جعفر عليه السّلام قال: إنّما فرض الله عزّوجلّ من الجمعة إلى الجمعة خمساً وثلاثين صلاة فيها صلاة واحدة فرضها الله في جماعة وهي الجمعة ووضعها عن تسعة: عن الصّغير والكبير والمجنون والمسافر والعبد والمرأة والمريض والأعمى ومن كان على رأس فرسخين. والقراءة فيها جهار، والغسل فيها واجب، وعلى الإمام فيها قنوتان قنوت في الرّكعة الأُولى قبل الرّكوع وفي الثانية بعد الرّكوع.

تسعة أشياء تورث النسيان

٢٢- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن محمّد بن عيسى، عن عبيد الله بن عبدالله الدّهقان، عن دُرُسْتَ بن أبي منصور، عن إبراهيم بن عبد الحميد، عن أبي الحسن الأوّل عليه السّلام قال: تسعة يورثن النسيان: أكل التفّاح يعني الحامض، والكُزْبُرَة والجبن، وأكل سؤر الفأر، والبول في الماء الواقف، وقراءة كتابة القبور، والمشي بين امرأتين، وطرح القمّلة، والحجامة في النقرة.

٢٣- حدّثنا أبو الحسن محمّد بن عليّ بن الشاه قال: حدّثنا أبو حامد أحمد بن محمّد بن الحسين قال: حدّثنا أبو يزيد أحمد بن خالد الخالدي قال: حدّثنا محمّد بن أحمد بن صالح التميمي قال: حدّثنا أبي قال: حدّثنا أنس بن محمّد أبو مالك، عن أبيه، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه، عن جدّه، عن عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام، عن

باشد، هر کس خواهد ایمان بیاورد و هر کس خواهد کافر شود.

۲۰ ـ جمیل می‌گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم: چند چیز زکات دارد؟ فرمود: نه چیز که پیامبر خدا (ص) آن را وضع کرده و از بقیه عفو نموده است، طیار گفت: نزد ما دانه‌ای است که به آن برنج می‌گویند؟ امام صادق (ع) فرمود: نزد ما نیز دانه‌های بسیار است، پرسید: آیا آنها هم چیزی دارند؟ فرمود: مگر نگفتم که پیامبر خدا (ص) از بقیه عفو نمود؟ از آنهاست طلا و نقره و سه حیوان شتر و گاو و گوسفند و از آنچه از زمین می‌روید، گندم و جو و کشمش و خرما.

نماز جمعه از نه گروه ساقط است

۲۱ ـ زرارة بن اعین از امام باقر (ع) نقل می‌کند که فرمود: همانا خداوند از این جمعه تا آن جمعه، سی و پنج نماز واجب کرده است و از میان آنها یک نماز را به صورت جماعت واجب کرده و آن نماز جمعه است و آن را از نه گروه ساقط نموده است: کودک و پیر و دیوانه و مسافر و برده و زن و مریض و نابینا و کسی که دو فرسخ دور است. قرائت این نماز به صورت بلند و غسل در آن واجب است و بر امام لازم است که دو قنوت بگیرد: قنوت اول در رکعت اول پیش از رکوع و قنوت دوم در رکعت دوم بعد از رکوع.

نه چیز فراموشی می‌آورد

۲۲ ـ ابراهیم بن عبد الحمید از امام کاظم (ع) نقل می‌کند که فرمود: نه چیز فراموشی می‌آورد: خوردن سیب ترش و گشنیز و پنیر و خوردن ته ماندهٔ موش و بول کردن در آب راکد و خواندن نوشته‌های قبرها و عبور از میان دو زن و انداختن شپش و حجامت کردن در گودی پشت.

۲۳ ـ انس بن محمد ابو مالک از پدرش و او از امام صادق (ع) و او از پدرانش از علی (ع) نقل می‌کند که پیامبر خدا (ص) در وصیتی به او فرمود: یا علی، نه چیز باعث فراموشی می‌شود: خوردن سیب ترش و خوردن گشنیز و پنیر و باقیمانده موش و

النّبيّ صلّى الله عليه وآله أنّه قال في وصيّته له: يا عليُّ تسعة أشياء يورثن النسيان: أكل التفّاح الحامض، وأكل الكزبرة، والجبن، وسؤر الفأرة، وقراءة كتابة القبور، والمشي بين امرأتين، وطرح القمّلة، والحجامة في النقرة، والبول في الماء الرّاكد.

ذكر التسع الآيات التي أعطى الله عزّوجلّ موسى عليه السّلام

٢٤- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله قال: حدّثنا محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب قال: حدّثنا أبو إسحاق ولقبه يزيد بن إسحاق شعر قال: حدّثني هارون بن حمزة الغنوي الصيرفي، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: سألته عن التسع الآيات الّتي اُوتي موسى عليه السّلام فقال: الجراد والقمّل والضفادع والدّم والطوفان والبحر والحجر والعصا ويده.

٢٥- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله قال: حدّثنا أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن محمّد بن النعمان، عن سلاّم بن المستنير، عن أبي جعفر عليه السّلام في قول الله عزّوجلّ: «ولقد آتينا موسى تسع آيات بيّنات» قال: الطوفان والجراد والقُمّل والضّفادع والدّم والحجر والبحر والعصا ويده.

الذين يقبلون مع القائم عليه السّلام إلى أن يجتمع له العدد يكونون من تسعة أحياء

٢٦- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله قال: حدّثنا يعقوب بن يزيد، عن مصعب بن يزيد، عن العوّام بن الزُّبير قال: قال أبو عبدالله عليه السّلام: يقبل القائم عليه السّلام في خمسة وأربعين رجلاً من تسعة أحياء: من حيٍّ رجلٌ، ومن حيٍّ رجلان، ومن حيٍّ ثلاثة، ومن حيٍّ أربعة، ومن حيٍّ خمسة، ومن حيٍّ ستّة، ومن حيٍّ سبعة، ومن حيٍّ ثمانية، ومن حيٍّ تسعة، ولا يزال كذلك حتّىٰ يجتمع له العدد.

خواندن نوشته‌های قبرها و راه رفتن از میان دو زن و انداختن شپش و حجامت کردن در گودی پشت و بول کردن در آب راکد.

بیان نه نشانه‌ای که خداوند به موسی داد

۲۴ـ هارون بن حمزهٔ غنوی نقل می‌کند که از امام صادق (ع) راجع به نه نشانه‌ای که به موسی داده شده بود، پرسیدم، فرمود: ملخ و شپش و خون و طوفان و دریا (که هر کدام به صورت بلایی بر قوم موسی بود) و سنگ (که دوازده چشمه از آن بیرون آید) و عصا (که اژدها شد) و دستش (که نور از آن ساطع می‌شد).

۲۵ـ سلاّم بن مستنیر می‌گوید: امام باقر (ع) دربارهٔ سخن خداوند: «همانا به موسی نه نشانهٔ روشن دادیم [1]» فرمود: طوفان و ملخ و شپش و قورباغه و سنگ و دریا و عصا و ید بیضاء.

کسانی که با قائم آل محمد (ص) می‌آیند، تا عدد کامل شود از نه قبیله‌اند

۲۶ـ عوّام بن زبیر از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: قائم (ع) با چهل و پنج مرد می‌آید که از نه قبیله‌اند: از یک قبیله یک نفر و از یک قبیله دو نفر و از یک قبیله سه نفر و از یک قبیله چهار نفر از یک قبیله پنج نفر و از یک قبیله شش نفر و از یک قبیله هفت نفر و از یک قبیله هشت نفر و از یک قبیله نه نفر و این چنین است تا عدد تکمیل شود.

۱ـ سورهٔ اسراء، آیهٔ ۱۰۱.

باب العشرة

أسماء النّبيّ صلّى الله عليه وآله عشرة

١ - حدّثنا أبو الحسين محمّد بن عليٍّ بن الشاه قال: حدّثنا أبوبكر محمّد بن جعفر بن أحمد البغداديُّ بآمُد قال: حدّثنا أبي قال: حدّثنا أحمد بن السخت قال: أخبرنا محمّد بن أسود الورّاق، عن أيّوب بن سليمان، عن أبي البختريِّ، عن محمّد بن حميد، عن محمّد بن المنكدر، عن جابر بن عبدالله قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: أنا أشبه النّاس بآدم، وإبراهيم أشبه النّاس بي خلقة وخُلقة، وسمّاني الله عزّوجلّ من فوق عرشه عشرة أسماء، وبيّن الله وصفي وبشّر بي على لسان كلّ رسول بعثه إلى قومه، وسمّاني ونشر في التوراة اسمي، وبثَّ ذكري في أهل التوراة والإنجيل، وعلّمني كتابه ورفعني في سمائه، وشقَّ لي إسماً من أسمائه، فسمّاني محمّداً وهو محمودٌ، وأخرجني في خير قرن من أمّتي، وجعل إسمي في التوراة أحيد وهو من التوحيد فبالتوحيد حرَّم أجسادُ أمّتي على النّار، و سمّاني في الإنجيل أحمد فأنا محمود في أهل السماء وجعل أمّتي الحامدين، وجعل اسمي في الزَّبور ماح محى الله عزّوجلّ بي من الأرض عبادة الأوثان، وجعل اسمي في القرآن محمّداً فأنا محمود في جميع القيامة في فصل القضاء، لا يشفع أحدٌ غيري.

وسمّاني في القيامة الحاشر يحشر النّاس على قدمي، وسمّاني الموقف أوقف النّاس بين يدي الله جلَّ جلاله، وسمّاني العاقب أنا عقب النّبيّين ليس بعدي رسول، وجعلني رسول الرَّحمة و رسول التوبة ورسول الملاحم والمقفّى قفّيت النبيّين جماعة، وأنا القيّم الكامل الجامع ومَنَّ عليَّ ربّي، وقال: يا محمّد صلّى الله عليك قد أرسلت كلَّ رسول إلى أمّته بلسانها وأرسلتك إلى كلِّ أحمر وأسود من خلقي، ونصرتك بالرُّعب الّذي لم أنصر به أحداً، و أحللت لك الغنيمة، ولم تحلَّ لأحد قبلك، وأعطيت لك ولأمّتك كنز من كنوز عرشي فاتحة الكتاب وخاتمة سورة البقرة، وجعلت لك ولأمّتك الأرض كلّها مسجداً وترابها طهوراً. وأعطيت

باب خصلت‌های دهگانه

پیامبر خدا (ص) ده اسم داشت

۱ ـ محمد بن منکدر از جابربن عبدالله انصاری نقل می‌کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: من شبیه‌ترین مردم به آدم هستم و ابراهیم شبیه‌ترین مردم از نظر خلقت و اخلاق به من است و خداوند از بالای عرش خود مرا با ده نام نامیده است و خداوند وصف مرا بیان کرده و بر زبان هر پیامبری که به سوی قومش مبعوث شده و مژدهٔ مرا داده است و نام مرا در تورات ذکر کرده و منتشر ساخته است و نام مرا در میان اهل توارت و انجیل پخش کرده و به من کتاب خودش را یاد داده و مرا به آسمان خود بالا برده و نام مرا از نام خود مشتق ساخته و مرا محمّد نامیده و او خود محمود است و مرا در بهترین نسل از امتم مبعوث کرده در تورات مرا «احید» نامیده که از توحید است و با توحید بدن‌های امّت مرا بر آتش حرام کرده و در انجیل مرا «احمد» نامیده است، پس من در میان اهل آسمان محمود هستم و امّت مرا حامدین (ستایشگران) قرار داده و مرا در زبور «ماح» نامیده که به وسیلهٔ من خداوند بتها را از زمین محو کرده و مرا در قران محمّد نامیده و من در قیامت در داوری محمود هستم و کسی جز من شفاعت نمی‌کند.

و در قیامت مرا «حاشر» نامیده که مردم بر قدم من محشور می‌شوند و نیز مرا مرتف نامیده که در برابر خدا می‌ایستم و مرا عاقب نامیده که در پس همهٔ پیامبران آمده‌ام و پس از من پیامبری نخواهد بود و مرا پیامبر رحمت و پیامبر توبه و پیامبر محبت قرار داده و نیز مقفّی نامیده که پس از همهٔ پیامبران آمده‌ام و من قیّم و کامل و جامع هستم و خداوند بر من منّت نهاده و گفته است: یا محمّد خداوند بر تو درود می‌فرستد و من هر پیامبری را به سوی امتش با زبان آنان فرستادم و تو را به هر سرخ و سیاهی از خلق خود فرستاده‌ام و تو را با رعب (در دل دشمنان) پیروز کرده‌ام که کسی را با آن پیروز نکرده‌ام و غنیمت (جنگی) را برای تو حلال کرده‌ام و به کسی پیش از تو حلال نکرده بودم و به تو و امّت تو گنجی از گنج‌های عرشم را داده‌ام که همان فاتحةالکتاب و آیات پایانی سورهٔ بقره است و برای تو و امّت تو همهٔ زمین را سجده گاه و خاک آن پاک کننده قرار داده‌ام و به تو و امّت تو تسبیح را عطا کرده‌ام و یاد

لك ولأُمّتك التكبير، وقرنت ذكرك بذكري، حتّى لا يذكرني أحد من أُمّتك إلّا ذكرك مع ذكري، طوبى لك يا محمّد ولأُمّتك.

٢- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن عليّ بن فضّال، عن ابن بكير، عن محمّد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السّلام قال: إنّ لرسول الله عليه السّلام عشرة أسماء، خمسة منها في القرآن وخمسة ليست في القرآن، فأمّا الّتي في القرآن: فمحمّد عليه السّلام وأحمد وعبدالله ويس ونون، وأمّا الّتي ليست في القرآن فالفاتح والخاتم والكافي والمقفّى والحاشر.

ينبغي أن يكون الإختلاف إلى الأبواب لعشرة أوجه

٣- حدّثنا أحمد بن الحسن القطّان قال: حدّثنا أحمد بن محمّد بن سعيد الهمداني قال: حدّثنا عليّ بن الحسن بن فضّال، عن أبيه، عن مروان بن مسلم، عن ثابت بن أبي صفيّة، عن سعد الخفّاف، عن الأصبغ بن نباتة قال: قال أمير المؤمنين عليه السّلام: كانت الحكماء فيما مضى من الدّهر تقول: ينبغي أن يكون الإختلاف إلى الأبواب لعشرة أوجه: أوّلها بيت الله عزّوجلّ لقضاء نُسُكه والقيام بحقّه وأداء فرضه، والثاني أبواب الملوك الّذين طاعتهم متّصلة بطاعة الله عزّوجلّ وحقّهم واجب ونفعهم عظيم وضرُّهم شديدٌ، والثالث أبواب العلماء الّذين يستفاد منهم علم الدّين والدّنيا، والرّابع أبواب أهل الجود والبذل الّذين ينفقون أموالهم التماس الحمد ورجاء الآخرة، والخامس أبواب السّفهاء الّذين يحتاج إليهم في الحوادث ويفزع إليهم في الحوائج. والسادس أبواب من يتقرّب إليه من الأشراف لالتماس الهبة والمروءة والحاجة، والسّابع أبواب من يرتجى عندهم النفع في الرّأي والمَشْوَرة وتقوية الحزم وأخذ الأُهْبَة لما يحتاج إليه، والثامن أبواب الإخوان لما يجب من مواصلتهم ويلزم من حقوقهم، والتاسع أبواب الأعداء الّتي تسكن بالمداراة غوائلهم، ويدفع بالحيل والرّفق واللّطف والزيارة عداوتهم، والعاشر أبواب من ينتفع بغشيانهم ويستفاد منهم حسن الأدب ويؤنس بمحادثتهم.

إنّ الله تبارك وتعالى قوّي العقل بعشرة أشياء

٤- حدّثنا أحمد بن محمّد بن عبد الرّحمن المروزيّ المقرىء قال: حدّثنا أبو عمرو محمّد بن جعفر المقرىء الجرجاني قال: حدّثنا أبوبكر محمّد بن الحسن

تو را با یاد خودم همردیف قرار داده‌ام تا کسی از امّت تو مرا یاد نکند مگر اینکه تو را هم همراه با من یاد کند، خوشا به حال تو و امّت تو ای محمد.

۲ـ محمد بن سلم از امام باقر (ع) نقل می‌کند که فرمود: همانا پیامبر خدا (ص) ده نام دارد که پنج تا از آنها در قرآن آمده و پنج تا از آنها در قرآن نیامده است: آنچه در قرآن آمده، عبارتند از: محمّد و احمد و عبدالله و یس و نون، و آنچه در قرآن نیامده، عبارتند از: فاتح و خاتم و کافی و مقفّی و حاشر.

شایسته است که رفت و آمد به در خانه‌ها به ده صورت باشد.

۳ـ اصبغ بن نباته نقل می‌کند که امیرالمؤمنین (ع) فرمود: حکما در گذشته می‌گفتند: رفت و آمد به در خانه‌ها باید به ده صورت باشد: نخستین آنها خانهٔ خداست که برای انجام عبادت‌های آن و قیام به وظیفه و ادای حق آن است، دوم درهای پادشاهان که طاعت آنان متصل به طاعت خداست و حق آنان واجب و سود آنان بزرگ و ضررشان شدید است، سوم درهای علما که از آنها علم دین و دنیا استفاده می‌شود، چهارم درهای اهل جود و سخاوت که مال‌هایشان را به خاطر سپاسگزاری و به امید آخرت بخشش می‌کنند، پنجم درهای نابخردان که در حوادث به آنها نیاز می‌افتد و در حوائج به آنها رجوع می‌شود، ششم درهای کسانی از اشراف که به جهت دریافت بخشش و به جهت مردانگی و رفع حاجت، به آنان تقرب می‌جویند، هفتم درهای کسانی که از نظر رأی و مشورت و تقویت احتیاط و آماده سازی احتیاجات، به آنان پناه برده می‌شود، هشتم درهای برادران به جهت پیوند با آنان و ملازمت بر حقوق آنان، نهم درهای دشمنانی که با مدارا کردن با آنان فتنه‌شان آرام می‌گیرد و با چاره سازی و ملایمت و دیدار، عداوتشان دفع می‌شود، دهم درهای کسانی که از همنشینی با آنان بهره برده می‌شود و از آنان ادب نیکو آموخته می‌گردد و با هم‌صحبتی با آنان انس گرفته می‌شود.

خداوند عقل را با ده چیز تقویت کرد

۴ـ یزید بن حسن از امام کاظم (ع) و او از پدرانش نقل می‌کند که پیامبر خدا (ص)

الموصلي ببغداد قال: حدّثنا محمّد بن عاصم الطريفي قال: حدّثنا أبو زيد عيّاش بن يزيد بن الحسن بن عليٍّ الكحّال مولى زيد بن عليٍّ قال: أخبرنا يزيد بن الحسن قال: حدّثني موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمّد، عن أبيه محمّد بن عليٍّ، عن أبيه عليّ بن الحسين، عن أبيه الحسين بن عليٍّ، عن أبيه أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: إنّ الله عزّوجلّ خلق العقل من نور مخزون مكنون في سابق علمه الّتي لم يطّلع عليه نبيٌّ مرسل ولا ملك مقرّب، فجعل العلم نفسه، والفهم روحه، والزُّهد رأسه، والحياء عينيه، والحكمة لسانه، والرَّأفة همّه، والرَّحمة قلبه.

ثمّ حشاه وقوّاه بعشرة أشياء: باليقين والإيمان والصّدق والسكينة والإخلاص والرِّفق والعطيّة والقنوع والتسليم والشكر، ثمّ قال عزّوجلّ: أدبر فأدبر، ثمّ قال له: أقبل فأقبل، ثمّ قال له: تكلّم فقال: الحمد لله الّذي ليس له ضِدٌّ ولا نِدٌّ ولا شبيه ولا كفوٌ ولا عديلٌ ولا مثل، الّذي كلُّ شيء لعظمته خاضع ذليل، فقال الرَّبُّ تبارك وتعالى: وعزّتي وجلالي ماخلقت خلقاً أحسن منك ولا أطوع لي منك ولا أرفع منك ولا أشرف منك ولا أعزّ منك، بك أؤاخذ، وبك أعطي، وبك أوحّد، وبك أعبد، وبك أدعى، وبك أرتجى، وبك أبتغي، وبك أخاف، وبك أحذر، وبك الثواب، وبك العقاب، فخرَّ العقل عند ذلك ساجداً فكان في سجوده ألف عام فقال الرَّبُّ تبارك وتعالى: ارفع رأسك وسل تُعْطَ، واشفع تشفّع. فرفع العقل رأسه فقال: إلهي أسألك أن تشفّعني فيمن خلقتني فيه، فقال الله جلّ جلاله لملائكته: أشهدكم أنّي قد شفّعته فيمن خلقته فيه.

عشر خصال من صفات الإمام عليه السّلام

٥ - حدّثنا أحمد بن محمّد بن الهيثم العجلي رضي الله عنه قال: حدّثنا أحمد بن يحيى بن زكريّا القطّان قال: حدّثنا بكر بن عبدالله بن حبيب قال: حدّثنا تميم بن بهلول قال: حدّثنا أبو معاوية، عن سليمان بن مهران، عن أبي عبدالله جعفر بن محمّد عليهما السّلام قال: عشر خصال من صفات الإمام: العصمة، والنصوص، وأن يكون أعلم النّاس وأتقاهم لله وأعلمهم بكتاب الله، وأن يكون صاحب الوصيّة الظّاهرة، و يكون له المعجز والدّليل، وتنام عينه ولا ينام قلبه، ولا يكون له فيىء، ويرى من خلفه كما يرى من بين يديه.

فرمود: خداوند عقل را از نور پنهان و نهفتهٔ خود که در علم پیشین خود بود و کسی را از نبی مرسل و فرشتهٔ مقرب به آن آگاه نساخته است، آفرید، پس علم را جان او و فهم را روح او و زهد را سر او و حیا را دو چشم او و حکمت را زبان او و مهربانی را همت او و رحمت را قلب او قرار داد، آنگاه او را با ده چیز پر کرد و تقویت نمود: با یقین و ایمان و راستی و آرامش و اخلاص و ملایمت و بخشش و قناعت و تسلیم و شکر، سپس خداوند فرمود: برو، پس رفت، سپس فرمود: بیا، پس آمد، سپس به او فرمود: سخن بگو، پس گفت: ستایش خداوندی را که او ضدّ و همتا و شبیه و هم‌رتبه و همانند ندارد، او کسی است که هر چیزی را در برابر عظمت او خاضع و خوار است، پس پروردگار گفت: سوگند به غرب و جلالم که آفریده‌ای زیباتر و فرمانبردارتر و بلندمرتبه‌تر و شریف‌تر و عزیزتر از تو نیافریده‌ام، به وسیلهٔ تو مؤاخذه می‌کنم و به وسیلهٔ تو عطا می‌کنم و به وسیلهٔ تو به یگانگی خوانده می‌شوم و به وسیلهٔ تو پرستیده می‌شوم و به وسیلهٔ تو خوانده می‌شوم و به وسیله تو به من امیدوار می‌شوند و به وسیلهٔ تو طلب می‌کنم و به وسیلهٔ تو ترسیده می‌شوم و به وسیلهٔ تو برحذر داشته می‌شوم و ثواب و عذاب با تو خواهد بود. پس در این هنگام عقل، سر به سجده فرود آورد و هزار سال در سجده بود، پس خداوند فرمود: سر از سجده بردار و بخواه که داده خواهی شد و شفاعت کن که شفاعت تو پذیرفته خواهد شد، پس عقل سر خود را از سجده برداشت و گفت: خدایا از تو می‌خواهم که شفاعت مرا دربارهٔ کسی که مرا در آن آفریده‌ای بپذیر، پس خداوند به فرشتگانش فرمود: شما را گواه می‌گیرم که من شفاعت او را دربارهٔ کسی که در وجود او آفریده شده می‌پذیرم.

ده خصلت از خصلت‌های امام است

۵ـ سلیمان بن مهران از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: ده خصلت از خصلت‌های امام است: عصمت و نصّ (تعیین از جانب خدا) و اینکه عالم‌ترین و پرهیزکارترین و داناترین مردم به کتاب خدا باشد و اینکه دارای وصیّتی آشکار (از پیامبر و یا امام قبلی) باشد و معجزه و دلیل داشته باشد، و چشم او بخوابد ولی قلب او نخوابد و سایه نداشته باشد و پشت سرش را مانند پیش رویش ببیند.

قال مصنّف هذا الكتاب رحمة الله عليه: معجز الإمام ودليله في العلم واستجابة الدَّعوة، فأمّا إخباره بالحوادث الّتي تحدث قبل حدوثها فذلك بعهدٍ معهود إليه من رسول الله صلّى الله عليه وآله، وإنّما لا يكون له فيىء لأنّه مخلوق من نور الله عزّوجلّ، وأمّا رؤيته من خلفه كما يرى بين يديه فذلك بما أُوتي من التَّوَسُّم والتَّفرُّس في الأشياء قال الله عزّوجلّ: «إنَّ في ذلك لآيات للمتوسّمين».

كانت لعليّ عليه السلام من رسول الله صلّى الله عليه وآله عشر خصال

٦- حدّثنا أبو الحسن عليّ بن محمّد بن الحسن المعروف بابن مقبرة القزويني قال: حدّثنا أبو عبدالله محمّد بن أحمد بن المؤمّل قال: حدّثنا محمّد بن عليّ بن خلف قال: حدّثنا نصر بن مزاحم أبو الفضل العطّار قال: حدّثنا عمرو بن خالد، عن زيد بن علي، عن أبيه، عن جدّه عليهم السّلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: كان لي من رسول الله صلّى الله عليه وآله عشر خصال ما أحبّ أنّ لي بإحديهنّ ما طلعت عليه الشمس قال لي: أنت أخي في الدّنيا و الآخرة، وأقرب الخلائق منّي في الموقف، وأنت الوزير والوصيُّ والخليفة في الأهل والمال، وأنت آخذ لوائي في الدّنيا والآخرة، وليّك وليّي ووليّي وليُّ الله، و عدوُّك عدوّي وعدوّي عدوُّ الله.

٧- حدّثنا محمّد بن عليّ ماجيلويه رضي الله عنه قال: حدّثني محمّد بن أبي القاسم، عن محمّد بن عليّ الكوفي قال: حدّثنا نصر بن مزاحم المنقري، عن أبي خالد، عن زيد بن عليّ بن الحسين، عن آبائه، عن عليٍّ عليهم السّلام قال: كان لي عشر من رسول الله صلّى الله عليه وآله لم يعطهنَّ أحد قبلي ولا يعطاهنَّ أحدٌ بعدي قال لي: يا عليُّ أنت أخي في الدّنيا والآخرة: وأنت أقرب النّاس منّي موقفاً يوم القيامة، ومنزلي ومنزلك في الجنّة متواجهين كمنزل الأخوين، وأنت الوصيُّ، وأنت الوليُّ، وأنت الوزير، وعدوُّك عدوّي وعدوّي عدوُّ الله، ووليّك وليّي ووليّي وليُّ الله.

٨- حدّثنا أحمد بن محمّد بن الصّقر الصائغ بالرَّي قال: حدّثنا محمّد بن العبّاس بن بسّام قال: حدّثني محمّد بن خالد بن إبراهيم قال: حدّثني إسماعيل بن موسى الثقفي قال: أخبرني عبدالله بن محمّد، عن أبيه، عن عمرو بن شمر، عن جابر بن يزيد، عن محمّد بن عليّ الباقر، عن أبيه، عن جدّه عليهم السّلام قال: قال عليّ عليه السلام: كان لي من رسول الله صلّى الله عليه وآله عشر خصال: ما يسرُّني

مصنف این کتاب می‌گوید: معجزه و دلیل امام در علم و استجابت دعای اوست و امّا خبر دادن از حوادثی که پیش از آنکه حادث شود، به وسیله عهدی است که از جانب پیامبر خدا (ص) به او رسیده است. و اینکه او سایه ندارد برای آن است که او از نور خدا آفریده شده است و امّا دیدن پشت مانند پیش رو از جهت تیزبینی و فراست او در اشیاء است، خداوند فرمود: «همانا در این سخن نشانه‌هایی برای تیزبینان است.»[۱]

علی (ع) ده خصلت از پیامبر داشت

۶ـ زید بن علی از پدرانش از امیرالمؤمنین (ع) نقل می‌کند که فرمود: من از پیامبر خدا(ص) ده خصلت دارم که دوست ندارم که در عوض هر کدام از آنها آنچه را که خورشید بر آن می‌تابد داشته باشم، به من فرمود: تو برادر من در دنیا و آخرت، و از مردم نزدیکترین کس به من در موقف هستی، و تو وزیر و وصیّ و جانشین من در خاندان و مال من هستی، و تو پرچم مرا در دنیا و آخرت به دست داری، دوست تو دوست من و دوست من دوست خداست، و دشمن تو دشمن من و دشمن من دشمن خداست.

۷ـ زید بن علی بن الحسین (ع) از پدرانش از علی (ع) نقل می‌کند که فرمود: من از پیامبر خدا (ص) ده خصلت دارم که به هیچ کس پیش از من و بعد از من داده نشده است، او به من فرمود: ای علی تو برادر من در دنیا و آخرت و تو نزدیکترین کس برای من در موقف روز قیامت هستی و منزل من و تو در بهشت مانند منزل دو برادر، روبروی هم هستند، و تو وصیّ و دوست و وزیر من هستی، و دشمن تو، دشمن من و دشمن من، دشمن خداست دوست تو دوست من و دوست من دوست خداست.

۸ـ جابر بن یزید از امام صادق (ع) و او از پدرانش نقل می‌کند که علی (ع) فرمود: برای من از پیامبرخدا (ص) ده خصلت است که در برابر یکی از آنها آنچه خورشید بر

۱ـ سورهٔ حجر، آیهٔ ۷۵.

بإحديهنَّ ما طلعت عليه الشمس وما غربت، فقال له بعض أصحابه: بيّنها لنا يا عليُّ، قال عليه السلام: سمعت رسول الله صلّى الله عليه وآله يقول: يا عليُّ أنت الوصيُّ، وأنت الوزير، وأنت الخليفة في الأهل والمال، ووليّك وليّي، وعدوّك عدوّي، وأنت سيّد المسلمين من بعدي، وأنت أخي، وأنت أقرب الخلائق منّي في الموقف، وأنت صاحب لوائي في الدّنيا والآخرة.

٩- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن إسحاق بن سعد، عن بكر بن محمّد الأزديّ، عن بعض أصحابنا، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السّلام: كان لي من رسول الله صلّى الله عليه وآله عشرٌ ما يسرُّني بالواحدة منهنَّ ما طلعت عليه الشمس قال: أنت أخي في الدّنيا والآخرة، وأنت أقرب النّاس منّي موقفاً يوم القيامة، ومنزلك تجاه منزلي في الجنّة كما يتواجه الأخوان في الله، وأنت صاحب لوائي في الدّنيا والآخرة، وأنت وصيّي ووارثي وخليفتي في الأهل والمال والمسلمين في كلّ غيبة، شفاعتك شفاعتي، ووليّك وليّي ووليّي وليّ الله، وعدوُّك عدوّي وعدوّي عدوُّ الله.

بشارة شيعة علي عليه السلام وأنصاره بعشر خصال

١٠- حدّثنا أحمد بن الحسن القطّان، وأحمد بن محمّد بن الهيثم العجلي، وعلي بن أحمد بن موسى، ومحمّد بن أحمد السناني، والحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المكتّب، وعلي بن عبدالله الورّاق رضي الله عنهم قالوا: حدّثنا أبو العبّاس أحمد بن يحيى بن زكريّا القطّان، عن بكر بن عبدالله بن حبيب قال: حدّثنا محمّد بن زكريّا قال: حدّثنا عبدالله بن الضحّاك قال: حدّثنا زيد بن موسى بن جعفر، عن أبيه، عن جدّه، عن أبيه عليّ بن الحسين، عن أبيه، عن علي بن أبي طالب عليهم السّلام، وحدّثنا بكر بن عبدالله بن حبيب قال: حدّثنا تميم بن بهلول قال: حدّثنا سعد بن عبد الرّحمن المخزومي قال: حدّثنا الحسين بن زيد، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه محمّد بن علي، عن أبيه عليّ بن الحسين، عن أبيه الحسين، عن أبيه عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: يا عليُّ بشّر شيعتك وأنصارك بخصال عشر: أوّلها طيب المولد، وثانيها حسن إيمانهم بالله، وثالثها حبُّ الله عزّوجلّ لهم، و رابعها الفسحة في قبورهم، وخامسها النور على الصراط بين أعينهم، وسادسها نزع الفقر من بين أعينهم وغنى قلوبهم، وسابعها المقّت من الله عزّوجلّ لأعدائهم، وثامنها الأمن من الجذام والبرص والجنون، يا عليُّ وتاسعها انحطاط الذّنوب والسيّئات عنهم، وعاشرها هم معي في الجنّة وأنا معهم.

آن طلوع و غروب می‌کند خوشحال نمی‌سازد، بعضی از اصحاب آن حضرت گفتند: یاعلی، آنها را برای ما بازگو کن، فرمود: از پیامبر خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود: یا علی تو وصیّ و وزیر و جانشین من در خاندان و مال من هستی، دوست تو دوست من و دشمن تو دشمن من است، و تو سرور مسلمانان پس از من و تو برادر من و تو نزدیکترین مردم به من در موقف و تو صاحب پرچم من در دنیا و آخرت هستی.

۹ ـ بکر بن محمد ازدی از برخی از اصحاب ما از امام صادق (ع) نقل می‌کند که امیرالمؤمنین (ع) فرمود: برای من از پیامبر خدا (ص) ده خصلت است که در برابر یکی از آنها آنچه خورشید بر آن طلوع می‌کند مرا شاد نمی‌سازد، فرمود: تو برادر من در دنیا و آخرت و تو نزدیکترین مردم به من در موقف قیامت هستی و منزل تو در بهشت برابر منزل من است، همانگونه که برادران خدایی برابر هم هستند و تو صاحب پرچم من در دنیا و آخرت و تو وصیّ من و وارث من و جانشین من در خانواده و مال من و میان مسلمانان در هر موقعی که من غایب شوم هستی، شفاعت تو شفاعت من است و دوست تو دوست من و دوست من دوست خدا، و دشمن تو دشمن من و دشمن من دشمن خداست.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

مژده به شیعیان و یاران علی (ع) با ده خصلت

۱۰ ـ عبدالله بن ضحاک از زید بن موسی بن جعفر (ع) و او از پدرانش از علی بن ابی‌طالب (ع) و نیز حسین بن زید از امام صادق (ع) و او نیز از پدرانش از علی بن ابی‌طالب (ع) نقل می‌کنند که آن حضرت فرمود: پیامبر خدا (ص) فرمود: یا علی، به شیعیان و یاران خود با ده خصلت بشارت بده: نخستین آنها پاکی ولادت (حلال زاده بودن)، و دومین آنها نیکو بودن ایمانشان به خدا، و سوّمین آنها دوست داشتن خدا آنها را، و چهارمین آنها گشادگی در قبرهایشان، و پنجمین آنها بودن نور در میان چشمانشان در پل صراط، و ششمین آنها کنده شدن فقر در برابر چشمانشان، و بی‌نیازی در دل‌هایشان، و هفتمین آنها خواری از جانب خدا برای دشمنانشان، و هشتمین آنها ایمنی از جذام و پیسی و دیوانگی، یا علی، و نهمین آنها ریختن گناهان و بدی‌ها از آنان و دهمین آن‌ها اینکه آنان در بهشت با من هستند.

عشر خصال من المكارم

١١- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا عبدالله بن جعفر الحميري، عن الحسن بن موسى، عن يزيد بن إسحاق، عن الحسن بن عطيّة، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: المكارم عشر فإن استطعت أن تكون فيك فلتكن فإنّها تكون في الرَّجل ولا تكون في ولده، وتكون في ولده ولا تكون في أبيه، وتكون في العبد ولا تكون في الحرّ: صدق البأس، وصدق اللّسان، وأداء الأمانة، وصلة الرَّحم، وإقراء الضيف، وإطعام السائل، والمكافاة على الصنائع، والتذمّم للجار، والتذمّم للصاحب ورأسهنَّ الحياء.

١٢- حدّثنا أحمد بن محمّد بن يحيى العطّار رضي الله عنه قال: حدّثنا أبي، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن عثمان بن عيسى، عن عبدالله بن مُسكان، عن أبي عبدالله الصادق عليه السّلام قال: إنَّ الله تبارك وتعالى خصَّ رسوله صلّى الله عليه وآله بمكارم الأخلاق، فامتحنوا أنفسكم فإن كانت فيكم فاحمدوا الله عزّوجلّ وارغبوا إليه في الزِّيادة منها، فذكرها عشرة: اليقين والقناعة والصبر والشكر والرِّضا وحسن الخلق والسخاء والغيرة والشجاعة والمروءة.

لا تقوم الساعة حتّى تكون عشر آيات

١٣- عن أبي الطفيل، عن حذيفة بن أسيد قال: اطّلع علينا رسول الله صلّى الله عليه وآله من غرفة له ونحن نتذاكر الساعة، قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: لا تقوم الساعة حتّىٰ تكون عشر آيات: الدَّجّال، والدُّخان، وطلوع الشمس من مغربها، ودابّة الأرض، و يأجوج ومأجوج، وثلاث خسوف: خسف بالمشرق وخسف بالمغرب وخسف بجزيرة العرب، ونار تخرج من قعر عَدَن تسوق النّاس إلى المحشر، تنزل معهم إذا نزلوا وتقيل معهم إذا قالوا.

عشر خصال جمعها الله عزّوجلّ لنبيّه وأهل بيته صلوات الله عليهم

١٤- حدّثنا عليّ بن أحمد بن موسى رضي الله عنه قال: حدّثنا حمزة بن القاسم العلوي قال: حدّثنا محمّد بن العبّاس بن بسّام قال: حدّثنا محمّد بن خالد بن إبراهيم السعدي قال: حدّثنا الحسن بن عبدالله اليماني قال: حدّثنا عليّ بن العبّاس المقرىء قال: حدّثنا حمّاد بن عمرو النصيبي، عن جعفر بن بُرْقان، عن ميمون بن مهران، عن عبدالله بن عبّاس قال: قام رسول الله صلّى الله عليه وآله فينا خطيباً فقال في آخر خطبته: جمع الله عزّوجلّ لنا عشر خصال لم يجمعها لأحد قبلنا ولا تكون في

ده خصلت از اخلاق نیکوست

۱۱ ـ حسن بن عطیّه از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: اخلاق نیکو ده‌تاست که اگر توانستی آنها را در خود داشته باشی چنین کن، چون ممکن است آنها در یک شخص باشد ولی در پسرش نباشد و یا در پسر باشد ولی در پدرش نباشد و یا در برده باشد ولی در آزاد نباشد: راستی در هنگام ناراحتی و راستی زبان و ادای امانت و صلهٔ ارحام و پذیرایی از مهمان و غذا دادن به سائل و پاداش احسان و حمایت از همسایه و حمایت از دوست و بالاتر از همهٔ آنها حیا.

۱۲ ـ عبدالله بن مسکان از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: همانا خداوند پیامبرش را به اخلاق نیکو اختصاص داد، خودتان را آزمایش کنید، اگر آنها در شما باشد خدا را سپاس گویید و از او بخواهید در شما افزون کند، پس آنها را ده تا بیان کرد: یقین و قناعت و صبر و شکر و خشنودی (به آنچه از خدا می‌رسد) و حسن خلق و سخاوت و غیرت و شجاعت و مردانگی.

قیامت برپا نمی‌شود تا ده نشانه پدید آید

۱۳ ـ حذیفة بن اسید گفت: پیامبر خدا (ص) از حجرهٔ خود به سوی ما متوجه شد و ما دربارهٔ قیامت گفتگو می‌کردیم، حضرت فرمود: قیامت برپا نمی‌شود، تا ده نشانه پدید آید: دجّال، (بلند شدن) دود و طلوع خورشید از مغربش و جنبندهٔ زمین و (خروج) یأجوج و مأجوج و فرورفتن در زمین در سه جا، یکی در مشرق و دیگری در مغرب و دیگری در جزیرة العرب و آتشی که از قصر عدن (شهری است در یمن) که مردم را به سوی محشر سوق می‌دهد، هرگاه منزل کنند آن نیز منزل کند و هر گاه در وسط روز بخوابند، می‌خوابد. (هر کدام از اینها نشانه‌های قیامت است که به آنها (اشراط الساعه می‌گویند.)

ده خصلت است که خداوند آنها را برای پیامبرش و خاندان او جمع کرده

۱۴ ـ میمون بن مهران از عبدالله بن عباس نقل می‌کند که پیامبر خدا (ص) در میان ما به خطبه ایستاد و در آخر خطبه‌اش فرمود: خداوند برای ما ده خصلت را جمع کرده که به هیچ کس پیش از ما و بعد از ما آنها را جمع نکرده است: در ماست حکمت و حلم

أحد غيرنا: فينا الحكم والحلم والعلم والنبوّة والسّماحة والشّجاعة والقصد والصدق والطهور والعفاف ونحن كلمة التقوى، وسبيل الهدى، والمثل الأعلى، والحجّة العظمى، والعروة الوثقى، والحبل المتين، ونحن الّذين أمر الله لنا بالمودّة فماذا بعد الحقّ إلّا الضّلال فأنّى تصرفون.

عشر خصال من لقي الله عزّوجلّ بهنّ دخل الجنّة

١٥- حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار، عن العبّاس بن معروف، عن سعدان بن مسلم واسمه عبد الرّحمن بن مسلم، عن الفضيل بن يسار، عن أبي جعفر عليه السّلام: قال: عشرٌ من لقي الله عزّوجلّ بهنّ دخل الجنّة: شهادة أن لا إله إلّا الله، وأنّ محمّداً رسول الله صلّى الله عليه وآله، و الإقرار بما جاء من عند الله عزّوجلّ، وإقام الصّلاة، وإيتاء الزّكاة، وصوم شهر رمضان، وحجّ البيت، والولاية لأولياء الله، والبراءة من أعداء الله، واجتناب كلّ مسكر.

١٦- حدّثنا محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال: حدّثنا أبو سعيد الحسن بن عليّ العَدَوي قال: حدّثنا صهيب بن عبّاد قال: حدّثنا أبي، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه، عن جدّه عليهم السّلام قال: عشرٌ من لقي الله بهنّ دخل الجنّة شهادة أن لا إله إلّا الله وأنّ محمّداً رسول الله صلّى الله عليه وآله، والإقرار بما جاء من عند الله، وإقام الصّلاة، وإيتاء الزّكاة، وحجّ البيت، وصوم شهر رمضان، والولاية لأولياء الله، والبراءة من أعداء الله، واجتناب كلّ مسكر.

لا يكون المؤمن عاقلا حتّى يكون فيه عشر خصال

١٧- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن هلال، عن أميّة بن علي، عن عبدالله بن المغيرة، عن سليمان بن خالد، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: لم يعبدالله عزّوجلّ بشيء أفضل من العقل، ولا يكون المؤمن عاقلاً حتّى يجتمع فيه عشر خصال: الخير منه مأمول، والشرّ منه مأمون، يستكثر قليل الخير من غيره، ويستقلّ كثير الخير من نفسه، ولا يسأم من طلب العلم طول عمره، ولا يتبرّم بطلّاب الحوائج قِبَله، الذلّ أحبّ إليه من العزّ، والفقر أحبّ إليه من الغنى، تصيبه من الدّنيا القوت، والعاشرة؟ وما العاشرة لا يرى أحداً إلّا قال هو خير منّي و أتقى، إنّما النّاس رجلان فرجلٌ هو خير منه وأتقى، وآخر هو شرٌّ منه وأدنى، فإذا رأى من هو خير منه وأتقى تواضع له

و علم و نبوت و بخشش و شجاعت و میانه‌روی و راستی و پاکی و عفت، و ما همان کلمهٔ تقوا و راه هدایت و نمونهٔ والا و حجّت بزرگ و ریسمان محکم و رشتهٔ متین هستیم و ماکسانی هستیم که خدا به دوست داشتن ما فرمان داده است، پس از حق چه چیزی جز گمراهی است؟ کجا رو می‌آورید؟

ده خصلت است که هر کس خدا را با آنها ملاقات کند، وارد بهشت می‌شود

۱۵ ـ فضیل بن یسار از امام باقر (ع) نقل می‌کند که فرمود: ده چیز است که هر کس خدا را با آنها ملاقات کند، وارد بهشت می‌شود: گواهی به اینکه معبودی جز خدا نیست و محمّد (ص) فرستادهٔ اوست، و اقرار به آنچه پیامبر از جانب خدا آورده است و برپا داشتن نماز و پرداختن زکات و گرفتن روزهٔ ماه رمضان و انجام حجّ خانهٔ خدا و دوست داشتن دوستان خدا و بی‌زاری از دشمنان خدا و دوری از هر گونه مست کننده‌ای.

۱۶ ـ صهیب بن عبّاد از پدرش و او از امام صادق (ع) و او از پدر و جدّش نقل می‌کند که فرمود: ده چیز است که هر کس خدا را با آنها ملاقات کند، وارد بهشت می‌شود: گواهی به اینکه معبودی جز خدا نیست و محمّد (ص) فرستادهٔ اوست، و اقرار به آنچه او از جانب خدا آورده و برپا داشتن نماز و پرداختن زکات و حجّ خانهٔ خدا و روزه گرفتن ماه رمضان و دوست داشتن دوستان خدا و بی‌زاری از دشمنان خدا و دوری از هر گونه مست کننده‌ای.

مؤمن عاقل نمی‌شود مگر اینکه در وی ده خصلت باشد

۱۷ ـ سلیمان بن خالد از امام باقر (ع) نقل می‌کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: خداوند با چیزی بهتر از عقل پرستیده نشده و مؤمن عاقل نمی‌شود مگر اینکه در وی ده خصلت باشد: از او امید خیر رود، و از شرّ او ایمن باشند، و خیر اندک دیگران را بسیار شمارد و خیر بسیار خودش را اندک بشمارد و در طول عمرش از طلب علم خسته نشود و از رو آوردنِ اهل حاجت به سوی او به ستوه نیاید، فروتنی در نظرش بهتر از عزّت، و تنگدستی در نظرش بهتر از ثروت باشد، بهرهٔ او از دنیا حداقلِ خوراک است و اما دهمی، چیست آن دهمی؟ اینکه هیچ کس را نبیند مگر اینکه بگوید: او از من بهتر و پرهیزگارتر است. همانا مردم دو گروهند: گروهی که او از آنان بهتر و پرهیزگارتر است و گروهی که او از آنان بدتر و پست‌تر است، هرگاه کسی را ببیند که از او بهتر و پرهیزگارتر است به او فروتنی کند تا به او برسد و هرگاه کسی را

ليلحق به، وإذا لقي الّذي هو شرٌّ منه وأدنى قال: عسى خير هذا باطن وشرُّه ظاهر، وعسى أن يختم له بخير، فإذا فعل ذلك فقد علا مجده، وساد أهل زمانه.

لا يُؤكل من الشاة عشرة أشياء

١٨- حدّثنا أحمد بن محمّد بن يحيى العطّار رضي الله عنه قال: حدّثنا أبي، عن محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعريّ، عن يعقوب بن يزيد، عن ابن أبي عمير، عن بعض أصحابنا، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: لا يؤكل من الشاة عشرة أشياء: الفرث والدّم والطّحال والنخاع والغدد والقضيب والأُنثيين والرَّحم والحياء والأُوداج -أو قال: العروق-.

عشرة أشياء من الميتة ذكيّة

١٩- حدّثنا عليّ بن أحمد بن عبدالله بن أحمد بن أبي عبدالله البرقي، عن أبيه، عن جدّه أحمد بن أبي عبدالله البرقي، عن أبيه، عن محمّد بن أبي عمير يرفعه إلى أبي عبدالله عليه السّلام قال: عشرة أشياء من الميتة ذكيّة: العظم والشَّعر والصّوف والرِّيش والقرن والحافر والبَيْض والأنفحة واللّبن والسنّ.

لا يطمعنّ عشرة في عشر خصال

٢٠- حدّثنا أحمد بن محمّد بن يحيى العطّار رضي الله عنه قال: حدّثني أبي، عن محمّد بن أحمد قال: حدّثني أبو عبدالله الرّازيّ، عن الحسن بن عليّ بن أبي عثمان، عن أحمد بن عمر الحلّال، عن يحيى بن عمران الحلبي قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: لا يطمعنّ ذو الكبر في الثناء الحسن، ولا الخبُّ في كثرة الصديق، ولا السيّيء الأدب في الشرف، ولا البخيل في صلة الرَّحم، ولا المستهزء بالناس في صدق المودَّة، ولا القليل الفقه في القضاء، ولا المغتاب في السلامة، ولا الحسود في راحة القلب، ولا المعاقب على الذَّنب الصغير في السؤدد، ولا القليل التجربة المعجب برأيه في رئاسة.

عشرة مواضع لا يصلّى فيها

٢١- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي، عن أبيه، عن عبدالله بن الفضل، عمّن حدثه، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: عشرة مواضع لا يصلّى فيها: الطّين، والماء، والحمّام، ومَسانّ الطريق، وقرى النمل، ومعاطن الإبل، ومجرى الماء، والسَّبْخة، والثلج، ووادي ضَجنان.

قال مصنّف هذا الكتاب رضي الله عنه: هذه المواضع لا يصلّي فيها الإنسان في

ببیند که از او بدتر و پست‌تر است، بگوید شاید خیر او در باطن و شرّ او در ظاهر است و شاید سرانجام او نیک باشد، پس اگر چنین کند عظمت او بالا می‌رود و سرور اهل زمانش می‌شود.

ده عضو از گوسفند خورده نشود

۱۸ ـ ابن ابی عمیر از برخی از اصحاب و او از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: ده عضو از گوسفند خورده نشود: سرگین، خون، سپرز، مغز حرام، غده‌ها، آلت، خایه‌ها، بچه دان، فرج و شاهرگها ـ و یا ـ رگها.

ده چیز از حیوانِ مردار پاک است

۱۹ ـ محمد بن ابی عمیر در یک حدیث مرفوع از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: ده چیز از حیوان مردار پاک است: استخوان، مو، پشم، پر، شاخ، سم، تخم، شیردان، شیر و دندان.

ده گروه در ده خصلت طمع نکنند

۲۰ ـ یحیی بن عمران حلبی می‌گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: متکبر طمع نکند که از او تعریف نیکو شود، و نه نیرنگ باز در زیاد شدن دوست و نه بداخلاق در شرافت و نه بخیل در صلهٔ رحم و نه مسخره کنندهٔ مردم در درستی محبت و نه کسی که کمتر فقه می‌داند در قضاوت، و نه غیبت کننده در سلامتی و نه حسود در راحتی قلب و نه سخت‌گیر بر لغزش کوچک در آقایی و نه کم تجربهٔ خودپسند در ریاست.

در ده موضع نماز خوانده نشود

۲۱ ـ عبدالله بن فضل از کسی که به او نقل کرده از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: ده محل است که در آنجا نماز خوانده نمی‌شود: روی گِل و آب و در حمام و وسط راه و لانهٔ مورچه‌ها و محل شترها و آبراه‌ها و نمکزار و در برف و در وادی ضجنان (نام محلی در کنار مکه است).

مصنف این کتاب می‌گوید: در این محل‌ها در حالت اختیار نماز خوانده نمی‌شود،

حال الإختيار فإذا حصل في الماء والطين واضطرَّ إلى الصّلاة فيه فإنّه يصلّي إيماءً ويكون ركوعه أخفض من سجوده، وأمّا الطريق فإنّه لا بأس بأن يصلّي على الظواهر الّتي بين الجوادّ فأمّا على الجوادّ فلا يصلّي، وأمّا الحمام فإنّه لا يصلّي فيه على كلّ حال فأمّا مسلخ الحمّام فلا بأس بالصّلاة فيه لأنّه ليس بحمّام، وأمّا قرى النمل فلا يصلّي فيها لأنّه لا يتمكّن من الصّلاة لكثرة ما يدبُّ عليه من النمل فيؤذيه ويشغله عن الصّلاة، وأمّا معاطن الإبل فلا يصلّي فيها إلّا إذا خاف على متاعه الضيعة فلا بأس حينئذ بالصّلاة فيها، وأمّا مرابض الغنم فلا بأس بالصلاة فيها، وأمّا مجرى الماء فلا يصلّي فيه على كلّ حال لأنّه لا يؤمن أن يجري الماء إليه وهو في صلاته، وأمّا السبخة فإنّه لا يصلّي فيها نبيّ ولا وصيُّ نبيٍّ و أمّا غيرهم فإنّه متى دقّ مكان سجوده حتّىٰ تتمكّن الجبهة فيه مستوية في سجوده فلا بأس، وأمّا الثلج فمتى اضطرَّ الإنسان إلى الصّلاة عليه فإنّه يدقُّ موضع جبهته حتّىٰ يستوي عليه في سجوده، وأمّا وادي ضجنان وجميع الأودية فلا تجوز الصّلاة فيها لأنّها مأوى الحيّات والشياطين.

عشرة لا يدخلون الجنّة

٢٢- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن الحسين بن الحسن الفارسي، عن سليمان بن حفص البصري، عن عبدالله بن الحسين بن زيد بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام، عن أبيه، عن جعفر بن محمّد، عن آبائه، عن عليّ عليهم السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: إنّ الله عزّوجلّ لمّا خلق الجنّة خلقها من لبنتين: لبنة من ذهب ولبنة من فضّة، وجعل حيطانها الياقوت، و سقفها الزَّبَرْجد، وحصبائها اللّؤلؤ، وترابها الزّعفران والمسك الأذفر، فقال لها: تكلّمي، فقالت: لا إله إلّا أنت الحيُّ القيّوم، قد سعد من يدخلني. فقال عزّوجلّ: بعزّتي وعظمتي وجلالي وارتفاعي لا يدخلها مدمن خمر، ولا سكّير، ولا قتّات وهو النمّام، ولا ديّوث وهو القلطبان، ولا قلّاع و هو الشُّرطي، ولا زنّوق وهو الخنثى، ولا خيّوف وهو النبّاش، ولا عَشّار، ولا قاطع رحم، ولا قدري.

٢٣- حدّثنا أبي، ومحمّد بن الحسن رضي الله عنهما قالا: حدّثنا أحمد بن إدريس؛ ومحمّد بن يحيى العطّار جميعاً، عن محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران

پس هرگاه انسان در آب و گِل قرار گیرد و مجبور به‌نماز خواندن در آنها باشد، با اشاره نماز بخواند و رکوعش از سجودش پایین‌تر باشد، و امّا راه اشکالی ندارد در کناره‌های آن نماز خوانده شود، ولی در خود جاده‌ها نماز نخواند، و امّا حمام در هیچ حالتی در آنجا نماز نخواند، ولی در رخت کن عیبی ندارد چون از حمام نیست، و امّا /لانهٔ مورچگان، در آن محل نماز نخواند، چون به خاطر آمد و شد مورچه‌ها قدرت نماز خواندن ندارد، چون او را آزار می‌دهند و از نماز مشغول می‌کنند، و اما محلّ شتر، در آنجا نماز نخواند مگر اینکه از کالای خود بترسد که در این صورت نماز خواندن در آنجا عیبی ندارد، و امّا در آغل گوسفندان نماز خواندن اشکالی ندارد، و اما آبراه‌ها، در هیچ حالتی در آنجا نماز نخواند که خاطر جمع نیست که در حال نماز در آنجا آب جاری نخواهد شد، و اما نمکزار، در آنجا هیچ پیامبر و وصیّ پیامبری نماز نخوانده است، و اما غیر ایشان، هرگاه که محل سجده نرم باشد و بتواند پیشانی خود را در حال سجده در آن بگذارد، اشکالی ندارد، و امّا برف، هرگاه انسان مجبور شود که روی آن نماز بخواند، محل گذاشتن پیشانی را هموار می‌کند تا برای سجده آماده باشد، و اما وادی ضجنان و همه وادی‌ها، نماز خواندن روا نیست، چون آنجاها جایگاه مارها و شیاطین است.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ده گروه وارد بهشت نمی‌شوند

۲۲ ـ عبدالله بن زیاد بن علی بن الحسین از پدرش و او از امام صادق (ع) و او از پدرانش از علی (ع) نقل می‌کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: چون خداوند بهشت را آفرید، آن را از دو خشت آفرید: خشتی از طلا و خشتی از نقره، و دیوارهای آن را از یاقوت و سقف آن را از زبرجد و سنگریزه‌های آن را از لؤلؤ و خاک آن را از زعفران و مشک خوشبو قرار داد، پس به آن فرمود: سخن بگو، پس او گفت: معبودی جز تو که زندهٔ پایدار هستی وجود ندارد، هر کسی وارد من شود خوشبخت می‌شود، پس خداوند فرمود: سوگند به عزّت و جلال و والائیم که کسی که مداومت در شرابخواری داشته باشد در آن وارد نخواهد شد، و نه متکبّر و نه سخن‌چین و نه دیّوث که همان «قلطبان» است و نه مأمور شرطه و نه خنثی و نه کفن دزد و نه مأمور مالیات و نه قاطع رحم و نه قَدَری (کسی که به قضا و قدر ایمان ندارد).

۲۳ ـ محمد بن حسین با سند خود نقل می‌کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: دائم

الأشعريّ قال: حدّثني محمّد بن الحسين بإسناد له يرفعه قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: لا يدخل الجنّة مدمن خمر، ولا متكبّر ولا عاقّ، ولا شديد السواد، ولا ديّوث، ولا قلّاع وهو الشُّرطيّ، ولا زنّوق وهو الخنثى، ولا خيّوف وهو النبّاش، ولا عشّار، ولا قاطع رحم، ولا قدري.

قال مصنّف هذا الكتاب رضي الله عنه: يعني بشديد السواد الّذي لا يبيض شيء من شعر رأسه ولا من شعر لحيته مع كبر السنّ ويسمّى الغربيب.

العافية عشرة أجزاء

٢٤- حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار، عن العبّاس بن المعروف، عن عليّ بن مهزيار بإسناده يرفعه قال: يأتي على النّاس زمان تكون العافية فيه عشرة أجزاء تسعة منها في اعتزال النّاس وواحدة في الصمت.

عشرة يفتنون أنفسهم وغيرهم

٢٥- حدّثنا أحمد بن محمّد بن يحيى العطّار رضي الله عنه قال: حدّثنا أبي، و سعيد بن عبدالله قالا: حدّثنا أحمد بن أبي عبدالله البرقي، عن الحسن بن عليّ بن أبي عثمان، عن موسى بن بكر، عن أبي الحسن الأوّل عليه السّلام، عن أبيه قال: قال أمير المؤمنين عليه السّلام: عشرة يفتنون أنفسهم وغيرهم: ذو العلم القليل يتكلّف أن يعلم النّاس كثيراً، والرّجل الحليم ذو العلم الكثير ليس بذي فطنة، والّذي يطلب ما لايدرك و لاينبغي له، والكادّ غير المتّئد و المتّئد الّذي ليس له مع تُؤَدَّتِه علم، وعالم غير مريد للصّلاح، ومريد للصّلاح وليس بعالم، والعالم يحبُّ الدّنيا، والرّحيم بالناس يبخل بما عنده، وطالب العلم يجادل فيه من هو أعلم فإذا علّمه لم يقبل منه.

الزهد عشرة أجزاء

٢٦- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن القاسم بن محمّد الإصبهانيّ، عن سليمان بن داود المنقري، عن عليّ بن هاشم بن البريد، عن أبيه، عن عليّ بن الحسين عليهما السّلام أنّه جاء إليه رجلٌ فسأله فقال له: ما الزُّهد؟ فقال: الزُّهد عشرة أجزاء فأعلى درجات الزهد أدنى درجات الورع، وأعلى درجات الورع أدنى درجات اليقين، وأعلى درجات اليقين أدنى درجات الرّضا، وإنَّ الزُّهد

الخمر وارد بهشت نمی‌شود و نه متکبّر و نه سیاه سوخته و نه دیّوث و نه مأمور شرطه و نه قاطع رحم و نه قَدَری.

مصنف این کتاب می‌گوید: منظور از سیاه‌سوخته کسی است که با وجود بالا بودن سنّ و سال موی سر و ریشش هیچ سفید نشود و به او «غربیب» گفته می‌شود.

عافیت ده جزء دارد

۲۴ ـ علی بن مهزیار با اسناد خود روایت کرده که (امام) فرمود: برای مردم زمانی فرا می‌رسد که عافیت در آن ده جزء دارد که نه جزء آن در کناره گیری از مردم و یک جزء آن در سکوت است.

ده گروه، خود و دیگران را رنج می‌دهند

۲۵ ـ موسی بن بکر از امام کاظم (ع) و او از پدرش نقل می‌کند که امیرالمؤمنین (ع) فرمود: ده کس خود و دیگران را رنج می‌دهند: صاحب علم اندک که خود را وادار می‌کند که به مردم بسیار یاد دهد، و مرد بردبار که صاحب علم بسیار است ولی هوشمند نیست، و کسی که در جستجوی چیزی است که به آن نمی‌رسد و شایستهٔ او نیست، و زحمتکشی که سهل‌انگار است، و سهل‌انگاری که با آن حالتش علم هم ندارد، و کسی که با مردم مهربان است ولی به آنچه نزد اوست بخل می‌ورزد، و طالب علمی که با کسی که از او داناتر است مجادله می‌کند و چون به او یاد دهد نمی‌پذیرد.

زهد ده جزء دارد

۲۶ ـ علی بن هاشم بن برید از پدرش نقل می‌کند که مردی نزد امام سجاد (ع) آمد و از او پرسید: زهد چیست؟ فرمود: زهد ده جزء دارد و بالاترین درجهٔ زهد پایین‌ترین درجهٔ ورع است، و بالاترین درجهٔ ورع پایین‌ترین درجهٔ یقین است، و بالاترین درجهٔ یقین پایین‌ترین درجهٔ رضاست، و زهد در آیه‌ای از کتاب خداست: «به آنچه از

في آية من كتاب الله عزّوجلّ: «لكيلا تأسوا على ما فاتكم ولا تفرحوا بما آتاكم».

تحرم من الإماء عشرة

٢٧- حدّثنا محمّد بن الحسن رضي الله عنه قال: حدّثنا عبدالله بن جعفر الحميري قال: حدّثنا هارون بن مسلم، عن مسعدة بن زياد قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: تحرم من الإماء عشرة: لا تجمع بين الأُمّ والبنت، ولا بين الأُختين، ولا أمتك وهي حامل من غيرك حتّىٰ تضع، ولا أمتك ولها زوجٌ، ولا أمتك وهي أُختك من الرَّضاعة، ولا أمتك وهي عمّتك من الرَّضاعة، ولا أمتك وهي حائض حتّىٰ تطهر، ولا أمتك و هي رضيعتك، ولا أمتك ولك فيها شريك.

الشهوة عشرة أجزاء

٢٨- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن سنان، عن أبي خالد القمّاط، عن ضريس، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: إنّ الله تبارك وتعالى جعل الشهوة عشرة أجزاء، تسعة منها في النّساء وواحدة في الرّجال، ولولا ما جعل الله عزّوجلّ فيهنّ من أجزاء الحياء على قدر أجزاء الشهوة لكان لكلّ رجل تسع نسوة متعلّقات به.

الحياء عشرة أجزاء

٢٩- حدّثنا محمّد بن الحسن رضي الله عنه قال: حدّثنا أحمد بن إدريس، عن محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعريّ، عن أحمد بن محمّد وغيره بإسناده يرفعه إلى الصادق عليه السّلام أنّه قال: الحياء على عشرة أجزاء تسعة في النساء وواحدة في الرّجال فإذا حاضت الجارية ذهب جزء من حيائها، فإذا تزوّجت ذهب جزء، فإذا افترعت ذهب جزء، فإذا ولدت ذهب جزء وبقي لها خمسة أجزاء، فإن فجرت ذهب حياؤها كلّه، وإن عفت بقي لها خمسة أجزاء.

يفرّق بين الصبيان والنساء في المضاجع لعشر سنين

٣٠- حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار، عن جعفر بن محمّد بن عبيد الله الأشعريّ، عن عبدالله بن ميمون القدّاح، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه، عن آبائه عليهم السّلام قال: يفرّق بين الصبيان والنساء في المضاجع إذا بلغوا عشر سنين.

للمرأة صبر عشرة رجال

٣١- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا عبدالله بن جعفر الحميري قال:

دست داده‌اید تأسف مخورید و به آنچه دارید غرّه مشوید.»[۱]

ده گروه از کنیزان حرامند

۲۷ ـ مسعدة بن زیاد از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: ده گروه از کنیزان (برده) حرام هستند: میان مادر و دختر جمع نشود، و نه میان دو خواهر، و نه کنیز تو که از مرد دیگری حامله است، و نه کنیز تو در حالی که شوهر دارد، و نه کنیز تو در حالی که خواهر شیری توست، و نه کنیز تو در حالی که عمّهٔ شیری توست، و نه کنیز تو در حالی که حائض است تا پاک شود و نه کنیز تو در حالی که او دختر شیری توست و نه کنیز تو در حالی که با کسی در آن شریک هستی.

شهوت ده جزء دارد

۲۸ ـ ضریس از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: خداوند شهوت را ده جزء قرار داده است، نه جزء آن در زنها و یک جزء آن در مردهاست، و اگر نبود که خداوند اجزاء حیا را به اندازهٔ اجزاء شهوت در آنها قرار داده است، برای هر مردی نه زن می‌آویخت.

حیا ده جزء دارد

۲۹ ـ احمد بن محمد و دیگران با اسناد خود از امام صادق (ع) نقل می‌کنند که فرمود: حیا ده جزء دارد، نه جزء آن در زنان و یک جزء آن در مردان است، وقتی دوشیزه‌ای حیض دید یک جزء از حیای او می‌رود و وقتی ازدواج کرد جزء دیگری می‌رود و چون بکارت او رفت جزء دیگری می‌رود و چون بچه به دنیا آورد جزء دیگری می‌رود و پنج جزء می‌ماند و اگر زنا کند تمام حیای او می‌رود و اگر عفت داشته باشد پنج جزء می‌ماند.

بستر خواب پسر بچه‌های ده ساله و زنان جدا شود

۳۰ ـ عبدالله بن میمون قدّاح از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: وقتی پسر بچه‌ها به سن ده سالگی رسیدند، بستر آنان و زنها جدا شود.

زن ده برابر مردان شکیبایی دارد

۳۱ ـ مسعدة بن صدقه از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: همانا خداوند برای

۱ـ سورهٔ حدید، آیهٔ ۲۳.

حدّثنا هارون بن مسلم، عن مسعدة بن صدقة، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه عليهما السّلام قال: إنّ الله تبارك وتعالى جعل للمرأة صبر عشرة رجال فإذا حملت زادها قوّة صبر عشرة رجال أُخرى.

٣٢- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله قال: حدّثنا أحمد بن محمّد بن عيسى، عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر، عن محمّد بن سماعة، عن إسحاق بن عمّار، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: سمعته يقول: إنّ الله عزّوجلّ جعل للمرأة صبر عشرة رجال فإذا هاجت كان لها قوّة عشرة رجال.

عشرة أشياء بعضها أشدّ من بعض

٣٣- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن عبد الرّحمن بن أبي نجران، عن عاصم بن حميد، عن محمّد بن قيس، عن أبي جعفر عليه السّلام قال: بينما أمير المؤمنين عليه السّلام في الرَّحبة والنّاس عليه متراكمون فمن بين مستفت ومن بين مستعدي إذ قام إليه رجلٌ فقال: السّلام عليك يا أمير المؤمنين ورحمة الله وبركاته، فنظر إليه أمير المؤمنين عليه السّلام بعينيه هاتيك العظيمتين، ثمّ قال: وعليك السّلام ورحمة الله وبركاته من أنت؟ فقال: أنا رجل من رعيّتك وأهل بلادك قال: ما أنت من رعيّتي وأهل بلادي، ولو سلّمت عليّ يوماً واحداً ما خفيت عليّ، فقال: الأمان يا أمير المؤمنين، فقال أمير المؤمنين عليه السلام: هل أحدثت في مصري هذا حدثاً منذ دخلته، قال: لا، قال:فلعلّك من رجال الحرب؟ قال: نعم، قال: إذا وضعت الحرب أوزارها فلا بأس.

قال: أنا رجلٌ بعثني إليك معاوية مُتَغفِّلا لك أسألك عن شيء بعث فيه ابن الأصفر وقال له: إن كنت أنت أحقَّ بهذا الأمر والخليفة بعد محمّد فأجبني عمّا أسألك فإنّك إذا فعلت ذلك اتّبعتك وأبعث إليك بالجائزة فلم يكن عنده جواب، وقد أقلقه ذلك فبعثني إليك لأسألك عنها، فقال أمير المؤمنين عليه السّلام: قاتل الله ابن آكلة الأكباد ما أضلّه وأعماه ومن معه والله لقد أعتق جارية فما أحسن أن يتزوّج بها، حكم الله بيني وبين هذه الأُمّة، قطعوا رحمي، وأضاعوا أيّامي، ودفعوا حقّي وصغّروا عظيم منزلتي وأجمعوا على منازعتي، عليّ بالحسن والحسين ومحمّد فأُحضروا

یک زن، شکیبایی ده مرد را قرار داده و چون حامله شد، نیروی صبر ده مرد دیگر هم به او اضافه می‌شود.

۳۲ـ اسحاق بن عمار از امام صادق (ع) نقل می‌کند که از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود: همانا خداوند برای زن صبر ده مرد را قرار داده و چون حامله شود نیروی ده مرد دیگر به او اضافه گردد.

ده چیز است که برخی از آنها از برخی دیگر سخت‌تر است

۳۳ـ محمد بن قیس از امام باقر (ع) نقل می‌کند که فرمود: در این میان که امیرالمؤمنین (ع) در «رحبه» بود و مردم دور او جمع شده بودند و بعضی فتوا می‌خواست و بعضی شکایت داشت، مردی بلند شد و گفت: سلام و رحمت و برکات خدا بر تو یا امیرالمؤمنین، حضرت با آن دو چشم درشت خود به او نگاه کرد و فرمود: و سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد، تو کیستی؟ گفت: من مردی از رعیّت‌های تو و همشهری تو هستم، فرمود: تو از رعیت‌ها و همشهری‌های من نیستی و اگر فقط یک روز به من سلام می‌دادی از من پوشیده نمی‌ماندی، گفت: امان بده یا امیرالمؤمنین، فرمود: آیا از وقتی که وارد این شهر شدی کاری انجام دادی؟ گفت: نه، فرمود: شاید تو از مردان جنگی هستی؟ گفت: آری، فرمود: چون جنگ تمام شده عیبی ندارد (به تو امان می‌دهم).

گفت: من مردی هستم که معاویه مرا به سوی تو فرستاده که به صورت ناشناس از تو چیزی بپرسم که ابن اصفر (پادشاه روم) از وی پرسیده و گفته است که اگر تو سزاوار حکومتی و جانشین محمد (ص) هستی، پس آنچه راکه می‌پرسم پاسخ بده که اگر پاسخ بدهی از تو پیروی می‌کنم و برای تو جائزه می‌فرستم، ولی معاویه نتوانسته پاسخ دهد و این کار او را پریشان کرده است و لذا مرا فرستاده تا از شما بپرسم.

امیرالمؤمنین (ع) فرمود: خداوند پسر هند جگرخوار را بکشد، چقدر او همراهانش در گمراهی و کوری هستند، به خدا سوگند که او کنیزی را آزاد کرد و ندانست که چگونه با او ازدواج کند، خداوند میان من و این امّت داوری کند که خویشاوندی مرا (با پیامبر) رعایت نکردند و روزگارم را تباه ساختند و حق مرا دفع کردند و جایگاه بزرگ مرا کوچک نمودند، (آنگاه فرمود) حسن و حسین و محمد را نزد من حاضر کنید، پس فرمود: ای مرد شامی این دو نفر (حسن و حسین) پسران

فقال: يا شاميُّ هذان ابنا رسول الله وهذا ابني، فَسأَل: أيّهم أحببت؟ فقال: أسأل ذا الوفرة، يعني الحسن عليه السّلام وكان صبيّاً فقال له الحسن عليه السّلام: سلني عمّا بدالك.

فقال الشامي: كم بين الحقّ والباطل، وكم بين السماء والأرض، وكم بين المشرق والمغرب، وما قَوْسَ قُزَح، وما العين الّتي تأوي إليها أرواح المشركين، وما العين الّتي تأوي إليها أرواح المؤمنين، وما المؤنّث، وما عشرة أشياء بعضها أشدّ من بعض؟ فقال الحسن بن عليٌّ عليهما السّلام: بين الحقّ والباطل أربع أصابع فما رأيته بعينك فهو الحقّ، وقد تسمع بأُذنيك باطلا كثيراً، قال الشامي: صدقت، قال: وبين السماء والأرض دعوة المظلوم ومدُّ البصر فمن قال لك غير هذا فكذِّبه قال: صدقت يا ابن رسول الله، قال: وبين المشرق والمغرب مَسيرة يوم للشمس تنظر إليها حين تطلع من مشرقها وحين تغيب من مغربها، قال الشامي: صدقت فما قوس قُزَح؟ قال عليه السّلام: ويحك لا تقل قوس قزح فإنّ قزح اسم شيطان وهو قوس الله وعلامة الخصب وأمان لأهل الأرض من الغرق، وأمّا العين الّتي تأوي إليها أرواح المشركين فهي عين يقال لها: برهوت. وأمّا العين الّتي تأوي إليها أرواح المؤمنين وهي يقال لها: سلمى، وأمّا المؤنّث فهو الّذي لا يدري أذَكَرٌ هو أم أُنثى فإنّه ينتظر به فإن كان ذَكَراً احتلم وإن كانت أُنثى حاضت وبدا ثديها، وإلّا قيل له: بُل على الحائط فإن أصاب بوله الحائط فهو ذكر وإن انتكص بوله كما انتكص بول البعير فهي امرأة.

وأمّا عشرة أشياء بعضها أشدّ من بعض فأشدُّ شيء خلقه الله عزّوجلّ الحجر، وأشدُّ من الحجر الحديد الّذي يقطع به الحجر، وأشدُّ من الحديد النّار تذيب الحديد وأشدُّ من النّار الماء يطفيء النّار، وأشدُّ من الماء السحاب يحمل الماء، وأشدُّ من السّحاب الرّيح تحمل السّحاب، وأشدُّ من الرّيح الملك الّذي يرسلها، وأشدُّ من الملك ملك الموت الّذي يميت الملك، وأشدُّ من ملك الموت الموت الّذي يميت ملك الموت، وأشدُّ من الموت أمر الله ربّ العالمين يميت الموت. فقال الشامي: أشهد أنّك ابن

پیامبر خدا (ص) و این یکی (محمد حنفیه) پسر من است، از هر کدام از اینها که خواهی بپرس. گفت: از این که موی سرش تا گوش‌هایش ریخته (یعنی حسن) می‌پرسم و او جوان بود، حسن (ع) به او گفت: آنچه برای تو پیش آمده از من بپرس.

مرد شامی گفت: میان حق و باطل و آسمان و زمین و مشرق و مغرب چقدر فاصله است و قوس و قزح چیست؟ و آن چشمه‌ای که ارواح مشرکان در آن جای می‌گیرند، چیست؟ و چشمه‌ای که ارواح مؤمنان در آن جای می‌گیرند، چیست؟ و مؤنث چیست؟ و ده چیزی که برخی از آنها سخت‌تر از برخی دیگر است، چیست؟ امام حسن (ع) فرمود: میان حق و باطل چهار انگشت است، آنچه راکه با چشم خود دیدی آن حق است و گاهی با گوشت باطل‌های بسیاری می‌شنوی، مرد شامی گفت: راست گفتی، فرمود: میان آسمان و زمین دعای مظلوم و یک چشم‌انداز است، هر کس جز این بگوید او را تکذیب کن، گفت: راست گفتی ای پسر پیامبر، فرمود: میان مشرق و مغرب مسیر یک روز آفتاب است از وقتی که طلوع می‌کند تا وقتی که غروب می‌کند، مرد شامی گفت: راست گفتی، بفرما که قوس و قزح چیست؟ فرمود: وای بر تو، مگو قوس قزح؛ چون قزح نام شیطان است و آن قوس خداوند است و علامت فراوانی نعمت و امان برای اهل زمین از غرق شدن است و امّا آن چشمه‌ای که ارواح مشرکان در آن جای می‌گیرند، چشمه‌ای است که به آن «برهوت» گفته می‌شود و امّا آن چشمه‌ای که ارواح مؤمنان در آن جای می‌گیرند، چشمه‌ای است که به آن «سلمی» گفته می‌شود، و امّا مؤنث کسی است که نمی‌داند مرد است یا زن، او باید منتظر بماند اگر مرد باشد محتلم می‌شود و اگر زن باشد حیض می‌بیند و سینه‌اش آشکار می‌گردد، وگرنه به او گفته می‌شود که به دیوار بول کن، اگر بول او به دیوار رسید او مرد است و اگر بول او ریخت، همانگونه که بول شتر می‌ریزد او زن است.

و امّا آن ده چیز که برخی از آنها سخت‌تر از برخی دیگر است، پس سخت‌ترین چیزی که خدا آفریده، سنگ است و سخت‌تر از آن، سنگ آهن است که با آن سنگ بریده می‌شود و سخت‌تر از آهن آتش است که آهن، را ذوب می‌کند و سخت‌تر از آتش، آب است که آتش را خاموش می‌کند و سخت‌تر از آب، ابر است که آن را حمل می‌کند و سخت‌تر از ابر، باد است که آن را جابجا می‌کند و سخت‌تر از باد، آن فرشته‌ای است که آن را می‌فرستد و سخت‌تر از آن فرشتهٔ، فرشته مرگ است که آن را می‌میراند و سخت‌تر از فرشتهٔ مرگ، خود مرگ است که او را هم می‌میراند و سخت‌تر

رسول الله صلّى الله عليه وآله حقّاً وأنّ عليّاً أولى بالأمر من معاوية، ثمّ كتب هذه الجوابات وذهب بها إلى معاوية، فبعثها معاوية إلى ابن الأصفر، فكتب إليه ابن الأصفر: يا معاوية لِمَ تكلّمني بغير كلامك وتجيبني بغير جوابك؟ أُقسم بالمسيح ما هذا جوابك وما هو إلّا من معدن النبوّة وموضع الرّسالة وأمّا أنت فلو سألتني درهماً ما أعطيتك.

٣٤- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار قال: حدّثنا محمّد بن أحمد قال: حدّثنا هارون بن مسلم، عن مسعدة بن صدقة، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه عليهما السّلام أنّ النّبيّ صلّى الله عليه وآله قال: ما خلق الله عزّوجلّ خلقاً إلّا وقد أمّر عليه آخر يغلبه به وذلك أنّ الله تبارك وتعالى لمّا خلق البحار فخرت وزخرت وقالت: أيُّ شيء يغلبني؟ فخلق الله عزّوجلّ الفلك فأدارها به وذلّلها، ثمّ إنّ الأرض فخرت وقالت: أيُّ شيء يغلبني؟ فخلق الله الجبال فأثبتها في ظهرها أوتاداً منعها أن تميد بما عليها فذلّت الأرض واستقرّت، ثمّ إنّ الجبال فخرت على الأرض، فشمخت واستطالت، وقالت: أيُّ شيء يغلبني؟ فخلق الله الحديد فقطعها فقرّت الجبال وذلّت، ثمّ إنّ الحديد فخر على الجبال وقال: أيُّ شيء يغلبني؟ فخلق الله النّار فأذابت الحديد فذلّ الحديد، ثمّ إنّ النّار زفرت وشهقت وفخرت، وقالت: أيُّ شيء يغلبني؟ فخلق الله الماء فأطفأها فذلّت، ثمّ إن الماء فخر وزخر و قال: أيُّ شيء يغلبني؟ فخلق الله الرّيح فحركت أمواجه، وأثارت ما في قعره وحبسه عن مجاريه فذلّ الماء، ثمّ إنّ الرّيح فخرت وعصفت وأرخت أذيالها وقالت: أيُّ شيء يغلبني؟ فخلق الإنسان فاحتال واتّخذ ما يستتر به من الرّيح وغيرها فذلّت الرّيح، ثمّ الإنسان طغى وقال: مَنْ أشدُّ منّي قُوَّة؟ فخلق له الموت فقهره فذلّ الإنسان، ثمّ إنّ الموت فخر في نفسه فقال الله جلّ جلاله: لا تفخر فإنّي ذابحك بين الفريقين أهل الجنّة والنّار، ثمّ لا أُحييك أبداً فذلّ وخاف.

في البطّيخ عشر خصال مجتمعة

٣٥- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن أبي

از مرگ، فرمان خداوند رب العالمین است که مرگ را هم می‌میراند.

آن مرد شامی گفت: گواهی می‌دهم که تو حقا پسر پیامبر خدا (ص) هستی و علی (ع) به امر خلافت از معاویه شایسته‌تر است، او این پاسخ‌ها را نوشت و آنها را نزد معاویه برد و معاویه آنها را به سوی ابن اصفر (پادشاه روم) فرستاد و ابن اصفر به او نوشت: ای معاویه! چرا با من با سخن دیگران صحبت می‌کنی و با پاسخ دیگران به من پاسخ می‌دهی، به مسیح سوگند می‌خورم که این پاسخ از تو نیست و این جز از معدن نبوت و محل رسالت نمی‌تواند باشد و اگر تو از من یک درهم بخواهی به تو نخواهم داد.

۳۴ـ مسعدة بن صدقه از امام صادق (ع) و او از پدرانش نقل می‌کند که فرمود: خداوند آفریده‌ای را نیافرید مگر اینکه موجود دیگری را امیر او کرد و به او چیره ساخت، بدینگونه است که وقتی خداوند دریاها را آفرید فخر کرد و جوشید و گفت: چه چیزی بر من غلبه می‌کند؟ پس خداوند فلک را آفرید و دریاها را به وسیلهٔ آن به گردش درآورد و آنها را خوار ساخت، سپس زمین فخر کرد و گفت: چه چیزی بر من غلبه می‌کند؟ پس خدا کوه‌ها را آفرید و آنها را بر پشت زمین مانند میخها محکم کرد که تا آنچه در زمین است آرام بگیرد، پس زمین خوار شد و آرام گرفت، آنگاه کوه‌ها بر زمین فخر کردند و تکبر نمودند و گفتند: چه چیزی بر ما غلبه می‌کند؟ پس خداوند، آهن را آفرید که کوه‌ها را برید، پس کوه‌ها آرام گرفتند و خوار شدند، آنگاه آهن بر کوه‌ها فخر کرد و گفت: چه چیزی بر من غلبه می‌کند؟ خداوند آتش را آفرید که آهن را ذوب نمود و آهن زبون شد، آنگاه آتش زبانه کشید و فخرفروشی کرد و گفت: چه چیزی بر من غلبه می‌کند؟ خداوند آب را آفرید که آن را خاموش کرد و او زبون گردید، آنگاه آب بر خود فخر کرد و گفت: چه چیزی بر من غلبه می‌کند؟ پس خداوند باد را آفرید که امواج آب را حرکت داد و آنچه را که در قعر آن است برانگیخت و آن را از مجاری خود منع کرد، پس آب زبون شد، آنگاه باد فخر کرد و وزید و دامنش را حرکت داد و گفت: چه چیزی بر من غلبه می‌کند؟ پس خداوند انسان را آفرید و او حیله کرد و چیزی را برگرفت که او را از باد و غیر آن بپوشاند، پس باد هم زبون شد، سپس انسان طغیان کرد و گفت: چه کسی از من نیرومندتر است؟ پس خداوند مرگ آفرید که بر او غلبه نمود و انسان زبون شد، سپس مرگ در خود فخر نمود، پس خداوند فرمود: فخر مکن که من تو را میان دو گروه اهل بهشت و اهل جهنم سر می‌برم و دیگر تو را زنده نمی‌کنم، پس زبون شد و ترسید.

در خربزه ده خصلت جمع است

۳۵ـ ابن ابی عمیر از شخصی و او از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: خربزه را

عبدالله البرقي، عن أبيه محمّد بن خالد، عن ابن أبي عمير، عمّن ذكره، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: كلوا البطّيخ فإنّ فيه عشر خصال مجتمعة هو شحمة الأرض لاداء فيه ولا غائلة، وهو طعام وهو شراب وهو فاكهة وهو ريحان وهو إشنان وهو أُدُم ويزيد في الباه ويغسل المثانة، ويدرُّ البول.

٣٦- وحدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن عمرو بن عثمان، عن عليّ بن أبي حمزة، عن يحيى بن إسحاق، عن أبي عبدالله عليه السّلام مثله. وفي حديث آخر ويذيب الحصا في المثانة، وكان رسول الله صلّى الله عليه وآله يأكل البطّيخ بالرُّطب، وفي خبر آخر كان عليه السّلام يأكل الخربز بالسكّر. وقال الصادق عليه السّلام: أكل البطّيخ على الرِّيق يورث الفالج، وأكل التمر البرنيّ على الرِّيق يورث الفالج.

النشوة في عشرة أشياء

٣٧- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار، عن محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعريّ، عن محمّد بن عيسى، عن رجل، عن جعفر بن خالد، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: النشوة في عشرة أشياء: المشي والرُّكوب والإرتماس في الماء والنظر إلى الخضرة والأكل والشرب والنظر إلى المرأة الحسناء والجماع والسواك ومحادثة الرِّجال.

٣٨- حدّثنا محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال: حدّثنا أبو سعيد الحسن بن عليٍّ العَدَوي قال: حدّثنا صهيب بن عبّاد قال: حدّثنا أبي، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه، عن جدّه عليهم السّلام قال: النشوة في عشرة أشياء: في المشي والرُّكوب والإرتماس في الماء والنظر إلى الخضرة والأكل والشرب والجماع والسواك وغَسل الرأس بالخطميّ والنظر إلى المرأة الحسناء ومحادثة الرِّجال.

الصّلاة على عشرة أوجه

٣٩- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن يعقوب بن يزيد، عن حمّاد بن عيسى، عن حريز، عن زرارة بن أعين، عن أبي جعفر عليه السّلام قال: فرض الله عزّوجلّ الصّلاة وسنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله على عشرة أوجه: صلاة الحضر و السّفر، وصلاة الخوف على ثلاثة أوجه، وصلاة الكسوف للشمس والقمر، وصلاة العيدين، وصلاة الإستسقاء، والصّلاة على

بخورید که در آن ده خصلت جمع است: آن چربی زمین است و در آن مرض و ناراحتی وجود ندارد و آن هم غذا و هم نوشیدنی است و آن میوه و ریحان و اشنان و خورشت است و آن بر قوّه شهوت می‌افزاید و مثانه را شستشو می‌دهد و ادرار را زیاد می‌کند.

۳۶ـ یحیی بن اسحاق از امام صادق (ع) شبیه همان حدیث بالا را نقل می‌کند و در حدیث دیگر آمده: خربزه سنگریزه‌های مثانه را ذوب می‌کند و پیامبر خدا (ص) خربزه را با رطب میل می‌فرمود. و در خبر دیگر است: خربزه را با شکر می‌خورد، و امام صادق (ع) فرمود: خوردن خربزه ناشتا، باعث فلج می‌شود و خوردن خرمای برفی ناشتا، باعث فلج می‌شود.

ده چیز نشاط‌آور است

۳۷ـ جعفر بن خالد از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: نشاط در ده چیز است: راه رفتن و سوارکاری و فرو رفتن در آب و نگاه کردن در سبزی و خوردن و آشامیدن و نگاه کردن به زن زیبا و جماع و مسواک کردن و هم صحبتی با مردان.

۳۸ـ صهیب بن عبّاد از امام صادق (ع) و او از پدر و جدّش نقل می‌کند که فرمود: نشاط در ده چیز است: راه رفتن و سوارکاری و فرو رفتن در آب و نگاه کردن به سبزی و خوردن و آشامیدن و جماع و مسواک کردن و شستن سر با خطمی و نگاه کردن به زن زیبا و هم صحبتی با مردان.

نماز بر ده وجه است

۳۹ـ زرارة بن اعین از امام باقر (ع) نقل می‌کند که فرمود: خداوند نماز را واجب کرد و پیامبر نیز آن را بر ده وجه سنت نمود: نماز در وطن، نماز در سفر، نماز خوف که بر سه وجه است و نماز کسوف آفتاب و ماه و نماز عید فطر و قربان و نماز استسقاء (طلب باران) و نماز بر میت.

الميّت.

في الشيعة عشر خصال

٤٠- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا أحمد بن إدريس قال: حدّثنا محمّد بن أحمد قال: حدّثني محمّد بن عيسى، عن أبي محمّد الأنصاريّ، عن عمرو بن أبي المقدام، عن أبيه قال: قال لي أبو جعفر عليه السّلام: يا أبا المقدام، إنّما شيعة عليّ عليه السلام الشاحبون الناحلون، الذابلون ذابلة شفاههم، خميصة بطونهم، متغيّرة ألوانهم، مصفرّة وجوههم إذا جنّهم اللّيل اتّخذوا الأرض فراشاً، واستقبلوا الأرض بجباههم، كثيرٌ سجودهم، كثيرة دموعهم، كثير دعاؤهم، كثير بكاؤهم، يفرح النّاس وهم يحزنون.

لعن رسول الله صلى الله عليه وآله في الخمر عشرة

٤١- حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي، عن أبيه، عن أحمد بن النضر الخزّاز، عن عمرو بن شمر، عن جابر الجعفي، عن أبي جعفر عليه السّلام قال: لعن رسول الله صلّى الله عليه وآله في الخمر عشرة: غارسها وحارسها وعاصرها وشاربها وساقيها و حاملها والمحمولة إليه وبايعها ومشتريها وآكل ثمنها.

ثواب من صام عشرة أشهر من رمضان

٤٢- حدّثنا أبو الحسن عليّ بن الحسن بن الفرج المؤذّن رضي الله عنه قال: حدّثني محمّد بن الحسين الكرخي قال: سمعت الحسن بن عليٍّ عليهما السّلام يقول لرجل في داره: يا أبا هارون من صام عشرة أشهر رمضان متواليات دخل الجنّة.

ثواب من حجّ عشر حجج

٤٣- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا أحمد بن إدريس قال: حدّثنا محمّد بن يحيى بن عمران الأشعريُّ قال: حدّثنا محمّد بن يحيى المعاذي، عن محمّد بن خالد الطيالسي، عن سيف بن عميرة، عن أبي بكر الحضرمي قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: من حجَّ عشر حجج لم يحاسبه الله أبداً.

البركة عشرة أجزاء

٤٤- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار، عن محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعريّ، عن سهل بن زياد، عن الحسين بن يزيد، عن

در شیعه ده خصلت است

۴۰ ـ عمرو بن ابی المقدام از پدرش نقل می‌کند که امام باقر (ع) به من فرمود: ای ابوالمقدام! همانا شیعیان علی (ع) (از کثرت عبادت) رنگشان پریده و لاغر اندامند و پوست خشکی دارند و لبهایشان نیز خشکیده و شکمهایشان گرسنه است و رنگهایشان دگرگون است و چهره‌هاشان زرد است، هنگامی که شب فرا رسد زمین را فرش خود قرار می‌دهند و پیشانی‌ها بر آن می‌گذارند، سجدهٔ آنان و اشک چشمانشان و دعا کردنشان و گریستنشان بسیار است، مردم شادمانند ولی آنان غمگین هستند.

پیامبر خدا (ص) دربارهٔ مشروب ده نفر را لعنت کرد

۴۱ ـ جابر جعفی از امام باقر (ع) نقل می‌کند که فرمود: پیامبر خدا (ص) دربارهٔ مشروب ده نفر را لعنت کرد: کسی که درخت آن را بکارد و کسی که از آن نگهبانی کند و کسی که آن را بفشارد و کسی که آن را بخورد و کسی که آن را بریزد و کسی که آن را حمل کند و کسی که به سوی او حمل شود و فروشنده و مشتری و خورندهٔ قیمت آن.

ثواب کسی که ده ماه رمضان را روزه بگیرد

۴۲ ـ محمد بن حسین کرخی می‌گوید: از امام حسن عسکری(ع) شنیدم که در خانه‌اش به مردی فرمود: ای ابو هارون! هر کس ده ماه رمضان را پشت سر هم در سالهای متوالی روزه بگیرد، وارد بهشت می‌شود.

ثواب کسی که ده بار حجّ کرده باشد

۴۳ ـ سیف بن عمیرة از ابوبکر حضرمی نقل می‌کند که امام صادق (ع) فرمود: هر کس ده حجّ به جای آورد (ده سال در موسم به حج رود)، خداوند هرگز او را محاسبه نمی‌کند.

برکت ده جزء دارد

۴۴ ـ سفیان جریری از عبدالمؤمن انصاری نقل می‌کند که امام باقر (ع) از پیامبر

سفيان الجريري، عن عبد المؤمن الأنصاري، عن أبي جعفر عليه السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: البركة عشرة أجزاء، تسعة أعشارها في التجارة والعشر الباقي في الجلود.

قال مصنّف هذا الكتاب رضي الله عنه: يعني بالجلود الغنم وتصديق ذلك ما روي عن النّبيّ صلّى الله عليه وآله أنّه قال: «تسعة أعشار الرّزق في التجارة والجزء الباقي في السابياء» يعني الغنم.

٤٥- حدّثنا بذلك أحمد بن الحسن القطّان قال: حدّثنا أحمد بن يحيى بن زكريّا القطّان قال: حدّثنا بكر بن عبدالله بن حبيب قال: حدّثنا تميم بن بهلول قال: حدّثنا سعيد بن عبد الرّحمن المخزومي قال: حدّثنا الحسين بن زيد، عن أبيه، عن زيد بن عليٍّ، عن أبيه عليّ بن الحسين، عن أبيه الحسين بن علي، عن أبيه عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام، عن النّبيّ صلّى الله عليه وآله أنّه قال: تسعة أعشار الرّزق في التجارة والجزء الباقي في السابياء يعني الغنم.

عشر آيات بين يدي الساعة

٤٦- حدّثنا الحسن بن عبدالله بن سعيد العسكري قال: أخبرنا عبدالله بن محمّد بن حكيم القاضي قال: حدّثنا الحسين بن عبدالله بن شاكر قال: حدّثنا إسحاق بن حمزة البخاري، وعمّي قالا: حدّثنا عيسى بن موسى غُنْجار، عن أبي حمزة، عن رقبة وهو ابن مصقلة الشيباني، عن الحكم بن عتيبة، عمّن سمع حذيفة بن أسيد يقول: سمعت النّبيّ صلّى الله عليه وآله يقول: عشر آيات بين يدي الساعة: خمس بالمشرق، وخمس بالمغرب، فذكر الدّابّة والدّجّال وطلوع الشمس من مغربها وعيسى بن مريم عليه السّلام ويأجوج ومأجوج، وأنّه يغلبهم ويغرقهم في البحر، ولم يذكر تمام الآيات.

بُنِي الإسلام على عشرة أسهم

٤٧- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار، عن محمّد بن أحمد، عن إبراهيم بن إسحاق، عن محمّد بن خالد البرقي، عن محمّد بن أبي عمير، عن ابن بكير، عن زرارة قال: قال أبو جعفر عليه السّلام: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: بُني الإسلام على عشرة أسهم: على شهادة أن لا إله إلّا الله وهي الملّة، والصّلاة وهي الفريضة، والصوم وهو الجُنّة، والزّكاة وهي الطهر، والحجّ وهي

خدا (ص) روایت کرده که آن حضرت فرمود: برکت ده جزء دارد که نه قسمت آن در تجارت و یک دهم باقی‌مانده در پوست است.

مصنف این کتاب می‌گوید: منظور از پوست، پوست گوسفند است و گواه این سخن روایتی است که از پیامبر خدا (ص) نقل شده که فرمود: نه دهم روزی در تجارت و یک جزء باقیمانده در «سابیاء» است که به معنای گوسفند است.

۴۵ ـ حسین بن زید از پدرش و او از زید بن علی و او از پدرانش از علی بن ابی‌طالب (ع) نقل می‌کند که از پیامبر روایت کرده که آن حضرت فرمود: نه دهم روزی در تجارت و یک جزء باقیمانده در «سابیاء» است؛ یعنی گوسفند.

پیش از قیامت ده نشانه وجود دارد

۴۶ ـ حذیفة بن اسید می‌گوید: از پیامبر خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود: پیش از برپایی قیامت ده نشانه وجود دارد: پنج نشانه در مشرق و پنج نشانه در مغرب، آنگاه این نشانه‌ها را بیان کرد: دابّة الارض و دجّال و طلوع آفتاب از مغرب و آمدن عیسی بن مریم و یأجوج و مأجوج و اینکه او بر آنان غلبه می‌کند و آنان را در دریا غرق می‌سازد، و همهٔ آن نشانه‌ها را بیان نکرد.

اسلام بر ده بخش بنا شده است

۴۷ ـ زراره از امام باقر (ع) نقل می‌کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: اسلام بر اساس ده بخش بنیاد شده است: گواهی بر اینکه معبودی جز خدا نیست که اساس دین است و نماز که فریضه است و روزه که سپر (از آتش جهنم) است و زکات که پاکی (مال) است و حج که شریعت است و جهاد که جنگیدن است و امر به معروف که وفاداری به

الشريعة، والجهاد وهو الغزو، والأمر بالمعروف وهو الوفاء، والنهي عن المنكر وهو الحجّة، والجماعة وهي الألفة، والعصمة وهي الطاعة.

الإيمان عشر درجات

٤٨- حدّثنا محمّد بن الحسن رضي الله عنه قال: حدّثنا أحمد بن إدريس، عن محمّد بن أحمد، عن أبي عبدالله الرّازيّ، عن الحسن بن عليّ بن أبي عثمان، عن محمّد بن حمّاد الخزّاز، عن عبد العزيز القراطيسي قال: قال لي أبو عبدالله عليه السلام: يا عبد العزيز إنّ الإيمان عشر درجات بمنزلة السُّلّم يصعد منه مرقات بعد المرقاة، فلا تقولنّ صاحب الواحد لصاحب الإثنين: لست على شيء حتّىٰ ينتهي إلى العاشرة، ولا تسقط من هو دونك فيسقطك الّذي هو فوقك، فإذا رأيت من هو أسفل منك فارفعه إليك برفق، ولا تحملنّ عليه ما لا يطيق فتكسره فإنّه من كسر مؤمناً فعليه جبره وكان المقداد في الثامنة، وأبوذرٍّ في التاسعة، وسلمان في العاشرة.

٤٩- حدّثنا محمّد بن الحسن رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار، عن الحسن بن معاوية، عن محمّد بن حمّاد أخي يوسف بن حمّاد الخزّاز، عن عبد العزيز القراطيسي قال: دخلت على أبي عبدالله عليه السّلام فذكرت له شيئاً من أمر الشيعة ومن أقاويلهم، فقال: يا عبد العزيز الإيمان عشر درجات بمنزلة السُّلّم له عشر مراقي وترتق منه مرقات بعد مرقاة، فلا يقولنّ صاحب الواحدة لصاحب الثانية لست على شيء، ولا يقولنّ صاحب الثانية لصاحب الثالثة لست على شيء حتّى انتهى إلى العاشرة قال: وكان سلمان في العاشرة، وأبوذرٍّ في التاسعة، والمقداد في الثامنة، يا عبد العزيز لا تسقط من هو دونك فيسقطك من هو فوقك، إذا رأيت الّذي هو دونك فقدرت أن ترفعه إلى درجتك رفعاً رفيقاً فافعل، ولا تحملنّ عليه ما لا يطيقه فتكسره فإنّه من كسر مؤمناً فعليه جبره، لأنّك إذا ذهبت تحمل الفصيل حمل البازل فسخته.

ثواب من أذّن عشر سنين محتسباً

٥٠- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار، عن محمّد بن أحمد، عن محمّد بن عليّ الكوفي، عن مصعب بن سلّام التميمي، عن سعد بن طريف، عن أبي جعفر عليه السّلام قال: من أذّن عشر سنين محتسباً يغفر الله له مدّ بصره ومدّ صوته في السماء ويصدّقه كلّ رَطْب ويابس سمعه، وله من كلّ من يصلّي معه في

دین است و نهی از منکر که حجّت بر مخالفان است و جماعت که باعث الفت است و عصمت (در امام) که پایهٔ فرمانبرداری است.

ایمان ده درجه دارد

۴۸ ـ عبدالعزیز قراطیسی می‌گوید: امام صادق به من فرمود: ای عبدالعزیز همانا ایمان ده درجه دارد و به منزلهٔ نردبان است که از آن پله پله بالا روند، پس آنکه یک درجه از ایمان دارد به آنکه دو درجه دارد نگوید که تو چیزی نیستی تا برسد به درجهٔ دهم، و کسی را که پایین‌تر از توست، از ایمان ساقط مکن که آنکه بالاتر از توست تو را ساقط می‌کند، پس چون کسی را دیدی که از تو پایین‌تر است به ملایمت او را به طرف خود بالا بکش و چیزی که او طاقت ندارد به او تحمیل مکن که می‌شکند، چون هر کس مؤمنی را بشکند باید جبران کند. و مقداد در درجه هشتم و ابوذر در درجه نهم و سلمان در درجهٔ دهم بود.

۴۹ ـ عبدالعزیز قراطیسی گفت: نزد امام صادق (ع) رفتم و برخی از کارها و سخنان شیعیان را به او عرض کردم، فرمود: ای عبدالعزیز! ایمان ده درجه دارد، مانند نردبانی که ده پله دارد و پله پله از آن بالا می‌روند، کسی که در درجهٔ اول است به کسی که در درجهٔ دوم است نگوید که تو چیزی نیستی و کسی که در درجهٔ دوم است به کسی که در درجهٔ سوم است چنین نگوید، تا رسید به درجهٔ دهم. فرمود: سلمان در درجهٔ دهم و ابوذر در درجهٔ نهم و مقداد در درجهٔ هشتم بودند، ای عبدالعزیز، کسی را که پایین‌تر از توست ساقط مکن که بالاتر از تو، تو را ساقط می‌کند، هرگاه کسی را دیدی که پایین‌تر از توست و توانستی او را تا درجهٔ خودت بالا بری، این کار را بکن و چیزی را که طاقت آن را ندارد بر او تحمیل مکن که او را می‌شکنی، و هر کس مؤمنی را بشکند باید جبران کند، زیرا تو اگر به بچه شتر بار شتر نه ساله را بزنی او را از میان برده‌ای.

ثواب کسی که ده سال به خاطر خدا اذان گفته باشد

۵۰ ـ سعد بن طریف از امام باقر (ع) نقل می‌کند که فرمود: هر کس ده سال برای خدا اذان بگوید، خداوند به مقدار چشم‌انداز او و تا جایی که در آسمان صدایش برسد، او را می‌آمرزد و هر خشک و تری که صدای او را بشنود، او را تصدیق می‌کند و برای او از هر کسی که با او در مسجد نماز بخواند بهره‌ای است، و برای او از هر کسی

مسجده سهم وله من كلّ من يصلّي بصوته حسنة.

في السواك عشر خصال

٥١ – حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا أحمد بن إدريس، عن محمّد بن أحمد، عن الحسن بن الحسين اللّؤلؤي، عن الحسن بن عليّ بن يوسف، عن معاذ الجوهري، عن عمرو بن جميع بإسناده رفعه إلى النّبيّ صلّى الله عليه وآله قال: السواك فيه عشر خصال: مَطْهِرة للفم، مرضاة للربّ، يضاعف الحسنات سبعين ضعفاً وهو من السنّة، ويذهب الحفر، و يبيّض الأسنان، ويشدُّ اللّثة، ويقطع البلغم، ويذهب بغشاوة البصر، ويشهّي الطعام.

آيات الساعة عشر

٥٢ – حدّثنا محمّد بن أحمد بن إبراهيم قال: حدّثنا أبو عبدالله الورّاق محمّد بن عبدالله بن الفرج قال: حدّثنا أبو الحسن عليّ بن بيان المقرىء قال: حدّثنا محمّد بن سابق قال: حدّثنا زائدة، عن الأعمش قال: حدّثنا فرات القزّاز، عن أبي الطفيل عامر بن واثلة، عن حذيفة بن أسيد الغفاري قال: كنّا جلوساً في المدينة في ظلّ حائط قال: وكان رسول الله صلّى الله عليه وآله في غرفة فاطّلع علينا فقال: فيم أنتم؟ فقلنا: نتحدّث قال: عمّ ذا؟ قلنا: عن الساعة فقال: إنّكم لا ترون الساعة حتّىٰ ترون قبلها عشر آيات: طلوع الشمس من مغربها والدّجّال، ودابّة الأرض، وثلاثة خسوف في الأرض: خسف بالمشرق وخسف بالمغرب وخسف بجزيرة العرب، وخروج عيسى بن مريم عليه السّلام، وخروج يأجوج ومأجوج، وتكون في آخر الزّمان نار تخرج من اليمن من قعر الأرض لا تدع خلفها أحداً، تسوق النّاس إلى المحشر، كلّما قاموا قامت لهم تسوقهم إلى المحشر.

كان رسول الله صلّى الله عليه وآله يطوف بالليل والنهار عشرة أسباع

٥٣ – حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله قال: حدّثني إبراهيم بن مهزيار، عن أخيه عليٍّ، عن الحسين بن سعيد، عن صفوان؛ والقاسم، عن الكاهلي، عن أبي الفرج قال: سأل أبان أبا عبدالله عليه السّلام: أكان لرسول الله صلّى الله عليه وآله طواف يعرف به؟ قال: كان رسول الله يطوف باللّيل والنهار عشرة أسباع: ثلاثة أوّل النهار، وثلاثة آخر اللّيل، واثنين إذا أصبح، واثنين بعد الظهر وكان فيما بين ذلك راحته.

که با صدای او نماز بخواند حسنه‌ای است.

در مسواک کردن ده خصلت است

۵۱ـ عمرو بن جمیع با سند خود از پیامبر خدا (ص) نقل می‌کند که فرمود: در مسواک کردن ده خصلت است: دهان را پاک و خدا را راضی می‌کند و حسنات را هفتاد بار اضافه می‌کند و آن از سنت است و زردی دندانها را از بین می‌برد و دندانها را سفید و لثه را محکم می‌کند و بلغم را قطع می‌کند و پردهٔ جلو چشم را می‌برد و اشتها به غذا می‌آورد.

نشانه‌های قیامت ده‌تاست

۵۲ـ حذیفة بن اسید غفاری می‌گوید: در مدینه در سایهٔ درختی نشسته بودیم و پیامبر در حجره بود که به ما توجه نمود و فرمود: در چه حالی هستید؟ گفتیم: سخن می‌گوییم؟ فرمود: از چه چیزی؟ گفتیم: از قیامت، فرمود: شما قیامت را نخواهید دید مگر اینکه پیش از آن ده نشانه را ببینید: طلوع آفتاب از مغرب و دجّال و دابّة الارض و سه بار فرو رفتن در زمین یک بار در مشرق و یک بار در مغرب و بار دیگر در جزیرة العرب، و خروج عیسی بن مریم و خروج یأجوج و مأجوج و در آخر الزمان آتشی از سوی یمن از قعر زمین خارج می‌شود که هیچ کس را پشت سر خود نمی‌گذارد و مردم را به سوی محشر سوق می‌دهد، هر وقت بایستند با آنان می‌ایستد و آنها را به محشر سوق می‌دهد.

پیامبر خدا (ص) شبانه روز، ده بار هفت شوط طواف را به جا می‌آورد

۵۳ـ ابوالفرج می‌گوید: ابان از امام صادق(ع) پرسید: آیا برای پیامبر خدا (ص) نوع طوافی بود که با آن شناخته می‌شد؟ فرمود: پیامبر خدا (ص) در شبانه روز، ده بار هفت شوط طواف را به جای می‌آورد، در آغاز روز سه بار و آخر شب سه بار و صبح دو بار و بعد از ظهر دو بار و میان آنها استراحت می‌کرد.

فيمن واقع امرأة في يوم من شهر رمضان عشر مرّات

٥٤- حدّثنا أبو طالب المظفّر بن جعفر بن المظفّر العلوي رضي الله عنه قال: حدّثنا جعفر بن محمّد بن مسعود، عن أبيه أبي النضر محمّد بن مسعود بن محمّد بن عيّاش العيّاشيّ قال: حدّثنا جعفر بن أحمد قال: حدّثني عليّ بن محمّد بن شجاع، عن محمّد بن عثمان، عن حميد بن محمّد، عن أحمد بن الحسن بن صالح، عن أبيه، عن الفتح بن يزيد الجرجاني أنّه كتب إلى أبي الحسن عليه السّلام سأله عن رجل واقع امرأة في شهر رمضان من حلٍّ أو حرام عشر مرّات؟ قال: عليه عشر كفّارات لكلّ مرّة كفّارة، قال: فإن أكل أو شرب فكفّارة يوم واحد.

عشر كلمات عظات

٥٥- حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن أبان بن عثمان، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: جاء إليه رجل فقال له: بأبي أنت وأمّي عظني موعظة، فقال عليه السّلام: إن كان الله تبارك وتعالى قد تكفّل بالرّزق فاهتمامك لماذا؟ وإن كان الرّزق مقسوماً فالحرص لماذا؟ وإن كان الحساب حقّاً فالجمع لماذا؟ وإن كان الخلف من الله حقّاً فالبخل لماذا؟ وإن كانت العقوبة من النّار فالمعصية لماذا؟ وإن كان الموت حقّاً فالفرح لماذا؟ وإن كان العرض على الله حقّاً فالمكر لماذا؟ وإن كان المَمَرُّ على الصراط حقّاً فالعجب لماذا؟ وإن كان كلُّ شيء بقضاء وقدر فالحزن لماذا؟ وإن كانت الدّنيا فانية فالطّمأنينة إليها لماذا؟.

كفر بالله العظيم من هذه الأُمّة عشرة

٥٦- حدّثنا أبو الحسين محمّد بن عليّ بن الشاه قال: حدّثنا أبو حامد أحمد بن محمّد بن الحسين قال: حدّثنا أبو يزيد أحمد بن خالد الخالدي قال: حدّثنا محمّد بن أحمد بن صالح التميمي قال: حدّثنا أبي قال: حدّثنا أنس بن محمّد أبو مالك، عن أبيه، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه، عن جدّه، عن عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام، عن النّبيّ صلّى الله عليه وآله أنّه قال في وصيّته له: يا عليّ كفر بالله العظيم من هذه الأُمّة عشرة: القتّات، والساحر، والدّيّوث، وناكح امرأة حراماً في دبرها، وناكح البهيمة،

کسی که در یک روز از ماه رمضان ده بار با زن خود همبستر شود

۵۴ـ فتح بن یزید جرجانی به امام کاظم (ع) نامه نوشت و از او دربارهٔ مردی که در ماه رمضان از راه حلال یا حرام با زنی همبستر شده پرسید، فرمود: برای او ده کفاره است، برای هر دفعه‌ای یک کفاره، فرمود: اگر بخورد و بیاشامد، یک روز یک کفاره دارد.

ده سخن پندآموز

۵۵ـ ابان بن عثمان نقل می‌کند که مردی نزد امام صادق (ع) آمد و گفت: پدر و مادرم فدای تو بادا مرا موعظه کن، فرمود: اگر خداوند به روزی تو متکفّل است، پس اهتمام تو برای چیست؟ و اگر روزی قسمت شده است، حرص برای چیست؟ و اگر حساب حق است، پس جمع کردن برای چیست؟ و اگر جایگزین کردن خداوند حق است، پس بخل برای چیست؟ و اگر عذاب آتش جهنم حق است گناه برای چیست؟ و اگر مرگ حق است شادی برای چیست؟ و اگر عرضه شدن به خداوند حق است مکر و حیله برای چیست؟ و اگر عبور از پل صراط حق است خودبینی برای چیست؟ و اگر هر چیز بر اساس قضا و قدر الهی است اندوه برای چیست؟ و اگر دنیا فانی است اطمینان به آن برای چیست؟

ده نفر از این امت به خدای بزرگ کفر ورزیدند

۵۶ـ انس بن محمد ابومالک از پدرش از امام صادق (ع) و او از پدر و جدّش از علی بن ابی‌طالب (ع) نقل می‌کند که پیامبر خدا (ص) در وصیتی به او فرمود: یا علی، از این امت ده نفر به خدای بزرگ کفر ورزیدند: سخن‌چین، جادوگر، دیوّث، کسی که از راه حرام از عقب زن جماع کند، کسی که با حیوانات جماع کند، کسی که با زن محرم خود زنا کند، کسی که سعی در فتنه کند، کسی که به دشمن در حال جنگ اسلحه

ومن نكح ذات مَحْرم منه، والساعي في الفتنة، وبايع السلاح من أهل الحرب، ومانع الزّكاة، ومن وجد سعة فمات ولم يحجّ.

الأزلام التي كان أهل الجاهلية يستقسمون بها عشرة

٥٧ – حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني، والحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام بن المؤدّب، وعلي بن عبدالله الورّاق، وحمزة بن محمّد بن أحمد بن جعفر بن محمّد بن زيد بن علي بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام قالوا: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم سنة سبع وثلاثمائة قال: حدّثني أبي، عن أبي أحمد محمّد بن زياد الأزديّ؛ وأحمد بن محمّد بن أبي نصر البزنطي جميعاً، عن أبان بن عثمان الأحمر، عن أبان بن تغلب، عن أبي جعفر محمّد بن عليّ الباقر عليهما السّلام أنّه قال في قوله عزّوجلّ: «حرّمت عليكم الميتة والدّم ولحم الخنزير – الآية» قال: الميتة والدّم ولحم الخنزير معروف، «وما أُهلّ لغير الله به» يعني ما ذبح للأصنام، وأمّا المنخنقة فإنّ المجوس كانوا لا يأكلون الذّبايح ويأكلون الميتة وكانوا يخنقون البقر والغنم فإذا اختنقت وماتت أكلوها، «والمتردّية» كانوا يشدّون أعينها ويلقونها من السطح فإذا ماتت أكلوها، «و النطيحة» كانوا يناطحون بالكباش فإذا ماتت أحدها أكلوها، «وما أكل السّبُع إلّا ما ذكّيتم» فكانوا يأكلون ما يقتله الذّئب والأسد، فحرّم الله ذلك «وما ذُبح على النُّصُب» كانوا يذبحون لبيوت النيران، وقريش كانوا يعبدون الشجر والصخر فيذبحون لها.

«وأن تستقسموا بالأزلام ذلكم فسق» قال: كانوا يعمدون إلى الجزور فيجزّونه عشرة أجزاء ثمّ يجتمعون عليه فيخرجون السهام ويدفعونها إلى رجل، والسهام عشرة سبعة لها أنصِباء وثلاثة لا أنصباء لها، فالّتي لها أنصباء: الفَذّ، والتّوأم، والمُسْبِل، والنافس، والحِلْس والرَّقيب، والمُعَلّى. والفَذّ له سهم، والتّوأم له سهمان، والمسبل له ثلاثة أسهم، و النافس له أربعة أسهم، والحلس له خمسة أسهم، والرَّقيب له ستّة أسهم، والمعلّى له سبعة أسهم. والّتي لا أنصباء لها: السَّفيح، والمنيح، والوَغْد. وثمن الجزور على من لا يخرج له من الأنصباء شيء وهو القمار فحرّمه الله عزّوجلّ.

بفروشد و کسی که زکات ندهد و کسی که امکان حجّ داشته باشد و حج نکند و بمیرد.

چوبه‌های قمار که در جاهلیت وجود داشت ده تا بود

۵۷ـ ابان بن تغلب از امام باقر (ع) نقل می‌کند که آن حضرت دربارهٔ سخن خداوند: «بر شما مردار و خون و گوشت خوک و... حرام شده است.»[۱] فرمود: مردار و خون و گوشت خوک معلوم است و اما «گوسفندی که بدون ذکر نام خدا سر بریده شده» منظور قربانی بتهاست، و اما «ننحفقه» این بود که مجوسی‌ها حیوانات ذبح شده را نمی‌خوردند بلکه مردار می‌خوردند و آنها گاو و گوسفند را خفه می‌کردند و چون خفه می‌شد و می‌مرد، می‌خوردند، و «متردّیه» این بود که چشمان حیوان را می‌بستند و از بالای بام به پایین می‌انداختند و چون می‌مرد آن را می‌خوردند و «نطیحه» این بود که میش‌ها را با هم درگیر می‌کردند و چون یکی از آنها می‌مرد می‌خوردند، «و ما اکل السبع الاّ ما ذکیتم» این بود که آنها حیوانی را که گرگ و شیر آن را کشته بود می‌خوردند، که خدا آن را حرام کرد «و ما ذبح علی النصب» حیوانی بود که برای آتشکده‌ها ذبح می‌کردند و قریش درخت و صخره را پرستش می‌کردند و برای آنها گوسفند ذبح می‌کردند.

«و ان تستقسموا بالازلام» این بود که آنان شترهای نحر شده را ده بخش می‌کردند و دور آن جمع می‌شدند و تیرها را بیرون می‌آوردند و آنها را به یک نفر می‌دادند و آن تیرها ده تا بود که هفت تا از آنها سهم داشت و سه تا پوچ بود، نامهای تیرهایی که سهم داشت عبارت بود از: فذّ، توأم، مُسبل، نافس، حِلس، رقیب و معلّی. «فذّ» یک سهم و «توأم» دو سهم و «مُسبل» سه سهم و «نافس» چهار سهم و «حِلس» پنج سهم و «رقیب» شش سهم و «معلّی» هفت سهم. و تیرهایی که سهم نداشتند عبارت بودند از: سفیح، منیح و وغد. قیمت شترها را کسی پرداخت می‌کرد که از این تیرها سهمی بر او اصابت نمی‌کرد و این همان قمار بود که خداوند آن را حرام کرد.

۱ـ سورهٔ مائده، آیهٔ ۵.

ما فرض على كلّ مسلم أن يقوله كلّ يوم قبل طلوع الشمس عشر مرّات وقبل غروبها عشر مرّات

٥٨ – حدّثنا أحمد بن الحسن القطّان قال: حدّثنا أحمد بن يحيى بن زكريّا القطّان، عن بكر بن عبدالله بن حبيب قال: حدّثنا تميم بن بهلول، عن أبيه قال: حدّثنا إسماعيل بن الفضل قال: سألت أبا عبدالله عليه السّلام عن قول الله عزّوجلّ: «فسبّح بحمد ربّك قبل طلوع الشمس وقبل غروبها» فقال: فريضة على كلّ مسلم أن يقول قبل طلوع الشمس عشر مرّات وقبل غروبها عشر مرّات «لا إله إلّا الله وحده لا شريك له، له الملك وله الحمد، يحيى ويميت، وهو حيٌّ لا يموت، بيده الخير وهو على كلّ شيء قدير» قال: فقلت: «لا إله إلّا الله وحده لا شريك له، له الملك وله الحمد، يحيى ويميت، ويميت ويحيى» فقال: يا هذا لا شكَّ في أنَّ الله يحيى ويميت ويميت ويحيى ولكن قل كما أقول.

بنو عبد المطّلب عشرة والعبّاس

٥٩ – حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن محمّد بن أبي عمير، عن أبان بن عثمان الأحمر قال: سمعت جعفر بن محمّد يحدّث عن أبيه عليهما السّلام قال: سمعت جابر بن عبدالله الأنصاريَّ يقول: سئل رسول الله صلّى الله عليه وآله عن وُلد عبد المطّلب فقال: عشرة والعبّاس.

قال مصنّف هذا الكتاب رضي الله عنه: وهم عبدالله وأبو طالب والزُّبير وحمزة والحارث – وهو أسنّهم – والغَيْداق والمقوّم وحجل وعبد العُزّى وهو أبو لهب و ضرار والعبّاس، ومن النّاس من يقول: إنَّ المقوّم هو حجل. ولعبد المطّلب عشرة أسماء تعرفه بها العرب وملوك القَيَاصِرَة وملوك العجم و ملوك الحبشة، فمن أسمائه عامر، وشيبة الحمد، وسيّد البطحاء، وساقي الحجيج، و ساقي المغيث، وغَيْث الوَرى في العام الجَدْب، وأبو السّادة العشرة، وعبد المطّلب، و حافر زمزم، وليس ذلك لمن تقدَّمه.

آنچه خدا بر هر مسلمانی فرض کرده که هر روز پیش از طلوع آفتاب ده مرتبه و پیش از غروب آن، ده مرتبه آن را بگوید

۵۸ـ اسماعیل بن فضل می‌گوید: از امام صادق (ع) سخن خداوند را که می‌فرماید: «تسبیح بگو با حمد پروردگارت پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آن.»[۱] پرسیدم، فرمود: بر هر مسلمانی فرض است که پیش از طلوع آفتاب ده مرتبه و پیش از غروب آن ده مرتبه بگوید: «نیست معبودی جز خدای یگانه، شریکی برای او وجود ندارد، پادشاهی و سپاس او راست، زنده می‌کند و می‌میراند و او زنده است و نمی‌میرد، خیر در دست اوست و او بر هر چیزی قدرت دارد.» می‌گوید: من گفتم: «نیست معبودی جز خدای یگانه، شریکی برای او وجود ندارد، پادشاهی و سپاس او راست، زنده می‌کند و می‌میراند و زنده می‌کند.» امام فرمود: ای شخص، شک نیست که خداوند زنده می‌کند و می‌میراند و زنده می‌کند ولی تو همان را بگو که من گفتم: (یعنی فقط بگو زنده می‌کند و «می‌میراند و زنده می‌کند» را اضافه مکن.)

پسران عبدالمطلب ده تا بودند به اضافهٔ عباس

۵۹ـ ابان بن عثمان احمر می‌گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که از پدرش نقل می‌کرد که از جابر بن عبدالله انصاری شنیدم که می‌گفت: از پیامبر خدا (ص) از پسران عبدالمطلب پرسیدند، فرمود: ده تا به اضافهٔ عباس.

مصنف این کتاب می‌گوید: آنان عبارت بودند از: عبدالله، ابوطالب، زبیر، حمزه، حارث ـ که بزرگ‌ترین آنان بود ـ غیداق، عقوَم، حجل، عبدالعزی، و او همان ابوطالب بود، ضرار و عباس. بعضی گفته‌اند که «عقوَم» همان «حجل» است.

عبدالمطلب ده نام داشت که عرب‌ها و پادشاهان روم قیاصره و پادشاهان عجم و پادشاهان حبشه او را با آن نام‌ها می‌شناختند، از نامهای او عامر، شیبة الحمد، سیّد البطحاء، ساقی الحجیج، ساقی المغیث، غیث الوری فی العام الجدب، ابوالسادة العشرة، عبدالمطلب، حافر زمزم. و این نامها برای کسی پیش از او نبود.

۱ـ سورهٔ طه، آیهٔ ۱۳۰.

أبواب الأحد عشر

أسماء الكواكب الأحد عشر التي رآها يوسف عليه السلام في المنام له ساجدين مع الشمس والقمر

١ – حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار، عن محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعريّ، عن عليّ بن محمّد، عن رجل، عن سليمان بن زياد المنقري، عن عمرو بن شمر، عن إسماعيل السدّي، عن عبد الرّحمن بن سابط القرشي، عن جابر بن عبدالله الأنصاري، في قول الله عزّوجلّ حكاية عن يوسف «إنّي رأيت أحد عشر كوكباً والشمس والقمر رأيتهم لي ساجدين» فقال في تسمية النجوم: وهو الطارق وجربان، والذّيال، وذو الكنفان، وذو القرع، وقابس، ووثّاب، وعمودان و فيلق، ومصبح، والضّروح، والضّياء والنّور يعني الشمس والقمر، وكلّ هذه الكواكب محيطة بالسماء.

٢ – حدّثنا أبو محمّد عبدالله بن حامد قال: أخبرنا أبوبكر محمّد بن جعفر قال: حدّثنا ابن عرفة يعني الحسن قال: حدّثنا الحكم بن ظهير، عن السدّيّ، عن عبد الرّحمن بن سابط القرشي، عن جابر بن عبدالله قال: أتى النّبيّ صلّى الله عليه وآله رجل من اليهود يقال له بستان اليهودي فقال: يا محمّد أخبرني عن الكواكب الّتي رآها يوسف عليه السّلام أنّها ساجدة ما أسماؤها فلم يجبه نبيّ الله صلّى الله عليه وآله يومئذ في شيء، ونزل جبرئيل عليه السّلام بعد فأخبر النّبيّ صلّى الله عليه وآله بأسمائها، قال: فبعث نبيّ الله صلّى الله عليه وآله إلى بستان فلمّا أن جاءه قال النّبيّ صلّى الله عليه وآله: هل أنت تسلم إن أخبرتك بأسمائها؟ قال: فقال له: نعم، فقال له النبيّ صلّى الله عليه وآله: جربان، والطارق، والذّيال، وذو الكنفان، وقابس، ووثّاب، وعمودان والفيلق، والمصبح، والضّروح، وذو القرع، والضياء والنور رآها في أفق السماء ساجدة له فلمّا قصّها يوسف عليه السّلام على يعقوب عليه السّلام قال يعقوب: هذا أمر متشتّت يجمعه الله عزّوجلّ بعد، قال: فقال بستان: والله إنّ هذه لأسماؤها.

أسماء زمزم إحدى عشر

٣ – حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر البزنطي، عن أيمن بن محرز، عن معاوية بن عمّار، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: أسماء زمزم: رَكضة جبرئيل وحفيرة إسماعيل وحفيرة عبد المطّلب وزمزم وبرّة والمضمونة والرّواء، وشبعة وطعام ومطعم و شفاء سقم.

باب خصلت‌های یازدهگانه

نامهای یازده ستاره‌ای که یوسف در خواب دید که آنها با آفتاب و ماه به او سجده می‌کنند

۱ ـ عبدالرحمان بن سابط قریشی از جابر بن عبدالله انصاری دربارهٔ این سخن خداوند که از قول یوسف نقل می‌کند که گفت: «من یازده ستاره را همراه با آفتاب و ماه دیدم که به من سجده می‌کنند.» نقل می‌کند که آن ستارگان را چنین نام برد: طارق، جربان، ذیّال، ذوالکنفان، ذوالقرع، قابس، وثّاب، عمودان، فیلق، مصبح، ضروح، ضیاء و نور که همان آفتاب و ماه بودند، و هر کدام از این ستارگان آسمان را احاطه کرده‌اند.

۲ ـ جابر بن عبدالله می‌گوید: مردی از یهودیها نزد پیامبر خدا (ص) آمد که به او بستان یهودی می‌گفتند، و گفت :ای محمّد، به من خبر بده از ستارگانی که یوسف دید که به او سجده می‌کنند، پیامبر خدا (ص) آن روز جوابی به او نداد تا جبرئیل نازل شد و نامهای آنها را به او خبر داد، پیامبر خدا (ص) کسی را دنبال بستان فرستاد و چون آمد، پیامبر فرمود: اگر آن نامها را بگویم مسلمان می‌شوی؟ گفت: آری. پیامبر به او چنین گفت: جربان، طارق، ذیّال، ذوالکنفان، قابس، وثّاب، عمودان، فیلق، مصبح، ضروح، ذوالقرع و ضیا و نور که آنها را در افق آسمان دید که به او سجده می‌کنند و چون یوسف آن را به یعقوب تعریف کرد، یعقوب گفت: این کار پراکنده‌ای است که خداوند بعدها آن را جمع می‌کند. می‌گوید: بستان گفت: به خدا سوگند که این نام‌های آن ستارگان است.

زمزم یازده نام دارد

۳ ـ معاویة بن عمّار از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: نام‌های چاه زمزم عبارتند از: رکضة جبرئیل، حفیرة اسماعیل، حفیرة عبدالمطلب، زمزم، برّة، مضمونه، رواء، شبعه، طعام، مطعم و شفاء سقم.

أبواب الإثنى عشر

باب الواحد إلى إثنى عشر

١ - حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار، عن محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعريّ قال: حدّثني أبو عبدالله الرّازيّ، عن أبي الحسن عيسى بن محمّد بن عيسى بن عبدالله المحمّدي من وُلد محمّد بن الحنفيّة، عن محمّد بن جابر، عن عطاء، عن طاووس قال: أتي قوم من اليهود عمر بن الخطّاب وهو يومئذ والٍ على النّاس فقالوا: أنت والي هذا الأمر بعد نبيّكم. وقد أتيناك نسألك عن أشياء إن أنت أخبرتنا بها آمنّا وصدّقنا واتّبعناك، فقال عمر: سلوا عمّا بدالكم، قالوا: أخبرنا عن أقفال السماوات السبع ومفاتيحها، وأخبرنا عن قبر سار بصاحبه؟ وأخبرنا عمّن أنذر قومه ليس من الجنّ ولا من الإنس؟ وأخبرنا عن موضع طلعت فيه الشمس ولم تعد إليه، وأخبرنا عن خمسة لم يخلقوا في الأرحام، عن واحد واثنين وثلاثة وأربعة وخمسة وستّة وسبعة، وعن ثمانية وتسعة وعشرة وحادي عشر وثاني عشر؟ قال: فأطرق عمر ساعة ثمّ فتح عينيه ثمّ قال: سألتم عمر بن الخطّاب عمّا ليس له به علم ولكنّ ابن عمّ رسول الله صلّى الله عليه وآله يخبركم بما سألتموني عنه، فأرسل إليه فدعاه.

فلمّا أتاه قال له: يا أبا الحسن إنّ معاشر اليهود سألوني عن أشياء لم أُجبهم فيها بشيء وقد ضمنوا لي إن أخبرتهم أن يؤمنوا بالنبي صلّى الله عليه وآله. فقال لهم عليٌّ عليه السّلام: يا معشر اليهود أعرضوا عليّ مسائلكم، فقالوا له مثل ما قالوا لعمر، فقال لهم عليٌّ عليه السّلام: أتريدون أن تسألوا عن شيء سوى هذا؟ قالوا: لا، يا أبا شَبر وشُبَيْر، فقال لهم عليّ عليه السّلام: أمّا أقفال السماوات فالشرك بالله، ومفاتيحها قول لا إله إلّا الله، وأمّا القبر الّذي سار بصاحبه فالحوت سار بيونس في بطنه البحار السبعة، وأمّا الّذي أنذر قومه ليس من الجنّ ولا من الإنس فتلك غلة سليمان بن داود عليهما السّلام، أما الموضع الّذي طلعت فيه الشمس فلم تعد إليه فذاك البحر الّذي أنجى الله عزّوجلّ فيه موسى عليه السّلام وغرق فيه فرعون

باب خصلت‌های دوازدهگانه

باب یک تا دوازده

۱ ـ عطا از طاووس نقل می‌کند گروهی از یهود نزد عمر بن خطاب آمدند و او در آن روز والی مردم بود، گفتند: تو والی این امر پس از پیامبرتان هستی و ما نزد تو آمدیم و از تو چیزهایی می‌پرسیم، اگر تو آنها را درست پاسخ دادی ایمان می‌آوریم و تو را تصدیق می‌کنیم و پیرو تو می‌شویم، عمر گفت: بپرسید آنچه را در نظر دارید، گفتند: به ما خبر بده از قفلهای آسمانهای هفتگانه و کلیدهای آنها، و به ما خبر بده از قبری که صاحب خود را حرکت داد، و به ما خبر بده از کسی که قوم را ترسانید در حالی که نه از انس بود و نه از جنّ، و به ما خبر بده از محلّی که آفتاب به آنجا تابید و دیگر باز نگشت، و به ما خبر بده از پنج موجود زنده‌ای که در رحم مادر آفریده نشدند، و از یکی و دو تا و سه تا و چهار تا و پنج تا و شش تا و هفت تا و هشت تا و نه تا و ده تا و یازده تا و دوازده تا، می‌گوید: عمر ساعتی سر به زیر انداخت و سپس چشمانش را باز کرد و گفت: شما از عمر بن خطّاب چیزهایی را پرسیدید که آنها را نمی‌داند ولی پسر عموی پیامبر خدا (ص) از آنچه پرسیدید به شما خبر می‌دهد، پس کسی را به جانب او فرستاد و او را فراخواند.

و چون علی (ع) آمد، عمر به او گفت: ای ابوالحسن، گروه یهود از من چیزهایی را پرسیدند که به هیچ کدام پاسخ ندادم و آنها به من قول داده‌اند که اگر به آنها بگویم به پیامبر ایمان بیاورند، علی (ع) به آنان گفت: ای گروه یهود، سؤالهای خود را با من بگویید، آنها همان چیزهایی را که به عمر گفته بودند بازگو کردند. علی (ع) به آنان گفت: امّا قفل‌های آسمان‌ها شریک قرار دادن به خداست و کلیدهای آن گفتن «لا اله الاّ الله» است، و امّا قبری که صاحب خود را حرکت داد ماهی بود که یونس را در شکم خود در هفت دریا گردانید، و امّا آنکه قوم خود را ترسانید و از انس و جنّ نبود مورچهٔ حضرت سلیمان بن داوود بود، و امّا محلّی که آفتاب به آنجا تابید و دیگر باز نگشت، دریایی بود که خداوند در آنجا موسی را نجات داد و فرعون و یارانش را

وأصحابه، و أمّا الخمسة الّذين لم يخلقوا في الأرحام فآدم وحوّاء وعصى موسى وناقة صالح وكبش إبراهيم عليهم السّلام.

وأمّا الواحد فالله الواحد لا شريك له، وأمّا الإثنان فآدم وحوّاء، وأمّا الثّلاثة فجبريل وميكائيل وإسرافيل، وأمّا الأربعة فالتوراة والإنجيل والزّبور و الفرقان، وأمّا الخمس فخمس صلوات مفروضات على النّبيّ صلّى الله عليه وآله، وأمّا الستّة فقول الله عزّوجلّ: «ولقد خلقنا السموات والأرض وما بينهما في ستّة أيّام»، وأمّا السبعة فقول الله عزّوجلّ: «وبنينا فوقكم سبعاً شداداً»، وأمّا الثمانية فقول الله عزّوجلّ «ويحمل عرش ربّك فوقهم يومئذ ثمانية»، وأمّا التّسعة فالآيات المنزلات على موسى بن عمران عليه السّلام، وأمّا العشرة فقول الله عزّوجلّ: «وواعدنا موسى ثلاثين ليلة وأتممناها بعشر»، وأمّا الحادي عشر فقول يوسف لأبيه «إنّي رأيت أحد عشر كوكباً»، وأمّا الإثنى عشر فقول الله عزّوجلّ لموسى عليه السّلام: «اضرب بعصاك الحجر فانفجرت منه اثنتا عشرة عيناً» قال: فأقبل اليهود يقولون: نشهد أن لا إله إلّا الله وأنّ محمّدا رسول الله صلّى الله عليه وآله و أنّك ابن عمّ رسول الله صلّى الله عليه وآله،أقبلوا على عمر فقالوا: نشهد أنّ هذا أخو رسول الله صلّى الله عليه وآله والله إنّه أحقّ بهذا المقام منك. وأسلم من كان معهم وحسن إسلامهم.

شرّ الأوّلين والآخرين اثنا عشر

٢- حدّثنا محمّد بن الحسن بن سعيد الهاشمي الكوفي بالكوفة قال: حدّثنا فرات بن إبراهيم بن فرات الكوفي قال: حدّثني عبيد بن كثير قال: حدّثنا يحيى بن الحسن، وعبّاد بن يعقوب، ومحمّد بن الجنيد قالوا: حدّثنا أبوعبد الرّحمن المسعودي قال: حدّثني الحارث بن حصيرة، عن الصخر بن الحكم الفزاري، عن حيّان بن الحارث الأزديّ، عن الرّبيع بن جميل الضبّيّ، عن مالك بن ضمرة الرّؤاسي قال: لمّا سيّر أبوذرّ رحمه الله اجتمع هو وعليّ بن أبي طالب عليه السّلام والمقداد بن الأسود وعمّار بن ياسر وحذيفة بن اليمان وعبدالله بن مسعود، فقال أبوذرّ رحمه الله: حدّثوا حديثاً نذكر به رسول الله صلّى الله عليه وآله ونشهد له وندعو له ونصدّقه بالتوحيد، فقال عليّ عليه السّلام: ما هذا زمان حديثي قالوا:

غرق کرد (چون در آن حال آبها کنار رفت و آفتاب به آنجا تابید و دیگر آبها به هم آمدند و هرگز آفتاب به آنجا نتابید.) و امّا پنج موجود زنده‌ای که در رحم مادر آفریده نشدند، عبارت بودند از: آدم و حوّا و عصای موسی و شتر صالح و قوچ ابراهیم.

و امّا یکی، خدای یگانه‌ای است که شریک ندارد، و اما دو تا، آدم و حوا هستند، و امّا سه تا، جبرئیل و میکائیل و اسرافیل هستند، و امّا چهار تا، تورات و انجیل و زبور و فرقان، و امّا پنج تا پنج نمازی است که به پیامبر واجب شده است، و امّا شش تا، سخن خداوند است که فرمود: آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفریدیم، و امّا هفت تا، سخن خداوند است که فرمود: بالای شما هفت آسمان سخت آفریدیم، و امّا هشت تا، سخن خداوند است که فرمود: در آن روز عرش پروردگارت را بالای آنان هشت نفر حمل می‌کنند، و امّا نه تا، معجزاتی بود که به موسی بن عمران داده شد، و امّا ده تا، سخن خداوند است که فرمود: ما با موسی سی شب وعده گذاشتیم و آن را با ده شب دیگر به پایان رسانیدیم، و امّا یازده تا، سخن یوسف است که به پدرش گفت: من دیدم که یازده ستاره بر من سجده کردند، و امّا دوازده تا، سخن خداوند است که به موسی فرمود: عصای خود را به سنگ بزن، پس دوازده چشمه از آن جوشید.

می‌گوید: آن یهودی‌ها جلو آمدند در حالی که می‌گفتند: گواهی می‌دهیم که معبودی جز خدا نیست و اینکه محمد (ص) پیامبر خداست و تو پسر عموی او هستی، سپس رو به عمر کردند و گفتند: گواهی می‌دهیم که این شخص برادر پیامبر خداست و به خدا سوگند که او به این مقام شایسته‌تر از توست و هر کس که با آنان بود مسلمان شدند و اسلام نیکویی داشتند.

بدترینِ اوّلین و آخرین دوازده نفرند

۲ـ مالک بن ضمرهٔ رواسی گفت: چون ابوذر تبعید شد، او و علی بن ابی طالب (ع) و مقداد بن اسود و عمار بن یاسر و حذیفة بن یمان و عبدالله بن مسعود اجتماع کردند، ابوذر گفت: حدیثی بگویید که با آن پیامبر خدا (ص) را یاد کنیم و به او شهادت بدهیم و دعا کنیم و او را با توحید تصدیق کنیم، علی (ع) فرمود: حالا زمان حدیث گفتن من نیست، گفتند: درست است، ابوذر گفت: ای حذیفه، تو حدیثی برای ما بگو،

صدقت، فقال: حدّثنا يا حذيفة فقال: لقد علمتم أنّي سألت المعضلات وخبّرتهنّ لم أُسأل عن غيرها. قال: حدّثنا يا ابن مسعود قال: لقد علمتم أنّي قرأت القرآن لم أُسأل عن غيره، ولكنّ أنتم أصحاب الأحاديث، قالوا: صدقت قال: حدّثنا يا مقداد قال: لقد علمتم أنّي إنّما كنت صاحب السيف لا أُسأل عن غيره، ولكنّ أنتم أصحاب الأحاديث، قالوا: صدقت. فقال: حدّثنا يا عمّار قال: قد علمتم أنّي رجل نسيٌّ إلّا أن أُذكّر فأذكر.

فقال أبوذرٌّ ـ رحمة الله عليه ـ أنا أُحدّثكم بحديث قد سمعتموه ومن سمعه منكم، قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: «ألستم تشهدون أن لا إله إلّا الله وأنّ محمّداً رسول الله وأنّ الساعة آتية لا ريب فيها وأنّ الله يبعث من في القبور وأنّ البعث حقٌّ وأنّ الجنّة حقٌّ والنّار حقٌّ؟ قالوا: نشهد، قال: وأنا معكم من الشاهدين، ثمّ قال: ألستم تشهدون أنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله قال: «شرُّ الأوّلين و الآخرين اثنا عشر ستّة من الأوّلين وستّة من الآخرين» ثمّ سمّى الستّة من الأوّلين ابن آدم الّذي قتل أخاه، وفرعون وهامان وقارون والسامريّ والدّجّال اسمه في الأوّلين ويخرج في الآخرين، وأمّا الستّة من الآخرين فالعِجْل وهو نَعْثَل، وفرعون وهو معاوية، وهامان هذه الأمّة وهو زياد، وقارونها وهو سعيد، والسامري وهو أبو موسى عبدالله بن قيس لأنّه قال كما قال سامريّ قوم موسى: لا مِساس أي لا قتال، والأبتر وهو عمرو بن العاص، أفتشهدون على ذلك؟ قالوا: نعم، قال: وأنا على ذلك من الشاهدين.

ثمّ قال: ألستم تشهدون أنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله قال: إنّ أمّتي ترد عليّ الحوض على خمس رايات أوّلها راية العجل فأقوم فآخذ بيده فإذا أخذت بيده اسودّ وجهه ورجفت قدماه وخفقت أحشاؤه ومن فعل فعله يتبعه فأقول: بماذا خلفتموني في الثقلين من بعدي؟ فيقولون: كذّبنا الأكبر ومزّقناه، واضطهدنا الأصغر وأخذنا حقّه، فأقول: اسلكوا ذات الشمال فينصرفون ظمأ مظمئين، قد اسودّت وجوههم لا يطعمون منه قطرة. ثمّ ترد عليّ راية فرعون أمّتي وهم أكثر

گفت: شما می‌دانید که من همواره از مشکلات می‌پرسیدم و آنها را می‌آزمودم و از غیر آنها نمی‌پرسیدم، ابوذر گفت: ای ابن مسعود، تو به ما حدیث بگو، ابن مسعود گفت: شما می‌دانید که من قرآن قرائت می‌کنم و از غیر آن پرسیده نمی‌شوم، ولی شما اصحاب حدیث هستید، گفتند: درست است، ابوذر گفت: ای مقداد، تو به ما حدیث بگو، گفت: می‌دانید که من صاحب شمشیر بودم و از غیر آن پرسیده نمی‌شوم ولی شما اصحاب حدیث هستید، گفتند: درست است، ابوذر گفت: ای عمّار، تو به ما حدیث بگو، عمّار گفت: شما می‌دانید که من مرد فراموشکاری هستم مگر اینکه کسی به یاد من بیاورد تا یادم آید.

ابوذر گفت: من برای شما حدیثی را می‌گویم که آن را شنیدید و کسانی هم از شما شنیده‌اند. پیامبر خدا (ص) فرمود: آیا شما گواهی نمی‌دهید که معبودی جز خدا نیست و محمد پیامبر خداست و قیامت برپا خواهد شد و در آن شکی نیست و اینکه خداوند تمام مردم را که در قبرها هستند زنده می‌کند و برانگیخته شدن حق است و بهشت و جهنم حق است؟ گفتند: گواهی می‌دهیم، فرمود: من نیز با شما از گواهان هستم، سپس گفت: آیا گواهی نمی‌دهید که پیامبر خدا (ص) فرمود: بدترینِ اولین و آخرین دوازده نفرند: شش نفر از پیشینیان و شش نفر از آخرین است؟ سپس شش نفری که از پیشینیان است چنین نام برد: پسر آدم که برادرش را کشت و فرعون و هامان و قارون و سامری و دجّال که نام او در اولین است ولی در آخرین خروج می‌کند و اما شش نفری که از آخرین است، عبارتند از: گوساله که همان «نعثل = پیر خرفت» است و فرعون که همان معاویه است و هامان این امت که همان زیاد است و قارون آن که سعید است و سامری که همان ابو موسی اشعری عبدالله بن قیس است، چون او همان را گفت که سامری قوم موسی گفت و آن اینکه گفت: جنگ نباشد، و ابتر که همان عمروعاص است، آیا به این گواهی می‌دهید، گفتند: آری، گفت: من نیز از گواهان هستم.

سپس گفت: آیا گواهی می‌دهید که پیامبر خدا (ص) فرمود: همانا امّت من در پنج پرچم، وارد بر من در حوض می‌شوند، اولین پرچم، پرچم همان گوساله است و من بلند می‌شوم و دست او را می‌گیرم و چون دست او را گرفتم صورتش سیاه می‌شود و قدم‌هایش می‌لرزد و درونش می‌تپد و هر کس که از او پیروی کرده مانند او می‌شود و من می‌گویم: شما پس از من با دو امانت گران‌بها چه کردید؟ می‌گویند: بزرگ‌ترِ آن دو را (که همان قرآن است) دروغ انگاشتیم و پاره پاره کردیم و کوچک‌ترِ آن دو را (که خاندان پیامبر است) مورد ستم قرار دادیم و حق او را گرفتیم، پس من می‌گویم: به طرف چپ بروید و آنان در حالی که تشنه‌اند و صورت‌هایشان سیاه شده و قطره‌ای آب نخورند. سپس پرچم فرعونِ امّت من که آنان بیشترین مردم هستند و از

النّاس ومنهم المبهرجون قيل: يا رسول الله وما المبهرجون بهرجوا الطريق؟ قال صلّى الله عليه وآله: لا، ولكن بهرجوا دينهم وهم الّذين يغضبون للدُّنيا ولها يرضون، فأقوم فآخذ بيد صاحبهم فإذا أخذت بيده اسودَّ وجهه ورجفت قدماه وخفقت أحشاؤه ومن فعل فعله يتبعه. فأقول: بما خلفتموني في الثقلين بعدي؟ فيقولون: كذَّبنا الأكبر ومزَّقناه، وقاتلنا الأصغر فقتلناه فأقول: اسلكوا سبيل أصحابكم فينصرفون ظمأ مظمئين مسودَّة وجوههم، لا يطعمون منه قطرة. قال: ثمّ ترد عليَّ راية هامان أُمّتي فأقوم فآخذ بيده فإذا أخذت بيده اسودَّ وجهه ورجفت قدماه وخفقت أحشاؤه ومن فعل فعله يتبعه، فأقول: بماذا خلفتموني في الثقلين بعدي؟ فيقولون: كذَّبنا الأكبر ومزَّقناه، وخذلنا الأصغر وعصيناه، فأقول: اسلكو سبيل أصحابكم فينصرفون ظمأ مظمئين مسودَّة وجوههم، لا يطعمون منه قطرة. ثمّ ترد عليَّ راية عبدالله بن قيس وهو إمام خمسين ألف من أُمّتي فأقوم فآخذ بيده فإذا أخذت بيده اسودَّ وجهه ورجفت قدماه وخفقت أحشاؤه ومن فعل فعله يتبعه فأقول: بما خلفتموني في الثقلين بعدي؟ فيقولون: كذَّبنا الأكبر وعصيناه وخذلنا الأصغر وعدلنا عنه، فأقول: اسلكوا سبيل أصحابكم فينصرفون ظمأ مظمئين مسودَّة، وجوههم، لا يطعمون منه قطرة. ثمّ ترد عليَّ المخدج برايته فآخذ بيده فإذا أخذت بيده اسودَّ وجهه ورجفت قدماه وخفقت أحشاؤه ومن فعل فعله يتبعه، فأقول: بما خلفتموني في الثقلين بعدي؟ فيقولون: كذَّبنا الأكبر وعصيناه، وقاتلنا الأصغر وقتلناه فأقول: اسلكوا سبيل أصحابكم، فينصرفون ظمأ مظمئين مسودَّة وجوههم، لا يطعمون منه قطرة.

ثمّ ترد عليَّ رأية أمير المؤمنين وإمام المتقين وقائد الغُرّ المحجَّلين فأقوم فآخذ بيده فإذا أخذت بيده ابيضَّ وجهه ووجوه أصحابه، فأقول: بما خلفتموني في الثقلين من بعدي؟ قال: فيقولون: اتّبعنا الأكبر وصدَّقناه، ووازرنا الأصغر ونصرناه. وقاتلنا معه، فأقول: ردُّوا رواء مرويّين، فيشربون شربة لا يظمأون بعدها أبداً، وجه إمامهم كالشمس الطالعة، ووجوه أصحابه كالقمر ليلة البدر وكأضواء نجم في السماء، ثمّ

آنها کسانی هستند که برگردانده‌اند، گفته شد: یا رسول الله برگردانندگان چه کسانی هستند؟ آیا آنها راه را برگردانیده‌اند؟ فرمود: نه، بلکه دین خود را برگردانیده‌اند، آنان کسانی هستند که به خاطر دنیا خشم می‌گیرند و به آن خوشنود هستند، پس برمی‌خیزم و دست رفیق آنها را می‌گیرم و چون دست او را گرفتم، صورتش سیاه می‌شود و قدم‌هایش می‌لرزد و درونش می‌تپد و هر کس که از او پیروی کرده مانند او می‌شود و من می‌گویم: شما پس از من با دو امانت گران‌بها چه کردید؟ می‌گویند بزرگ‌تر آن دو را دروغ انگاشتیم و پاره پاره کردیم و باکوچک‌ترین آن دو (که خاندان پیامبر است) جنگیدیم و او را کشتیم، پس من می‌گویم: راه رفیقانتان را در پیش بگیرید و آنها می‌روند در حالی که تشنه‌اند و صورت‌هایشان سیاه است و قطره‌ای از آن نخورند. فرمود: سپس پرچم هامانِ امّت من بر من وارد می‌شوند و من بر می‌خیزم دست او را می‌گیرم و چون دست او را گرفتم، صورتش سیاه می‌گردد و قدم‌هایش می‌لرزد و درونش می‌تپد و هر کس که کار او را کرده تابع او می‌شود، من می‌گویم: شما پس از من با دو امانت گران‌بها چه کردید؟ می‌گویند: بزرگ‌تر را دروغ انگاشتیم و پاره پاره کردیم و کوچک‌تر را خوار ساختیم و نافرمانی کردیم، پس من می‌گویم: به راه رفیقانتان بروید، پس می‌روند در حالی که تشنه‌اند و صورت‌هایشان سیاه شده و قطره‌ای از آن نخورند. سپس پرچم عبدالله بن قیس بر من وارد می‌شود و او پیشوای پنجاه هزار نفر از امّت من است، بر می‌خیزم و دست او را می‌گیرم و چون دست او را گرفتم صورتش سیاه می‌شود و قدم‌هایش می‌لرزد و درونش می‌تپد و هر کس که کار او را کرده تابع او می‌شود، پس می‌گویم: پس از من با دو امانت گران‌بها چه کردید؟ می‌گویند: بزرگ‌تر را دروغ انگاشتیم و نافرمانی کردیم و کوچک‌تر را خوار ساختیم و از آن رویگردان شدیم، پس می‌گویم: راه رفیقانتان را بروید، پس می‌روند در حالی که تشنه‌اند و صورت‌هایشان سیاه است و قطره‌ای از آن نمی‌خورند.

سپس آن مرد شل با پرچم خود بر من وارد می‌شود و من دست او را می‌گیرم و چون دست او را گرفتم، صورتش سیاه می‌شود و قدمهایش می‌لرزد و درونش می‌تپد و هر کس کار او را کرده تابع او می‌شود، پس من می‌گویم: پس از من با دو امانت گران‌بها چه کردید؟ می‌گویند: بزرگ‌تر را دروغ انگاشتیم و او را نافرمانی کردیم و باکوچک‌تر جنگیدیم و او را کشتیم، پس من می‌گویم: راه رفیقانتان را بروید، پس می‌روند در حالی که تشنه‌اند و صورت‌هایشان سیاه شده و قطره‌ای از آن نمی‌خورند.

سپس پرچم امیرالمؤمنین و پیشوای پرهیزگاران و رهبر پیشانی سفیدان بر من وارد می‌شود، برمی‌خیزم و دستش را می‌گیرم و چون دست او را گرفتم صورت او و یارانش سفید می‌شود، پس می‌گویم: پس از من با دو امانت گرانبها چه کردید؟ می‌گویند: از بزرگ‌تر پیروی نمودیم و آن را تصدیق کردیم و کوچک‌تر را کمک کردیم و یاری نمودیم و همراه با او جنگیدیم، پس می‌گویم: برگردید در حالی که سیراب هستند، پس شربتی می‌خورند که هرگز پس از آن تشنه نمی‌شوند،

قال: ألستم تشهدون على ذلك؟ قالوا: نعم، قال: وأنا على ذلك من الشاهدين.

قال يحيى: وقال عبّاد: اشهدوا عليّ بهذا عند الله عزّوجلّ أنّ أبا عبد الرّحمن حدّثنا بهذا، وقال أبو عبد الرّحمن: اشهدوا عليّ بهذا عند الله عزّوجلّ أنّ الحارث بن حصيرة حدّثني بهذا، وقال الحارث: اشهدوا عليّ بهذا عند الله عزّوجلّ أنّ صخر بن الحكم حدّثني بهذا، وقال صخر بن الحكم: اشهدوا عليّ هذا عند الله عزّوجلّ أنّ حيّان حدّثني بهذا، وقال حيّان: اشهدوا عليّ بهذا عند الله عزّوجلّ أنّ الرّبيع بن جميل حدّثني بهذا، وقال الرّبيع: اشهدوا عليّ بهذا عند الله عزّوجلّ أنّ مالك بن ضمرة حدّثني بهذا، وقال مالك بن ضمرة: اشهدوا عليّ بهذا عند الله عزّوجلّ أن أباذرٍّ الغفاري حدّثني بهذا، وقال أبوذرٍّ مثل ذلك، وقال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: حدّثني به جبرئيل عن الله تبارك وتعالى.

معرفة زوال الشمس في كلّ شهر من الشهور الإثنى عشر الرومية

٣- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا أحمد بن إدريس قال: حدّثنا محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعريّ قال: حدّثني الحسن بن موسى الخشّاب، عن الحسن بن إسحاق التميمي، عن الحسن بن أخي الضبّيّ، عن عبدالله بن سنان قال: سمعت أبا عبدالله عليه السّلام يقول: تزول الشمس في النصف من حزيران على نصف قدم، وفي النصف من تموز على قدم ونصف، وفي النصف من آب على قدمين ونصف، وفي النصف من إيلول على ثلاثة ونصف، وفي النصف من تشرين الأوّل على خمسة ونصف، وفي النصف من تشرين الآخر على سبعة ونصف، وفي النصف من كانون الأوّل على تسعة ونصف، وفي النصف من كانون الآخر على سبعة ونصف، وفي النصف من شباط على خمسة أقدام ونصف، وفي النصف من آذار على ثلاثة ونصف، وفي النصف من نيسان على قدمين ونصف، وفي النصف من أيار على قدم ونصف، وفي النصف من حزيران على نصف قدم.

الذين أنكروا على أبى بكر جلوسه في الخلافة وتقدّمه على علي بن أبى طالب عليه السلام اثنا عشر

٤- حدّثنا عليّ بن أحمد بن عبدالله بن أحمد بن أبي عبدالله البرقي قال: حدّثني

صورت پیشوایشان مانند خورشید درخشان و صورت‌های یارانش مانند ماه در شب چهاردهم و مانند نورهای ستارگان آسمان است.

سپس گفت: آیا شما نزد خداوند به این گواهی می‌دهید؟ گفتند: آری. گفت: من نیز از گواهان هستم، یحیی (راوی حدیث) گفت: عبّاد (راوی بعدی حدیث) گفت: نزد خدا برای من گواه باشید که ابو عبدالرحمان این حدیث را برای من نقل کرد و ابو عبدالرحمان گفت: نزد خدا بر من گواه باشید که حارث بن حصیره این حدیث را برای من نقل کرد و حارث گفت: نزد خدا برای من گواه باشید که صخر بن حکم این حدیث را برای من نقل کرد، صخر بن حکم گفت: نزد خدا برای من گواه باشید که حیّان این حدیث را برای من نقل کرد، حیّان گفت: نزد خدا برای من گواه باشید که ربیع بن جمیل این حدیث را برای من نقل کرد، ربیع بن جمیل گفت: نزد خدا برای من گواه باشید که مالک بن حمزه این حدیث را برای من نقل کرد، مالک بن حمزه گفت: نزد خدا برای من گواه باشید که ابوذر غفاری برای من این حدیث را نقل کرد، ابوذر نیز مانند آن را گفت و گفت: پیامبر خدا (ص) فرمود: آن را جبرئیل از جانب خدا به من گفت.

شناختن زوال آفتاب در هر ماه از ماههای دوازده گانهٔ رومی

۳- عبدالله بن سنان می‌گوید: از امام صادق(ع) شنیدم که می‌فرمود: آفتاب در نیمهٔ ماه حزیران به اندازهٔ نصف قدم (از سایهٔ قدّ انسان) زایل می‌شود و ظهر می‌شود، و در نیمهٔ ماه تموز به اندازهٔ یک و نصف، در نیمهٔ ماه آب به اندازهٔ دو قدم و نصف، و در نیمهٔ ماه ایلول به اندازهٔ سه قدم و نصف، و در نیمهٔ تشرین اول پنج قدم و نصف، و در نیمهٔ تشرین دوم هفت قدم و نصف، و در نیمهٔ کانون اول نه قدم و نصف، و در نیمهٔ کانون دوم هفت قدم و نصف، و در نیمهٔ شباط پنج قدم و نصف، و در نیمهٔ حزیران نصف قدم.(این ترتیب به شهر سائل و امام اختصاص دارد و نمی‌توان آن را به همه جا تعمیم داد).

کسانی که نشستن ابوبکر در مقام خلافت و پیشی گرفتن او به علی بن ابی طالب(ع) را انکارکردند،دوازده نفر بودند

۴- عثمان بن مغیره از زیدبن وهب نقل می‌کند که گفت: کسانی که نشستن ابوبکر

أبي، عن جدّه أحمد بن أبي عبدالله البرقي قال: حدّثني النهيكي قال: حدّثنا أبو محمّد خلف بن سالم قال: حدّثنا محمّد بن جعفر قال: حدّثنا شعبة، عن عثمان بن المغيرة، عن زيد بن وهب قال: كان الّذين أنكروا على أبي بكر جلوسه في الخلافة وتقدّمه على عليّ بن أبي طالب عليه السّلام اثنى عشر رجلاً من المهاجرين والأنصار وكان من المهاجرين خالد بن سعيد بن العاص والمقداد بن الأسود وأُبَيّ بن كعب وعمّار بن ياسر وأبوذرّ الغفاري وسلمان الفارسي وعبدالله بن مسعود وبُريدة الأسلميّ، وكان من الأنصار خزيمة بن ثابت ذو الشهادتين وسهل بن حُنيف وأبو أيّوب الأنصاري وأبو الهيثم بن التّيهان و غيرهم فلمّا صعد المنبر تشاوروا بينهم في أمره، فقال بعضهم: هلّا نأتيه فننزله عن منبر رسول الله صلّى الله عليه وآله، و قال آخرون: إن فعلتم ذلك أعنتم على أنفسكم وقال الله عزّوجلّ: «ولا تُلقوا بأيديكم إلى التّهلُكة» ولكن امضوا بنا إلى عليّ بن أبي طالب عليه السّلام نستشيره ونستطلع أمره فأتوا عليّاً عليه السّلام فقالوا: يا أمير المؤمنين ضيّعت نفسك وتركت حقّاً أنت أولى به وقد أردنا أن نأتي الرّجل فننزله عن منبر رسول الله صلّى الله عليه وآله فإنّ الحقّ حقّك، وأنت أولى بالأمر منه فكرهنا أن ننزله من دون مشاورتك.

فقال لهم عليٌّ عليه السلام: لو فعلتم ذلك ما كنتم إلّا حرباً لهم ولا كنتم إلّا كالكُحل في العين أو كالملح في الزّاد، وقد اتّفقت عليه الأُمّة التاركة لقول نبيّها والكاذبة على ربّها ولقد شاورت في ذلك أهل بيتي فأبوا إلّا السكوت لما تعلمون من وغر صدور القوم وبغضهم لله عزّوجلّ ولأهل بيت نبيّه عليهم السّلام وإنّهم يطالبون بثارات الجاهليّة، والله لو فعلتم ذلك لشهروا سيوفهم مستعدّين للحرب والقتال كما فعلوا ذلك حتّىٰ قهروني وغلبوني على نفسي ولبّبوني وقالوا لي: بايع وإلّا قتلناك فلم أجد حيلة إلّا أن أدفع القوم عن نفسي وذاك أنّي ذكرت قول رسول الله صلّى الله عليه وآله: «يا عليُّ إنّ القوم نقضوا أمرك واستبدُّوا بها دونك، وعصوني فيك، فعليك بالصبر حتّىٰ ينزل الأمر، ألا وإنّهم سيغدرون بك لا محالة فلا تجعل لهم

در مقام خلافت و پیشی گرفتن او بر علی بن ابی طالب(ع) را انکار کردند، دوازده نفر از مهاجران و انصار بودند، از مهاجران خالد بن سعید بن العاص و مقداد بن اسود و ابّی بن کعب و عمّار بن یاسر و ابوذر غفاری و سلمان فارسی و عبدالله بن مسعود و بریدة الاسلمی، و از انصار خزیمة بن ثابت و ذوالشهادتین و سهل بن حنیف و ابوایوب انصاری و ابوالهیثم بن تیهان و جز آنها. چون ابوبکر به منبر رفت با خود مشورت کردند، بعضی از آنها گفتند: بهتر است برویم و او را از منبر پیامبر خدا(ص) پایین بکشیم، دیگران گفتند: اگر چنین کنید خود را به زحمت انداخته‌اید وخداوند فرموده است: «خود را با دست خود به هلاکت نیندازید»[1] بلکه ما را نزد علی بن ابی طالب(ع) ببرید تا با او مشورت کنیم و از فرمان او اطلاع حاصل کنیم، آنها نزد علی(ع) رفتند و گفتند: یا امیرالمؤمنین، خود را ضایع کردی و حقی را که تو به آن شایسته‌تر بودی رها ساختی و ما اراده کرده‌ایم که آن مرد را از منبر پیامبر خدا(ص) پایین بکشیم، زیراکه حق، حق توست و تو به این کار از او شایسته‌تری، ولی ناخوش داشتیم که بدون مشورت تو او را پایین بکشیم.

علی (ع) به آنان فرمود: اگر چنین کنید برای آنها جز دشمن در حال جنگ نخواهید بود و چیزی جز مانند سرمهٔ چشم یا نمک توشه نخواهید بود(یعنی تعداد شما در برابر آنها اندک است) و امّت که سخن پیامبر را رها کرده و به خدا دروغ بسته است، بر این کار اتفاق کرده‌اند، و من با اهل بیتم در این باره مشورت کرده‌ام و آنها جز سکوت نخواسته‌اند و این به جهت خشمی است که در سینه‌های این قوم است و با خدا دشمنی و اهل بیت پیامبرش دشمنی دارند و آنان خون‌های جاهلیت را مطالبه می‌کنند، به خدا سوگند اگر چنین کنید، آنان شمشیرهای خود را عریان می‌کنند و آمادهٔ جنگ می‌شوند، همانگونه که این کار را کردند و مرا مقهور و مغلوب ساختند و اعتراف مرا خواستند و به من گفتند: بیعت کن و گرنه تو را می‌کشیم و من چاره‌ای نیافتم جز اینکه این قوم را از خودم دفع کنم، و این بدان‌جهت بود که سخن پیامبر(ص) را به یاد آوردم که فرمود: یا علی، قوم امر تو را شکستند و بدون تو در آن استبداد کردند و دربارهٔ تو مرا نافرمانی کردند، بر تو باد صبر تا امر خدا فرود آید، آگاه باش که آنان به زودی و حتماً به تو نیرنگ خواهند کرد، نگذار آنها به خوار کردن تو و

---

۱ - سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۹۲.

سبيلا إلى إذلالك وسفك دمك، فإنَّ الأُمّة ستغدر بك بعدي، كذلك أخبرني جبرئيل عليه السّلام عن ربّي تبارك وتعالى» ولكن ائتوا الرَّجل فأخبروه بما سمعتم من نبيّكم ولا تجعلوه في الشبهة من أمره ليكون ذلك أعظم للحجّة عليه وأزيد وأبلغ في عقوبته إذا أتى ربّه وقد عصى نبيّه وخالف أمره.

قال: فانطلقوا حتّىٰ حفّوا بمنبر رسول الله صلّى الله عليه وآله يوم جمعة فقالوا للمهاجرين: إنَّ الله عزّوجلّ بدابكم في القرآن فقال: «لقد تاب الله على النّبيّ والمهاجرين والأنصار» فبكم بدأ. وكان أوّل من بدا وقام خالد بن سعيد بن العاص بادلاله ببني أميّة. فقال: يا أبا بكر اتّق الله فقد علمت ما تقدَّم لعليٍّ عليه السّلام من رسول الله صلّى الله عليه وآله، ألا تعلم أنَّ رسول الله صلّى الله عليه وآله قال لنا ونحن محتوشوه في يوم بني قريظة، وقد أقبل على رجال منّا ذوي قدر فقال: «يا معشر المهاجرين والأنصار أوصيكم بوصيّة فاحفظوها وإنّي مؤدٍّ إليكم أمرا فاقبلوه، ألا إنَّ عليّاً أميركم من بعدي وخليفتي فيكم، أوصاني بذلك ربّي وإنّكم إن لم تحفظوا وصيّتي فيه وتأووه وتنصروه اختلفتم في أحكامكم، واضطرب عليكم أمر دينكم، وولي عليكم الأمر شراركم، ألا وإنَّ أهل بيتي هم الوارثون أمري، القائلون بأمر أُمّتي، اللّهمَّ فمن حفظ فيهم وصيّتي فاحشره في زمرتي، واجعل له من مرافقتي نصيباً يدرك به فوز الآخرة، اللّهمَّ ومن أساء خلافتي في أهل بيتي فأحرمه الجنّة الّتي عرضها السماوات والأرض».

فقال له عمر بن الخطّاب: اسكت يا خالد فلست من أهل المشورة ولا ممّن يرضى بقوله، فقال خالد: بل اسكت أنت يا ابن الخطّاب فوالله إنّك لتعلم أنّك تنطق بغير لسانك، وتعتصم بغير أركانك، والله إنَّ قريشاً لتعلم أنّي أعلاها حسباً وأقواها أدباً وأجملها ذكراً وأقلّها غنى من الله ورسوله وإنّك ألأمها حسباً، وأقلّها عدداً، وأخملها ذكراً، وأقلّها من الله عزّوجلّ ومن رسوله وإنّك لجبان عند الحرب، بخيل في الجدب، لئيم العنصر ما لك في قريش مفخر، قال: فأسكته خالد فجلس.

ثمّ قام أبوذرٍّ - رحمة الله عليه - فقال بعد أن حمد الله وأثنى عليه: أمّا بعد يا معشر

کشتن تو راه پیدا کنند، چون امّت پس از من با تو نیرنگ خواهند کرد، جبرئیل به من از جانب پروردگارم چنین خبر داده است. شما نزد آن مرد بروید و آنچه را که از پیامبرتان شنیده‌اید به او بگویید و او را در کارش در شبهه باقی نگذارید، تا این کار حجت بزرگی برای او باشد و کیفر او را وقتی نزد پروردگارش رفت در حالی که پیامبرش را عصیان کرده و فرمان او را مخالفت نموده، بیشتر کند.

راوی گفت: آنها رفتند و روز جمعه دور منبر پیامبر جا گرفتند و به مهاجران گفتند: همانا خداوند در قرآن با شما شروع کرده و فرمود: «همانا خداوند از پیامبر و مهاجران و انصار درگذشت» پس با شما شروع کرده است. نخستین کسی که شروع کرد و برخاست، خالدبن سعید بن عاص بود که نسبتی با بنی امیه داشت. پس گفت: ای ابوبکر از خدا بترس، تو خود می‌دانی که پیامبر خدا(ص) پیشتر دربارهٔ علی(ع) چه گفته است، آیا نمی‌دانی که پیامبر خدا(ص) به ما که در روز بنی قریظه دور آن حضرت بودیم و به مردان صاحب منزلت ما فرمود: ای گروه مهاجران و انصار، به شما وصیتی می‌کنم آن را حفظ کنید و من چیزی را به شما می‌رسانم، آن را بپذیرید، آگاه باشید که علی(ع) امیر شما پس از من و جانشین من در میان شما است، پروردگارم این موضوع را به من سفارش کرده و اگر شما وصیت مرا دربارهٔ او حفظ نکنید و او را یاری نکنید، در احکام دینتان دچار اختلاف می‌شوید و کار دینتان بر شما مضطرب می‌شود و بدترین‌های شما بر شما حاکم می‌شوند، آگاه باشید که اهل بیت من وارثان امر من و قیام کنندگان به امر امت من هستند، خداوندا، هر کس دربارهٔ آنان سفارش مرا حفظ کند، او را در جرگهٔ من محشور فرما و از رفاقت من او را بهره‌ای ده که با آن سعادت آخرت را دریابد، خداوندا، هر کس پس از من دربارهٔ اهل بیتم بدی کند، بهشت را که پهنایی چون آسمان‌ها و زمین است، بر وی حرام کن.

عمر بن خطاب گفت: ساکت باش ای خالد، که تو اهل مشورت نیستی و سخن تو قابل قبول نیست، خالد گفت: بلکه تو ساکت باش ای پسر خطاب، که به خدا سوگند که تو خود می‌دانی که با زبانی جز زبان خودت سخن می‌گویی و به افرادی جز افراد خودت تکیه کرده‌ای، و به خدا سوگند که قریش می داند که من از نظر شرافت خانوادگی بزرگ‌ترین آنها و از نظر ادب قوی‌ترین آنها و از نظر نام و نشان نیکوترین آنها و از نظر بی‌نیازی به خدا و رسولش کمترین آنها هستم و تو از نظر شرافت خانوادگی پست‌ترین آنها و از نظر تعداد کمترین آنها و از نظر نام و نشان گمنام‌ترین آنهاهستی و با خدا و رسولش رابطهٔ کمتری داری و تو موقع جنگ ترسو و در قحط سالی بخیل هستی و نژاد پستی داری و در قریش افتخاری نداری، راوی می‌گوید: خالد او را ساکت کرد و نشست.

سپس ابوذر(ره) برخاست و پس از حمد و ثنای الهی گفت: اما بعد، ای گروه

المهاجرين والأنصار لقد علمتم وعلم خياركم أنَّ رسول الله صلّى الله عليه وآله قال: «الأمر لعليٍّ عليه السّلام بعدي، ثمّ للحسن والحسين عليهما السّلام، ثم في أهل بيتي من وُلد الحسين» فأطرحتم قول نبيّكم، وتناسيتم ما أوعز إليكم، واتّبعتم الدّنيا، وتركتم نعيم الآخرة الباقية الّتي لا تهدَّم بنيانها ولا يزول نعيمها، ولا يحزن أهلها ولا يموت سكّانها وكذلك الأُمم الّتي كفرت بعد أنبيائها بدَّلت وغيّرت فحاذيتموها حَذْو القذَّة بالقذَّة، والنعل بالنعل، فعمّا قليل تذوقون وبال أمركم وما الله بظلّام للعبيد. ثمّ قال:

ثمّ قام سلمان الفارسي - رحمه الله - فقال: يا أبا بكر إلى من تستند أمرك إذا نزل بك القضاء؟ وإلى من تفزع إذا سئلت عمّا لا تعلم، وفي القوم من هو أعلم منك وأكثر في الخير أعلاماً ومناقب منك، وأقرب من رسول الله صلّى الله عليه وآله قرابة وقدمة في حياته قد أوعز إليكم فتركتم قوله وتناسيتم وصيّته فعمّا قليل يصفوا لكم الأمر حين تزوروا القبور، وقد أثقلتَ ظهرك من الأوزار لو حملت إلى قبرك لقدمت على ما قدَّمت، فلو راجعت إلى الحقّ وأنصفت أهله لكان ذلك نجاة لك يوم تحتاج إلى عملك وتفرّد في حفرتك بذنوبك عمّا أنت له فاعل، وقد سمعت كما سمعنا ورأيت كما رأينا، فلم يروعك ذلك عمّا أنت له فاعل، فالله الله في نفسك فقد أعذر من أنذر.

ثمّ قام المقداد بن الأسود - رحمة الله عليه - فقال: يا أبا بكر اربع على نفسك، وقِسْ شِبْرك بفِتْرك وألزم بيتك، وابك على خطيئتك فإنَّ ذلك أسلم لك في حياتك ومماتك، وردَّ هذا الأمر إلى حيث جعله الله عزّوجلّ ورسوله ولا تركن إلى الدّنيا ولا يغرَّنّك من قد ترى من أوغادها فعمّا قليل تضمحلُّ عنك دنياك، ثمّ تصير إلى ربّك فيجزيك بعملك وقد علمت أنَّ هذا الأمر لعليٍّ عليه السّلام وهو صاحبه بعد رسول الله صلّى الله عليه وآله وقد نصحتك إن قبلت نُصحي.

ثمّ قام بريدة الأسلميّ فقال: يا أبا بكر نسيت أم تناسيت أم خادعتك نفسك، أما تذكر إذا أمرنا رسول الله صلّى الله عليه وآله فسلّمنا على عليٍّ بإمرة المؤمنين، ونبيّنا عليه السلام بين أظهرنا فاتّق الله ربّك وأدرك نفسك قبل أن لاتدركها وأنقذها من

مهاجران و انصار شما می‌دانید و نیکان شما می‌دانند که پیامبر خدا(ص) فرمود: کار خلافت پس از من مال علی(ع) سپس حسن و حسین، سپس در خاندان من از نسل حسین قرار دارد، شما سخن پیامبر خودتان را کنار گذاشتید و در آنچه به شما تأکید کرده بود خود را به فراموشی زدید؟ و تابع دنیا شدید و نعمت‌های آخرت را ترک کردید. همان جایی که سرای جاویدان است و بنیان آن خراب نمی‌شود و اهل آن اندوهگین نگردد و ساکنان آن نمی‌میرند، و چنین بودند امت‌هایی که پس از پیامبرانشان کافر شدند و (دین خدا را) تبدیل کردند و تغییر دادند و شما دقیقاً همانند آنها شدید، به زودی وبال کارتان را خواهید چشید و خداوند بر بندگانش ستمکار نیست، سپس گفت:

آنگاه سلمان فارسی(ره) برخاست وگفت: ای ابوبکر! وقتی قضاوتی برای تو رسید، به چه کسی کار خود را واگذار می‌کنی؟ و وقتی از آنچه نمی‌دانی پرسیده شدی، به چه کسی پناه خواهی برد؟ در حالی که در میان قوم، دانشمندتر از تو و در کار خیر، کاراتر از تو و سرافرازتر از تو، واز نظر پیشینه و خویشاوندی به رسول خدا(ص)، نزدیک‌تر از تو وجود دارد؟ او به شما تأکید کرد و شما سخن او را رها کردید و سفارش او را از یاد بردید، بزودی هنگامی که قبرها را زیارت کردید کار بر شما روشن خواهد شد، در حالی که پشت تو از سنگینی‌ها سنگین شده است. اگر آن را به قبر خود حمل کنی به پیشینهٔ خود برگردی، پس اگر به سوی حق برگشتی و دربارهٔ اهل آن با انصاف رفتار نمودی، این کار باعث نجات تو خواهد بود در روزی که به عمل خود نیازمندی و در گودی قبر باگناهانت از آنچه انجام داده‌ای تنها ماندی، تو همان را شنیدی که ما شنیدیم و همان را دیدی که ما دیدیم ولی این کار تو را از آنچه می‌کنی باز نداشته است، دربارهٔ خود از خدا بترس که کسی که بیم داده شد، عذر او پذیرفته نیست.

سپس مقدادبن اسود(ره) برخاست و گفت: ای ابوبکر! از جایگاه خود تجاوز مکن و وجب خود را با اندازهٔ میان انگشت ابهام و سبابه مقایسه کن (یعنی از حد خود تجاوز مکن) و به خطای خود گریه کن که این در زندگی و مرگ برای تو مناسب تراست و این کار را به آنجا که خدا و رسولش قرار داده بازگردان، به دنیا تکیه مکن و با فرومایگانی که می‌بینی، به خود مغرور مباش، به زودی دنیای تو خراب خواهد شد و به سوی پروردگارت بازخواهی گشت و او مطابق با عملت به تو جزا خواهد داد، تو خود می‌دانی که این کار از آنِ علی(ع) است و او پس از پیامبر صاحب آن است، همانا تو را نصیحت کردم، اگر تو نصیحت مرا بپذیری.

سپس بریدة الأسلمی برخاست و گفت: ای ابوبکر! فراموش کردی یا خودت را به فراموشی زدی یا خودت را فریب دادی؟ آیا به یاد نمی‌آوری هنگامی را که پیامبر

هلكتها، ودع هذا الأمر و وَكِّله إلى من هو أحقُّ به منك، و لاتماد في غيّك، وارجع وأنت تستطيع الرُّجوع فقد نصحتك نصحي وبذلت لك ما عندي، فإن قبلت وفّقت ورشدت.

ثمّ قام عبدالله بن مسعود فقال: يا معشر قريش قد علمتم وعلم خياركم أنَّ أهل بيت نبيّكم صلّى الله عليه وآله أقرب إلى رسول الله صلّى الله عليه وآله منكم وإن كنتم إنّما تدَّعون هذا الأمر بقرابة رسول الله صلّى الله عليه وآله وتقولون: إنَّ السابقة لنا فأهل نبيّكم أقرب إلى رسول الله منكم وأقدم سابقة منكم، وعليُّ بن أبي طالب عليه السّلام صاحب هذا الأمر بعد نبيّكم فأعطوه ما جعله الله له ولا ترتدُّوا على أعقابكم فتنقلبوا خاسرين.

ثمّ قام عمّار بن ياسر فقال: يا أبا بكر لا تجعل لنفسك حقّاً جعله الله عزّوجلّ لغيرك، ولا تكن أوّل من عصى رسول الله صلّى الله عليه وآله وخالفه في أهل بيته واردُد الحقّ إلى أهله تخفّ ظهرك وتقلّ وِزرك وتلق رسول الله صلّى الله عليه وآله وهو عنك راض، ثمّ يصير إلى الرَّحمن فيحاسبك بعملك ويسألك عمّا فعلت.

ثمّ قام خزيمة بن ثابت ذو الشهادتين فقال: يا أبا بكر ألست تعلم أنَّ رسول الله صلّى الله عليه وآله قَبِل شهادتي وحدي ولم يرد معي غيري؟ قال: نعم، قال: فأشهد بالله أنّي سمعت رسول الله صلّى الله عليه وآله يقول: «أهل بيتي يفرُّقون بين الحقّ والباطل، وهم الائمّة الّذين يُقتدى بهم».

ثمّ قام أبو الهيثم بن التّيهان فقال: يا أبا بكر أنا أشهد على النّبيّ صلّى الله عليه وآله أنّه أقام عليّاً، فقالت الأنصار: ما أقامه إلّا للخلافة، وقال بعضهم: ما أقامه إلّا ليعلم النّاس أنّه وليُّ من كان رسول الله صلّى الله عليه وآله مولاه، فقال عليه السّلام: «إنَّ أهل بيتي نجوم أهل الأرض فقدِّموهم ولا تقدَّموهم».

ثمّ قام سهل بن حُنَيف فقال: أشهد أنّي سمعت رسول الله صلّى الله عليه وآله قال على المنبر: «إمامكم من بعدي عليُّ بن أبي طالب عليه السلام وهو أنصح النّاس لأمّتي».

خدا(ص) به ما فرمان داد که به علی (ع) به عنوان امیرمؤمنان سلام بدهیم در حالی که پیامبر در میان ما بود؟ از پروردگارت بترس و پیش از آنکه نتوانی، نفس خود را دریاب و آن را از هلاکت نجات بده و این امر را رها کن و آن را به کسی که شایسته‌تر از توست واگذار، و به گمراهی خود اصرار مورز، و برگرد که می‌توانی برگردی، به تحقیق که من تو را نصیحت کردم و آنچه نزد من بود به تو گفتم، پس اگر بپذیری موفّق می‌شوی و هدایت می‌یابی.

سپس عبدالله بن مسعود برخاست و گفت: ای گروه قریش! شما می‌دانید و نیکان شما می‌دانند که اهل بیت پیامبرتان به آن حضرت از شما نزدیکترند، و اگر شما این کار را به سبب نزدیکی به پیامبر خدا(ص) ادعا می‌کنید و می‌گویید: ما سابقه دار هستیم، خاندان پیامبرتان از شما به پیامبر نزدیک‌تر و از نظر شما سابقه دارترند و علی بن ابی طالب(ع) صاحب این امر پس از پیامبرتان است، پس آنچه را که خدا برای او قرار داده به او بدهید و به گذشته‌های جاهلی برنگردید که از زیانکاران خواهید شد.

سپس عمّار یاسر برخاست و گفت: ای ابوبکر! برای خود حقی را قرار مده که خدا آن را به غیر تو داده است و نخستین کسی مباش که پیامبر خدا(ص) را نافرمانی کرد و دربارهٔ خاندان او به مخالفت برخاست و حق را به اهل آن برگردان تا بار تو سبک شود و وبال تو کم گردد و در حالی با پیامبر ملاقات کنی که او از تو راضی است، سپس به سوی خداوند رحمان بازگردی، و او تو را مطابق عملت محاسبه کند و از آنچه کرده‌ای از تو بپرسد.

سپس خزیمة بن ثابت ذوالشهادتین برخاست و گفت: ای ابوبکر! آیا نمی‌دانی که پیامبر خدا(ص) شهادت مرا به تنهایی قبول کرد و کس دیگری را جز من نخواست؟ گفت: آری می‌دانم. گفت: خدا را شاهد می‌گیرم که از پیامبر خدا(ص) شنیدم که می‌فرمود: خاندان من میان حق و باطل جدایی می‌اندازند و آنان پیشوایانی هستند، که باید به آنان اقتدا شود.

سپس ابوالهیثم بن تیهان برخاست و گفت: ای ابوبکر ما شهادت می‌دهیم که پیامبر خدا(ص) علی(ع) را بلند کرد و انصار گفتند: او را جز برای خلافت بلند نکرده است و بعضی‌ها گفتند: او را بلند نکرد مگر برای اینکه مردم بدانند که او ولیّ هر کسی است که پیامبر مولای اوست، پس فرمود: همانا اهل بیت من مانند ستارگان هستند آنها را پیش بیندازید و از آنان پیشی نگیرید.

سپس سهل بن حنیف برخاست و گفت: شهادت می‌دهم که از رسول خدا(ص) بر منبر شنیدم که فرمود: پیشوای شما پس از من علی بن ابی طالب است، و خیر خواه‌ترین کس برای امت من است.

ثمّ قام أبو أيّوب الأنصاريُّ فقال: اتّقوا الله في أهل بيت نبيّكم وردُّوا هذا الأمر إليهم فقد سمعتم كما سمعنا في مقام بعد مقام من نبي الله صلّى الله عليه وآله «أنّهم أولى به منكم» ثمّ جلس.

ثمّ قام زيد بن وهب فتكلّم وقام جماعة من بعده فتكلّموا بنحو هذا، فأخبر الثقة من أصحاب رسول الله صلّى الله عليه وآله أنّ أبا بكر جلس في بيته ثلاثة أيّام فلمّا كان اليوم الثالث أتاه عمر بن الخطّاب وطلحة والزُّبير، وعثمان بن عفّان، وعبد الرَّحمن بن عوف، وسعد بن أبي وقّاص، وأبو عبيدة بن الجرَّاح مع كلِّ واحد منهم عشرة رجال من عشائرهم، شاهرين السيوف فأخرجوه من منزله وعلا المنبر، وقال قائل منهم: والله لئن عاد منكم أحد فتكلّم بمثل الّذي تكلّم به لنملأنَّ أسيافنا منه، فجلسوا في منازلهم ولم يتكلّم أحدٌ بعد ذلك.

أخرج الله عزّوجلّ من بني إسرائيل اثني عشر سبطاً، ونشر من الحسن والحسين عليهما السّلام اثني عشر سبطاً

٥- حدّثنا الحسن بن عبدالله بن سعيد العسكري قال: أخبرنا أبو الحسين النسّابة محمّد بن القاسم التميمي السعدي، قال: أخبرني أبو الفضل جعفر بن محمّد بن منصور قال: حدّثنا أبو محكم محمّد بن هشام السعدي قال: حدّثنا عبيدالله بن عبدالله بن الحسن بن جعفر بن الحسن بن الحسن بن عليّ قال: سألت عليّ بن موسى بن جعفر عليهم السّلام عمّا يقال في بني الأفطس فقال: إنّ الله عزّوجلّ أخرج من بني إسرائيل وهو يعقوب بن إسحاق بن إبراهيم عليه السّلام اثني عشر سبطاً وجعل فيهم النبوّة والكتاب، ونشر من الحسن والحسين ابني أمير المؤمنين عليهم السّلام من فاطمة بنت رسول الله صلّى الله عليه وآله اثني عشر سبطاً، ثمّ عدَّ الإثني عشر من وُلد إسرائيل فقال: روبيل بن يعقوب، وشمعون بن يعقوب، ويهودا بن يعقوب، ويشاجر بن يعقوب، وزيلون بن يعقوب، ويوسف بن يعقوب، وبنيامين بن يعقوب، ونفتالى بن يعقوب، ودان بن يعقوب، وسقط عن أبي الحسن النسّابة ثلاثة منهم.

ثمّ عدَّ الإثني عشر من وُلد الحسن والحسين عليهما السّلام فقال: أمّا الحسن

سپس ابوایوب انصاری برخاست و گفت: دربارهٔ خاندان پیامبرتان از خدا بترسید و این کار را به آنان بازگردانید، شما هم مانند ما در جاهای متعدد شنیده‌اید که پیامبر فرمود: آنها به خلافت اولی‌تر از شما هستند، سپس نشست.

آنگاه زید بن وهب برخاست و سخن گفت و گروهی پس از او برخاستند و مانند او سخن گفتند، شخص موثقی از اصحاب رسول خدا(ص) خبر داد که ابوبکر سه روز در خانه‌اش نشست، روز سوّم محمد بن خطاب و طلحه و زبیر و عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عرف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیدهٔ جراح هر کدام همراه ده نفر از مردان قبیله شان در حالی که شمشیرها را برهنه کرده بودند، آمدند و ابوبکر را از منزلش بیرون آوردند و به منبر بالا بردند و گوینده‌ای از آنان گفت: به خدا سوگند اگر از شما کسی برگردد و دوباره آن سخنان را بگوید، شمشیرهای خود را از او پر می‌کنیم، پس آنها در خانه‌هایشان نشستند و پس از آن کسی سخن نگفت.

خداوند از بنی اسرائیل دوازده سبط بیرون آورد و از حسن(ع) و حسین(ع) نیز دوازده سبط نشر داد

۵- عبید الله بن عبدالله بن حسن می‌گوید: از امام موسی بن جعفر(ع) از آنچه دربارهٔ فرزندان افطس گفته می‌شود پرسیدم، فرمود: همانا خداوند از فرزندان اسرائیل که همان یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم است، دوازده نفر سبط (نوه) پدید آورد و نبوت و کتاب را در آنها قرار داد و همچنین از حسن و حسین دو پسر امیرالمؤمنین(ع) از فاطمه دختر پیامبر خدا(ص) دوازده سبط منتشر کرد. سپس امام کاظم(ع) دوازده نفر فرزندن اسرائیل را چنین نام برد: روبیل بن یعقوب و شمعون بن یعقوب و یهود ابن یعقوب و یشاجربن یعقوب و زیلون بن یعقوب و یوسف بن یعقوب و بنیامین بن یعقوب و نفتالی بن یعقوب و دان بن یعقوب ـ و ابوالحسن نسابهٔ سه تن از آنها را سقط کرده است ـ سپس امام(ع) دوازده نفر از فرزندان حسن و حسین(ع) را برشمرد و فرمود: امام حسن(ع) از شش بطن فرزندانی آورد و آنها

فانتشر من ستّة أبطن وهم بنو الحسن بن زيد بن الحسن بن عليٍّ، وبنو عبدالله بن الحسن بن الحسن بن عليٍّ، وبنو إبراهيم بن الحسن بن الحسن بن عليٍّ، وبنو الحسن بن الحسن بن الحسن بن عليٍّ، وبنو داود بن الحسن بن الحسن بن عليٍّ، وبنو جعفر بن الحسن بن الحسن بن عليٍّ، فعقب الحسن بن عليٍّ من هذه الستّة الأبطن، ثمّ عدّ بني الحسين عليه السّلام فقال: بنو محمّد بن عليٍّ الباقر بن عليّ بن الحسين عليهم السّلام بطن، وبنو عبدالله بن الباهر بن علي، وبنو زيد بن عليّ بن الحسين، وبنو الحسين بن عليّ بن الحسين بن عليٍّ، وبنو عمر بن عليّ بن الحسين بن عليٍّ، وبنو عليّ بن عليّ بن الحسين بن عليٍّ، فهؤلاء الستّة الأبطن نشر الله عزّوجلّ من الحسين بن عليٍّ عليهما السلام.

الخلفاء والأئمّة بعد النّبيّ صلّى الله عليه وآله اثنا عشر عليهم السّلام

٦- حدّثنا أبو عليّ أحمد بن الحسن بن عليّ بن عبد ربّه القطّان قال: حدّثنا أبو يزيد محمّد بن يحيى بن خالد بن يزيد المروزي بالرّي في ربيع الأوّل سنة اثنين وثلاثمائة قال: حدّثنا إسحاق بن إبراهيم الحنظلي في سنة ثمان وثلاثين و مائتين وهو المعروف بإسحاق بن راهويه قال: حدّثنا يحيى بن يحيى قال: حدّثنا هشيم عن مجالد، عن الشّعبيّ، عن مسروق قال: بينا نحن عند عبدالله بن مسعود نعرض مصاحفنا عليه إذ قال له فتى شابٌّ: هل عهد إليكم نبيّكم صلّى الله عليه وآله كم يكون من بعده خليفة؟ قال: إنّك لحدث السنّ وإنّ هذا شيء ما سألني عنه أحدٌ قبلك، نعم عهد إلينا نبيّنا صلّى الله عليه وآله أنّه يكون بعده اثنا عشر خليفة بعدد نقباء بني إسرائيل.

٧- حدّثنا أبو عليّ أحمد بن الحسن القطّان قال: حدّثنا أبو عبدالله أحمد بن محمّد بن إبراهيم بن أبي الرّجال البغدادي قال: حدّثنا محمّد بن عبدوس الحرّانيّ قال: حدّثنا عبد الغفّار بن الحكم قال: حدّثنا منصور بن أبي الأسود، عن مطرف، عن الشّعبيّ، عن عمّه قيس بن عبد قال: كنّا جلوساً في حلقة فيها عبدالله بن مسعود فجاء أعرابيٌّ فقال: أيّكم عبدالله بن مسعود؟ فقال عبدالله: أنا عبدالله بن مسعود، قال: هل حدّثكم نبيّكم صلّى الله عليه وآله كم يكون بعده من الخلفاء؟ قال: نعم اثنا عشر، عدد نقباء بني إسرائيل.

٨ ـ حدّثنا أبو القاسم عتّاب بن محمّد الوراميني الحافظ قال: حدّثنا يحيى بن

عبارتند از: فرزندان حسن بن زید بن حسن بن علی، و فرزندان عبدالله بن حسن بن حسن بن علی، و فرزندان ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی، و فرزندان حسن بن حسن بن حسن بن علی، و فرزندان داود بن حسن بن حسن بن علی، و فرزندان جعفر بن حسن بن حسن بن علی، نسل حسن بن علی(ع) از این شش بطن باقی ماند. سپس فرزندان حسین(ع) را بر شمرد و فرمود: فرزندان محمد بن علی الباقر بن علی بن الحسین(ع) که یک بطن بودند، و فرزندان عبدالله بن باهر بن علی، و فرزندان زیدبن علی بن الحسین بن علی(ع)، و فرزندان حسین بن علی بن الحسین بن علی، و فرزندان عمر بن علی بن الحسین بن علی(ع)، و فرزندان علیّ بن علیّ الحسین بن علی، اینان شش بطن هستند که خداوند از حسین بن علی(ع) پدید آورده است.

جانشینان و امامان پس از پیامبر(ص) دوازده نفرند

۶- شعبی از مسروق نقل می‌کند که، در آن میان که ما نزد عبدالله بن مسعود بودیم و مصحفهای خود را به او عرضه کردیم، جوانی به او گفت: آیا پیامبرتان به شما خبر داده که پس از وی چند خلیفه خواهد بود؟ گفت: تو کم سنّ و سالی و این چیزی است که پیش از تو کسی آن را از من نپرسیده است، آری، پیامبر ما به ما خبر داده که پس از او دوزاده خلیفه خواهند بود، به تعداد نقبای بنی اسرائیل.

۷- مطرف از شعبی و او از عمویش قیس بن عبد نقل می‌کند که در مجلسی نشسته بودیم که عبدالله بن مسعود نیز حضور داشت، یک اعرابی آمد و گفت: کدام یک از شما عبدالله بن مسعود است؟ عبدالله گفت: من عبدالله بن مسعود هستم، گفت: آیا پیامبرتان به شما گفته است که پس از وی چند خلیفه خواهد بود؟ گفت: آری، دوازده نفر به تعداد نقبای بنی اسرائیل.

۸- چند تن از جمله اشعث بن سوّار همگی از شعبی و او از عمویش قیس بن عبد

محمّد بن صاعد قال: حدّثنا أحمد بن عبد الرّحمن بن الفضل؛ ومحمّد بن عبيدالله بن سوّار قالا: حدّثنا عبد الغفّار بن الحكم قال: حدّثنا منصور بن أبي الأسود، عن مطرف، عن الشّعبيّ. قال عتّاب بن محمّد: وحدّثنا إسحاق بن محمّد الأنماطي قال: حدّثنا يوسف بن موسى قال: حدّثنا جرير، عن أشعث بن سوّار، عن الشّعبيّ، قال عتّاب بن محمّد: وحدّثنا الحسين بن محمّد الحرّاني قال: حدّثنا أيّوب بن محمّد الوزّان قال: حدّثنا سعيد بن مسلمة قال: حدّثنا أشعث بن سوّار، عن الشعبي كلّهم قالوا عن عمّه قيس بن عبد.

قال أبو القاسم عتّاب: وهذا حديث مطرف قال: كنّا جلوساً في المسجد ومعنا عبدالله بن مسعود فجاء أعرابيٌّ فقال: فيكم عبدالله؟ قال: نعم أنا عبدالله فما حاجتك؟ قال: يا عبدالله أخبركم نبيّكم صلّى الله عليه وآله كم يكون فيكم من خليفة؟ قال: لقد سألتني عن شيء ما سألني عنه أحدٌ منذ قدمت العراق، نعم اثنا عشر عدّة نقباء بني إسرائيل. قال أبو عروبة في حديثه: نعم عدّة نقباء بني إسرائيل. وقال جرير، عن الأشعث بن مسعود، عن النّبيّ صلّى الله عليه وآله قال: الخلفاء بعدي اثنا عشر كعدد نقباء بني إسرائيل.

٩- حدّثنا عتّاب بن محمّد الوراميني الحافظ قال: حدّثنا يحيى بن محمّد بن صاعد قال: حدّثنا يوسف بن موسى قال: حدّثنا عبد الرّحمن بن مَغرا قال: حدّثنا مجالد، عن عامر، عن مسروق، قال عتّاب بن محمّد: وحدّثنا محمّد بن الحسين، عن حفص قال: حدّثنا حمزة بن عون، عن أبي أسامة، عن مجالد قال: أخبرنا عامر، عن مسروق قال: جاء رجلٌ إلى ابن مسعود قال: هل حدّثكم نبيّكم صلّى الله عليه وآله كم يكون بعده من خليفة؟ فقال: نعم ما سألني عنها أحد قبلك وإنّك لأحدث القوم سنّاً، قال صلّى الله عليه وآله: يكون بعدي عدّة نقباء موسى عليه السّلام.

١٠- حدّثنا أحمد بن الحسن القطّان قال: حدّثني النعمان بن أحمد بن نعيم الواسطي، قال: حدّثنا أحمد بن سنان القطّان، قال: حدّثنا أبو أسامة قال: حدّثني مجالد، عن عامر، عن مسروق قال: جاء رجل إلى عبدالله بن مسعود فقال: يا أبا عبد الرّحمن هل حدّثكم نبيّكم صلّى الله عليه وآله كم يكون بعده من الخلفاء؟ قال: نعم وما سألني عنه أحدٌ قبلك وإنّك لأحدث القوم سنّاً، نعم قال: يكون بعدي عدّة نقباء موسى عليه السّلام.

١١- حدّثنا أحمد بن الحسن القطّان قال: حدّثني النعمان بن أحمد بن نعيم

نقل کرده است.

و ابوالقاسم عتّاب گفته، این حدیث مطرف است که گفت: در مسجد نشسته بودیم و عبدالله بن مسعود با ما بود، یک اعرابی آمد و گفت: آیا عبدالله در میان شماست؟ گفت: آری من عبدالله هستم، حاجت تو چیست؟ گفت: ای عبدالله! آیا پیامبرتان به شما خبر داده که در میان شما چند خلیفه خواهد بود؟ گفت: از من چیزی را پرسیدی که از وقتی که به عراق آمده‌ام کسی آن را از من نپرسیده است، آری دوازده نفر، به تعداد نقبای بنی اسرائیل. ابوعروبه هم چنین نقل کرده که گفت: آری، به تعداد نقبای بنی اسرائیل، و اشعث از ابن مسعود روایت کرده که پیامبر(ص) فرمود: جانشینان پس از من دوازده نفر به تعداد نقبای بنی اسرائیل خواهند بود.

۹- مسروق می‌گوید: مردی نزد ابن مسعود آمد و گفت: آیا پیامبرتان به شما گفته است که پس از وی چند خلیفه خواهد بود؟ گفت: آری، پیش از تو کسی از من آن را نپرسیده است و تو جوان‌ترین قوم از نظر سنّ و سال هستی، پیامبر(ص) فرمود: پس از من به تعداد نقبای موسی خواهد بود.

۱۰- عامر از مسروق نقل می‌کند که مردی نزد عبدالله بن مسعود آمد و گفت: ای ابو عبدالرحمان! آیا پیامبرتان به شما خبر داده که پس از وی چند خلیفه خواهد بود؟ گفت: آری، و کسی پیش از تو آن را از من نپرسیده است و تو جوان‌ترین مردم از نظر سنّ و سال هستی، آری فرمود: پس از من به تعداد نقبای موسی خواهد بود.

۱۱- عامر از مسروق نقل می‌کند که گفت: مردی نزد عبدالله بن مسعود آمد و گفت:

الواسطي قال: حدّثنا أحمد بن سنان القطّان قال: حدّثنا أبو أُسامة قال: حدّثني مجالد، عن عامر، عن مسروق قال: جاء رجلٌ إلى عبدالله بن مسعود فقال: يا أبا عبد الرّحمن هل حدّثكم نبيّكم صلّى الله عليه وآله كم يكون بعده من الخلفاء؟ فقال: نعم وما سألني أحد قبلك وإنّك لأحدث القوم سنّاً، نعم قال: يكون بعدي عدّة نقباء موسى عليه السّلام.

١٢- حدّثنا أحمد بن الحسن القطّان قال: حدّثنا أبوبكر أحمد بن محمّد بن عبيد النيسابوري قال: حدّثنا أبو القاسم هارون بن إسحاق يعني الهمداني قال: حدّثني عمّي إبراهيم بن محمّد، عن زياد بن علاقة، وعبد الملك بن عمير، عن جابر بن سَمُرة قال: كنت مع أبي عند النّبيّ صلّى الله عليه وآله فسمعته يقول: يكون بعدي اثنا عشر أميراً ثمّ أخفى صوته فقلت لأبي: ما الّذي أخفى رسول الله صلّى الله عليه وآله؟ قال: قال: كلّهم من قريش.

١٣- حدّثنا أحمد بن الحسن القطّان قال: حدّثنا أبو عليٍّ محمّد بن عليّ بن إسماعيل اليَشْكُري المروزي قال: حدّثنا سهل بن عمّار النيسابوري قال: حدّثنا عمر بن عبدالله بن رزين قال: حدّثنا سفيان، عن سعيد بن عمرو بن أشوع، عن الشعبي، عن جابر بن سَمُرة قال: جئت مع أبي إلى المسجد ورسول الله صلّى الله عليه وآله يخطب فسمعته يقول: بعدي اثنا عشر يعني أميراً، ثمّ خفض من صوته فلم أدر ما يقول، فقلت لأبي: ما قال؟ فقال: قال: كلّهم من قريش.

١٤- حدّثنا أحمد بن الحسن القطّان قال: حدّثنا أبو الحسين طاهر بن إسماعيل الخثعمي قال: حدّثنا أبو كريب يعني محمّد بن علاء الهمداني قال: حدّثني عمّي يعني ابن عبيد الطنافسي، عن سِماك بن حرب، عن جابر بن سَمُرة قال: سمعت رسول الله صلّى الله عليه وآله يقول: يكون بعدي اثنا عشر أميراً، ثمّ تكلّم فخفي عليَّ ما قال، فسألت أبي: ما الّذي قال؟ فقال: قال: كلّهم من قريش.

١٥- حدّثنا أحمد بن الحسن القطّان قال: أخبرنا عليّ بن الحسن بن سالم قال: حدّثنا محمّد بن الوليد يعني البسري قال: حدّثنا محمّد بن جعفر يعني غُنْدَر قال: حدّثنا شعبة، عن سماك بن حرب قال: سمعت جابر بن سَمُرة يقول: سمعت النّبيّ صلّى الله عليه وآله يقول: يكون بعدي اثنا عشر أميراً، وقال كلمة لم أسمعها فقال القوم: قال: كلّهم من قريش.

١٦- حدّثنا أحمد بن الحسن القطّان قال: حدّثنا أبو عليٍّ محمّد بن عليّ بن

ای ابوعبدالرحمان! آیا پیامبرتان به شما خبر داده که پس از وی چند خلیفه خواهد بود؟ گفت: آری، پیش از تو کسی آن را از من نپرسیده و تو جوان‌ترین قوم از نظر سنّ و سال هستی، آری، فرمود: پس از من به تعداد نقبای موسی خواهد بود.

۱۲- جابربن سمره گفت: با پدرم نزد پیامبر(ص) بودیم و از او شنیدم که می‌فرمود: پس از من دوازده نفر امیر خواهد بود، سپس صدای خود را پایین آورد، به پدرم گفتم: چیزی که پیامبر صدای خود را پایین آورد چه بود؟ گفت: فرمود:همهٔ آنها از قریش خواهند بود.

۱۳- شعبی از جابر بن سمره نقل می‌کند که گفت: با پدرم به مسجد رفتیم و این در حالی بود که پیامبر خدا(ص) خطبه می‌خواند، شنیدم که می‌فرمود: پس از من دوازده نفر امیر خواهند بود، سپس صدایش را پایین آورد و ندانستم چه می‌فرماید، به پدرم گفتم: چه فرمود؟ گفت: فرمود: همهٔ آنها از قریش خواهند بود.

۱۴- سماک بن حرب از جابر بن سمره نقل می‌کند که از پیامبر خدا(ص) شنیدم که می‌فرمود: پس از من دوازده نفر امیرخواهند بود، سپس سخنی گفت و آن بر من پنهان ماند، از پدرم پرسیدم که چه فرمود؟ گفت: فرمود:همهٔ آنها از قریش هستند.

۱۵- (با سند دیگر) سماک بن حرب از جابر بن سمره نقل می‌کند که گفت: از پیامبر(ص) شنیدم که می‌فرمود: پس از من دوازده نفر امیر خواهند بود و کلمه‌ای گفت که من آن را نشنیدم، مردم گفتند که فرمود: همهٔ آنها از قریش خواهند بود.

۱۶- (با سند دیگر) سماک بن حرب از جابر بن سمره نقل می‌کند که نزد

إسماعيل المروزي بالرَّيِّ قال: حدّثنا الفضل بن عبد الجبّار المروزي قال: حدّثنا عليّ بن الحسن يعني ابن شقيق قال: حدّثنا الحسين بن واقد قال: حدّثني سماك بن حرب، عن جابر بن سَمُرة قال: أتيت النّبيّ صلّى الله عليه وآله فسمعته يقول: إنّ هذا الأمر لن ينقضي حتّىٰ يملك اثنا عشر خليفة كلّهم، فقال كلمة خفيّة لم أفهمها، فقلت لأبي: ما قال؟ فقال: قال عليه السّلام: كلّهم من قريش.

١٧- حدّثنا أحمد بن الحسن القطّان قال: حدّثنا أبو عبد الرَّحمن عبدالله بن سعدان بن سهل اليَشْكُري قال: حدّثنا أحمد بن المقدام قال: حدّثنا يزيد - يعني ابن زُريع - قال: حدّثنا ابن عون، عن الشعبي، عن جابر بن سَمُرة قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: لا يزال هذا الدِّين عزيزاً منيعاً ينصرون على من ناواهم إلى اثني عشر خليفة، وقال كلمة أصمّنيها النّاس، فقلت لأبي: ما الكلمة الّتي أصمّنيها النّاس؟ فقال: قال: كلّهم من قريش.

١٨- حدّثنا أحمد بن الحسن القطّان قال: حدّثنا أبو محمّد عبد الرَّحمن بن أبي حاتم قال: حدّثنا الفضل بن يعقوب قال: حدّثنا الهيثم بن كميل قال: حدّثنا زهير، عن زياد بن خيثمة، عن سعد بن قيس الهمداني، عن جابر بن سَمُرة قال: قال النّبيّ صلّى الله عليه وآله: لا تزال هذه الأُمّة مستقيماً أمرها، ظاهرة على عدوّها حتّىٰ يمضي اثنا عشر خليفة كلّهم من قريش، فأتيته في منزله، قلت: ثمّ يكون ماذا؟ قال: ثمّ الهرج.

١٩- حدّثنا أحمد بن الحسن القطّان: قال: حدّثنا عبد الرَّحمن بن أبي حاتم قال: حدّثنا العلاء بن سالم، قال: حدّثنا يزيد بن هارون، قال: أخبرنا شريك، عن سماك، وعبدالله بن عمير، وحصين بن عبد الرَّحمن قالوا: سمعنا جابر بن سَمُرة يقول: دخلت على رسول الله صلّى الله عليه وآله مع أبي فقال: لا تزال هذه الأُمّة صالحاً أمرها ظاهرة على عدُوّها حتّىٰ يمضي اثنا عشر ملكاً -أو قال: اثنا عشر خليفة- ثمّ قال كلمة خفيت عليّ فسألت أبي فقال: قال: كلّهم من قريش.

٢٠- حدّثنا أحمد بن الحسن القطّان قال: حدّثنا عبد الرَّحمن بن أبي حاتم قال: حدّثنا أبو سعيد الأشج قال: حدّثنا إبراهيم بن محمّد بن مالك بن زيد الهمداني قال: سمعت زياد بن علاقة، وعبد الملك بن عمير يحدّثان، عن جابر بن سَمُرة قال: كنت مع أبي عند النّبيّ صلّى الله عليه وآله فسمعته يقول: يكون بعدي اثنا عشر أميراً ثمّ أخفى صوته، فسألت أبي فقال: قال: كلّهم من قريش.

پیامبر(ص) رفتیم و از آن حضرت شنیدیم که می‌فرمود: این امر پایان نخواهد یافت تا اینکه دوازده نفر همگی شان حکومت کنند، پس سخن آهسته‌ای گفت که من آن را نفهمیدم، پس به مردم گفتم: چه فرمود؟ گفتند: فرمود همهٔ آنها از قریش خواهند بود.

۱۷- (با سند دیگر) شعبی از جابربن سمره نقل می‌کند که پیامبر خدا(ص) فرمود: این دین همواره عزیز و بلند پایه خواهد ماند و اهل دین بر دشمنان خود پیروز خواهند بود تا دوازده خلیفه بیایند، و کلمه‌ای فرمود که مردم نگذاشتند آن را بشنوم، پس به پدرم گفتم: آن کلمه‌ای که مردم نگذاشتند من آن را بشنوم چه بود؟ گفت: فرمود: همهٔ آنها از قریش خواهند بود.

۱۸- سعید بن قیس همدانی از جابربن سمره نقل می‌کند که گفت: پیامبر خدا(ص) فرمود: همواره کار این امت راست خواهد بود و بر دشمن خود پیروز خواهد بود تا دوازده نفر خلیفه که همگی از قریش هستند بگذرند، پس به منزل آن حضرت رفتم و پرسیدم: پس از آن چه خواهد بود؟ فرمود: هرج و مرج.

۱۹- حصین بن عبدالرحمان و چند تن دیگر از جابربن سمره نقل می‌کنند که گفت: با پدرم نزد پیامبر خدا(ص) رفتم، فرمود: همواره کار این امت بر صلاح خواهد بود و بر دشمن خود پیروز خواهد بود، تا اینکه دوازده پادشاه و یا فرمود: دوازده خلیفه بگذرند، پس کلمه‌ای گفت که بر من پوشیده ماند، ازپدرم پرسیدم، گفت: فرمود:همگی از قریش خواهند بود.

۲۰- زیادبن علاقه و عبدالملک بن عمیر از جابربن سمره نقل می‌کنند که گفت: همراه پدرم نزد پیامبر خدا(ص) بود که شنیدم آن حضرت فرمود: پس از من دوازده نفر امیر خواهند بود، سپس صدایش را پایین آورد، از پدرم پرسیدم، گفت: فرمود: همگی از قریش خواهند بود.

٢١- حدّثنا أحمد بن الحسن القطّان قال: أخبرنا أبو القاسم عبدالله بن محمّد بن عبد العزيز البَغَوي قال: حدّثنا عليّ بن الجعد قال: أخبرنا زهير، عن سماك بن حرب، وزياد بن علاقة، وحصين بن عبد الرّحمن كلّهم، عن جابر بن سَمُرة أنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله قال: يكون بعدي اثنا عشر أميراً غير أن قال في حديثه: ثمّ تكلّم بشيء لم أفهمه، وقال بعضهم في حديثه: فسألت أبي وقال بعضهم: فسألت القوم فقالوا: قال: كلّهم من قريش.

٢٢- حدّثنا أحمد بن الحسن القطّان قال: حدّثنا أبوبكر عبدالله بن سليمان بن الأشعث قال: حدّثنا عليّ بن خشرم قال: حدّثنا عيسى بن يونس، عن عمران يعني ابن سليمان، عن الشعبي، عن جابر بن سمرة قال: سمعت النّبيّ صلّى الله عليه وآله يقول: لا يزال أمر هذه الأُمّة عالياً على من ناواها حتّىٰ تملك اثني عشر خليفة، ثمّ قال كلمة خفيّة لم أفهمها، فسألت من هو أقرب إلى النّبيّ صلّى الله عليه وآله منّي فقال: قال: كلّهم من قريش.

٢٣- حدّثنا أحمد بن الحسن القطّان قال: حدّثنا عبد الرّحمن بن أبي حاتم قال: حدّثنا إسحاق بن إبراهيم بن عبد الرّحمن أبو يعقوب السمين البغوي قال: حدّثنا ابن عليّة، عن ابن عون، عن الشعبي، عن جابر بن سمرة قال: كنت مع أبي فقال رسول الله صلّى الله عليه وآله: لا يزال هذا الدّين عزيزاً منيعاً سنيّاً ينصرون على من ناواهم إلى اثني عشر خليفة، ثمّ تكلّم بكلمة أصمّنيها النّاس، فقلت لأبي: ما الكلمة الّتي أصمّنيها النّاس؟ فقال: قال: كلّهم من قريش.

٢٤- حدّثنا أحمد بن الحسن القطّان قال: حدّثنا عبد الرّحمن بن أبي حاتم قال: حدّثنا أحمد بن سلمة بن عبدالله النيسابوري قال: حدّثنا الحسين بن منصور قال: حدّثنا مبشّر بن عبدالله بن رزين قال: حدّثنا سفيان بن حسين، عن سعيد بن عمرو بن أشوع، عن عامر الشعبي، عن جابر بن سمرة السوائي قال: كنت مع أبي في المسجد ورسول الله صلّى الله عليه وآله يخطب فسمعته يقول: يكون من بعدي اثنا عشر أميراً ثمّ خفض من صوته فلم أدر ما يقول، فقلت لأبي: ما قال صلّى الله عليه وآله؟ فقال: قال: كلّهم من قريش.

٢٥- حدّثنا أحمد بن الحسن القطّان قال: حدّثنا أبوبكر عبدالله بن سليمان بن الأشعث قال: حدّثنا أحمد بن يوسف بن سالم السلمي قال: حدّثنا عمر بن عبدالله بن رزين قال: حدّثنا سفيان بن حسين، عن سعيد بن عمرو بن أشوع، عن الشعبي،

۲۱- سماک بن حرب و زیادبن علاقه و حصین بن عبدالرحمان همگی از جابر بن سمره نقل می‌کنند که پیامبر خدا(ص) فرمود: پس از من دوازده امیر خواهند بود، ـ او در حدیث خود گفت: ـ سپس چیزی فرمود که من نفهمیدم، بعضی از آنان در حدیث خود گفتند که گفت: از پدرم پرسیدم و بعضی گفتند که گفت: از مردم پرسیدم، آنها گفتند: فرمود همگی آنان از قریش خواهند بود.

۲۲- عمران بن سلیمان از شعبی نقل می‌کند که جابربن سمره گفت: از پیامبر(ص) شنیدم که می‌فرمود: کار این امت، برتر از دشمنانشان خواهد بود تا وقتی که دوازده خلیفه حکومت کنند، سپس کلمه‌ای پوشیده گفت که من آن را نفهمیدم، پس از کسی که به پیامبر از من نزدیکتر بود، پرسیدم، گفت: فرمود:همگی از قریش هستند.

۲۳- (با سند دیگر) شعبی از جابر بن سمره نقل می‌کند که گفت: همراه پدرم بود که پیامبر خدا(ص) فرمود: این دین عزیز و بلند پایه خواهد بود و اهل دین بر دشمنانشان پیروز خواهند بود تا دوازده خلیفه، سپس سخنی گفت که مردم نگذاشتند بشنوم، به پدرم گفتم: آن کلمه‌ای که مردم نگذاشتند من آن را بشنوم چه بود؟ گفت: فرمود:همگی از قریش خواهند بود.

۲۴- (با سند دیگر) عامر شعبی از جابر بن سمرهٔ سوائی نقل می‌کند که گفت: با پدرم در مسجد بودم در حالی که پیامبر خدا(ص) خطبه می‌خواند، از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود: پس از من دوازده امیر خواهند بود، سپس صدای خود را پایین آورد و من ندانستم چه می‌گوید، پس به پدرم گفتم: چه فرمود؟ گفت: فرمود:همگی آنان از قریش خواهند بود.

۲۵- (با سند دیگر) شعبی از جابر بن سمره نقل می‌کند که گفت: با پدرم در مسجد بودم و پیامبر خدا(ص) خطبه می‌خواند، پس، از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود:

عن جابر بن سمرة قال: كنت مع أبي في المسجد ورسول الله صلّى الله عليه وآله يخطب فسمعته يقول: اثنا عشر خليفة، ثمّ خفض صوته فلم أدر ما يقول، فقلت لأبي: ما يقول؟ فقال: قال: كلّهم من قريش.

٢٦- حدّثنا أحمد بن محمّد بن إسحاق القاضي قال: حدّثنا أبو يَعلىٰ قال: حدّثنا عليّ بن الجعد قال: حدّثنا زهير، عن زياد بن خيثمة، عن الأسود بن سعيد الهمداني قال: سمعت جابر بن سمرة يقول: سمعت رسول الله صلّى الله عليه وآله يقول: يكون بعدي اثنا عشر خليفة كلّهم من قريش، فلمّا رجع إلى منزله أتيته فيما بيني وبينه، وقلت: ثمّ يكون ماذا؟ قال: ثمّ يكون الهرج.

٢٧- حدّثنا أحمد بن محمّد بن إسحاق القاضي قال: أخبرنا أبو خليفة قال: حدّثنا إبراهيم بن بشّار قال: حدّثنا سفيان، عن عبد الملك بن عمير أنّه سمع جابر بن سمرة يقول: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: لا يزال أمر النّاس ماضياً حتّىٰ يلي عليهم اثنا عشر رجلاً، ثمّ تكلّم بكلمة خفيت عليَّ فقلت لأبي: ما قال؟ فقال: قال: كلّهم من قريش.

٢٨- حدّثنا أحمد بن محمّد بن إسحاق القاضي قال: حدّثنا حامد بن شعيب البلخي قال: حدّثنا بشير بن الوليد الكندي قال: حدّثنا إسحاق بن يحيى بن طلحة بن عبيدالله، عن سعيد بن خالد، عن جابر بن سمرة، عن النّبيّ صلّى الله عليه وآله قال: لا يزال هذا الدّين صالحاً لا يضرُّه من عاداه أو من ناواه حتّىٰ يكون اثنا عشر أميراً كلّهم من قريش.

٢٩- حدّثنا أحمد بن محمّد بن إسحاق قال: حدّثني أبوبكر بن أبي زواد قال: حدّثنا إسحاق بن إبراهيم بن شاذان قال: حدّثنا الوليد بن هشام قال: حدّثنا محمّد قال: حدّثنا مخوّل بن ذكوان قال: حدّثنا أبي، عن أبيه، عن ابن سيرين، عن جابر بن سمرة السوائي قال: كنت عند النّبيّ صلّى الله عليه وآله فقال: يلي هذا الأمر اثنا عشر. قال: فصرخ النّاس فلم أسمع ما قال، فقلت لأبي- وكان أقرب إلى رسول الله صلّى الله عليه وآله منّي - فقلت: ما قال رسول الله صلّى الله عليه وآله؟ فقال: قال: كلّهم من قريش وكلّهم لا يرى مثله.

٣٠- حدّثنا أحمد بن محمّد بن إسحاق قال: حدّثنا أبو يعلى الموصلي قال: حدّثنا أبوبكر بن أبي شيبه قال: حدّثنا حاتم بن إسماعيل، عن المهاجر بن مسمار، عن عامر بن سعد قال: كتبت إلى جابر بن سمرة مع غلامي نافع: أخبرني بشيء سمعته من

دوازده خلیفه، سپس صدای خود را پایین آورد و من نفهمیدم که چه می‌فرماید، به پدرم گفتم: چه می‌فرماید؟ گفت: فرمود:همگی آنان از قریش خواهند بود.

۲۶- اسود بن سعید همدانی گفت: از جابر بن سمره شنیدم که می‌گفت: از پیامبر خدا(ص) شنیدم که می‌فرمود: پس از من دوازده خلیفه خواهد بود که همهٔ آنان از قریش خواهند بود، چون به خانه‌اش برگشت، نزد آن حضرت رفتم و میان خود با او گفتم: سپس چه خواهد بود؟ فرمود: هرج و مرج.

۲۷- عبدالملک بن عمیر از جابر بن سمره نقل می‌کند که او می‌گفت: پیامبر خدا(ص) فرمود: امت من همواره در حال گذار خواهند بود تا وقتی که دوازده مرد بر آنان حکومت کند، سپس سخنی گفت که بر من پوشیده ماند، به پدرم گفتم: چه فرمود؟ گفت: فرمود:همهٔ آنها از قریش هستند.

۲۸- سعید بن خالد از جابر بن سمره نقل می‌کند که پیامبر(ص) فرمود: این دین همواره سالم خواهد ماند و هیچ دشمنی به آن آسیبی نخواهد رسانید، تا هنگامی که دوازده امیر باشند که همگی از قریش هستند.

۲۹-ابن سیرین از جابر بن سمرهٔ سوائی نقل می‌کند که گفت: نزد پیامبر(ص) بودم که فرمود: این امر را دوازده نفر به دست خواهند گرفت، می‌گوید: مردم سر و صدا کردند دیگر چیزی نشنیدم، به پدرم که به پیامبر(ص) از من نزدیکتر بود گفتم: پیامبر خدا(ص) چه فرمود؟ گفت: فرمود:همهٔ آنها از قریش هستند و مانند هیچ کدام از آنها دیده نخواهد شد.

۳۰- عامر بن سعد می‌گوید: به جابر بن سمره نامه‌ای همراه غلامم نافع فرستادم و از وی پرسیدم که به من خبر بده از چیزی که از پیامبر خدا(ص) شنیده‌ای، در پاسخ من نوشت: شامگاه روز جمعه‌ای که مرد اسلمی را سنگسار کردند از پیامبر خدا(ص) شنیدم که فرمود: این دین پیوسته بر پا خواهد بود تا قیامت قیام کند و بر شما دوازده

رسول الله صلّى الله عليه وآله، فكتب: سمعت رسول الله صلّى الله عليه وآله يقول يوم جمعة عشيّة رجم الأسلمي: لا يزال الدّين قائماً حتّىٰ تقوم السّاعة ويكون عليكم اثنا عشر خليفة كلّهم من قريش.

٣١ ـ حدّثنا أبو عليٌّ أحمد بن الحسن القطّان المعروف بابن عبد ربّه قال: حدّثنا أبوبكر محمّد بن قارن قال: حدّثنا عليّ بن الحسن الهِسنجاني قال: أخبرنا سهل بن بكّار قال: حدّثنا حمّاد قال: حدّثنا يعلى بن عطاء، عن بجير بن أبي بجير، عن سرح البرمكي، قال في الكتاب: إنّ هذه الأُمّة فيهم اثنا عشر وجدُّهم نبيّهم فإذا وفت العدّة طغوا وبغوا في الأرض وكان بأسهم بينهم.

٣٢ـ حدّثنا أحمد بن الحسن القطّان قال: حدّثنا محمّد بن قارن قال: حدّثنا عليّ بن الحسن الهِسنجاني قال: حدّثنا سُدير قال: حدّثني يحيى بن أبي يونس قال: حدّثنا ابن نجران أنّ أبا الخالد حدّثه وحلف له عليه ألّا تهلك هذه الأُمّة حتّىٰ يكون فيها اثنا عشر خليفة كلّهم يعمل بالهدىٰ ودين الحقّ.

٣٣ ـ حدّثنا أبو القاسم عبدالله بن محمّد الصايغ قال: حدّثني أبو عبدالله محمّد بن سعيد قال: حدّثنا الحسن بن عليّ بن زياد قال: حدّثنا إسماعيل الطيّان قال: حدّثنا أبو أُسامة قال: حدّثني سفيان، عن برد، عن مكحول أنّه قيل له: إنّ النّبيّ صلّى الله عليه وآله قال: يكون بعدي اثنا عشر خليفة، قال: نعم وذكر لفظة أُخرى.

٣٤ـ حدّثنا أبو القاسم عبدالله بن محمّد قال: حدّثنا أبو عبدالله محمّد بن سعيد قال: حدّثنا الحسن، عن إسماعيل الطيّان قال: حدّثنا أبو أُسامة، عن ابن مبارك، عن معمر، عمّن سمع وهب بن منبّه يقول: يكون بعدي اثنا عشر خليفة، ثمّ يكون الهرج، ثم يكون كذا، ثمّ يكون كذا وكذا.

٣٥ـ حدّثنا أبو القاسم قال: حدّثنا أبو عبدالله قال: حدّثنا الحسن بن عليّ قال: حدّثنا الوليد بن مسلم قال: حدّثنا صفوان بن عمرو، عن شُريح بن عبيد، عن عمرو البكائي، عن كعب الأحبار قال في الخلفاء: هم اثنا عشر فإذا كان عند انقضائهم وأتى طبقة صالحة مدّ الله لهم في العمر كذلك وعد الله هذه الأُمّة ثمّ قرأ «وعد الله الّذين آمنوا وعملوا الصالحات ليستخلفنّهم في الأرض كما استخلف الّذين من قبلهم» قال: وكذلك فعل الله ببني إسرائيل، وليست بعزيز أن تجمع هذه الأُمّة يوماً أو نصف يوم «وإنّ يوماً عند ربّك كألف سنة ممّا تعدُّون».

٣٦ـ حدّثنا أبو القاسم عبدالله بن محمّد قال: حدّثنا أبو الحسين أحمد بن محمّد

خلیفه باشد که همگی از قریش هستند.

۳۱- بجیربن ابی بجیر از سرح برمکی نقل می‌کند که او در نامه‌اش گفت: همانا در این امت دوازده نفر هستند که جدّ آنان پیامبرشان است، پس چون این تعداد آمدند و رفتند، مردم طغیان می‌کنند و در زمین ستم می‌کنند و میانشان جنگ خواهد بود.

۳۲- ابن نجران می‌گوید که ابو خالد به او گفته است و بر سخن خود سوگند خورده است که این امّت هلاک نخواهد شد تا وقتی که دوازده خلیفه در آنان باشد که همگی بر هدایتند و به دین حق عمل می‌کنند.

۳۳- بردمی گوید: به مکحول گفته شد: آیا پیامبر(ص) فرموده که پس از من دوازده خلیفه خواهد بود؟ گفت: آری و سخن دیگری هم گفت.

۳۴- معمر از کسی که از وهب بن منبه شنیده نقل می‌کند که او (به نقل از پیامبر خدا(ص)) گفت: پس از من دوازده خلیفه خواهد بود،سپس هرج و مرج خواهد بود و چنین و چنان خواهد شد.

۳۵- عمرو بکائی از کعب الاحبار نقل می‌کند که دربارهٔ خلفا گفت: آنان دوازده نفرند که وقتی به پایان رسیدند و طبقهٔ شایسته‌ای سرکار آمدند، خداوند عمر آنان را طولانی می‌کند، خداوند به این امت چنین وعده داده است، سپس این آیه را خواند: «خداوند به کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده داده که آنان را جانشینان زمین کند همانگونه که کسانی راکه پیش از آنان بودند جانشینان کرده بود[1]» او گفت: خداوند با بنی اسرائیل هم چنین کرد و دشوار نیست که این امت را یک روز و یا یک نصف روز یک جا جمع کند. «و همانا یک روز نزد پروردگارت مانند هزار سال است از آنچه می‌شمرند».

۳۶- سماک از جابربن سمرهٔ سوائی نقل می‌کند که او می‌گفت: از پیامبر خدا(ص)

۱- سورهٔ نور، آیهٔ ۵۵.

بن يحيى القصراني قال: حدّثنا أبو عليّ بشر بن موسى بن صالح قال: حدّثنا أبو الوليد خلف بن الوليد الجوهري، عن إسرائيل، عن سماك قال: سمعت جابر بن سمرة السوائي يقول: سمعت رسول الله صلّى الله عليه وآله يقول: يقوم من بعدي اثنا عشر أميراً ثمّ تكلّم بكلمة لم أفهمها فسألت القوم فقالوا: قال: كلّهم من قريش.

٣٧ ـ حدّثنا أبو القاسم قال: حدّثنا أبو الحسين قال: حدّثنا أبو عليّ الحسين بن الكُميت بن بهلول الموصلي قال: حدّثنا غسّان بن الرَّبيع قال: حدّثنا سليمان بن عبدالله، عن أبي عمر عامر الشعبي، عن جابر أنّه قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: لا يزال أمر أُمّتي ظاهراً حتّىٰ يمضي اثنا عشر خليفة كلّهم من قريش.

٣٨ - حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله بن أبي خلف قال: حدّثني يعقوب بن يزيد، عن حمّاد بن عيسى، عن عبدالله بن مُسكان، عن أبان بن تغلب، عن سُليم بن قيس الهلالي، عن سلمان الفارسي رحمه الله قال: دخلت على النّبيّ صلّى الله عليه وآله وإذا الحسين عليه السّلام على فخذيه وهو يقبّل عينيه ويلثم فاه، وهو يقول: أنت سيّد بن سيّد، أنت إمام بن إمام أبو الأئمّة، أنت حجّة بن حجّة أبو حجج تسعة من صلبك، تاسعهم قائمهم.

٣٩ - حدّثنا حمزة بن محمّد بن أحمد بن جعفر بن محمّد بن زيد بن عليّ بن الحسين عليهما السّلام قال: أخبرنا أحمد بن محمّد بن سعيد الكوفي مولى بني هاشم قال: أخبرني القاسم بن محمّد بن حمّاد قال: حدّثنا غياث بن إبراهيم قال: حدّثنا حسين بن زيد بن علي، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه، عن آبائه، عن عليٍّ عليهم السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: أبشروا ثمّ أبشروا - ثلاث مرّات - إنّما مثل أُمّتي كمثل غيث لا يُدرىٰ أوّله خير أم آخره، إنّما مثل أُمّتي كمثل حديقة أطعم منها فوجٌ عاماً. ثمّ أطعم منها فوجٌ عاماً، لعلّ آخرها فوجاً يكون أعرضها بحراً وأعمقها طولاً وفرعاً، وأحسنها جنىً، وكيف تهلك أمّة أنا أوّلها واثنا عشر من بعدي من السُّعَداء وأولي الألباب والمسيح عيسى بن مريم آخرها، ولكن يهلك بين ذلك نتج الهرج ليسوا منّي ولست منهم.

٤٠ - حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب، عن الحكم بن مسكين الثقفي، عن صالح بن عقبة، عن جعفر بن محمّد عليه السّلام قال: لمّا هلك أبوبكر واستخلف عمر رجع عمر إلى المسجد فقعد فدخل عليه رجلٌ فقال: يا أمير المؤمنين إنّي رجلٌ من اليهود وأنا

شنیدم که می‌فرمود: پس از من دوازده امیر قیام خواهند کرد، سپس سخنی گفت که آن را نفهمیدم، از مردم پرسیدم، گفتند که فرمود: همهٔ آنان از قریش هستند.

۳۷- ابوعمر عامر شعبی از جابر نقل می‌کند که پیامبر خدا(ص) فرمود: کار امت من رو به راه خواهد بود تا دوازده خلیفه بگذرند که همگی از قریش هستند.

۳۸- سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی نقل می‌کند که گفت: نزد پیامبر(ص) وارد شدم و حسین(ع) روی زانوان آن حضرت بود و از دو چشم و دهان وی می‌بوسید و می‌فرمود: تو آقا پسر آقا هستی، تو امام پسر امام هستی، تو پدر امامان هستی، تو حجت پسر حجت هستی، تو پدرِ نُه حجت از نسل خود هستی که نهمین آنان، قائم آنان خواهد بود.

۳۹- حسین بن زید بن علی از امام صادق(ع) و او از پدرانش از علی(ع) نقل می‌کند که پیامبر خدا(ص) سه بار فرمود: مژده باد، مژده باد! مژده باد! همانا مَثَل امّت من مانند باران است که معلوم نمی‌شود آغاز آن خوب است یا پایان آن، همانا مثل امّت من مانند باغی است که یک سال گروهی از آن می‌خورند، سپس یک سال گروهی دیگر از آن می‌خورند، شاید آخرین گروه آنان چون دریاگسترده‌تر و از نظر طول و شاخه عمیق‌تر و از نظر چیدن میوه بهتر باشند، و چگونه این امّت هلاک شود در حالی که من نخستین آنها هستم و دوازده نفر نیکان و صاحبان خرد به اضافهٔ مسیح بن مریم آخرین آنهایند ولی در این میان آنهاکه از هرج و مرج به وجود آمده‌اند هلاک خواهند شد، آنان از من نیستند و من از آنها نیستم.

۴۰- صالح بن عقبه از امام صادق(ع) نقل می‌کند که فرمود: چون ابوبکر هلاک شد و عمر در جای او قرار گرفت عمر به مسجد برگشت و نشست، مردی نزد او آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین! من مردی از یهودم. دانشمند آنان هستم، می‌خواهم از تو چند

علّامتهم، وقد أردت أن أسألك عن مسائل إن أجبتني فيها أسلمت، قال: ماهي؟ قال: ثلاث وثلاث وواحدة، فإن شئت سألتك وإن كان في القوم أحدٌ أعلم منك فأرشدني إليه قال: عليك بذلك الشابّ يعني عليّ بن أبي طالب عليه السّلام فأتى عليّاً عليه السلام فسأله.

فقال له: لِمَ قلت ثلاثاً و ثلاثاً وواحدة ألّا قلت: سبعاً، قال: إنّي إذاً لجاهل إن لم تجبني في الثلاث اكتفيت قال: فإن أجبتك تسلم؟ قال: نعم، قال: سل، قال: أسألك عن أوّل حجر وضع على وجه الأرض وأوّل عين نبعت وأوّل شجرة نبتت؟ قال: يا يهودي أنتم تقولون: أوّل حجر وضع على وجه الأرض الّذي في بيت المقدس وكذبتم، هو الحجر الّذي نزل به آدم من الجنّة، قال: صدقت والله إنّه لبخطّ هارون وإملاء موسى، قال: وأنتم تقولون: إنّ أوّل عين نبعت على وجه الأرض العين الّتي ببيت المقدس وكذبتم، هي عين الحياة الّتي غسل فيها يوشع بن نون السمكة وهي العين الّتي شرب منها الخضر و ليس يشرب منها أحدٌ إلّا حيّي، قال: صدقت والله إنّه لبخطّ هارون وإملاء موسى.

قال: وأنتم تقولون: أوّل شجرة نبتت على وجه الأرض الزّيتون وكذبتم، هي العجوة الّتي نزل بها آدم عليه السّلام من الجنّة معه، قال: صدقت والله إنّه لبخطّ هارون وإملاء موسى، قال: والثلاث الأخرى كم لهذه الأمّة من إمام هدى لا يضرُّهم من خذلهم؟ قال: اثنا عشر إماماً، قال: صدقت والله إنّه لبخطّ هارون وإملاء موسى، قال: فأين يسكن نبيّكم من الجنّة؟ قال: في أعلاها درجة وأشرفها مكاناً في جنّة عَدن، قال: صدقت والله إنّه لبخطّ هارون وإملاء موسى، ثمّ قال: فمن ينزل بعده في منزله؟ قال: اثنا عشر إماماً، قال: صدقت والله إنّه لبخطّ هارون وإملاء موسى، ثمّ قال السابعة فأسلم: كم يعيش وصيّه بعده، قال: ثلاثين سنة، قال: ثمّ مه؟ يموت أو يقتل؟ قال: يقتل، يضرب على قرنه فتخضب لحيته، قال: صدقت والله إنّه لبخطّ هارون وإملاء موسى.

وقد أخرجت هذا الحديث من طرق في كتاب الأوائل.

٤١- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن أبي عمير، عن عمر بن أُذينة، عن أبان بن أبي عيّاش، عن سُليم بن قيس الهلالي، وحدّثنا محمّد بن الحسن بن الوليد رضي الله عنه قال:

مسئله بپرسم که اگر به من پاسخ دادی مسلمان خواهم شد، گفت: آن مسئله‌ها چیست؟ گفت: سه تا و سه تا و یکی، اگر خواهی بپرسم و اگر در میان قوم کسی از تو دانشمندتر است مرا به سوی او راهنمایی کن. عمر گفت: بر تو باد این جوان، یعنی علی بن ابی طالب(ع) او نزد علی (ع) آمد و از او پرسید.

حضرت فرمود: چرا گفتی: سه تا و سه تا و یکی و نگفتی هفت تا؟ گفت: اگر چنین می‌کردم نادان بودم؛ چون اگر از سه تا پاسخ ندادی دیگر بسنده می‌کنم، فرمود: اگر تو را پاسخ دهم مسلمان می‌شوی؟ گفت: آری. فرمود: بپرس. گفت: از تو می‌پرسم از نخستین سنگی که بر روی زمین گذاشته شد و از نخستین چشمه‌ای که جوشید و از نخستین درختی که روئید، فرمود: ای یهودی! شما می‌گویید که نخستین سنگی که بر زمین نهاده شد، در بیت المقدس بود و دروغ می‌گویید، که بلکه آن سنگی است که آدم آن را از بهشت آورد، گفت: به خدا سوگند که راست گفتی، این سخن به خط هارون و به املای موسی است. فرمود: شما می‌گویید: نخستین چشمه‌ای که بر روی زمین جوشید چشمه‌ای بود در بیت المقدس و دروغ می‌گویید، آن چشمهٔ زندگی است که یوشع بن نون، ماهی را در آن شست و آن چشمه‌ای است که خضر از آن نوشید و هیچ کس از آن ننوشد مگر اینکه زنده می‌ماند. گفت: راست گفتی، به خدا که این سخن به خط هارون و به املای موسی است.

فرمود: شما می‌گویید نخستین درختی که بر روی زمین رویید زیتون است و دروغ می‌گویید، آن خرمای مخصوص است که آدم با خود از بهشت آورد، گفت: راست گفتی، به خدا که این سخن هارون و به املای موسی است. مرد یهودی گفت: آن سه مسئلهٔ دیگر این است که این امّت چند امام هدایتگر خواهد داشت که با وجود آنها هر کس بخواهد آنان را خوار کند، نمی‌تواند به آنان آسیب برساند؟ فرمود: دوازده نفر، گفت: راست گفتی، به خدا این سخن به خط هارون و املای موسی است، گفت: پیامبر شما در کجای بهشت ساکن خواهد شد؟ فرمود: در بالاترین درجه و شریف‌ترین جای آن که عدن نام دارد. گفت: راست گفتی، به خدا که آن به خط هارون و املای موسی است. سپس گفت: پس از وی چه کسی در جایگاه او می‌نشیند؟ فرمود: دوازده امام، گفت: راست گفتی، به خدا که آن به خط هارون و املای موسی است، سپس هفتمی را گفت و مسلمان شد: وصیّ او پس از وی چند سال زنده می‌ماند؟ فرمود: سی سال، گفت: سپس چه می‌شود، می‌میرد یا کشته می‌شود؟ فرمود کشته می‌شود، بر فرق او ضربت می‌خورد و ریشش با خونش خضاب می‌شود، گفت: راست گفتی، به خدا که آن به خط هارون و املای موسی است.

این حدیث را از چند طریق در کتاب الاوائل آورده‌ام.

۴۱- سلیم بن قیس هلالی می‌گوید: از عبدالله بن جعفر الطیّار شنیدم که می‌گفت:

حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار، عن يعقوب بن يزيد، وإبراهيم بن هاشم جميعاً، عن حمّاد بن عيسى، عن إبراهيم بن عمر اليماني، عن أبان بن أبي عيّاش، عن سليم بن قيس الهلالي قال: سمعت عبدالله بن جعفر الطيار يقول: كنّا عند معاوية أنا والحسن والحسين وعبدالله بن عبّاس وعمر بن أبي سلمة، وأسامة بن زيد فجرى بيني وبين معاوية كلام، فقلت لمعاوية: سمعت رسول الله صلّى الله عليه وآله يقول: أنا أولى بالمؤمنين من أنفسهم ثمّ أخي عليّ بن أبي طالب عليه السّلام أولى بالمؤمنين من أنفسهم، فإذا استشهد عليٌّ فالحسن بن عليٌّ أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثمّ ابنه الحسين بعد أولى بالمؤمنين من أنفسهم فإذا استشهد فابنه عليّ بن الحسين الأكبر أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثمّ ابني محمّد بن عليٌّ الباقر أولى بالمؤمنين من أنفسهم، وستدركه يا حسين، ثمّ تكمله اثنى عشر إماماً تسعة من ولد الحسين رضي الله عنه.

قال عبدالله بن جعفر: ثمّ استشهدت الحسن والحسين وعبدالله بن عبّاس وعمر بن أبي سلمة وأسامة بن زيد فشهدوا لي عند معاوية، قال سليم بن قيس الهلالي: وقد سمعت ذلك من سلمان وأبي ذرٍّ والمقداد وذكروا أنّهم سمعوا ذلك من رسول الله صلّى الله عليه وآله.

٤٢- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله قال: حدّثنا محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب، عن الحسن بن محبوب، عن أبي الجارود، عن أبي جعفر عليه السّلام، عن جابر بن عبدالله الأنصاري قال: دخلت على فاطمة عليها السّلام وبين يديها لوح فيه أسماء الأوصياء فعدّدت اثني عشر أحدهم القائم، ثلاثة منهم محمّد وثلاثة منهم عليٌّ.

٤٣- حدّثنا أبي رضي الله عنه، قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن محمّد بن عيسى بن عبيد، عن محمّد بن فضيل الصيرفي، عن أبي حمزة الثمالي، عن أبي جعفر عليه السّلام قال: إنّ الله عزّوجلّ أرسل محمّداً صلّى الله عليه وآله إلى الجنّ والإنس وجعل من بعده اثني عشر وصيّاً، منهم من سبق ومنهم من بقي، وكلّ وصيٍّ جرت به سنّة. والأوصياء الّذين من بعد محمّد صلّى الله عليه وآله على سنّة أوصياء عيسى، وكانوا اثني عشر وكان أمير المؤمنين عليه السّلام على سنّة المسيح عليه السلام.

٤٤- حدّثنا جعفر بن محمّد بن مسرور رضي الله عنه قال: حدّثنا الحسين بن محمّد بن عامر الأشعري، عن المعلّى بن محمّد البصري، عن الحسن بن عليٌّ الوشّاء،

من و حسن و حسین و عبدالله بن عباس و عمر بن سلمه و اسمامة بن زید نزد معاویه بودیم، میان من و معاویه سخنانی رد و بدل شد و من به معاویه گفتم: از پیامبر خدا شنیدم که می‌فرمود: من نسبت به مؤمنان از خودشان اولی‌تر هستم، سپس برادرم علی بن ابی طالب(ع) به مؤمنان از خودشان اولی‌تر است و چون علی شهید شد، حسن بن علی به مؤمنان از خودشان اولی‌تر است. سپس پسرش حسین به مؤمنان ازخودشان اولی‌تر است و چون شهید شد، پسرش علی بن الحسین الاکبر به مؤمنان از خودشان اولی‌تر است، سپس پسرم محمد بن علی الباقر به مؤمنان از خودشان اولی‌تر است. و تو ای حسین، او را درک خواهی کرد. سپس آن را تا دوازده امام تکمیل کرد که نه امام از نسل حسین (ع) خواهد بود. عبدالله بن جعفر گفت: سپس از حسن و حسین و عبدالله بن عباس و عمر بن ابی سلمه و اسامة بن زید گواهی خواستم و آنان نزد معاویه بر من گواهی دادند، سلیم بن قیس گفت: این مطلب را از سلمان و ابوذر و مقداد نیز شنیدم و آنها گفتند که آن را از پیامبر خدا(ص) شنیده‌اند.

۴۲- حسن بن محبوب از ابوالجارود از امام باقر(ع) و او از جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌کند که نزد فاطمه(ع) رفتم و در مقابل او لوحی بود که نام‌های اوصیاء در آن نوشته شده بود، آنها را شمردم، دوازده نفر بودند که یکی از آنها قائم و سه تا محمد و سه تا علی بود.

۴۳- ابوحمزهٔ ثمالی از امام باقر(ع) نقل می‌کند که فرمود: خداوند، محمّد(ص) را به سوی جنّ و انس فرستاد و پس از وی دوازده وصی قرار داد که برخی از آنان از دنیا رفته‌اند و برخی دیگر باقی مانده‌اند و بر هر وصیّی سنّتی جاری است. اوصیای پس از محمد(ص) بر اساس سنّت عیسی هستند و آنان دوازده نفرند و امیرالمؤمنین(ع) بر اساس سنّت مسیح بود.

۴۴- زرارة بن اعین می‌گوید: از امام باقر(ع) شنیدم که می‌فرمود: ما دوازده امام

عن أبان بن عثمان، عن زرارة بن أعين قال: سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: نحن اثنا عشر إماماً منهم حسن وحسين، ثمّ الأئمّة من ولد الحسين.

٤٥- حدّثنا محمّد بن عليّ ماجيلويه قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار، عن محمّد بن الحسن الصّفّار، عن أبي طالب عبدالله بن الصلت القمّي، عن عثمان بن عيسى، عن سماعة بن مهران قال: كنت أنا وأبو بصير ومحمّد بن عمران مولى أبي جعفر عليه السّلام في منزله فقال محمّد بن عمران: سمعت أبا عبدالله عليه السّلام يقول: نحن اثنا عشر محدّثاً، فقال له أبو بصير: تالله لقد سمعت ذلك من أبي عبدالله عليه السّلام فحلّفه مرّة أو مرّتين فحلف أنّه قد سمعه، فقال أبو بصير: لكنّي سمعته من أبي جعفر عليه السّلام.

٤٦- حدّثنا أحمد بن الحسن القطّان قال: حدّثنا أحمد بن يحيى بن زكريّا القطّان قال: حدّثنا بكر بن عبدالله بن حبيب قال: حدّثنا تميم بن بهلول قال: حدّثني عبدالله بن أبي الهذيل، وسألته عن الإمامة فيمن تجب؟ وما علامة من تجب له الإمامة؟ فقال: إنّ الدّليل على ذلك والحجّة على المؤمنين والقائم بأمور المسلمين والناطق بالقرآن والعالم بالأحكام أخو نبيّ الله وخليفته على أمّته ووصيّه عليهم ووليّه الّذي كان منه بمنزلة هارون من موسى، المفروض الطاعة بقول الله عزّوجلّ: «يا ايّها الّذين آمنوا أطيعوا الله وأطيعوا الرّسول و أولى الأمر منكم» الموصوف بقوله: «إنّما وليّكم الله ورسوله والّذين آمنوا الّذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة وهم راكعون» المدعوّ إليه بالولاية، المثبت له الإمامة يوم غدير خمّ بقول الرّسول صلّى الله عليه وآله عن الله عزّوجلّ: «ألست أولى بكم من أنفسكم؟ قالوا: بلى قال: فمن كنت مولاه فعليّ مولاه، اللّهمّ وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله وأعن من أعانه، عليّ بن أبي طالب عليه السّلام أمير المؤمنين، وإمام المتّقين، وقائد الغرّ المحجّلين، وأفضل الوصيّين، وخير الخلق أجمعين بعد رسول الله صلّى الله عليه وآله، وبعده الحسن بن علي، ثمّ الحسين سبطا رسول الله صلّى الله عليه وآله وابنا خير النسوان أجمعين، ثمّ عليّ بن الحسين، ثمّ محمّد بن علي، ثمّ جعفر بن محمّد، ثمّ موسى بن جعفر، ثمّ عليّ بن موسى، ثمّ محمّد بن علي، ثمّ عليّ بن محمّد، ثمّ الحسن بن علي، ثمّ ابن الحسن عليهم السّلام إلى يومنا هذا واحداً بعد واحد، وهم عترة الرّسول صلّى الله عليه وآله المعروفون بالوصيّة والإمامة.

هستیم که از جملهٔ آنهاست حسن(ع) و حسین(ع) سپس امامان از نسل حسین(ع).

۴۵- سماعة بن مهران گفت: من و ابوبصیر و محمد بن عمران غلام امام باقر(ع) در خانهٔ او بودیم که محمد بن عمران گفت: از امام صادق(ع) شنیدم که فرمود: ما دوازده نفر الهام گیرنده هستیم، ابوبصیر گفت: به خدا سوگند که آن را از امام صادق(ع) شنیده‌ام و یک یا دو بار او را سوگند داد و او سوگند خورد که شنیده است، پس ابوبصیر گفت: ولی من آن را از امام باقر(ع) شنیده‌ام.

۴۶- تمیم بن بهلول می‌گوید: از عبدالله بن ابی الهذیل از امامت پرسیدم و اینکه امامت در چه کسی است و علامت کسی که مقام امامت را دارد چیست؟ گفت: راهنمای این امر و حجّت بر مؤمنان و قائم به امور مسلمانان و ناطق به قرآن و عالم به احکام، همان برادر پیامبر خدا و جانشین او بر امتش و وصیّ او بر آنان و ولیّ اوست که نسبت به او به منزلهٔ هارون از موسی بود و کسی که پیروی از او به گفتهٔ خداوند: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر او و کسانی از شما را که صاحبان امرند اطاعت کنید.» واجب است و اوست که به این سخن خدا توصیف شده: «همانا ولیّ شما خداوند و پیامبرش و کسانی هستند که نماز را بر پای دارند و زکات را می‌پردازند، در حالی که در رکوع هستند.» و اوست که ولایت با اوست و در روز غدیرخم امامت او اثبات شد با سخن پیامبر که از جانب خدا بود: «آیا من به شما از خودتان اولی‌تر نیستم؟ گفتند: آری، فرمود: «هر کس را که من مولای او هستم علی(ع) نیز مولای اوست، خداوندا، هر کس را که علی را دوست بدارد دوست بدار، و هر کس را که علی را دشمن بدارد دشمن بدار، و هر کس را که علی را یاری کند، یاری کن، و هر کس را که علی را خوار بدارد خوار کن.» یعنی علی بن ابی طالب(ع) که امیرمؤمنان و پیشوای پرهیزکاران و رهبر پیشانی سفیدان و بهترین وصی‌ها و نیکوترینِ همهٔ مردم پس از پیامبر خدا(ص) است و پس از وی حسن بن علی سپس حسین بن علی، دو نوهٔ پیامبر و دو پسر بهترین همهٔ زنان، سپس علی بن الحسین، سپس محمد بن علی، سپس جعفر بن محمد، سپس موسی بن جعفر، سپس علی بن موسی، سپس محمد بن علی، سپس علی بن محمد، سپس حسن بن علی، سپس پسر حسن که تا امروز (امامت آنها) یکی پس از دیگری ادامه دارد و آنان خاندان پیامبر و شناخته شدگان به وصایت و امامت هستند.

ولا تخلو الأرض من حجّة منهم في كلّ عصر وزمان وفي كلّ وقت وأوان، وهم العروة الوثقى وأئمّة الهدى والحجّة على أهل الدّنيا إلى أن يرث الله الأرض ومن عليها وكلّ من خالفهم ضالٌّ مضلٌّ، تارك للحقّ والهدى، وهم المعبّرون عن القرآن، والناطقون عن الرّسول، ومن مات لا يعرفهم مات ميتة جاهليّة، ودينهم الورع والعفّة والصدق و الصلاح والإجتهاد، وأداء الأمانة إلى البرّ والفاجر، وطول السجود، وقيام اللّيل، و اجتناب المحارم، وانتظار الفرج بالصّبر، وحسن الصحبة، وحسن الجوار، ثمّ قال تميم بن بهلول: حدّثني أبو معاوية، عن الأعمش، عن جعفر بن محمّد عليهما السّلام في الإمامة مثله سواء.

٤٧- حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار، عن أحمد بن محمّد بن عيسى قال: حدّثنا الحسن بن العبّاس بن الحريش الرّازيّ، عن أبي جعفر محمّد بن عليّ الثّاني عليهما السّلام أنّ أمير المؤمنين عليه السّلام قال لابن عباس: إنّ ليلة القدر في كلّ سنة وأنّه ينزل في تلك اللّيلة أمر السنة، ولذلك الأمر ولاة بعد رسول الله صلّى الله عليه وآله فقال ابن عباس: من هم؟ قال: أنا وأحد عشر من صلبي أئمّة محدّثون.

٤٨- وبهذا الإسناد قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله لأصحابه: آمنوا بليلة القدر إنّها تكون لعليّ بن أبي طالب ووُلده الأحد عشر من بعدي.

٤٩- حدّثنا محمّد بن عليّ ماجيلويه رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن يعقوب الكليني قال: حدّثنا أبو عليٍّ الأشعريُّ، عن الحسين بن عبيدالله، عن الحسن بن موسى الخشّاب، عن عليّ بن سماعة، عن عليّ بن الحسن بن رباط، عن أبيه، عن ابن اذينة، عن زرارة بن أعين قال: سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: اثنا عشر إماماً من آل محمّد عليهم السّلام كلّهم محدّثون بعد رسول الله صلّى الله عليه وآله وعليّ بن أبي طالب عليه السّلام منهم.

٥٠- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن محمّد بن أبي عمير، عن سعيد بن غزوان، عن أبي بصير، عن أبي جعفر عليه السلام قال: يكون تسعة أئمّة بعد الحسين بن عليٍّ تاسعهم قائمهم عليهم السّلام.

٥١- حدّثنا جعفر بن محمّد بن مسرور رضي الله عنه قال: حدّثنا الحسين بن محمّد بن عامر الأشعريُّ، عن معلّى بن محمّد البصري، عن الحسن بن عليٍّ الوشّاء، عن أبان، عن زرارة قال: سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: اثنا عشر إماماً منهم

و روی زمین در هر عصر و زمان و هر وقت و هنگامی از آنان خالی نیست و آنان ریسمان مطمئن و امامان هدایتگر و حجّت بر اهل دنیا هستند تا وقتی که زمین و هر چه در آن است را خداوند به ارث برد، و هر کس با آنان مخالفت کند، گمراه و گمراه کننده و ترک کنندهٔ حق و هدایت است، و آنان هستند که قرآن را معنی می‌کنند و از سوی پیامبر سخنی می‌گویند و هر کس بمیرد در حالی که معرفت به آنان نداشته باشد، مانند مردن جاهلیت مرده است. و دین آنان پرهیزگاری وعفت و راست‌گویی و صلاح و کوشش و ادای امانت به نیکوکار و بدکار و طول دادن به سجده و شب زنده داری و دوری از گناهان و انتظار فرج با صبر و معاشرت نیکو و همسایگی نیکو است. سپس تمیم بن بهلول گفت: همین سخنان را ابومعاویه از اعمش واو از امام صادق(ع) راجع به امامت نقل کرده است.

۴۷- حسن بن عباس بن حریش از امام جواد(ع) نقل می‌کند که امیرالمؤمنین (ع) به ابن عباس فرمود: همانا در شب قدر هر سالی مقدّرات همان سال نازل می‌شود و این امر پس از پیامبر(ع) والیانی دارد، ابن عباس گفت: آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: من و یازده نفر از نسل من که امامان الهام شونده هستند.

۴۸- با همین اسناد گفت: پیامبر خدا(ص) به اصحاب خود فرمود: به شب قدر ایمان بیاورید که آن برای علی بن ابی طالب(ع) و یازده فرزند او پس از من است.

۴۹- زرارة بن اعین می‌گوید: از امام باقر(ع) شنیدم که می‌فرمود: دوازده امام از آل محمد(ص) هستند که نه نفر آنها پس از حسین بن علی است که نهمین آنها قائم آنهاست.

۵۰- ابوبصیر از امام باقر(ع) نقل می‌کند که فرمود: نه امام بعد از حسین بن علی(ع) است که نهمین آنها قائم آنهاست.

۵۱- زراره می‌گوید: از امام باقر(ع) شنیدم که می‌فرمود: دوازده امام هستند، علی و حسن و حسین، سپس امامان از فرزندان حسین.

(مصنف می‌گوید:) هر چه در این باره روایت به من رسیده، در کتاب کمال الدین و

عليٌّ و الحسن والحسين، ثمّ الأئمّة من ولد الحسين عليهم السّلام. وقد أخرجت ما رويته في هذا المعنى في كتاب كمال الدّين وتمام النعمة في إثبات الغيبة وكشف الحيرة.

في السواك اثنتى عشرة خصلة

٥٢- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار، عن محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعريّ، عن الحسن بن الحسين اللّؤلؤي، عن الحسن بن عليّ بن يوسف، عن معاذ بن الجوهري، عن عمرو بن جميع يرفعه إلى النّبيّ صلّى الله عليه وآله وسلّم قال: في السواك اثنتي عشرة خصلة: مَطْهرة للفم، ومرضات للرَّبِّ، ويبيّض الأسنان، ويذهب بالحفر، ويقلّ البلغم، ويشهّي الطعام، ويضاعف الحسنات، وتصاب به السنّة، وتحضره الملائكة، ويشدُّ اللّثة، وهو يمرُّ بطريقة القرآن، وركعتين بسواك أحبّ إلى الله عزّوجلّ من سبعين ركعة بغير سواك.

٥٣- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار، عن محمّد بن أحمد بن يحيى، عن إبراهيم بن إسحاق، عن محمّد بن عيسى، عن عبيدالله الدّهقان، عن دُرُسْتَ، عن عبدالله بن سنان، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: في السواك اثنتا عشرة خصلة هو من السنّة، ومطهرة للفم، ومَجْلاة للبصر، ويرضي الرَّحمن، ويبيّض الأسنان، ويذهب بالحفر، ويشدُّ اللّثة، ويشهّي الطعام، ويذهب بالبلغم، ويزيد في الحفظ، ويضاعف به الحسنات، وتفرح به الملائكة.

٥٤- حدّثنا أبو الحسين محمّد بن عليّ بن الشاه قال: حدّثنا أبو حامد أحمد بن محمّد بن الحسين قال: حدّثنا أبو يزيد أحمد بن خالد الخالدي قال: حدّثنا محمّد بن أحمد بن صالح التميمي قال: حدّثنا أبي قال: حدّثني أنس بن محمّد أبو مالك، عن أبيه، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه، عن جدّه، عن عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام، عن رسول الله صلّى الله عليه وآله أنّه قال في وصيّته له: يا عليُّ السواك من السنّة، وهو مطهرة للفم، ويجلو البصر، ويرضي الرَّحمن، ويبيّض الأسنان، ويذهب بالحفر، ويشدُّ اللّثة، ويشهّي الطعام ويذهب بالبلغم، ويزيد في الحفظ، ويضاعف الحسنات، وتفرح به الملائكة.

حديث الحُجُب اثنا عشر

٥٥- حدّثنا أحمد بن محمّد بن عبد الرَّحمن بن عبدالله بن الحسين بن إبراهيم بن يحيى بن عجلان المروزي المقرىء قال: حدّثنا أبوبكر محمّد بن إبراهيم الجرجاني قال: حدّثنا أبوبكر عبد الصمد بن يحيى الواسطي قال: حدّثنا الحسن بن عليّ

تمام النعمة فی اثبات الغیبه و کشف الحیرة نقل کرده‌ام.

در مسواک دوازده خصلت است

۵۲- عمرو بن جمیع از پیامبر خدا (ص) نقل می‌کند که فرمود: در مسواک دوازده خصلت است: دهان را پاک می‌کند و خوشنودی خداوند را جلب می‌کند و دندانهارا سفید می‌کند و زردی دندان را از بین می‌برد و بلغم را کم می‌کند و اشتها به طعام می‌آورد و حسنات را چند برابر می‌کند و با آن به سنّت عمل شده است و فرشتگان موقع مسواک کردن حاضر می‌شوند و لثه را محکم می‌سازد و آن راه خواندن قرآن را مرور می‌کند و دو رکعت نماز با مسواک زدن برای خداوند دوست داشتنی‌تر از هفتاد رکعت بدون مسواک است.

۵۳- عبدالله بن سنان از امام صادق(ع) نقل می‌کند که فرمود: در مسواک کردن دوازده خصلت است: آن از سنّت است و پاک کنندهٔ دهان و روشن کنندهٔ چشم است و خداوند رحمان را خشنود می‌سازد و دندان‌ها را سفید می‌کند و چرک را از بین می‌برد و لثه را محکم می‌کند و اشتها به طعام می‌آورد و بلغم را می‌برد و حافظه را زیاد می‌کند و با آن حسنات چند برابر می‌شود و فرشتگان با آن شاد می‌شوند.

۵۴- انس بن محمد ابومالک از پدرش و او از امام صادق(ع) و او از پدر و جدش از علی بن ابی طالب(ع) نقل می‌کند که پیامبر خدا(ص) در وصیتی به اوفرمود: یا علی، مسواک کردن از سنّت است و آن دهان را خوشبو و چشم را روشن و خدای رحمان را خشنود و دندان‌ها را سفید می‌کند و زردی دندان را از بین می‌برد و بر حفظ می‌افزاید و حسنات را چند برابر می‌کند و فرشتگان با آن شاد می‌شوند.

حدیث حجاب‌های دوازده‌گانه

۵۵- سفیان ثوری از امام صادق(ع) و او از پدرانش از علی بن ابی طالب(ع) نقل می‌کند که فرمود: همانا خداوند متعال نور محمد(ص) را پیش از آفرینش آسمان‌ها و

المدني، عن عبدالله بن المبارك، عن سفيان الثوري، عن جعفر بن محمّد الصادق، عن أبيه، عن جدّه، عن عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام قال: إنّ الله تبارك وتعالى خلق نور محمّد صلّى الله عليه وآله قبل أن خلق السماوات والأرض والعرش والكرسيّ واللّوح والقلم والجنّة والنّار، وقبل أن خلق آدم ونوحاً وإبراهيم وإسماعيل وإسحاق ويعقوب وموسى و عيسى وداود وسليمان، وكلّ من قال الله عزّوجلّ في قوله: «ووهبنا له إسحاق و يعقوب - إلى قوله - وهديناهم إلى صراط مستقيم» وقبل أن خلق الأنبياء كلّهم بأربع مائة ألف وأربع وعشرين ألف سنة وخلق الله عزّوجلّ معه اثني عشر حجاباً: حجاب القدرة، وحجاب العظمة، وحجاب المنّة، وحجاب الرّحمة، وحجاب السعادة، وحجاب الكرامة، وحجاب المنزلة، وحجاب الهداية، وحجاب النبوّة، وحجاب الرّفعة، وحجاب الهيبة، وحجاب الشفاعة.

ثمّ حبس نور محمّد صلّى الله عليه وآله في حجاب القدرة اثني عشر ألف سنة وهو يقول: سبحان ربّي الأعلى، وفي حجاب العظمة أحد عشر ألف سنة و هو يقول: سبحان عالم السرّ، وفي حجاب المنّة عشرة آلاف سنة وهو يقول: سبحان من هو قائم لا يلهو، وفي حجاب الرّحمة تسعة آلاف سنة وهو يقول: سبحان الرفيع الأعلى، وفي حجاب السعادة ثمانية آلاف سنة وهو يقول: سبحان من هو قائم لا يسهو، وفي حجاب الكرامة سبعة آلاف سنة وهو يقول: سبحان من هو غنيٌّ لا يفتقر، وفي حجاب المنزلة ستّة آلاف وهو يقول: سبحان ربّي العليّ الكريم، وفي حجاب الهداية خمسة آلاف سنة وهو يقول: سبحان ربّ العرش العظيم، وفي حجاب النبوّة أربعة آلاف سنة وهو يقول: سبحان ربّ العزّة عمّا يصفون، وفي حجاب الرفعة ثلاثة آلاف سنة وهو يقول: سبحان ذي الملك والملكوت، وفي حجاب الهيبة ألفي سنة وهو يقول: سبحان الله وبحمده، وفي حجاب الشفاعة ألف سنة وهو يقول: سبحان ربّي العظيم وبحمده.

ثمّ أظهر عزّوجلّ اسمه على اللّوح وكان على اللّوح منوّراً أربعة آلاف سنة، ثمّ

زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و جهنّم و پیش از خلقت آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و موسی و عیسی و داود و سلیمان و همهٔ کسانی که نامهایشان در آیهٔ «و وهبنا له اسحاق ـ تا ـ صراط المستقیم» آمده و چهارصد و بیست و چهار هزار سال پیش از همهٔ پیامبران آفرید، و همراه با آن حضرت دوازده حجاب آفرید: حجاب قدرت، و حجاب عظمت، و حجاب منّت، و حجاب رحمت، و حجاب سعادت، و حجاب کرامت، و حجاب منزلت، و حجاب هدایت، و حجاب نبوت، و حجاب رفعت، و حجاب هیبت، و حجاب شفاعت.

آنگاه نور محمد (ص) را دوازده هزار سال در حجاب قدرت نگهداشت و او می‌گفت: «سبحان ربی الاعلی = منزه است پروردگار بزرگ من» و یازده هزار سال در حجاب عظمت نگهداشت و او می‌گفت: «سبحان عالم السّر = منزه است دانندهٔ راز» و ده هزار سال در حجاب منّت نگهداشت و او می‌گفت: «سبحان من هو قائم لا یلهو = منزه است کسی که قائم است و بیهودگی نمی‌کند.» و نه هزار سال در حجاب رحمت نگهداشت و او می‌گفت: «سبحان الرفیع الاعلی = منزه است والای بلند مرتبه» و هشت هزار سال در حجاب سعادت نگهداشت و او می‌گفت: «سبحان من هو قائم لا یسهو = منزه است کسی که قائم است و سهو نمی‌کند» و هفت هزار سال در حجاب کرامت نگهداشت و او می‌گفت: «سبحان من هو غنیّ لا یفتقر = منزه است کسی که بی نیاز است و محتاج نمی‌شود.» و شش هزار سال در حجاب منزلت نگهداشت و او می‌گفت: «سبحان ربی العلیم الکریم = منزه است پروردگار بزرگ و گرامی من» و پنج هزار سال در حجاب هدایت نگهداشت و او می‌گفت: «سبحان ربّ العرش العظیم = منزه است پروردگار عرش بلند» و چهار هزار سال در حجاب نبوّت نگهداشت و او می‌گفت: «سبحان ربّ العزّة عمّا یصفون = منزه است پروردگار عزت از هر چه توصیف می‌کنند» و سه هزار سال در حجاب رفعت نگهداشت و او می‌گفت: «سبحان ذی الملک والملکوت = منزه است صاحب ملک و ملکوت» و دو هزار سال در حجاب هیبت نگهداشت و او می‌گفت: «سبحان الله و بحمده = منزه است خداوند و ستایش او راست» و یک هزار سال در حجاب شفاعت نگهداشت و او می‌گفت: «سبحان ربّی العظیم و بحمده= منزّه است پروردگار بزرگ من و ستایش او راست.»

آنگاه نام او را بر لوح ظاهر کرد و چهار هزار سال بر لوح می‌درخشید سپس او را بر

أظهره على العرش فكان على ساق العرش مثبتاً سبعة آلاف سنة إلى أن وضعه الله عزّوجلّ في صلب آدم، ثمّ نقله من صلب آدم إلى صلب نوح، ثمّ جعل يخرجه من صلب إلى صلب حتّىٰ أخرجه من صلب عبدالله بن عبد المطلب فأكرمه بستٍّ كرامات ألبسه قميص الرّضا، وردّاه رداء الهيبة، وتوّجه تاج الهداية، وألبسه سراويل المعرفة، و جعل تكّته تكّة المحبّة يشدُّ بها سراويله، وجعل نعله الخوف، وناوله عصا المنزلة، ثمّ قال عزّوجلّ له: يا محمّد اذهب إلى النّاس فقل لهم: قولوا لا إله إلّا الله محمّد رسول الله.

وكان أصل ذلك القميص في ستّة أشياء قامته من الياقوت، وكمّاه من اللّؤلؤ، ودِخْريصه من البلّور الأصفر، وإبطاه من الزّبرجد، وجِربّانه من المرجان الأحمر، وجيبه من نور الرّبّ جلّ جلاله، فقبّل الله توبة آدم عليه السّلام بذلك القميص، وردّ خاتم سليمان به، وردّ يوسف إلى يعقوب به، ونجّا يونس من بطن الحوت به، وكذلك ساير الأنبياء عليهم السّلام نجّاهم من المحن به، ولم يكن ذلك القميص إلّا قميص محمّد صلّى الله عليه وآله.

قال مصنّف هذا الكتاب رضي الله عنه: أرواح جميع الأئمّة عليهم السّلام والمؤمنين خلقت مع روح محمّد صلّى الله عليه وآله.

لأهل التقوى اثنتا عشرة علامة

٥٦- حدّثنا أبو طالب المظفّر بن جعفر بن المظفّر العلوي المصري السمرقندي رضي الله عنه قال: حدّثنا جعفر بن محمّد بن مسعود العيّاشي، عن أبيه أبي النضر قال: حدّثنا إبراهيم بن عليّ قال: حدّثني ابن إسحاق، عن يونس بن عبد الرّحمن، عن ابن سنان، عن عبدالله بن مُسكان، عن أبي بصير، عن أبي جعفر محمّد بن عليٍّ الباقر عليهما السّلام قال: كان أمير المؤمنين عليه السّلام يقول: إنّ لأهل التقوى علامات يعرفون بها: صدق الحديث، وأداء الأمانة، والوفاء بالعهد، وقلّة الفخر والبخل، وصلة الأرحام، ورحمة الضعفاء، وقلّة المواتاة للنساء، وبذل المعروف، وحسن الخلق، وسعة الحلم، واتّباع العلم فيما يقرّب إلى الله عزّوجلّ، طوبى لهم وحسن مآب، وطوبى شجرة في الجنّة أصلها في دار رسول الله صلّى الله عليه وآله

عرش ظاهر کرد و هفت هزار سال بر ساق عرش بود تا اینکه خداوند او را در صلب آدم قرار داد، سپس او را از صلب آدم به صلب نوح منتقل کرد، سپس از صلبی به صلب دیگر وارد می‌کرد تا اینکه او را از صلب عبدالله بن عبدالمطلب بیرون آورد و او را با شش کرامت گرامی داشت: پیراهن رضایت را به او پوشانید و ردای هیبت را بر دوش او انداخت و تاج هدایت را بر سر او گذاشت و شلوار معرفت را به او پوشانید و بند آن را بند محبّت قرار داد که شلوار خود را با آن محکم کند و کفش او را خوف و بیم قرار داد و عصای منزلت را به دستش داد، سپس به او فرمود: ای محمد به سوی مردم برو و به آنان بگو: بگویید معبودی جز خدا نیست، محمد پیامبر اوست.

و اصل این پیراهن در شش چیز بود: بدنهٔ آن از یاقوت و دو آستینش از لؤلؤ و دستک آن از بلور زرد و دو زیر بغلش از زبرجد و گریبانش از مرجان سرخ و یقه‌اش از نورپروردگار بزرگ، وخداوند به خاطر این پیراهن توبهٔ آدم را قبول کرد و انگشتر (گمشدهٔ) سلیمان را به او برگردانید و یوسف را به وسیلهٔ آن به یعقوب برگردانید و یونس را به وسیلهٔ آن از شکم ماهی نجات داد وهمچنین سایر پیامبران را به وسیلهٔ اواز ناراحتی‌ها نجات داد و این پیراهن نبود مگر پیراهن محمد(ص).

مصنف این کتاب می‌گوید: ارواح تمام ائمه و مؤمنین با روح محمد(ص) آفریده شده است.

اهل تقوا دوازده علامت دارند

۵۶- ابوبصیر از امام باقر(ع) نقل می‌کند که فرمود: امیرالمؤمنین(ع) می‌فرمود: اهل تقوا نشانه هایی دارند که با آن شناخته می‌شوند: راستگو، و ادای امانت، و وفای به عهد، و کم بودن فخر فروشی و بخل، و صلهٔ رحم، و مهربانی با ضعیفان، و کم بودن انس با زنان، و بخشش کردن، و خوش اخلاقی، و وسعت بردباری، و پیروی نمودن از دانش در آنچه به خدا نزدیک می‌کند، و طوبی برای آنان است و سرانجام نیکی دارند و طوبی درختی در بهشت است که ریشهٔ آن در خانهٔ پیامبر خدا(ص) است و هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه در خانهٔ او شاخه‌ای از شاخه‌های آن است و دل او چیزی را

فليس من مؤمن إلّا وفي داره غصن من أغصانها، لا ينوي في قلبه شيئاً إلّا أتاه ذلك الغصن به، ولو أنَّ راكباً مجدّاً سار في ظلّها مائة عام لم يخرج منها، ولو أنَّ غراباً طار من أصلها ما بلغ أعلاها حتّىٰ يبياضَّ هرماً. ألا ففي هذا فارغبوا، إنَّ المؤمن من نفسه في شغل والنّاس منه في راحة، إذا جنَّ عليه اللّيل فرش وجهه وسجد لله تعالى ذكره بمكارم بدنه، ويناجي الّذي خلقه في فكاك رقبته، ألا فهكذا فكونوا.

لا يُسلّم على اثنى عشر

٥٧- حدّثنا محمّد بن عليّ ماجيلويه رضي الله عنه، عن عمّه محمّد بن أبي القاسم، عن هارون بن مسلم، عن مسعدة بن صدقة، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه عليهما السّلام قال: لا تسلّموا على اليهود، ولا على النصارى، ولا على المجوس، ولا على عَبَدَةِ الأوثان، ولا على موائد شرب الخمر، ولا على صاحب الشطرنج والنرد، ولا على المخنّث، ولا على الشاعر الّذي يقذف المحصنات، ولا على المصلّي وذلك لأنَّ المصلّي لا يستطيع أن يردَّ السّلام لأنَّ التسليم من المسلّم تطوُّع والردّ عليه فريضة، ولا على آكل الرّبا، ولا على رجل جالس على غائط، ولا على الّذي في الحمّام، ولا على الفاسق المعلن بفسقه.

إستقبل النّبيّ صلّى الله عليه وآله جعفر بن أبي طالب عليه السّلام لمّا انصرف من الحبشة اثنتى عشرة خطوة

٥٨- حدّثني محمّد بن القاسم المفسّر المعروف بأبي الحسن الجرجاني رضي الله عنه قال: حدّثنا يوسف بن محمّد بن زياد، عن أبيه، عن الحسن بن علي، عن أبيه عليّ بن محمّد، عن أبيه محمّد بن عليّ، عن أبيه الرّضا عليّ بن موسى، عن أبيه موسى بن جعفر، عن أبيه الصادق جعفر بن محمّد، عن أبيه محمّد بن عليٍّ الباقر، عن أبيه زين العابدين عليّ بن الحسين، عن أبيه الحسين بن علي، عن أبيه عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام: أنَّ رسول الله صلّى الله عليه وآله لمّا جاءه جعفر بن أبي طالب من الحبشة قام إليه واستقبله اثنتي عشرة خطوة، وعانقه وقبّل ما بين عينيه وبكى، وقال: لا أدري بأيّهما أنا أشدّ سروراً بقدومك يا جعفر أم بفتح الله على أخيك خيبر؟! وبكى فرحاً برؤيته.

في التابوت الأسفل من النّار اثنا عشر

٥٩- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله قال: حدّثنا محمّد بن

نمی‌خواهد مگر اینکه این شاخه نزد او می‌آورد و اگر سوار کار تندروی صدسال در سایهٔ آن بتازد، از آن بیرون نرود و اگر کلاغی از کنار ریشهٔ آن پرواز کند به بالای آن نمی‌رسد اگر چه از پیری سفید گردد، آگاه باشید که برای آن رغبت کنید، همانا مؤمن، مشغول خویشتن است و مردم ازاو در راحتی هستند، وقتی شب بر او فرا رسد صورت خود را زمین گذارد و با بهترین عضوهای بدنش خدا را سجده کند و با کسی که او را آفریده برای آزادی از جهنم مناجات نماید، چنین باشید.

به دوازده نفر سلام داده نشود

۵۷- مسعدة بن صدقه از امام صادق(ع) و او از پدرش نقل می‌کند که فرمود: سلام ندهید بر یهود، و نه نصاری، و نه بر مجوس، و نه بر پرستش کنندگان بتها، و نه بر کسی که بر شراب نشسته، و نه بر کسی که شطرنج و نردبازی می‌کند، و نه بر ابنه و نه بر شاعری که زنهای پاکدامن را تهمت زنا می‌زند و نه بر نمازگزار و این برای آن است که نمازگزار نمی‌تواند سلام را پاسخ گوید، چون سلام دادن به سلام دهنده مستحب است ولی ردّ آن واجب است، و نه بر رباخوار، و نه بر کسی که در حال قضای حاجت است، و نه بر کسی که درحمّام است و نه بر کسی که فسق خود را آشکار می‌کند.

هنگامی که جعفر بن ابی طالب از حبشه برمی‌گشت، پیامبر خدا(ص) دوازده قدم به استقبال او رفت

۵۸- یوسف بن محمد بن زیاد از پدرش و او از امام حسن عسکری(ع) و او از پدرانش ازعلی بن ابی طالب(ع) نقل می‌کند که فرمود: چون جعفر بن ابی طالب از حبشه آمد، پیامبر خدا(ص) برای او برخاست و دوازده قدم او را استقبال کرد و با او معانقه نمود و میان دو چشمش را بوسید و گریه کرد و گفت: نمی‌دانم به کدام بیشتر شادمان شوم، به آمدن تو ای جعفر یا به سبب فتح خیبر که خدا به وسیلهٔ برادرت انجام داد و از شادمانی دیدار او گریه کرد.

در صندوق ته جهنم دوازده نفرند

۵۹- جعید همدان نقل می‌کند که امیرالمؤمنین(ع) فرمود: همانا در صندوق ته

الحسين بن أبي الخطّاب قال: حدّثني الحكم بن مسكين الثقفي، عن عبد الرّحمن بن سيابة، عن جعيد همدان قال: قال أمير المؤمنين عليه السّلام: إنّ في التابوت الأسفل ستّة من الأوّلين وستّة من الآخرين، فأمّا الستّة من الأوّلين فابن آدم قاتل أخيه و فرعون الفراعنة والسامري والدّجّال كتابه في الأوّلين ويخرج في الآخرين، وهامان وقارون. والستّة من الآخرين فنعثل ومعاوية وعمرو بن العاص وأبو موسى الأشعريُّ، ونسي المحدّث إثنين.

في المائدة اثنتا عشرة خصلة

٦٠- حدّثنا محمّد بن عليّ ماجيلويه رضي الله عنه، عن عمّه محمّد بن أبي القاسم، عن محمّد بن عليّ الكوفي، عن محمّد بن سنان، عن إبراهيم الكرخي، عن أبي عبدالله، عن أبيه، عن آبائه عليهم السّلام قال: قال الحسن بن عليّ عليهما السّلام: في المائدة اثنتا عشرة خصلة يجب على كلّ مسلم أن يعرفها، أربع منها فرضٌ، وأربع منها سُنّة، وأربع منها تأديب، فأمّا الفرض: فالمعرفة، والرّضا، والتسمية والشكر. وأمّا السنّة فالوضوء قبل الطعام، والجلوس على الجانب الأيسر، والأكل بثلاث أصابع، ولعق الأصابع. وأمّا التأديب فالأكل ممّا يليك، وتصغير اللّقمة، والمضغ الشديد، وقلّة النظر في وجوه النّاس.

٦١ - حدّثنا أبو الحسين محمّد بن عليّ بن الشاه قال: حدّثنا أبو حامد أحمد بن محمّد بن الحسين قال: حدّثنا أبو يزيد أحمد بن الخالد الخالدي قال: حدّثنا محمّد بن أحمد بن صالح التميمي قال: حدّثنا أبي قال: حدّثنا أنس بن محمّد أبو مالك، عن أبيه، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه، عن جدّه، عن عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام، عن النّبيّ صلّى الله عليه وآله أنّه قال في وصيّته له: يا عليُّ اثنتا عشرة خصلة ينبغي للرّجل المسلم أن يتعلّمها في المائدة، أربع منها فريضة، وأربع منها سنّة، وأربع منها أدب، فأمّا الفريضة فالمعرفة بما يأكل، والتسمية، والشكر، والرّضا، وأمّا السنّة فالجلوس على الرّجل اليسرى، والأكل بثلاث أصابع، وأن يأكل ممّا يليه، ومصُّ الأصابع، وأمّا الأدب فتصغير اللّقمة، والمضغ الشديد، وقلّة النظر في وجوه النّاس، وغسل اليدين.

الشهور اثنا عشر شهراً

٦٢ ـ حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن أبي

جهنم، شش نفر از پیشینیان و شش نفر از متأخران قرار دارند: آن شش نفر که از پیشینیان هستند، عبارتند از پسر آدم که قاتل برادرش بود و فرعون فرعون‌ها و سامری و دجّال که در پیشینیان به شمار آید ولی در آخر الزمان خروج می‌کند و هامان و قارون، و آن شش نفر که از متأخران هستند، عبارتند از: نعثل(خلیفه سوم) و معاویه و عمرو عاص و ابوموسی اشعری، و راوی دو نفر بقیه را فراموش کرده بود.

در سفرهٔ غذا دوازده خصلت است

۶۰- ابراهیم کرخی از امام صادق(ع) و او از پدرانش نقل می‌کند که امام حسن مجتبی(ع) فرمود: در سفرهٔ غذا دوازده خصلت است که باید هر مسلمانی آن را بداند، چهارتا از آن فرض و چهارتا از آن سنّت و چهارتا برای ادب است، امّا آنها که فرض هستند(لازم است که بوده باشند) عبارتند از: شناخت و راضی شدن و بردن نام خدا و شکر، و امّا آنها که سنت هستند عبارتند از: شستن دست‌ها پیش از طعام و نشستن بر روی طرف چپ وخوردن با سه انگشت و لیسیدن انگشتان، و امّا آنها که برای ادب است عبارتند از: خوردن از آن قسمت که جلوی توست، برداشتن لقمه‌های کوچک و جویدن بسیار و کمتر نگاه کردن به روی مردم.

۶۱- انس بن محمد ابومالک از پدرش و او از امام صادق(ع) و او از پدر و جدش از علی بن ابی طالب(ع) نقل می‌کند که پیامبر خدا(ص) در وصیّتی به او فرمود: یا علی! دوازده چیز است که شایسته است که مسلمان آنها را دربارهٔ سفرهٔ غذا یادبگیرند: چهارتا ازآنها فریضه و چهار تا سنّت و چهارتا ادب است: فریضه عبارت است از شناختن آنچه می‌خورد و نام خدا بردن و شکر و رضا، و امّا آنچه مستحب است نشستن بر پای چپ و خوردن به سه انگشت و از آنچه جلو اوست بخورد و لیسیدن انگشتان است،و امّا آنچه ادب است: کوچک برداشتن لقمه و جویدن زیاد و کمتر نگاه کردن به صورت‌های مردم و شستن دستان.

ماه‌ها دوازده ماهند

۶۲- صباح بن سیّابه از امام باقر(ع) نقل می‌کند که فرمود: همانا خداوند ماه‌ها را

عبدالله البرقي، عن أبيه، عن حمّاد بن عيسى، عن الصباح بن سيابة، عن أبي جعفر عليه السّلام قال: إنّ الله عزّوجلّ خلق الشهور اثني عشر شهراً وهي ثلاثمائة وستّون يوماً، فحجر منها ستّة أيّام خلق فيها السماوات والأرضين، فمن ثَمّ تقاصرت الشهور.

٦٣- حدّثنا الحسن بن عبدالله بن سعيد العسكري قال: حدّثنا أبو القاسم عبدالله بن محمّد بن عبد الكريم بن أخي أبي زرعة قال: حدّثنا ابن عون قال: حدّثني مكّي بن إبراهيم البلخي قال: حدّثنا موسى بن عبيدة، عن صدقة بن يسار، عن عبدالله بن عمر قال: نزلت هذه السورة «إذا جاء نصر الله والفتح» على رسول الله صلّى الله عليه وآله في أوسط أيّام التشريق فعرف أنّه الوداع فركب راحلته الغضباء فحمد الله وأثنى عليه.

ثمّ قال: يا أيّها النّاس كلُّ دم كان في الجاهلية فهو هدرٌ، وأوّل دم هدر دم الحارث بن ربيعة بن الحارث كان مسترضعاً في هذيل فقتله بنو اللّيث - أو قال: كان مسترضعاً في بني ليث فقتله هذيل - وكلُّ رباً كان في الجاهليّة فموضوع، وأوّل ربا وضع رباً العبّاس بن عبد المطّلب، أيّها النّاس إنّ الزّمان قد استدار فهو اليوم كهيئته يوم خلق السماوات والأرضين، وإنّ عدّة الشهور عند الله اثنا عشر شهراً في كتاب الله يوم خلق الله السماوات والأرض، منها أربعة حُرُم، رجب مضر الّذي بين جمادى وشعبان وذو القعدة وذو الحجّة والمحرّم فلا تظلموا فيهنّ أنفسكم فإنّ النسيء زيادة في الكفر يضلُّ به الّذين كفروا يحلّونه عاماً ويحرّمونه عاماً ليواطئوا عدّة ما حرّم الله وكانوا يحرّمون المحرّم عاماً ويستحلّون صفر، ويحرّمون صفر عاماً ويستحلّون المحرّم.

أيّها النّاس إنّ الشيطان قد يئس أن يعبد في بلادكم آخر الأبد، ورضي منكم بمحقّرات الأعمال، أيّها النّاس من كانت عنده وديعة فليؤدّها إلى من ائتمنه عليها، أيّها النّاس إنّ النساء عندكم عوان لا يملكن لأنفسهنّ ضرّاً ولا نفعاً، أخذتموهنّ بأمانة الله، واستحللتم فروجهنّ بكلمات الله فلكم عليهنّ حقٌّ ولهنّ عليكم حقٌّ،

دوازده تا آفرید و آنها سیصد و شصت روزند، پس شش روز از آنها را از آن کم کرد و آنها روزهایی هستند که آسمان‌ها و زمین را در آن آفرید، و برای همین است که ماه‌ها کم می‌شوند.(منظور ماههای قمری است.)

۶۳- صدقة بن یسار از عبدالله بن عمر نقل می‌کند که سورهٔ «اذا جاء نصرالله والفتح» در اواسط روزهای تشریق (یازدهم تا سیزدهم ذیحجه) بر پیامبر خدا(ص) نازل گردید، و او دانست که برای وداع است، پس سوار شتر غضبای خود شد و حمد و ثنای الهی را به جای آورد.

سپس فرمود: ای مردم! هر خونی که در ایام جاهلیت بوده هدر است و نخستین خونی که هدر است خون حارث بن ربیعة بن حارث است که در قبیله هذیل شیر می‌خورد و فرزندان لیث او را کشتند ـ یا فرمود: در بنی لیث شیر می‌خورد و فرزندان هذیل او را کشتند ـ و هر ربایی که درجاهلیت بود، برداشته می‌شود و نخستین ربایی که برداشته می‌شود مال عباس بن عبدالمطلب است، ای مردم! امروز زمان به همان حالی برگشته که روز آفرینش آسمان‌ها و زمین‌ها بود و تعداد ماه‌ها نزد خداوند دوازده ماه در کتاب خداست، روزی که آسمان‌ها و زمین را آفرید، چهارتا از آنهاماههای حرامند: رجب قبیلهٔ مضر که میان جمادی و شعبان است[1] و ذوالقعده و ذوالحجّه و محرّم، در این ماه‌ها برخود ستم روا مدارید (جنگ نکنید) همانا نسیء (جابه جاکردن ماه‌های حرام) افزونی در کفر است که کافران با آن گمراه می‌شوند. یک سال آن را حلال و یک سال حرام می‌کنند تا آنچه را که خدا حرام کرده تکمیل کنند، آنان یک سال محرّم را ماه حرام اعلام می‌کردند و یک سال صفر را حرام و محرّم را حلال می‌کردند.

ای مردم! شیطان از اینکه در بلاد شما پرستیده شود تا ابد مأیوس شده است و از شما به کارهای(گناهان) کوچک راضی می‌شود. ای مردم! هر کس که امانتی نزد اوست آن را به صاحب امانت برگرداند، ای مردم! زنها در میان شما اسیرند و مالک سود و زیان خود نیستند، آنها را به عنوان امانت الهی گرفته‌اید و با سخنان خدا آنها را برخود حلال کرده‌اید، شما را بر آنان حقی و آنها را بر شما حقی است و از جملهٔ حقوق شما

---

۱ - برخلاف قبیلهٔ ربیعه که رجب را به رمضان اطلاق می‌کردند.

ومن حقّكم عليهنّ أن لا يوطئن فرشكم، ولا يعصينكم في معروف، فإذا فعلهنّ ذلك فلهنّ رزقهنّ وكسوتهنّ بالمعروف، ولا تضربوهنّ، أيّها النّاس إنّي قد تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلّوا كتاب الله عزّوجلّ فاعتصموا به، يا أيّها النّاس أيّ يوم هذا؟ قالوا: يوم حرام، ثمّ قال: يا أيّها النّاس فأيّ شهر هذا؟ قالوا: شهر حرام، قال: أيّها النّاس أيّ بلد هذا؟ قالوا: بلد حرام، قال: فإنّ الله عزّوجلّ حرّم عليكم دماءكم وأموالكم و أعراضكم كحرمة يومكم هذا، في شهركم هذا، في بلدكم هذا، إلى يوم تلقونه، ألا فليبلّغ شاهدكم غائبكم لانبيّ بعدي ولا أمّة بعدكم، ثمّ رفع يديه حتّىٰ أنّه ليرى بياض إبطيه، ثمّ قال: اللّهمّ اشهد أنّي قد بلّغت.

٦٤- حدّثنا محمّد بن عليّ ماجيلويه رضي الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن محمّد بن أبي عمير رفعه إلى أبي عبدالله عليه السّلام في قول الله عزّوجلّ: «إنّ عدّة الشهور عند الله اثنا عشر شهراً في كتاب الله يوم خلق السماوات والأرض» قال: المحرّم وصفر وربيع الأوّل وربيع الآخر وجماد الأولى وجمادى الآخرة ورجب وشعبان وشهر رمضان وشوّال وذو القعدة وذو الحجّة. منها أربعة حرم: عشرون من ذي الحجّة والمحرّم وصفر وشهر ربيع الأوّل وعشر من شهر ربيع الآخر.

ساعات الليل اثنتا عشرة ساعة وساعات النهار كذلك

٦٥- حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل رضي الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن الحسين السعد آبادي، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي، عن أبيه، عن محمّد بن أبي عمير، عن أبان، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: ساعات اللّيل اثنتا عشرة ساعة وساعات النّهار اثنتا عشرة ساعة وأفضل ساعات اللّيل والنهار أوقات الصّلاة، ثمّ قال عليه السّلام: إنّه إذا زالت الشمس فتحت أبواب السماء، وهبت الرّياح، ونظر الله عزّوجلّ إلى خلقه وإنّي لأحبّ أن يصعد لي عند ذلك إلى السماء عمل صالح، ثمّ قال: عليكم بالدّعاء في أدبار الصّلاة فإنّه مستجاب.

٦٦- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار، عن محمّد بن أحمد بن يحيى، عن إبراهيم بن إسحاق، عن محمّد بن الحسن بن ميمون، عن أبي

بر آنان این است که بستر شما را آلوده نسازند و در کار نیک شما را نافرمانی نکنند، پس اگر چنین کردند برای آنان است خوراک و پوشاکشان به صورت نیکو، آنان را مزنید.

ای مردم! در میان شما چیزی را گذاشتم که اگر به آن پایبند باشید گمراه نشوید: کتاب خداوند، به آن چنگ بزنید. ای مردم، امروز چه روزی است؟ گفتند: روز حرام است، سپس فرمود: ای مردم، این ماه چه ماهی است؟ گفتند: ماه حرام است، فرمود: ای مردم، این شهر چه شهری است؟ گفتند: شهر حرام است. فرمود: همانا خداوند خون‌ها و اموال و ناموسهای شما را حرام کرده، مانند حرام بودن این روزتان در این ماهتان در این شهرتان، تا وقتی که خدا را ملاقات کنید، آگاه باشید و حاضرانِ شما به غائبانِ شما خبر بدهد که پس از من پیامبری نیست و پس از شما امّتی نیست، سپس دستان خود را بلند کرد، به طوری که سفیدی زیر بغلش آشکار شد و گفت: خدایا گواه باش که من رسانیدم.

۶۴- محمد بن ابی عمیر از امام صادق(ع) در بارهٔ سخن خداوند: «همانا تعداد ماه‌ها نزد خداوند دوازده ماه است در کتاب خدا، روزی که آسمان‌ها و زمین را آفرید.[1]» فرمود: محرّم و صفر و ربیع الاول و ربیع الآخر و جمادی الاولی و جمادی الآخر و رجب و شعبان و رمضان و شوّال و ذی‌العقده و ذی‌الحجّه. از آنها چهار ماه حرام است: بیست روز از ذیحجّه و محرّم و صفر و ربیع الاول وده روز آخر ربیع الاخر. (این حدیث شاذّ است و باید آن را به نحوی توجیه کرد، چون مسلّم است که ماههای حرام عبارتند از: ذیقعده و ذیحجّه و محرّم و رجب.)

ساعتهای شب دوازده و ساعتهای روز نیز دوازده است

۶۵- ابان از امام صادق(ع) نقل می‌کند که فرمود: ساعتهای شب، دوازده ساعت و ساعتهای روز، دوازده ساعت است. (منظور بیان ساعات شبانه روز در اعتدال ربیعی در منطقهٔ استواست که شهر مدینه هم نزدیک به آن است) و بهترین ساعات شب و روز اوقات نماز است. سپس فرمود: هنگامی که آفتاب غروب کند، درهای آسمان باز می‌شود و بادها می‌وزد و خداوند به آفریدگان خود نگاه کند و من دوست دارم که برای من عمل صالحی در این زمان به آسمان بالا رود، سپس فرمود: بر شما باد دعا کردن بعد از نمازها که مستجاب خواهد شد.

۶۶- ابوهاشم می‌گوید: از امام کاظم(ع) پرسیدم: چرا نمازهای واجب و مستحب

۱- سورهٔ توبه، آیهٔ ۳۶.

هاشم قال: قلت لأبي الحسن الماضي عليه السّلام: لِمَ جعلت الصّلاة الفريضة والسنّة خمسين ركعة لا يزاد فيها ولا ينقص منها؟ قال: إنَّ ساعات اللّيل اثنتا عشرة ساعة وفيما بين طلوع الفجر إلى طلوع الشمس ساعة، وساعات النهار اثنتا عشرة ساعة فجعل لكلّ ساعة ركعتين وما بين غروب الشمس إلى سقوط القرص غَسَق.

٦٧- حدّثنا الحسن بن عبدالله بن سعيد العسكري قال: أخبرني عمّي قال: أخبرنا أبو إسحاق قال: أملى علينا ثعلب ساعات اللّيل: الغَسَق، والفَحْمة، والعُشْوَة والهَدأة، والجِنح، والهَزيع، والفقد، والعقر، والزُّلفة، والسُّحرة، والبُهرة، وساعات النّهار: الرَّادُّ، والشّروق، والمتوع، والترحّل، والدُّلوك، و الجنوح، والهَجير، والظهيرة، والأصيل، والطَّفَل.

البروج اثنا عشر والبَرّ اثنا عشر، والبحور اثنا عشر، والعوالم اثنا عشر

٦٨- حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل رضي الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن الحسين السعد آبادي، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي، عن أبيه، وغيره، عن محمّد بن سليمان الصنعاني، عن إبراهيم بن الفضل، عن أبان بن تغلب قال: كنت عند أبي عبدالله عليه السّلام إذ دخل عليه رجل من أهل اليمن فسلّم عليه فردَّ عليه السّلام وقال له: مرحباً بك يا سعد، فقال له الرَّجل: بهذا الإسم سمّتني أُمّي وما أقلَّ من يعرفني به، فقال له أبو عبدالله صلّى الله عليه وآله: صدقت يا سعد المولى، فقال الرَّجل: جعلت فداك بهذا كنت ألقّب، فقال له أبو عبدالله عليه السّلام: لا خير في اللّقب، إنَّ الله تبارك وتعالى يقول في كتابه: «ولا تنابزوا بالألقاب بئس الإسم الفسوق بعد الإيمان» ما صناعتك يا سعد؟ فقال: جعلت فداك أنا من أهل بيت ننظر في النجوم لا نقول: إنَّ باليمن أحداً أعلم بالنجوم منّا.

فقال له أبو عبدالله عليه السّلام: فأسألك؟ فقال اليماني: سل عمّا أحببت من النجوم فإنّي أُجيبك عن ذلك بعلم، فقال أبو عبدالله عليه السّلام: كم ضوء الشّمس على ضوء القمر درجة؟ فقال اليماني: لا أدري، فقال له أبو عبدالله عليه السّلام: صدقت، فكم ضوء القمر على ضوء الزُّهرة درجة؟ فقال اليماني: لا أدري، فقال له

پنجاه رکعت است و کم و زیاد نیست؟ فرمود: شب دوازده ساعت است و میان طلوع فجر و طلوع آفتاب یک ساعت است و روز هم دوازده ساعت است و برای هر ساعتی دو رکعت قرار داده شده است و از غروب آفتاب تا پنهان شدن فرصت آن غسق نامیده می‌شود. (منظور از ساعات در این حدیث بخشهای گوناگون شبانه روز است که بیست و پنج شده و در پنجاه رکعت نماز، نافلهٔ عشا به حساب نیامده است.)

۶۷- حسن بن عبدالله عسکری از عموی خود نقل می‌کند که ابواسحاق گفت: ثعلب برای ما ساعات شب را چنین املا کرد: غسق، فحمه، عُشوه، هدأة، جنح، هزیع، فقد، عقر، زلفة، سُحرة، بُهرة، و ساعات روز را چنین املا کرد: راد، شروق، متوع، ترحّل، دلوک، جنوح، هجیر، ظهیرة، اصیل و طَفَل.

برج‌ها و بیابان‌ها و دریاها و عالم‌ها هر کدام دوازده تا هستند

۶۸- ابان بن تغلب می‌گوید: نزد امام صادق(ع) بودم که مردی از اهل یمن وارد شد و سلام کرد و آن حضرت پاسخ سلام داد و فرمود: مرحبا بر تو ای سعد، آن مرد گفت: مادرم مرا چنین اسم گذاشته ولی کمتر کسی است این نام مرا بداند، امام فرمود: راست گفتی ای سعد مولی، آن مرد گفت: فدایت گردم، لقب من هم همین است. امام فرمود: در لقب خیری نیست، خداوند در کتاب خود می‌فرماید: «و با لقب‌ها به یکدیگر عیب‌جویی نکنید، چه بد است نام بد پس از ایمان[1]» ای سعد شغل تو چیست؟ گفت: فدایت گردم من از خاندانی هستم که در نجوم (ستاره‌شناسی) کار می‌کنیم، نمی‌گوییم که در یمن کسی از ما داناتر به نجوم است.

امام فرمود: آیا از تو بپرسم؟ آن مرد یمنی گفت: هر چه می‌خواهی از نجوم بپرس که از روی آگاهی به تو خبر خواهم داد، امام فرمود: روشنایی خورشید نسبت به روشنایی ماه چند درجه است؟ مرد یمنی گفت: نمی‌دانم، امام فرمود: راست گفتی، روشنایی ماه نسبت به روشنایی زهره چند درجه است؟ گفت: نمی‌دانم. امام فرمود:

---

۱ - سورهٔ حجرات، آیهٔ ۱۱.

أبو عبدالله عليه السّلام: صدقت، فكم ضوء الزُّهرة على ضوء المشتري درجة؟ فقال اليماني: لا أدري، فقال له أبو عبدالله عليه السّلام: صدقت، فكم ضوء المشتري على ضوء عطارد درجة؟ فقال اليماني: لا أدري فقال له أبو عبدالله عليه السّلام: صدقت، فما اسم النجم الّذي إذا طلع هاجت البقر؟ فقال اليماني: لا أدري، فقال له أبو عبدالله عليه السّلام: صدقت، فما اسم النجم الّذي إذا طلع هاجت الإبل؟ فقال اليماني: لا أدري.

فقال له أبو عبدالله عليه السّلام: صدقت، فما اسم النجم الّذي إذا طلع هاجت الكلاب؟ فقال اليماني: لا أدري، فقال له أبو عبدالله عليه السّلام: صدقت في قولك لا أدري، فما زحل عندكم في النجوم؟ فقال اليماني: نجم نحس، فقال له أبو عبدالله عليه السلام: مه لا تقولنَّ هذا فإنّه نجم أمير المؤمنين عليه السلام وهو نجم الأوصياء عليهم السلام وهو النجم الثاقب الّذي قال اللّه عزَّوجلَّ في كتابه، فقال له اليماني: فما يعني بالثاقب؟ قال: إنَّ مَطلعه في السّماء السّابعة وإنّه ثقب بضوئه حتّى أضاء في السماء الدُّنيا فمن ثَمَّ سمّاه اللّه عزَّوجلَّ النجم الثاقب ، يا أخا اليمن عندكم علماء؟ فقال اليماني: نعم جعلت فداك إنَّ باليمن قوماً ليسوا كأحد من النّاس في علمهم.

فقال أبو عبد اللّه عليه السلام: وما يبلغ من علم عالمهم؟ فقال له اليماني: إنَّ عالمهم ليزجر الطّير، ويقفوا الأثر في الساعة الواحدة مسيرة شهر للرّاكب المجدّ، فقال أبو عبد اللّه عليه السلام: فإنَّ عالم المدينة أعلم من عالم اليمن، فقال اليماني: وما بلغ من علم عالم المدينة؟ فقال أبوعبدالله عليه السلام: علم عالم المدينة ينتهي إلى حيث لا يقفوا الأثر ويزجر الطّير، ويعلم ما في اللّحظة الواحدة مسيرة الشمس تقطع اثني عشر بروجاً واثني عشر برّاً واثني عشر بحراً واثني عشر عالماً، قال: فقال له اليماني: جعلت فداك ما ظننت أنَّ أحداً يعلم هذا أو يدري ما كنهه ، قال: ثمّ قام اليماني فخرج.

حديث الدراهم الإثنى عشر الّتي اهتديت إلى رسول الله صلى الله عليه وآله

٦٩ – حدثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه،

راست گفتی، روشنایی زهره نسبت به روشنایی مشتری چند درجه است؟ مرد یمنی گفت: نمی‌دانم. امام فرمود: راست گفتی، روشنایی مشتری نسبت به روشنایی عطارد چند درجه است؟ گفت: نمی‌دانم. امام فرمود: راست گفتی، نام آن ستاره‌ای که اگر طلوع کند گاو به هیجان در می‌آید، چیست؟ گفت: نمی‌دانم. فرمود: راست گفتی، نام آن ستاره‌ای که چون طلوع کند شتر به هیجان درآید، چیست؟ گفت: نمی‌دانم.

فرمود: راست گفتی، نام آن ستاره‌ای که چون طلوع کند کلاغ‌ها به هیجان درمی‌آیند، چیست؟ گفت: نمی‌دانم، امام فرمود: در این سخن خود که گفتی نمی‌دانم، راست گفتی. نزد شما ستارهٔ زحل چگونه است؟ مرد یمنی گفت: ستاره نحسی است. امام فرمود: نه چنین نگویید، زیرا که آن، ستارهٔ امیرالمؤمنین(ع) و ستارهٔ اوصیا است و آن همان ستارهٔ ثاقب(شکافنده) است که خداوند در قرآن از آن یاد کرده، یمنی گفت: ثاقب چیست؟ فرمود: محل طلوع آن آسمان هفتم است و با نور خود (آسمان‌ها را) می‌شکافد و آسمان دنیا را روشن می‌کند و از این جهت است که خداوند آن را ستارهٔ ثاقب نامیده است. ای برادر یمنی، آیا نزد شما دانشمندانی وجود دارند؟ یمنی گفت: آری فدایت گردم. در یمن گروهی هستند که در علم خود مانند مردم دیگر نیستند.

امام فرمود: علم عالم آنها تا کجا می‌رسد؟ یمنی گفت: عالم آنها فال پرنده می‌زند و در یک ساعت ردّ پا را در مسافت یک ماه سوارکار تندرو دنبال می‌کند. امام فرمود: عالم مدینه از عالم یمن داناتر است، یمنی گفت: علم عالم مدینه تا کجاست؟ فرمود: علم عالم مدینه به آنجا می‌رسد که ردیابی و فال‌گیری نمی‌کند ولی در یک لحظه مسافت سیر آفتاب را در دوازده برج و دوازده بیابان و دوازده دریا و دوازده عالم می‌داند. می‌گوید: یمنی گفت: فدایت گردم، گمان نمی‌کردم که کسی این را بداند و بفهمد که کنه آن چیست، سپس یمنی برخاست و بیرون شد.

جریان دوزاده درهمی که به پیامبر خدا(ص) هدیه کردند

۶۹- ابان احمر از امام صادق(ع) نقل می‌کند که مردی نزد پیامبر خدا(ص) رفت و

عن محمّد بن أبي عمير، عن أبان الأحمر، عن الصادق أبي عبدالله جعفر بن محمّد عليهما السّلام قال: جاء رجل إلى رسول الله صلّى الله عليه وآله - وقد بُلي ثوبه - فحمل إليه اثني عشر درهماً فقال عليه السّلام: يا عليُّ خذ هذه الدرَّاهم فاشتر لي بها ثوباً ألبسه، قال عليٌّ عليه السّلام: فجئت إلى السوق فاشتريت له قميصاً بإثني عشر درهماً وجئت به إلى رسول الله صلّى الله عليه وآله فنظر إليه فقال: يا عليُّ غير هذا أحبُّ إليَّ، أترى صاحبه يقيلنا؟ فقلت: لا أدري فقال: انظر، فجئت إلى صاحبه فقلت: إنَّ رسول الله صلّى الله عليه وآله قد كره هذا يريد غيره فأقلنا فيه، فردَّ عليَّ الدَّراهم وجئت بها إلى رسول الله صلّى الله عليه وآله فمشي معه إلى السوق ليبتاع قميصاً فنظر إلى جارية قاعدة على الطريق تبكي، فقال لها رسول الله صلّى الله عليه وآله: وما شأنك؟ قالت: يا رسول الله إنَّ أهلي أعطوني أربعة دراهم لأشتري لهم حاجة فضاعت، فلا أجسر أن أرجع إليهم فأعطاها رسول الله صلّى الله عليه وآله أربعة دراهم وقال: ارجعي إلى أهلك.

ومضى رسول الله صلّى الله عليه وآله إلى السوق فاشترى قميصاً بأربعة دراهم ولبسه وحمد الله عزّوجلّ فرأى رجلاً عرياناً يقول: من كساني كساه الله من ثياب الجنّة، فخلع رسول الله صلّى الله عليه وآله قميصه الّذي اشتراه وكساه السائل، ثمّ رجع عليه السّلام إلى السوق فاشترى بالأربعة الّتي بقيت قميصاً آخر فلبسه وحمد الله عزّوجلّ ورجع إلى منزله فإذا الجارية قاعدة على الطريق تبكي فقال لها رسول الله صلّى الله عليه وآله: مالك لا تأتين أهلك؟ قالت: يا رسول الله إنّي قد أبطأت عليهم أخاف أن يضربوني، فقال رسول الله صلّى الله عليه وآله: مرّي بين يديّ ودلّيني على أهلك، وجاء رسول الله صلّى الله عليه وآله حتّىٰ وقف على باب دارهم.

ثمّ قال: السّلام عليكم يا أهل الدَّار، فلم يجيبوه فأعاد السّلام فلم يجيبوه، فأعاد السّلام فقالوا: وعليك السّلام يا رسول الله ورحمة الله وبركاته، فقال عليه الصّلاة و السّلام: ما لكم تركتم إجابتي في أوّل السّلام والثاني؟ فقالوا: يا رسول الله سمعنا كلامك فأحببنا أن نستكثر منه، فقال رسول الله صلّى الله عليه وآله: إنَّ هذه الجارية أبطأت عليكم فلا تؤذوها، فقالوا: يا رسول الله هي حرَّة لمشاك، فقال رسول الله

لباس آن‌حضرت کهنه بود، آن مرد دوازده درهم به او داد، پس فرمود: یا علی! این درهم‌ها را بگیر و با آن برای من لباس بخر تا بپوشم. علی(ع) گفت: به بازار آمدم و با دوازده درهم پیراهنی خریدم و نزد آن حضرت آوردم، به آن نگاه کرد و فرمود: یا علی، پیراهنی غیر از این برای من دوست داشتنی‌تر است. آیا صاحب آن، آن را از ما پس می‌گیرد؟ گفتم: نمی‌دانم. فرمود: ببین، پس نزد صاحب مغازه آمدم و گفتم: پیامبر خدا(ص) این را دوست ندارد و غیر آن را می‌خواهد، آن را از ما پس بگیر. او درهم‌ها را به من پس داد و آنها را نزد پیامبر خدا(ص) آوردم، با آنها به بازار رفت تا پیراهنی بخرد، بر سر راه کنیزی را دید که نشسته و گریه می‌کند، پیامبر خدا(ص) به او فرمود: حال تو چگونه است؟ گفت: یا رسول الله، خانواده‌ام به من چهار درهم داد تا با آن نیازی را بخرم و آن درهم‌ها گم شده و جرأت نمی‌کنم که به سوی آنها برگردم. پیامبر خدا(ص) چهار درهم به او داد و فرمود: به سوی خانواده ات برگرد.

و از آنجا، به سوی بازار رفت و پیراهنی را به چهار درهم خرید و پوشید و خدا را سپاسگزاری کرد. پس مرد برهنه‌ای را دید که می‌گوید: هر کس مرا لباس بپوشاند، خداوند لباسهای بهشتی به او بپوشاند. پیامبر خدا(ص) پیراهنی را که خریده بود از تن درآورد و به آن مرد سائل پوشانید. سپس به بازار برگشت و با چهار درهم باقی مانده پیراهن دیگری خرید و پوشید و خدا را سپاسگزاری کرد و به منزلش برمی گشت که آن کنیز را دید که بر سر راه نشسته و گریه می‌کند. پیامبر خدا(ص) به او فرمود: تو را چه شده که نزد خانواده‌ات نمی‌روی؟ گفت: یا رسول الله، من دیر کرده‌ام می‌ترسم مرا کتک زنند. پیامبر خدا(ص) فرمود: پیش روی من برو و مرا به خانواده‌ات راهنمایی کن. پیامبر خدا(ص) آمد و بر در آنان ایستاد.

سپس فرمود: سلام بر شما ای اهل خانه، آنها پاسخ ندادند. پیامبر دوباره سلام داد، باز پاسخ ندادند، پیامبر بار دیگر سلام داد، آنها گفتند: سلام و رحمت و برکات خدا بر تو ای رسول خدا، فرمود: چرا در وحلهٔ اول و دوم پاسخ سلام مرا ندادید؟ گفتند: سخن تو را شنیدیم ولی دوست داشتیم آن را بیشتر بشنویم. پیامبر خدا(ص) فرمود: این کنیز نزد شما دیر آمده او را اذیت نکنید، گفتند: یا رسول الله، به خاطر آمدن تو او را آزاد کردیم. پیامبر خدا(ص) فرمود: ستایش خدا را، من دوازده درهمی ندیدم که با

صلّى الله عليه وآله: الحمد لله ما رأيت اثني عشر درهماً أعظم بركة من هذه، كسا الله بها عاريين، و أعتق نسمة.

النقباء اثنا عشر

٧٠- حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن محمّد بن أبي عمير؛ وأحمد بن محمّد بن أبي نصر البزنطي، عن أبان بن عثمان الأحمر، عن جماعة مشيخة قالوا: اختار رسول الله صلّى الله عليه وآله من أُمّته اثني عشر نقيباً أشار إليهم جبرئيل وأمره باختيارهم كعدّة نقباء موسى عليه السّلام تسعة من الخزرج وثلاثة من الأوس، فمن الخزرج: أسعد بن زرارة، والبراء بن معرور، وعبدالله بن عمرو بن حرام والد جابر بن عبدالله، ورافع بن مالك، وسعد بن عبادة، والمنذر بن عمرو، وعبدالله بن رواحة، وسعد بن الرَّبيع، وابن القوافل عبادة بن الصامت - ومعنى القوافل الرَّجل من العرب كان إذا دخل يثرب يجيىء إلى رجل من أشراف الخزرج فيقول: أجرني ما دمت بها من أن أُظلم، فيقول: قوفل حيث شئت فأنت في جواري، فلا يتعرَّض له أحدٌ - ومن الأوس أبو الهيثم بن التيّهان، وأُسيد بن حضير، وسعد بن خيثمة، وقد أخرجت قصّتهم في كتاب النبوّة.

قال مصنّف هذا الكتاب رضي الله عنه: النقيب الرئيس من العرفاء وقد قيل: إنّه الضمين، وقد قيل: إنّه الأمين، وقد قيل: إنّه الشهيد على قومه، وأصل النقيب في اللّغة من النقب وهو الثقب الواسع فقيل: نقيب القوم لأنّه ينقب عن أحوالهم كما ينقب عن الأسرار وعن مكنون الأضمار.

معنى قول الله عزّوجلّ: «وبعثنا منهم اثني عشر نقيباً» هو أنّه أخذ من كلّ سبط منهم ضميناً بما عقد عليهم من الميثاق في أمر دينهم، وقد قيل: إنّهم بعثوا إلى الجبّارين ليقفوا على أحوالهم ويرجعوا بذلك إلى نبيّهم موسى عليه السّلام ورجعوا ينهون قومهم عن قتالهم لما رأوا من شدّة بأسهم وعظم خلقهم، والقصّة معروفة، وكان مرادنا ذكر معنى النقيب في اللّغة والله الموفّق للصواب.

برکت‌تر از این باشد. خداوند با آن دو برهنه را پوشانید و برده‌ای را آزاد کرد.

نقیبان دوازده نفرند

۷۰- ابان بن عثمان از گروهی از مشایخ نقل می‌کند که گفتند: پیامبر خدا(ص) از امّت خود دوازده نفر نقیب (رئیس) برگزید که با اشاره و امر جبرئیل و مانند تعداد نقباء موسی بود. نه نفر از قبیلهٔ خزرج و سه نفر از قبیلهٔ اوس بودند، از خزرج: اسعدبن زراره و براء بن معرور و عبدالله بن عمرو بن حرام و دجابر بن عبدالله و رافع بن مالک و سعد بن عباده و منذربن عمرو و عبدالله بن رواحه و سعد بن ربیع و ابن قوافل عبادة بن صامت ـ ومعنای قوافل این است که وقتی کسی وارد یثرب می‌شد، نزد یکی از اشراف خزرج می‌آمد و می‌گفت: تا وقتی که من در این شهر هستم به من پناه بده تا مورد ستم واقع نشوم، او می‌گفت: هر کجا که خواستی اقامت کن که تو در پناه منی، و کسی متعرض او نمی‌شد ـ و ازاوس: ابوالهیثم بن تیهان و اسید بن حضیر و سعدبن خیثمه. داستان آنان را در کتاب «النبوه» آورده‌ام.

مصنف این کتاب می‌گوید: نقیب به معنای رئیس از دانایان است. گفته شده که آن به معنای کسی است که به پیمانی که در امر دین بسته می‌شود تعهد می‌کند، و گفته شده که به معنای امین است و گفته شده که آن به معنای گواه بر قوم خود است، و اصل نقیب در لغت به معنای سوراخ است و آن سوراخ بزرگ است و اینکه نقیب قوم گفته می‌شود، برای آن است که او از احوال آنان نقب می‌زند همانگونه که از اسرار و نهان‌ها نقب می‌زند و باخبر می‌شود.

معنای سخن خداوند «و از آنان دوازده نقیب برانگیختیم» این است که از هر سبطی از آنان (بنی اسرائیل) ضامنی را در امر دینشان گرفت و گفته شده که آنان به سوی ظالمان فرستاده شدند تا از کار آنان با خبر شوند و برگردند و به پیامبرشان موسی گزارش دهند، آنان برگشتند و قوم خود را از جنگیدن با آنان نهی کردند، چون قدرت و بزرگی خلقت آنان را دیده بودند، این داستان معروف است و منظور ما فقط بیان معنای نقیب در لغت بود. خداوند توفیق دهندهٔ کارهای درست است.

أبواب الثّلاثة عشر

المسوخ ثلاثة عشر صنفاً

١- حدّثنا محمّد بن عليّ ماجيلويه رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار، عن محمّد بن أحمد بن يحيى قال: حدّثنا محمّد بن الحسين، عن عليّ بن أسباط، عن عليّ بن جعفر، عن مغيرة، عن أبي عبدالله، عن أبيه، عن جدّه عليهم السلام قال: المسوخ من بني آدم ثلاثة عشر صنفاً، منهم القردة والخنازير والخفّاش والضَّبُّ و الدُّبُّ والفيل والدُّعموص والجرّيث والعقرب وسهيل والقنفذ والزُّهرة و العنكبوت. فأمّا القردة فكانوا قوماً من بني إسرائيل كانوا ينزلون على شاطىء البحر اعتدوا في السّبت فصادوا الحيتان فمسخهم الله قردة، وأمّا الخنازير فكانوا قوماً من بني اسرائيل دعا عليهم عيسى بن مريم عليه السّلام فمسخهم الله خنازير، وأمّا الخفّاش فكانت امرأة مع ظئر لها فسحرتها فمسخها الله خفّاشاً، وأمّا الضبُّ فكان أعرابيّاً بدويّاً لا يدع عن قتل من مرَّ به من النّاس فمسخه الله ضبّاً، وأمّا الدُّبُّ فكان رجلاً يسرق الحاجّ فمسخه الله دبّاً.

وأمّا الفيل فكان رجلاً ينكح البهائم فمسخه الله فيلاً، وأمّا الدُّعموص فكان رجلاً زاني الفرج لا يدع من شيء فمسخه الله دعموصاً، وأمّا الجرّيث فكان رجلاً نمّاماً فمسخه الله جرّيثاً، وأمّا العقرب فكان رجلاً همّازا لمّازاً فمسخه الله عقرباً، وأمّا سهيل فكان رجلاً عشّاراً صاحب مكاس فمسخه الله كوكباً، وأمّا الزُّهرة فكانت امرأة فتنت هاروت وماروت فمسخها الله، وأمّا العنكبوت فكانت امرأة سيّئة الخُلق عاصية لزوجها مولّية عنه فمسخها الله عنكبوتاً، وأمّا القنفذ فكان رجلاً سيّىء الخلق فمسخه الله قنفذاً.

٢- حدّثنا أبو الحسن عليّ بن أحمد الأسواري المذكّر قال: حدّثنا مكّي بن أحمد بن سعدويه البرذَعي قال: حدّثنا أبو محمّد زكريّا بن يحيى بن عبيد العطّار بدمياط قال: حدّثنا القلانسي قال: حدّثنا عبد العزيز بن عبدالله الأُويسي قال: حدّثنا عليّ بن جعفر، عن معتّب مولى جعفر، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه، عن جدّه، عن عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام قال: سألت رسول الله صلّى الله عليه وآله عن المسوخ

باب خصلت‌های سیزده گانه

مسخ شده‌ها سیزده گروهند

۱- مغیره از امام صادق(ع) و او از پدر و جدّش نقل می‌کند که فرمود: مسخ شده‌ها از بنی آدم سیزده گروهند که از آنهاست: میمون، و خوک، و خفّاش، و سوسمار، و خرس، و فیل، و کرم سیاه، و مار ماهی، و عقرب، و سهیل، و خارپشت، و زهره و عنکبوت.

امّا میمون‌ها گروهی از بنی اسرائیل بودند که در کنار دریا زندگی می‌کردند و روز شنبه از حدّ خود تجاوز می‌کردند و ماهی‌ها را صید می‌کردند (در حالی که خدا آنها را از این کار نهی کرده بود) پس خداوند آنها را به صورت میمون درآورد. و امّا خوک‌ها گروهی از بنی اسرائیل بودند که حضرت عیسی(ع) به آنان نفرین کرد و خداوند آنها را به صورت خوک درآورد. و امّا خفّاش، زنی بود که دایهٔ خود را جادو کرد و خداوند او را به صورت خفّاش درآورد. و امّا سوسمار، عرب بادیه نشینی بود هر کس از کنار او می‌گذشت او را می‌کشت، خداوند او را به صورت سوسمار درآورد. و امّا خرس مردی بود که از حجّاج دزدی می‌کرد، خداوند او را به صورت خرس درآورد. و امّا فیل، مردی بود که چارپایان را وطی می‌کرد و خداوند او را به صورت فیل درآورد، و امّاکرم سیاه، مردی بود که همواره زنا می‌کرد و چیزی را رها نمی‌ساخت و خداوند او را به صورت کرم سیاه درآورد. و امّا مارماهی، مرد سخن چینی بود و خداوند او را به صورت مارماهی درآورد. و امّا عقرب، مرد عیبجویی بود که خداوند او را به صورت عقرب درآورد. و امّا سهیل، مردی غشّار(مأمور گمرک) بود و باج و خراج می‌گرفت و خداوند او را به صورت سهیل درآورد. و امّا زهره، زنی بود که هاروت و ماروت را فریب داد، پس خداوند او را مسخ کرد. و امّا عنکبوت، زنی بداخلاق بود که شوهرش را نافرمانی می‌کرد و از او روی گردان بود، پس خداوند او را به صورت عنکبوت درآورد. و امّا خارپشت، مرد بداخلاقی بود که خداوند او را به صورت خارپشت درآورد.

۲- علی بن جعفر از معتب و او از امام صادق(ع) و او از پدر و جدّش نقل می‌کند که علی بن ابی طالب(ع) فرمود: از پیامبر خدا(ص) راجع به مسخ شده‌ها پرسیدم،

فقال: هم ثلاثة عشر: الفيل والدُّبّ والخنزير والقِرَد والجرِّيث والضبُّ والوَطْواط والدُّعموص والعقرب والعنكبوت والإرنب وسُهيل والزُّهرة، فقيل: يا رسول الله وما كان سبب مسخهم؟ فقال: أمّا الفيل فكان رجلاً لوطيّاً لا يدع رطباً ولا يابساً، وأمّا الدُّبُّ فكان رجلاً مؤنّثاً يدعو الرِّجال إلى نفسه، وأمّا الخنازير فكانوا قوماً نصارى سألوا ربّهم إنزال المائدة عليهم فلمّا أُنزلت عليهم كانوا أشدّ ما كانوا كفراً وأشدّ تكذيباً.

وأمّا القردة فقوم اعتدوا في السبت، وأمّا الجرِّيث فكان رجلاً ديّوثاً يدعو الرِّجال إلى حليلته، وأمّا الضبُّ فكان رجلاً أعرابيّاً يسرق الحاجَّ بمحجنه، وأمّا الوطواط فكان رجلاً يسرق الثمار من رؤوس النخل، وأمّا الدُّعموص فكان نمّاماً يفرِّق بين الأحبّة، وأمّا العقرب فكان رجلاً لذّاعاً لا يسلم على لسانه أحد، وأمّا العنكبوت فكانت امرأة تخون زوجها، وأمّا الإرنب فكانت امرأة لا يتطهّر من حيض ولا غيره، وأمّا سهيل فكان عشّاراً باليمن، وأمّا الزُّهرة فكانت امرأة نصرانيّة وكانت لبعض ملوك بني إسرائيل وهي الّتي فتن بها هاروت وماروت وكان اسمها ناهيل والنّاس يقولون: ناهيد.

قال مصنّف هذا الكتاب رضي الله عنه: النّاس يغلطون في الزُّهرة وسهيل فيقولون: إنّهما نجمان وليسا كما يقولون، ولكنّهما دابّتان من دوابّ البحر سمّيتا باسمي نجمين في السماء كما سمّيت بروج في السّماء بأسماء حيوان في الأرض مثل الحمل والثور والجوزاء والسرطان والعقرب والحوت والجدي، وكذلك الزُّهرة وسهيل وإنّما غلط النّاس فيهما دون غيرهما لتعذّر مشاهدتهما والنظر إليهما لأنّهما دابّتان في البحر المطيف بالدُّنيا بحيث لا تبلغه سفينة ولا تعمل فيه حيلة وما كان الله عزّوجلّ ليمسخ العصاة أنواراً مضيئة يهتدى بها في البرِّ والبحر، ثمّ يبقيها ما بقيت السماء والأرض والمسوخ لم تبق أكثر من ثلاثة أيّام حتّى ماتت ولم تتوالد.

وهذه الحيوانات الّتي تسمّى المسوخ فالمسوخيّة لها اسم مستعار مجازيٌّ بل هي مثل ما مسخ الله عزّوجلّ على صورتها قوماً عصوه واستحقّوا بعصيانهم تغيير ما بهم من نعمة وحرَّم الله تبارك وتعالى لحومها لكيلا يُنتفع بها ولا يستخفُّ بعقوبتها، حكيت لي هذه الحكاية عن أبي الحسين محمّد بن جعفر الأسدي رضي الله عنه.

حدّ بلوغ الغلام ثلاث عشرة سنة إلى أربع عشرة سنة

٣- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمّد بن

فرمود: آنها سیزده گروهند. فیل و خرس و خوک و میمون و مارماهی و سوسمار و خفّاش و کرم سیاه و عقرب و عنکبوت و خرگوش و سهیل و زهره. گفته شد: یا رسول‌الله، سبب مسخ آنان چه بود؟ فرمود: امّا فیل مرد لواط کاری بود که خشک و تر را رها نمی‌کرد، وامّا خرس مرد ابنه‌ای بود که مردها را به سوی خود می‌خواند، و امّا خوک‌ها قومی از نصاری بودند که از پروردگارشان خواستند که غذایی برای آنان بفرستد و چون بر آنان فرستاده شد، بیشتر در کفر باقی ماندند و بیشتر تکذیب نمودند.

و امّا میمون‌ها قومی بودند که روز شنبه از حدّ خود تجاوز کردند، و امّا مارماهی مرد دیّوثی بود که مردان را به سوی همسر خود دعوت می‌کرد، و امّا سوسمار عرب بادیه نشینی بود که با عصای خود از حجّاج دزدی می‌کرد، و امّا خفّاش مردی بود که میوه‌ها را از بالای درختان خرما می‌دزدید، و امّا کرم سیاه سخن چین بود و میان دوستان جدایی می‌انداخت. و امّا عقرب مرد عیبجویی بود که کسی از زبان او سالم نمی‌ماند، و امّا عنکبوت زنی بود که به شوهرش خیانت می‌کرد، و امّا خرگوش زنی بود که از حیض و مانند آن غسل نمی‌کرد، وامّا سهیل در یمن مأمور باج و خراج بود، و امّا زهره زنی نصرانی و همسر بعضی از پادشاهان بنی اسرائیل بود و همو بود که هاروت وماروت را فریب داد و نام او ناهید بود که مردم به او ناهید می‌گویند.

مصنف این کتاب می‌گوید: مردم دربارهٔ زهره وسهیل اشتباه می‌کنند و می‌گویند که آنها دو ستاره‌اند، در حالی که چنین نیست. بلکه آنها دو حیوان از حیوانات دریایی هستند که با نامهای دو ستاره در آسمان نامیده شده‌اند، همانگونه که چندین برج در آسمان به نامهای حیوانات زمین نامیده شده‌اند، مانند: «حمل = بره» و «ثور = گاو» و «سرطان = خرچنگ» و «عقرب» و «حوت = ماهی» و «جدی = بزغاله» و این چنین است زهره و سهیل. علّت اینکه مردم در آنها اشتباه می‌کنند، آن است که این دو حیوان دریایی دیده نمی‌شوند؛ چون آنها در دریای گرداگرد دنیا هستند وهیچ کشتی به آنها دسترسی ندارد و نمی‌توان چاره‌ای اندیشید. نمی‌شود که خداوند گنهکاران را به صورت نورهای روشنی بخش مسخ کند که در بیابان و دریا با نور آنها راهیابی می‌شود و آنگاه خدا آنها را برای همیشه در آسمان و زمین نگه دارد، در حالی که مسخ شده‌ها بیش از سه روز نماندند و مردند ونسلشان نماند.

و این حیواناتی که اکنون مسوخ نامیده می‌شوند، نام مستعار و مجازی برای آنهاست وآنها به شکل مسخ شده هایی هستند که خداوند گروهی را به سبب معصیت به آن شکل مسخ نموده و نعمت هایی راکه داشتند تغییر داد و خداوند خوردن گوشت آنها را حرام کرد تا از آنها استفاده نشود و عقوبت آنها کوچک شمرده نشود. این حکایت از ابوالحسن محمد بن جعفر به من نقل شده است.

حد بلوغ پسربچه، سیزده تا چهارده سال است

۳- عبدالله بن سنان از امام صادق(ع) نقل می‌کند که پدرم از آن حضرت پرسید ـ و

عيسى، عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر البزنطي، عن أبي الحسين الخادم بيّاع اللّؤلؤ، عن عبدالله بن سنان، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: سأله أبي وأنا حاضر عن اليتيم متى يجوز أمره؟ قال: حتّىٰ يبلغ أشُدَّه، قال: وما أشدّه؟ قال: الإحتلام، قال: قلت: قد يكون الغلام ابن ثمان عشرة سنة أو أقلّ أو أكثر ولا يحتلم؟ قال: إذا بلغ و كتب عليه الشيء جاز أمره إلّا أن يكون سفيهاً أو ضعيفاً.

٤- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن عليٍّ الوشّاء، عن عبدالله بن سنان، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: إذا بلغ الغلام أشدَّه ثلاث عشرة سنة ودخل في الأربع عشرة سنة وجب عليه ما وجب على المحتلمين احتلم أم لم يحتلم، وكتبت عليه السيّئات وكتبت له الحسنات، وجاز له كلُّ شيء من ماله إلّا أن يكون ضعيفاً أو سفيهاً.

ثلاث عشرة خصلة من فضائل أمير المؤمنين عليه السّلام

٥- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا عبدالله بن الحسن المؤدِّب قال: حدّثنا أحمد بن عليٍّ الإصبهاني، عن إبراهيم بن محمّد الثقفي قال: حدّثنا جعفر بن الحسن بن عبيدالله بن موسى العبسي، عن محمّد بن عليّ السلمي، عن عبدالله بن محمّد بن عقيل، عن جابر بن عبدالله الأنصاريّ قال: لقد سمعت رسول الله صلّى الله عليه وآله يقول في عليٍّ عليه السّلام خصالاً لو كانت واحدة منها في جميع النّاس لاكتفوا بها فضلاً.

قوله صلّى الله عليه وآله: «من كنت مولاه فعليٌّ مولاه»، وقوله صلّى الله عليه وآله: «عليٌّ منّي كهارون من موسى»، و قوله صلّى الله عليه وآله: «عليٌّ منّي وأنا منه»، وقوله صلّى الله عليه وآله: «عليٌّ منّي كنفسي، طاعته طاعتي ومعصيته معصيتي»، وقوله صلّى الله عليه وآله: «حرب عليٍّ حرب الله، وسِلم عليٍّ سلم الله»، و قوله صلّى الله عليه وآله: «وليُّ عليٍّ وليُّ الله، وعدوُّ عليٍّ عدوُّ الله»، وقوله صلّى الله عليه وآله: «عليٌّ حجّة الله، وخليفته على عباده»، وقوله صلّى الله عليه وآله: «حبُّ عليٍّ إيمان وبغضه كفر»، وقوله صلّى الله عليه وآله: «حزب عليٍّ حزب الله وحزب أعدائه حزب الشيطان»، وقوله صلّى الله عليه وآله: «عليٌّ مع الحقّ والحقُّ معه، لا يفترقان حتّىٰ يردا عليَّ الحوض»، وقوله صلّى الله عليه وآله: «عليٌّ قسيم الجنّة والنّار»، وقوله صلّى الله عليه وآله: «من فارق عليّاً فقد فارقني، ومن فارقني فقد فارق الله عزّوجلّ»، وقوله صلّى الله عليه وآله: «شيعة عليٍّ هم الفائزون يوم القيامة».

من در آنجا حاضرم بودم ـ کار یتیم چه وقت نافذ می‌شود؟ فرمود: وقتی که به بلوغ برسد. گفت: بلوغ رسیدن او چیست؟ فرمود: محتلم شدن. می‌گوید: گفت: گاهی پسربچه هیجده سال دارد ویا کمتر و یا بیشتر ولی محتلم نمی‌شود؟ فرمود: اگر بالغ شود و (ثواب و گناه) بر او نوشته شود، کارهای او نافذ می‌شود مگر اینکه سفیه یا ضعیف باشد.

۴- عبدالله بن سنان از امام صادق(ع) نقل می‌کند که فرمود: وقتی بچه به رشد خود رسد و سیزده سال داشته باشد و وارد چهارده سالگی شود، بر او همان چیزهایی واجب است که بر محتلم‌ها واجب می‌شود، خواه محتلم بشود یا نشود و گناهان و حسنات بر او نوشته می‌شود و کارهای او در اموالش نافذ می‌گردد؛ مگر اینکه ضعیف یا سفیه باشد. (قول مشهور این است که پسربچه وقتی پانزده سال خود را تمام کرد بالغ می‌شود.)

سیزده مورد از فضائل امیرالمؤمنین(ع)

۵- عبدالله بن محمد بن عقیل از جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌کند که گفت: از پیامبر خدا(ص) شنیدم که دربارهٔ علی(ع) خصلتهایی را بیان کرد که اگر یکی از آنها در همهٔ مردم بود، از نظر فضیلت برای آنها بس بود. سخن پیامبر که فرمود: هر کس را که من مولای او هستم علی مولای اوست، و سخن دیگرش: علی نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی است، و سخن دیگرش: علی از من است و من از علی هستم، و سخن دیگرش: علی مانند خود من است و پیروی از او پیروی از من و نافرمانی او نافرمانی من است، و سخن دیگرش: جنگ با علی، جنگ با من است و صلح با علی صلح با من است، و سخن دیگرش: دوست علی دوست خدا و دشمن علی دشمن خداست. و سخن دیگرش: علی حجّت خدا و جانشین او در میان بندگانش است. و سخن دیگرش: دوست داشتن علی ایمان و دشمنی با او کفر است، و سخن دیگرش: حزب علی حزب خداست و حزب دشمنان علی حزب شیطان است، و سخن دیگرش: علی با حق و حق با علی است، از همدیگر جدا نشوند تا در حوض بر من وارد شوند. و سخن دیگرش: علی تقسیم کنندهٔ بهشت و جهنّم است، و سخن دیگرش: هر کس از علی جدا شود از من جدا شده و هر کس از من جدا شود از خدا جدا شده است، و سخن دیگرش: شیعهٔ علی در قیامت رستگارانند.

أبواب الأربعة عشر

في الخضاب أربع عشرة خصلة

١- حدّثنا أحمد بن محمّد بن يحيى العطّار رضي الله عنه قال: حدّثنا أبي، عن محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعريّ، عن إبراهيم بن إسحاق النهاوندي، عن محمّد بن عليّ البغدادي، عن أبيه، عن عبدالله بن المبارك، عن عبدالله بن زيد رفع الحديث إلى رسول الله صلّى الله عليه وآله أنّه قال: درهم في الخضاب أفضل من نفقة ألف درهم في سبيل الله، وفيه أربع عشرة خصلة: يطرد الرّيح من الأُذنين، ويجلو الغشاوة عن البصر، ويلين الخياشيم، ويطيّب النكهة، ويشدُّ اللّثة، ويذهب بالضَّنىٰ، ويقلُّ وسوسة الشيطان، وتفرح به الملائكة، ويستبشر به المؤمن، ويغيظ به الكافر، وهو زينة وطيب، وبراءة في قبره، ويستحيي منه منكر ونكير.

٢- حدّثنا محمّد بن عليّ بن الشاه قال: حدّثنا أبو حامد قال: حدّثنا أبو يزيد قال: حدّثنا محمّد بن أحمد بن صالح التميمي، عن أبيه قال: حدّثنا أنس بن محمّد أبو مالك، عن أبيه، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه، عن جدّه، عن عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام، عن النّبيّ صلّى الله عليه وآله أنّه قال في وصيّته له: يا عليُّ درهم في الخضاب أفضل من ألف درهم ينفق في سبيل الله، وفيه أربع عشرة خصلة: يطرد الرّيح من الأُذنين، ويجلو البصر، ويلين الخياشيم، ويطيّب النّكهة، ويشدُّ اللّثة، ويذهب بالضَّنى، ويقلُّ وسوسة الشيطان، وتفرح به الملائكة، ويستبشر به المؤمن، ويغيظ به الكافر، وهو زينة وطيب، ويستحيي منه منكر ونكير، وهو براءة له في قبره.

٣- حدّثنا أبو أحمد محمّد بن جعفر البندار الشافعي الفرغاني بفرغانة قال: حدّثنا أبوبكر مسعدة بن أسمع قال: حدّثنا أبو عمرو أحمد بن حازم بن محمّد بن يونس بن محمّد بن حازم أبي غرزة الغفاري صاحب رسول الله صلّى الله عليه وآله قال أحمد: أخبرنا محمّد بن كناسة أبويحيى الأسدي قال: حدّثنا هشام بن عروة، عن عثمان بن عروة، عن أبيه، عن الزُّبير بن العوّام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه

باب‌های خصلت‌های چهارده‌گانه

در خضاب کردن چهارده خصلت است

۱- عبدالله بن زید حدیث را به پیامبر خدا(ص) می‌رساند که فرمود: یک درهم صرف خضاب شود، بهتر است از هزار درهم که در راه خدا صدقه داده شود و در آن چهارده خصلت است: باد را از دو گوش برطرف می‌کند، و پرده را از جلو چشم بر می‌دارد، و بینی را نرم می‌کند و دهان را خوشبو می‌کند، ولثه را محکم می‌سازد، و ضعف را از بین می‌برد و وسوسهٔ شیطان را کم می‌کند، و فرشتگان با آن خوشحال می‌شوند، و مؤمن با آن شاد می‌شود، و کافر با آن خشمگین می‌گردد، و آن هم زینت و هم عطر است و باعث دوری از عذاب قبر می‌شود و نکیر و منکر از آن حیا می‌کنند.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۲- انس بن محمّد ابومالک از پدرش و او از امام صادق(ع) و او از پدر و جدّش از علی بن ابی طالب(ع) نقل می‌کند که پیامبر خدا(ص) در وصیّتی به او فرمود: یا علی یک درهم که در خضاب صرف شود، بهتر از هزار درهم است که در راه خدا صدقه داده شود و در آن چهارده خصلت است: باد را از گوش‌ها برطرف می‌کند، و چشم را نورانی می‌سازد، و بینی را نرم می‌کند و دهان را خوشبو می‌کند و لثه را محکم می‌سازد، و وضعف را از بین می‌برد، و وسوسه شیطان را کم می‌کند و فرشتگان با آن خوشحال می‌شوند، و مؤمن با آن شاد می‌گردد، و کافر با آن خشمگین می‌شود، و آن هم زینت و هم عطر است و نکیر و منکر از آن شرم می‌کنند و آن باعث دوری از عذاب قبر است.

۳- عثمان بن عروة از پدرش و او از زبیر بن عوام نقل می‌کند که پیامبر خدا(ص)

وآله: غيّروا الشيب ولا تتشبّهوا باليهود والنصارى.

٤- حدّثنا أبو محمّد محمّد بن عبدالله الشافعي بفرغانة قال: أخبرنا أبو جعفر محمّد بن جعفر الأشعث قال: حدّثنا أبو حاتم محمّد بن إدريس قال: حدّثنا محمّد بن عبدالله الأنصاريُّ، عن محمّد بن عمرو بن علقمة، عن أبي سلمة، عن أبي هريرة قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: غيّروا الشَّيب ولا تتشبّهوا باليهود والنصارى. قال مصنّف هذا الكتاب رضي الله عنه: إنّما أوردت هذين الخبرين في الخضاب أحدهما عن الزُّبير والآخر عن أبي هريرة لأنَّ أهل النَّصب ينكرون على الشيعة استعمال الخضاب ولا يقدرون على دفع ما يصحُّ عنهما وفيهما حجّةٌ لنا عليهم.

الغسل في أربعة عشر موطناً

٥- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر البزنطي قال: حدّثني عبدالله بن سنان، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: إنَّ الغُسل في أربعة عشر موطناً: غسل الميّت، وغسل الجنب، وغسل من غَسّل الميّت، وغسل الجمعة، والعيدين، ويوم عرفة، وغسل الإحرام ودخول الكعبة، ودخول المدينة، ودخول الحرم، والزِّيارة، وليلة تسع عشرة، وإحدى وعشرين، وثلاث وعشرين من شهر رمضان.

أصحاب العقبة أربعة عشر رجلاً

٦- حدّثنا أحمد بن محمّد بن الهيثم العجلي رضي الله عنه قال: حدّثنا أحمد بن يحيى بن زكريّا القطّان، قال: حدّثنا بكر بن عبدالله بن حبيب، قال: حدّثنا تميم بن بهلول، عن أبيه، عن عبدالله بن الفضل الهاشمي، عن أبيه، عن زياد بن المنذر قال: حدّثني جماعة من المشيخة، عن حذيفة بن اليمان أنّه قال: الّذين نفروا برسول الله ناقته في منصرفه من تبوك أربعة عشر: أبو الشرور، وأبو الدَّواهي، وأبو المعازف، و أبوه، وطلحة، وسعد بن أبي وقّاص، وأبو عبيدة، وأبو الأعور، والمغيرة، وسالم مولى أبي حذيفة، وخالد بن وليد، وعمرو بن العاص، وأبوموسى الأشعريُّ، و عبد الرَّحمن بن عوف، وهم الّذين أنزل الله عزّوجلّ فيهم «وهمّوا بما لم ينالوا».

فرمود: پیری را تغییر دهید و خود را شبیه یهود و نصاری نکنید.

۴- ابوسلمه از ابوهریره نقل می‌کند که پیامبر خدا(ص) فرمود: پیری را تغییر دهید و خود را شبیه یهود و نصاری نکنید.

مصنف این کتاب می‌گوید: اینکه دربارهٔ خضاب، این دو خبر را که یکی از زبیر و دیگر از ابوهریره است آوردم، برای آن بود که ناصبی‌ها خضاب کردن را بر شیعه عیب می‌گیرند، آنان نمی‌توانند حدیثی را که از آن دو نفر به صحّت رسیده رد کنند و در این دو خبر حجّتی برای ما بر آنهاست.

غسل در چهارده مورد است

۵- عبدالله بن سنان از امام صادق(ع) نقل می‌کند که فرمود: همانا غسل در چهارده مورد است: غسل میّت و غسل جنب و غسل کسی که میّت را غسل داده و غسل جمعه و غسل عید فطر وقربان و غسل روز عرفه و غسل احرام و غسل ورود به کعبه و غسل ورود به مدینه و غسل ورود به حرم و غسل زیارت و غسل شب نوزدهم رمضان وغسل شب بیست و یکم رمضان و غسل شب بیست و سوّم رمضان.

اصحاب عقبه چهارده نفر بودند

۶- زیاد بن منذر از جماعتی از مشایخ و آنها از حذیفة بن یمان نقل می‌کنند که گفتند: کسانی که شتر پیامبر(ص) را به هنگام بازگشت او از تبوک رم دادند، چهارده نفر بودند: ابوالشرور، و ابوالدواهی، و ابوالمعازف و پدرش، و طلحه، و سعدبن ابی وقاص، و ابو عبیده، و ابوالاعور، و مغیره، و سالم مولی ابی حذیفه، و خالدبن ولید، و عمرو بن عاص، و ابو موسی اشعری، و عبدالرّحمان بن عوف، آنان همان کسانی هستند که خداوند دربارهٔ آنان چنین نازل فرمود: «و آنان آهنگ چیزی را کردند که به آن نرسیدند.»[1]

---

۱ - سورهٔ توبه، آیهٔ ۷۴.

أبواب الخمسة عشر

إذا عملت الأمّة خمس عشرة خصلة حلّ بها البلاء

١- حدّثنا الحسن بن عبدالله بن سعيد العسكري قال: حدّثنا محمّد بن عبدالله البزّاز قال: حدّثنا أحمد بن محمّد بن إبراهيم العطّار قال: حدّثنا أبو الرّبيع سليمان بن داود قال: حدّثنا فرج بن فضالة، عن يحيى بن سعيد، عن محمّد بن الحنفيّة، عن عليّ بن أبي طالب عليه السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: إذا عملت أُمّتي خمس عشرة خصلة حلّ بها البلاء، قيل: يا رسول الله وما هي؟ قال: إذا كانت المغانم دولاً، و الأمانة مغنماً، والزّكاة مغرماً، وأطاع الرّجل زوجته، وعقّ أُمّه، وبرّ صديقه، وجفا أباه، وكان زعيم القوم أرذلهم وأكرمه القوم مخافة شرّه، وارتفعت الأصوات في المساجد، ولبسوا الحرير، واتّخذوا القينات، وضربوا بالمعازف ولعن آخر هذه الأُمّة أوّلها فليرتقب عند ذلك الرّيح الحمراء أو الخسف أو المسخ.

٢- حدّثنا أبو سعيد محمّد بن الفضل بن محمّد بن إسحاق المذكّر قال: حدّثنا أبو يحيى البزّاز النيسابوري فيما أجازه لنا قال: حدّثنا محمّد بن حسام بن عمران البلخي قال: حدّثنا قتيبة بن سعيد قال: حدّثنا فرج بن فضالة، عن يحيى بن سعيد، عن محمّد بن علي، عن أبيه، عن علي بن أبي طالب عليه السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: إذا عملت أُمّتي خمسة عشر خصلة حلّ بها البلاء، قيل: وما هي يا رسول الله؟ قال: إذا كان المغنم دولاً، والأمانة مغنماً، والزّكاة مغرماً، وأطاع الرّجل زوجته، وعقّ أُمّه، وبرّ صديقه، وجفا أباه، وارتفعت الأصوات في المساجد، وكان زعيم القوم أرذلهم وضربوا بالمعازف، ولعن آخر الأُمّة أوّلها فليرتقبوا عند ذلك ريحاً حمراء أو خسفاً أو مسخاً.

قال مصنّف هذا الكتاب رضي الله عنه: يعني بقوله ولعن آخر هذه الأُمّة أوّلها الخوارج الّذين يلعنون أمير المؤمنين عليه السّلام وهو أوّل الأُمّة إيماناً بالله عزّوجلّ و برسوله صلّى الله عليه وآله.

يؤدّب الصبيّ على الصوم ما بين خمس عشرة سنة إلى ستّ عشرة سنة

٣- حدّثنا جعفر بن عليّ بن الحسن بن عليّ بن عبدالله بن المغيرة الكوفي رضي الله عنه قال: حدّثنا أبي عليّ بن الحسن، عن أبيه الحسن بن عليّ بن عبدالله بن المغيرة الكوفي: عن العبّاس بن عامر القصباني عمّن ذكره، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: يؤدّب الصبيُّ على الصوم ما بين خمس عشرة سنة إلى ستّ عشرة سنة.

التكبير في أيام التشريق بمنى في دُبُر خمس عشرة صلاة

٤- حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن الحسن

بابهای خصلت‌های پانزده‌گانه

هرگاه مردم پانزده چیز انجام دهند به آنان بلا نازل می‌شود

۱- یحیی بن سعید از محمد بن حنفیه و او از علی بن ابی طالب(ع) نقل می‌کند که پیامبر خدا(ص) فرمود: هرگاه امّت من پانزده چیز انجام دهند، به آنان بلا نازل می‌شود، گفته شد: یا رسول الله آنها کدامند؟ فرمود: زمانی که غنائم (که مال عموم است) دست اشخاص باشد، و امانت غنیمت شمرده شود (به صاحبانش بازگردانیده نشود) و زکات دادن ضرر شمرده شود، و مرد از زن خود اطاعت کند، و مادرِ خود را ناراحت سازد ولی به دوستش احسان کند، و به پدرش جفا کند، و پیشوای قوم پست‌ترین آنها باشد، و مردم او را از بیم شرّش احترام کنند، و صداها در مسجد بلند گردد، و مردان لباس حریر پوشند و کنیزان آوازه خوان برای خود گیرند، و آلات لهو به کار برند، و آخر این امّت به اول آن لعنت کند. در این هنگام باید در انتظار باد سرخ یا فرو رفتن زمین و یا مسخ باشند.

۲- (با سند دیگر) یحیی بن سعید از محمد بن علی از پدرش علی بن ابی طالب(ع) نقل می‌کند که پیامبر خدا(ص) فرمود: هرگاه امّت من به پانزده خصلت عمل کنند، به آنان بلا نازل می‌شود، گفته شد: آنها کدامند یا رسول‌الله؟ فرمود: زمانی که غنائم در دست اشخاص باشد، و امانت غنیمت شمرده شود، و زکات ضرر شمرده شود، و مرد از زن خود اطاعت کند، و مادرش را ناراحت سازد ولی به دوستش احسان کند، و به پدرش جفا کند، و صداها در مساجد بلند شود، و پیشوای قوم پست‌ترین آنها باشد، و آلات لهو به کار برند، و آخر این امّت به اول آن لعنت کند. در این هنگام باید در انتظار باد سرخ یا فرو رفتن در زمین و یا مسخ باشند.

مصنف این کتاب می‌گوید: منظور از اینکه آخرِ این امّت به اولِ آن لعنت کند، خوارج هستند که امیرالمؤمنین(ع) را لعنت می‌کردند، درحالی که او از نظر ایمان به خدا و پیامبرش، اولِ این امّت بود.

کودک میان پانزده سالگی تا شانزده سالگی به روزه گرفتن ادب شود

۳- عباس بن عامر قصبانی از کسی که به او نقل کرده و او از امام صادق(ع) نقل می‌کند که فرمود: کودک میان پانزده سالگی تا شانزده سالگی به روزه گرفتن ادب شود.

در ایام تشریق در منیٰ پس از پانزده نماز تکبیر گفته شود

۴- زرارة بن اعین می‌گوید: به امام باقر(ع) گفتم: تکبیر در ایام تشریق (دهم تا

الصّفّار، عن العبّاس بن معروف، عن عليّ بن مهزيار، عن حمّاد بن عيسى، عن حريز بن عبدالله، عن زرارة بن أعين قال: قلت لأبي جعفر عليه السّلام: التكبير أيّام التشريق في دبر الصلوات، قال: التكبير بمنى في دبر خمس عشرة صلاة وبالأمصار في دبر عشر صلوات، أوّل التكبير في دبر صلاة الظهر يوم النحر تقول: «الله أكبر، الله أكبر، لا إله إلّا الله والله أكبر، الله أكبر، ولله الحمد، الله أكبر على ما هدانا، والله أكبر على ما رزقنا من بهيمة الأنعام» وإنّما جعل في سائر الأمصار في دبر عشر صلوات التكبير أنّه إذا نفر النّاس في النفر الأوّل أمسك أهل الأمصار، عن التكبير وكبّر أهل مني ماداموا بمنى إلى النفر الأخير.

٥- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار، عن الحسين بن إسحاق التاجر، عن عليّ بن مهزيار، عن حمّاد بن عيسى؛ وفضالة، عن معاوية بن عمّار قال: سألت أبا عبدالله عليه السّلام عن التكبير أيّام التشريق لأهل الأمصار، فقال: يوم النحر صلاة الظهر إلى انقضاء عشر صلوات، ولأهل مني في خمس عشرة صلاة، فإن أقام إلى الظهر والعصر كبّر.

ثواب من صام خمسة عشر يوماً من رجب

٦- حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار قال: حدّثنا أحمد بن محمّد بن عيسى قال: حدّثنا أحمد بن محمّد بن أبي نصر البزنطي، عن أبان بن عثمان، عن كثير النّواء، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: إنّ نوحاً عليه السّلام ركب السّفينة أوّل يوم من رجب فأمر من كان معه أن يصوموا ذلك اليوم، وقال: من صام ذلك اليوم تباعدت النّار عنه مسيرة عشرة سنة، فمن صام سبعة أيّام أغلقت عنه أبواب النيران السبعة، ومن صام ثمانية أيّام فتحت له أبواب الجنان الثمانية ومن صام خمسة عشر يوماً أعطي مسألته، ومن زاد زاده الله عزّوجلّ.

حدّثنا محمّد بن الحسن رضي الله عنه قال: حدّثني الحسن بن الحسين بن عبد العزيز بن المهتدي، عن سيف بن المبارك بن يزيد مولى أبي الحسن موسى عليه السّلام عن أبيه المبارك، عن أبي الحسن عليه السّلام قال: إنّ نوحاً ركب السفينة أوّل يوم من رجب، وذكر الحديث مثله سواء، وقد أخرجت ما رويته في ثواب صوم رجب في كتاب فضائل رجب.

السنّة في النورة في كلّ خمسة عشر يوماً

٧- حدّثنا أبي؛ ومحمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنهما قالا: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن أبي عمير، عن بعض أصحابنا، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: السنّة في النّورة في كلّ خمسة عشر يوماً، فمن أتت عليه إحدى وعشرين يوماً فليستدين على الله عزّوجلّ وليتنوّر، ومن أتت عليه أربعون يوماً ولم يتنوّر فليس بمؤمن ولا مسلم ولا كرامة.

سیزدهم ذیحجّه) بعد از نمازها کدام است؟ فرمود: تکبیر در منیٰ بعد از پانزده نماز ودر شهرهای دیگر بعد از ده نماز است. بعد از نماز ظهر در عید قربان می‌گویی: «خدا بزرگ است، خدا بزرگ است، معبودی جز خدا نیست، و خدا بزرگ است، خدا بزرگ است، و سپاس خداوند را، خدا بزرگ است به سبب آنچه ما را به آن هدایت فرموده، و خدا بزرگ است به سبب آنچه از گوشت حیوانات ما را روزی داده است.» و اینکه در سایر شهرها بعد از ده نماز تکبیر گفته می‌شود، برای آن است که وقتی مردم در کوچ اول کوچ می‌کنند، اهل شهرها از تکبیر باز می‌مانند ولی اهل منیٰ تا وقتی که در منیٰ هستند، و تا کوچ بعدی تکبیر می‌گویند.

۵- معاویة بن عمّار گفت: از امام صادق(ع) دربارهٔ تکبیر ایّام تشریق برای مردم شهرها پرسیدم، فرمود: روز عید قربان از نماز ظهر تا ده نماز و برای اهل منیٰ در پانزده نماز و اگر ظهر و عصر را هم آنجا باشد تکبیر می‌گوید.

ثواب کسی که پانزده روز از ماه رجب را روزه بگیرد

۶- ابان بن عثمان از کثیر النواء و او از امام صادق(ع) نقل می‌کند که فرمود: نوح در اول رجب سوار کشتی شد و دستور داد هر کس که همراه اوست آن روز را روزه بگیرند، وگفت: هر کس امروز را روزه بگیرد آتش از او مسیر ده سال دور می‌شود، و هر کس هفت روز را روزه بگیرد، درهای هفتگانهٔ جهنّم به روی او بسته می‌شود و هر کس هشت روز روزه بگیرد، درهای هشتگانهٔ بهشت به روی او باز می‌شود و هر کس پانزده روز روزه بگیرد، خداوند خواسته‌های او را برآورده سازد و اگر روزهٔ بیشتری بگیرد خداوند نیز بیفزاید.

سیف بن مبارک، غلام امام کاظم(ع) از پدرش مبارک و او از آن حضرت نقل می‌کند که فرمود: نوح، اول ماه رجب سوار کشتی شد، و حدیث را مانند حدیث قبلی نقل می‌کند و من روایاتی را که دربارهٔ ثواب روزهٔ ماه رجب نقل شده، در کتاب «فضائل رجب» آورده‌ام.

استحباب نوره کشیدن در هر پانزده روز

۷- محمّد بن ابی عمیر از برخی از اصحاب ما از امام صادق(ع) نقل می‌کند که فرمود: سنّت در نوره کشیدن هر پانزده روز یک بار است، و هر کسی که بیست و یک روز بگذرد (و پول نداشته باشد) بر عهدهٔ خدا قرض کند و نوره بکشد و هر کس که چهل روز بر او بگذرد و نوره نکشد او مؤمن و مسلمان نیست و کرامتی ندارد.(منظور این است که مؤمن ومسلمان کاملی نیست).

أبواب الستة عشر

من حقّ العالم ستّ عشرة خصلة

١ – حدّثنا أبو القاسم الحسن بن محمّد بن سعيد الهاشمي الكوفي في مسجده بالكوفة قال: حدّثنا محمّد بن إبراهيم القطفاني قال: حدّثنا جعفر بن محمّد بن هشام الورّاق قال: حدّثنا علي بن محمّد السدوسي الفقيه قال: حدّثنا الحسين بن علوان، عن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن عليّ بن أبي طالب، عن أبيه، عن جدّه، عن عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام قال: إنّ من حقّ العالم أن لا تكثر السؤال عليه، ولا تسبقه في الجواب، ولا تلحّ عليه إذا أعرض، ولا تأخذ بثوبه إذا كسل، ولا تشير إليه بيدك، ولا تغمزه بعينك، ولا تسارّه في مجلسه، ولا تطلب عوراته، وأن لا تقول: قال فلان خلاف قولك، ولا تفشي له سرّاً، ولا تغتاب عنده أحداً، وأن تحفظ له شاهداً وغائباً، وأن تعمّ القوم بالسلام وتخصّه بالتحيّة، وتجلس بين يديه، وإن كانت له حاجة سبقت القوم إلى خدمته، ولا تملّ من طول صحبته فإنّما هو مثل النخلة، فانتظر متى تسقط عليك منها منفعة. والعالم بمنزلة الصائم القائم المجاهد في سبيل الله، وإذا مات العالم انثلم في الإسلام ثلمة لا تسدّ إلى يوم القيامة، وإنّ طالب العلم ليشيّعه سبعون ألف ملك من مقرّبي السماء.

ستّ عشرة خصلة تورث الفقر، وسبعة عشرة خصلة تزيد في الرزق

٢ – حدّثنا محمّد بن عليّ ماجيلويه رضي الله عنه قال: حدّثنا عمّي محمّد بن أبي القاسم، عن محمّد بن عليّ القرشي الكوفي قال: حدّثنا أبو زياد محمّد بن زياد البصري قال: حدّثنا عبدالله بن عبد الرّحمن المدني قال: حدّثنا ثابت بن أبي صفيّة الثمالي، عن ثور بن سعيد، عن أبيه سعيد بن علاقة قال: سمعت أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السّلام يقول: ترك نسج العنكبوت في البيت يورث الفقر، والبول في الحمّام يورث الفقر، والأكل على الجنابة يورث الفقر، والتخلّل بالطرفاء يورث الفقر، والتمشّط من قيام يورث الفقر، وترك القمامة في البيت يورث الفقر، واليمين الفاجرة يورث الفقر، والزّنا تورث الفقر، وإظهار الحرص يورث الفقر، والنوم بين العشائين يورث الفقر، والنوم قبل طلوع الشمس يورث الفقر، وترك التقدير في

بابهای خصلت‌های شانزده‌گانه

حق عالم شانزده خصلت است

۱- حسین بن علوان از عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب(ع) از پدر و جدّش نقل می‌کند که علیّ بن ابی طالب(ع) فرمود: از حقوق عالم این است که از او زیاد نپرسی و در جواب دادن به او پیشی نگیری، و هر گاه که پاسخ نداد اصرار نکنی و هرگاه که خسته شد به لباس او نچسبی، و با دست خود به او اشاره نکنی و با چشم خود به او چشمک نزنی و در مجلس او سرگوشی صحبت نکنی، و اسرار او را طلب نکنی، و نگویی که فلانی بر خلاف سخن تو گفته، و سرّ او را فاش نسازی و نزد او از کسی غیبت نکنی، و شخصیّت او را هم در حضور او و هم در غیاب او حفظ کنی و همه را سلام دهی واو را مخصوص به تحیّت کنی و در برابر او بنشینی، و اگر او نیازی داشته باشد در خدمت او از دیگران پیشی بگیری، و از زیاد سخن گفتن او خسته نشوی، همانا او مانند درخت خرماست. منتظر باش تا از او سودی به تو رسد، و عالم به منزلهٔ روزه دار و شب زنده دار و مجاهد در راه خداست، وچون عالم بمیرد در اسلام رخنه‌ای ایجاد شود که تا قیامت پر نشود، و طالب علم را هفتاد هزار فرشته از مقربان آسمان مشایعت می‌کنند.

شانزده خصلت باعث تنگدستی می‌شود و هفده خصلت بر روزی می‌افزاید

۲- سعید بن علاقه می‌گوید: از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب(ع) شنیدم که می‌فرمود: رها کردن تار عنکبوت در خانه باعث تنگدستی می‌شود و بول کردن در حمّام باعث تنگدستی می‌شود، و خوردن در حال جنابت باعث تنگدستی می‌شود، و خلال کردن با چوب گز باعث تنگدستی می‌شود، و شانه کردن در حال ایستاده باعث تنگدستی می‌شود، و رها کردن خاکروبه در خانه باعث تنگدستی می‌شود، و سوگند دروغ باعث تنگدستی می‌شود، و زنا باعث تنگدستی می‌شود، و اظهار حرص باعث تنگدستی می‌شود، و خوابیدن میان دو نماز مغرب و عشاء باعث تنگدستی می‌شود، و خوابیدن پیش از طلوع آفتاب باعث تنگدستی می‌شود، واندازه نداشتن در زندگی

المعيشة يورث الفقر، وقطيعة الرَّحم يورث الفقر، وإعتياد الكذب يورث الفقر، وكثرة الإستماع إلى الغناء يورث الفقر، وردُّ السائل الذِّكر بالليل يورث الفقر. ثمّ قال عليه السلام: ألا أنبّئكم بعد ذلك بما يزيد في الرِّزق؟ قالوا: بلى يا أمير المؤمنين فقال: الجمع بين الصلاتين يزيد في الرِّزق، والتعقيب بعد الغداة وبعد العصر يزيد في الرِّزق، وصلة الرَّحم تزيد في الرِّزق، وكَسْح الفِنا يزيد في الرِّزق، ومواساة الأخ في الله عزّوجلّ يزيد في الرِّزق، والبكور في طلب الرِّزق يزيد في الرِّزق، والإستغفار يزيد في الرِّزق، واستعمال الأمانة يزيد في الرِّزق، وقول الحقّ يزيد في الرِّزق، وإجابة المؤذّن يزيد في الرِّزق، وترك الكلام في الخلاء يزيد في الرِّزق، وترك الحرص يزيد في الرِّزق، وشكر المنعم يزيد في الرِّزق، واجتناب اليمين الكاذبة يزيد في الرِّزق، والوضوء قبل الطعام يزيد في الرِّزق، وأكل ما يسقط من الخوان يزيد في الرِّزق، ومن سبّح الله كلّ يوم ثلاثين مرّة دفع الله عزّوجلّ عنه سبعين نوعاً من البلاء أيسرها الفقر.

ستّ عشرة خصلة من الحكم

٣- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار، وأحمد بن إدريس جميعاً قالا: حدّثنا أبو سعيد سهل بن زياد الآدمي، عن محمّد بن الحسين بن زيد الزيّات، عن عمرو بن عثمان الخزّاز، عن ثابت بن دينار، عن سعد بن طريف الخفّاف، عن الأصبغ بن نباتة قال: كان أمير المؤمنين عليه السّلام يقول: الصدق أمانة، والكذب خيانة، والأدب رئاسة، والحزم كياسة، والسرف مَثْواة، والقصد مَثْراة، والحرص مَفْقرة، والدَّناءة محقرة، والسخاء قربة، واللّؤم غربة، والرِّقّة استكانة، والعجز مهانة، والهوى ميل، والوفاء كيل، والعجب هلاك، والصبر ملاك.

ستّة عشر صنفاً من أمّة محمّد صلّى الله عليه وآله لا يحبّون أهل بيته ويبغضونهم ويعادونهم

٤- حدّثنا أحمد بن الحسن القطّان، وعلي بن أحمد بن موسى رضي الله عنهما قالا: حدّثنا أحمد بن يحيى بن زكريّا القطّان قال: حدّثنا أبوبكر بكر بن عبدالله بن حبيب، قال: حدّثنا تميم بن بهلول قال: حدّثنا أبو معاوية الضرير، عن الأعمش، عن جعفر بن محمّد عليهما السّلام، قال بكر بن عبدالله بن حبيب: وحدّثني عبدالله بن محمّد بن ناطويه قال: حدّثنا علي بن عبد المؤمن الزَّعفرانيُّ الكوفي قال: حدّثنا مسلم بن خالد الزَّنجي قال: حدّثنا جعفر بن محمّد، عن أبيه، عن جدّه عليهم

باعث تنگدستی می‌شود، و قطع رحم باعث تنگدستی می‌شود، و عادت کردن به دروغ باعث تنگدستی می‌شود، و گوش دادن زیاد به ترانه باعث تنگدستی می‌شود، و ردّ مرد سائل در شب باعث تنگدستی می‌شود.

سپس فرمود: آیا بعد از اینها به شما چیزهایی راکه بر روزی می‌افزاید بگویم؟ گفتند: آری یا امیرالمؤمنین، فرمود: جمع کردن میان دو نماز بر روزی می‌افزاید، و خواندن تعقیبات پس از نماز صبح و عصر بر روزی می‌افزاید، و صلهٔ رحم بر روزی می‌افزاید، و جاروب کردن جلو در خانه بر روزی می‌افزاید، و همراهی با برادر دینی بر روزی می‌افزاید، و صبح به دنبال روزی رفتن بر روزی می‌افزاید، و استغفار بر روزی می‌افزاید، و امانت داری بر روزی می‌افزاید، و حقگویی بر روزی می‌افزاید، و جواب دادن به اذان‌گو بر روزی می‌افزاید، سخن نگفتن در مستراح بر روزی می‌افزاید، و ترک حرص بر روزی می‌افزاید، و سپاسگزاری از صاحب نعمت بر روزی می‌افزاید، و پرهیز کردن از سوگند دروغ بر روزی می‌افزاید، و شستن دست‌ها پیش از غذا بر روزی می‌افزاید، و خوردن آنچه از سفره می‌افتد بر روزی می‌افزاید، و هر کسی هر روز سی بار خداوند را تسبیح گوید، خداوند هفتاد نوع بلا را از او برطرف می‌کند که آسان‌ترین آنها فقر است.

شانزده خصلت از کلمات حکمت آمیز

۳- اصبغ بن نباته می‌گوید: امیرالمؤمنین(ع) می‌فرمود: راستگویی امانت داری است، و دروغگویی خباثت است، و ادب ریاست است، و احتیاط زیرکی است، و اسراف کردن تباه ساختن مال است، و میانه روی ثروت آور است، و حرص فقرآور است، و پستی زبونی آور است، و سخاوت نزدیک کننده است، و لئامت غربت است (شخص نمی‌تواند دوستانی به دست آورد) و رقّت قلب فروتنی است، و ناتوانی خواری است و هوای نفس کجی است، و صبر معیار زندگی است.

شانزده گروه از امّت محمّد(ص) خاندان او را دوست ندارند و با آنها دشمنی و کینه ورزی می‌کنند

۴- اعمش و نیز مسلم بن خالد زنجی از امام صادق(ع) نقل می‌کنند که آن حضرت فرمود: سیزده (و به روایتی شانزده) گروه از امّت جدّم ما را دوست نمی‌دارند و مردم را به دوستی ما نمی‌خوانند، و ما را دشمن می‌دارند، و از ما پیروی نمی‌کنند و ما را خوار می‌سازند و مردم را به خوار کردن ما وا می‌دارند. به راستی که آنان دشمنان ما هستند و برای آنان است آتش جهنّم و آتش سوزان. می‌گوید: گفتم: ای پسر پیامبر

السّلام. قال بكر بن عبدالله بن حبيب: وحدّثني الحسن بن سنان قال: حدّثني أبي، عن محمّد بن خالد البرقي، عن مسلم بن خالد، عن جعفر بن محمّد عليهما السّلام قالوا كلّهم: ثلاثة عشر، و قال تميم: ستّة عشر صنفاً من اُمّة جدّي صلّى الله عليه وآله لا يحبّوننا، ولا يحبّبوننا إلى النّاس، ويبغضوننا ولا يتولّوننا، ويخذلوننا ويخذلون النّاس عنّا، فهم أعداؤنا حقّاً لهم نار جهنم ولهم عذاب الحريق.

قال: قلت: بيّنهم لي يا ابن رسول الله، وقاك الله شرّهم، قال: الزّائد في خلقه فلا ترى أحداً من النّاس في خلقه زيادة إلّا وجدته لنا مناصباً، ولم تجده لنا مواليا. والناقص الخلق من الرّجال، فلا ترى لله عزّوجلّ خلقاً ناقصة الخلقة إلّا وجدت في قلبه علينا غلاً. والأعور باليمين للولادة، فلا ترى لله خلقاً ولد أعور اليمين إلّا كان لنا محارباً، ولأعدائنا مسالماً. والغربيب من الرّجال، فلا ترى لله عزّوجلّ خلقاً غربيباً ـ وهو الّذي قد طال عمره فلم يبيّض شعره وترى لحيته مثل حنك الغراب ـ إلّا كان علينا مؤلباً ولأعدائنا مكاثراً. والحَلْكوك من الرّجال، فلا ترى منهم أحداً إلّا كان لنا شتّاماً ولأعدائنا مدّاحاً. والأقرع من الرّجال، فلا ترى رجلاً به قرع إلّا وجدته همّازاً لمّازاً مشّاء بالنميمة علينا. والمفصّص بالخضرة من الرّجال فلا ترى منهم أحداً ـ وهم كثيرون ـ إلّا وجدته يلقانا بوجهه ويستدبرنا بآخر يبتغي لنا الغوائل.

والمنبوذ من الرّجال، فلا تلق منهم أحداً إلّا وجدته لنا عدوّاً مضلاً مبيناً، والأبرص من الرّجال فلا تلق منهم أحداً إلّا وجدته يرصد لنا المراصد، ويقعد لنا ولشيعتنا مقعداً ليضلّنا بزعمه عن سواء السّبيل. والمجذوم وهم حصب جهنّم هم لها واردون، والمنكوح فلا ترى منهم أحداً إلّا وجدته يتغنّى بهجائنا ويؤلب علينا. وأهل مدينة تدعى سجستان هم لنا أهل عداوة ونصب وهم شرّ الخلق والخليقة، عليهم من العذاب ما على فرعون وهامان وقارون. وأهل مدينة تدعى الرّي هم أعداء الله وأعداء رسوله وأعداء أهل بيته يرون حرب أهل بيت رسول الله صلّى الله عليه وآله جهاداً، و مالهم مغنماً، فلهم عذاب الخزي في الحياة الدّنيا والآخرة ولهم عذابٌ مقيم. وأهل مدينة تدعى الموصل هم شرّ من على وجه الأرض. وأهل مدينة تسمّى الزّوْراء تبنى في آخر الزّمان يستشفون بدمائنا ويتقرّبون ببغضنا، يوالون في عداوتنا ويرون حربنا فرضاً وقتالنا حتماً، يا بنيَّ فاحذر هؤلاء، ثمّ احذرهم، فإنّه لا يخلو اثنان منهم بأحد من أهلك إلّا همّوا بقتله، واللّفظ للتميم من أوّل الحديث إلى آخره.

خدا(ص) آنها را برای من شرح بده، که خداوند تو را از شرّ آنان حفظ کند. فرمود: کسی که عضو زایدی در خلقت دارد، کسی از مردم را که عضو زایدی در خلقت دارد نمی‌بینی مگر اینکه دشمن ما هستند و او را دوست ما نمی‌یابی. و کسی از مردان که درخلقت او نقصی باشد، کسی را نمی‌بینی که ناقص الخلقه باشد مگر اینکه در دل او کینه‌ای برای ما می‌یابی. و کسی که چشم راستش به طور مادرزادی کور باشد، کسی از آفریده‌های خدا را نمی‌یابی که نابینای مادرزادی باشد مگر اینکه در حال جنگ با ما وصلح با دشمنان ماست. و پیرمرد سیاه مو، کسی از آفریده‌های خدا را نمی‌بینی که سیاه مو باشد ـ و او کسی است که عمر طولانی کرده ولی مویش سفید نشده و ریش او رامانند زیرگلوی زاغ می‌بینی ـ مگر اینکه دشمن ما و دوست دشمن ماست. و مردان بسیار سیاه رنگ که هیچ کدام از آنان را نمی‌بینی مگر اینکه به ما دشنام می‌دهند و دشمنان ما را ستایش می‌کنند. و مردان کچل که مرد کچلی نمی‌بینی مگر اینکه او را نسبت به ما عیب جو و سخن چین می‌یابی. و مردان زاغ چشم، هیچ کدام از آنان را ـ که زیاد هم هستند ـ نمی‌بینی مگر اینکه با ما یک چهره و در غیاب ما چهره‌ای دیگر دارند و برای ما بدی‌ها را می‌خواهند.

و مردان ولدالزّنا که با هیچ یک از آنان ملاقات نمی‌کنی مگر اینکه او را دشمن ما و گمراه کنندهٔ آشکار می‌یابی. و مردانی که مرض پیسی دارند که هیچ کدام از آنها را نمی‌بینی مگر اینکه او را در حالی می‌یابی که در کمین ما و دوستان ما نشسته‌اند تا به گمان خود ما را از راه راست گمراه سازند. و جذامی که آنان اهل جهنّم هستند و به آن وارد خواهند شد. و کسانی که ابنه هستند که هیچ کدام از آنان را نمی‌بینی مگر اینکه هجو ما را می‌سرایند و با ما دشمنی دارند. واهل شهری که سیستان نام دارد، آنان برای ما اهل عداوت و دشنام دادن هستند و بدترین مردمند، بر آنان عذابی چون عذاب فرعون و هامان و قارون باشد. و اهل شهری که ری نامیده می‌شود، آنان دشمنان خدا و دشمنان پیامبر او و دشمنان اهل بیت او هستند، آنان جنگ با اهل بیت پیامبر خدا(ص) را جهاد می‌دانند ومال آنان را غنیمت می‌شمارند، برای آنان است عذاب خوار کننده در دنیا وآخرت و برای آنان است عذاب پایدار. واهل شهری که موصل نامیده می‌شود، آنان بدترین مردم روی زمین هستند. و اهل شهری که زوراء نامیده می‌شود و در آخر الزّمان بنا خواهد شد، آنان با خون ما طلب شفا می‌کنند و با دشمنی با ما تقرّب می‌جویند، در دشمنی با ما با یکدیگر دوست می‌شوند وجنگ با ما را واجب می‌دانند وکشتن ما را حتمی می‌شمارند، ای پسر از این گروه‌ها حذر کن، باز حذر کن، دو نفر از این گروه‌ها با یکی از خاندان تو خلوت نمی‌کنند مگر اینکه قصد کشتن او را می‌کنند. الفاظ این حدیث از اول تا آخر از روایت تمیم است. (در این حدیث پانزده گروه ذکر شده و لابد یک گروه از یاد راوی رفته است. ضمناً توجه کنیم که اولا این روایت به سبب قرار گرفتن بکر بن عبدالله بن حبیب در سند آن ضعیف است و ثانیاً، در صورت صحّت باید آن را حمل بر غالب و آنهم در زمان صدور حدیث دانست و نباید آن را به تمام زمان‌ها و مکان‌ها تعمیم داد.)

باب السبعة عشر

الغسل في سبعة عشر موطناً

١ – حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن حمّاد بن عيسى، عن حريز بن عبدالله قال: قال محمّد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام: الغسل في سبعة عشر موطناً: ليلة سبع عشرة من شهر رمضان وهي ليلة التقاء الجمعين ليلة بدر، وليلة تسع عشرة، وفيها يكتب الوفد وفد السَّنَةِ، وليلة إحدى وعشرين وهي اللّيلة الّتي مات فيها أوصياء النّبيّين عليهم السّلام، وفيها رفع عيسى بن مريم، وقبض موسى عليهما السّلام، وليلة ثلاث وعشرين يرجى فيها ليلة القدر – وقال عبد الرّحمن بن أبي عبدالله البصري: قال لي أبو عبدالله عليه السّلام: اغتسلْ في ليلة أربعة وعشرين ما عليك أن تعمل في اللّيلتين جميعاً، رجع الحديث إلى محمّد بن مسلم في الغسل – ويوم العيدين، وإذا دخلت الحرمين، ويوم تحرم، ويوم الزّيارة، ويوم تدخل البيت، ويوم التروية، ويوم عرفة، وغسل الميّت، وإذا غسّلت ميّتا وكفّنته أو مَسَسْتَه بعد ما يبرد، ويوم الجمعة، وغسل الكسوف إذا احترق القرص كلّه فاستيقظت ولم تصلِّ فاغتسل واقض الصّلاة.

باب خصلت‌های هفده‌گانه

غسل در هفده مورد است

۱- محمد بن مسلم از امام باقر(ع) نقل می‌کند که فرمود: غسل در هفده مورد است: شب هفدهم ماه رمضان و آن شبی است که در آن دو لشکر در جنگ بدر به هم رسیدند، و شب نوزدهم(رمضان) و در آن واردین هر سال نوشته می‌شوند، و شب بیست و یکم(رمضان) و آن شبی است که اوصیاء پیامبران در آن از دنیا رفته‌اند و نیز عیسی بن مریم در آن به آسمان بالا برده شده وموسی جان داده، و شب بیست وسوّم (رمضان) که در آن امید شب قدر می‌رود. و عبدالرّحمان بن ابی عبدالله بصری گفت: امام صادق(ع) به من فرمود: در شب بیست و چهارم غسل کن، تو را چه می‌شود که هر دو شب را غسل کنی، بر می‌گردیم به حدیث محمّد بن مسلم: وغسل روز عید فطر و قربان، و هنگامی که وارد حرمین (مکه و مدینه) می‌شوی، و روز احرام حج، و روز زیارت، و روزی که وارد بیت الحرام می‌شوی، و روز ترویه(هشتم ذیحجّه) و روز عرفه، و غسل میّت و وقتی که میّتی را غسل دادی و کفن کردی یا او را پس از سرد شدن مسّ کردی، و غسل روز جمعه، و غسل کسوف هنگامی که همهٔ قرص گرفته باشد و تو از خواب بیدار شوی و هنوز نماز آیات نخوانده‌ای پس غسل کن و نمازت را به جای آور.

باب الثمانية عشر

لأمير المؤمنين عليه السّلام ثماني عشرة منقبة

١ - حدّثنا أبو عبدالله الحسين بن محمّد الأشناني الرّازيُّ بـبلخ قـال: أخـبرنا جدّي قال: حدّثنا محمّد بن غفّار قال: حدّثنا عبدالله بن صالح المقرىء، قال: حدّثنا إسرائيل، عن حكيم بن جبير، عن مجاهد، عن عبدالله بن شدّاد بن الهـاد، عن ابن عبّاس قال: كانت لعليٍّ عليه السّلام ثماني عشرة منقبة لو لم يكن له إلّا واحدة لنجا ولقد كانت له ثماني عشرة منقبة لم تكن لأحد من هذه الأُمّة.

ما وبّخ الله عزّوجلّ به ابن ثمان وعشرة سنة

٢ - حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله قال: حدّثنا أحمد بن أبي عبدالله البرقي بإسناده رفعه إلى أبي عبدالله عليه السّلام في قول الله عـزّوجلّ: «أو لم نُعَمِّركم ما يَتَذكّر فيه من تَذَكّر» قال: توبيخ لابن ثمان عشرة سنة.

باب خصلت‌های هجده گانه

امیرالمؤمنین(ع) هجده منقبت داشت

۱- عبدالله بن شدّاد بن هاد از ابن عبّاس نقل می‌کند که گفت: علی(ع) هجده منقبت داشت که اگر جز یکی از آنها نبود نجات پیدا می‌کرد و آن حضرت هجده منقبت داشت که یک نفر از این امّت آنها را نداشت.

هشدار خداوند به هجده ساله‌ها

۲- احمد بن ابی عبدالله برقی با سند خود از امام صادق(ع) دربارهٔ این سخن خداوند که می‌فرماید: «آیا شما را آن عمر ندادیم که در آن کسی که باید پند گیرد، پند می‌گیرد»[1] فرمود: این هشداری به هجده ساله‌ها است.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱ - سورهٔ فاطر، آیهٔ ۳۷.

أبواب التسعة عشر

تسعة عشر حرفاً فيها فرج للدّاعي بهنّ من الآفات

١ – حدّثنا أبو أحمد هانىء بن محمود بن هانىء العبدي قال: حدّثنا أبي قال: حدّثنا أبو الحسن محمّد بن محمّد بن الحسن القادري قال: حدّثنا أبو محمّد عبدوس بن محمّد البلغاشاذي قال: حدّثنا منصور بن أسد قال: حدّثنا أحمد بن عبدالله قال: أخبرنا إسحاق بن يحيى، عن خصيف بن عبد الرّحمن، عن سعيد بن جبير، عن ابن عبّاس قال: أقبل عليّ بن أبي طالب عليه السّلام إلى النّبيّ صلّى الله عليه وآله فسأله شيئاً، فقال له النّبيّ صلّى الله عليه وآله: يا عليُّ والّذي بعثني بالحقّ نبيّاً ما عندي قليل ولا كثير ولكنّي أُعلّمك شيئاً أتاني به جبرئيل خليلي، فقال: يا محمّد هذه هديّة لك من عند الله عزّوجلّ أكرمك الله بها لم يعطها أحداً قبلك من الأنبياء وهي تسعة عشر حرفاً لا يدعو بهنّ ملهوف ولا مكروب ولا محزون ولا مغموم، ولا عند سرق ولا حرق، ولا يقولهنّ عبدٌ يخاف سلطاناً إلّا فرّج الله عنه وهي تسعة عشر حرفاً أربعة منها مكتوبة على جبهة إسرافيل، وأربعة منها مكتوبة على جبهة ميكائيل، وأربعة منها مكتوبة حول العرش، وأربعة منها مكتوبة على جبهة جبرئيل، وثلاثة منها حيث شاء الله.

فقال عليٌّ بن أبي طالب عليه السّلام: كيف ندعو بهنّ يا رسول الله؟ قال: قل: «يا عماد من لا عماد له، ويا ذخر من لا ذخر له، ويا سند من لاسند له، ويا حرز من لا حرز له، ويا غياث من لا غياث له، ويا كريم العفو، ويا حسن البلاء، ويا عظيم الرّجاء، ويا عون الضُّعفاء، ويا مُنقذ الغَرْقى، ويا منجي الهلكى، يا محسن يا مجمل يا منعم يا مفضل، أنت الّذي سجد لك سواد اللّيل، ونور النّهار، وضوء القمر، وشعاع الشّمس، ودَوِيُّ الماء، وحفيف الشّجر، يا الله يا الله يا الله، أنت وحدك لا شريك لك – ثم تقول –: اللّهمّ افعل بي – كذا و كذا –» فإنّك لا تقوم من مجلسك حتّىٰ تستجاب لك إن شاء الله. قال أحمد بن عبدالله: قال أبو صالح: لا تعلّموا السفهاء ذلك.

بابهای خصلت‌های نوزده‌گانه

نوزده حرف برای خوانندهٔ آن فرجی از آفات است

۱- سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می‌کند که گفت: علی بن ابی طالب(ع) نزد پیامبر(ص) آمد و از وی چیزی خواست، پیامبر(ص) به او فرمود: یاعلی! سوگند به کسی که مرا به حق به پیامبری مبعوث کرد که چیزی از کم وزیاد نزد من نیست، ولی تو را چیزی یاد می‌دهم که دوستم جبرئیل آن را به من آورده و گفته است: یامحمّد، این هدیه‌ای از جانب خدا بر توست و خداوند تورا با آن گرامی داشته و به هیچ یک از پیامبران پیش از تو آن را عطا نکرده است، و آن نوزده حرف است که هیچ مصیبت زده و غمگینی آن را نمی‌خواند و برای سرقت و آتش سوزی(خوانده نمی‌شود) و هیچ بنده‌ای که از سلطان می‌ترسد آن را نمی‌گوید، مگر اینکه خداوند فرجی به او می‌دهد(حاجت او را برآورده می‌سازد) و آن نوزده حرف است که چهار حرف آن به پیشانی اسرافیل نوشته شده و چهار حرف آن به پیشانی میکائیل نوشته شده و چهار حرف آن اطراف عرش نوشته شده وچهار حرف آن به پیشانی جبرئیل نوشته شده و سه حرف آن آنجا که خدا خواسته است.

علی بن ابی طالب(ع) گفت: چگونه با آنها دعا کنیم یا رسول الله؟ فرمود: بگو «ای تکیه گاه کسی که تکیه گاه ندارد وای ذخیرهٔ کسی که ذخیره ندارد و ای سند کسی که سند ندارد، و ای پناهگاه کسی که پناهگاه ندارد، و ای که در بخشش کریمی، و ای که در امتحان نیکویی، و ای کسی که در امیدواری بزرگی، و ای یاور ضعیفان، و ای نجات دهندهٔغرق شدگان، و ای نجات دهندهٔ هلاک شوندگان ای نیکوکار، و ای زیبایی بخش و ای نعمت دهنده و ای بخشنده، تویی که سیاهی شب و نور روز و روشنا ماه و شعاع آفتاب و صدای آب و نالهٔ درخت برتو سجده می‌کند، ای الله ای الله ای الله تو یگانه‌ای و شریکی بر تو نیست.» سپس می‌گویی: «برای من چنین و چنان کن»، از جای خود برنخیزی مگر اینکه به خواست خدا دعای تو مستجاب می‌شود. احمد بن عبدالله گفت: ابوصالح می‌گفت: این دعا را به سفیهان یاد ندهید.

وُضع عن النساء تسعة عشر شيئاً

٢- حدّثنا أبو الحسين محمّد بن عليّ بن الشاه قال: حدّثنا أبو حامد أحمد بن الحسين قال: حدّثنا أبو يزيد أحمد بن خالد الخالدي قال: حدّثنا محمّد بن أحمد بن صالح التميمي قال: حدّثنا أبي قال: حدّثنا أبي قال: حدّثني أنس بن محمّد أبو مالك، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه، عن جدّه، عن عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام، عن النّبيّ صلّى الله عليه وآله أنّه قال في وصيّته له: يا عليُّ ليس على النساء جمعة، ولا جماعة، ولا أذان، ولا إقامة، ولا عيادة مريض، ولا اتّباع جنازة، ولا هَرْوَلَة بين الصّفا والمروة، ولا استلام الحجر، ولا حلق، ولا تولّي القضاء، ولا تستشار، ولا تذبح إلّا عند الضرورة، ولا تجهر بالتلبية، ولا تقيم عند قبر، ولا تسمع الخطبة، ولا تتولّى التزويج، ولا تخرج من بيت زوجها إلّا بإذنه، فإن خرجت بغير إذنه لعنها الله وجبرئيل وميكائيل، ولا تعطى من بيت زوجها شيئاً إلّا بإذنه، ولا تبيت وزوجها عليها ساخط وإن كان ظالماً لها.

ذكر تسع عشرة مسألة سأل عنها الصادق عليه السّلام الطبيب الهندي في مجلس المنصور فلم يعلمها وأخبره الصادق عليه السّلام بجوابها

٣- حدّثنا أبو العبّاس محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال: حدّثنا أبو سعيد الحسن بن عليّ العَدَوي قال: حدّثنا عبّاد بن صهيب، عن أبيه، عن جدّه، عن الرَّبيع صاحب المنصور قال: حضر أبو عبدالله جعفر بن محمّد الصادق عليهم السّلام مجلس المنصور يوماً وعنده رجل من الهند يقرأ كتب الطبّ، فجعل أبو عبدالله الصادق جعفر بن محمّد عليهما السّلام ينصت لقراءته فلمّا فرغ الهندي قال له: يا أبا عبدالله أتريد ممّا معي شيئاً؟ قال: لا، فإنّ ما معي خيرٌ ممّا معك، قال: وما هو؟ قال: أداوي الحارَّ بالبارد، والبارد بالحارّ، والرَّطب باليابس، واليابس بالرَّطب، وأردُّ الأمر كلّه إلى الله عزّوجلّ، وأستعمل ما قاله رسوله صلّى الله عليه وآله.

وأعلم أنّ المعدة بيت الدَّاء والحميّة هي الدَّواء، وأعوِّد البدن ما اعتاد، فقال الهندي: وهل الطبُّ إلّا هذا، فقال الصادق عليه السّلام: أفتراني عن كتب الطبّ أخذت؟ قال: نعم، قال: لا والله ما أخذت إلّا عن الله سبحانه، فأخبرني أنا أعلم

نوزده چیز از زنان برداشته شده

۲- انس بن محمّد ابومالک از پدرش از امام رضا(ع) و او از پدرانش نقل می‌کند که علی بن ابی طالب(ع) گفت: پیامبر خدا(ص) در وصیّتی به من فرمود: یا علی، برای زنان نماز جمعه و جماعت نیست و نه اذان و نه اقامه و نه عیادت مریض و نه تشییع جنازه و نه هروله (دویدن) میان صفا و مروه ونه دست زدن به حجرالاسود ونه سرتراشیدن ونه مباشرت در امر قضاوت، و با آنان مشورت نشود و آنان ذبح نکنند مگر در حال ناچاری و (در احرام حج) تلبیه را بلند نگوید و در قبرستان نأیستد و خواستگاری را نشنود و مباشرت در امر ازدواج نکند و از خانهٔ شوهرش بدون اجازهٔ او خارج نشود و اگر بدون اجازهٔاو خارج شود، خداوند و جبرئیل و میکائیل او را لعنت کند، و از خانهٔ شوهرش چیزی را نبخشد مگر با اجازهٔ او و شب را روز نکند در حالی که شوهرش به او خشمناک است، هر چند که در حق اوستم کند.

نوزده مسئله‌ای که امام صادق(ع) در مجلس منصور از طبیب هندی پرسید و او ندانست و امام خود پاسخ داد

۳- ربیع حاجب منصور گفت: روزی امام جعفر بن محمد الصّادق(ع) در مجلس منصور حاضر بود در حالی که طبیبی از هند نزد وی بود وکتابهای طبّی را قرائت می‌کرد، و امام صادق(ع) موقع قرائت او ساکت می‌نشست، وقتی قرائت او تمام شد به امام گفت: ای ابوعبدالله، آیا از آن علمی که با من است چیزی می‌خواهی؟ فرمود: نه، چون آنچه نزد من است از آنچه نزد توست بهتر است، گفت: آن چیست؟ فرمود: من طبیعت گرم را با سردی وطبیعت سرد را با گرمی وطبیعت‌تر را با خشکی و طبیعت خشک را باتری مداوا می‌کنم و در همهٔ موارد کار را به خداوند واگذار می‌کنم، و آنچه راکه پیامبرش فرموده به کار می‌گیرم.

و می‌دانم که معده، خانهٔ بیماری است وپرهیز کردن، اصل درمان است و بدن را به آنچه عادت کرده عادت می‌دهم. هندی گفت: آیا طبّ غیر از اینهاست؟ امام فرمود: آیا گمان می‌کنی که من از کتابهای طبّی اخذ کرده‌ام؟ گفت: آری، فرمود: نه، به خدا سوگند که آن را جز از خدا اخذ نکرده‌ام، به من بگو که آیا تو به طب داناتری یا من؟ گفت: من.

بالطبِّ أم أنت؟ فقال الهندي: بل أنا.

قال الصادق عليه السّلام: فأسألك شيئاً؟ قال: سل، قال عليه السّلام: أخبرني يا هندي لِمَ كان في الرَّأس شؤون؟ قال: لا أعلم، قال: فلمَ جعل الشعر عليه من فوقه؟ قال: لا أعلم، قال: فلمَ خلت الجبهة من الشعر؟ قال: لا أعلم، قال: فلمَ كان لها تخطيط وأسارير؟ قال: لا أعلم، قال: فلمَ كان الحاجبان من فوق العينين؟ قال: لا أعلم، قال: فلمَ جعلت العينان كاللّوزتين؟ قال: لا أعلم، قال: فلم جعل الأنف فيما بينهما؟ قال: لا أعلم قال: ولم كان ثقب الأنف في أسفله؟ قال: لا أعلم، قال: فلم جعلت الشفة والشارب من فوق الفم؟ قال: لا أعلم، قال: فلم احتدَّ السنُّ وعرض الضرس وطال الناب؟ قال: لا أعلم، قال: فلم جعلت اللّحية للرِّجال؟ قال: لا أعلم، قال: فلم خلت الكفّان من الشعر؟ قال: لا أعلم قال: فلم خلا الظفر والشعر من الحياة؟ قال: لا أعلم، قال: فلم كان القلب كحبِّ الصنوبر؟ قال: لا أعلم، قال: فلم كانت الرِّية قطعتين وجعل حركتها في موضعها؟ قال: لا أعلم، قال: فلم كانت الكبد حدباء؟ قال: لا أعلم، قال: فلم كانت الكلية كحبِّ اللّوبيا؟ قال: لا أعلم، قال: فلم جعل طيّ الرُّكبتين إلى خلف؟ قال: لا أعلم قال: فلم تخصّرت القدمان؟ قال: لا أعلم.

فقال الصادق عليه السّلام: لكنّي أعلم، قال: فأجب، فقال الصادق عليه السّلام: كان في الرأس شؤون لأنّه المجوَّف إذا كان بلا فصل أسرع إليه الصداع، فإذا جعل ذا فصول كان الصّداع منه أبعد، وجعل شعر من فوقه ليوصل بوصوله الأدهان إلى الدِّماغ، ويخرج بأطرافه البخار منه، ويردُّ الحرَّ والبرد الواردين عليه. وخلت الجبهة من الشعر لأنّها مصبُّ النور إلى العينين، وجُعل فيها التخطيط والأسارير ليحتبس العرق الوارد من الرأس عن العين قدر ما يميطه الإنسان عن نفسه، كالأنهار في الأرض الّتي تحبس المياه، وجُعل الحاجبان من فوق العينين ليرد عليهما من النور قدر الكفاية.

ألا ترى يا هنديُّ أنَّ من غلبه النور جعل يده على عينيه ليرد عليهما قدر كفايتهما منه، وجُعل الأنف فيما بينهما ليقسّم النور قسمين إلى كلِّ عين سواء، وكانت العين كاللّوزة ليجري فيها الميل بالدَّواء ويخرج منها الدَّاء، ولو كانت مربّعة أو مدوَّرة ما

امام فرمود: از تو چیزی می‌پرسم، گفت: بپرس.

امام فرمود: ای هندی، به من خبر بده چرا در سر استخوان چند قطعه است؟ گفت: نمی‌دانم، فرمود: برای چه مو بر بالای آن قرار گرفته؟ گفت: نمی‌دانم، فرمود: چرا پیشانی از مو خالی است؟ گفت: نمی‌دانم، فرمود: برای چه پیشانی دارای خطوط و چینهاست؟ گفت: نمی‌دانم، فرمود: برای چه ابروها بالای دوچشم قرار دارد؟ گفت: نمی‌دانم، فرمود:برای چه دو چشم مانند دو بادام است؟ گفت: نمی‌دانم، فرمود: چرا بینی در وسط دو چشم قرار گرفته؟ گفت: نمی‌دانم، فرمود: چرا سوراخ بینی به سوی پایین است؟ گفت: نمی‌دانم، فرمود: چرا لب و شارب بالای دهان قرار گرفته؟ گفت: نمی‌دانم، فرمود: چرا دندانِ جلو تیز و دندانِ آسیاب پهن و دندانِ نیش بلند است؟ گفت: نمی‌دانم، فرمود: چرا مردها ریش دارند؟ گفت: نمی‌دانم، فرمود: چرا دو کف دست از مو خالی است؟ گفت: نمی‌دانم، فرمود: چرا ناخن و مو احساس ندارند؟ گفت: نمی‌دانم، فرمود: چرا قلب مانند صنوبر است؟ گفت: نمی‌دانم، فرمود:چرا ریه دو قطعه است و حرکت آن در محلّ خود است؟ گفت: نمی‌دانم، فرمود: چرا کبد خمیده است؟ گفت: نمی‌دانم، فرمود: چرا کلیه مانند لوبیا است؟ گفت: نمی‌دانم، فرمود: چرا خمی زانوان به طرف پشت سر است؟ گفت: نمی‌دانم، فرمود: چرا در طرف کف پا فرورفتگی دارد؟ گفت: نمی‌دانم.

امام صادق(ع) فرمود: ولی من می‌دانم. گفت: پس جواب آنها را بگویید. امام صادق(ع) فرمود: استخوانِ سر چند قطعه است برای اینکه جمجمه میان تهی است و اگر چند قطعه نبود زودتر درد می‌کرد و اینکه میان استخوان‌ها فاصله است، درد از آن دوراست، وموی در بالای آن قرار گرفته تا به وسیلهٔ آن به مغز روغن برسد، و از اطراف آن بخار خارج شود و گرما و سرمای وارد بر آن را دفع کند، و اینکه پیشانی از مو خالی است برای آن است که آنجامحل رسیدن نور به چشمان است ودر آن شیارها و چین‌ها قرار گرفته تا عرقِ وارد از سر را نگهدارد تا وقتی که انسان آن را پاک کند، مانند نهرهایی که در زمین آبها را نگه می‌دارد، و دو ابرو بالای دو چشم قرار گرفته، تا نور را به اندازهٔ لازم به دو چشم هدایت کند.

ای هندی، آیا ندیدی که کسی که در برابر نور شدید قرار می‌گیرد دستش را بالای چشمش می‌گذارد تا نور به اندازهٔ لازم به چشم برسد؟ بینی در وسط دو چشم قرار گرفته تا نور را به دو قسمت مساوی تقسیم کند، و چشم مانند بادام است تا میل دوا در آن جریان پیدا کند و درد از آن بیرون آید واگر مربع و یا گرد بود، میل در آن جریان

جرى فيها الميل، وما وصل إليها دواء، ولا خرج منها داء، وجُعل ثقب الأنف في أسفله لتنزل منه الأدواء المنحدرة من الدِّماغ، ويصعد فيه الأراييح إلى المشامّ ولو كان على أعلاه لما أنزل داء، ولا وجد رائحة، وجعل الشارب والشفة فوق الفم ليحتبس ما ينزل من الدِّماغ عن الفم لئلّا يتنغّص على الإنسان طعامه وشرابه فيميطه عن نفسه، وجعلت اللّحية للرِّجال ليستغني بها عن الكشف في المنظر ويعلم بها الذَّكر من الأنثى، وجعل السنّ حاداً لأنّ به يقع المضغ، وجعل الضرس عريضاً لأنّ به يقع الطحن والمضغ، وكان الناب طويلاً ليسند الأضراس والأسنان كالأسطوانة في البناء، وخلا الكفّان من الشعر لأنّ بهما يقع اللّمس فلو كان فيهما شعرٌ ما درى الإنسان ما يقابله ويلمسه، وخلا الشعر والظفر من الحياة لأنّ طولهما سمج و قصّهما حسن، فلو كان فيهما حياة لألم الإنسان بقصّهما، وكان القلب كحبّ الصنوبر لأنّه منكس فجعل رأسه دقيقاً ليدخل في الرِّية فتروّح عنه ببردها لئلّا يشيط الدِّماغ بحرّه، وجعلت الرِّية قطعتين ليدخل بين مضاغطها فيتروّح عنه بحركتها، وكان الكبد حدباء ليثقل المعدة ويقع جميعا عليها فيعصرها ليخرج ما فيها من البخار.

وجعلت الكلية كحبّ اللّوبيا لأنّ عليها مصبّ المنيّ نقطة بعد نقطة فلو كانت مربّعة أو مدوّرة احتبست النقطة الأُولى إلى الثانية فلا يلتذّ بخروجها الحيّ، إذ المنيّ ينزل من قفار الظهر إلى الكلية فهي كالدودة تنقبض وتنبسط ترميه أوّلا فأوّلا إلى المثانة كالبندقة من القوس وجعل طيّ الرُّكبة إلى خلف لأنّ الإنسان يمشي إلى بين يديه فيعتدل الحركات و لولا ذلك لسقط في المشي وجعلت القدم مخصّرة لأنّ المشي، إذا وقع على الأرض جميعه ثقل كثقل حجر الرَّحى، فإذا كان على حرفه رفعه الصبيّ وإذا وقع على وجهه صعب نقله على الرَّجل. فقال له الهندي: من أين لك هذا العلم؟ فقال عليه السّلام: أخذته عن آبائي عليهم السّلام، عن رسول الله صلّى الله عليه وآله، عن جبرئيل عليه السّلام، عن ربّ العالمين جلّ جلاله الّذي خلق الأجساد والأرواح، فقال الهندي: صدقت وأنا أشهد أن لا إله إلّا الله وأنّ محمّداً رسول الله وعبده، وأنّك أعلم أهل زمانك.

نمی‌یافت و دوا به آن نمی‌رسید و درد از آن بیرون نمی‌آمد، و سوراخ بینی به طرف پایین است تا داروهایی که از مغز به پایین ترشّح می‌کند فرو ریزد و بوها به شامّه برسد و اگر به طرف بالا بود، دارو پایین نمی‌ریخت و بو را احساس نمی‌کرد، و شارب و لب بالای دهان قرار گرفته تا آنچه را از دماغ پایین می‌ریزد از رسیدن به دهان حفظ کند، تا انسان در خوردن و نوشیدن احساس نفرت نکند تا وقتی که آن را پاک سازد، و مردان ریش دارند تا در نگاه کردن از کشف عورت بی نیاز باشد و مرد از زن تمیز داده شوند، و دندان جلو تیز است چون جویدن به وسیلهٔ آن انجام می‌گیرد و دندان آسیاب پهن است؛ چون خورد کردن و جویدن با آن صورت می‌پذیرد و دندان نیش بلند است تا دندان‌ها به آن تکیه کنند ودندان‌ها مانند ستون‌ها هستند، و دو کف دست خالی از مو است تا لمس کردن به وسیلهٔ آنها صورت پذیرد و اگر در آنها مو وجود داشت انسان آنچه را که پیش روی اوست نمی‌توانست احساس و لمس کند، ومو و ناخن از حیات خالی است، چون بلند بودن آنها بد و چیدن آنها خوب است اگر آنها جان داشتند انسان به هنگام چیدن آنها احساس درد می‌کرد، و قلب چون دانهٔ صنوبر است چون وارونه است و سر آن را باریک کرد تا داخل ریه گردد، پس با خنکی آن خنک می‌شود تا مغز با حرارت آن نسوزد، و ریه دوقطعه شده تا قلب میان آن دو باشد و باحرکت آن سرد شود، و کبد خمیده شده تا معده را سنگینی کند و همهٔ آن برکبد قرار گیرد و آن را فشار دهد تا بخار آن خارج گردد.

و کلیه چون دانهٔ لوبیا شده، چون محل ریختن قطره به قطرهٔ منی در آن است و اگر مربع یا گرد می‌شد قطرهٔ اولی در آن می‌ماند تا دومی بیاید و شخص با خروج آن لذت نمی‌برد، چون منی از فقرات پشت به کلیه می‌ریزد و آن مانند کرم است و باز و بسته می‌شود و آن را یکی پس از دیگری مانند انداختن تیر از کمان به مثانه می‌اندازد، و خمی زانوان را به طرف پشت قرار داد، چون انسان به طرف جلو راه می‌رود و حرکتهای معتدلی دارد و اگر چنین نبود در راه رفتن به زمین می‌افتاد، و کف پا فرو رفته است؛ چون اگر در راه رفتن همهٔ پا بر زمین واقع می‌شد، سنگینی آن مانند سنگینی سنگ آسیاب می‌شد، سنگ آسیاب اگر برگردی خود باشد یک کودک هم آن را حرکت می‌دهد ولی اگر بر رو به زمین افتد یک مرد به دشواری آن را حرکت می‌دهد.

هندی به امام گفت: این علم از کجا برای تو حاصل شده است؟ فرمود: آن را از پدرانم از پیامبر خدا(ص) از جبرئیل از پروردگار جهانیان که همهٔ اجساد و ارواح را آفریده یاد گرفته‌ام، هندی گفت: راست گفتی و من شهادت می‌دهم که معبودی جز خداوند نیست و محمّد(ص) فرستاده وبندهٔ اوست و تو دانشمندترین زمان خود هستی.

أبواب العشرين وما فوقه

في حبّ أهل البيت عليهم السّلام عشرون خصلة

١ – حدّثنا محمّد بن الفضل بن زيدويه الجلاّب الهمداني بهمدان قال: حدّثنا إبراهيم بن عمروس الهمداني قال: حدّثنا الحسن بن إسماعيل، عن سعيد بن الحكم، عن أبيه، عن الأوزاعي، عن يحيى بن أبي كثير، عن أبي سلمة، عن أبي سعد الخدري قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: من رزقه الله حبّ الائمّة من أهل بيتي فقد أصاب خير الدّنيا والآخرة، فلا يشكّنّ أحدٌ أنّه في الجنّة فإنّ في حبّ أهل بيتي عشرون خصلة، عشر منها في الدّنيا وعشر منها في الآخرة.

أمّا الّتي في الدّنيا فالزّهد والحرص على العمل، والورع في الدّين، والرّغبة في العبادة، والتوبة قبل الموت، والنشاط في قيام اللّيل، واليأس ممّا في أيدي النّاس، والحفظ لأمر الله ونهيه عزّوجلّ، والتاسعة بغض الدّنيا، والعاشرة السخا، وأمّا الّتي في الآخرة فلا ينشر له ديوان، ولا ينصب له ميزان، ويعطى كتابه بيمينه، ويكتب له براءة من النّار، ويبيضّ وجهه، ويكسى من حلل الجنّة، ويشفّع في مائة من أهل بيته، وينظر الله عزّوجلّ إليه بالرّحمة ويتوّج من تيجان الجنّة، والعاشرة يدخل الجنّة بغير حساب فطوبى لمحبّي أهل بيتي.

للمؤمن على الله عزّوجلّ عشرون خصلة

٢ – حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي قال: حدّثني محمّد بن عبدالله بن مهران قال: حدّثني عليّ بن الحسين بن عبيدالله اليُشْكُري قال: حدّثني محمّد بن المثنّى الحضرمي، عن عثمان بن زيد، عن جابر بن يزيد، عن أبي جعفر عليه السّلام قال: للمؤمن على الله عزّوجلّ عشرون خصلة يفي له بها، على الله تبارك وتعالى أن لا يفتنه ولا يضلّه، وله على الله أن لا يعريه ولا يجوعه، وله على الله أن لا يشمت به عدوّه، وله على الله أن لا يخذله ويعزله، وله على الله أن لا يهتك ستره، وله على الله أن لا يميته غرقاً ولا حرقاً، وله

بابهای خصلت‌های بیست‌گانه و بالاتر

در دوستی اهل بیت (ع) بیست خصلت است

۱- ابوسلمه از ابوسعید خدری نقل می‌کند که پیامبر خدا(ص) فرمود: هر کس که خداوند محبت امامان از خاندان مرا به او روزی کرده باشد، به خیر دنیا و آخرت رسیده است و کسی شک نکند که او در بهشت خواهد بود، چون محبّت اهل بیت من بیست خصلت دارد، ده تا از آن در دنیا و ده تا در آخرت است، اما آنچه در دنیاست عبارت است از زهد و حرص در عمل و پرهیزگاری در دین و رغبت در عبادت و توبه پیش از مرگ و شادابی در شب زنده داری و نومیدی از آنچه دست مردم است و مراعات امر و نهی الهی، و نهمی دشمنی با دنیا، و دهمی سخاوت. و اما آنچه در آخرت است عبارت است از اینکه پرونده‌ای برای او نشر داده نشود و ترازو (میزان) برای اونصب نشود ونامهٔ اعمالش به دست راستش داده شود و برای او برائت از آتش نوشته می‌شود و صورت او سفید خواهد بود و از لباسهای بهشتی پوشانیده می‌شود و در میان صدنفر از خاندانش شفاعت می‌کند و خداوند با رحمت به او نگاه می‌کند و تاجهای بهشتی بر سر او گذاشته می‌شود و دهم اینکه بدون حساب وارد بهشت می‌گردد، پس خوشا به دوستداران خاندان من.

مؤمن بر عهدهٔ خداوند بیست خصلت دارد

۲- جابر بن یزید از امام باقر(ع) نقل می‌کند که فرمود: مؤمن بر عهدهٔ خداوند بیست خصلت دارد که خداوند به آنها وفا خواهد کرد: برخداست که او را در فتنه قرار ندهد وگمراهش نسازد، و بر خداست که او را برهنه و گرسنه نکند و بر خداست که دشمنش بر او شماتت نکند، و برخداست که او را خوار و گوشه گیر نسازد، و بر خداست که پردهٔ او را ندرد، و برخداست که او را با غرق شدن و سوختن نمیراند، و بر

على الله أن لا يقع على شيء ولا يقع عليه شيء، وله على الله أن يقيه مكر الماكرين، وله على الله أن يعيذه من سطوات الجبّارين، وله على الله أن يجعله معنا في الدّنيا والآخرة، وله على الله أن لا يسلّط عليه من الأدواء ما يُشين خلقته، وله على الله أن يعيذه من البرص والجذام، وله على الله أن لا يميته على كبيرة، وله على الله أن لا ينسيه مقامه في المعاصي حتّىٰ يحدث توبة، وله على الله أن لا يحجب عنه معرفته بحجّته، وله على الله أن لا يعزّز في قلبه الباطل، وله على الله أن يحشره يوم القيامة ونوره يسعى بين يديه، وله على الله أن يوفّقه لكلّ خير، وله على الله أن لا يسلّط عليه عدوّه فيذلّه، وله على الله أن يختم له بالأمن والإيمان ويجعله معنا في الرّفيق الأعلى. هذه شرائط الله عزّوجلّ للمؤمنين.

ثواب من حجّ عشرين حجّة

٣- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا أحمد بن إدريس قال: حدّثنا محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعريّ قال: حدّثنا محمّد بن يحيى المعاذي، عن محمّد بن خالد الطيالسي، عن سيف بن عميرة، عن أبي بكر الحضرمي قال: قال أبو عبدالله عليه السّلام: من حجّ عشرين حجّة لم يرَ جهنّم ولم يسمع شهيقها ولا زفيرها.

ذكر ثلاث وعشرين خصلة من الخصال المحمودة التي وصف بها عليّ بن الحسين زين العابدين عليهما السّلام

٤- حدّثنا المظفّر بن جعفر بن المظفّر بن العلوي السمرقندي - رضي الله عنه - حدّثنا جعفر بن محمّد بن مسعود العيّاشي، عن أبيه قال: حدّثنا عبدالله بن محمّد بن خالد الطيالسي قال: حدّثني أبي، عن محمّد بن زياد الأزديّ، عن حمزة بن حمران، عن أبيه حمران بن أعين، عن أبي جعفر محمّد بن عليّ الباقر عليهما السّلام قال: كان عليّ بن الحسين عليهما السّلام يصلّي في اليوم والليلة ألف ركعة كما كان يفعل أمير المؤمنين عليه السّلام كانت له خمس مائة نخلة فكان يصلّي عند كلّ نخلة ركعتين، وكان إذا قام في صلاته غُشي لونه لون آخر، وكان قيامه في صلاته قيام العبد الذّليل بين يدي الملك الجليل، كانت أعضاؤه ترتعد من خشية الله عزّوجلّ، وكان يصلّي صلاة مودّع يرى أنّه لا يصلّي بعدها أبداً. ولقد صلّى ذات يوم فسقط الرّداء عن

خداست که او بر چیزی نیفتد و چیزی بر روی او نیفتد، و بر خداست که او را از مکر مکاران حفظ کند، و بر خداست که او را از قدرت جباران در پناه خود گیرد، و بر خداست که او را در دنیا و آخرت همراه ما کند، و بر خداست که مرضی را که چهره‌اش را بدجلوه دهد به او مسلط نسازد، و بر اوست که او را از پیسی و جذام دور کند، و بر خداست که او را با گناه کبیره نمیراند، و بر خداست که او را در مقام معصیت دچار فراموشی نکند تا وقتی که توبه کند، و بر خداست که معرفت و حجّت خود را از او پوشیده نکند، و بر خداست که در دل او باطل عزیز نشود، و بر خداست که او را در قیامت در حالی محشور سازد که نور او در برابرش ساطع گردد، و بر خداست که او را به هر چیزی موفق نماید، و بر خداست که دشمن او را بر او مسلط نکند تا او را خوارسازد، و بر خداست که سرانجام او را باامن و امان قرار دهد و او را همراه ما در مقام بالا قرار دهد، این شرایط خداوند برای مؤمنان است.

ثواب کسی که بیست بار حجّ به جای آود

۳- ابوبکر خضرمی از امام صادق(ع) نقل می‌کند که فرمود: هر کس بیست بار حجّ به جای آورد جهنّم را نمی‌بیند و صدای آن را نمی‌شنود.

بیست و سه خصلت پسندیده که امام سجّاد (ع) با آنها توصیف شده

۴- حمران بن اعین از امام باقر(ع) نقل می‌کند که امام سجّاد(ع) در یک شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خواند، همانگونه که امیرالمؤمنین(ع) چنین می‌کرد، او پانصد درخت خرما داشت و نزد هر درختی دو رکعت نماز می‌خواند، و چنین بود که چون به نماز می‌ایستاد رنگ او دگرگون می‌شد و قیام او به نماز مانند قیام بنده‌ای ذلیل در پیشگاه پادشاهی بزرگ بود، اعضاء بدن او از ترس خداوند می‌لرزید و چنان نماز می‌خواند که گویا دیگر پس از آن نماز نخواهد خواند، روزی نماز خواند و ردای او از یکی از شانه هایش افتاد و آن را درست نکرد تا از نماز فارغ شد، بعضی از اصحابش

إحدى منكبيه فلم يسوّه حتّىٰ فرغ من صلاته فسأله بعض أصحابه عن ذلك، فقال: ويحك أتدري بين يدي من كنت، إنّ العبد لا يقبل من صلاته إلّا ما أقبل عليه منها بقلبه، فقال الرّجل: هلكنا فقال: كَلّا إنّ الله عزّوجلّ متمّم ذلك بالنوافل.

وكان عليه السلام ليخرج في اللّيلة الظلماء فيحمل الجراب على ظهره وفيه الصرر من الدّنانير والدّراهم، وربّما حمل على ظهره الطعام أو الحطب حتّىٰ يأتي باباً باباً فيقرعه ثمّ يناول من يخرج إليه، وكان يغطّي وجهه إذا ناول فقيراً لئلّا يعرفه فلمّا توفّي عليه السلام فقدوا ذلك فعلموا أنّه كان عليّ بن الحسين عليهما السّلام، ولمّا وضع عليه السلام على المغتسل نظروا إلى ظهره وعليه مثل ركب الإبل ممّا كان يحمل على ظهره إلى منازل الفقراء والمساكين. ولقد خرج ذات يوم وعليه مطرف خزٍّ فعرض له سائل فتعلّق بالمطرف فمضى وتركه، وكان يشتري الخزّ في الشتاء، فإذا جاء الصيف باعه فتصدّق بثمنه.

ولقد نظر عليه السّلام يوم عرفة إلى قوم يسألون النّاس، فقال: ويحكم أغير الله تسألون في مثل هذا اليوم؟ إنّه ليرجى في هذا اليوم لما في بطون الحبالى أن يكونوا سعداء. ولقد كان عليه السّلام يأبى أن يؤاكل أُمّه فقيل له: يا ابن رسول الله أنت أبرُّ النّاس وأوصلهم للرّحم فكيف لا تؤاكل أُمّك؟ فقال: إنّي أكره أن تسبق يدي إلى ما سبقت عينها إليه، ولقد قال له عليه السّلام رجل: يا ابن رسول الله إنّي لأُحبّك في الله حبّاً شديداً، فقال: اللّهمّ إنّي أعوذ بك أن أُحبَّ لك وأنت لي مبغض، ولقد حجّ على ناقة له عشرين حجّة فما قرعها بسوط، فلمّا توفّت أمر بدفنها لئلّا تأكلها السباع.

ولقد سئلت عنه مولاة له فقالت: أطنب أو أختصر؟ فقيل لها: بل اختصري، فقالت: ما أتيته بطعام نهاراً قطُّ وما فرشت له فراشاً بليل قطُّ، ولقد انتهى ذات يوم إلى قوم يغتابونه فوقف عليهم فقال: إن كنتم صادقين فغفر الله لي، وإن كنتم كاذبين فغفر الله لكم.

فكان عليه السّلام إذا جاءه طالب علم فقال: مرحباً بوصيّة رسول الله صلّى الله

در این باره از او پرسیدند، فرمود: وای بر تو، می‌دانی که در برابر چه کسی قرار داشتم؟ همانا نماز بنده قبول نمی‌شود مگر آن نمازی که با قلب خود آن را به جای آورد، آن مرد گفت: ما هلاک شدیم، فرمود: هرگز! خداوند به وسیلهٔ نافله‌ها آن را کامل می‌کند.

آن حضرت در شبی تاریک از خانه بیرون می‌شد در حالی که انبانی بر پشت او بود که در آن کیسه‌های دینار و درهم بود و گاهی بر پشت خود طعام یا هیزم حمل می‌کرد و به درِ خانه‌ها می‌رفت و درمی‌زد و هر کس بیرون می‌آمد آن را به او می‌داد و وقتی چیزی به فقیر می‌داد صورت خود را می‌پوشانید تا شناخته نگردد، چون از دنیا رفت او را از دست دادند و دانستند که او علیّ بن الحسین(ع) بوده است، و چون بر روی تختهٔ غسل قرار دادند دیدند که پشت او مانند زانوی شتر پینه بسته بود، از باری که به خانه‌های فقرا و مساکین حمل کرده برد. یک روز از خانه بیرون آمد در حالی که لباس خزی پوشیده بود، سائلی آمد و به آن لباس خز آویخت، حضرت آن را رها کرد و رفت.

در روز عرفه به گروهی نگاه کرد و دید که از مردم چیزی می‌خواهند، فرمود: وای بر شما، در چنین روزی از غیر خدا درخواست می‌کنید؟ در این روز امید آن می‌رود که بچه هایی که در شکم مادرند خوشبخت شوند و آن حضرت از اینکه با مادرش غذا بخورد امتناع داشت، به او گفته شد: ای فرزند پیامبر(ص)، تو نیکوترین مردم هستی و از همه بیشتر صلهٔ رحم می‌کنی، چگونه است که با مادرت غذا نمی‌خوری؟ فرمود: من دوست ندارم که دست من به لقمه‌ای سبقت بگیرد که چشم او به آن سبقت گرفته باشد. مردی به او گفت: ای فرزند پیامبر خدا(ص)، من تو را به خاطر خدا بسیار دوست دارم، حضرت گفت: خدایا به تو پناه می‌برم که به خاطر تو مرا دوست داشته باشند ولی تو مرا دشمن بداری. او بر روی شتری که داشت بیست بار حجّ به جای آورد و هرگز آن را با تازیانه نزد و چون آن شتر مُرد دستور داد که آن را دفن کنند تا حیوانات درنده آن را نخورند.

از کنیزش دربارهٔ آن حضرت پرسیده شد، گفت: مفصّل بگویم یا خلاصه کنم؟ گفتند: خلاصه کن، گفت: هرگز روزها طعامی نزد او نیاوردم و شب‌ها رختخوابی برای او پهن نکردم. روزی آن حضرت نزد گروهی آمد که غیبت او را می‌کردند، پس ایستاد و فرمود: اگر شما راست می‌گویید خداوند مرا بیامرزد و اگر دروغ می‌گویید خداوند شما را بیامرزد.

آن حضرت چنین بود که چون طالب علمی نزد او می‌آمد، می‌فرمود: مرحبا به

عليه وآله ثمّ يقول: إنّ طالب العلم إذا خرج من منزله لم يضع رجله على رطب ولا يابس من الأرض إلّا سبّحت له إلى الأرضين السابعة، ولقد كان يعوّل مائة أهل بيت من فقراء المدينة، وكان يعجبه أن يحضر طعامه اليتامى والأضرّاء والزَمْنىٰ والمساكين الّذين لا حيلة لهم، وكان يناولهم بيده ومن كان له منهم عيال حمله إلى عياله من طعامه، وكان لا يأكل طعاماً حتّىٰ يبدأ فيتصدّق بمثله، ولقد كان يسقط منه كلّ سنة سبع ثفتات من مواضع سجوده لكثرة صلاته، وكان يجمعها فلمّا مات دفنت معه، ولقد كان بكى على أبيه الحسين عليه السّلام عشرين سنة، وما وضع بين يديه طعام إلّا بكى حتّىٰ قال له مولىً له: يا ابن رسول الله أما آن لحزنك أن تنقضي؟ ! فقال له: ويحك إنّ يعقوب النّبيّ عليه السّلام كان له اثنا عشر إبناً فغيّب الله عنه واحداً منهم فابيضّت عيناه من كثرة بكائه عليه، وشاب رأسه من الحزن، وَاحْدَوْدَبَ ظهره من الغمّ، وكان ابنه حيّاً في الدّنيا وأنا نظرت إلى أبي وأخي وعمّي وسبعة عشر من أهل بيتي مقتولين حولي فكيف ينقضي حزني.

ما جاء في ليلة إحدى وعشرين وثلاث وعشرين من شهر رمضان

٥- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن محمّد بن أبي عمير، عن حمّاد بن عثمان، عن فضيل بن يسار، قال: كان أبو جعفر عليه السّلام إذا كانت ليلة إحدى وعشرين وثلاث وعشرين أخذ في الدُّعاء حتّىٰ يزول اللّيل فإذا زال اللّيل صلّى.

٦- حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدّثنا الحسين بن الحسن بن أبان، عن الحسن بن سعيد، عن سليمان الجعفري قال: قال أبو الحسن عليه السّلام: صلّ ليلة إحدى وعشرين وليلة ثلاث وعشرين مائة ركعة، تقرأ في كلّ ركعة «الحمد» مرّة، و «قل هو الله أحد» عشر مرّات.

٧- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار، عن محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب، عن ابن فضّال، عن أبي جميلة، عن رفاعة، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: ليلة القدر هي أوّل السنة وهي آخرها. واتّفق مشايخنا رضي الله

سفارش شدهٔ پیامبر خدا(ص)، سپس می‌فرمود: وقتی طالب علم از منزل خود بیرون می‌آید، قدم خود را به هیچ خشک وتری در زمین نمی‌گذارد مگر اینکه برای او تا عمق هفت زمین تسبیح می‌گوید. و آن حضرت متکفّل صدخانواده از فقراء مدینه بود و خوشحال می‌شد اگر به سفرهٔ او یتیمان و نابینایان و زمین گیران و بیچارگانی که چاره‌ای ندارند بنشینند، و با دست خود به آنان غذا می‌داد و هر کدام از آنها که خانواده داشت از آن غذا به خانه‌اش حمل می‌کرد و هرگز غذا نمی‌خورد مگر اینکه مانند آن را صدقه بدهد. و به سبب کثرت نماز هر سال از او هفت پینه از مواضع سجده می‌افتاد و آنها را جمع می‌کرد و چون از دنیا رفت همراه او دفن شد. اوبسر پدرش حسین(ع) بیست سال گریه کرد و طعامی پیش روی او گذاشته نمی‌شد مگر اینکه گریه می‌کرد تا جایی که غلامش به او عرض کرد: ای پسر پیامبر خدا(ص) آیا وقت آن نرسیده که اندوه تو پایان یابد؟ فرمود: وای بر تو! یعقوب پیامبر دوازده پسر داشت، خداوند یکی از آنها را از چشم او پنهان کرد، از کثرت گریه بر او دوچشمش سفید شد و سر او از اندوه سفید شد و پشت او از غم خمیده گشت در حالی که پسرش در دنیا زنده بود، ولی من می‌دیدم که پدر و برادر و عمو و هفده نفر از خاندانم در کنار من کشته شده‌اند، پس چگونه اندوه من پایان گیرد؟

آنچه دربارهٔ شب بیست و یکم و شب بیست و سوم ماه رمضان رسیده

۵- فضیل بن یسار می‌گوید: وقتی شب بیست و یکم و شب بیست و سوم (رمضان) می‌شد، امام باقر(ع) دعا می‌خواند تا شب از نیمه بگذرد و چون شب از نیمه می‌گذشت نماز می‌خواند.

۶- سلیمان جعفری از امام کاظم (ع) نقل می‌کند که فرمود: شب بیست و یکم و شب بیست و سوم(رمضان) صدرکعت نماز بخوان، در هر رکعتی یک بار سورهٔ حمد و ده بار سورهٔ قل هو الله احد را بخوان.

۷- رفاعه از امام صادق(ع) نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: شب قدر اول سال و آخر آن است.

(مصنف این کتاب می‌گوید:) بزرگان ما اتفاق نظر دارند که شب قدر، شب بیست

عنهم على أنّها ليلة ثلاث وعشرين من شهر رمضان والغسل فيها من أوّل اللّيل وهو يجزي إلى آخره.

٨- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن عليّ بن الحكم، عن سيف بن عميرة، عن حسّان بن مهران، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: سألته عن ليلة القدر، فقال: التمسها ليلة إحدى وعشرين وليلة ثلاث وعشرين.

النهي عن أربع وعشرين خصلة

٩- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن إبراهيم بن هاشم، عن الحسين بن الحسن القرشي، عن سليمان بن حفص البصري، عن عبدالله بن الحسين بن زيد بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام، عن أبيه، عن جعفر بن محمّد، عن أبائه، عن عليٍّ عليهم السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: إنّ الله عزّوجلّ كره لكم أيّتها الأُمّة أربعاً وعشرين خصلة، ونهاكم عنها: كره لكم العبث في الصّلاة، وكره المنّ في الصدقة، وكره الضحك بين القبور، وكره التطلّع في الدُّور، وكره النظر إلى فروج النساء وقال: يورث العمى، وكره الكلام عند الجماع وقال: يورث الخُرس يعني في الولد، وكره النوم قبل العشاء الآخرة، وكره الحديث بعد العشاء الآخرة، وكره الغسل تحت السماء بغير مِئْزَر، وكره المجامعة تحت السماء، وكره دخول الأنهار إلّا بمئزر وقال: في الأنهار عمّارٌ وسكّانٌ من الملائكة، وكره دخول الحمّامات إلّا بمئزر.

وكره الكلام بين الأذان والإقامة في صلاة الغداة حتّى تقضي الصّلاة، وكره ركوب البحر في هيجانه، وكره النوم في سطح ليس بمحجّر، وقال: من نام على سطح غير ذي محجّر فقد برئت منه الذِّمّة، وكره أن ينام الرَّجل في بيت وحده، وكره للرَّجل أن يغشى امرأته وهي حائض فإن غشيها فخرج الولد مجذوماً أو أبرص فلا يلومنَّ إلّا نفسه، وكره أن يغشى الرَّجل امرأته وقد احتلم حتّى يغتسل من احتلامه الّذي رأى، فإن فعل فخرج الولد مجنوناً فلا يلومنَّ إلّا نفسه، وكره أن يكلّم الرَّجل مجذوماً إلّا أن يكون بينه وبين المجذوم قدر ذراع، وقال: فرَّ من المجذوم فرارك من

وسوم ماه رمضان است و غسل کردن در آن اول شب است و تا آخر شب هم کفایت می‌کند.

۸- حسّان بن مهران از امام صادق(ع) نقل می‌کند که از آن حضرت از شب قدر پرسیدم، فرمود: آن را در شب بیست و یکم و شب بیست و سوم بجو.

نهی از بیست و چهار خصلت

۹- عبدالله بن حسین بن زید بن علی بن الحسین(ع) از پدرش و او از امام صادق(ع) و او از پدرانش ازعلی(ع) نقل می‌کند که پیامبر خدا(ص) فرمود: ای امّت! خداوند بیست و چهار چیز را بر شما نمی‌پسندد و شما را از آنها نهی می‌کند: بر شما نمی‌پسندد بازی کردن در نماز، و منّت گذاشتن در صدقه و خندیدن میان قبرها وسرکشیدن به خانه‌ها و نگاه کردن به فرجهای همسران ـ و گفت که آن کوری می‌آورد ـ و سخن گفتن در حال جماع ـ و گفت که آن باعث لال شدن فرزند می‌شود ـ و خوابیدن پیش از نماز عشاء و سخن گفتن بعد از نماز عشاء و غسل کردن زیر آسمان بدون لنگ، و جماع کردن در زیر آسمان و وارد شدن در رودخانه‌ها مگر با لنگ ـ و فرمود: در رودخانه‌ها آبادکنندگان و ساکنانی از فرشتگان وجود دارند ـ و وارد شدن به حمام بدون لنگ.

و سخن گفتن میان اذان و اقامه در نماز صبح تا نماز را بخواند و به دریا رفتن در طول طوفان و خوابیدن در پشت بامی که نرده ندارد ـ و فرمود: هر کس برپشت بام بدون نرده بخوابد (در حفظ او) تعهّدی نیست ـ و اینکه کسی به تنهایی در خانه بخوابد و اینکه مرد با زنش همبستر شود در حالی که او در حیض است ـ و اگر همبستر شد و فرزندی مبتلا به جذام و یا پیسی به وجود آمد کسی را جز خودش سرزنش نکند ـ و اینکه مرد با زنش همبستر شود در حالی که محتلم شده تا هنگامی که از احتلامی که دیده غسل کند ـ و اگر چنین کند و فرزندش دیوانه متولّد گردد کسی را جز خودش سرزنش نکند ـ و اینکه مرد با جذامی سخن بگوید مگر اینکه میان او و جذامی به مقدار یک ذراع فاصله باشد ـ و فرمود: از جذامی فرار کن همانگونه که از شیر فرار می‌کنی ـ و بول کردن بر کنار جوی روان و اینکه شخص زیر درختی که میوه

الأسد، وكره البول على شطّ نهر جاري، وكره أن يحدث الرَّجل تحت شجرة قد أينعت يعني أثمرت، وكره أن يتنعّل الرَّجل وهو قائمٌ، وكره أن يدخل الرَّجل البيت المظلم إلّا أن يكون بين يديه نار، وكره النفخ في موضع الصّلاة.

صلاة الجماعة أفضل من صلاة الفرد بخمس وعشرين درجة

١٠- أخبرني أبو القاسم عبدالله بن أحمد الفقيه ببلخ فيما أجازه لي قال: حدّثنا أبو حرب قال: حدّثنا محمّد بن أحيد، عن ابن أبي عيسى الحافظ قال: أخبرنا أبو القاسم محمّد بن إبراهيم قال: حدّثنا ابن بكير قال: حدّثنا الليث، عن ابن الهاد، عن عبدالله بن خبّاب، عن أبي سعيد الخدري قال: إنَّ رسول الله صلّى الله عليه وآله قال: صلاة الجماعة أفضل من صلاة الفرد بخمس وعشرين درجة. وقال أبي رضي الله عنه في رسالته إليَّ: لصلاة الرَّجل في جماعة على صلاة الرَّجل وحده خمس وعشرين درجة في الجنّة.

في الصلاة تسع وعشرون خصلة

١١- حدّثنا محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال: حدّثنا أحمد بن محمّد بن سعيد الهمداني مولى بني هاشم، قال: أخبرنا المنذر بن محمّد قال: حدّثنا جعفر، عن أبان الأحمر قال: حدّثنا الحسين بن علوان، عن عمرو بن ثابت، عن أبيه، عن ضمرة بن حبيب، قال: سئل النّبيّ صلّى الله عليه وآله عن الصّلاة، فقال عليه السّلام: الصّلاة من شرايع الدِّين، وفيها مرضات الرَّبِّ عزّوجلّ، وهي منهاج الأنبياء، وللمصلّي حبُّ الملائكة، وهدىً وإيمان، ونور المعرفة، وبركة في الرِّزق، وراحة للبدن، وكراهة للشيطان، وسلاح على الكافر، وإجابة للدعاء، وقبول للأعمال، وزاد للمؤمن من الدّنيا إلى الآخرة، وشفيع بينه وبين ملك الموت، وأنس في قبره، وفراش تحت جنبه، وجواب لمنكر ونكير، وتكون صلاة العبد عند المحشر تاجاً على رأسه، ونوراً على وجهه، ولباساً على بدنه، وستراً بينه وبين النّار، وحجّة بينه وبين الرَّبِّ جلَّ جلاله، ونجاة لبدنه من النّار، وجوازاً على الصراط، ومفتاحاً للجنّة، و مهوراً لحور العين، وثمناً للجنّة، بالصلاة يبلغ العبد إلى الدَّرجة العليا لأنَّ الصّلاة تسبيح وتهليل وتحميد وتكبير وتمجيد وتقديس وقول ودعوة.

دارد قضای حاجت کند و اینکه ایستاده نعلین بپوشد و اینکه شخصی وارد خانه‌ای تاریک گردد مگر اینکه مقابل او آتشی باشد و اینکه به محلّ نماز بدمد.

نماز جماعت بیست و پنج درجه از نماز فرادی با فضیلت‌تر است

۱۰- عبدالله بن خبّاب از ابوسعید خدری نقل می‌کند که پیامبر خدا(ص) فرمود: نماز جماعت بیست و پنج درجه از نماز فرادی(نماز بدون جماعت) با فضیلت‌تر است.

(مصنف این کتاب می‌گوید:) پدرم در نامهٔ خود به من گفته: خواندن نماز جماعت برای انسان، نسبت به نماز خواندن به تنهایی بیست و پنج درجه در بهشت برتری دارد.

نماز بیست و نه خصلت دارد

۱۱- ضمرة بن حبیب می‌گوید: از پیامبر خدا(ص) راجع به نماز پرسیده شد، فرمود: نماز از شرایع دین است و خوشنودی خداوند در آن است و آن شیوهٔ پیامبران است، و برای نمازگزار است: محبّت فرشتگان و هدایت و ایمان ونور معرفت و برکت در روزی و راحتی در بدن و دوری شیطان و اسلحه بر کافران و اجابت دعا و قبولی اعمال، و آن توشهٔ مؤمن از دنیا به آخرت است و میان او و فرشتهٔ مرگ شفیع می‌شود و باعث انس در قبر است و بستری در کنار اوست و پاسخی بر نکیر و منکر است، و نماز بنده در محشر تاجی بر سر او و نوری بر صورت او و لباسی بر بدن او و پوششی میان او و آتش و حجّتی میان او و پروردگار، و نجات بدن او از آتش و عبور از صراط و کلیدی برای بهشت و مهریه‌ای برای حوریان و قیمتی برای بهشت است، و بنده به وسیلهٔ نماز به بالاترین درجه می‌رسد، چون نماز هم تسبیح و هم تهلیل(گفتن لا اله الاّ الله) و هم تحمید(گفتن الحمد لله) و هم تکبیر (گفتن الله اکبر) و هم تمجید و تقدیس (خدا) و هم سخن و دعوت است.

في العلم تسع وعشرون خصلة

١٢ – حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن محمّد بن عيسى بن عبيد اليقطيني قال: حدّثنا جماعة من أصحابنا رفعوه إلى أمير المؤمنين عليه السلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: تعلّموا العلم فإنّ تعلّمه حسنة، ومذارسته تسبيح، والبحث عنه جهاد، وتعليمه من لا يعلمه صدقة، وبذله لأهله قربة، لأنّه معالم الحلال و الحرام، وسالك بطالبه سبيل الجنّة، وهو أنيس في الوحشة، وصاحب في الوحدة، و دليل على السرّاء والضرّاء، وسلاح على الأعداء، وزين للأخلّاء، يرفع الله به أقواماً يجعلهم في الخير أئمّة يقتدى بهم، ترمق أعمالهم، وتقتبس آثارهم، وترغب الملائكة في خلّتهم، يمسحونهم في صلاتهم بأجنحتهم، ويستغفر لهم كلُّ شيء حتّىٰ حيتان البحور وهوامّها، وسباع البرّ وأنعامها، لأنّ العلم حياة القلوب، ونور الأبصار من العمى، وقوّة الأبدان من الضعف، ينزل الله حامله منازل الأخيار، ويمنحه مجالس الأبرار في الدّنيا والآخرة، بالعلم يطاع الله ويعبد، وبالعلم يعرف الله ويؤخذ، وبالعلم توصل الأرحام، وبه يعرف الحلال والحرام، والعلم إمام العمل والعمل تابعه، يلهمه الله السعداء ويحرمه الأشقياء.

الخصال التي سأل عنها أبوذرّ رحمه الله رسول الله صلى الله عليه وآله

١٣ – حدّثنا أبو الحسن عليّ بن عبدالله بن أحمد الأسواري المذكّر قال: حدّثنا أبو يوسف أحمد بن محمّد بن قيس السّجزي المذكّر قال: حدّثنا أبو الحسن عمر بن حفص قال: حدّثني أبو محمّد عبيدالله بن محمّد بن أسد ببغداد قال: حدّثنا الحسين بن إبراهيم أبو عليٍّ قال: حدّثنا يحيى بن سعيد البصري قال: حدّثني ابن جريج عن عطاء، عن عبيد بن عمير اللّيثي، عن أبي ذرٍّ رحمة الله عليه قال: دخلت على رسول الله صلّى الله عليه وآله وهو جالس في المسجد وحده، فاغتنمت خلوته فقال لي: يا أباذرٍّ للمسجد تحيّة، قلت: وما تحيّته؟ قال: ركعتان تركعهما، فقلت: يا رسول الله إنّك أمرتني بالصلاة فما الصّلاة؟ قال: خير موضوع فمن شاء أقلّ ومن شاء أكثر.

قلت: يا رسول الله أيُّ الأعمال أحبّ إلى الله عزّوجلّ؟ فقال: إيمان بالله، وجهاد

در علم بیست و نه خصلت وجود دارد

۱۲- محمد بن عیسی از جماعتی از اصحاب ما از امیرالمؤمنین(ع) نقل می‌کنند که پیامبر خدا(ص) فرمود: دانش یادبگیرید که یادگرفتن آن حسنه، و درس دادن آن تسبیح، و بحث از آن جهاد، و یاددادن آن به کسی که نمی‌داند صدقه، و بذل آن به اهلش تقرّب به خداست، چون آن باعث دانستن حلال و حرام است و کسی را که آن را طلب کند به بهشت رهنمون می‌گردد و آن مونس در هنگام وحشت و رفیق در هنگام تنهایی و راهنمای انسان در سختی‌ها و سلاح بر دشمنان و مایهٔ زینت بر دوستان است، خداوند به وسیلهٔ آن گروههایی را بالا می‌برد و پیشوایانی درکارهای نیکو قرار می‌دهد که دیگران به آنان اقتدا می‌کنند. به کارهای آنان نگریسته می‌شود و از آثارشان اقتباس می‌شود و فرشتگان به دوستی با آنان مایل می‌گردند و در نمازهایشان آنان را با بالهایشان لمس می‌کنند و همه چیز حتّی ماهیان و موجودات زندهٔ دریا و درندگان و حیوانات بیابان به او استغفار می‌کنند، چون علم مایهٔ زندگی دلهاست و نور دیدگان است از کوری، و نیروی بدن است از ضعف، و خداوند، حامل علم را به جایگاه نیکان وارد می‌کند و در دنیا و آخرت، مجالس خوبان را به او می‌بخشد، به وسیلهٔ علم، خداوند شناخته می‌شود و به خدایی اخذ می‌شود و به وسیلهٔ علم صلهٔ ارحام به عمل می‌آید و به وسیلهٔ آن حلال و حرام شناخته می‌شود و علم پیش روی عمل و عمل تابع آن است و خداوند آن را به نیکان الهام می‌کند و بدان را از آن محروم می‌سازد.

خصلت‌هایی که ابوذر آنها را از پیامبر خدا(ص) پرسید

۱۳- عبید بن عمیر از ابوذر رحمة الله علیه نقل می‌کند که وارد محضر پیامبر خدا(ص) شدم و آن حضرت به تنهایی در مسجد نشسته بود و من خلوت او را غنیمت شمردم، به من فرمود: ای ابوذر، مسجد را تحیّتی است، عرض کردم، تحیّت آن چیست؟ فرمود: دو رکعت نماز بخوانی، گفتم: یا رسول الله تو مرا به نماز امر کردی، نماز چیست؟ فرمود: بهترین موضوع است و هر کس بخواهد کمتر و هر کس بخواهد بیشتر کند.

گفتم:یا رسول الله، کدام عمل نزدخدا محبوب‌تر است؟ فرمود: ایمان به خدا و جهاد در راه او، گفتم: کدام وقت شب افضل است؟ فرمود: وسط شب، گفتم:

في سبيله قلت: فأيُّ وقت اللّيل أفضل؟ قال: جوف اللّيل الغابر، قلت: فأيُّ الصّلاة أفضل؟ قال: طول القنوت، قلت: وأيُّ الصدقة أفضل؟ قال: جهد من مقلٍّ إلى فقير ذي سنّ، قلت: ما الصوم؟ قال: فرض مجزي وعند الله أضعاف كثيرة، قلت: فأيُّ الرِّقاب أفضل؟ قال: أغلاها ثمناً وأنفسها عند أهلها، قلت: فأيُّ الجهاد أفضل؟ قال: من عقر جواده وأُهريق دمه، قلت: فأيُّ آية أنزلها الله عليك أعظم؟ قال: آية الكرسيِّ. ثمّ قال: يا أبا ذرٍّ ما السّماوات السّبع في الكرسيِّ إلّا كحلقة ملقاة في أرض فلاة، وفضل العرش على الكرسيِّ كفضل الفلاة على تلك الحلقة، قلت: يا رسول الله كم النبيّون؟ قال: مائة ألف وأربعة وعشرون ألف نبيٍّ، قلت: كم المرسلون منهم؟ قال: ثلاثمائة وثلاثة عشر جمّاء غفيراء قلت: من كان أوّل الأنبياء؟ قال: آدم، قلت: وكان من الأنبياء مرسلاً؟ قال: نعم خلقه الله بيده ونفخ فيه من روحه، ثمّ قال صلّى الله عليه وآله: يا أبا ذرٍّ أربعة من الأنبياء سريانيّون: آدم وشيث وأخنوخ، وهو إدريس عليهم السّلام - وهو أوّل من خطَّ بالقلم - ونوح عليه السّلام. وأربعة من الأنبياء من العرب: هود وصالح وشعيب ونبيّك محمّد. وأوّل نبيٍّ من بني إسرائيل موسى، وآخرهم عيسى، وستّ مائة نبيٍّ.

قلت: يا رسول الله كم أنزل الله من كتاب؟ قال: مائة كتاب وأربعة كتب، أنزل الله على شيث خمسين صحيفة، وعلى إدريس ثلاثين صحيفة، وعلى إبراهيم عشرين صحيفة، وأنزل التوراة والإنجيل والزَّبور والفرقان، قلت: يا رسول الله فما كانت صحف إبراهيم؟ قال: كانت أمثالاً كلّها وكان فيها «أيّها الملك المبتلى المغرور إنّي لم أبعثك لتجمع الدّنيا بعضها إلى بعض ولكن بعثتك لترد عنّي دعوة المظلوم، فإنّي لا أردّها وإن كانت من كافر، وعلى العاقل ما لم يكن مغلوباً على عقله أن يكون له ساعات: ساعة يناجي فيها ربّه عزّوجلّ، وساعة يحاسب نفسه، وساعة يتفكّر فيما صنع الله عزّوجلّ إليه، وساعة يخلو فيها بحظّ نفسه من الحلال، فإنّ هذه السّاعة عون لتلك السّاعات واستجمام للقلوب، و توزيع لها، وعلى العاقل أن يكون بصيراً بزمانه، مقبلاً على شأنه، حافظاً للسانه، فإنّ من حسب كلامه من عمله قلّ كلامه

کدام(عملِ) نماز بهتر است؟ فرمود: طول دادن به قنوت، گفتم: کدام صدقه افضل است؟ فرمود: کوشش کسی که کم دارد و به فقیر پیر بپردازد. گفتم: روزه چیست؟ فرمود: واجبی است که پاداش داده می‌شود و نزد خداوند چند برابر حساب می‌شود، گفتم: آزاد کردن کدام برده بهتر است؟ فرمود: پرقیمت‌ترین و بهترین آن نزد اهلش، گفتم: کدام جهاد بهتر است؟ فرمود: کسی که مرکب او پی شده باشد و خون او ریخته شده باشد، گفتم: کدام آیه‌ای که بر تو نازل شده با عظمت‌تر است؟ فرمود: آیة الکرسی.

سپس فرمود: ای ابوذر! آسمانهای هفتگانه نسبت به کرسی چیزی جز حلقه‌ای نیست که در بیابانی افتاده باشد، و برتری عرش بر کرسی مانند برتری بیابان به آن حلقه است، گفتم: یا رسول الله، پیامبران چه تعدادند؟ فرمود: صد و بیست و چهار هزار نفر، گفتم: از میان آنها پیامبران مرسل چند نفرند؟ فرمود: همگی سیصد و سیزده نفرند، گفتم: نخستین پیامبران کیست؟ فرمود: آدم، گفتم: آیا او از پیامبران مرسل بود؟ فرمود: آری، خداوند او را با قدرت خود آفرید و روح خود را در آن دمید.

سپس فرمود: ای ابوذر! چهار تن از پیامبران سریانی بودند: آدم و شیث و اخنوخ که همان ادریس است ـ و او نخستین کسی است که با قلم نوشت ـ و نوح، و چهار تن از پیامبران، عرب بودند. هود و صالح و شعیب و پیامبر تو محمّد، و نخستین پیامبران بنی اسرائیل موسی و آخرین آنهاعیسی بود و ششصد پیامبر(از بنی اسرائیل).

گفتم: یا رسول الله خداوند چند کتاب فرستاده است؟ فرمود: صد و چهار کتاب، خداوند پنجاه صحیفه بر شیث وسی هزار صحیفه بر ادریس و بیست صحیفه بر ابراهیم فرستاد و نیز تورات و انجیل و زبور و قرآن را فرستاد. گفتم: یا رسول الله، صحف ابراهیم چه بود؟ فرمود: همهٔ آنها پندهایی بود و در آن آمده بود: ای پادشاه مبتلای مغرور، من تو را مبعوث نکرده‌ام که دنیا را جمع کنی و لی تو را مبعوث کرده‌ام که دعای مظلوم را از من بگردانی چون من آن را رد نمی‌کنم. اگر چه کافر باشد، و بر عاقل است تا وقتی که مغلوب عقل خود نشده که ساعات خود را چنین قسمت کند: بخشی که در آن با پروردگار خود مناجات کند و بخشی که در آن خود را حساب کند، وبخشی که در آن در صنعت خداوند بیندیشد، وبخشی که به لذّت بردن از حلال اختصاص دهد، چون این ساعت کمک ساعات دیگر است و دل‌ها را خرّم و آسوده می‌کند، وبر عاقل است که به زمان خود بصیرت داشته باشد و به کار خود بپردازد و زبان خود را حفظ نماید، زیرا که هر کس سخن خود را عمل خود به شمار آورد،

إلّا فيما يعنيه.

وعلى العاقل أن يكون طالباً لثلاث: مَرَمَّة لمعاش أو تزوُّد لمعاد أو تلذُّذ في غير محرَّم». قلت: يا رسول الله فما كانت صحف موسى؟ قال: كانت عبرانيّة كلّها، وفيها «عجبت لمن أيقن بالموت كيف يفرح، ولمن أيقن بالنّار لِمَ يضحك، ولمن يرى الدّنيا وتقلّبها بأهلها لِمَ يطمئنُّ إليها، ولمن يؤمن بالقدر كيف ينصب ولمن أيقن بالحساب لِمَ لا يعمل». قلت: يا رسول الله هل في أيدينا ممّا أنزل الله عليك شيء ممّا كان في صحف إبراهيم وموسى؟ قال: يا أبا ذرٍّ اقرأ «قد أفلح من تزكّى وذكر اسم ربّه فصلّى بل تؤثرون الحياة الدّنيا و الآخرة خير وأبقى إنَّ هذا لفي الصّحف الأُولى صُحف إبراهيم وموسى».

قلت: يا رسول الله أوصني، قال: أُوصيك بتقوى الله فإنّه رأس الأمر كلّه، قلت: زدني قال: عليك بتلاوة القرآن، وذكر الله كثيراً، فإنّه ذكر لك في السّماء، ونور لك في الأرض، قلت: زدني، قال: عليك بطول الصّمت فإنّه مَطْرَدة للشياطين، وعون لك على أمر دينك، قلت: زدني، قال: إيّاك وكثرة الضّحك فإنّه يميت القلب و يذهب بنور الوجه، قلت: يا رسول الله زدني، قال: انظر إلى من هو تحتك ولا تنظر إلى من هو فوقك فإنّه أجدر أن لا تزدري نعمة الله عليك، قلت: يا رسول الله زدني، قال: صِلْ قرابتك وإن قطعوك، قلت: زدني، قال: أحبَّ المساكين ومجالستهم، قلت: زدني، قال: قل الحقّ وإن كان مُرًّا، قلت: زدني، قال: لا تخف في الله لومة لائم، قلت: زدني، قال: ليحجزك عن النّاس ما تعلم من نفسك، ولا تجد عليهم فيما تأتي مثله. ثمّ قال: كفى بالمرء عيباً أن يكون فيه ثلاث خصال: يعرف من النّاس ما يجهل من نفسه، ويستحيي لهم ممّا هو فيه، ويؤذي جليسه بما لا يعنيه، ثمّ قال عليه السّلام: لا عقل كالتدبير، ولا ورع كالكفّ، ولا حسب كحسن الخلق.

سخنش کم می‌شود مگر در چیزهایی که برای او مهمّ است، و بر عاقل است که در طلب سه چیز باشد: تأمین زندگی یا توشه‌گیری برای معاد یا لذت بردن از راه غیر حرام.

(ابوذر می‌گوید:) عرض کردم: یا رسول الله، در صحف موسی چه بود؟ فرمود: همهٔ آن به زبان عبری بود و در آن آمده بود: تعجب می‌کنم از کسی که یقین به مرگ دارد چگونه شاد می‌شود؟ و کسی که یقین به آتش جهنّم دارد چگونه می‌خندد؟ و کسی که دنیا و دگرگونی آن را می‌بیند چگونه به آن اطمینان می‌کند؟ و کسی که ایمان به قضا وقدر دارد چگونه خود را به زحمت می‌اندازد؟ و کسی که یقین به حساب دارد چگونه عمل نمی‌کند؟ گفتم: یا رسول الله، در دست ما چیزی از آنچه خداوند از صحف ابراهیم و موسی بر تو نازل کرده وجود دارد؟ فرمود: ای ابوذر! بخوان «همانا رستگار شد کسی که خود را پاک کرد ونام پروردگارش را یاد کرد و نماز خواند، بلکه شما زندگی دنیا را ترجیح می‌دهید در حالی که آخرت بهتر و پایدارتر است، همانا این در صحف نخستین است، صحف ابراهیم و موسی.»(۱)

گفتم: یارسول الله مرا وصیت کن، فرمود: تو را به تقوای الهی وصیت می‌کنم که آن رأس تمام کارها ست، گفتم: بر من بیفزای، فرمود: بر تو باد تلاوت قرآن و یاد بسیار خداوند، زیراکه آن باعث یاد تو در آسمان و نور تو در زمین خواهد بود، گفتم: بر من بیفزای، فرمود: بر تو باد طول سکوت که آن طرد کنندهٔ شیطان و یاور تو در کار دین توست، گفتم: بر من بیفزای فرمود: بپرهیز از خندیدن زیاد که آن دل را می‌میراند و نور صور را از میان می‌برد، گفتم: بر من بیفزای، یا رسول الله. فرمود: به کسی که پایین‌تر از توست نگاه کن و به کسی که بالاتر از توست نگاه مکن که شایسته‌تر بر این است که نعمت خدا را در نظر تو کوچک نکند، گفتم: یا رسول الله بر من بیفزای. فرمود: با خویشان خود صلهٔ ارحام کن، اگر چه از تو بریده باشند، گفتم: بر من بیفزای، فرمود: بیچارگان و همنشین با آنان را دوست بدار. گفتم: بر من بیفزای، فرمود: حق را بگو اگر چه تلخ باشد، گفتم: بر من بیفزای، فرمود: در کار خدا از سرزنش سرزنش کنندگان هراس مکن، گفتم بر من بیفزای، فرمود: آنچه از خود می‌دانی تو را از مردم باز دارد، و دربارهٔ چیزی که خودت مانند آن را انجام می‌دهی بر آنان خشم مگیر.

سپس فرمود: برای مرد از نظر عیب بس است که در او سه خصلت باشد: عیبهایی را از مردم بشناسد که در خودش نمی‌شناسد و در مردم از چیزی شرم کند که خودش آن را داشته باشد و همنشین خود را با چیزهای غیر مهم اذیت کند، سپس فرمود: عقلی مانند تدبیر نیست و پرهیزگاری مانند خودنگهداری نیست و شرافتی مانند حسن خلق نیست.

---

۱ - سورهٔ اعلی، آیات ۱۹-۱۴.

أبواب الثلاثين وما فوقه

للإمام عليه السلام ثلاثون علامة

١ – حدّثنا محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال: أخبرنا أحمد بن محمّد بن سعيد الكوفي قال: حدّثنا عليّ بن الحسن بن فضّال، عن أبيه، عن أبي الحسن عليّ بن موسى الرّضا عليهما السّلام قال: للإمام علامات يكون أعلم النّاس، وأحكم النّاس، وأتقى النّاس، وأحلم النّاس، وأشجع النّاس، وأسخى النّاس، وأعبد النّاس، ويولد مختوناً، ويكون مطهّراً، ويرى من خلفه كما يرى من بين يديه، ولا يكون له ظلٌّ، وإذا وقع على الأرض من بطن أُمّه وقع على راحتيه رافعاً صوته بالشهادة، ولا يحتلم، وتنام عينه ولا ينام قلبه، ويكون محدَّثاً ويستوي عليه درع رسول الله صلّى الله عليه وآله، ولا يرى له بولٌ ولا غائط لأنّ الله عزّوجلّ قد وكّل الأرض بابتلاع ما يخرج منه، ويكون له رائحة أطيب من رائحة المسك، ويكون أولى النّاس منهم بأنفسهم وأشفق عليهم من آبائهم وأُمّهاتهم، ويكون أشدّ النّاس تواضعاً لله عزّوجلّ، ويكون آخذ النّاس بما يأمرهم به وأكفّ النّاس عمّا ينهى عنه، ويكون دعاؤه مستجاباً حتّىٰ لو أنّه دعا على صخرة لانشقّت نصفين، ويكون عنده سلاح رسول الله صلّى الله عليه وآله وسيفه ذو الفقار، ويكون عنده صحيفة فيها أسماء شيعته إلى يوم القيامة وصحيفة فيها أسماء أعدائهم إلى يوم القيامة، ويكون عنده الجامعة وهي صحيفة طولها سبعون ذراعاً فيها جميع ما يحتاج إليه ولد آدم، ويكون عنده الجفر الأكبر والأصغر إهاب ماعز وإهاب كبش فيهما جميع العلوم حتّىٰ أرش الخدش وحتّى الجلدة ونصف الجلدة وثُلث الجلدة، ويكون عنده مصحف فاطمة عليها السّلام.

٢ – وفي حديث آخر إنّ الإمام مؤيّد بروح القُدُس وبينه وبين الله عزّوجلّ

بابهای خصلت‌های سی‌گانه و بالاتر

امام سی علامت دارد

۱- علی بن حسن بن فضّال از پدرش و او از امام رضا(ع) نقل می‌کند که فرمود: امام علامتهایی دارد: او دانشمندترین مردم و حکیم‌ترین مردم و پرهیزگارترین مردم و بردبارترین مردم و شجاع‌ترین مردم و سخاوتمندترین مردم و عابدترین مردم است، و او ختنه شده به دنیا می‌آید و پاک و پاکیزه است و کسی را که پشت سر اوست می‌بیند همانگونه که پیش روی خود را می‌بیند، و او سایه ندارد و وقتی از مادر تولد می‌شود بر دو کف دست می‌افتد در حالی که صدایش به شهادت (بر توحید و نبوّت) بلند کرده است، او محتلم نمی‌شود و چشمانش می‌خوابد ولی قلبش نمی‌خوابد و به او الهام می‌شود و زره پیامبر بر او اندازه می‌شود و بول و غائط او دیده نمی‌شود، چون خداوند زمین را فرمان داده که هر چه از او بیرون می‌آید، ببلعد.

و برای او عطری خوشبوتر از عطر مشک است و او نسبت به مردم اولی‌تر از خود آنان و مهربانتر از پدران و مادرانشان است و او در برابر خدا از همه متواضع‌تر است و او نسبت به آنچه فرمان می‌دهد از همه عمل کننده‌تر است و نسبت به آنچه نهی می‌کند از همه خود نگهدارتر است، دعای او مستجاب است، حتی اگر به یک سنگ سیاه دعا کند دو نیم می‌شود، و سلاح پیامبر خدا(ص) نزد اوست و شمشیر او ذوالفقار است، و نزد او صحیفه‌ای است که نامهای شیعیانش تا قیامت در آن است و صحیفهٔ دیگری است که نامهای دشمنانش تا قیامت در آن است، و جامعه نزد اوست و آن صحیفه‌ای است که طولش هفتاد ذراع است و در آن همهٔ آنچه فرزندان آدم به آن نیازدارند، وجود دارد، و جفر بزرگ و جفر کوچک نزد اوست و آن یک پوست بز و یک پوست قوچ است که همهٔ علوم حتی أرش (تفاوت قیمت) خراشیدن و حتی یک ضربه تازیانه و نصف و یک سوم آن در آن است و مصحف فاطمه(س) نزد اوست.

۲- در حدیث دیگر آمده: امام مؤیّد با روح القدس است و میان او و خداوند

عمودٌ من نور يرى فيه أعمال العباد وكلّما احتاج إليه لدلالة اطّلع عليه.

٣- وقال الصّادق عليه السّلام: يبسط لنا فنعلم، ويقبض عنّا فلا نعلم، والإمام يولد ويلد، ويصحُّ ويمرض، ويأكل ويشرب، ويبول ويتغوّط، ويفرح ويحزن، ويضحك ويبكي، ويموت ويُقْبر، ويزاد فيعلم، ودلالته في خصلتين: في العلم و استجابة الدعوة، وكلّما أخبر به من الحوادث الّتي تحدث قبل كونها كذلك بعهد معهود إليه من رسول الله صلّى الله عليه وآله توارثه من آبائه عليهم السّلام.

وكون ذلك ممّا عهده إليه جبرئيل عن علّام الغيوب، وجميع الأئمّة الأحد عشر بعد النّبيّ صلّى الله عليه وآله قُتلوا، منهم بالسيف، وهو أمير المؤمنين والحسين عليهما السلام، والباقون عليهم السّلام قتلوا بالسمّ، وجرى ذلك عليهم على الحقيقة والصحّة، لا كما يقوله الغُلاة والمفوّضة لعنهم الله بأنّهم يقولون: إنّهم لم يقتلوا على الحقيقة، وإنّما شُبّه للنّاس أمرهم، وكذبوا ما شبّه أمر أحد من أنبياء الله وحججه على النّاس إلّا أمر عيسى بن مريم عليهما السّلام وحده لأنّه رفع من الأرض حيّاً وقبض روحه بين السماء والأرض، ثمّ رفع إلى السماء وردَّ عليه روحه، وذلك قول الله عزّوجلّ: «إذ قال الله يا عيسى إنّي متوفّيك ورافعك إليّ»، وقال عزّوجلّ حكاية عمّا يقول عيسى يوم القيامة: «وكنت عليهم شهيداً ما دُمت فيهم فلمّا توفّيتني كنت أنت الرّقيب عليهم وأنت على كلّ شيء شهيد».

ويقول المتجاوزون للحدّ في أمر الأئمّة عليهم السّلام: إنّه إن جاز أن يشبه أمر عيسى للنّاس، فلم لا يجوز أن يشبه أمرهم أيضاً والّذي يجب أن يقال لهم: إنّ عيسى هو مولود من غير أب فلِمَ لا يجوز أن يكونوا مولودين من غير أب، وإنّهم لا يجسرون على إظهار مذهبهم - لعنهم الله - في ذلك ومتى جاز أن يكون جميع أنبياء الله وحججه عليهم السّلام مولودين من الآباء والأمّهات وكان عيسى من بينهم مولوداً من غير أب جاز أن يشبه أمره للنّاس دون أمر غيره من الأنبياء والحجج عليهم السّلام كما جاز أن يولد من غير أب دونهم وإنّما أراد الله عزّوجلّ: أن يجعل أمره آية وعلامة ليعلم بذلك أنّ الله على كلّ شيء قدير.

ستونی از نور است که در آن اعمال بندگان را می‌بیند و هرچه برای رهنمایی بدان محتاج باشد، بر آن آگاه می‌شود.

۳- و امام صادق(ع) فرمود: بر ما گسترده می‌شود و ما می‌دانیم، بر ما بسته می‌شود و ما نمی‌دانیم و امام زاییده می‌شود و می‌زاید و سالم می‌شود و مریض می‌گردد و می‌خورد و می‌آشامد و بول و غائط می‌کند و شاد می‌شود و غمگین می‌گردد و می‌خندد و می‌گرید و می‌میرد و دفن می‌شود و بر او افزوده می‌شود، پس می‌داند و راهنمایی به او با دو چیز است: علم و استجابت دعا، و هر چه از حوادث پیش از وقوع آن خبر دهد به سبب عهدی معلوم از جانب پیامبر خدا(ص) است که آن را از پدرانش به ارث برده است.

و این از عهدی است که توسط جبرئیل از سوی خداوند دانای غیب‌ها به پیامبر(ص) رسیده است. همهٔ امامان یازده گانه پس از پیامبر (که از دنیا رفته‌اند) کشته شده‌اند، برخی از آنها با شمشیر کشته شده‌اند مانند: امیرالمؤمنین و حسین (ع) و بقیّه در اثر زهر کشته شده‌اند و این کار واقعاً و از روی صحّت به آنان اتفاق افتاده است و آنچنان نیست که غلات و مفوّضه که خدا لعنتشان کند، گفته‌اند، آنها می‌گویند: ائمه در واقع کشته نشده‌اند بلکه کار آنان بر مردم اشتباه شده است و دروغ می‌گویند، کار هیچ یک از پیامبران و حجّتهای الهی بر مردم مشتبه نشده جز کار عیسی بن مریم که از زمین به صورت زنده به آسمان‌ها برده شد وروح او به او برگشت و این است سخن خداوند: «هنگامی که خداوند گفت: ای عیسی، همانا من تو را برخواهم گرفت و تو را به سوی خودم بالا خواهم برد.»[۱] و نیز در حکایت از آنچه عیسی در روز قیامت خواهد گفت، چنین می‌فرماید: «وتو (خدایا) بر آنان گواه بودی تا وقتی که من زنده بودم و چون مرا برگرفتی تو خودت مراقب آنان بودی و تو بر همه چیز گواهی.»[۲]

آنان که در حقّ ائمه از حدّ تجاوز کرده‌اند می‌گویند: اگر جایز است که کار عیسی مردم را به اشتباه اندازد، چرا کار ائمه چنین نباشد؟ چیزی که باید به آنان گفت این است که عیسی بدون پدر متولد شده، پس چرا جایز نیست که ائمه نیز بدون پدر متولّد شده باشند؟ آنان در اظهار مذهب خود در این باره جسارت نمی‌کنند ـ خدا لعنتشان کند ـ و هرگاه جایز باشد که تمام پیامبران و حجّتهای الهی از پدران و مادران متولد شده باشند و در میان آنان فقط عیسی بدون پدر زاده شده، جایز است که کار او بر مردم مشتبه شود و کار پیامبران دیگر و حجّتهای خدا مشتبه نشود، همانگونه که او بدون پدر زاده شد ولی دیگران چنین نبودند و خداوند اراده کرده بود که کار او را معجزه و نشانه‌ای قرار بدهد تا معلوم شود که خداوند بر هر چیزی تواناست.

---

۱ - سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۵۵.
۲ - سورهٔ مائده، آیهٔ ۱۱۷.

شهر رمضان ثلاثون يوماً لا ينقص أبداً

٤- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، وعبدالله بن جعفر الحميري، ومحمّد بن يحيى العطّار، وأحمد بن إدريس جميعاً قالوا: حدّثنا أحمد بن محمّد بن عيسى، ومحمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب، عن محمّد بن سنان، عن حذيفة بن منصور، عن معاذ بن كثير، ويقال له: معاذ بن مسلم الهرّاء، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: شهر رمضان ثلاثون يوماً لا ينقص والله أبداً.

٥- حدّثنا محمّد بن عليّ ماجيلويه رضي الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن ياسر الخادم قال: قلت للرّضا عليه السّلام: هل يكون شهر رمضان تسعة وعشرين يوماً؟ فقال: إنّ شهر رمضان لا ينقص عن ثلاثين يوماً.

٦- حدّثنا محمّد بن عليٍّ ماجيلويه رضي الله عنه قال: حدّثني عمّي محمّد بن أبي القاسم، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي، عن أبي الحسن عليّ بن الحسين الرّقي، عن عبدالله بن جبلة، عن معاوية بن عمّار، عن الحسن بن عبدالله، عن أبائه، عن جدّه الحسن بن عليّ بن أبي طالب عليهما السّلام قال: جاء نفر من اليهود إلى رسول الله صلّى الله عليه وآله فسأله أعلمهم عن مسائل فكان فيما سأله أن قال: لأيّ شيء فرض الله الصّوم على أُمّتك بالنّهار ثلاثين يوماً وفرض على الأُمم أكثر من ذلك؟ فقال النبيُّ صلّى الله عليه وآله: إنّ آدم لمّا أكل من الشجرة بقي في بطنه ثلاثين يوماً ففرض الله عزّوجلّ على ذرّيّته ثلاثين يوماً الجوع والعطش والّذي يأكلونه تفضّل من الله عزّوجلّ عليهم كذلك كان على آدم ففرض الله ذلك على أُمّتي، ثمّ تلا رسول الله صلّى الله عليه وآله هذه الاية «كُتب عليكم الصيّام كما كتب على الّذين من قبلكم لعلّكم تتّقون أيّاماً معدودات»، قال اليهوديُّ: صدقت يا محمّد.

٧- حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن أبي عبدالله الكوفي، عن موسى بن عمران النخعي، عن عمّه الحسين بن يزيد النوفلي، عن عليّ بن حمزة، عن أبي بصير قال: سألت أبا عبدالله عليه السّلام عن قول الله عزّوجلّ: «ولتُكْمِلوا العدّة» قال: ثلاثين يوماً.

٨- حدّثنا أبي؛ ومحمّد بن الحسن بن الوليد رضي الله عنهما قالا: حدّثنا سعد بن

ماه رمضان سی روز است و هرگز کم نمی‌شود

۴- معاذبن مسلم هرّا، از امام صادق(ع) نقل می‌کند که فرمود: ماه رمضان سی روز است و به خدا سوگند که هرگز کم نمی‌شود.

۵- یاسر خادم می‌گوید: به امام رضا(ع) عرض کردم: آیا ماه رمضان بیست و نه روز می‌شود؟ فرمود: ماه رمضان از سی روز کمتر نمی‌شود.

۶- حسن بن عبدالله از پدرانش، از جدّش حسین بن علی بن ابی طالب(ع) نقل می‌کند که گروهی از یهودی‌ها نزد پیامبر خدا(ص) آمدند و دانشمندترین آنان مسائلی از آن حضرت پرسید، از جمله اینکه گفت: خداوند برای چه بر امّت تو روزه گرفتن در روز را سی روز واجب کرده ولی بر امّتهای دیگر بیشتر از آن را واجب نموده است؟ پیامبر(ص) فرمود: وقتی آدم از آن درخت ممنوعه خورد، سی روز در شکم او ماند و لذا خداوند بر ذریّهٔ او سی روز گرسنگی و تشنگی را واجب کرد و هر چه می‌خورند تفضّلی از جانب خدا بر آنان است، بر آدم چنین واجب شده بود و بر امّت من نیز چنین واجب شد، سپس پیامبر خدا(ص) این آیه را تلاوت کرد: «روزه گرفتن بر شما واجب شده همانگونه که بر پیشینیان واجب شده بود، باشد که تقوا پیشه کنید، و آن روزهای شمارش شده‌ای است.»[1] یهودی گفت: راست گفتی ای محمّد.

۷- ابوبصیر می‌گوید: از امام صادق(ع) دربارهٔ این سخن خداوند پرسیدم: «وتا شمارش را کامل کنید» فرمود: سی روز.

۸- محمد بن یعقوب بن شعیب از پدرش و او از امام صادق(ع) در یک حدیث طولانی نقل می‌کند که فرمود: ماه رمضان سی روز است، چون خداوند فرموده: «تا

۱- سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۸۰.

عبدالله، عن محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب، عن محمّد بن إسماعيل بن بَزيع، عن محمّد بن يعقوب بن شعيب، عن أبيه، عن أبي عبدالله عليه السّلام أنّه قال في حديث طويل: شهر رمضان ثلاثون يوماً لقول الله عزّوجلّ: «ولتكملوا العدّة» والكاملة التّامّة.

٩- حدّثنا أحمد بن الحسن القطّان قال: حدّثنا أحمد بن يحيى بن زكريّا القطّان، عن بكر بن عبدالله بن حبيب، عن تميم بن بهلول قال: حدّثنا أبو معاوية، عن إسماعيل بن مهران قال: سمعت جعفر بن محمّد عليهما السّلام يقول: والله ما كلّف الله العباد إلّا دون ما يطيقون، إنّما كلّفهم في اليوم واللّيلة خمس صلوات، وكلّفهم في كلّ ألف درهم خمسة وعشرين درهماً، وكلّفهم في السنة صيام ثلاثين يوماً، وكلّفهم حجّة واحدة، وهم يطيقون أكثر من ذلك.

قال مصنّف هذا الكتاب رضي الله عنه: مذهب خواصّ الشيعة وأهل الإستبصار منهم في شهر رمضان أنّه لا ينقص عن ثلاثين يوماً أبداً، والأخبار في ذلك موافقة للكتاب ومخالفة للعامّة فمن ذهب من ضعفة الشيعة إلى الأخبار الّتي وردت للتقيّة في أنّه ينقص ويصيبه ما يصيبه الشهور من النقصان والتمام اتّقى كما تتّقى العامّة، ولم يكلّم إلّا بما يكلّم به العامّة، ولا قوّة إلّا بالله.

الفروج المحرّمة في الكتاب والسنة على أربعة وثلاثين وجهاً

١٠- حدّثنا أبو محمّد الحسن بن حمزة بن عليّ بن عبدالله بن محمّد بن الحسن بن الحسين بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام قال: حدّثنا محمّد بن يَزْداد قال: حدّثنا عبدالله بن أحمد بن محمّد الكوفي قال: حدّثنا أبو سعيد سهل بن صالح العبّاسي قال: حدّثنا إبراهيم بن عبد الرّحمن الآملي قال: حدّثني موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمّد عليهم السّلام قال: سئل أبي عليه السّلام عمّا حرّم الله عزّوجلّ من الفروج في القرآن وعمّا حرّمه رسول الله صلّى الله عليه وآله في سنّته.

فقال: الّذي حرّم الله عزّوجلّ أربعة وثلاثون وجهاً، سبعة عشر في القرآن وسبعة عشر في السنّة، فأمّا الّتي في القرآن فالزنا قال الله عزّوجلّ: «ولا تقربوا

شمارش را کامل کنید.» و کامل ماه تمام است.

۹- اسماعیل بن مهران می‌گوید: از امام صادق(ع) شنیدم که فرمود: به خدا سوگند که خداوند بندگان را جز به کمتر از طاقت آنها تکلیف نکرده است، به آنان در شبانه روز پنج نماز واجب کرده و در هر هزار درهم بیست و پنج درهم(زکات) واجب نموده و در یک سال روزهٔ سی روز را واجب کرده و برای آنان حج را فقط یک بار واجب کرده در حالی که توانایی انجام بیشتر از این‌ها را دارند.

مصنف این کتاب می‌گوید: مذهب خواص شیعه و اهل بصیرت از آنان دربارهٔ ماه رمضان این است که آن هرگز از سی روز کمتر نمی‌شود و اخبار در این باره مطابق با قرآن و مخالف با اهل سنّت است، هر کس از شیعیان ضعیف به اخباری عمل کند که از روی تقیّه وارد شده مبنی بر اینکه ماه رمضان هم کم می‌شود و در تمام یانقصان مانند ماههای دیگر است، باید از آنان تقیّه کرد مانند تقیّه کردن از اهل سنّت و باید با آنان سخن نگفت مگر بدانگونه که با اهل سنّت سخن گفته می‌شود، و نیرویی جز به وسیلهٔ خداوند نیست. (باید گفت که بر خلاف نظر مصنف کتاب، اکثریت قاطع علمای شیعه با این نظر مخالفند و معتقدند که ماه رمضان هم مانند ماههای دیگر کم و زیاد می‌شود واین یک امر طبیعی است و جای گفتگو ندارد و شاید روایاتی که نقل شد ناظر به یوم الشک باشد، یعنی وقتی اول ماه شوال ثابت نشد، حتما باید رمضان را سی روز حساب کرد).

فرجهایی که در کتاب و سنّت حرام شده سی و چهار تا است

۱۰- ابراهیم بن عبدالله آملی از امام موسی بن جعفر(ع) نقل می‌کند که امام صادق(ع) فرمود: از پدرم دربارهٔ فرجهایی که خداوند در قرآن و پیامبر خدا(ص) در سنّت آنها را حرام کرده، پرسیدند.

فرمود: آنچه خداوند حرام کرده سی و چهار فرج است که هفده مورد آن در قرآن و هفده مورد دیگر آن در سنّت است. آنچه در قرآن آمده عبارتست است: زنا، که خداوند فرموده: «به زنا نزدیک نشوید»[1] و ازدواج با زن پدر که خداوند فرموده: «و

---

۱ - سورهٔ اسراء، آیهٔ ۳۲.

الزّنا» ونكاح امرأة الأب قال الله عزّوجلّ: «ولا تنكحوا ما نكح آباؤكم من النساء» و «أُمّهاتكم وبناتكم وأخواتكم وعمّاتكم وخالاتكم وبنات الأخ وبنات الأُخت وأُمّهاتكم اللّاتي أرضعنكم وأخواتكم من الرَّضاعة وأُمّهات نسائكم وربائبكم اللّاتي في حجوركم من نسائكم اللّاتي دخلتم بهنَّ فإن لم تكونوا دخلتم بهنَّ فلا جناح عليكم وحلائل أبنائكم الّذين من أصلابكم وأن تجمعوا بين الأُختين إلّا ما قد سلف» والحائض حتّىٰ تطهر قال الله عزّوجلّ: «ولا تقربوهنَّ حتّىٰ يطهرن» والنكاح في الإعتكاف قال الله عزّوجلّ: «ولا تباشروهنَّ وأنتم عاكفون في المساجد».

وأمّا الّتي في السنّة فالمواقعة في شهر رمضان نهاراً، وتزويج الملاعنة بعد اللّعان والتزويج في العدَّة، والمواقعة في الإحرام، والمُحرِم يتزوَّج أو يزوّج، والمُظاهر قبل أن يكفِّر، وتزويج المشركة، وتزويج الرَّجل امرأة قد طلّقها للعدَّة تسع تطليقات، وتزوج الأمة على الحرَّة، وتزويج الذِّمّيّة على المسلمة، وتزويج المرأة على عمّتها وخالتها، وتزويج الأمة من غير إذن مولاها، وتزويج الأمة على من يقدر على تزويج الحرَّة، والجارية من السّبي قبل القسمة، والجارية المشتركة، والجارية المشتراة قبل أن يستبرئها، والمكاتبة الّتي قد أدَّت بعض المكاتبة.

فرض الله تبارك وتعالى على النّاس من الجمعة إلى الجمعة خمساً وثلاثين صلاة

١١- حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن حمّاد بن عيسى، عن حريز، عن زرارة، عن أبي جعفر عليه السّلام قال: إنّما فرض الله عزّوجلّ من الجمعة إلى الجمعة خمساً وثلاثين صلاة، فيها صلاة واحدة فرضها الله في جماعة وهي الجمعة.

نکاح نکنید با زنانی که پدرانتان با آنها نکاح کرده است.»[۱] و «مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان و عمه هایتان و خاله هایتان و دختران برادر و دختران خواهر و مادرانی که شما را شیر داده‌اند و خواهران شیری تان و مادران زنانتان و دختران زنانتان که در آغوش شما بزرگ شده‌اند، از زنانی که به آنها دخول کرده‌اید و اگر دخول نکرده باشید گناهی بر شما نیست و زنان پسرانتان که از صلب شماست و اینکه میان دو خواهر را جمع کنید مگر آنچه پیشتر گذشته است.»[۲] و نیز زن حائض تا وقتی که پاک شود، خداوند می‌فرماید: «به آنها نزدیکی نکنید تا پاک شوند.»[۳] و نکاح در حال اعتکاف، خداوند می‌فرماید: «و با زنان مباشرت نکنید در حالی که شما در مساجد در حال اعتکاف هستید.»[۴]

و امّا آنچه در سنّت حرام شده عبارتند از: همبستر شدن با زن در روز ماه رمضان و ازدواج زنی که مرد با او ملاعنه کرده (تهمت زنا زده و هر دو سوگند خورده‌اند) و ازدواج در حال عدّه و جماع در حال احرام و اینکه شخص در حال احرام زن بگیرد یا زن بدهد و کسی که ظهار کرده پیش از دادن کفاره (ظهار آن است که مرد زنش را به مادرش تشبیه کند) و ازدواج با زن مشرک و ازدواج با زنی که او را سه بار طلاق داده است و ازدواج با کنیز با داشتن همسر آزاد، و ازدواج با کافر ذمّی در حالی که زن مسلمان دارد و ازدواج با زنی که عمه و یا خالهٔ او همسر اوست و ازدواج با کنیز بدون اجازهٔ مولایش و ازدواج با کنیز برای کسی که قدرت ازدواج با آزاد را دارد و با کنیزی که اسیر گرفته شده پیش از تقسیم غنائم و جماع با کنیزی که مشترک است و جماع با کنیزی که خریده پیش از آنکه استبراء کند و جماع با کنیزی که قسمتی از قیمت خود را داده است.

خداوند از این جمعه تا آن جمعه سی و پنج نماز واجب کرده است

۱۱- زراره از امام باقر(ع) نقل می‌کند که فرمود: همانا خداوند از این جمعه تا آن جمعه سی و پنج نماز واجب کرده است که در میان آنها یک نماز را به صورت جماعت واجب کرده و آن نماز جمعه است.

۱- سورهٔ نساء، آیهٔ ۲۷.
۲- سورهٔ نساء، آیهٔ ۲۸.
۳- سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۲۳.
۴- سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۸۷.

أبواب الأربعين وما فوقه

شارب الخمر لا تقبل صلاته أربعين يوماً

١ – حدّثنا محمّد بن الحسن بن الوليد رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار، عن معاوية بن حكيم، عن محمّد بن أبي عمير، عن أبان بن عثمان، عن الفضيل بن يسار قال: سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: من شرب الخمر فسكر منها لم تقبل صلاته أربعين يوماً، فإن ترك الصّلاة في هذه الأيّام ضوعف عليه العذاب لترك الصّلاة، وفي خبر آخر إنّ شارب الخمر توقف صلاته بين السماء والأرض، فإذا تاب ردّت عليه.

الصوم على أربعين وجهاً

٢ – حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن القاسم بن محمّد الإصفهانيّ، عن سليمان بن داود المنقري، عن سفيان بن عُيينة، عن الزُّهريّ قال: دخلت على عليّ بن الحسين عليهما السّلام فقال لي: يا زهريُّ من أين جئت؟ قلت: من المسجد، قال: فيم كنتم؟ قال: تذاكرنا أمر الصوم فأجمع رأيي ورأي أصحابي أنّه ليس من الصوم شيء واجب إلّا صوم شهر رمضان، فقال: يا زهريُّ ليس كما قلتم إنّ الصوم على أربعين وجهاً فعشرة أوجه منها واجبة كوجوب شهر رمضان، وعشرة أوجه منها صيامهنّ حرام، وأربعة عشر وجهاً منها صاحبها فيها بالخيار إن شاء صام و إن شاء أفطر، وصوم الإذن على ثلاثة أوجه، وصوم التأديب، وصوم الإباحة، وصوم السفر والمرض.

قلت: فسّرهنّ لي جعلت فداك، قال: أمّا الواجب فصيام شهر رمضان، وصيام شهرين متتابعين لمن أفطر يوماً من شهر رمضان متعمّداً، وصيام شهرين متتابعين في قتل الخطأ لمن لم يجد العتق واجب قال الله عزّوجلّ: «ومن قتل مؤمناً خطأ

باب‌های خصلت‌های چهل‌گانه و بیشتر

نماز شرابخوار تا چهل روز مورد پذیرش نیست

۱- فضل بن یسار می‌گوید: از امام باقر(ع) شنیدم که می‌فرمود: هر که شراب بنوشد و از آن مست گردد، نمازش تاچهل روز مورد پذیرش نیست، پس اگر در این روزها نماز نگزارد به جهت ترک نماز، کیفرش دوچندان می‌گردد.

در حدیث دیگری آمده: به راستی که نماز شرابخوار میان آسمان و زمین بازداشته می‌شود، اگر توبه کند به او برگردانده می‌شود.

روزه بر چهل وجه است

۲- زهری می‌گوید: خدمت امام سجّاد(ع) شرفیاب شدم، حضرتش به من فرمود: ای زهری! از کجا می‌آیی؟ عرض کردم: از مسجد. فرمود: در مورد چه چیزی گفتگو می‌کردید؟ عرض کردم: دربارهٔ روزه سخن می‌گفتیم. نظر من و یارانم بر این بود که روزهٔ واجب جز روزهٔ ماه رمضان نیست. فرمود: ای زهری! آن گونه که گفتید، نیست. روزه بر چهل وجه است، ده مورد از آن همانند روزهٔ ماه رمضان، واجب است. ده مورد حرام، و در چهارده مورد مکلّف اختیار دارد اگر خواست روزه می‌گیرد و اگر خواست افطار می‌کند و روزهٔ اذن نیز سه وجه است، روزهٔ تأدیب، روزهٔ اباحر، روزهٔ سفر و بیماری.

عرض کردم: فدایت گردم! این‌ها را برای من شرح بدهید!

فرمود: ده وجه واجب عبارتست از: ۱- روزهٔ ماه رمضان. ۲- روزهٔ دوماه پی در پی برای کسی که عمداً یک روز از ماه رمضان روزه‌اش را بخورد. ۳- روزهٔ دو ماه پی در پی در قتل خطائی برای کسی که نتواند بنده‌ای آزاد کند. خداوند متعال می‌فرماید: «و هر که مؤمنی را به خطا بکشد بایستی یک بنده آزاد کرده و یک دیه برای خانوادهٔ او

فتحرير رقبة مؤمنة ودية مسلّمة إلى أهله - إلى قوله - فمن لم يجد فصيام شهرين متتابعين» وصيام شهرين متتابعين في كفّارة الظِهار لمن لم يجد العتق واجب قال الله تبارك وتعالى: و «الّذين يظاهرون من نسائهم ثمّ يعودون لما قالوا فتحرير رقبة من قبل أن يتماسّا ذلكم توعظون به والله بما تعملون خبير فمن لم يجد فصيام شهرين متتابعين من قبل أن يتماسّا» وصيام ثلاثة أيّام في كفّارة اليمين واجب لمن لم يجد الإطعام قال الله تبارك وتعالى: «فمن لم يجد فصيام ثلاثة أيّام ذلك كفّارة أيمانكم إذا حلفتم» كلّ ذلك متتابع وليس بمتفرّق.

وصيام أذى الحلق حلق الرأس واجب قال الله تبارك وتعالى: «فمن كان منكم مريضاً أو به أذى من رأسه ففدية من صيام أو صدقة أو نُسك» و صاحبها فيها بالخيار وإن صام صام ثلاثاً، وصوم دم المتعة واجب لمن لم يجد الهدي قال الله تبارك وتعالى: «فمن تمتّع بالعمرة إلى الحجّ فما استيسر من الهَدْي فمن لم يجد فصيام ثلاثة أيّام في الحجّ وسبعة إذا رجعتم تلك عشرة كاملة» وصوم جزاء الصيد واجب قال الله تبارك وتعالى: «ومن قتله منكم متعمّداً فجزاء مثل ما قتل من النعم يحكم به ذوا عدل منكم هدياً بالغ الكعبة أو كفّارة طعام مساكين أو عدل ذلك صياماً» ثمّ قال: أوَ تدري كيف يكون عدل ذلك صياماً يا زهريُّ؟ فقلت: لا أدري، قال: تقوّم الصيد قيمة، ثمّ تفضُّ تلك القيمة على البُرّ، ثمّ يكال ذلك البرّ أصواعاً فيصوم لكلّ نصف صاع يوماً، وصوم النذر واجب وصوم الإعتكاف واجب.

وأمّا الصّوم الحرام فصوم يوم الفطر ويوم الأضحى وثلاثة أيّام من أيّام التشريق وصوم يوم الشكّ أُمرنا به ونهينا عنه، أُمرنا أن نصومه مع شعبان، ونهينا أن ينفرد الرّجل بصيامه في اليوم الّذي يشكُّ فيه النّاس، قلت: جعلت فداك فإن لم يكن صام من شعبان شيئاً كيف يصنع؟ قال: ينوي ليلة الشكّ أنّه صائم من شعبان فإن كان من شهر رمضان أجزأ عنه وإن كان من شعبان لم يضرّ، قلت: وكيف يجزي صوم تطوُّع عن فريضة؟ فقال: لو أنّ رجلاً صام يوماً من شهر رمضان تطوّعاً وهو

تسلیم کند. و هر کس بنده نیابد دو ماه پی در پی روزه بگیرد.» ۴- روزهٔ دو ماه پی در پی در کفّارهٔ ظهار برای کسی که نتواند بنده‌ای آزاد کند. خداوند می‌فرماید: «کسانی که زنان خود را ظهار می‌کنند آنگاه از گفتهٔ خود باز می‌گردند، بایستی پیش از آمیزش جنسی بنده‌ای آزاد کنند، این برای آن است که بدان پندگیرید و خداوند بدانچه انجام می‌دهید آگاه است. و هر کس توانایی آزاد کردن بنده راندارد پس بایستی پیش از آمیزش دو ماه پی در پی روزه بگیرد. ۵- روزهٔ سه روز در کفارهٔ سوگند، برای کسی که نتواند اطعام نماید واجب است. خداوند متعال می‌فرماید: «کسی که نتواند، سه روز روزه بگیرد که کفارهٔ سوگند شماست اگر سوگند یاد کنید.» همهٔ این روزها پی در پی است و پراکنده نیست. ۶- روزهٔ تراشیدن سر در حال احرام برای کسی که از سرش در آزار باشد. خداوند متعال می‌فرماید: «پس هر که از شما بیمار باشد یا از سرش در آزار باشد بایستی فدیه‌ای از روزه یا صدقه قربانی دهد.» او در این امر اختیار دارد، اگر خواست روزه بگیرد، سه روز است. ۷- روزهٔ در عوض قربانی برای کسی که درحجّ تمتع نتواند قربانی کند واجب است. خداوند متعال می‌فرماید: «کسی که با پایان عمره حج تمتّع راانجام دهد آنچه از قربانی برای اوامکان دارد ذبح کند و هر که نیافت سه روز در ایام حجّ و هفت روز هنگامی که بازگشتید روزه بگیرید که این ده روز کامل است.» ۸- روزهٔ کفارهٔ صید در حال احرام واجب است. خداوند متعال می‌فرماید: «و هر کس از شما از روی عمد آن را بکشد بایستی کفارهٔ معادل آن از چهارپایان بدهد که دو نفر عادل از شما آن را تصدیق نماید که به صورت قربانی به سوی کعبه بفرستد یا به مسکینان اطعام نماید یا معادل این، روزه بگیرد.» آنگاه فرمود: ای زهری! می‌دانی معادل این روزه چگونه می‌شود؟ عرض کردم: نمی‌دانم. فرمود: آن صید را قیمت گذاری می‌کند، سپس به قیمت آن گندم تهیّه می‌کند، آنگاه این گندم‌ها با صاع پیمانه می‌شود، و به جای هر نیم صاع یک روز، روزه می‌گیرد. ۹- روزهٔ نذر واجب. ۱۰- روزهٔ اعتکاف واجب.

و روزه‌های حرام عبارتند از: ۱- روزهٔ روز فطر. ۲- روزهٔ روز قربان. ۳- روزهٔ سه روز از روزهای تشریق.(برای کسی که در منی باشد) ۴- روزهٔ روزی که در آن تردید است (که از آخر روز شعبان یا اول روز رمضان است) که در مورد آن امر ونهی داریم، امر داریم که به قصد شعبان روزه بگیریم و نهی داریم از روزهٔ آن روز که فردی در آن روز، روزه بگیرد در صورتی که مردم در آن تردید دارند، عرض کردم: قربانت گردم! اگر از ماه شعبان هیچ روزه‌ای نگرفته چه کند؟ فرمود: همان شب که تردید دارد نیّت کند که از ماه شعبان روزه بگیرد. اگر از ماه رمضان باشد از او کافی است واگر از ماه شعبان باشد زیانی ننموده است. عرض کردم: چگونه روزهٔ مستحبی از روزه واجب کفایت می‌کند؟ فرمود: اگر کسی یک روز از روزهٔ ماه رمضان را به عنوان مستحب

لا يدري ولا يعلم أنّه من شهر رمضان، ثمّ علم بعد ذلك أجزأ عنه لأنّ الفرض إنّما وقع على اليوم بعينه، وصوم الوصال حرام وصوم الصّمت حرام، وصوم النذر للمعصية حرام، وصوم الدّهر حرام.

وأمّا الصّوم الّذي صاحبه فيه بالخيار فصوم يوم الجمعة والخميس والإثنين، وصوم أيّام البيض، وصوم ستّة أيّام من شوّال بعد شهر رمضان، ويوم عرفة، ويوم عاشورا، كلُّ ذلك صاحبه فيه بالخيار إن شاء صام، وإن شاء أفطر. وأمّا صوم الإذن فإنّ المرأة لا تصوم تطوّعاً إلّا بإذن زوجها، والعبد لا يصوم تطوعاً إلّا بإذن سيّده، والضيف لا يصوم تطوّعاً إلّا بإذن صاحبه، قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: «فمن نزل على قوم فلا يصومنّ تطوّعاً إلّا بإذنهم».

وأمّا صوم التأديب فإنّه يؤمر الصبيُّ إذا راهق بالصّوم تأديباً وليس بفرض و كذلك من أفطر لعلّة من أوّل النّهار ثمّ قوى بعد ذلك أُمر بالإمساك بقيّة يومه تأديباً وليس بفرض، وكذلك المسافر إذا أكل من أوّل النّهار، ثمّ قدم أهله أُمر بالإمساك بقيّة يومه تأديباً وليس بفرض. وأمّا صوم الإباحة فمن أكل أو شرب ناسياً أو تقيّاً من غير تعمّد فقد أباح الله ذلك له وأجزأ عنه صومه. وأمّا صوم السّفر والمرض فإنّ العامّة اختلفت فيه فقال قومٌ: يصوم، وقال قومٌ: لا يصوم، وقال قوم: إن شاء صام وإن شاء أفطر، وأمّا نحن فنقول: يفطر في الحالين جميعاً فإن صام في السّفر أو في حال المرض فعليه القضاء في ذلك لأنّ الله عزّوجلّ يقول: «فمن كان منكم مريضاً أو على سفر فعدّة من أيّام أُخر».

فيمن قدم أربعين رجلاً من إخوانه في دعائه ثمّ دعا لنفسه

٣- حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن محمّد بن أبي عمير، عن غير واحد من أصحابنا، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: من قدّم أربعين رجلاً من إخوانه فدعا لهم ثمّ دعا لنفسه استجيب له فيهم وفي نفسه.

روزه بگیرد آنگاه بفهمد از او مجزی است؛ چراکه روزهٔ واجب عیناً واقع شده است. ۵- روزهٔ وصال حرام است. ۶- روزهٔ سکوت حرام است. ۷- روزهٔ نذر در معصیت حرام است. ۸- روزهٔ تمام عمر نیز حرام است.

روزه هایی که گیرندهٔ آن اختیار دارد عبارتند از: روزهٔ روز جمعه، پنجشنبه، دوشنبه، روزهٔ ایام بیض، روزهٔ شش روز از ماه شوال پس از ماه رمضان، روزه روز عرفه، عاشورا. در همهٔ این موارد مکلّف اختیار دارد اگر خواست روزه می‌گیرد و اگر خواست افطار می‌کند. روزهٔ اذن عبارتست از: این که زن نمی‌تواند بدون اجازهٔ همسرش روزهٔ مستحبی بگیرد. برده نمی‌تواند بدون اجازه آقای خود روزهٔ مستحبی بگیرد. و میهمان نمی‌تواند بدون اجازهٔ میزبانش روزهٔ مستحبی بگیرد. پیامبر خدا(ص) فرمود: «هر کس میهمان گروهی شد نمی‌تواند بدون اجازهٔ آنان روزه (مستحبی) بگیرد.»

روزهٔ تأدیب عبارتست از: (روزهٔ بچه‌ای نزدیک بلوغ) آنگاه که نوجوان به سن بلوغ نزدیک شد وادارش می‌کنند تا روزه بگیرد تا ادب شود و این روزهٔ واجب نیست و همچنین کسی که به جهتی از اول روز افطار کرده چون نیرو پیدا کند وادار می‌شود که باقی ماندهٔ روز را به عنوان تأدیب امساک کند واین واجب نیست. و همچنین مسافری که ازآغاز روز، افطار نموده، آنگاه که به نزد خانواده‌اش رسید وادار می‌شود که به عنوان تأدیب ـ نه واجب ـ باقی ماندهٔ روز را امساک کند. روزهٔ اباحه عبارتست از این که هر که از روی فراموشی چیزی خورده یا نوشیده یا بدون عمد قی کرده باشد خداوند آن را به او مباح نموده و روزه‌اش کافی است. در مورد روزهٔ در سفر و در حال بیماری اهل سنّت اختلاف نظر دارند، گروهی گویند: می‌تواند روزه بگیرد، گروه دیگری گویند: نمی‌تواند روزه بگیرد، گروه سوّم می‌گویند: اگر خواست روزه می‌گیرد و اگر خواست افطار می‌کند. ولی ما می‌گوییم: در هر دو صورت بایستی افطار کند و اگر در سفر یا در حال بیماری روزه گیرد، باید قضای آن را نیز بگیرد. چراکه خداوند متعال می‌فرماید: «هر کدام از شما بیمار یا در سفر باشد بایستی به همان تعداد در روزهای دیگر روزه بگیرد.»[1]

کسی که پیش از خود به چهل تن ازبرادرانش دعا کند آنگاه به‌خود دعا کند

۳- جمعی از اصحاب، از امام صادق(ع) نقل کرده‌اند که فرمود: کسی که در دعا چهل نفر از برادرانش را مقدّم داشته و برای آنان دعا کند آنگاه برای خود دعا نماید، دعایش در مورد آنان و خودش مورد پذیرش قرار می‌گیرد.

---

۱ - سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۸۷.

فيمن شهد له بعد موته أربعون رجلاً من المؤمنين بالخير

٤- حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبيه، عن ابن سنان، عن عبدالله بن مُسكان، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: إذا مات المؤمن فحضر جنازته أربعون رجلاً من المؤمنين فقالوا: اللّهمّ إنّا لا نعلم منه إلّا خيراً وأنت أعلم به منّا، قال الله تبارك وتعالى: إنّي قد أجزت شهادتكم وغفرت له ما علمت ممّا لا تعلمون.

في النهي عن ترك حلق العانة فوق أربعين يوماً

٥- حدّثنا محمّد بن عليّ ماجيلويه رضي الله عنه قال: حدّثني عمّي محمّد بن أبي القاسم، عن هارون بن مسلم، عن مسعدة بن صدقة، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه، عن آبائه، عن علي عليهم السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يترك حلق عانته فوق الأربعين، فإن لم يجد فليستقرض بعد الأربعين ولا يؤخّر.

الأرض تنجس من بول الأغلف أربعين صباحاً

٦- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن الحسين بن يزيد النوفلي، عن إسماعيل بن مسلم السكوني، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه، عن آبائه، عن عليٍّ عليهم السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: ختّنوا أولادكم يوم السّابع فإنّه أطهر وأطيب وأسرع لنبات اللّحم، فإنّ الأرض تنجس من بول الأغلف أربعين صباحاً.

فيمن اتّخذ جارية فلم يأتها في كلّ أربعين يوماً أتت محرّماً

٧- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله قال: حدّثني يعقوب بن يزيد، عن محمّد بن إبراهيم، عن الحسين بن المختار، بإسناده يرفعه إلى سلمان - رحمة الله عليه - أنّه قال في حديث له: من اتّخذ جارية فلم يأتها في كلّ أربعين يوماً، ثم أتت محرّماً كان وِزْر ذلك عليه.

٨- حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار، عن يعقوب بن يزيد، عن عثمان بن عيسى، عمّن ذكره، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: من اتّخذ جارية فلم يأتها في كلّ أربعين يوماً كان وزر ذلك عليه.

کسی که پس از مرگش چهل تن از مؤمنان به خیر و نیکی او گواهی دهند

۴- عبدالله بن مسکان از امام صادق(ع) نقل می‌کند که فرمود: آنگاه که مؤمنی بمیرد و چهل مرد بر جنازهٔ او حاضر شده و بگویند: خداوندا! ما جز خیر و نیکی از او نمی‌دانیم و تو نسبت به او از ما داناتری، خداوند متعال می‌فرماید: به راستی که من گواهی شما را در مورد او پذیرفته و آنچه را که شما از او نمی‌دانستید و من می‌دانستم، آمرزیدم.

نهی از ترک تراشیدن موی زهار پیش از چهل روز

۵- مسعدة بن صدقه از امام صادق(ع)، از پدر بزرگوارش و از پدرانش از علی(ع) نقل می‌کند که پیامبر خدا(ص) فرمود: کسی که به خدا و روز رستاخیز ایمان دارد، نبایستی بیش از چهل روز تراشیدن موی زهار خود را ترک کند، و اگر نتواند، بایستی پس از چهل روز قیچی کند و به تأخیر نیندازد.

زمین تا چهل روز از ادرار کسی که ختنه نشده نجس می‌گردد

۶- اسماعیل بن مسلم سکونی از امام صادق(ع) از پدر بزرگوار از پدرانش از علی(ع) نقل می‌کند که فرمود: پیامبر خدا(ص) فرمود: فرزندان خود را هفتمین روز تولّد ختنه کنید که پاکتر و پاکیزه است و در رویش گوشت سرعت می‌بخشد، زیرا که زمین تا چهل روز از ادرار فردی که ختنه نشده نجس می‌گردد.

حکم کسی که کنیزی را بگیرد و تا چهل روز با او آمیزش نکند و او مرتکب عمل حرام گردد

۷- سلمان فارسی در حدیثی گوید: کسی که کنیزی را بگیرد و تا چهل روز با او آمیزش نکند و او مرتکب عمل حرامی گردد، گناهش به گردن اوست.

۸- عثمان بن عیسی نیز از راوی خود از امام صادق(ع) متن این حدیث را روایت کرده است.

دية كلب الصيد أربعون درهماً

٩- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله قال: حدّثنا أحمد بن أبي عبدالله البرقي، عن الحسن بن عليّ بن فضّال، عن عبدالله بن بكير، عن عبد الأعلى بن أعين، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: في كتاب عليٍّ عليه السّلام دية كلب الصّيد أربعون درهماً.

١٠- حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن إبراهيم بن عبد الحميد، عن الوليد بن صبيح، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: دية كلب الصيد السلوقيّ أربعون درهماً ممّا أمر رسول الله صلّى الله عليه وآله به لبني خزيمة.

أملى الله تبارك وتعالى لفرعون بين كلمتيه أربعين سنة

١١ - حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله قال: حدّثنا إبراهيم بن مهزيار، عن أخيه، عن عليّ بن مهزيار، عن عيسى بن محمّد، عن بعض أصحابنا، عن عبدالله بن محمّد، عن أبي جميلة، عن زرارة، عن أبي جعفر عليه السّلام قال: أملى الله عزّوجلّ لفرعون ما بين الكلمتين: قوله: «أنا ربّكم الأعلى» وقوله: «ما علمت لكم من إله غيري» أربعين سنة، ثمّ أخذه الله نكال الآخرة والأولى، وكان بين أن قال الله عزّوجلّ لموسى وهارون عليهما السّلام: «قد أُجيبت دعوتكما» وبين أن عرّفه الله تعالى الإجابة أربعين سنة، ثمّ قال: قال جبرئيل عليه السّلام: نازلت ربّي في فرعون منازلة شديدة فقلت: يا ربّ تدعه وقد قال: أنا ربّكم الأعلى، فقال: إنّما يقول مثل هذا عبدٌ مثلك.

إستغفار يغفر به أربعون كبيرة

١٢- حدّثنا محمّد بن عليّ ماجيلويه رضي الله عنه قال: حدّثني عمّي محمّد بن أبي القاسم، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي، عن الحسن بن محبوب، عن هشام بن سالم، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: مامن مؤمن يقترف في يوم وليلة أربعين كبيرة فيقول وهو نادمٌ: «أستغفر الله الّذي لا إله إلّا هو الحيُّ القيّوم، بديع السماوات والأرض، ذا الجلال والإكرام، وأسأله أن يتوب عليَّ» إلّا غفرها الله له، ثمّ قال: ولا خير فيمن يقارف في كلّ يوم وليلة أربعين كبيرة.

دیهٔ سگ شکاری چهل درهم است

۹- عبدالأعلی بن اعین از امام صادق(ع) نقل می‌کند که فرمود: در کتاب علی(ع) دیهٔ سگ شکاری چهل درهم است.

۱۰- ولید بن صبیح از امام صادق(ع) نقل می‌کند که فرمود: دیهٔ سگ سلوقی چهل درهم است که پیامبر خدا این حکم را به بنی‌خزیمه داد.

خداوند میان دو جملهٔ فرعون چهل سال مهلت داد

۱۱- زراره از امام باقر(ع) نقل می‌کند که فرمود: خداوند متعال میان دو سخن فرعون که گفت: من پروردگار والای شما هستم و سخن دیگر که: من معبود دیگری جز خودم برای شما نمی‌دانم، به او چهل سال مهلت داد آنگاه او را به کیفر دنیا و جهان دیگر گرفتار ساخت. و میان سخنی که خداوند متعال به موسی و هارون فرمود: «بی تردید دعوت شما مورد پذیرش قرار گرفت» تا موقعی که خداوند پذیرفت، چهل سال طول کشید.

آنگاه فرمود: جبرئیل گفت: من دربارهٔ فرعون سخت نزد پروردگارم صحبت کردم و گفتم: پروردگار من! آیا او را رها می‌کنی با این که گفته: من معبود والای شما هستم؟ فرمود: تنها بنده‌ای همانند تو، سخنی مانند این گوید.

طلب آمرزشی که چهل گناه کبیره با آن آمرزیده می‌شود

۱۲- هشام بن سالم از امام صادق(ع) نقل می‌کند که فرمود: هر مؤمنی که در شبانه روز به چهل گناه بزرگ مرتکب شود و با پشیمانی گوید: «آمرزش می‌خواهم از خدایی که جز او معبودی نیست، زنده و پاینده است، پدید آورندهٔ آسمان‌ها و زمین ودارای جلالت و بزرگواری است و از او می‌خواهم که توبهٔ مرا بپذیرد». خداوند او را می‌آمرزد. آنگاه فرمود: و کسی که در شبانه روز چهل گناه کبیره مرتکب می‌شود، خیری در او نیست.

الرّحم تلتقي في أربعين أباً

١٣- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا عبدالله بن جعفر الحميري، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن عليٍّ الوشّاء، عن أبي الحسن الرّضا، عن أبيه، عن آبائه، عن عليٍّ عليهم السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: لمّا أسري بي إلى السماء رأيت رحما متعلّقة بالعرش تشكو رَحِماً إلى ربّها، فقلت لها: كم بينك وبينها من أب؟ فقالت: نلتقي في أربعين أباً.

إذا قام القائم عليه السّلام جعل الله عزّوجلّ قوّة الرّجل من الشيعة قوّة أربعين رجلاً

١٤- حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار، عن الحسن بن عليّ بن عبدالله بن المغيرة الكوفي، عن العبّاس بن عامر القصباني، عن ربيع بن محمّد المسلي، عن الحسن بن ثوير بن أبي فاختة، عن أبيه، عن عليّ بن الحسين عليهما السّلام قال: إذا قام قائمنا أذهب الله عزّوجلّ عن شيعتنا العاهة، وجعل قلوبهم كزُبَر الحديد، وجعل قوّة الرّجل منهم قوّة أربعين رجلاً، ويكونون حكّام الأرض وسَنامها.

فيمن حفظ أربعين حديثاً

١٥- حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار، عن عليّ بن إسماعيل، عن عبيدالله الدّهقان قال: أخبرني موسى بن إبراهيم المروزي، عن أبي الحسن عليه السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: من حفظ من أمّتي أربعين حديثاً ممّا يحتاجون إليه من أمر دينهم بعثه الله يوم القيامة فقيهاً عالماً.

١٦- أخبرني أبو الحسن طاهر بن محمّد بن يونس بن حيوة الفقيه فيما أجازه لي ببلخ قال: حدّثنا محمّد بن عثمان الهروي قال: حدّثنا جعفر بن محمّد بن سوّار قال: حدّثنا عليّ بن حجر السعدي، قال: حدّثنا سعيد بن نجيح، عن ابن جريج، عن عطاء بن أبي رباح، عن ابن عبّاس، عن النّبيّ صلّى الله عليه وآله قال: من حفظ من أمّتي أربعين حديثاً من السنّة كنت له شفيعاً يوم القيامة.

١٧- أخبرني أبو الحسن طاهر بن محمّد بن يونس قال: حدّثنا محمّد بن عثمان الهروي قال: حدّثنا جعفر بن محمّد بن سوّار قال: حدّثنا عيسى بن أحمد العسقلاني

پیوند رحم تا چهل نسل به هم می‌رسد

۱۳- حسن بن علی وشاء از امام رضا(ع) از پدران بزرگوارش از علی(ع) نقل می‌کند که فرمود: پیامبر خدا(ص) فرمود: هنگامی که به آسمان برده شدم، رحمی را دیدم که به عرش (خدا) آویزان است، و از رحم دیگری به پروردگارش شکایت می‌کند. به او گفتم: بین تو و آن رحم چند نسل فاصله است؟ گفت: در نسل چهلمین به هم می‌رسیم.

در زمان حضرت قائم(ع) خداوند نیروی یک مرد شیعی را به اندازهٔ نیروی چهل مرد قرار می‌دهد

۱۴- ثویر بن ابی فاخته از امام سجّاد(ع) نقل می‌کند که فرمود: آنگاه که قائم ما(ع) قیام کند، خداوند متعال همهٔ بیماری‌ها را از شیعیان ما برمی دارد و دلهای آنها را بسان پاره‌های آهن قرار داده و به هر کدام از آنها نیروی چهل مرد را قرار می‌دهد و آنان فرمانروایان زمین و بزرگان آن خواهند بود.

کسی که چهل حدیث حفظ کند

۱۵- موسی بن ابراهیم مروزی از امام کاظم(ع) نقل می‌کند که فرمود: پیامبر خدا(ص) می‌فرمود: هر که از امّت من چهل حدیث از احادیثی که مردم در امور دینی خود بدان نیازمندند، حفظ کند، خداوند او را در روز رستاخیز فقیهی دانشمند بر می‌انگیزد.

۱۶- ابن عباس از پیامبر(ص) نقل می‌کند که فرمود: هر که از امت من چهل حدیث از سنّت حفظ نماید، من در روز رستاخیز شفیع او خواهم بود.

۱۷- انس از پیامبر خدا(ص) نقل می‌کند که فرمود: هر که از امت من از احادیث من چهل حدیثی که دربارهٔ امر دینش است، حفظ کند و منظورش رضای خدا و پاداش سرای آخرت باشد خداوند او را در روز رستاخیز فقیهی دانشمند برمی

قال: حدّثنا عروة بن مروان البرقي قال: حدّثنا ربيع بن بدر، عن أبان، عن أنس قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: من حفظ عنّي من أُمّتي أربعين حديثاً في أمر دينه يريد به وجه الله عزّوجلّ والدّار الآخرة بعثه الله يوم القيامة فقيهاً عالماً.

١٨ – حدّثنا أحمد بن محمّد بن الهيثم العجلي، وعبدالله بن محمّد الصّائغ، وعلي بن عبدالله الورّاق رضي الله عنهم قالوا: حدّثنا حمزة بن القاسم العلوي قال: حدّثنا الحسن بن متّيل الدّقّاق قال: حدّثنا أبو عبدالله عليّ بن محمّد الشّاذي، عن عليّ بن يوسف، عن حنان بن سُدير قال: سمعت أبا عبدالله عليه السّلام يقول: من حفظ عنّا أربعين حديثاً من أحاديثنا في الحلال والحرام بعثه الله يوم القيامة فقيهاً عالماً ولم يعذّبه.

١٩ – حدّثنا عليّ بن أحمد بن موسى الدّقّاق، والحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المكتّب، ومحمّد بن أحمد السناني رضي الله عنهم قالوا: حدّثنا محمّد بن أبي عبدالله الأسدي الكوفي أبو الحسين، قال: حدّثنا موسى بن عمران النخعي، عن عمّه الحسين بن يزيد، عن إسماعيل بن الفضل الهاشمي، وإسماعيل بن أبي زياد جميعاً، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه محمّد بن عليٍّ، عن أبيه عليّ بن الحسين، عن أبيه الحسين بن عليّ عليهم السّلام قال: إنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله أوصى إلى أمير المؤمنين عليٍّ بن أبي طالب عليه السّلام وكان فيما أوصى به أن قال له: يا عليُّ من حفظ من أُمّتي أربعين حديثاً يطلب بذلك وجه الله عزّوجلّ والدّار الآخرة حشره الله يوم القيامة مع النّبيّين والصدّيقين والشهداء والصالحين وحَسُن أولئك رفيقاً.

فقال عليٌّ عليه السّلام: يا رسول الله أخبرني ما هذه الأحاديث؟ فقال: أن تؤمن بالله وحده لا شريك له، وتعبده ولا تعبد غيره. وتقيم الصّلاة بوضوء سابغ في مواقيتها و لا تؤخّرها فإنّ في تأخيرها من غير علّة غضب الله عزّوجلّ. وتؤدّي الزّكاة، وتصوم شهر رمضان، وتحجّ البيت إذا كان لك مال وكنت مستطيعاً، وأن لا تعقّ والديك، ولا تأكل مال اليتيم ظلماً، ولا تأكل الرّبا، ولا تشرب الخمر ولا شيئاً من الأشربة المسكرة، ولا تزني ولا تلوط، ولا تمشي بالنميمة، ولا تحلف بالله كاذباً، و لا تسرق، ولا تشهد شهادة الزُّور لأحد قريباً كان أو بعيداً، وأن تقبل الحقّ ممّن

انگیزد.

۱۸- حنان بن سدیر ازامام صادق(ع) نقل می‌کند که گوید: هر که از احادیث ما چهل حدیث که دربارهٔ حلال و حرام است حفظ کند، خداوند او را در روز رستاخیز فقیهی دانشمند برانگیخته و عذابش نمی‌کند.

۱۹- امام صادق(ع) از پدران بزرگوارش نقل می‌کند که امام حسین(ع) فرمود: پیامبر خدا(ص) وصیتهایی را به امیرمؤمنان علی(ع) فرمود، از جمله وصایا این بود که فرمود: ای علی! هر کس از امّت من چهل حدیث برای رضای خدا و پاداش سرای آخرت حفظ کند، خداوند او را در روز رستاخیز به همراه پیامبران، صدیقان، شهیدان و شایستگان محشور می‌نماید که اینان رفیقان خوبی هستند.

علی(ع) عرض کرد: ای پیامبر خدا! این احادیث کدامند؟ فرمود: این که به خدای یگانه‌ای که شریکی ندارد ایمان بیاوری، تنها او را بپرستی و غیر او را نپرستی، نماز را با وضوی کامل در وقت خودش بر پای داری، و آن را به تأخیر نیندازی؛ چرا که تأخیر بدون علّت موجب خشم خداست، زکات را بپردازی، ماه رمضان را روزه بگیری، آنگاه که دارای ثروت شدی و مستطیع گشتی حج خانه خدا را انجام دهی، پدر و مادرت را ناراحت نکنی، مال یتیم را به ستم نخوری، ربا نخوری، شراب و هرگونه نوشیدنی مست آور را ننوشی، زنا نکنی، لواط نکنی، برای سخن‌چینی گام برنداری، به دروغ به خدا سوگند نخوری، دزدی نکنی برای هیچ کس ـ چه نزدیک چه دور ـ گواهی دروغین ندهی، حق را از هرکه بیاورد ـ چه کوچک چه بزرگ ـ بپذیری، به هیچ ستمگری ـ گرچه دوست نزدیک باشد ـ اعتماد نکنی، طبق هوای (نفست) عمل

جاء به صغيراً كان أو كبيراً، وأن لا تركن إلى ظالم وإن كان حميماً قريباً، وأن لا تعمل بالهوى، ولا تقذف المحصنة، ولا ترائي فإنَّ أيسر الرِّياء شرك بالله عزّوجلّ، وأن لا تقول لقصير: يا قصير، ولا لطويل: يا طويل تريد بذلك عيبه. وأن لا تسخر من أحد من خلق الله. وأن تصبر على البلاء والمصيبة، وأن تشكر نعم الله الّتي أنعم بها عليك، وأن لا تأمن عقاب الله على ذنب تصيبه، وأن لا تقنط من رحمة الله، وأن تتوب إلى الله عزّوجلّ من ذنوبك فإنَّ التائب من ذنوبه كمن لا ذنب له، ولا تصرَّ على الذُّنوب مع الإستغفار فتكون كالمستهزيء بالله وآياته ورسله.

وأن تعلم أنَّ ما أصابك لم يكن ليخطئك، وأنَّ ما أخطأك لم يك ليصيبك، وأن لا تطلب سخط الخالق برضى المخلوق. وأن لا تؤثر الدّنيا على الآخرة لأنَّ الدّنيا فانية والآخرة الباقية، وأن لا تبخل على إخوانك بما تقدر عليه، وأن تكون سريرتك كعلانيتك، وأن لا تكون علانيتك حسنة وسريرتك قبيحة، فإن فعلت ذلك كنت من المنافقين، وأن لا تكذب، وأن لا تخالط الكذّابين، وأن لا تغضب إذا سمعت حقّاً، وأن تؤدّب نفسك وأهلك و ولدك وجيرانك على حسب الطاقة، وأن تعمل بما علمت، ولا تعاملنَّ أحداً من خلق الله عزّوجلّ إلّا بالحقّ، وأن تكون سهلاً للقريب والبعيد وأن لا تكون جبّاراً عنيداً، وأن تكثر من التسبيح والتهليل والدُّعاء وذكر الموت وما بعده من القيامة والجنّة والنّار.

وأن تكثر من قراءة القرآن وتعمل بما فيه، وأن تستغنم البرَّ و الكرامة بالمؤمنين والمؤمنات، وأن تنظر إلى كلِّ ما لا ترضى فعله لنفسك فلا تفعله بأحد من المؤمنين، ولا تملَّ من فعل الخير، وأن لا تثقل على أحد، وأن لا تمنَّ على أحد إذا أنعمت عليه، وأن تكون الدّنيا عندك سجناً حتّىٰ يجعل الله لك جنّة فهذه أربعون حديثاً من استقام عليها وحفظها عنّي من أُمّتي دخل الجنّة برحمة الله وكان من أفضل النّاس وأحبّهم إلى الله عزّوجلّ بعد النّبيّين والوصيّين، وحشره الله يوم القيامة مع النّبيّين والصدّيقين والشهداء والصّالحين وحسن أُولئك رفيقاً.

نکنی، به زنان پارسا نسبت بد ندهی، ریاکاری نکنی که کمترین ریاشرک به خدای متعال است، به کسی که قدّش کوتاه است به خاطر عیب جویی نگویی: کوتاه، و به کسی که بلند قامت است نگویی: بلند، کسی از آفریدگان خدا را مسخره نکنی، به بلا و مصیبت بردبار و صبور باشی، و نعمتهایی راکه خداوند به تو ارزانی داشته سپاسگزار باشی، و به جهت گناهی که انجام داده‌ای از کیفر خدا ایمن نباشی، و از رحمت خدا نومید مباشی، و ازگناهت به خدا توبه کنی، چراکه توبه کننده از گناهش همانند کسی است که گناه نکرده است و با وجود آمرزش خواهی، بر گناهان پافشاری نکنی که مانند کسی خواهی بود که خدا و آیات و پیامبران او را مسخره کند.

و بایستی بدانی که آنچه به تو رسد از دست تو بیرون نرود و آنچه از دست تو رود به تو بازنگردد، و این که خدا را به خاطر خشنودی مخلوق به خشم نیاوری، و دنیا را بر آخرت ترجیح ندهی زیراکه دنیا فانی و آخرت پایدار است و از آنچه توانایی داری بر برادرانت بخل نورزی و درونت همانند بیرونت باشد، بیرونت نیک و درونت زشت نباشد که در این صورت از منافقان خواهی بود، دروغ مگوی، با دروغگویان میامیز، و آنگاه که سخن حق شنیدی خشمگین مباش و تا می‌توانی خود،خانواده، فرزندان و همسایگانت را ادب کن و بدانچه می‌دانی عمل کن و با هیچ یک از آفریدگان خدای متعال جز به حق رفتار نکن، و نسبت به خویشاوند و بیگانه خوش رفتار باشی، و ستمگر و کینه توز نباشی و بسیار سبحان الله و لااله الا الله بگویی و فراوان دعاکنی و زیاد به یاد مرگ و پس از آن قیامت، بهشت و دوزخ باشی.

و قرآن زیاد بخوانی و به آنچه در آن است عمل کنی و نیکی و بزرگواری را نسبت به مردان و زنان مؤمن غنیمت شماری و بنگری هر چه راکه برای خودت نمی‌پسندی برای کسی از مؤمنان مپسندی و از کار خیر دلتنگ مشوی، و بارِ دوش هیچ کس نشوی و آنگاه که به کسی نعمتی دادی منّتش ننهی، و دنیا در نزد تو بسان زندانی باشد تا خداوند بهشت را نصیب تو کند. این چهل حدیث است که هر کس در عمل به آنها پایداری کند وآنها را از من برای امّتم حفظ کند، به رحمت خدا، وارد بهشت می‌شود، واو از برترین مردم و پس از پیامبران و جانشینان آنها محبوبترین افراد در پیشگاه خداست وخداوند او را در روز رستاخیز با پیامبران، صدیقان، شهیدان و شایستگان محشور خواهد کرد و اینان رفیقان خوبی هستند.

حريم المسجد أربعون ذراعاً، والجوار أربعون داراً من أربعة جوانبها

٢٠- حدّثنا الحسن بن أحمد بن إدريس رضي الله عنه قال: حدّثني أبي، عن محمّد بن علي بن محبوب، عن محمّد بن الحسين، عن الحسن بن عليّ بن فضّال، عن عليّ بن عقبة بن خالد، عن أبيه عقبة بن خالد، عن أبي عبدالله، عن أبيه، عن آبائه عليهم السّلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السّلام: حريم المسجد أربعون ذراعاً، والجوار أربعون داراً من أربعة جوانبها.

فيمن عمّر أربعين سنة فما فوقها

٢١- حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدّثني محمّد بن الحسن الصّفّار، عن إبراهيم بن هاشم، عن محمّد بن عليٍّ المقرىء، عن يحيى بن المبارك، عن عبدالله بن جبلة، عن إسحاق بن عمّار، عن أبي عبدالله، عن أبيه، عن آبائه، عن عليٍّ عليهم السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: من عمّر أربعين سنة سلم من الأنواع الثّلاثة من الجنون والجذام والبرص، ومن عمّر خمسين سنة رزقه الله الإنابة إليه، ومن عمّر ستّين سنة هوّن الله حسابه يوم القيامة، ومن عمّر سبعين سنة كتبت حسناته ولم تكتب سيّئاته، ومن عمّر ثمانين سنة غفر له ما تقدّم من ذنبه وما تأخّر، ومشى على الأرض مغفوراً له وشفّع في أهل بيته.

٢٢- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله قال: حدّثني سلمة بن الخطّاب، عن أحمد بن عبد الرّحمن، عن إسماعيل بن عبد الخالق، عن محمّد بن طلحة، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: إنّ الله عزّوجلّ ليكرم ابن الأربعين ويستحيي من ابن الثمانين.

٢٣- حدّثنا محمّد بن الحسن رضي الله عنه قال: حدّثنا أحمد بن إدريس، عن محمّد بن أحمد بن يحيى، عن محمّد بن السندي، عن عليّ بن الحكم، عن داود بن النعمان، عن سيف التّمّار، عن أبي بصير قال: قال أبو عبدالله عليه السّلام: إذا بلغ العبد ثلاثاً و ثلاثين سنة فقد بلغ أشُدَّه، وإذا بلغ أربعين سنة فقد بلغ منتهاه، فإذا ظعن في إحدى و أربعين فهو في النقصان، وينبغي لصاحب الخمسين أن يكون كمن كان في النزع.

٢٤- وبهذا الإسناد، عن داود بن النعمان، عن سيف، عن أبي بصير قال: قال أبو

حریم مسجد چهل ذراع و همسایگی تا چهل خانه از چهار طرف است

۲۰- امام صادق(ع) از پدران بزرگوارش ازعلی(ع) نقل کرده که فرمود: حریم مسجد چهل ذراع است و همسایگی چهل خانه از چهار سمت خانه است.

کسی که چهل سال یا بیشتر عمر کند

۲۱- اسحاق بن عمّار از امام صادق(ع) و او از پدران بزرگوارش از علی(ع) نقل می‌کند که فرمود: پیامبر خدا(ص) فرمود: کسی که چهل سال عمر کند از سه گونه بیماری، جنون، جزام و پیسی سالم می‌ماند و کسی که پنجاه سال زندگی کند، خداوند بازگشت به سوی خودش را بدو روزی می‌کند، و هرکه شصت سال عمر کند خداوند در روز رستاخیز حسابرسی او را آسان می‌کند، و هرکه هفتاد سال زندگی کند، کارهای نیک او نوشته شده و گناهانش نوشته نمی‌شود، و هرکه هشتاد سال عمر کند گناهان پیشین و پسین او آمرزیده می‌شود و در روی زمین آمرزیده شده راه می‌رود و در مورد خاندانش شفاعت می‌کند.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۲۲- محمد بن طلحه از امام صادق(ع) نقل می‌کند که فرمود: خداوند افراد چهل ساله را گرامی می‌دارد و از افراد هشتاد ساله شرم می‌کند(که اورا کیفر دهد.)

۲۳- ابوبصیر از امام صادق(ع) نقل می‌کند که فرمود: آنگاه که بنده به سن سی و سه سالگی رسید در واقع به رشد رسیده و آنگاه که به سن چهل سالگی رسید به نهایت درجهٔ آن رسیده و آنگاه که به سن چهل و یک سالگی گام گذاشت او در کاستی است و شایسته است که فرد پنجاه ساله همانند کسی باشد که در حال جان کندن است.

۲۴- ابوبصیر از امام صادق(ع) نقل می‌کند که فرمود: بنده تا سن چهل سالگی در وسعت و گشایش است و آنگاه که به سن چهل سالگی رسید خداوند به دو فرشتهٔ او

عبدالله عليه السّلام: إنَّ العبد لفي فسحة من أمره ما بينه وبين أربعين سنة، فإذا بلغ أربعين أوحى الله عزّوجلّ إلى ملائكته أنّي قد عمّرت عبدي عمراً وقد طال فغلّظا وشدّدا وتحفّظا واكتبا عليه قليل عمله وكثيره وصغيره وكبيره. قال: وقال أبو جعفر عليه السّلام: إذا أتت على العبد أربعون سنة قيل له: خُذْ حذرك فإنّك غير معذورٍ، وليس ابن أربعين سنةً أحقَّ بالعذر من ابن عشرين سنة، فإنَّ الّذي يطلبهما واحد، وليس عنهما براقد، فاعمل لما أمامك من الهول، ودع عنك فضول القول.

٢٥- حدّثنا أحمد بن محمّد بن يحيى العطّار رضي الله عنه قال: حدّثني أبي، عن محمّد بن أحمد، عن العبّاس بن معروف، عن عبد الرّحمن بن أبي نجران، عن محمّد بن القاسم، عن عليّ بن المغيرة، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: سمعته يقول: إذا بلغ المرء أربعين سنة آمنه الله عزّوجلّ من الأدواء الثّلاثة: الجنون والجذام والبرص، فإذا بلغ الخمسين خفّف الله حسابه، فإذا بلغ الستّين رزقه الإنابة إليه، فإذا بلغ السبعين أحبّه أهل السماء، فإذا بلغ الثمانين أمر الله بإثبات حسناته وإلقاء سيّئاته، فإذا بلغ التسعين غفر الله له ما تقدّم من ذنبه وما تأخّر، وكتب أسير الله في أرضه، وفي حديث آخر فإذا بلغ المائة فذلك أرذل العُمُر، وروي أنَّ أرذل العمر أن يكون عقله عقل ابن سبع سنين.

٢٦- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن سلمة بن الخطّاب، عن علي بن الحسين، عن أحمد بن محمّد المؤدِّب، عن عاصم بن حميد، عن خالد القلانسي، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: يُؤتىٰ بالشيخ يوم القيامة فيدفع إليه كتابه ظاهرة ممّا يلي النّاس لا يرى مَساوي فيطول ذلك عليه، فيقول: يا ربِّ أتأمرني إلى النّار؟ فيقول الجبّار جلَّ جلاله: يا شيخ إنّي أستحيي أن أُعذِّبك، وقد كنت تصلّي لي في دار الدّنيا، إذهبوا بعبدي إلى الجنّة.

٢٧- حدّثنا أبو سعيد محمّد بن الفضل بن محمّد بن إسحاق المذكّر قال: حدّثنا أبو العبّاس محمّد بن يعقوب الأصمّ قال: حدّثني بكر بن سهل الدِّمياطيُّ قال: حدّثنا عبدالله بن المهاجر ربيح النجيبي قال: حدّثنا ابن وهب، عن حفص بن مَيْسرة، عن زيد بن أسلم، عن أنس قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: ما من معمَّر يعمَّر أربعين سنة إلّا صرف الله عنه ثلاثة أنواع من البلاء: الجنون والجذام

وحی می‌کند که من عمری برای بنده‌ام دادم که اینک طولانی شدهٔ پس با او تندی کنید، بر او سخت بگیرید و خوب از او نگهداری کنید و اعمال او را ـ از کم و زیاد، کوچک و بزرگ ـ بنویسید.

امام صادق(ع) فرمود: امام باقر(ع) فرمود: هر گاه بنده‌ای پا به سن چهل سالگی گذاشت به او گفته می‌شود: خود را دریاب که عذری از تو پذیرفته نیست و فرد چهل ساله برای عذر، شایسته‌تر از بیست ساله نیست، چرا که آنچه که آنها را می‌جوید یکی است و در خواب نیست. (از کار آنها غافل نیست) پس به جهت هراسی که در پیش داری عمل کن و گفتار زیادی را رها کن.

۲۵- علی بن مغیره از امام صادق(ع) نقل می‌کند که شنیدم حضرتش می‌فرمود: هنگامی که انسانی به چهل سالگی می‌رسد، خداوند او را از سه بیماری ایمن می‌دارد. جنون: جذام و پیسی، و آنگاه که به سن پنجاه سالگی رسید حسابرسی او را سبک گیرد، و آنگاه که به شصت سالگی رسید بازگشت به سوی خودش را به او روزی می‌کند، و آنگاه که به هفتاد سالگی رسید آسمانیان او را دوست دارند، و آنگاه که به هشتاد سالگی رسید، خداوند دستور می‌دهد که حسنات او ثبت و گناهانش کنار گذاشته شود، و آنگاه که به نود سالگی رسید، خداوند گناهان پیشین و پسین او را می‌آمرزد و نامش در شمار اسیران خدا در روی زمین نوشته می‌شود.

و در حدیث دیگری آمده: و آنگاه که به صد سالگی رسید به پایانی‌ترین درجهٔ عمر رسیده است و روایت شده: پایانی‌ترین درجهٔ عمر این است که خرد او مانند خرد کودک هفت ساله باشد.

۲۶- خالد قلانسی از امام صادق(ع) نقل می‌کند که فرمود: روز رستاخیز پیرمردی را می‌آورند و نامهٔ اعمالش را به دستش می‌دهند، طرف پشت نامه به سوی مردم است، او در آن جز بدی و گناه نمی‌بیند، بر او سخت گران می‌آید. می‌گوید: ای پروردگار من! آیا دستور می‌فرمایی که به سوی آتش بروم؟ خداوند جبّار فرماید: ای پیرمرد! من شرم دارم که تو را عذاب کنم، با این که تو در دنیا همواره نماز می‌خواندی. بندهٔ مرا به سوی بهشت ببرید!

۲۷- انس از پیامبر خدا(ص) نقل می‌کند که فرمود: از افراد مسنّ کسی نیست که چهل سال عمر کند مگر این که خداوند سه گونه بلا را از او بازگرداند: جنون، جذام و

والبرص، فإذا بلغ الخمسين ليّن الله عليه حسابه، فإذا بلغ الستّين رزقه الله الإنابة إليه بما يحبُّ ويرضى، فإذا بلغ السّبعين أحبّه الله وأحبّه أهل السماء، فإذا بلغ الثمانين قَبِل الله حسناته، وتجاوز عن سيّئاته، فإذا بلغ التسعين غفر الله له ما تقدَّم من ذنبه وما تأخّر، وسمّي أسير الله في أرضه، وشفّع في أهل بيته.

٢٨- حدّثنا أبو أحمد محمّد بن جعفر البندار الفقيه بفرغانة قال: حدّثنا أبو العبّاس الحمّادي قال: حدّثنا محمّد بن عليّ الصائغ المكي بمكّة قال: حدّثنا إبراهيم بن المنذر الحزامي قال: حدّثني عبدالله بن محمّد بن الحسين قال: حدّثني محمّد بن عبدالله بن عمر بن عثمان، عن أنس بن مالك قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: ما من عبد يعمّر في الإسلام أربعين سنة إلّا صرف الله عنه ثلاثة أنواع من البلاء: الجنون والجذام والبرص، فإذا بلغ الخمسين ليّن الله عليه الحساب، فإذا بلغ الستّين رزقه الله الإنابة إليه بما يحبُّ الله عزّوجلّ، فإذا بلغ السبعين أحبّه الله وأحبّه أهل السّماء، فإذا بلغ الثمانين قبل الله حسناته، وتجاوز عن سيّئاته، فإذا بلغ التسعين غفر الله له ما تقدَّم من ذنبه وما تأخّر، وسمّي أسير الله في أرضه، وشفّع في أهل بيته.

ثواب من حجّ أربعين حجّة

٢٩- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب، عن أبي جعفر الأحول، عن زكريّا الموصلي كوكب الدَّم قال: سمعت العبد الصالح عليه السّلام يقول: من حجَّ أربعين حجّة قيل له: اشفع فيمن أحببت ويفتح له باب من أبواب الجنّة يدخل منه هو ومن يشفع له.

إحتجاج أمير المؤمنين عليه السّلام على أبي بكر بثلاث وأربعين خصلة

٣٠- حدّثنا أحمد بن الحسن القطّان قال: حدّثنا عبد الرّحمن بن محمّد الحسني قال: حدّثنا أبو جعفر محمّد بن حفص الخثعمي قال: حدّثنا الحسن بن عبد الواحد قال: حدّثني أحمد بن التغلبي قال: حدّثني أحمد بن عبد الحميد قال: حدّثني حفص بن منصور العطّار قال: حدّثنا أبو سعيد الورّاق، عن أبيه، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه، عن جدّه عليهم السّلام قال: لمّا كان من أمر أبي بكر وبيعة النّاس له وفعلهم بعليّ بن أبي طالب عليه السّلام ما كان لم يزل أبوبكر يظهر له الإنبساط ويرى منه

پیسی، و آنگاه که به سن پنجاه سالگی رسید خداوند حسابرسی او را آسان نماید، و آنگاه که به شصت سالگی رسید خداوند بازگشت به سوی خویش را در آنچه دوست دارد و خشنود است به او روزی می‌کند، و آنگاه که به هفتاد سالگی رسید خداوند او را دوست داشته و آسمانیان او را دوست می‌دارند، و آنگاه که به هشتاد سالگی رسید خداوند اعمال نیک او را می‌پذیرد و از اعمال بد او می‌گذرد، و آنگاه که به نود سالگی رسید خداوند گناه پیشین و پسین او را می‌آمرزد و اسیر خدا در روی زمین نامیده می‌شود و دربارهٔ خاندانش شفاعت می‌کند.

۲۸- انس بن مالک از پیامبر خدا(ص) نقل می‌کند که فرمود: هیچ بنده‌ای نیست که در اسلام چهل سال عمر کند مگر این که خداوند سه گونه بلا را از او بازگرداند: جنون، جذام و پیسی، و آنگاه که به سن پنجاه سالگی رسید خداوند حسابرسی او را آسان نماید، و آنگاه که به شصت سالگی رسید خداوند بازگشت به سوی خویش را در آنچه دوست دارد و خشنود است به او روزی می‌کند، و آنگاه که به هفتاد سالگی رسید خداوند او را دوست داشته و آسمانیان او را دوست می‌دارند، و آنگاه که به هشتاد سالگی رسید خداوند اعمال نیک او را می‌پذیرد، و از اعمال بد او می‌گذرد، و آنگاه که به نود سالگی رسید خداوند گناه پیشین و پسین او را می‌آمرزد و اسیر خدا در روی زمین نامیده می‌شود و دربارهٔ خاندانش شفاعت می‌کند.

پاداش کسی که چهل مرتبه حج کند

۲۹- زکریّای موصلی از امام کاظم(ع) نقل می‌کند که از حضرتش شنیدم که می‌فرمود: کسی که چهل مرتبه اعمال حج را انجام دهد به او گفته می‌شود: در مورد هر کسی که دوست داری شفاعت کن و دری از درهای بهشت برای او باز می‌گردد که از آن، خود و هر کس که شفاعتش کرده، وارد بهشت شوند.

استدلال امیرمؤمنان علی(ع) با چهل و سه دلیل در برابر ابوبکر

۳۰- امام صادق(ع) از پدر بزرگوارش از جدّ ارجمندش نقل می‌کند که فرمود: آنگاه که کار ابوبکر بالا گرفت و مردم با او بیعت کرده و با علی(ع) آن گونه رفتار نمودند، ابوبکر همواره نسبت به علی(ع) روی خوش نشان می‌داد ولی از حضرتش گرفتگی می‌دید، این رفتار بر ابوبکر سنگین بود. از این رو دوست داشت که با حضرتش دیدار کرده وُ از نظر او آگاه گردد و از این که مردم دور او گردهم آمده و کار امّت را بدو

انقباضاً فكبر ذلك على أبي بكر فأحبَّ لقاءه واستخراج ما عنده والمعذرة إليه لما اجتمع النّاس عليه وتقليدهم إيّاه أمر الأُمّة وقلّة رغبته في ذلك وزهده فيه، أتاه في وقت غفلة وطلب منه الخلوة، وقال له: والله يا أبا الحسن ما كان هذا الأمر مواطاة منّي، ولا رغبة فيما وقعت فيه، ولا حرصاً عليه ولا ثقة بنفسي فيما تحتاج إليه الأُمّة ولا قوّة لي لمال ولا كثرة العشيرة ولا ابتزاز له دون غيري فمالك تضمر عليَّ ما لم أستحقّه منك وتظهر لي الكراهة فيما صرت إليه وتنظر إليَّ بعين السأمة منّي؟

قال: فقال له عليه السّلام: فما حملك عليه إذا لم ترغب فيه ولا حرصت عليه ولا وثقت بنفسك في القيام به، وبما يحتاج منك فيه؟ فقال أبوبكر: حديثٌ سمعته من رسول الله صلّى الله عليه وآله: «إنَّ الله لا يجمع أُمّتي على ضلال» ولمّا رأيت اجتماعهم اتّبعت حديث النّبيّ صلّى الله عليه وآله وأحلت أن يكون اجتماعهم على خلاف الهدى وأعطيتهم قود الإجابة ولو علمت أنَّ أحداً يتخلّف لامتنعت.

قال: فقال عليٌّ عليه السّلام: أما ما ذكرت من حديث النّبيّ صلّى الله عليه وآله «إنَّ الله لا يجمع أُمّتي على ضلال» أفكنت من الأُمّة أو لم أكن؟ قال: بلى، قال: وكذلك العصابة الممتنعة عليك من سلمان وعمّار وأبي ذرٍّ والمقداد وابن عبادة ومن معه من الأنصار؟ قال: كلٌّ من الأُمّة، فقال عليٌّ عليه السّلام: فكيف تحتجُّ بحديث النّبيّ صلّى الله عليه وآله وأمثال هؤلاء قد تخلّفوا عنك وليس للأُمّة فيهم طعنٌ ولا في صحبة الرّسول صلّى الله عليه وآله ونصيحته منهم تقصير، قال: ما علمت بتخلّفهم إلّا من بعد إبرام الأمر وخفت إن دفعت عنّي الأمر أن يتفاقم إلى أن يرجع النّاس مرتدّين عن الدّين وكان ممارستكم إليَّ إن أجبتم أهون مؤونة على الدّين وأبقى له من ضرب النّاس بعضهم ببعض فيرجعوا كفّاراً، وعلمت أنّك لست بدوني في الإبقاء عليهم وعلى أديانهم، قال عليٌّ عليه السّلام: أجل ولكن أخبرني عن الّذي يستحقُّ هذا الأمر بما يستحقّه؟ فقال أبوبكر: بالنصيحة، والوفاء، ورفع المداهنة والمحاباة، وحسن السيرة، وإظهار العدل، والعلم بالكتاب والسنّة وفصل الخطاب،

سپردند از او عذر خواهی کند و کم علاقگی و بی اعتنایی خود را نسبت به خلافت ابراز کند. به همین جهت در هنگام بی خبری نزد حضرتش آمده و از او اجازهٔ ملاقات خصوصی خواست و آنگاه گفت: سوگند به خدا! ای ابالحسن! من در این موضوع زمینه سازی نکرده بودم و در آنچه هم اینک گرفتارم رغبتی نداشتم و بر آن حرص نمی‌ورزیدم و به خود مطمئن نیستم که بتوانم نیازهای امّت را برطرف سازم، نه نیروی مالی دارم و نه افراد زیادی از خاندانم، و نمی‌خواستم آن را از دیگری بربایم، پس برای چه تو از من چیزی را که سزاوارش نیستم به دل گرفته و نسبت به من در این موضوع ناخرسندی نشان داده و با دیدهٔ بدبینی به من می‌نگری؟

امام فرمود: علی(ع) به او فرمود: اگر تمایل به این کار نداری و بر آن حرص نمی‌ورزی و به خود مطمئن نیستی که بتوانی به این امر قیام کرده و نیازمندی مربوط به آن را روا سازی چرا به آن تن دادی؟ ابوبکر گفت: به جهت حدیثی است که از پیامبر خدا(ص) شنیدم که: «خداوند امّت مرا بر گمراهی گرد هم نمی‌آورد» هنگامی که اجتماع آنها را دیدم از حدیث پیامبر پیروی کردم و محال دانستم که اجتماع آنان بر خلاف و هدایت باشد و زمام پذیرش را به آنان سپردم، اگر می‌دانستم که کسی مخالفت می‌کند از پذیرش آن خودداری می‌کردم.

علی(ع) فرمود: در مورد حدیثی که از پیامبر(ص) نقل کردی که: «خداوند امّت مرا بر گمراهی گردِهم نمی‌آورد» در این صورت آیا من از این امّت بودم یا نبودم؟ گفت: آری، بودی، فرمود: همچنین آن گروهی که از بیعت با تو خودداری کردند؛ سلمان، عمّار، اباذر، مقداد، ابن عباده، و افراد دیگری از انصار، آیا از امّت بودند یا نه؟ گفت: همهٔ اینان از امّت بودند. علی(ع) فرمود: پس چگونه به حدیث پیامبر(ص) استدلال می‌کنی که همچون افرادی از بیعت با تو خودداری کردند با این که در میان امّت کسی بر آنان ایراد نگرفته و آنان در صحابی بودن پیامبر(ص) و خیرخواهی او کوتاهی نداشتند. ابوبکر گفت: من هنگامی از مخالفت آنان آگاه شدم که کار خلافت استوار شده بود و من بیم داشتم که اگر خلافت را از خود دور کنم کار سخت‌تر گشته و مردم از دین برگردند و مبارزه با شما برای پذیرش من، برای دین آسانتر و نگاهدارنده‌تر از این بود که مردم به جان همدیگر افتاده و به دوران کفر بازگردند و می‌دانستم که علاقهٔ تو نسبت به بقای مردم و دین آنها از من کمتر نیست.

علی(ع) فرمود: آری چنین است، ولی برای من بازگو کن کسی که شایستگی این امر را پیدا می‌کند با چه ویژگیهایی آن را پیدا می‌کند؟ ابوبکر گفت: با خیرخواهی، وفا، رفع چاپلوسی و بخشش بیجا، روش نیکو، اظهار دادگری، دانش کتاب و سنّت و

مع الزُّهد في الدّنيا وقلّة الرَّغبة فيها وإنصاف المظلوم من الظالم القريب والبعيد.

ثمّ سكت فقال عليٌّ عليه السّلام: أنشدك بالله يا أبا بكر أفي نفسك تجد هذه الخصال أوفيَّ؟ قال: بل فيك يا أبا الحسن، قال: أنشدك بالله أنا المجيب لرسول الله صلّى الله عليه وآله قبل ذكران المسلمين أم أنت؟ قال: بل أنت، قال: فأنشدك بالله أنا الأذان لأهل الموسم ولجميع الأُمّة بسورة براءة أم أنت؟ قال: بل أنت، قال: فأنشدك بالله أنا وقيت رسول الله صلّى الله عليه وآله بنفسي يوم الغار أم أنت؟ قال: بل أنت، قال: أنشدك بالله أليَ الولاية من الله مع ولاية رسول الله في آية زكاة الخاتم أم لك؟ قال: بل لك، قال: أنشدك بالله أنا المولى لك ولكلّ مسلم بحديث النّبيّ صلّى الله عليه وآله يوم الغدير أم أنت؟ قال: بل أنت، قال: أنشدك بالله ألي الوزارة من رسول الله صلّى الله عليه وآله والمثل من هارون من موسى أم لك؟ قال: بل لك، قال: فأنشدك بالله أبي بَرَزَ رسول الله صلّى الله عليه وآله وبأهل بيتي و ولدي في مباهلة المشركين من النصارى أم بك وبأهلك وولدك؟ قال: بكم، قال: فأنشدك بالله ألي ولأهلي وولدي آية التطهير من الرِّجس أم لك ولأهل بيتك؟ قال: بل لك ولأهل بيتك، قال: فأنشدك بالله أنا صاحب دعوة رسول الله صلّى الله عليه وآله وأهلي وولدي يوم الكساء «اللّهمَّ هؤلاء أهلي إليك لا إلى النّار» أم أنت؟ قال: بل أنت وأهلك وولدك، قال: فأنشدك بالله أنا صاحب الآية «يوفون بالنذر ويخافون يوماً كان شرُّه مستطيراً» أم أنت؟ قال: بل أنت.

قال: فأنشدك بالله أنت الفتى الّذي نودي من السماء «لا سيف إلّا ذو الفقار ولا فتى إلّا عليٌّ» أم أنا؟ قال: بل أنت، قال: فأنشدك بالله أنت، الّذي ردَّت له الشّمس لوقت صلاته فصلّاها ثمَّ توارت أم أنا؟ قال: بل أنت. قال: فأنشدك بالله أنت الّذي حباك رسول الله صلّى الله عليه وآله برايته يوم خيبر ففتح الله له أم أنا؟ قال: بل أنت، قال: فأنشدك بالله أنت الّذي نفّست عن رسول الله صلّى الله عليه وآله كُربته وعن المسلمين بقتل عَمرو بن عبدودٌ أم أنا؟ قال: بل أنت، قال: فأنشدك بالله أنت

داشتن فصل خطاب به همراه زهد در دنیا و کم علاقگی به آن و ستاندن حق مظلوم از ظالم خویشاوند یا بیگانه.

آنگاه ابوبکر ساکت شد. علی(ع) فرمود: تو را به خدا! ای ابابکر! آیا این ویژگی‌ها را در خود می‌یابی یا در من؟ ابوبکر گفت: بلکه در شما می‌بینم ای ابالحسن! حضرت فرمود: تو را به خدا! آیا پیش از متوجه شدن مسلمانان، من پیامبر خدا(ص) را پاسخ دادم یا تو؟ گفت: بلکه تو! فرمود: تو را به خدا! آیا من برای اهل موسم حج و برای همهٔ امّت، سورهٔ برائت را اعلام نمودم یا تو؟ گفت: بلکه تو. فرمود: تو را به خدا! در آیهٔ زکات که من انگشتر بخشیدم، آیا ولایت من به همراه ولایت خدا و پیامبر خدا بود یا تو؟ گفت: بلکه تو. فرمود: تو را به خدا! آیا طبق حدیث پیامبر در روز غدیر، من مولای تو و همهٔ مسلمانان هستم یا تو؟ گفت: بلکه تو. فرمود: تو را به خدا! آیا وزارت از پیامبر خدا(ص) و همانند بودن از هارون از موسی را من دارم یا تو؟ گفت: بلکه تو. فرمود: تو را به خدا! آیا پیامبر خدا(ص) با من و خاندان و فرزندان من برای مباهله با مشرکان مسیحی بیرون آمد یا با تو و خاندان و فرزندانت؟ گفت: بلکه تو. فرمود: تو را به خدا! آیا آیهٔ تطهیر از پلیدی برای من و خاندان و فرزندانم فرود آمده یا برای تو و خاندان و فرزندانت؟ گفت: بلکه تو و خاندانت. فرمود: تو را به خدا! آیا من و خاندان و فرزندانم در روز کساء مشمول فراخوانی پیامبر خدا(ص) بودیم که: «خداوندا! اینان خاندان منند که رهسپار به سوی تو هستند نه به سوی آتش» یا تو؟ گفت: بلکه تو و خاندان و فرزندانت.

فرمود: تو را به خدا! آیا تو آن جوانمردی هستی که از آسمان ندا داده شد که: شمشیری جز ذوالفقار و جوانمردی جز علی(ع) نیست» یا من؟ گفت: بلکه تو. فرمود: تو را به خدا! آیا تو همان کسی هستی که آفتاب به هنگام نمازش برگردانده شد و او نمازش را خواند، سپس آفتاب ناپدید شد یا من؟ گفت: بلکه تو. فرمود: تو را به خدا! آیا تو آن کسی هستی که پیامبر خدا(ص) در جنگ خیبر پرچم خود را بدو سپرد و خداوند او را پیروز کرد، یا من؟ گفت: بلکه تو. فرمود: تو را به خدا! آیا تو بودی که اندوه پیامبر خدا(ص) و مسلمانان را با کشتن عمرو بن عبدود زدودی یا من؟ گفت: بلکه تو. فرمود: تو را به خدا! آیا تو بودی که پیامبر خدا(ص) برای پیغام بردن

الّذي ائتمنك رسول الله صلّى الله عليه وآله رسالته إلى الجنّ فأجابت أم أنا؟ قال: بل أنت، قال: أنشدك بالله أنت الّذي طهّرك رسول الله صلّى الله عليه وآله من السّفاح من آدم إلى أبيك بقوله: «أنا وأنت من نكاح لا من سفاح من آدم إلى عبد المطّلب» أم أنا؟ قال: بل أنت، قال: فأنشدك بالله أنا الّذي اختارني رسول الله صلّى الله عليه وآله وزوّجني ابنته فاطمة وقال: «الله زوّجك» أم أنت؟ قال: بل أنت، قال: فأنشدك بالله أنا والد الحسن والحسين ريحانتيه اللّذين قال فيهما: «هذان سيّدا شباب أهل الجنّة وأبوهما خير منهما» أم أنت؟ قال: بل أنت، قال: فأنشدك بالله أخوك المزيّن بجناحين في الجنّة ليطير بهما مع الملائكة أم أخي؟ قال: بل أخوك، قال: فأنشدك بالله أنا ضمنت دين رسول الله وناديت في الموسم بإنجاز موعده أم أنت؟ قال: بل أنت، قال: فأنشدك بالله أنا الّذي دعاه رسول الله لطير عنده يريد أكله فقال: «اللّهمّ ائتني بأحبّ خلقك إليك بعدي» أم أنت؟ قال: بل أنت، قال: فأنشدك بالله أنا الّذي بشّرني رسول الله بقتال الناكثين والقاسطين والمارقين على تأويل القرآن أم أنت؟ قال: بل أنت.

قال: فأنشدك بالله أنا الّذي شهدت آخر كلام رسول الله صلّى الله عليه وآله ووليت غسله ودفنه أم أنت؟ قال: بل أنت، قال: فأنشدك بالله أنا الّذي دلّ عليه رسول الله صلّى الله عليه وآله بعلم القضاء بقوله: «عليٌّ أقضاكم» أم أنت؟ قال: بل أنت، قال: فأنشدك بالله أنا الّذي أمر رسول الله صلّى الله عليه وآله أصحابه بالسلام عليه بالإمرة في حياته أم أنت؟ قال: بل أنت، قال: فأنشدك بالله أنت الّذي سبقت له القرابة من رسول الله صلّى الله عليه وآله أم أنا؟ قال: بل أنت، قال: فأنشدك بالله أنت الّذي حباك الله عزّوجلّ بدينار عند حاجته وباعك جبرئيل وأضفت محمّداً صلّى الله عليه وآله وأطعمت ولده؟ قال: فبكى أبوبكر وقال: بل أنت، قال: فأنشدك بالله أنت الّذي حملك رسول الله صلّى الله عليه وآله على كتفيه في طرح صنم الكعبة وكسره حتّى لو شاء أن ينال أفق السماء لناالها أم أنا؟ قال: بل أنت، قال: فأنشدك بالله

به سوی جنّیان امین خود قرار داد و او هم این مأموریت را پذیرفت یا من؟ گفت: بلکه تو. فرمود: تو را به خدا! آیا تو بودی که پیامبر خدا(ص) او را باگفتن: «من و تو از آدم تا عبدالمطلب حلال زاده‌ایم نه زنازاده.» از زنا تطهیرش نمود یا من؟ گفت: البته تو بودی. فرمود: تو را به خدا! آیا من همان کسی هستم که پیامبر خدا(ص) مرا برگزید و دخترش فاطمه(س) را همسر من قرار داد یا تو؟ گفت: البته تو بودی. فرمود: تو را به خدا! آیا من پدر دو ریحانهٔ پیامبر(ص) یعنی حسن و حسین(ع) که در مورد آنان فرمود: «اینان سرور جوانان بهشتند و پدرشان از آنان بهتر است» بودم یا تو؟ گفت: البته تو بودی. فرمود: تو را به خدا! آیا برادر تو با دو بال زینت شده در بهشت با فرشتگان پرواز می‌نماید یا برادر من؟ گفت: البته برادر تو. فرمود: تو را به خدا ! آیا من بدهی‌های پیامبر خدا را به عهده گرفتم و در موسم حج فریاد زدم که وعده‌های پیامبر را در موقع اش پرداخت خواهم نمود یا تو؟ گفت: بلکه تو بودی. فرمود: تو را به خدا !آیا من همان کسی بودم که پیامبر خدا(ص) برای خوردن مرغی که نزدش بود و می خواست بخورد به خدا عرض کرد: «خدایا! محبوبترین آفریدگانت بعد از مرا در نزد من حاضر کن.» یا تو؟ گفت: البته تو بودی. فرمود: تو را به خدا! آیا من همان کسی هستم که پیامبر خدا(ص) نوید داد که به تأویل قرآن با پیمان شکنان، بی دادگران و از دین خارج شوندگان جنگ خواهم کرد یا تو؟ گفت: البته تو بودی.

فرمود: تو را به خدا! آیا من همان کسی هستم که در واپسین لحظات عمر پیامبر خدا(ص) شاهدآخرین کلام آن حضرت بودم و به غسل و خاکسپاری او پرداختم یا تو؟ گفت: بلکه تو بودی. فرمود: تو را به خدا! آیا من همان کسی هستم که پیامبر خدا(ص) باگفتار علی داورترین شماست، به دانش داوری راهنمایی کرد یا تو؟ گفت: البته تو بودی. فرمود: تو را به خدا! آیا من همان کسی هستم که پیامبر خدا(ص) به یارانش دستور داد در دوران زندگیش به عنوان امیرمؤمنان سلام دهند یا تو بودی؟ گفت: البته تو بودی. فرمود: تو را به خدا! آیا تویی آن که در خویشاوندی از پیامبر خدا(ص) پیشی گرفته‌ای یا من؟ گفت: بلکه تو. فرمود: تو را به خدا! آیا تو همو بودی که خداوند به هنگام نیازش دیناری بدو بخشید و آن را به جبرئیل فروخت و محمّد(ص) را مهمان کرده و فرزندانش را غذا داد؟ حضرت فرمود: ابوبکر گریست و گفت: البته تو بودی. فرمود: تو را به خدا!آیا تویی آن که پیامبر خدا(ص) برای پایین انداختن بتهای کعبه و شکستن آنها او را به دوش خود گرفت که اگر می‌خواست به کرانه و افق آسمان برسد دست رسی داشت، یا من بودم؟ گفت: البته تو بودی. فرمود: تو را به خدا! آیا تویی آن که پیامبر خدا(ص) برای او

أنت الّذي قال له رسول الله صلّى الله عليه وآله: «أنت صاحب لوائي في الدّنيا والآخرة» أم أنا؟ قال: بل أنت.

قال: فأنشدك بالله أنت الّذي أمر رسول الله بفتح بابه في مسجده حين أمر بسدّ جميع أبواب أصحابه وأهل بيته وأحلّ له فيه ما أحلّه الله له أم أنا؟ قال: بل أنت قال: فأنشدك الله أنت الّذي قدّم بين يدي نجوى رسول الله صلّى الله عليه وآله صدقة فناجاه أم أنا إذا عاتب الله عزّوجلّ قوماً فقال: «ءأشفقتم أن تقدّموا بين يدي نجويكم صدقات - الآية»؟ قال: بل أنت، قال: فأنشدك بالله أنت الّذي قال فيه رسول الله صلّى الله عليه وآله لفاطمة عليها السّلام: «زوّجتك أوّل النّاس إيماناً وأرجحهم إسلاماً» في كلام له أم أنا؟ قال: بل أنت. فلم يزل عليه السّلام يعدّ عليه مناقبه الّتي جعل الله عزّوجلّ له دونه ودون غيره ويقول له أبوبكر: بل أنت، قال: فبهذا وشبهه يستحقّ القيام بأمور أمّة محمّد صلّى الله عليه وآله، فقال له عليّ عليه السّلام: فما الّذي غرّك عن الله وعن رسوله وعن دينه وأنت خِلْو ممّا يحتاج إليه أهل دينه؟ قال: فبكى أبوبكر وقال: صدقت يا أبا الحسن أنظرني يومي هذا، فأُدبّر ما أنا فيه وما سمعت منك.

قال: فقال له عليّ عليه السّلام: لك ذلك يا أبا بكر، فرجع من عنده وخلا بنفسه يومه ولم يأذن لأحد إلى اللّيل، وعُمر يتردّد في النّاس لما بلغه من خلوته بعليّ عليه السّلام فبات في ليلته فرأى رسول الله صلّى الله عليه وآله في منامه متمثّلاً له في مجلسه فقام إليه أبوبكر ليسلّم عليه فولّى وجهه فقال أبوبكر: يا رسول الله هل أمرت بأمر فلم أفعل؟ فقال رسول الله صلّى الله عليه وآله: أردّ السّلام عليك وقد عاديت الله ورسوله؟! وعاديت من والى الله ورسوله ؟! رُدّ الحقّ إلى أهله، قال: فقلت: مَنْ أهله؟ قال: من عاتبك عليه وهو عليّ، قال: فقد رددت عليه يا رسول الله بأمرك، قال: فأصبح وبكى وقال لعليّ عليه السّلام: ابسط يدك فبايعه وسلّم إليه الأمر، وقال له: أُخرج إلى مسجد رسول الله صلّى الله عليه وآله فأُخبر النّاس بما

فرمود: «تو پرچمدار من در دنیا و سرای آخرت هستی.» یا من؟ گفت: بلکه تو.

فرمود: تو را به خدا! آیا تو بودی آن که پیامبر خدا(ص) دستور گشایش درب خانه‌اش به سوی مسجد را صادر کرد آنگاه که دستور داد همهٔ درهای اصحاب و خاندانش به سوی مسجد بسته شود و آنچه که خدا در آن برای او حلال کرده بود برایش حلال نمود، یا من بودم؟ گفت: بلکه تو. فرمود: تو را به خدا! آیا تویی آن که به جهت نجوای با پیامبر خدا(ص) پیشاپیش صدقه‌ای داد آنگاه به نجوا پرداخت آنگاه که خداوند متعال گروهی را مورد عقاب قرار داد و فرمود: «آیا سختتان بود که پیش از نجوای با پیامبر صدقه‌هایی بپردازید؟» یا من بودم؟ گفت: بلکه تو بودی. فرمود: تو را به خدا! تو بودی که پیامبر خدا(ص) در مورد او در ضمن سخنانی به فاطمه(ع) فرمود: من تو را به همسری کسی درآوردم که او نخستین مردم از نظر ایمان و برترین آنان از نظر اسلام است؟ گفت: بلکه تو بودی. علی پیوسته مناقبی را که خداوند بدو ـ نه به ابوبکر و غیر او ـ اختصاص داده می‌شمرد و ابوبکر می‌گفت: بلکه تو بودی. آنگاه حضرتش فرمود: پس به این ویژگی‌ها و مانند آن شایستگی قیام به امور امّت محمّد(ص) پیدا می‌شود. سپس حضرتش رو به ابوبکر کرد و فرمود: چه چیزی تو را از خدا و پیامبر و دینش فریب داد با این که از آنچه که اهل دین بدان نیاز دارند، تهی هستی؟ حضرت فرمود: در این هنگام ابوبکر گریست و گفت: ای ابالحسن! راست گفتی، همین امروز را به من مهلت بده تا در کار خود وآنچه از تو شنیدم بیاندیشم.

حضرت فرمود: علی(ع) بدو فرمود: ای ابابکر! تو این مهلت را داری. آنگاه ابوبکر از نزد علی(ع) بازگشت و آن روز را به تنهایی سپری کرد و تاشب به هیچ کس اجازهٔ ملاقات نداد. عمر نیز از آنجایی که جلسهٔ خلوت ابوبکر با علی(ع) را شنیده بود در میان مردم رفت و آمد می‌کرد. ابوبکر آن شب پیامبر خدا(ص) را در خواب دید که در جایگاه خود نشسته، ابوبکر برخاست تا به حضرتش سلام کند، حضرت روی از او گردانید، عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا فرمانی دادی که من انجام ندادم؟

پیامبر خدا(ص) فرمود: من پاسخ سلام تو را بدهم، بااین که با خدا و پیامبرش و کسی که خدا و پیامبرش او را دوست می‌دارد، دشمنی می‌کنی؟ حق را به اهلش باز گردان! ابوبکر گفت: اهل آن کیست؟ فرمود: همان ـ علی(ع) ـ که بر تو عتاب کرد. ابوبکر گفت: به فرمان تو ای پیامبر خدا! خلافت را به او بر می‌گردانم. حضرت فرمود: بامدادان در حالی که می‌گریست به علی(ع) گفت: دستت را بده، آنگاه با او بیعت کرد و امر خلافت را به اوتسلیم کرد، آنگاه گفت: من به مسجد پیامبر خدا(ص) می‌روم و

رأيت في ليلتي وما جرى بيني وبينك فأُخرِجُ نفسي من هذا الأمر وأُسلّم عليك بالإمرة، قال: فقال له عليٌّ عليه السلام: نعم، فخرج من عنده متغيّراً لونه، فصادفه عمر وهو في طلبه فقال له: ما حالك يا خليفة رسول الله؟ فأخبره بما كان منه وما رأى وما جرى بينه وبين عليٍّ عليه السّلام.

فقال له عمر: أنشدك بالله يا خليفة رسول الله أن تغترَّ بسحر بني هاشم فليس هذا بأوّل سحر منهم فما زال به حتّىٰ ردَّه عن رأيه وصرفه عن عزمه ورغّبه فيما هو فيه وأمره بالثبات عليه والقيام به، قال: فأتى عليٌّ عليه السّلام المسجد للميعاد فلم ير فيه منهم أحداً فأحسَّ بالشرِّ منهم، فقعد إلى قبر رسول الله صلّى الله عليه وآله فمرَّ به عمر فقال: يا عليُّ دون ما تروم خَرْطُ القتاد، فعلم بالأمر وقام ورجع إلى بيته.

إحتجاج أمير المؤمنين صلوات الله وسلامه عليه بمثل هذه الخصال على الناس يوم الشورى

٣١- حدّثنا أبي، ومحمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنهما قالا: حدّثنا سعد بن عبدالله قال: حدّثنا محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب، عن الحكم بن مسكين الثقفي، عن أبي الجارود، وهشام أبي ساسان، وأبي طارق السرّاج، عن عامر بن واثلة قال: كنت في البيت يوم الشورى فسمعت عليّاً عليه السّلام وهو يقول: استخلف النّاس أبا بكر وأنا والله أحقُّ بالأمر وأولى به منه، واستخلف أبوبكر عمر وأنا والله أحقُّ بالأمر وأولى به منه إلّا أنَّ عمر جعلني مع خمسة نفر أنا سادسهم لا يعرف لهم عليَّ فضل ولو أشاء لاَحْتَجَجْتُ عليهم بما لا يستطيع عَربيّهم ولاعجميّهم المعاهد منهم والمشرك تغيير ذلك، ثمّ قال: نشدتكم بالله أيّها النفر هل فيكم أحدٌ وحّد الله قبلي؟ قالوا: اللّهمَّ لا، قال: نشدتكم بالله هل فيكم أحدٌ قال له رسول الله صلّى الله عليه وآله: «أنت منّي بمنزلة هارون من موسى إلّا أنّه لا نبيَّ بعدي» غيري؟ قالوا: اللّهمَّ لا، قال: نشدتكم بالله هل فيكم أحدٌ ساق

مردم را از خوابی که دیشب دیدم آگاه می‌کنم و گفتگوهایی که میان من و تو شده به مردم گزارش می‌دهم. آنگاه از این امر کنار می‌روم و به شما به عنوان امیر سلام می‌دهم. علی(ع) فرمود: آری.

ابوبکر با رنگ پریده از نزد علی(ع) بیرون آمد، عمر که در جستجوی او بود، او را دید و گفت: ای خلیفهٔ پیامبر خدا! چرا حالت این گونه است؟ ابوبکر او را از تصمیم خود و خوابی که دیده بود و آنچه که میان او و علی(ع) رخ داده بود، آگاه کرد، عمر گفت: ای خلیفهٔ پیامبر خدا! تو را به خدا که فریب سحر بنی هاشم را مخور، این نخستین سحری نیست که از آنها سر می‌زند. او پیوسته از این سخنان به گوش او خواند تا این که او را از رأیش برگردانده و از تصمیمش منصرف نمود و به خلافت تشویق کرد و وادار نمود که در آن استوار مانده و بدان قیام کند.

حضرت فرمود: علی(ع) در وعدهٔ مقرّر در مسجد حاضر شد ولی هیچ کس را در آنجا ندید واحساس کرد که آنان شرّی ایجاد کرده‌اند. پس کنار قبر پیامبرخدا(ص) نشست، عمر داشت از آنجا عبور می‌کرد و به آن حضرت گفت: ای علی! آنچه تودر جستجوی آنی، همانند کندن خارهای درخت قتاد، سخت است ـ یعنی به آن هرگز نخواهی رسید ـ حضرت از قضیه آگاه شد و برخاست و به خانهٔ خود رفت.

استدلال علی(ع) با این ویژگی‌ها بر مردم در روز شورا

۳۱- از عامربن واثله نقل شده که گوید: من در روز شورا در آن خانه‌ای که شورای خلافت تشکیل شده بود حضور داشتم، شنیدم که علی(ع) می‌فرمود: مردم در حالی ابوبکر را خلیفه کردند که سوگند به خدا من از او شایسته‌تر و سزاوارتر بودم، ابوبکر نیز عمر را خلیفه کرد که سوگند به خدا من از او شایسته‌تر و سزاوارتر بودم. اینک عمر طبق وصیتش مرا همسان با پنج نفری قرار داده که مرا ششمین نفر آنها شمرده و به من نسبت به آنها هیچ برتری قایل نشده است. اگر بخواهم برای برتری خودم بر علیه آنان آن چنان استدلال می‌کنم که هیچ عرب و عجمی و هیچ فرد معاهده بسته و شرک ورزی نتواند آن را دگرگون ساخته و انکار نماید.

آنگاه فرمود: شما را به خدا! ای اعضای شورا! آیا در میان شما کسی هست که پیش از من خدا را به یگانگی بشناسد؟ گفتند: به خدا سوگند! نه. سپس فرمود: شما را به خدا آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا(ص) به او فرموده باشد که تو نسبت به من مانند هارون از موسی هستی؟ گفتند: نه. فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما کسی جز من هست که وقتی پیامبر خدا(ص) قربانی خود را به سوی پروردگار جهانیان به

رسول الله صلّى الله عليه وآله لربّ العالمين هدياً فأشركه فيه غيري؟ قالوا: اللّهمّ لا، قال: نشدتكم بالله هل فيكم أحدٌ أُتي رسول الله صلّى الله عليه وآله بطير يأكل منه، فقال: «اللّهمّ ائتني بأحبّ خلقك إليك يأكل معي من هذا الطير» فجئته أنا، غيري؟ قالوا: اللّهمّ لا.

قال: نشدتكم بالله هل فيكم أحدٌ قال له رسول الله صلّى الله عليه وآله حين رجع عمر يجبّن أصحابه ويحبّبونه قد ردّ راية رسول الله صلّى الله عليه وآله منهزماً فقال له رسول الله صلّى الله عليه وآله: «لأُعطينّ الراية غداً رجلا ليس بفرّار يحبّه الله ورسوله ويحبّ الله ورسوله، لا يرجع حتّىٰ يفتح الله عليه» فلمّا أصبح قال: ادعوا لي عليّاً، فقالوا: يا رسول الله هو رَمَدٌ ما يطرف، فقال: جيئوني به، فلمّا قمت بين يديه تفل في عيني وقال: «اللّهمّ اذهب عنه الحرّ والبرد» فأذهب الله عنّي الحرّ والبرد إلى ساعتي هذه، وأخذت الرّاية فهزم الله المشركين وأظفرني بهم غيري؟ قالوا: اللّهمّ لا. قال: نشدتكم بالله هل فيكم أحدٌ له أخٌ مثل أخي جعفر المزيّن بالجناحين في الجنّة يحلّ فيها حيث يشاء غيري؟ قالوا: اللّهمّ لا، قال: نشدتكم بالله هل فيكم أحد له عمٌّ مثل عمّي حمزة أسد الله وأسد رسوله وسيّد الشهداء غيري؟ قالوا: اللّهمّ لا، قال: نشدتكم بالله هل فيكم أحدٌ له سبطان مثل سبطاي الحسن والحسين ابني رسول الله صلّى الله عليه وآله وسيّدي شباب أهل الجنّة غيري؟ قالوا: اللّهمّ لا، قال: نشدتكم بالله هل فيكم أحدٌ له زوجة مثل زوجتي فاطمة بنت رسول الله صلّى الله عليه وآله وبضعة منه وسيّدة نساء أهل الجنّة غيري ؟ قالوا: اللّهمّ لا.

قال: نشدتكم بالله هل فيكم أحدٌ قال له رسول الله صلّى الله عليه وآله: «من فارقك فارقني ومن فارقني فارق الله» غيري؟ قالوا: اللّهمّ لا، قال: نشدتكم بالله هل فيكم أحد قال له رسول الله صلّى الله عليه وآله: «لينتهينّ بنو وليعة أو لأبعثنّ إليهم رجلاً كنفسي طاعته كطاعتي ومعصيته كمعصيتي يغشاهم بالسّيف» غيري؟ قالوا: اللّهمّ لا، قال: نشدتكم بالله هل فيكم أحدٌ قال له رسول الله صلّى الله عليه

مکه برد کسی را جز من در آن شریک کند؟ گفتند: به خدا سوگند! نه.

فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما کسی جز من هست که آنگاه که مرغی برای خوردن به نزد رسول خدا(ص) آوردند، فرمود: خداوندا! محبوبترین آفریدهٔ خود در پیشگاهت را برای من برسان تا با من از این مرغ بخورد» گفتند: به خدا سوگند! نه.

فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که آنگاه که عمر از دو دژ خیبر بازگشت در حالی که همراهانش او را و عمر آنها را ترسو می‌شمردند که پرچم پیامبر خدا(ص) را شکست خورده بازگردانیده بود، حضرتش بدو فرمود: «فردا این پرچم را به دست مردی خواهم سپرد که هرگز فرار نمی‌کند. خدا و پیامبرش او را و او خدا و پیامبرش را دوست می‌دارد، تا به یاری خدا پیروز نگردد باز نمی‌گردد.» هنگامی که صبح شد پیامبر خدا فرمود: علی را نزد من فراخوانید. گفتند: ای پیامبر خدا! او چشم درد دارد به گونه‌ای که نمی‌تواند پلک روی هم گذارد، پیامبر خدا(ص) فرمود: او را نزد من بیاورید. علی(ع) فرمود: هنگامی که به حضورش شرفیاب شدم، آب دهان مبارکش در چشمم افکند و فرمود: «خداوندا! گرمی و سردی را از آن بزدای.» خداوند تاکنون گرمی و سردی را از من برده است. من پرچم را گرفتم پس خداوند شرک ورزان را شکست داده و مرا بر آنان پیروز کرد؟ گفتند: به خدا سوگند! نه.

فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که برادری همچون برادر من جعفر دارد که با دو بال زینت داده شده در بهشت به هر کجای آن بخواهد به پرواز درآید؟ گفتند: به خدا سوگند! نه. فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که عمویی، همچون عموی من حمزه داشته باشد که شیر خدا و پیامبر او و سرور شهیدان است؟ گفتند: به خدا سوگند! نه. فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که دو سبط هم چون دو سبط من حسن و حسین(ع) که فرزندان پیامبر خدایند و سرور جوانان بهشتیان هستند داشته باشد؟ گفتند: به خدا سوگند! نه. فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که همسری همانند همسر من فاطمه دخت پیامبر خدا(ص) و بانوی زنان بهشتی داشته باشد؟ گفتند: به خدا سوگند! نه.

فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا(ص) در مورد او فرموده باشد: و هر کس از تو جدا گردد از من جداشده و کسی که از من جدا شود از خداجدا شده است؟ گفتند: به خدا سوگند! نه. فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا(ص) در مورد او فرموده باشد: «قبیلهٔ بنی ولیمه از سرپیچی دست بردارند وگرنه مردی را که همانند من است به سوی آنان خواهم فرستاد، همو که اطاعت او اطاعت از من و سرپیچی از دستورات او همچون سرپیچی از دستور من است، با شمشیر آنها را فرا خواهد گرفت. گفتند: به

وآله: «ما من مسلم وصل إلى قلبه حبّي إلّا كفّر الله عنه ذنوبه ومن وصل حبّي إلى قلبه فقد وصل حبّك إلى قلبه وكذب من زعم أنّه يحبّني ويبغضك غيري؟ قالوا: اللّهمّ لا، قال: نشدتكم بالله هل فيكم أحدٌ قال له رسول الله صلّى الله عليه وآله: «أنت الخليفة في الأهل والولد والمسلمين في كلّ غيبة، عدوُّك عدوّي وعدوّي عدوُّ الله، ووليّك وليّي ووليّي وليُّ الله» غيري؟ قالوا: اللّهمّ لا، قال: نشدتكم بالله هل فيكم أحدٌ قال له رسول الله صلّى الله عليه وآله: «يا عليّ من أحبّك ووالاك سبقت له الرَّحمة ومن أبغضك وعاداك سبقت له اللّعنة» فقالت عائشة: يا رسول الله أدع الله لي ولأبي لا نكون ممّن يبغضه ويعاديه، فقال صلّى الله عليه وآله: «اسكتي إن كنت أنت وأبوك ممّن يتولّاه ويحبّه فقد سبقت لكما الرَّحمة، وإن كنتما ممّن يبغضه ويعاديه فقد سبقت لكما اللّعنة، ولقد جئت أنت وأبوك إن كان أبوك أوّل من يظلمه وأنت أوّل من يقاتله» غيري؟ قالوا: اللّهمّ لا، قال: نشدتكم بالله هل فيكم أحدٌ قال له رسول الله صلّى الله عليه وآله مثل ما قال لي: «يا عليُّ أنت أخي وأنا أخوك في الدّنيا والآخرة، ومنزلك مواجه منزلي كما يتواجه الأخوان في الخلد»؟ قالوا: اللّهمّ لا.

قال: نشدتكم بالله هل فيكم أحدٌ قال له رسول الله صلّى الله عليه وآله: «يا عليّ إن الله خصّك بأمر وأعطاكه، ليس من الأعمال شيء أحبّ إليه ولا أفضل منه عنده: الزهد في الدّنيا فليس تنال منها شيئاً ولا تناله منك، وهي زينة الأبرار عند الله عزّوجلّ يوم القيامة فطوبى لمن أحبّك وصدق عليك وويل لمن أبغضك وكذب عليك» غيري؟ قالوا: اللّهمّ لا، قال: نشدتكم بالله هل فيكم أحد بعثه رسول الله صلّى الله عليه وآله ليجيء بالماء كما بعثني فذهبت حتّىٰ حملت القربة على ظهري ومشيت بها فاستقبلتني ريح فردّتني حتّىٰ أجلستني، ثمّ قمت فاستقبلتني ريح فردّتني حتّىٰ أجلستني، ثمّ قمت فجئت إلى رسول الله صلّى الله عليه وآله و سلّم فقال لي: ما حبسك عنّي؟ فقصصت عليه القصّة فقال: قد جاءني جبرئيل فأخبرني، أمّا الريح

خدا سوگند! نه. فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا(ص) در مورد او فرموده باشد: «هیچ مسلمانی نیست که مهر من در دلش جای گرفته باشد مگر این که خداوند گناهان او را بپوشاند و هر که مهر من در دلش جای گیرد بی تردید مهر تو نیز به دل او رسیده و دروغ می‌گوید کسی که می‌پندارد مرا دوست می‌دارد ولی با تو دشمنی می‌ورزد.» گفتند: به خدا سوگند! نه. فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا(ص) در مورد او فرموده باشد: هر وقت که من غایب باشم تو جانشین من در میان خانواده، فرزندان، و مسلمانان هستی. دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست. و دوست تو دوست من و دوست من، دوست خداست.» گفتند: به خدا سوگند! نه. فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا(ص) در مورد او فرموده باشد: «کسی که به تو مهر ورزد و ولایت تو را داشته باشد رحمت (الهی) او را از پیش فراگیرد و هر که با تو دشمنی ورزد و به ستیزه برخیزد لعنت (الهی) او را از پیش فراگرفته است.» در این هنگام عایشه گفت: ای پیامبر خدا! در مورد من و پدرم خدا را بخوان تا از کسانی که با او دشمنی ورزیده و به ستیز برخیزد نباشیم. پیامبر خدا(ص) فرمود: ساکت باش! اگر تو و پدرت از کسانی باشید که ولایت او را پذیرفته و او را دوست می‌دارند بی تردید رحمت الهی از پیش شما را فراگرفته و اگر شما از کسانی باشید که با او دشمنی کرده و به ستیز برخیزید، بی تردید لعنت الهی از پیش شما را فراگرفته است، به طور حتم تو و پدرت در حالی در نزد من خواهید آمد که پدرت نخستین کسی است که در حق او ستم نموده و تو نخستین کسی هستی که با او جنگ نموده باشی.» گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا(ص) در مورد او فرموده باشد آنچه که در مورد من فرموده که: «ای علی! تو در دنیا و آخرت برادر من و من برادر تو هستم، خانهٔ تو در بهشت همان گونه که برادران رو به روی هم می‌نشینند روبه روی خانهٔ من است.» گفتند: نه به خدا!

فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا(ص) در مورد او فرموده باشد: «ای علی! به راستی که خداوند تو را به کاری مخصوص کرده و آن را به تو ارزانی داشته است که هیچ عملی در پیشگاه خداوند از آن محبوبتر و برتر نیست و آن زهد در دنیاست که نه تو می‌توانی از دنیا چیزی بدست بیاوری و نه دنیا می‌تواند چیزی از تو بدست آورد. و همین ویژگی در روز رستاخیز در پیشگاه خداوند متعال زینت نیکان خواهد بود، پس خوشا به حال کسی که به تو مهر ورزیده و تو را تصدیق کند و وای بر کسی که با تو دشمنی نموده و تو را تکذیب کند»؟ گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا(ص) او را برای آوردن آب فرستاده باشد آنسان که مرا فرستاد، من رفتم تا این که مشک آب را به پشت گرفته و به راه افتادم، پس بادی از پیش روی وزید و مرا بازگردانید تا این که بر زمین نشاند، آنگاه بر خاستم باز بادی از رو به روی وزید و مرا بازگردانده و بر زمین نشاند. سپس من برخاستم وبه‌حضور پیامبر خدا(ص) شرفیاب شدم. حضرتش به من فرمود: چرادیرکردی؟ من سرگذشت

الأُولى فجبرئيل كان في ألف من الملائكة يسلّمون عليك، وأمّا الثانية فميكائيل جاء في ألف من الملائكة يسلّمون عليك» غيري؟ قالوا: اللّهمّ لا.

قال: نشدتكم بالله هل فيكم من قال له جبرئيل: «يا محمّد أترى هذه المواساة من عليّ فقال رسول الله صلّى الله عليه وآله: إنّه منّي وأنا منه، فقال جبرئيل: وأنا منكما» غيري؟ قالوا: اللّهمّ لا، قال: نشدتكم بالله هل فيكم أحد كان يكتب لرسول الله كما جعلت أكتب فأغفى رسول الله صلّى الله عليه وآله فأنا أرى أنّه يملي عليّ فلمّا انتبه قال له: «يا عليّ من أملى عليك من ههنا إلى ههنا؟ فقلت: أنت يا رسول الله، فقال: لا ولكنّ جبرئيل أملاه عليك» غيري؟ قالوا: اللّهمّ لا، قال: نشدتكم بالله هل فيكم أحد نادى له مناد من السماء: «لا سيف إلّا ذو الفقار ولا فتى إلّا عليٌّ» غيري؟ قالوا: اللّهمّ لا، قال: نشدتكم بالله هل فيكم أحد قال له رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم كما قال لي: «لولا أن أخاف أن لا يبقى أحد إلّا قبض من أثرك قبضة يطلب بها البركة لعقبه من بعده لقلت فيك قولا لا يبقى أحد إلّا قبض من أثرك قبضة» غيري؟ فقالوا: اللّهمّ لا.

قال: نشدتكم بالله هل فيكم أحد قال له رسول الله صلّى الله عليه وآله: «احفظ الباب فإنّ زوّاراً من الملائكة يزوروني فلا تأذن لأحد منهم» فجاء عمر فرددته ثلاث مرّات وأخبرته أنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله محتجب وعنده زوّار من الملائكة وعدّتهم كذا وكذا، ثمّ أذنت له، فدخل فقال: يا رسول الله إنّي قد جئتك غير مرّة كلّ ذلك يردّني عليٌّ ويقول: إنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله محتجب وعنده زوّار من الملائكة وعدّتهم كذا وكذا فكيف علم بالعدّة أعاينهم؟ فقال له: يا عليّ قد صدق كيف علمت بعدّتهم؟ فقلت: اختلفت عليَّ التحيّات وسمعت الأصوات فأحصيت العدد، قال: صدقت فإنّ فيك سنّة من أخي عيسى، فخرج عمر وهو يقول: ضربه لابن مريم مثلا، فأنزل الله عزّوجلّ: «ولمّا ضُرب ابن مريم مثلا إذا قومك منه يصدّون قال: يضجّون وقالوا ءآلهتنا خير أم هو ما ضربوه لك إلّا جدلاً

خود را به او گفتم: فرمود: جبرئیل بر من فرود آمد و قضیه را گفت، باد نخستین، همان جبرئیل بود که با هزار فرشته بر تو درود فرستادند و دومین باد، میکائیل بود که با هزار فرشته بر تو درود فرستادند.» گفتند: نه به خدا!

فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که جبرئیل دربارهٔ او گفته باشد: «ای محمّد! آیا این همکاری علی را می‌بینی»؟ پیامبر خدا(ص) فرمود: به راستی که او از من و من از او هستم، جبرئیل گفت: من نیز از شما هستم؟ گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که همچون من برای پیامبر خدا(ص) نویسندگی کند، آن گونه که من نویسندگی می‌کردم که پیامبر خدا(ص) چشم بر هم نهاده بود و من می‌دیدم که همچنان به من املا می‌کند وقتی بیدار شد فرمود: ای علی! از آنجا تا اینجا چه کسی به تو املا کرد؟ عرض کردم: شما، ای پیامبر خدا! فرمود: «نه، ولیکن این جبرئیل بود که بر تو املا می‌کرد.» گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که دربارهٔ او منادی از آسمان ندا دهد که: «شمشیری جز ذوالفقار و جوانمردی جز علی نیست»؟ گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا دربارهٔ او فرموده باشد آنگونه که به من فرمود: «اگر بیم نداشتم که همه مشتی از خاکِ پای تو را به جهت برکت برای بازماندگانش بر می‌داشت در مورد تو سخنی می‌گفتم که همه مشتی از خاک پای تو را بر می‌داشتند.» گفتند: نه به خدا!

فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا(ص) دربارهٔ او فرموده باشد: «مراقب در خانه باش که گروهی از فرشتگان به زیارت من می‌آیند و به کسی اجازهٔ ورود نده.» در این حال عمر آمد، من سه مرتبه او را برگرداندم و بدو گفتم که پیامبر اجازهٔ ملاقات نداده؛ چرا که گروهی از فرشتگان که تعدادشان چنین و چنان است به زیارت حضرتش مشرّف شده‌اند. آنگاه به او اجازهٔ ورود دادم، او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! من چندین بار آمدم و هر مرتبه علی مرا باز می‌گردانید، و می‌گفت: پیامبر خدا را نمی‌شود دید؛ چرا که در محضر او چنین و چنان تعداد از فرشتگان هستند، او چگونه از شمار آنان آگاه بود؟ مگر آنها را دیده بود؟ پیامبر خدا(ص) به علی(ع) فرمود: ای علی! عمر راست می‌گوید چگونه از شمار آنان آگاه شدی؟ من عرض کردم: صداهایی را شنیدم که به من تحیّت می‌گفتند، من آنها را شمردم و تعداد فرشتگان را دانستم. فرمود: راست گفتی، زیرا که از برادرم عیسی(ع) روشی برای توست، پس عمر بیرون رفت در حالی که می‌گفت: علی را به فرزند مریم مثل زد، که در این هنگام خداوند متعال این آیه را فرستاد که: «و آنگاه که فرزند مریم مثل زده شد به ناگاه قوم تو از آن باز می‌دارند.» (فرمودند: یعنی: فریاد می‌زنند.) و می‌گویند: آیا معبودهای باطل بهتر است یا او؟ این مثل را نمی‌زنند مگر از راه ستیزه،

بل هم قوم خصمون إنْ هو إلّا عبد أنعمنا عليه وجعلناه مثلا لبني إسرائيل. ولو نشاء لجعلنا منكم ملائكة في الأرض يخلفون» غيري؟ قالوا: اللّهمَّ لا.

قال: نشدتكم بالله هل فيكم أحد قال له رسول الله كما قال لي: «إنّ طوبى شجرة في الجنّة أصلها في دار عليّ ليس من مؤمن إلّا وفي منزله غصن من أغصانها» غيري؟ قالوا: اللّهمَّ لا. قال: نشدتكم بالله هل فيكم أحد قال له رسول الله صلّى الله عليه وآله: «تقاتل على سنّتي وتبرّ ذمّتي» غيري؟ قالوا: اللّهمَّ لا. قال: نشدتكم بالله هل فيكم أحد قال له رسول الله صلّى الله عليه وآله «تقاتل الناكثين والقاسطين والمارقين» غيري؟ قالوا: اللّهمَّ لا. قال: نشدتكم بالله هل فيكم أحد جاء إلى رسول الله صلّى الله عليه وآله ورأسه في حجر جبرئيل فقال لي: «أُدن من ابن عمّك فأنت أولى به منّي» غيري؟ قالوا: اللّهمَّ لا.

قال: نشدتكم بالله هل فيكم أحد وضع رسول الله صلّى الله عليه وآله رأسه في حجره حتّىٰ غابت الشمس ولم يصلّ العصر فلمّا انتبه رسول الله صلّى الله عليه وآله قال: يا عليّ صلّيت العصر؟ قلت: لا، فدعا رسول الله صلّى الله عليه وآله فردّت الشمس بيضاء نقيّة، فصلّيت ثمّ انحدرت. غيري؟ قالوا: اللّهمَّ لا. قال: نشدتكم بالله هل فيكم أحد أمر الله عزّوجلّ رسوله أن يبعث ببراءة فبعث بها مع أبي بكر فأتاه جبرئيل فقال: «يا محمّد إنّه لا يؤدّي عنك إلّا أنت أو رجل منك» فبعثني رسول الله صلّى الله عليه وآله فأخذتها من أبي بكر فمضيت بها وأدّيتها عن رسول الله صلّى الله عليه وآله وأثبت الله على لسان رسوله أنّي منه، غيري؟ قالوا: اللّهمَّ لا. قال: نشدتكم بالله هل فيكم أحد قال له رسول الله صلّى الله عليه وآله: «أنت إمام من أطاعني، ونور أوليائي، والكلمة الّتي ألزمتها المتّقين» غيري؟ قالوا: اللّهمَّ لا. قال: نشدتكم بالله هل فيكم أحد قال له رسول الله صلّى الله عليه وآله: من سرّه أن يحيى حياتي ويموت موتي ويسكن جنّتي الّتي وعدني ربّي جنات عدن، قضيب غرسه الله بيده، ثمّ قال له: كن فكان، فليوال عليّ بن أبي طالب عليه السّلام وذرّيّته

بلکه آنان گروهی ستیزه جویند. او نبود مگر بنده‌ای که ما به او نعمت داده و او را مثلی برای بنی اسرائیل قرار دادیم. و اگر بخواهیم به‌جای شما فرشتگانی در زمین قرار می‌دهیم که جانشین شما باشند.» گفتند:نه به خدا!

فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا(ص) دربارهٔ او فرموده باشد آنسان که در مورد من فرمود که: «طوبی درختی است در بهشت که ریشه‌اش در خانهٔ علی(ع) است، هیچ فرد با ایمانی نیست مگر این که شاخه‌ای از شاخه‌های آن درخانهٔ اوست؟ گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا به او فرموده باشد: «تو به روش من می جنگی و ذمّهٔ مرا بری خواهی نمود.» گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا(ص) بدو فرموده باشد: «تو با پیمان شکنان و بی دادگران و از دین بیرون شدگان پیکار خواهی کرد.» گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که به خدمت پیامبر خدا(ص) شرفیاب شده باشد در حالی که سرش در دامن جبرئیل بود که جبرئیل به من گفت: «به پسر عمویت نزدیک شو که تو از من به او شایسته‌تری»؟ گفتند: نه به خدا!

فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا(ص) سرش را در دامان او نهاده باشد تا آن که خورشید غروب کرده باشد و نماز عصر را نخوانده باشد، هنگامی که پیامبر خدا(ص) بیدار شد و فرمود: ای علی! نماز عصر را خوانده‌ای؟ عرض کردم: نه. پیامبر خدا(ص) دعا کرد و خورشید با درخشش و تابش بازگشت، آنگاه که من نمازم را خواندم به سوی افق سرازیر شد. گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که خداوند به پیامبرش فرمان دهد تا او را به اعلام برائت وبیزاری از مشرکان بفرستد، پیامبر ابوبکر را فرستاد که ناگاه جبرئیل آمد و گفت: ای محمد! این پیام را نمی‌رساند مگر خودت یا مردی از خودت. پس پیامبر مرا فرستاد تا آن را از ابوبکر گرفته و آن را برده و از جانب پیامبر خدا(ص) آن را رساندم و خداوند بر زبان پیامبرش ثابت کرد که من از او هستم؟ گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا(ص) به او فرموده باشد: «تو پیشوای کسی هستی که از من فرمان برد، و نور دوستان منی و همان کلمه‌ای هستی که پارسایان بدان ملازمند.» گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا(ص) در مورد او فرموده باشد: «هر که خرسند است که همچون من زندگانی کند و همچون من بمیرد و در بهشتی که پروردگارم به من وعده داده که همان باغهای عدن است که خداوند نهال آن را با دست (توانای) خویش کاشت. آنگاه به او فرمود: موجود شو و آن موجود شد ساکن گردد، پس علی بن ابی طالب و فرزندان پس از او را که همان پیشوایانند، دوست بدارد، آنان همان اوصیایی هستند که خداوند دانش و فهم برای

من بعده فهم الأئمّة وهم الأوصياء أعطاهم الله علمي وفهمي لا يدخلونكم في باب ضلال ولا يخرجونكم من باب هدى، لا تعلّموهم فهم أعلم منكم، يـزول الحـقّ معهم أينما زالوا» غيري؟ قالوا: اللّهمّ لا.

قال: نشدتكم بالله هل فيكم أحد قال له رسول الله صلّى الله عليه وآله: «قضى فانقضى إنّه لا يحبّك إلّا مؤمن ولا يبغضك إلّا كافر منافق» غيري؟ قالوا: اللّهمّ لا. قال: نشدتكم بالله هل فيكم أحد قال له رسول الله صلّى الله عليه وآله مثل ما قال لي: «أهل ولايتك يخرجون يوم القيامة من قبورهم على نوق بيض، شراك نعالهم نور يتلألأ، قد سهّلت عليهم الموارد، وفرّجت عنهم الشـدائـد واعـطوا الأمـان، وانقطعت عنهم الأحزان حتّى ينطلق بهم إلى ظلّ عرش الرّحمن، توضع بين أيديهم مائدة يأكلون منها حتّىٰ يفرغ من الحساب، يخاف النّاس ولا يخافون ويحزن النّاس ولا يحزنون» غيري؟ قالوا: اللّهمّ لا.

قال: نشدتكم بالله هل فيكم أحد قال له رسول الله صلّى الله عليه وآله حين جاء أبوبكر يخطب فاطمة عليها السّلام فأبى أن يزوّجه، وجاء عمر يخـطبها فـأبى أن يزوّجه، فخطبت إليه فزوّجني، فـجاء أبـوبكر وعـمر فـقالا: أبـيت أن تـزوّجنا وزوّجته؟! فقال رسول الله صلّى الله عليه وآله: «ما منعتكما وزوّجته، بل الله منعكما وزوّجه» غيري؟ قالوا: اللّهمّ لا، قال: نشدتكم بالله هل سمعتم رسول الله صلّى الله عليه وآله يقول: «كلّ سبب ونسب منقطع يوم القيامة إلّا سببي ونسبي» فأيّ سبب أفضل من سببي وأيّ نسب أفضل من نسبي؟ إنّ أبي وأبا رسول الله لإخـوان وإنّ الحسن و الحسين ابني رسول الله صلّى الله عليه وآله وسيّدي شباب أهـل الجـنّة ابناي، وفاطمة بنت رسول الله صلّى الله عليه وآله زوجتي سيّدة نسـاء أهل الجنّة، غيري؟ قالوا: اللّهمّ لا، قال: نشدتكم بالله هل فيكم أحد قال له رسول الله صلّى الله عليه وآله: «إنّ الله خلق الخلق ففرّقهم فرقتين فجعلني من خير الفرقتين، ثمّ جعلهم شعوباً فجعلني في خير شعبة، ثمّ جعلهم قبائل فجعلني في خير قـبيلة، ثمّ جـعلهم

آنان عطا فرموده است، آنان شما را از درِ گمراهی وارد نمی‌کنند و از درِ هدایت بیرون نمی‌برند، هرگز چیزی به آنان نیاموزید که آنان از شما داناترند، حق به همراه آنان ـ هر جا که بروند می‌رود» گفتند: نه به خدا!

فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا(ص) دربارهٔ او فرموده باشد: «فرمانی است که صادر شده که جز مؤمن تو را دوست نمی‌دارد و جز کافر منافق با تو دشمنی نمی‌کند.» گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا(ص) دربارهٔ او فرموده باشد آن‌سان که دربارهٔ من فرمود: «اهل ولایت تو در روز رستاخیز در حالی از گورهایشان بیرون می‌آیند که بر شترهای سفید سوارند، از بند کفشهای آنان نوری می‌درخشد، آنان به آسانی به هر جا وارد شده و سختی‌ها از آنان برداشته می‌شود و به آنان امان داده می‌شود و همهٔ غم‌ها و اندوه‌ها از آنان بریده می‌شود تا این که به سایهٔ عرش خدای رحمان در آیند، که سفره‌ای در برابرشان گسترده می‌گردد که از (غذاهای) آن بخورند تا حسابرسی (مردم) به سر آید، (در آن روز) همهٔ مردم می‌ترسند ولی آنان نمی‌ترسند و مردم محزونند ولی آنان اندوهی ندارند.» گفتند: نه به خدا!

فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا(ص) دربارهٔ او فرموده باشد آنگاه که ابوبکر به خواستگاری حضرت فاطمه(س) آمده پیامبر رد کرد و از این امر خودداری نمود، پس عمر برای خواستگاری آمد، دست رد بر سینهٔ او نیز زده شد، پس من از او خواستگاری نمودم و به من تزویج نمود، ابوبکر و عمر آمده و گفتند: ما را به همسری او نپذیرفتی ولی او را پذیرفتی؟ ـ پیامبر خدا(ص) فرمود: «من شما را رد نکردم و من علی را به همسری او برنگزیدم، بلکه خدا بود که شما را رد کرد و او را پذیرفت.» گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا از پیامبر خدا شنیده‌اید که فرمود: هر پیوند و نژادی در روز رستاخیز گسستنی است مگر پیوند و نژاد من.» پس کدام پیوند از پیوند من و کدام نژاد از نژاد من برتر است؟ به راستی که پدر من و پدر پیامبر خدا(ص) دو برادر بودند، و حسن و حسین فرزندانی که فرزندان پیامبر خدا(ص) و سرور جوانان بهشتیانند، فرزندان من هستند و فاطمه دخت پیامبر خدا(ص) و بانوی زنان بهشتی، همسر من است. گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا(ص) دربارهٔ او فرموده باشد: «به راستی که خداوند خلق را آفرید و آن را دو گروه قرار داد و مرا در بهترین گروه قرار داد. سپس آنها را چند شعبه قرار داده و مرا در بهترین شعبه قرار داد، آنگاه آنها را قبیله هایی قرار داده و مرا در بهترین آن قرار داد، آنگاه آنها را

بيوتاً فجعلني في خير بيت، ثمّ اختار من أهل بيتي أنا وعلياً وجعفراً فجعلني خيرهم، فكنت نائماً بين ابني أبي طالب فجاء جبرئيل ومعه ملكٌ فقال: يا جبرئيل إلى أيٍّ هؤلاء أُرسلت؟ فقال: إلى هذا، ثمّ أخذ بيدي فأجلسني، غيري؟ قالوا: اللّهمّ لا.

قال: نشدتكم بالله هل فيكم أحدٌ سدَّ رسول الله صلّى الله عليه وآله أبواب المسلمين كلّهم في المسجد ولم يسدَّ بابي فجاءه العبّاس وحمزة وقالا: أخرجتنا وأسكنته؟ فقال لهما: ما أنا أخرجتكم وأسكنته، بل الله أخرجكم وأسكنه، إنَّ الله عزّوجلّ أوحى إلى أخي موسى عليه السّلام أن اتّخذ مسجداً طهوراً وأسكنه أنت وهارون وابنا هارون وإنَّ الله عزّوجلّ أوحى إليَّ أن اتّخذ مسجداً طهوراً وأسكنه أنت وعليٌّ وابنا عليٌّ» غيري؟ فقالوا: اللّهمّ لا، قال: نشدتكم بالله هل فيكم أحدٌ قال له رسول الله صلّى الله عليه وآله: «الحقّ مع عليٌّ وعليٌّ مع الحقّ لا يفترقان حتّىٰ يردا عليَّ الحوض» غيري؟ قالوا: اللّهمّ لا.

قال: نشدتكم بالله هل فيكم أحدٌ وقى رسول الله صلّى الله عليه وآله حيث جاء المشركون يريدون قتله فاضطجعت في مضجعه وذهب رسول الله صلّى الله عليه وآله نحو الغار وهم يرون أنّي أنا هو فقالوا: أين ابن عمّك؟ فقلت: لا أدري، فضربوني حتّىٰ كادوا يقتلونني، غيري؟ قالوا: اللّهمّ لا، قال: نشدتكم بالله هل فيكم أحدٌ قال له رسول الله صلّى الله عليه وآله كما قال لي: «إنَّ الله أمرني بولاية عليٌّ فولايته ولايتي وولايتي ولاية ربّي، عهدٌ عهده إليَّ ربّي وأمرني أن أُبلّغكموه فهل سمعتم؟ قالوا: نعم قد سمعناه قال: أما إنَّ فيكم من يقول: قد سمعت وهو يحمل النّاس على كتفيه ويعاديه قالوا: يا رسول الله، أخبرنا بهم قال: أما إنَّ ربّي قد أخبرني بهم وأمرني بالإعراض عنهم لأمر قد سبق وإنّما يكتفي أحدكم بما يجد لعليٌّ في قلبه» غيري؟ قالوا: اللّهمّ لا، قال: نشدتكم بالله هل فيكم أحدٌ قتل من بني عبد الدّار تسعة مبارزة غيري، كلّهم يأخذ اللّواء ثمّ جاء صؤاب الحبشي مولاهم، وهو

خاندانهایی قرار داده و مرا در بهترین خاندان قرار داد. آنگاه از خاندانم، من، علی،جعفر را برگزید و مرا بهترین آنان قرار داد، پس روزی در میان دو فرزند ابوطالب خوابیده بودم، جبرئیل به همراه فرشته‌ای آمد که به جبرئیل گفت: ای جبرئیل! به کدامیک از اینان فرستاده شده‌ام؟ گفت: به این ـ آنگاه دست مرا گرفت و مرا نشانید ـ. گفتند: نه به خدا!

فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که آنگاه که پیامبر خدا(ص) درهای همهٔ مسلمانان را که به مسجد باز می‌شد بست ودرِ خانهٔ مرا نبست، پس عباس و حمزه خدمت حضرتش آمده و عرض کردند: ما را از مسجد بیرون کردی و او را جای دادی؟ حضرت به آنها فرمود: من شما را بیرون نکردم و او را جای ندادم بلکه خداوند شما را بیرون کرد و او را جای داد. خداوند متعال به برادرم موسی وحی نمود که: مسجد پاکیزه‌ای برگزین وخود، هارون و فرزندان هارون در آن مسجد جای گیرید. و خداوند متعال به من نیز وحی کرد که مسجد پاکیزه‌ای برگزین و خود، علی، و دو فرزندانش در آن جای گیرید. گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا(ص) دربارهٔ او فرموده باشد: «حق با علی و علی با حق است. این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض (کوثر) نزد من آیند» گفتند: نه به خدا!

فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که از جان پیامبر خدا(ص) محافظت کرده باشد آنگاه که شرک‌ورزان تصمیم به قتل آن حضرت گرفتند، من در بستر حضرتش آرمیدم و پیامبر خدا(ص) به سوی غار رهسپار شد، آنها گمان می‌کردند که من او هستم، (وقتی مرا دیدند) گفتند: پسر عمویت کجاست؟ گفتم: نمی‌دانم، آنقدر مرا زدند که نزدیک بود مرا بکشند.» گفتند: نه به خدا سوگند! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا(ص) دربارهٔ او فرموده باشد آنگونه که در مورد من فرمود: «به راستی خداوند مرا به دوستی و ولایت علی فرمان داد، پس ولایت او ولایت من و ولایت من ولایت پروردگار من است، این پیمانی است که پروردگارم از من پیمان گرفته و به من دستور داده که آن را به شما برسانم، آیا شنیدید؟ گفتند: آری شنیدیم. فرمود: آگاه باشید! در میان شما کسی هست که می‌گوید: شنیدم، ولی مردم را بر دوش خودش سوار کرده و با علی(ع) به ستیز بر می‌خیزد؟ گفتند: ای پیامبر خدا! ما را از آنان آگاه فرما؟ فرمود: هان که به راستی پروردگارم مرا از آنان آگاه ساخته و به من دستور داده که از آن روی گردانم، طبق دستوری که از پیش صادر گشته فقط هر کدام از شما بدانچه در دل خویش نسبت به علی(ع) می‌یابد، بسنده کند.» گفتند: نه به خدا سوگند!

فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که در میدان نبرد نه تن از مبارزان بنی عبدالدار را که همگی پرچمدار بودند بکشد که من کشتم، آنگاه غلام آنان، صؤاب حبشی به میدان

يقول: والله لا أقتل بسادتي إلّا محمّداً قد ازبدَّ شَدقاه واحمرَّتا عيناه فاتُّقيتموه وحُدتم عنه وخرجت إليه فلمّا أقبل كأنّه قبّة مبنيّة، فاختلفت أنا وهو ضربتين فقطعته بنصفين وبقيت رِجلاه وعجزه و فخذه قائمة على الأرض ينظر إليه المسلمون ويضحكون منه، غيري؟ قالوا: اللّهمَّ لا.

قال: نشدتكم بالله هل فيكم أحدٌ قتل من مشركي قريش مثل قتلي؟ قالوا: اللّهمَّ لا، قال: نشدتكم بالله هل فيكم أحدٌ جاء عمرو بن عَبدودٌ ينادي هل من مبارز، فكعتم عنه كلّكم فقمت أنا فقال لي رسول الله صلّى الله عليه وآله: إلى أين تذهب؟ فقلت: أقوم إلى هذا الفاسق، فقال: إنّه عمرو بن عبدودٌ، فقلت: يا رسول الله صلّى الله عليه وآله إن كان هو عمرو بن عبدودٌ فأنا عليُّ بن أبي طالب، فأعاد عليَّ عليه السّلام الكلام، وأعدت عليه، فقال: امض على اسم الله، فلمّا قربت منه قال: مَنِ الرَّجل؟ قلت: عليُّ بن أبي طالب، قال: كفوٌ كريم ارجع يا ابن أخي فقد كان لأبيك معي صحبة ومحادثة فأنا أكره قتلك، فقلت له: يا عمرو إنّك قد عاهدت الله ألّا يخيّرك أحد ثلاث خصال إلّا اخترت إحديهنّ فقال: اعرض عليَّ، قلت: تشهد أن لا إله إلّا الله وأنَّ محمّداً رسول الله، و تقرّ بما جاء من عند الله، قال: هاتِ غير هذه، قلت: ترجع من حيث جئت، قال: والله لا تحدّث نساء قريش بهذا أنّي رجعت عنك، فقلت: فأنزل فأُقاتلك قال: أمّا هذه فنعم، فنزل فاختلفت أنا وهو ضربتين فأصاب الحجفة وأصاب السيف رأسي وضربته ضربة فانكشف رجليه فقتله الله على يدي، ففيكم أحد فعل هذا غيري؟ قالوا: اللّهمَّ لا.

قال: نشدتكم بالله هل فيكم أحدٌ حين جاء مرحب وهو يقول:

أنا الّذي سمّتني أمّي مرحب شاك السّلاح بطل مجرَّب
أطعن أحياناً وحيناً أضرب

فخرجت إليه فضربني وضربته وعلى رأسه نقير من جبل لم تكن تصلح على رأسه بيضة من عظم رأسه، فقلبت النقير ووصل السّيف إلى رأسه فقتلته، ففيكم

کارزار قدم نهاد و در حالی که می‌گفت: سوگند به خدا! در عوض سروران خودم جز محمّد را نخواهم کشت. دو لبش کف کرده و چشمانش سرخ شده بود، شما همگی ترسیده و از مبارزه با او کناره گرفتید، در این هنگام من گام به مبارزهٔ با او برداشتم، وقتی رو به من کرد گویی گنبدی ساخته شده و استوار بود، با آغاز نبرد دو ضربه میان من و او ردّ و بدل شد من با ضربه‌ای از کمر او را دو نیم کردم که نیم تنهٔ پایین او همچنان بر روی دو پایش ایستاد که مسلمانان به او نگریسته و از آن منظره می‌خندیدند.» گفتند: نه به خدا سوگند!

فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که همانند من از شرک ورزان قریش به خاک و خون بکشد؟ گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که در میدان نبرد عمرو بن عبدودّ فریاد می‌زد، آیا کسی هست که به مبارزهٔ من بیاید؟ همهٔ شما از او ترسیدید من برخاستم. پیامبر خدا(ص) فرمود: کجا می‌روی؟ عرض کردم: به سوی این فاسق برخاستم. فرمود: او عمر بن عبدودّ است! عرض کردم: ای پیامبر خدا! اگر او عمرو بن عبدودّ است من نیز علی بن ابی طالبم. حضرت سخنش را دوباره فرمود. من نیز پاسخم را تکرار کردم. آنگاه به من فرمود: برو به نام خدا. وقتی که به نزدیک او رسیدم گفت: ای مرد! تو کیستی؟ گفتم: علی بن ابی طالب. گفت: همتای بزرگواری هستی ای برادرزاده! بازگرد که پدرت با من حق همنشینی و گفتگوی داشت. من دوست ندارم که تو را بکشم. من در پاسخ او گفتم: ای عمرو! تو با خدا پیمان بسته‌ای که اگر کسی سه تا پیشنهاد برای تو کرد یکی از آنها را بپذیری! گفت: پیشنهاد کن. گفتم: این که گواهی دهی که معبودی جز خدا نیست و این محمّد(ص) پیامبر خداست و بدانچه که از جانب خدا آورده اقرار کنی. گفت: پیشنهادی غیر از اینها بیاور. گفتم: از همان راهی که آمده‌ای بازگردی. گفت: سوگند به خدا! سخن و گفتگوی زنان قریش نباید این باشد که من از برابر تو گریختم. گفتم: پس (از اسب) پیاده شو تا با تو بجنگم. گفت: این پیشنهاد را می‌پذیرم. آنگاه (از اسب) پایین آمد دو ضربه میان من و او، ردّ و بدل شد که ضربهٔ شمشیر او به سپر من خورد و از آن رد شده بر سر من رسید، و من آنچنان ضربه‌ای به او زدم که هر دوپایش قطع شد و خداوند او را به دست من کشت. آیا در میان شما جز من کسی هست که چنین مبارزه‌ای داشته باشد؟ گفتند: نه به خدا سوگند.

فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که آنگاه که مرحب پابه عرصهٔ نبرد گذاشت رجز می‌خواند و می‌گفت: من همانم که مادرم مرا مرحب نامیده، پهلوانی با تجربه که غرق در سلاحم؛ که گاهی با نیزه و گاهی با شمشیر نبرد می‌کنم. من برای مبارزه با او به میدان آمدم، او به قدری بزرگ بود که به جای کلاه خود، سنگی کنده شده در سر داشت، او ضربه‌ای بر من زد، وقتی من شمشیر به سوی او حواله کردم از ضربهٔ من، کلاه خود سنگی از سرش افتاد و شمشیر بر سرش اصابت کرد

أحد فعل هذا؟ قالوا: اللّهمّ لا، قال: نشدتكم بالله هل فيكم أحدٌ أنزل الله فيه آية التطهير على رسوله صلّى الله عليه وآله: «إنّما يريد الله ليذهب عنكم الرّجس أهل البيت ويطهّركم تطهيراً» فأخذ رسول الله صلّى الله عليه وآله كساء خيبريّاً فضمّني فيه وفاطمة عليها السّلام والحسن والحسين ثمّ قال: «يا ربّ هؤلاء أهل بيتي فأذهب عنهم الرّجس وطهّرهم تطهيراً»؟ قالوا: اللّهمّ لا.

قال: نشدتكم بالله هل فيكم أحدٌ قال له رسول الله صلّى الله عليه وآله: «أنا سيّد وُلد آدم وأنت يا عليُّ سيّد العرب»؟ قالوا: اللّهمّ لا، قال: نشدتكم بالله هل فيكم أحدٌ كان رسول الله صلّى الله عليه وآله في المسجد إذا نظر إلى شيء ينزل من السماء فبادره ولحقه أصحابه فانتهى إلى سودان أربعة يحملون سريراً، فقال لهم: ضعوا فوضعوا فقال: اكشفوا عنه فكشفوا فإذا أسودٌ مطوّق بالحديد فقال رسول الله صلّى الله عليه وآله: من هذا؟ قالوا: غلام للرياحيّين كان قد أبق عنهم خبثاً وفسقاً فأمرونا أن ندفنه في حديده كما هو فنظرت إليه، فقلت: يا رسول الله ما رآني قطُّ إلّا قال: «أنا والله أُحبّك والله ما أحبّك إلّا مؤمنٌ ولا أبغضك إلّا كافر» فقال رسول الله صلّى الله عليه وآله: «يا عليُّ لقد أثابه الله بذا، هذا سبعون قبيلاً من الملائكة كلُّ قبيل على ألف قبيل قد نزلوا يصلّون عليه، ففكَّ رسول الله صلّى الله عليه وآله حديدته وصلّى عليه ودفنه؟ قالوا: اللّهمّ لا.

قال: نشدتكم بالله هل فيكم أحدٌ قال له رسول الله صلّى الله عليه وآله مثل ما قال لي: «أُذن لي البارحة في الدُّعاء فما سألت ربّي شيئاً إلّا أعطانيه، وما سألت لنفسي شيئاً إلّا سألت لك مثله وأعطانيه» فقلت: الحمد لله؟ قالوا: اللّهمّ لا، قال: نشدتكم بالله هل علمتم أنَّ رسول الله صلّى الله عليه وآله بعث خالد بن الوليد إلى بني جَذيمة ففعل ما فعل فصعد رسول الله صلّى الله عليه وآله المنبر فقال: «اللّهمّ إنّي أبرأ إليك ممّا صنع خالد بن الوليد ـ ثلاث مرّات ـ ثمّ قال: اذهب يا عليُّ، فذهبت فوديتهم ثمّ ناشدتهم بالله هل بقي شيء؟ فقالوا: إذ نشدتنا بالله فميلغة كلابنا وعقال

و من او را کشتم. آیا در میان شما جز من کسی هست که چنین مبارزه‌ای داشته باشد؟ گفتند: نه به خدا سوگند! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که خداوند دربارهٔ او آیهٔ تطهیر را نازل کرده باشد که: «خداوند فقط می‌خواهد پلیدی را از شما خاندان زدوده و شما را تمام و کمال پاکیزه گرداند.» در این هنگام، پیامبر خدا(ص) کسای خیبری را گرفته و من، فاطمه، حسن و حسین را در آن جای داد و آنگاه فرمود: «پروردگار من! اینان خاندان منند، پس پلیدی را از آنان بزدای و آنها را کاملاً پاکیزه گردان!» گفتند: نه به خدا سوگند!

فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا(ص) در مورد او فرموده باشد: «من سرور فرزندان آدم و تو ای علی! سرور عرب هستی» گفتند: نه به خدا سوگند! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که وقتی پیامبر خدا(ص) در مسجد بود بناگاه دید که چیزی از آسمان فرود می‌آید، حضرت به سرعت به طرف آن رفت و اصحابش در پی حضرت بودند، آن حضرت به چهار سیاهی رسید که تابوتی را به دوش می‌کشیدند، حضرت به آنان فرمود: تابوت را بر زمین گذارید! آنان آن را بر زمین گذاشتند! فرمود: روی آن را باز کنید! باز کردند، ناگاه جنازهٔ سیاهی که آهن بر دور گردنش داشت در آن بود. پیامبر خدا(ص) به آنان فرمود: این کیست؟ گفتند: غلامی خبیث و فاسد از قبیلهٔ ریاحیان است که از دست آنان فرار کرده بود، (اینک مرده) به ما دستور دادند او را با همان زنجیری که در گردن دارد به خاک بسپاریم. من به آن غلام نگریسته و عرضه کردم: ای پیامبر خدا! هر وقت این غلام مرا می‌دید می‌گفت: «سوگند به خدا! من تو را دوست می‌دارم، سوگند به خدا جز مؤمن تو را دوست نمی‌دارد و جز کافر تو را دشمنی نمی‌کند.» پیامبر خدا(ص) فرمود: «ای علی! اینک بدون تردید خداوند به خاطر این عقیده به او پاداش داد. اینک هفتاد گروه از فرشتگان که هر گروهی هزار گروهند فرود آمده و بر او نماز می‌خوانند. آنگاه پیامبر خدا غل آهنین از گردنش باز کرد و بر او نماز خوانده و به خاکش سپرد. گفتند: نه به خدا سوگند!

فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا(ص) دربارهٔ او فرموده باشد آنسان که دربارهٔ من فرمود: «دیشب به من اجازه داده شد تا دعا کنم، چیزی از پروردگارم نخواستم مگر این که به من ارزانی داشت و چیزی برای خود نخواستم مگر این که همانند آن را برای تو خواستم و خداوند آن را عطا فرمود». من گفتم: خدا را سپاس. گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا می‌دانید که پیامبر خدا(ص) خالدبن ولید را به سوی قبیلهٔ بنی‌جذیمه فرستاد، او با آنان آن گونه رفتار کرد. پیامبر خدا(ص) بر فراز منبر رفت و سه بار فرمود: «خداوندا! من از آنچه که خالدبن ولید انجام داده به سوی تو بیزاری می‌جویم.» آنگاه به من فرمود: یا علی! تو برو. من به سوی آنان رفته و دیهٔ آنها را پرداختم. آنگاه آنها را به خدا سوگند دادم که

بعيرنا فأعطيتهم لها وبقي معي ذهبٌ كثير فأعطيتهم إيّاه وقلت: هذا لذمّة رسول الله صلّى الله عليه وآله ولما تعلمون ولما لا تعلمون ولروعات النساء والصبيان، ثمّ جئت إلى رسول الله صلّى الله عليه وآله فأخبرته فقال: والله ما يسرُّني يا عليُّ أنّ لي بما صنعت حُمر النعم؟ قالوا: اللّهمّ نعم.

قال: نشدتكم بالله هل سمعتم رسول الله صلّى الله عليه وآله يقول: «يا عليُّ لقد عرضت عليَّ أُمّتي البارحة فمرَّ بي أصحاب الرّايات فاستغفرت لك ولشيعتك»؟ فقالوا: اللّهمّ نعم، قال: نشدتكم بالله هل سمعتم رسول الله صلّى الله عليه وآله قال: يا أبا بكر إذهب فاضرب عنق ذلك الرّجل الّذي تجده في موضع كذا وكذا، فرجع، فقال: قتلته؟ قال: لا، وجدته يصلّي، قال: يا عمر إذهب فاقتله، فرجع، فقال: قتلته؟ قال: لا، وجدته يصلّي فقال: آمركما بقتله فتقولان: وجدناه يصلّي؟! قال: يا عليُّ اذهب فاقتله فلمّا مضيت قال: إن أدركه قتله، فرجعت فقلت: يا رسول الله لم أجد أحداً فقال: صدقت أما إنّك لو وجدته لقتلته؟ قالوا: اللّهمّ نعم، قال: نشدتكم بالله هل فيكم أحدٌ قال له رسول الله صلّى الله عليه وآله كما قال لي: «إنّ وليّك في الجنّة وعدوّك في النّار»؟ قالوا: اللّهمّ لا.

قال: نشدتكم بالله هل علمتم أنّ عائشة قالت لرسول الله صلّى الله عليه وآله: إنّ إبراهيم ليس منك وإنّه ابن فلان القِبطي، قال: يا عليُّ اذهب فاقتله، فقلت: يا رسول الله إذا بعثتني أكون كالمِسمار المُحْمىٰ في الوَبَر أو أتثبّتُ؟ قال: لا، بل تثبّت، فذهبت فلمّا نظر إليَّ استند إلى حائط فطرح نفسه فيه فطرحت نفسي على أثره فصعد على نخل وصعدت خلفه فلمّا رآني قد صعدت رمى بإزاره، فإذا ليس له شيء ممّا يكون للرّجال فجئت فأخبرت رسول الله صلّى الله عليه وآله فقال: الحمد لله الّذي صرف عنّا السّوء أهل البيت؟ فقالوا: اللّهمّ لا، فقال: اللّهمّ اشهد.

آیا چیزی باقی مانده است؟ گفتند: چون ما را به خدا سوگند دادی(می‌گوییم) که کاسه‌های سگان ما و زانوبند شتران ما باقی مانده است. من بهای آن‌ها را نیز پرداختم. باز طلای زیادی به همراه من باقی ماند که همهٔ آنها را به آنان دادم و گفتم: این را می‌دهم بدان جهت که ذمّهٔ پیامبر خدا(ص) در آنچه می‌دانید و نمی‌دانید به خاطر ترسی که زنان و کودکان داشتند بری گردد. آنگاه به خدمت پیامبر خدا(ص) بازگشته و جریان را گزارش نمودم. حضرت فرمود: سوگند به خدا! اگر در عوض این کاری که انجام دادی شتران سرخ مو به من می‌رسید، این قدر خوشحال نمی‌شدم.» گفتند: آری به خدا شنیدیم.

فرمود: شما را به خدا! آیا از پیامبر خدا(ص) شنیدید که می‌فرمود: «ای علی! دیشب امّتم را به من نشان می‌دادند، پرچمداران آنان از کنار من عبور کردند، من به تو و شیعیان تو آمرزش خواستم.» گفتند: آری به خدا شنیدیم. فرمود: شما را به خدا! آیا از پیامبر خدا(ص) شنیدید که فرمود: ای ابابکر! برو و گردن این مردی را که فلان محل خواهی دید بزن، او بازگشت. پیامبر(ص) فرمود: او را کشتی؟ گفت: نه؟ چون دیدم در حال نماز است. فرمود: ای عمر! تو برو و او را به قتل برسان. او نیز بازگشت. پیامبر فرمود: او را کشتی؟ گفت: نه، چون دیدم در حال نماز است. پیامبر(ص) فرمود: من به شما دستور می‌دهم او را بکشید، شما می‌گویید او را در حال نماز دیدیم؟ فرمود: ای علی! تو برو و او را به قتل برسان، وقتی من رهسپار شدم فرمود: اگر او را بیابد، می‌کشد. من بازگشتم و عرض کردم: ای پیامبر خدا(ص) کسی را نیافتم. فرمود: «راست گفتی! اگر او را می‌یافتی حتماً می‌کشتی.» گفتند: آری به خدا سوگند شنیدیم. فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که دربارهٔ او پیامبر خدا(ص) گفته باشد آنسان که دربارهٔ من فرمود: «به راستی که دوست تو در بهشت و دشمن تو در آتش خواهد بود.» گفتند: نه به خدا سوگند!

فرمود: شما را به خدا! آیا می‌دانید که عایشه به پیامبر خدا(ص) گفت: ابراهیم از تو نیست، او از فلان قبطی است، پیامبر(ص) به من فرمود: ای علی! تو برو و او را بکش! من عرض کردم: ای پیامبر خدا! آیا در اجرای این حکم همانند مسمار گداخته باشم یا قضیه را بررسی کنم؟ فرمود: نه، بلکه قضیه را بررسی کن. من رفتم وقتی چشمش به من افتاد از دیواری بالا رفت، خود را به آن طرف دیوار انداخت. من نیز در پی او رفتم تا این که او بر فراز درخت خرمایی بالا رفت و من نیز در پی او از درخت بالا رفتم. وقتی دید من از درخت بالا رفتم، لباس زیر از تن کند. ناگاه دیدم که آلت مردی ندارد. پس خدمت پیامبر خدا(ص) بازگشته مطلب را به عرضش رساندم. حضرت فرمود: سپاس خدایی را که نسبت ناروایی را از خاندان ما بازگردانید.» گفتند: نه به خدا سوگند. فرمود: خداوندا! گواه باش.

أبواب الخمسين وما فوقه

الحقوق الخمسون التي كتب بها عليّ بن الحسين سيد العابدين عليهماالسلام إلى بعض أصحابه

١ - حدّثنا عليّ بن أحمد بن موسى رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن أبي عبدالله الكوفي قال: حدّثنا جعفر بن محمّد بن مالك الفزاري قال: حدّثنا خيران بن داهر قال: حدّثني أحمد بن عليّ بن سليمان الجبلي، عن أبيه، عن محمّد بن عليٍّ، عن محمّد بن فضيل، عن أبي حمزة الثمالي قال: هذه رسالة عليّ بن الحسين عليهما السلام إلى بعض أصحابه: اعلم أنّ لله عزّوجلّ عليك حقوقاً محيطة بك في كلّ حركة تحرّكتها أو سكنة سكنتها، أو حال حلتها، أو منزلة نزلتها، أو جارحة قلبتها، أو آلة تصرّفت فيها، فأكبر حقوق الله تبارك وتعالى عليك ما أوجب عليك لنفسه من حقّه الّذي هو أصل الحقوق، ثمّ ما أوجب الله عزّوجلّ عليك لنفسك من قرنك إلى قدمك على اختلاف جوارحك، فجعل عزّوجلّ للسانك عليك حقّاً، ولسمعك عليك حقّاً، ولبصرك عليك حقّاً، وليدك عليك حقّاً، ولرجلك عليك حقّاً، ولبطنك عليك حقّاً، ولفرجك عليك حقّاً، فهذه الجوارح السّبع التي بها تكون الأفعال، ثمّ جعل عزّوجلّ لأفعالك عليك حقوقاً فجعل لصلاتك عليك حقّاً، ولصومك عليك حقّاً، ولصدقتك عليك حقّاً، ولهديك عليك حقّاً، ولأفعالك عليك حقوقاً.

ثمّ يخرج الحقوق منك إلى غيرك من ذوي الحقوق الواجبة عليك فأوجبها عليك حقوق أئمّتك، ثمّ حقوق رعيّتك، ثمّ حقوق رحمك، فهذه حقوق تتشعّب منها حقوق فحقوق أئمّتك ثلاثة أوجبها عليك حقُّ سائسك بالسلطان، ثمّ حقُّ سائسك بالعلم، ثمّ حقُّ سائسك بالملك، وكلُّ سائس إمام. وحقوق رعيّتك ثلاثة أوجبها عليك حقُّ رعيّتك بالسّلطان، ثمّ حقُّ رعيّتك بالعلم فإنّ الجاهل رعيّة العالم، ثمّ حقُّ رعيّتك بالملك من الأزواج وما ملكت الأيمان، وحقوق رعيّتك كثيرة متّصلة

باب‌های خصلت‌های پنجاه گانه و بیشتر

پنجاه حقی که امام سجّاد(ع) به یکی از یارانش نوشته

۱- ابوحمزهٔ ثمالی گوید: این نامهٔ امام سجّاد(ع) است به یکی از یارانش: بدان که خداوند متعال را نسبت به تو حقوقی است که در هر حرکت و جنبشی که از تو سر می‌زند یا هر آرامشی که داشته باشی یا در هر حالی که هستی یا در هر منزلی که فرود می‌آیی یا هر عضوی راکه بگردانی یا هر ابزاری راکه در آن تصرّف کنی پیرامون تو را فراگرفته است. پس بزرگترین حقوق خداوند متعال نسبت به تو همان است که برای خویش بر تو لازم کرده. همو که اصل و اساس همهٔ‌حقوق است. سپس حقوقی است که خداوند برای خودت بر تو از فرق تا قدمت با گوناگونی اعضایت، واجب کرده است، پس خداوند متعال برای زبانت، گوشت، چشمت، دستت، پایت، شکمت و عضو جنسیت حقّی بر تو قرار داده است. این اعضای هفتگانه همان هایی هستند که کارها با آنها انجام می‌گیرد. آنگاه خداوند متعال برای کردارهایت حقوقی را قرار داده که برای نمازت، روزه‌ات، صدقه‌ات، قربانیت حقی قرار داده و نسبت به کردارهایت برای تو حقوقی است.

آنگاه حقوقی است که از جانب تو نسبت به صاحبان حقوقی است که لازم‌ترین آنها حقوق پیشوایانت است. سپس حقوق زیردستانت، آنگاه حقوق خویشاوندان تو. اینها حقوقی است که هر کدام چند شعبه است: حقوق پیشوایان تو سه تاست که لازم‌ترین آنها حق کسی است که با سلطنت امور تو را تدبیر می‌کند، سپس حق کسی که تو را به دانش تربیت می‌کند، سپس حق کسی که تو را با حکومت پرورش می‌دهد و همهٔ پرورش دهندگان تو امام و پیشوایند. و حقوق رعیت تو نیز سه تاست: لازم‌ترین آنها حق کسانی است که بر آن سلطنت داری، سپس حق دانش آموختگانی که از تو بهرهٔ علمی می‌برند؛ چراکه نادان رعیّت دانشمند است، سپس حق کسانی که با ملکیّت ـ همچون زنان و بردگان ـ رعیّت تو هستند. و حقوق رعایای تو بسیار و به پیوستگی پیوند خویشاوندی به هم پیوسته است. لازم‌ترین آنها حق مادر توست. آنگاه حق پدر و آنگاه حق فرزندانت، آنگاه حق برادرت، آنگاه حق هر که نزدیکتر و شایسته‌تر است،

بقدر اتّصال الرَّحم في القرابة، وأوجبها عليك حقُّ أُمّك، ثمّ حقُّ أبيك، ثمّ حقُّ ولدك، ثمّ حقُّ أخيك،الأقرب فالأقرب والأولى فالأولى، ثمّ حقُّ مولاك المنعم عليك، ثمّ حقُّ مولاك الجارية نعمته عليك، ثمّ حقُّ ذوي المعروف لديك، ثمّ حقُّ مؤذّنك لصلاتك، ثمّ حقُّ إمامك في صلاتك، ثمّ حقُّ جليسك، ثمّ حقُّ جارك، ثمّ حقُّ صاحبك، ثمّ حقُّ شريكك، ثمّ حقُّ مالِك، ثمّ حقُّ غريمك الّذي تطالبه، ثمّ حقُّ غريمك الّذي يطالبك، ثمّ حقُّ خليطك، ثمّ حقُّ خصمك المدَّعي عليك، ثمّ حقُّ خصمك الّذي تدَّعي عليه، ثمّ حقُّ مستشيرك، ثمّ حقُّ المشير عليك، ثمّ حقُّ مستنصحك، ثمّ حقُّ النّاصح لك، ثمّ حقُّ من هو أكبر منك، ثمّ حقُّ من هو أصغر منك، ثمّ حقُّ سائلك، ثمّ حقُّ من سألته، ثمّ حقُّ من جرى لك على يديه مساءة بقول أو فعل عن تعمّد منه أو غير تعمّد، ثمّ حقُّ أهل ملّتك عليك، ثمّ حقُّ أهل ذمّتك، ثمّ الحقوق الجارية بقدر علل الأحوال وتصرُّف الأسباب. فطوبى لمن أعانه الله على قضاء ما أوجب عليه من حقوقه ووفّقه لذلك وسدَّده.

فأمّا حقُّ الله الأكبر عليك فأن تعبده لا تشرك به شيئاً، فإذا فعلت بالإخلاص جعل لك على نفسه أن يكفيك أمر الدّنيا والآخرة، وحقُّ نفسك عليك أن تستعملها بطاعة الله عزّوجلّ، وحقُّ اللّسان إكرامه عن الخنى، وتعويده الخير، وترك الفضول الّتي لا فائدة لها، والبرُّ بالنّاس وحسن القول فيهم، وحقُّ السّمع تنزيهه عن سماع الغيبة، وسماع ما لايحلُّ سماعه، وحقُّ البصر أن تغضّه عمّا لا يحلُّ لك وتعتبر بالنظر به، وحقُّ يدك أن لا تبسطها إلى ما لا يحلُّ لك، وحقُّ رِجليك أن لا تمشي بهما إلى ما لايحلُّ لك، فبهما تقف على الصراط فانظر أن لا تزلَّ بك فتردى في النّار، وحقُّ بطنك أن لا تجعله وعاءً للحرام، ولا تزيد على الشبع، وحقُّ فرجك أن تحصنه عن الزّنا، وتحفظه من أن ينظر إليه.

وحقُّ الصّلاة أن تعلم أنّها وِفادة إلى الله عزّوجلّ وأنت فيها قائماً بين يدي الله عزّوجلّ، فإذا علمت ذلك قُمْتَ مقام العبد الذّليل الحقير الرّاغب الرّاهب الرّاجي الخائف المستكين المتضرّع المعظّم لمن كان بين يديه بالسّكون والوقار، وتقبل عليها بقلبك، وتقيمها بحدودها وحقوقها، وحقُّ الحجّ أن تعلم أنّه وفادة إلى ربّك وفرار

سپس حق مولایت که بر تو نعمت ارزانی داشته، آنگاه حق مولایت که نعمتش بر تو جاری است، آنگاه حق کسانی که به تو احسان می‌کنند، آنگاه حق مؤذّنی که نمازت را اعلام می‌کند، آنگاه حق امام جماعت تو، آنگاه حق همنشین تو، آنگاه حق همسایهٔ تو، سپس حق مصاحب تو، سپس حق شریک تو، سپس حق دارایی تو، سپس حق بدهکاری که از وی طلب داری، سپس حق بستانکاری که از تو طلب دارد، سپس حق کسی که با تو اُلفت و خیز و معاشرت دارد، سپس حق کسی که بر علیه تو اقامهٔ دعوا کرده، سپس حق کسی که تو بر علیه او اقامهٔ دعوا داری، سپس حق کسی که با او مشورت می‌کنی، سپس حق کسی که به تو در مشورت نظر می‌دهد، سپس حق کسی که از تو خیر خواهی می‌کند، سپس حق کسی که از او خیرخواهی می‌کنی، سپس حق کسی که از تو بزرگتر است، سپس حق کسی که از تو کوچکتر است، سپس حق کسی که از تو درخواست می‌کند، سپس حق کسی که از او درخواست می‌کنی، سپس حق کسی که به دستش ـ با گفتار یا کردار، از روی عمد یا غیر عمد ـ به تو بدی کرده، سپس حق ملّتِ تو نسبت به تو، سپس حق اهل ذمهٔ تو، آنگاه حقوقی است که به اندازهٔ علّتهای احوال و گردش سببها جریان دارد. پس خوشا به حال کسی که خداوند او را بر انجام حقوقی که بر او لازم کرده یاری کرده و بر این موفّق و استوار سازد.

پس حقّ بزرگِ خداوند بر تو این است که او را بپرستی و چیزی را شریک او قرار ندهی. آنگاه که با اخلاص وظیفه‌ات را انجام دادی، خدا بر تو مقرّر فرموده که کار دنیا و آخرت تو را کفایت کند. و حق نفست بر تو این است که در اطاعت خدای متعال بکار ببری. و حق زبان این که از دشنام پرهیز و به خیر و نیکی عادتش دهی و سخنان اضافی را که سودی ندارد ترک کنی و با آن به مردم نیکی کرده و گفتار نیکو گویی. و حق گوش این که از شنیدن غیبت و سخنانی که شنیدنش حلال نیست منزّه‌اش داری. و حق چشم این است که از آنچه که دیدنش حلال نیست بپوشانی، و با آن به دیدهٔ عبرت بنگری. و حق دست این که آن را به سوی چیزی که حلال نیست دراز نکنی. و حق پاها این که به وسیلهٔ آنها به جایی که حلال نیست، نروی، چرا که به وسیلهٔ آنها بر روی صراط خواهی ایستاد، پس دقّت کن که تو را نلغزانند و در آتش نیفکنند. حق شکمت این که آن را ظرف حرام قرار ندهی و بیش از سیری نخوری. و حق تناسل جنسی این که آن را از زنا نگهداشته و از دیدگان بپوشانی.

و حق نماز این که بدانی آن حضور در درگاه الهی است و تو در پیشگاه خدا ایستاده‌ای وقتی از این آگاه باشی در واقع در جایگاه بنده‌ای خوار، حقیر، علاقه‌مند، بیمناک، امیدوار، ترسان، بیچاره، زاری‌گر در برابر بزرگوار و شکوهمندی، با آرامش و وقار ایستاده و با قلب خود روی آورده و آن را با حدود و حقوقش برپا کنی. و حق حج این که بدانی آن میهمانی به سوی پروردگار و فرار از گناهانت است و پذیرش

إليه من ذنوبك، وبه قبول توبتك وقضاء الفرض الّذي أوجبه الله عليك، وحقُّ الصوم أن تعلم أنّه حجابٌ ضربه الله على لسانك وسمعك وبصرك وبطنك وفرجك ليسترك به من النّار، فإن تركت الصّوم خرقت ستر الله عليك، وحقُّ الصدقة أن تعلم أنّها ذخرك عند ربّك عزّوجلّ، ووديعتك الّتي لا تحتاج إلى الإشهاد عليها فإذا علمت ذلك كنت بما تستودعه سرّاً أوثق منك بما تستودعه علانية، وتعلم أنّها تدفع البلايا والأسقام عنك في الدّنيا، وتدفع عنك النّار في الآخرة، وحقُّ الهَدْى أن تريد به وجه الله عزّوجلّ، ولا تريد به خلقه، ولا تريد به إلّا التعرُّض لرحمة الله ونجاة روحك يوم تلقاه.

وحقُّ السّلطان أن تعلم أنّك جعلت له فتنة وأنّه مبتلى فيك بما جعله الله عزّوجلّ له عليك من السّلطان، وأنّ عليك أن لا تتعرَّض لسخطه فتلقي بيدك إلى التهلكة، و تكون شريكاً له فيما يأتي إليك من سوء، وحقُّ سائسك بالعلم التعظيم له والتوقير لمجلسه، وحسن الإستماع إليه والإقبال عليه، وأن لا ترفع عليه صوتك، وأن لا تجيب أحداً يسأله عن شيء حتّى يكون هو الّذي يجيب، ولا تحدِّث في مجلسه أحداً، ولا تغتاب عنده أحداً، وأن تدفع عنه إذا ذكر عندك بسوء، وأن تستر عيوبه وتظهر مناقبه، ولا تجالس له عدوّاً ولا تعادي له وليّاً، فإذا فعلت ذلك شهد لك ملائكة الله بأنّك قصدته وتعلّمت علمه لله جلّ اسمه لا للنّاس، وأمّا حقُّ سائسك بالملك فأن تطيعه ولا تعصيه إلّا فيما يسخط الله عزّوجلّ، فإنّه لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق، وأمّا حقُّ رعيّتك بالسّلطان فأن تعلم أنّهم صاروا رعيّتك لضعفهم وقوّتك، فيجب أن تعدل فيهم وتكون لهم كالوالد الرَّحيم، وتغفر لهم جهلهم، ولا تعاجلهم بالعقوبة، وتشكر الله عزّوجلّ على ما آتاك من القوّة عليهم.

وأمّا حق رعيّتك بالعلم فأن تعلم أنَّ الله عزّوجلّ إنّما جعلك قيّماً لهم فيما آتاك من العلم وفتح لك من خزائنه فإن أحسنت في تعليم النّاس ولم تخرق بهم ولم تضجر عليهم زادك الله من فضله، وإن أنت منعت النّاس علمك أو خرقت بهم عند طلبهم العلم منك كان حقّاً على الله عزّوجلّ أن يسلبك العلم وبهاءه ويسقط من القلوب محلّك، وأمّا حقُّ الزَّوجة فأن تعلم أنَّ الله عزّوجلّ جعلها لك سَكَناً وأُنساً فتعلم أنَّ

توبهٔ تو با آن بوده و آنچه که خدا بر تو لازم شمرده انجام می‌شود. و حق روزه این که بدانی آن پرده‌ای است که خداوند بر زبان، گوش، چشم، شکم، آلت‌جنسیِ تو زده تا به وسیلهٔ آن تو را از آتش باز دارد. پس اگر روزه را رها کنی پرده‌ای را که خدا بر تو کشیده پاره کرده‌ای. و حق صدقه این که بدانی آن اندوختهٔ تو در پیشگاه پروردگارت بوده و ودیعه‌ای که نیاز به گواه ندارد. پس اگر از این امر آگاه شوی آنچه در پنهانی به ودیعت می‌گذاری برای تو از آشکارا مورد اعتمادتر خواهد بود و بدانی که صدقه بلاها و بیماری‌ها را در دنیا و آتش را در آخرت از تو دفع می‌کند. و حق قربانی این‌که با آن رضای خدا را بخواهی نه رضا و خشنودی مردم را، هدفت از آن جز قرار گرفتن در معرض رحمت خدا و رهایی روحت در روز رستاخیز نباشد.

و حق سلطان این است که، بدانی تو برای او وسیلهٔ آزمایشی و خداوند به وسیلهٔ سلطنت دادن به او، او را به تو گرفتار ساخته است و بر توست که خود را در معرض خشم او قرار ندهی تا خود را به دست خویش به هلاکت نیندازی و در بدیهایی که از جانب او به تو می‌رسد، شریک وی نشوی. و حق پرورش دهندهٔ علمیِ تو این که او را تعظیم نموده و به جایگاه او ارج نهاده و خوب به سخنان او گوش فرا داده و بر او اقبال کنی و این که صدایت را بر او بلند نگردانی، و پاسخ کسی را که از او پرسش کرده ندهی تا خودش پاسخ دهد و در جلسهٔ او با کسی صحبت نکرده و در نزد او غیبت کسی را ننمایی و آنگاه که از او در نزد تو بدی گویند از او دفاع کرده و عیب‌های او را بپوشانی و فضایلش را آشکار سازی، با دشمنان او ننشسته و با دوستان او دشمنی نکنی، هر گاه چنین کنی فرشتگان خدا بر تو گواه شوند که تو او را خواسته و دانش او به خاطر خدای متعال ـ نه به خاطر مردم ـ آموختی. و حق کسانی که با حکومت کارهای تو را تدبیر می‌نمایند این که از آنان اطاعت کرده و از فرمانشان ـ جز در مواردی که موجب خشم خداست ـ سرپیچی نکنی، چرا که با معصیت آفریدگار، اطاعت از آفریده شده روا نیست. و حق رعایا و زیر دستانی که به آنان سلطنت داری این که بدانی آنان به جهت ناتوانی خود و توانمندی تو رعیّت تو شدند. از این رو لازم است که در میان آنان با عدالت رفتار کرده و برای آنان همچون پدری مهربان باشی و کارهایی را که از روی نادانی انجام می‌دهند برای آنان ببخشی، و در کیفر آنان شتاب نکنی و از توانمندی که خداوند دربارهٔ آنان به تو ارزانی داشته، از حضرت حق سپاسگزار باشی.

و حق شاگردانی که از دانش تو بهره می‌برند این که بدانی که خداوند در آن دانشی که به تو ارزانی داشته و از گنجینهٔ دانش خود دری به روی تو گشوده، تو را برای آنان سرپرست قرار داده. پس اگر به مردم با خوش رفتاری، آموزش داده و بر آنان خشونت نکرده و از آنان دلتنگ نشوی، خداوند دانش تو را از فضلش فزونی خواهد بخشید، ولی اگر دانشت را از مردم دریغ کرده و آنگاه که از دانش تو بخواهند بر آنان بدخلقی کنی، بر خداوند است که دانش و آبروی تو را از تو بگیرد و جایگاه تو را از دل‌ها بردارد. و حق زنت این است که بدانی خداوند او را برای تو مایهٔ آرامش و

ذلك نعمة من الله عليك، فتكرمها وترفق بها وإن كان حقّك عليها أوجب فإنّ لها عليك أن ترحمها لأنّها أسيرك وتطعمها وتكسوها فإذا جهلت عفوت عنها، وأمّا حقُّ مملوكك فأن تعلم أنّه خلق ربّك وابن أبيك وأمّك ولحمك ودمك لم تملكه لأنّك صنعته دون الله ولا خلقت شيئاً من جوارحه ولا أخرجت له رزقاً، ولكنَّ الله عزّوجلّ كفاك ذلك، ثمّ سخّره لك وائتمنك عليه واستودعك إيّاه ليحفظ لك ما تأتيه من خير إليه فأحسن إليه كما أحسن الله إليك وإن كرهته استبدلت به، ولم تعذّب خلق الله عزّوجلّ، ولا قوّة إلّا بالله.

وحقُّ أمّك أن تعلم أنّها حملتك حيث لا يحتمل أحدٌ أحداً، و أعطتك من ثمرة قلبها ما لا يعطي أحدٌ أحداً، ووَقَتْكَ بجميع جوارحها، ولم تبال أن تجوع وتطعمك، وتعطش وتسقيك، وتعرى وتكسوك، وتضحى وتُظلّك، وتهجر النوم لأجلك، ووقتك الحرَّ والبرد لتكون لها فإنّك لا تطيق شكرها إلّا بعون الله تعالى وتوفيقه، وأمّا حقُّ أبيك فأن تعلم أنّه أصلك، وأنّه لولاه لم تكن، فمهما رأيت في نفسك مما يعجبك فاعلم أنّ أباك أصل النعمة عليك فيه، فاحمد الله واشكره على قدر ذلك، و لاقوّة إلّا بالله، وأمّا حقُّ ولدك فأن تعلم أنّه منك ومضاف إليك في عاجل الدّنيا بخيره وشرّه وأنك مسؤول عمّا وليته من حسن الأدب والدلالة على ربّه عزّوجلّ، والمعونة له على طاعته، فاعمل في أمره عمل من يعلم أنّه مثاب على الإحسان إليه، معاقب على الإساءة إليه.

وأمّا حقُّ أخيك فأن تعلم أنّه يدك وعزّك وقوّتك، فلا تتّخذه سلاحا على معصية الله، ولا عدّة للظلم لخلق الله، ولا تدع نصرته على عدوّه والنصيحة له، فإن أطاع الله وإلاّ فليكن الله أكرم عليك منه، ولا قوّة إلّا بالله، وأمّا حقُّ مولاك المُنعم عليك فأن تعلم أنّه أنفق فيك ماله و أخرجك من ذلّ الرّقّ ووحشته إلى عزّ الحرّيّة وأنسها فأطلقك من أسر الملكة و فكّ عنك قيد العبوديّة وأخرجك من السّجن، وملّكك نفسك، وفرغك لعبادة ربّك وتعلم أنّه أولى الخلق بك في حياتك وموتك وأنّ نصرته عليك واجبة بنفسك وما احتاج إليه منك، ولا قوّة إلّا بالله، وأمّا حقُّ مولاك الّذي أنعمت عليه، فأن تعلم أنّ الله عزّ وجلّ جعل عتقك له وسيلة إليه، وحجاباً لك

انس قرار داده و این که، این نعمتی از جانب خدا بر توست. پس او را گرامی داشته و با نرمی با او رفتار کنی، گر چه حق تو نسبت به او لازم‌تر است. در عین حال بر توست که بر او ترحّم کنی، زیراکه او اسیر توست، خوراک و پوشاک او را بده و اگر نادانی کرد از او درگذر. و حق برده‌ات این که بدانی او آفریدهٔ پروردگار تو و فرزند پدر و مادر توست، گوشت و خونت با او یکی است. تو از این جهت مالک او نشده‌ای که تو او را آفریده‌ای، و تو چیزی از اعضای او را نیافریده‌ای و روزیِ او را تو نمی‌دهی، بلکه خداوند متکفّل آن شده. آنگاه او را مسخّر تو گردانیده و تو را امین او قرار داده و به ودیعت سپرده تا هر خیری که از جانب تو به او می‌رسد برای تو نگهدارد. پس به او نیکی کن آن‌سان که خدا به تو نیکی کرده است و اگر او را دوست نداری عوضش کن و آفریدهٔ خدا را شکنجه مکن و هیچ نیرویی جز از خدا نیست.

و حق مادرت این که بدانی او آنگاه که هیچ کس را توانایی حمل تو نبوده، حمل کرده و میوهٔ دلش که کسی به او نمی‌دهد به تو ارزانی داشته و با همهٔ اعضایش از تو مواظبت نموده، او باکی نداشته که خود گرسنه مانده تو را غذا دهد، خود تشنه مانده و تو را سیراب کند وخود برهنه مانده و تو را بپوشاند، خود آفتاب خورده تو را در سایه اندازد، او به جهت تو بی‌خوابی کشیده و تو را از گرما و سرما نگهداری کرده تا تو فرزندی برای او باشی، از این رو، تو جز با یاری و توفیق خداوند توانایی سپاسگزاری از او را نداری. و حق پدرت این که بدانی او ریشه و اساس توست. که اگر او نبود تو نیز نبودی، پس هرگاه در وجود خود شگفتیهایی دیدی بدان که پدرت اصل نعمت بر توست، پس خدا را به همان اندازه ستایش کرده و سپاسگزاری کن و هیچ نیرویی جز از خدا نیست. و حق فرزندت این که بدانی او از توست و در آیندهٔ دنیا نیکی و بدی او به تو نسبت داده می‌شود و تو مسئول تربیت نیکوی او و راهنمایی او به سوی پروردگارش هستی، تویی که بایستی او را در اطاعت پروردگارش یاری کنی، پس دربارهٔ او همچون کسی رفتار کن که می‌دانی با احسان کردن به او پاداش خواهی داشت و با بدی به او کیفر خواهی دید.

وحق برادرت این که بدانی او دست تو و عزّت و نیروی توست. پس او را سلاحی برای معصیت خدا و وسیله‌ای برای ستم بر آفریدگان خدا برنگیر و در برابر دشمنش او را وا مگذار و برای او خیر خواهی کن. این در صورتی است که او از خداوند اطاعت کند وگرنه خداوند از او بر تو گرامی‌تر است و هیچ نیرویی جز از خدا نیست.

و حق مولایی که با آزاد کردن به تو احسان نموده این که بدانی اوست که از مالش داده تا تو را از خواری بندگی و هراس آن به شکوه وعزّتِ آزادی و آرامش آن رسانیده، او تو را از اسارت بردگی رها ساخته و زنجیر بندگی را از گردنت گشوده و از زندان بیرونت کرده و به تملّک خودت درآورده و تو را به پرستش پروردگارت فارغ ساخته است، و بدانی که در دوران زندگی و مرگت از همه سزاوارتر است و بر تو لازم است که با جانت او را یاری نموده و آنچه از جانب تو نیازمند است بدو برسانی و هیچ نیرویی جز از خدا نیست. و حق برده‌ای که با آزاد کردن او احسانش نموده‌ای این

من النّار، وأنّ ثوابك في العاجل ميراثه إذا لم يكن له رحم مكافأة بما أنفقت من مالك وفي الآجل الجنّة. وأمّا حقُّ ذي المعروف عليك فأن تشكره وتذكر معروفه وتكسبه المقالة الحسنة وتخلص له الدُّعاء فيما بينك وبين الله عزّوجلّ، فإذا فعلت ذلك كنت قد شكرته سرّاً وعلانية، ثمّ إن قدرت على مكافأته يوماً كافيته، وأمّا حقُّ المؤذِّن أن تعلم أنّه مذكّر لك ربّك عزّ و جلّ، وداعٍ لك إلى حظّك، وعونك على قضاء فرض الله عليك، فاشكره على ذلك شكرك للمحسن إليك.

وأمّا حق إمامك في صلاتك فأن تعلم أنّه قد تقلّد السّفارة فيما بينك وبين ربّك عزّوجلّ، وتكلّم عنك ولم تتكلّم عنه، ودعا لك ولم تدع له، وكفاك هول المقام بين يدي الله عزّوجلّ، فإن كان به نقص كان به دونك، وإن كان تماماً كنت شريكه، ولم يكن له عليك فضل فوق نفسك بنفسه وصلاتك بصلاته، فتشكر له على قدر ذلك، وأمّا حقُّ جليسك فأن تلين له جانبك وتنصفه في مجازاة اللّفظ ولا تقوم من مجلسك إلّا بإذنه، ومن يجلس إليك يجوز له القيام عنك بغير إذنك وتنسي زَلّاته وتحفظ خيراته، ولا تُسمعه إلّا خيراً.

وأمّا حقُّ جارك فحفظه غائباً، وإكرامه شاهداً، ونصرته إذا كان مظلوماً، ولا تتّبع له عَوْرة، فإن علمت عليه سوءاً سترته عليه، وإن علمت أنّه يقبل نصيحتك نصحته فيما بينك وبينه، ولا تسلّمه عند شديدة، وتقيل عثرته، وتغفر ذنبه، وتعاشره معاشرة كريمة، ولا قوّة إلّا بالله. وأمّا حقُّ الصّاحب فأن تصحبه بالتفضّل والإنصاف، وتكرمه كما يكرمك، وكن عليه رحمة، ولا تكن عليه عذاباً، ولا قوّة إلّا بالله، وأمّا حقُّ الشريك فإن غاب كفيته وإن حضر رعيته، ولا تحكم دون حكمه، ولا تعمل رأيك دون مناظرته، وتحفظ عليه ماله، ولا تخونه فيما عزَّ أو هان من أمره فإنّ يد الله تبارك وتعالى على الشريكين ما لم يتخاونا ولا قوّة إلّا بالله. وأمّا حقُّ مالك فأن لا تأخذه إلّا من حلّه، ولا تنفقه إلّا في وجهه، ولا تؤثر على نفسك من لا يحمدك، فاعمل فيه بطاعة ربّك، ولا تبخل به فتَبُوءَ بالحسرة والندامة مع السعة، ولا قوّة إلّا بالله، وأمّا حقُّ غريمك الّذي يطالبك فإن كنت موسراً أعطيته، وإن كنت معسراً أرضيته بحسن القول ورددته عن نفسك رداً لطيفاً. وحقُّ الخليط أن لا تغرّه،

که بدانی خداوند متعال آزادی او را توسط تو، وسیله‌ای به نزد خویش قرار داده و آن را پردهٔ میان تو و آتش نموده و به راستی که پاداش تو در آیندهٔ دنیا همان میراث اوست، اگر خویشاوندی نداشته باشد که از مالت به او داده‌ای و در آخرت بهشت است. و حق کسی که بر تو نیکویی کرده این که از او سپاسگزاری کنی و نیکویی او را یادآور شوی و با گفتار نیک به او پاسخ دهی و با خالص‌ترین دعایی که میان تو و خداوند متعال است او را دعا کنی، اگر چنین کنی در آشکار و نهان او را سپاس گفتی، آنگاه که اگر روزی توانایی یافتی نیکویی او را جبران کن. و حقّ مؤذّن این که بدانی یادآورِ پروردگار تو و فراخوان به سوی بهرهٔ عبادت تو و یاور تو در انجام عملی که خداوند بر تو واجب کرده، می‌باشد. پس همانند سپاسگزار بر نیکوکار از او بر این نعمت سپاسگزاری کن.

و حق امام جماعت در نمازت این که بدانی که او نمایندگی میان تو و پروردگارت را بر عهده گرفته و از جانب تو در پیشگاه خدا سخن می‌گوید. بی آن که تو از جانب وی سخن گویی، او از جانب تو دعا می‌کند بی آن که تو از جانب وی دعا کنی و تو را از بیم و هراس ایستادن در برابر خداوند کفایت می‌کند. پس اگر در نمازت کاستی باشد به عهدهٔ اوست و اگر تمام باشد تو با او شریکی و او را نسبت به تو برتری نیست. او جان تو را با جان خویش و نماز تو را با نماز خویش حفظ کرده پس به همان اندازه از او سپاسگزار باش. و حق همنشین تو این که با او با نرمی رفتار کرده و در گفتگو با او با انصاف باشی و بدون اجازهٔ او بر نخیزی و کسی که در پیش تو نشسته، می‌تواند بی اجازهٔ تو برخیزد و این که لغزشهای او را فراموش کرده و نیکی هایش را به یاد بسپاری و جز سخن خیر با او نگویی.

و حق همسایه ات این که او را در غیاب حفظ کرده و در حضورش گرامی داری، وآنگاه که مورد ستم قرار گیرد یاریش کرده و عیبش را جستجو نکنی و اگر از او بدی دیدی آن را بپوشانی و اگر بدانی که او پندپذیر است در خلوت او را پند گویی، و او را در سختی تنها نگذاری و از لغزش او درگذشته و گناهش را ببخشی و با او بزرگوارانه معاشرت کنی و هیچ نیرویی جز از خدا نیست. و حق رفیق این که با او به تفضّل و انصاف رفتار کنی و آن‌سان که او تو را گرامی می‌دارد تو نیز او را گرامی بداری و تو برای او مایهٔ رحمت باشی نه موجب شکنجه و عذاب، و هیچ نیرویی جز از خدا نیست. و حق شریک این که اگر غایب شد او را کفایت کرده و در صورت حضور مراعاتش کنی، و بدون حکم او حکم صادر نکنی و بدون نظر او به رأی خود عمل نکنی و دارایی او را برایش نگهداری و درکاستی و فزونی کارش به او خیانت نورزی. چرا که مادامی که دو شریک به یکدیگر خیانت نکنند دست خداوند بر سر آنهاست و هیچ نیرویی جز از خدا نیست. و حق دارایی تو این که جز از حلال آن را بدست نیاوری و جز در مورد (صحیحش) انفاقش نکنی، و کسی را که ناسپاس است بر خود ترجیح ندهی، پس با آن (مال) به اطاعت پروردگارت عمل کن و در آن بخل نورز که با وجود گشایش در زندگی حسرت و پشیمانی خواهی دید و هیچ نیرویی جز از خدا نیست. و حق بستانکارت که از تو طلب دارد اینکه اگر دارا هستی، طلب‌اش

ولا تغشّه، ولا تخدعه، وتتّقي الله تبارك وتعالى في أمره، وحقُّ الخصم المدَّعي عليك فإن كان ما يدَّعي عليك حقّاً كنت شاهده على نفسك ولم تظلمه، وأوفيته حقّه، وإن كان ما يدَّعي باطلاً رفقت به، ولم تأت في أمره غير الرِّفق، ولم تسخط ربّك في أمره، ولا قوَّة إلّا بالله، وحقُّ خصمك الّذي تدَّعي عليه إن كنت محقّاً في دعوتك أجملت مقاولته، ولم تجحد حقّه، وإن كنت مبطلاً في دعوتك اتّقيت الله عزّوجلّ وتُبْت إليه، وتركت الدَّعوى.

وحقُّ المستشير إن علمت أنَّ له رأياً أشرت عليه، وإن لم تعلم أرشدته إلى من يعلم، وحقُّ المشير عليك أن لا تتّهمه فيما لا يوافقك من رأيه، فإن وافقك حمدت الله عزّوجلّ، وحقُّ المستنصح أن تودّي إليه النصحية وليكن مذهبك الرَّحمة له والرِّفق به، وحقُّ الناصح أن تلين له جناحك وتصغي إليه بسمعك، فإن أتى الصواب حمدت الله عزّوجلّ وإن لم يوافق رحمته، ولم تتّهمه وعلمت أنّه أخطأ، ولم تؤاخذه بذلك إلّا أن يكون مستحقّاً للتّهمة فلا تعبأ بشيء من أمره على حال، ولا قوَّة إلّا بالله، وحقُّ الكبير توقيره لسنّه، وإجلاله لتقدُّمه في الإسلام قبلك، وترك مقابلته عند الخصام، ولا تسبقه إلى طريق ولا تتقدَّمه، ولا تستجهله، وإن جهل عليك احتملته وأكرمته لحقّ الإسلام وحرمته، وحقُّ الصغير رحمته في تعليمه والعفو عنه والسّتر عليه والرِّفق به والمعونة له، وحقُّ السّائل إعطاؤه على قدر حاجته.

وحقُّ المسؤول إن أعطى فاقبل منه بالشكر والمعرفة بفضله، وإن منع فاقبل عذره، وحقُّ من سرَّك الله تعالى ذكره أن تحمد الله عزّوجلّ أوّلاً، ثمّ تشكره، وحقُّ من أساءك أن تعفو عنه، وإن علمت أنَّ العفو عنه يضرُّ انتصرت قال الله تبارك وتعالى: «و لمن انتصر بعد ظلمه فأولئك ما عليهم من سبيل». وحقُّ أهل ملّتك إضمار السلامة والرَّحمة لهم، والرِّفق بمسيئهم، وتألّفهم واستصلاحهم، وشكر محسنهم وكفُّ الأذى عنهم وتحبُّ لهم ما تحبُّ لنفسك وتكره لهم ما تكره لنفسك، وأن تكون شيوخهم بمنزلة أبيك، وشبّانهم بمنزلة إخوتك، وعجائزهم بمنزلة أمّك، والصغار بمنزلة أولادك، وحقُّ الذِّمّة أن تقبل منهم ما قبل الله عزّوجلّ، ولا تظلمهم ما وفوا الله عزّوجلّ بعهده.

حق کسی که با او معاشرت داری این که فریبش نداده و خیانتش نورزی و نیرنگش نزنی، از خداوند متعال در کار او بیم داشته باشی. و حق دشمنی که علیه تو ادّعا دارد این که اگر آنچه بر علیه تو ادّعا می‌کند حق است، خودت بر خویشتن گواهی دهی و بر او ستم نکنی و حق او را به صورت کامل بپردازی و اگر آنچه ادعا می‌کند باطل است با او به نرمی رفتار کرده و در کارش جز با نرمی رفتار نکنی و در مورد او پروردگارت را به خشم نیاوری و هیچ نیرویی جز از خدا نیست. و حق کسی که تو علیه او ادّعا داری این که اگر تو در ادّعای خودت حق هستی با نیکویی با وی گفتگو کنی و حق او را انکار نکنی و اگر در ادّعای خود بر باطل هستی از خدای متعال بیم داشته و به سوی او توبه کنی و ادّعایت را رها سازی.

و حق کسی که با تو مشورت می‌کند این که اگر نظری برای او داری به آن اشاره کنی و اگر چیزی به نظرت نمی‌رسد او را به کسی که می‌داند راهنمایی کنی. و حق کسی که تو با او مشورت می‌کنی این که در مواردی که رأی او مخالف رأی توست متّهمش نسازی و اگر رأیش با رأی تو موافق شد خدای را سپاس گویی. و حق کسی که از تو پندی می‌خواهد این که به او نصیحت و پندگویی و روش تو با یستی با مهرورزی و نرمی به او باشد. و حق کسی که نصیحتگر توست این که به او فروتنی کرده و به سخن او گوش فرا دهی. پس اگر سخن درستی گفت خدای را سپاس گویی و اگر موافق نگوید به او دلسوزی کنی و متّهمش نکنی و اگر دانستی که خطا رفته به خاطر آن او را مؤاخذه نکنی مگر این که سزاوار اتهام باشد، پس در هیچ حال به چیزی از دستورات او اعتنا نکنی و هیچ نیرویی جز از خدا نیست. و حق بزرگتر این که به خاطر سنّ او، احترامش کرده و به جهت پیشی گرفتنش در پذیرش اسلام بزرگش بداری و به هنگام ستیزه جویی با او برابری نکنی و پیش از او راه نرفته و از او پیشی نگیری و با او نادانی نکنی و اگر او نادانی کرد تحمل کرده و به جهت حق اسلام و حرمتش، او را گرامی بداری. و حق کوچکتر این که در آموزش او دلسوزی کنی و از او درگذری و پرده‌پوشی کنی و با مهربانی با او رفتار کرده و او را کمک کنی. و حق کسی که از تو درخواست می‌کند این که به اندازهٔ نیازش به او بدهی.

و حق کسی که از او چیزی خواسته‌ای این که اگر چیزی داد با سپاس و شناخت از فضلش آن را بپذیری و اگر چیزی نداد عذرش را بپذیری. و حق کسی که تو را به خاطر خدا شاد کرده این که نخست خدای را سپاس گفته آنگاه از او سپاسگزاری کن. و حق کسی که به تو بدی کرده این که از او درگذری و اگر بدانی که عفو از او زیان دارد، دادخود را از او بستانی که خداوند متعال می‌فرماید: «و کسی که پس از مورد ستم قرار گرفتن دادخود را بگیرد، اینان کسانی هستند که گناهی بر آنان نیست.» و حق اهل ملّت و هم کیشانت این که در دل، تندرستی و رحمت آنان را خوسته و با بدهای آنان با مهربانی رفتار کنی و با آنان مدارا کرده و به خیر و صلاح بیاوری و از نیکوکارانشان سپاسگزاری کرده و آزارشان نرسانی و آنچه برای خود دوست می‌داری برای آنان نیز دوست داشته و آنچه برای خود ناخوش داری برای آنان نیز خوش نداشته باشی و این که پیران آنان به منزلهٔ پدر تو و جوانان آنان به منزلهٔ برادر تو و پیرزنانشان به منزلهٔ مادر تو و کوچک زنانشان به منزلهٔ فرزندان تو هستند. و حق اهل ذمّه این که آنچه خداوند از آنان پذیرفته تو نیز پذیرا باشی و مادامی که به پیمانی که با خدا دارند وفا دارند به آنان ستم نکنی.

خمسون خصلة من صفات المؤمن

٢- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار، وأحمد بن إدريس جميعاً قالا: حدّثنا محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري، عن الحسن بن علي، عن أبي سليمان الحلواني، أو عن رجل عنه، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: صفة المؤمن قوّةٌ في دين، وحزمٌ في لين، وإيمانٌ في يقين، وحرصٌ في فقه، ونشاطٌ في هدى، وبرٌّ في استقامة، وإغماضٌ عند شهوة، وعلمٌ في حلم، وشكر في رفق، وسخاءٌ في حقٍّ، وقصدٌ في غنى، وتجمّل في فاقة، وعفوٌ في قدرة، وطاعةٌ في نصيحة، وورع في رغبة، وحرصٌ في جهاد، وصلاةٌ في شغل، وصبرٌ في شدّة، وفي الهزاهز وَقورٌ، وفي المكاره صبورٌ، وفي الرّخاء شكورٌ، لا يغتاب ولا يتكبّر ولا يبغي، وإن بُغي عليه صبر، ولا يقطع الرّحم وليس بواهن ولا فظٌّ ولا غليظٍ، ولا يسبقه بصره، ولا يفضحه بطنه، ولا يغلبه فرجه، ولا يحسد النّاس، ولا يفتر ولا يبذر ولا يسرف، بل يقتصد، ينصر المظلوم، ويرحم المساكين، نفسه منه في عناء والنّاس منه في راحة، لا يرغب في عزّ الدّنيا، ولا يجزع من ألمها، للنّاس همٌّ قد أقبلوا عليه، وله همٌّ قد شغله، لا يرى في حلمه نقص، ولا في رأيه وهن، ولا في دينه ضياع، يرشد من استشاره، ويساعد من ساعده، ويكيع من الباطل والخنى والجهل، فهذه صفة المؤمن.

ثواب من حجّ خمسين حجّة

٣- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله قال: حدّثنا محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب، عن عليّ بن سيف، عن عبد المؤمن، عن هارون بن خارجة، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: سمعته يقول: من حجّ خمسين حجّة بنى الله له مدينة في جنّة عدن فيها مائة ألف قصر في كلّ قصر حوراً من حور العين وألف زوجة، ويجعل من رفقاء محمّد صلّى الله عليه وآله في الجنّة.

پنجاه ویژگی از ویژگی‌های مؤمن

۲- ابو سلیمان حلوانی - یا مردی از او - از امام صادق(ع) نقل می‌کند که فرمود: ویژگی مؤمن این است که او: در دین نیرومند، در نرمی محتاط، در یقین با ایمان، در فهمیدن حریص، در هدایت بانشاط و در پایداری نیکوکار و به هنگام شهوت چشم پوش، در بردباری دانا، در هنگام مدارا سپاسگزار، در حق سخاوتمند، در ثروتمندی میانه رو، در دوران تنگدستی آراسته، به هنگام قدرت عفو کننده، در پند و خیرخواهی فرمانبردار، در رغبت پرهیزکار، در جهاد حریص، در عین مشغولیّت نمازگزار، در سختی شکیبا، در پیشامدها باوقار، در ناملایمات بسیار شکیبا، در رفاه سپاسگزار است، او غیبت نمی‌کند، تکبّر نمی‌ورزد، ستم نمی‌کند، اگر به او ستمی شد، شکیباست و پیوند خویشاوندی را قطع نمی‌کند، او نه سست است نه بدخلق و نه خشن، چشمش از او پیشی نمی‌گیرد (یعنی در اختیار اوست) و شکمش او را رسوا نمی‌سازد و آلت جنسی‌اش بر او چیره نمی‌شود، به مردم حسد نمی‌ورزد، افترا نمی‌بندد، بیهوده خرج نمی‌کند و اسراف نمی‌نماید، بلکه همواره میانه رو است، ستمدیده را یاری می‌کند و به تهی‌دستان دلسوزی و ترحّم می‌کند، جانش از او در زحمت و مردم از او در آسایشند، به عزّت و شکوه دنیا رغبتی ندارد و از درد آن بی‌تابی نمی‌کند، مردم دارای خواسته‌هایی هستند که بدان روی می‌آورند و خواسته‌ای دارد که بدان مشغول است. در بردباری او کاستی دیده نمی‌شود و در رأی او سستی نیست و در دینش تباهی نیست، هر که با او مشورت کند او را راهنمایی می‌کند و هر که از او کمک بطلبد یاریش می‌کند، او از باطل، دشنام و نادانی گریزان است، پس اینها ویژگی‌های مؤمن است.

پاداش کسی که پنجاه مرتبه حجّ انجام دهد

۳- هارون بن خارجه از امام صادق(ع) نقل می‌کند که از حضرتش شنیدم که می‌فرمود: هر که پنجاه مرتبه حج انجام دهد، خداوند در بهشت عدن شهری برای او می‌سازد که صدهزار کاخ دارد، در هر کاخی یک حوری از حوریان بهشتی و هزار همسر است و او را در بهشت از رفیقان حضرت محمّد(ص) قرار می‌دهد.

أبواب السبعين وما فوقه

لأمير المؤمنين عليه السّلام سبعون منقبة لم يشركه فيها أحد من الائمة

١ - حدّثنا أحمد بن الحسن القطّان، ومحمّد بن أحمد السناني، وعلي بن موسى الدقّاق، والحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المكتّب، وعلي بن عبدالله الورّاق رضي الله عنهم قالوا: حدّثنا أبو العبّاس أحمد بن يحيى بن زكريّا القطّان قال: حدّثنا بكر بن عبدالله بن حبيب قال: حدّثنا تميم بن بهلول قال: حدّثنا سليمان بن حكيم، عن ثور بن يزيد، عن مكحول قال: قال أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السّلام: لقد علم المستحفظون من أصحاب النّبيّ محمّد صلّى الله عليه وآله أنّه ليس فيهم رجلٌ له منقبة إلّا وقد شركته فيها وفضّلته ولي سبعون منقبة لم يشركني فيها أحدٌ منهم، قلت: يا أمير المؤمنين فأخبرني بهنّ.

فقال عليه السّلام: إنّ أوّل منقبة لي أنّي لم أشرك بالله طرفة عين ولم أعبد اللّات والعُزّىٰ، والثانية أنّي لم أشرب الخمر قطّ، والثالثة أنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله استوهبني عن أبي في صبائي وكنت أكيله وشريبه ومونسه و محدّثه، والرابعة أنّي أوّل النّاس إيماناً وإسلاماً.

والخامسة أنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله قال لي: «يا عليُّ أنت منّي بمنزلة هارون من موسى إلّا أنّه لا نبيَّ بعدي»، و السادسة أنّي كنت آخر النّاس عهداً برسول الله ودَلّيتُه في حفرته، والسابعة أنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله أنامني على فراشه حيث ذهب إلى الغار وسجّاني ببُرده، فلمّا جاء المشركون ظنّوني محمّداً صلّى الله عليه وآله فأيقظوني وقالوا: ما فعل صاحبك؟ فقلت: ذهب في حاجته فقالوا: لو كان هرب لهرب هذا معه، وأمّا الثامنة فإنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله علّمني ألف باب من العلم يفتح كلُّ باب ألف باب ولم يعلّم ذلك أحداً غيري، وأمّا التاسعة فإنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله قال لي: «يا عليُّ إذا حشر الله عزّوجلّ الأوّلين والآخرين نصب لي منبر فوق منابر النّبيّين، ونصب لك منبر فوق منابر الوصيّين فترتقي عليه».

باب‌های خصلت‌های هفتادگانه و بیشتر

هفتاد منقبتی که امیرمؤمنان علی(ع) آنها را داشت و کسی از رهبران در آنها با او شریک نبود

۱- مکحول از علی(ع) نقل می‌کند که فرمود: حافظان از یاران حضرت محمّد(ص) می‌دانند که در میان آنان کسی نیست که منقبی داشته باشد مگر آن که من با او شریک بوده و بر او برتری دارم ولی من هفتاد منقبت دارم که کسی در آنها با من شریک نیست. عرض کردم: ای امیرمؤمنان! مرا از آنها آگاه کن!

فرمود: اول اینکه من یک چشم بهم زدن به خدا شرک نورزیده‌ام و هرگز لات وعزّی را نپرستیده‌ام. دوم اینکه من هرگز می ننوشیدم. سوم اینکه پیامبر خدا(ص) در دوران کودکی مرا از پدرم درخواست نمود و من از همان زمان هم خوراک و همدم و هم صحبتش بودم. چهارم اینکه من نخستین فرد در میان مردم بودم که ایمان آوردم.

پنجم اینکه پیامبر خدا(ص) فرمود: «ای علی! تو نسبت به من به منزلهٔ هارون از موسی هستی جز آن که پس از من پیامبری نیست. ششم اینکه من آخرین فرد از مردم بودم که از پیامبر خدا(ص) جدا شده و حضرتش را در آغوش نهادم. هفتم اینکه آنگاه که پیابر خدا(ص) به غار رفت مرا در جای خود خوابانید و با لحاف خود پوشانید، هنگامی که مشرکان آمدند، گمان کردند که من محمّد هستم، مرا از خواب بیدار کرده و گفتند: رفیقت چه شد؟ گفتم: دنبال کارش رفته. گفتند: اگر فرار کرده بود این هم با او فرار می‌کرد. هشتم اینکه پیامبر خدا(ص) هزار درِ دانش به من آموخت که در هر یک، هزار درِ دیگر گشوده می‌شود و هیچ از اینها را به کسی نیاموخت. نهم اینکه پیامبر خدا(ص) به من فرمود: «ای علی! آنگاه که خداوند پیشینیان و پسینیان را محشور کند، برای من منبری برتر از منبرهای پیامبران و برای تو منبری برتر از منبرهای اوصیا می‌گذارند و تو بر فراز آن می‌روی.

وأمّا العاشرة فإنّي سمعت رسول الله صلّى الله عليه وآله يقول: «يا عليُّ لا أُعطى في القيامة إلّا سألت لك مثله». وأمّا الحادية عشرة فإنّي سمعت رسول الله صلّى الله عليه وآله يقول: «يا عليُّ أنت أخي وأنا أخوك يدك في يدي حتّىٰ تدخل الجنّة»، وأمّا الثانية عشرة فإنّي سمعت رسول الله صلّى الله عليه وآله يقول: «يا عليُّ مَثَلُكَ في أُمّتي كمثل سفينة نوح من ركبها نجا، ومن تخلّف عنها غرق». وأمّا الثالثة عشرة فإنَّ رسول الله صلّى الله عليه وآله عمّمني بعمّامة نفسه بيده، ودعا لي بدعوات النصر على أعداء الله فهزمتهم بإذن الله عزّوجلّ. وأمّا الرابعة عشرة فإنَّ رسول الله صلّى الله عليه وآله أمرني أن أمسح يدي على ضرع شاة قد يبس ضَرْعُها فقلت: يا رسول الله بل امسح أنت، فقال: «يا عليُّ فعلك فعلي» فمسحت عليها يدي فدرَّ عليَّ من لبنها فسقيت رسول الله صلّى الله عليه وآله شربة، ثمّ أتت عجوزة فشكت الظمأ فسقيتها فقال رسول الله صلّى الله عليه وآله: «إنّي سألت الله عزّوجلّ أن يبارك في يدك ففعل».

وأمّا الخامسة عشرة فإنَّ رسول الله صلّى الله عليه وآله أوصى إليَّ وقال: «يا عليُّ لا يلي غسلي غيرك، ولا يواري عورتي غيرك، فإنّه إن رأى أحد عورتي غيرك تفقّأت عيناه، فقلت له: كيف لي بتقليبك يا رسول الله؟ فقال: إنّك ستُعان» فوالله ما أردت أن أُقلّب عضواً من أعضائه إلّا قُلّب لي، وأمّا السادسة عشرة فإنّي أردت أن أجرّده فنوديت: «يا وصيَّ محمّد لا تجرّده فغسّله والقميص عليه» فلا والله الّذي أكرمه بالنبوّة وخصّه بالرّسالة ما رأيت له عورة، خصّني الله بذلك من بين أصحابه، وأمّا السابعة عشرة فإنَّ الله عزّوجلّ زوّجني فاطمة، وقد كان خطبها أبوبكر وعمر فزوّجني الله من فوق سبع سماواته، فقال رسول الله صلّى الله عليه وآله: «هنيئاً لك يا عليُّ فإنَّ الله عزّوجلّ زوّجك فاطمة سيّدة نساء أهل الجنّة وهي بضعة منّي» فقلت: يا رسول الله أو لستُ منك؟ فقال: «بلى يا عليُّ أنت منّي وأنا منك كيميني من شمالي، لا أستغني عنك في الدّنيا والآخرة». وأمّا الثامنة عشرة فإنَّ رسول الله صلّى الله عليه وآله قال لي: «يا عليُّ أنت صاحب لواء الحمد في الآخرة، وأنت يوم القيامة أقرب

دهم اینکه من از پیامبر خدا می‌شنیدم که می‌فرمود: «در روز رستاخیز چیزی به من داده نمی‌شود جز آن که همانند آن را برای تو درخواست می‌کنم.» یازدهم اینکه از پیامبر خدا(ص) شنیدم که می‌فرمود: ای علی! تو برادر من هستی و من برادر توأم و دست تو میان دست من خواهد بود تا وارد بهشت شویم. دوازدهم اینکه من از پیامبرخدا(ص) شنیدم که می‌فرمود: ای علی! مثل تو در میان امّت من همانند مثل کشتی نوح است که هر کس بر آن سوار شد نجات یافت و هر کس از آن بازماند غرق شد. سیزدهم اینکه پیامبر خدا(ص) عمّامهٔ خویش را با دست خود بر سر من نهاد و دعاهای پیروزی بر دشمنان خدا را در مورد من خواند، پس من با اذن خدای متعال آنها را شکست دادم. چهاردهم اینکه پیامبر خدا(ص) به من دستور داد که دست خود ا به پستان گوسفندی که خشک شده بود بکشم، عرض کردم: ای پیامبر خدا! شما دست بکشید. فرمود: «ای علی! کار تو کار من است.» من دست خود را بر آن کشیدم، پس شیرش جوشید. جرعه‌ای از آن به پیامبر خدا(ص) دادم. آنگاه پیرزنی آمد که از تشنگی شکوه می‌کرد، او را از شیر سیراب نمودم، پیامبر خدا(ص) فرمود: «من از خدای متعال خواستم که دست تو را مبارک قرار دهد، و خدا نیز چنین کرد.»

پانزدهم اینکه پیامبر خدا(ص) به من وصیت کرد و فرمود: «ای علی! جز تو کسی نباید مرا غسل بدهد و جز تو نباید کسی همهٔ اندام مرا ببیند. چراکه اگر کسی -جز تو- تمام اندام مرا ببیند، دیدگانش از کاسهٔ سر بیرون می‌آیند.» عرض کردم: ای پیامبر خدا(ص) من چگونه بدن شما را بگردانم! فرمود: «تو به زودی یاری خواهی شد.» سوگند به خدا هر عضوی از اعضای پیامبر را خواستم بگردانم، آن عضو برای من گردانده شد. شانزدهم اینکه هنگامی که خواستم بدن مبارک پیامبر خدا(ص) را برهنه کنم ندایی رسید که: «ای جانشین محمّد! او را برهنه مکن و در همان حال که پیراهن بر تن دارد غسلش بده.» سوگند به خدایی که او را به پیامبری گرامی داشته و به رسالت مخصوص نموده! من همهٔ اندام او را ندیدم، و این ویژگی است که خداوند مرا از بین اصحاب آن حضرت مخصوص گردانیده است. هفدهم اینکه خداوند فاطمه(س) را به همسری من درآورد، البته پیش از این ابوبکر و عمر از او خواستگاری کرده بودند ولی خداوند از بالای آسمانهای هفتگانه‌اش او را به همسری من درآورد، پیامبر خدا(ص) فرمود: «ای علی! گوارایت باد که خدای متعال فاطمه، بانوی زنان بهشتیان راکه پارهٔ تن من است به همسری تو درآورد.» عرض کردم: ای پیامبر خدا! آیا من از تو نیستم؟ فرمود: «آری، ای علی! تو از من و من از تو بسان دست راست من از دست چپم هستی، من در دنیا و آخرت از تو بی‌نیاز نیستم.» هجدهم اینکه پیامبر خدا(ص) به من فرمود: ای علی! تو در جهان آخرت پرچم حمد را بدست خواهی گرفت، و تو

الخلائق منّي مجلساً، يبسط لي ويبسط لك فأكون في زمرة النّبيّين وتكون في زمرة الوصيّين، ويوضع على رأسك تاج النور وإكليل الكرامة، يحفّ بك سبعون ألف ملك حتّىٰ يفرغ الله عزّوجلّ من حساب الخلائق»، وأمّا التاسعة عشرة فإنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله قال: «ستقاتل الناكثين والقاسطين والمارقين، فمن قاتلك منهم فإنّ لك بكلّ رجل منهم شفاعة في مائة ألف من شيعتك»، فقلت: يا رسول الله فمَن النّاكثون؟ قال: «طلحة والزُّبير سيُبايعانك بالحجاز وينكثانك بالعراق، فإذا فعلا ذلك فحارِبْهما فإنّ في قتالهما طهارة لأهل الأرض» قلت: فمن القاسطون؟ قال: «معاوية وأصحابه» قلت: فمن المارقون؟ قال: «أصحاب ذي الثديّة وهم يمرقون من الدِّين كما يمرق السّهم من الرّمية، فاقتلهم فإنّ في قتلهم فرجاً لأهل الأرض، وعذاباً معجّلاً عليهم، وذُخراً لك عند الله عزّوجلّ يوم القيامة».

وأمّا العشرون فإنّي سمعت رسول الله صلّى الله عليه وآله يقول لي: «مَثَلُك في أُمّتي مثل باب حطّة في بني إسرائيل، فمن دخل في ولايتك فقد دخل الباب كما أمره الله عزّوجلّ»، وأمّا الحادية والعشرون فإنّي سمعت رسول الله صلّى الله عليه وآله يقول: «أنا مدينة العلم وعليٌّ بابها ولن تدخل المدينة إلّا من بابها، ثمّ قال: يا عليُّ إنّك سترعى ذمّتي وتقاتل على سنّتي وتخالفك أُمّتي»، وأمّا الثانية والعشرون فإنّي سمعت رسول الله صلّى الله عليه وآله يقول: «إنّ الله تبارك وتعالى خلق ابني الحسن والحسين من نور ألقاه إليك و إلى فاطمة، وهما يهتزّان كما يهتزُّ القرطان إذا كانا في الأُذنين، ونورهما متضاعف على نور الشهداء سبعين ألف ضِعف، يا عليُّ إنّ الله عزّوجلّ قد وعدني أن يكرمهما كرامة لا يكرم بها أحداً ما خلا النّبيّين والمرسلين»، وأمّا الثالثة والعشرون فإنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله أعطاني خاتمه في حياته ودرعه ومنطقته وقلّدني سيفه وأصحابه كلّهم حضور و عمّي العبّاس حاضر، فخصّني الله عزّوجلّ منه بذلك دونهم، وأمّا الرّابعة والعشرون فإنّ الله عزّوجلّ أنزل على رسوله: «يا أيّها الّذين آمنوا إذا ناجيتم الرّسول فقدّموا بين يدي نجويكم صدقة» فكان لي دينار فبعته عشرة دراهم فكنت إذا ناجيت رسول الله صلّى الله

من و فرشی برای تو گسترده می‌شود، من در گروه پیامبران و تو درگروه جانشینان خواهی بود، بر سر تو تاج نور وافسر کرامت نهاده می‌شود و هفتاد هزار فرشته پیرامون توأند تا خداوند متعال از حساب آفریدگان فارغ شود. نوزدهم اینکه پیامبر خدا(ص) به من فرمود: «تو به زودی با پیمان شکنان، بی‌دادگران و از دین خارج شدگان نبرد خواهی کرد. پس هر کس از آنان با تو نبرد کند تو در عوضِ یک تن از آنان، صد هزار نفر از شیعیان خود را شفاعت خواهی کرد. عرض کردم: ای پیامبر خدا! پیمان شکنان کیانند؟ فرمود: طلحه و زبیر، آن دو به زودی در حجاز با تو بیعت کرده و در عراق آن را خواهند شکست، اگر چنین کردند با آنان پیکار کن، چرا که جنگ با آن دو سبب پاکیزگی اهل زمین است.» عرض کردم: دادگران کیانند؟ فرمودند: «معاویه و افراد او. عرض کردم: خارج شوندگان از دین کیانند؟ فرمود: یاران ذوالثدیه که همانند بیرون آمدن تیر از کمان از دین بیرون می‌روند. با آنان نیز بجنگ که با کشتار آنان گشایشی برای زمینیان و کیفری زودرس بر آنان و ذخیره‌ای برای تو در پیشگاه خداوند متعال در روز رستاخیز خواهد شد.

بیستم اینکه من از پیامبر خدا(ص) شنیدم که می‌فرمود: ای علی! مثل تو در میان امّت من همچون مَثَل دروازهٔ حطهٔ بنی‌اسرائیل است، پس هر کس وارد ولایت تو شود در واقع وارد دروازهٔ حطه شده آن‌سان که خداوند فرمان داده است. بیست و یکم اینکه من از پیغمبر خدا(ص) می‌شنیدم که می‌فرمود: «من شهر دانش و علی دروازهٔ آن است و به شهر جز از دروازه‌اش وارد نمی‌شوند.» آنگاه فرمود: «ای علی! به راستی که به زودی تو ذمّهٔ مرا مراعات خواهی کرد و به روش من جنگ خواهی نمود و امت من با تو مخالفت خواهند نمود.» بیست و دوم اینکه من از پیامبر خدا(ص) شنیدم که می‌فرمود: به راستی که خدای متعال دو فرزندم حسن و حسین(ع) از نوری که به تو و فاطمه(ع) عنایت کرد، آفرید، و آنها همانند دو گوشواره‌ای هستند که در گوش لرزانند، و نور آنها هفتاد هزار مرتبه به نور شهیدان فزونی دارد، ای علی! خداوند متعال به من وعده داده که آنها را آن گونه گرامی بدارد که جز پیامبران و فرستادگان کسی را آن گونه گرامی نداشته است. بیست وسوم اینکه پیامبر خدا(ص) در دوران زندگی‌اش در حضور همهٔ اصحابش و عموی من عباس انگشتر، زره و کمربندش را به من عطا فرمود و شمشیرش را بر کمر من بست. پس خداوند متعال از میان آنها تنها مرا ویژهٔ این شرافت کرد. بیست و چهارم اینکه خداوند متعال به پیامبرش آیه نازل کرد که: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آنگاه که خواستید با پیامبر نجوا و در گوشی صحبت کنید بایستی پیش از سخن در گوشی صدقه بدهید.» من دیناری داشتم که آن را به ده درهم فروختم، و هر وقت خواستم با پیامبر خدا(ص) محرمانه حرف بزنم

عليه وآله أُصدِّق قبل ذلك بدرهم، ووالله ما فعل هذا أحدٌ من أصحابه قبلي ولا بعدي، فأنزل الله عزّوجلّ: «ءأشفقتم أن تقدّموا بين يدي نجويكم صدقات فإذ لم تفعلوا وتاب الله عليكم - الآية» فهل تكون التوبة إلّا من ذنب كان.

أمّا الخامسة والعشرون فإنّي سمعت رسول الله صلّى الله عليه وآله يقول: «الجنّة محرَّمة على الأنبياء حتّىٰ أدخلها أنا وهي محرَّمة على الأوصياء حتّىٰ تدخلها أنت يا عليُّ إنَّ الله تبارك وتعالى بشّرني فيك ببُشرى لم يبشّر بها نبيّاً قبلي بشّرني بأنّك سيّد الأوصياء وأنَّ ابنيك الحسن والحسين سيّدا شباب أهل الجنّة يوم القيامة»، وأمّا السّادسة والعشرون فإنَّ جعفراً أخي الطيّار في الجنّة مع الملائكة، المزيَّن بالجناحين من دُرٍّ وياقوت وزبرجد، و أمّا السابعة والعشرون فعمّي حمزة سيّد الشهداء في الجنّة، وأمّا الثامنة والعشرون فإنَّ رسول الله صلّى الله عليه وآله قال: «إنَّ الله تبارك وتعالى وعدني فيك وعداً لن يخلفه، جعلني نبيّاً وجعلك وصيّاً، وستلقى من أُمّتي من بعدي ما لقي موسى من فرعون، فاصبر واحتسب حتّىٰ تلقاني فأُوالي من والاك، وأُعادي من عاداك»، وأمّا التاسعة والعشرون فإنّي سمعت رسول الله صلّى الله عليه وآله يقول: «يا عليُّ أنت صاحب الحوض لا يملكه غيرك، وسيأتيك قومٌ فيستسقونك فتقول: لا ولا مثل ذرّة، فينصرفون مسودَّة وجوههم، و سترد عليك شيعتي وشيعتك فتقول: رووا رواء مرويّين فيروون مبيضَّة وجوههم».

وأمّا الثلاثون فإنّي سمعت رسول الله صلّى الله عليه وآله يقول: «يُحشر أُمّتي يوم القيامة على خمس رايات، فأوّل راية ترد عليَّ راية فرعون هذه الأُمّة وهو معاوية، والثانية مع سامريُّ هذه الأُمّة وهو عمرو بن العاص، والثالثة مع جاثليق هذه الأُمّة وهو أبو موسى الأشعريُّ، والرّابعة مع أبي الأعور السّلميّ، وأمّا الخامسة فمعك يا عليُّ تحتها المؤمنون و أنت إمامهم، ثمّ يقول الله تبارك وتعالى للأربعة: ارجعوا وراءكم فالتمسوا نوراً فضرب بينهم بسورٍ له باب باطنه فيه الرّحمة وهم شيعتي ومن والاني وقاتل معي الفئة الباغية والناكبة عن الصراط، وباب الرّحمة

پیش از آن یک درهم صدقه می‌دادم، سوگند به خدا! این کار را ـ پیش از من و پس از من ـ حتی یک نفر از اصحاب انجام نداد. آنجا بود که خداوند این آیه را فرو فرستاد: «آیا ترسیدید که پیش از نجوای خود صدقه‌ای بدهید؟ اینک که انجام ندادید خداوند توبهٔ شما را پذیرفت...»[۱] آیا توبه جز از گناهی است که سرزده است؟

بیست و پنجم اینکه من از پیامبر خدا(ص) شنیدم که می‌فرمود: «بهشت بر پیامبران حرام است تا من وارد آن شوم و همو بر اوصیا حرام است تا این که تو وارد آن شوی، ای علی! به راستی که خداوند متعال به من در مورد تو مژده‌ای داده که پیش از من به هیچ پیامبری چنین مژده‌ای نداده است، به من مژده داده که تو سرور اوصیا هستی و این دو فرزندت حسن و حسین(ع) در روز رستاخیز سرور جوانان بهشتیان هستند. بیست وششم اینکه جعفر، برادر من در بهشت با فرشتگان با دو بالی که از درّ، یاقوت و زبرجد تزیین شده، پرواز می‌کند. بیست و هفتم اینکه عموی من حمزه در بهشت سرور شهیدان است. بیست وهشتم اینکه پیامبر خدا(ص) فرمود: «به راستی که خداوند متعال به من دربارهٔ تو وعده‌ای داده که هرگز خلف در وعده نمی‌کند، که مرا پیامبر و تو را وصی قرار داد. به زودی تو از امّت من پس از من همان خواهی دید که موسی از فرعون دید، بنابراین، شکیبا باش! و به حساب خدا منظور کن تا این که به دیدار من آیی. سپس من کسی را که تو را دوست دارد، دوست می‌دارم و آن را که با تو دشمنی کند دشمن دارم.» بیست و نهم اینکه من از پیامبر خدا(ص) شنیدم که می‌فرمود: «ای علی! تو صاحب حوض هستی، جز تو کسی مالک آن نیست و به زودی گروهی نزد تو خواهند آمد که از تو آب می‌خواهند. پس تو، به آنان می‌گویی: نه، نه، و نه یک ذرّه، پس آنان با چهرهٔ سیاه باز می‌گردند، و به زودی شیعیان من و تو بر تو وارد خواهند شد، پس تو به آنان می‌گویی: به صورت کامل سیراب شوید، پس آنان با چهره‌های سفید سیراب می‌گردند.

سی‌ام اینکه من از پیامبر خدا(ص) شنیدم که می‌فرمود: «امّت من در روز رستاخیز با پنج پرچم محشور می‌شوند: نخستین پرچمی که نزد من آیند، پرچم فرعون این امّت است که همان معاویه است. دومین پرچم با سامری این امّت است که همان عمرو بن عاص است. سومین پرچم با جاثلیق این امّت است که همان ابوموسی اشعری است. چهارمین پرچم؛ ابالاعور سلمی است و پنجمین پرچم به همراه تو است ـ ای علی! ـ که همهٔ مؤمنان در زیر آن هستند و تو پیشوای آنان هستی. آنگاه خداوند متعال بر آن چهار گروه می‌فرماید: به پشت سر تان برگردید و نوری درخواست کنید! پس دیواری میان آنان کشیده می‌شود که دروازه‌ای دارد که در بطن آن رحمت است و آنان شیعیان من و کسانی هستند که مرا دوست داشته و به همراه من با گروه ستمگر و آنان که از صراط سرنگون شدند جنگیدند، و دروازهٔ رحمت است و

وهم شيعتي فينادي هؤلاء: ألم أكن معكم؟ قالوا: بلى ولكنّكم فتنتم أنفسكم وتربّصتم وارتبتم وغرّتكم الأماني حتّىٰ جاء أمر الله وغرّكم بالله الغرور. فاليوم لا يؤخذ منكم فدية ولا من الّذين كفروا مأويكم النّار هي مولينكم وبئس المصير، ثمّ ترد أمّتي وشيعتي فيروون من حوض محمّد صلّى الله عليه وآله وبيدي عصا عوسج أطرد بها أعدائي طرد غريبة الإبل، وأمّا الحادية والثلاثون فإنّي سمعت رسول الله صلّى الله عليه وآله يقول: «لولا أن يقول فيك الغالون من أمّتي ما قالت النصارى في عيسى بن مريم لقلت فيك قولاً لا تمرّ بملإٍ من النّاس إلّا أخذوا التّراب من تحت قدميك يستشفون به». وأمّا الثانية والثلاثون فإنّي سمعت رسول الله صلّى الله عليه وآله يقول: «إنّ الله تبارك وتعالى نصرني بالرّعب فسألته أن ينصرك بمثله فجعل لك من ذلك مثل الّذي جعل لي». وأمّا الثالثة والثلاثون فإنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله التقم أذني وعلّمني ما كان وما يكون إليّ يوم القيامة، فساق الله عزّوجلّ ذلك إليّ على لسان نبيّه صلّى الله عليه وآله. وأمّا الرّابعة والثلاثون فإنّ النصارى ادّعوا أمراً فأنزل الله عزّوجلّ فيه: «فمن حاجّك فيه من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالوا ندع أبناءنا وأبناءكم ونساءنا ونساءكم وأنفسنا و أنفسكم ثمّ نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين»، فكانت نفسي نفس رسول الله صلّى الله عليه وآله و النساء فاطمة عليها السّلام والأبناء الحسن والحسين، ثمّ ندم القوم فسألوا رسول الله صلّى الله عليه وآله الإعفاء فأعفاهم والّذي أنزل التوراة على موسى والفرقان على محمّد صلّى الله عليه وآله لو باهلونا لمسخوا قردة وخنازير.

وأمّا الخامسة والثلاثون فإنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله وجّهني يوم بدرٍ فقال: ائتني بكفٍّ حصيات مجموعة في مكان واحد فأخذتها ثمّ شممتها فإذا هي طيبة تفوح منها رائحة المسك فأتيته بها فرمى بها وجوه المشركين وتلك الحصيات أربع منها كنّ من الفردوس، وحصاة من المشرق، وحصاة من المغرب، وحصاة من تحت العرش، مع كلّ حصاة مائة ألف ملك مدداً لنا، لم يكرم الله عزّوجلّ بهذه الفضيلة أحداً قبل ولا بعد، وأمّا السادسة والثلاثون فإنّي سمعت رسول الله صلّى الله

آنان شیعیان منند، پس آنان ندا در دهند: مگر ما با شما نبودیم؟ گویند: آری، ولی شما خود را فریب داده و به انتظار نشسته و به تردید افتادید و آرزوها شما را فریب داد تا این که فرمان خداوند فرا رسید و شیطانِ فریبکار شما را نسبت به خدا فریب داد. پس امروز نه از شما فدیه‌ای گرفته می‌شود و نه از کسانی که کفر ورزیدند، جایگاه شما آتش است، همان مولای شما و بدفرجامی است. آنگاه امت و شیعیان من وارد می‌شوند و از حوض محمّد(ص) سیراب می‌گردند. در آن هنگام در دست من عصایی از چوب عوسج است که با آن دشمنان خود را ـ همانند راندن شتر ناشناس ـ می‌رانم. سی ویکم اینکه من از پیامبر خدا(ص) شنیدم که می‌فرمود: «اگر چنین نبود که غالیان از امت من در مورد تو گفتاری را گویند که مسیحیان در مورد عیسی بن مریم گفتند، در مورد تو سخنی را می‌گفتم که از هیچ جمعیتی از مردم گذر نکنی مگر این که خاک زیر پایت را به عنوان تبرک گرفته و از آن شفا طلبند.» سی و دوم اینکه من از پیامبر خدا(ص) شنیدم که می‌فرمود: «خداوند متعال مرا با رعب (و وحشتی که در دل دشمنان می‌افکند) یاری کرد، از او خواستم که تو را نیز به مانند آن یاری کند.» سی وسوم اینکه پیامبر خدا(ص) دهان بر گوش من نهاد و آنچه را که رخ داده و تا روز رستاخیز رخ خواهد داد، به من آموخت. خداوند این مهم را بر زبان پیامبرش بر من جاری فرمود. سی و چهارم اینکه مسیحیان مدّعی شدند که کاری (مباهله‌ای) را انجام دهند، خداوند در این باره آیه‌ای فرو فرستاد که: «پس هر کس پس از آمدن دانش بر تو، با تو ستیزه و محاجّه کند، پس بگو: بیایید فرزندان ما و فرزندان شما، زنان ما و زنان شما، و جانهای ما و جانهای شما را فراخوانیم. آنگاه مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.» پس در اینجا جان من، همان جان پیامبر خدا(ص) معرفی گردید و مقصود از زنان، فاطمهٔ زهرا(س) و منظور از فرزندان ما، حسن و حسین(ع) بودند. اینجا بود که آن گروه پشیمان شده و از پیامبر خدا می‌خواستند که از آنان صرف نظر کند. پیامبر نیز صرف نظر کرد. سوگند به خدایی که تورات را بر موسی و قرآن را بر محمّد(ص) فرود آورد، اگر آنان با ما مباهله می‌کردند قطعا به صورت میمون‌ها و خوک‌ها مسخ می‌شدند.

سی و پنجم اینکه پیامبر خدا(ص) مرا در جنگ بدر فرستاد و فرمود: مشتی از ریگهایی که در یک جا جمع شده بیاور، من مشتی از آنها را برداشتم و بوییدم. ناگاه متوجه شدم که از آنها بوی مشک بلند است، من آن ریگ‌ها را آورده و به حضرتش دادم، آن حضرت آنها را به صورت مشرکان پرتاب کرد، از آن ریگ‌ها چهار عدد از فردوس، یک عدد از مشرق، و یک عدد از مغرب و یک عدد از زیر عرش بود، همراه هر ریگی صدهزار فرشته بود که یاور ما بودند، خداوند با این فضیلت کسی را ـ نه پیش از من و نه پس از من ـ گرامی نداشته است. سی وششم اینکه من از پیامبر

عليه وآله يقول: «ويل لقاتلك إنّه أشقى من ثمود ومن عاقر الناقة، وإنَّ عرش الرَّحمن ليهتزُّ لقتلك، فأبشر يا عليُّ فإنَّك في زمرة الصدِّيقين والشهداء والصالحين، وأمّا السابعة والثلاثون فإنَّ الله تبارك وتعالى قد خصّني من بين أصحاب محمّد صلّى الله عليه وآله بعلم الناسخ والمنسوخ والمحكم والمتشابه والخاصّ والعامّ، وذلك ممّا منَّ الله به عليَّ وعلى رسوله، وقال لي الرَّسول صلّى الله عليه وآله: «يا عليُّ إنَّ الله عزّوجلّ أمرني أن أُدنيك و لاأُقصيك، وأُعلّمك ولا أجفوك، وحقٌّ عليَّ أن أُطيع ربّي، وحقٌّ عليك أن تعي»، وأمّا الثامنة والثلاثون فإنَّ رسول الله صلّى الله عليه وآله بعثني بعثاً ودعا لي بدعوات واطّلعني على ما يجري بعده، فحزن لذلك بعض أصحابه قال: لو قدر محمّد أن يجعل ابن عمّه نبيّاً لجعله فشرَّفني الله عزّوجلّ بالإطّلاع على ذلك على لسان نبيّه صلّى الله عليه وآله، وأمّا التاسعة والثلاثون فإنّي سمعت رسول الله صلّى الله عليه وآله يقول: «كذب من زعم أنّه يحبّني ويبغض عليّاً، لا يجتمع حبّي وحبّه إلّا في قلب مؤمن، إنَّ الله عزّوجلّ جعل أهل حبّي وحبّك يا عليُّ في أوّل زمرة السابقين إلى الجنّة، وجعل أهل بغضي وبغضك في أوّل زمرة الضالّين من أُمّتي إلى النّار».

وأمّا الأربعون فإنَّ رسول الله صلّى الله عليه وآله وجّهني في بعض الغزوات إلى ركيٍّ فإذا ليس فيه ماء، فرجعت إليه فأخبرته، فقال: أفيه طين؟ قلت: نعم، فقال: ائتني منه، فأتيت منه بطين فتكلّم فيه، ثمَّ قال: ألقه في الرّكيّ فألقيته، فإذا الماء قد نبع حتّى امتلأ جوانب الرّكيّ، فجئت إليه فأخبرته، فقال لي: وفّقت يا عليُّ وببركتك نبع الماء. فهذه المنقبة خاصّة بي من دون أصحاب النّبيّ صلّى الله عليه وآله. وأمّا الحادية والأربعون فإنّي سمعت رسول الله صلّى الله عليه وآله يقول: «أبشر يا عليُّ فإنَّ جبرئيل أتاني فقال لي: يا محمّد إنَّ الله تبارك وتعالى نظر إلى أصحابك فوجد ابن عمّك وختنك على ابنتك فاطمة خير أصحابك فجعله وصيّك والمؤدّي عنك»، وأمّا الثانية والأربعون فإنّي سمعت رسول الله يقول: «أبشر يا عليُّ فإنَّ منزلك في الجنّة مواجه منزلي وأنت معي في الرَّفيق الأعلى في أعلى علّيّين»، قلت: يا رسول

خدا(ص) شنیدم که می‌فرمود: «وای بر کشندهٔ تو! که او از قوم ثمود و از پی کنندهٔ شتر بدبخت‌تر است. و به راستی که عرش خدای رحمان به جهت کشته شدن تو خواهد لرزید، پس ای علی! مژده باد که تو در گروه صدّیقان، شهیدان و شایستگان هستی. سی و هفتم اینکه به راستی که خداوند متعال از میان اصحاب حضرت محمّد(ص) مرا ویژهٔ علم ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و خاص و عام نموده است. و این از مواردی است که خداوند به جهت آن نسبت به من و پیامبرش منّت نهاده و پیامبر(ص) به من فرمود: ای علی! خداوند متعال به من دستور داد که تو را به خودم نزدیک گردانم و دور ننمایم و به تو بیاموزم و با تو جفا نکنم، بر من شایسته و لازم است که از پروردگارم اطاعت کنم و بر تو شایسته و لازم است که آنچه می‌آموزم یادگیری. سی و هشتم اینکه پیامبر خدا(ص) مرا به مأموریتی فرستاد و به من دعاهایی خواند و مرا از آنچه از حضرتش رخ خواهد داد آگاه ساخت. یکی از اصحابش از این امر اندوهناک شد و گفت: اگر محمّد می‌توانست که پسرعمویش را پیامبر قرار دهد، این کار را انجام می‌داد. پس خداوند متعال مرا به آگاهی از این جریان به وسیلهٔ زبان پیامبرش شرافت بخشید.» سی و نهم اینکه من از پیامبر خدا(ص) شنیدم که می‌فرمود: «دروغ می‌گوید کسی که می‌پندارد مرا دوست می‌دارد با این که علی را دشمن می‌دارد، مهر من و مهر او جز در دل مؤمن جمع نمی‌شود. ای علی! به راستی که خداوند بزرگ مهر من و مهر تو را در دل نخستین گروهی که به سوی بهشت پیشی می‌گیرند، قرار داده است. و دشمنی من و دشمنی تو را در دل اولین گروهی از گمراهان از امّت من که به سوی آتش پیشی می‌گیرند، قرار داده است.

چهلم اینکه پیامبر خدا(ص) در یکی از جنگ‌ها مرا بر سر چاهی فرستاد، به ناگاه متوجه شدم که در آن چاه آب نیست، بازگشته و جریان را به حضرتش بازگفتم. حضرت به من فرمود: آیا در آن چاه گل بود؟ عرض کردم: آری، فرمود: از آن گل برای من بیاور. من برگشته و مقداری از گلِ آن آوردم، حضرتش سخنی در آن گفت. آنگاه فرمود: این گل را در میان چاه بینداز، من گل را در چاه انداختم ناگاه آبی جوشید تا این که پیرامون چاه پرشد. برگشتم و قضیه را بازگفتم. حضرت به من فرمود: ای علی موفق باشی که جوشش آب به برکت تو بود. این منقبت ویژه ایست که از میان اصحاب پیامبر(ص)، من بدان افتخار یافتم.

چهل و یکم اینکه من از پیامبر خدا(ص) شنیدم که می‌فرمود: «ای علی! مژده باد تو را که هم اینک جبرئیل نزد من آمد و به من گفت: ای محمّد! همانا خداوند متعال به اصحاب تو نگریست، پس پسرعمو و همسر دخترت فاطمه(س) را بهترینِ اصحاب یافت و او را وصی و جانشین تو و آن‌که پیام تو را می‌رساند قرار داد. چهل و دوم اینکه من از پیامبر خدا(ص) شنیدم که می‌فرمود: «ای علی! مژده باد تو را که خانهٔ تو در بهشت رو به روی خانهٔ من است و تو به همراه من در آسایشگاه والا در اعلا علّیین

الله صلّى الله عليه وآله وما أعلى علّيّون؟ فقال: قبّة من درّة بيضاء لها سبعون ألف مصراع مسكنٌ لي ولك يا عليُّ، وأمّا الثالثة والأربعون فإنَّ رسول الله صلّى الله عليه وآله قال: «إنَّ الله عزّوجلّ رسخ حبّي في قلوب المؤمنين وكذلك رسخ حبّك يا عليُّ في قلوب المؤمنين، ورسخ بغضي وبغضك في قلوب المنافقين، فلا يحبّك إلّا مؤمن تقيٌّ، ولا يبغضك إلّا منافق كافر، وأمّا الرّابعة والأربعون فإنّي سمعت رسول الله صلّى الله عليه وآله يقول: «لن يبغضك من العرب إلّا دعيٌّ، ولا من العجم إلّا شقيٌّ، ولا من النساء إلّا سلقلقيّة».

وأمّا الخامسة والأربعون فإنَّ رسول الله صلّى الله عليه وآله دعاني وأنا رمد العين فتفلّ في عيني وقال: «اللّهمَّ اجعل حرّها في بردها وبردها في حرّها»، فوالله ما اشتكت عيني إلى هذه السّاعة، وأمّا السادسة والأربعون فإنَّ رسول الله صلّى الله عليه وآله أمر أصحابه وعمومته بسدّ الأبواب وفتح بابي بأمر الله عزّوجلّ فليس لأحد منقبة مثل منقبتي، وأمّا السابعة والأربعون فإنَّ رسول الله صلّى الله عليه وآله أمرني في وصيّته بقضاء ديونه وعِداته، فقلت: يا رسول الله قد علمت أنّه ليس عندي مالٌ فقال: سيعينك الله، فما أردت أمراً من قضاء ديونه وعداته إلّا يسّره الله لي حتّىٰ قضيت ديونه وعداته، وأحصيت ذلك فبلغ ثمانين ألفاً وبقي بقيّة أُوصيت الحسن أن يقضيها، وأمّا الثامنة والأربعون فإنَّ رسول الله صلّى الله عليه وآله أتاني في منزلي، ولم يكن طعمنا منذ ثلاثة أيّام فقال: يا عليُّ هل عندك من شيء؟ فقلت: والّذي أكرمك بالكرامة واصطفاك بالرّسالة ما طعمت وزوجتي وابناي منذ ثلاثة أيّام فقال النبيُّ صلّى الله عليه وآله: يا فاطمة ادخلي البيت وانظري هل تجدين شيئاً، فقالت: خرجت السّاعة.

فقلت: يا رسول الله أدخله أنا؟ فقال: ادخل باسم الله، فدخلت فإذا أنا بطبق موضوع عليه رُطب من تمر وجفنة من ثريد فحملتها إلى رسول الله صلّى الله عليه وآله فقال: يا عليُّ رأيت الرّسول الّذي حمل هذا الطعام؟ فقلت: نعم، فقال: صفه لي، فقلت: من بين أحمر وأخضر وأصفر، فقال: تلك خطط جناح جبرئيل عليه السلام

در والاترین مقامات خواهی بود.» عرض کردم: ای پیامبر خدا! والاترین مقامات چیست؟ فرمود: ای علی! گنبدی از درّ سفید که هفتادهزار در دارد که جایگاه من و توست. چهل و سوم اینکه پیامبر خدا(ص) فرمود: «به راستی که خداوند متعال مهر مرا همچنین مهر تو را ـ ای علی ـ در دلهای مؤمنان جای داد و کینهٔ من و تو را در دلهای منافقان جای داد. پس جز مؤمن پارسا تو را دوست نمی‌دارد و جز منافق کفرورز تو را دشمن نمی‌دارد.» چهل و چهارم اینکه پیامبر خدا(ص) فرمود: «هرگز از عرب جز زنازاده و از عجم جز بدبخت و از زنان جز زنی که خراب است، با تو دشمنی نمی‌ورزد.»

چهل وپنجم اینکه روزی پیامبر خدا(ص) مرا نزد خودش فراخواند، من چشم درد داشتم، حضرتش آب دهان مبارکش را به چشم من انداخت و فرمود: «خداوندا! گرمیش را سرد و سردیش را گرم کن.» سوگند به خدا! تاکنون دیگر چشمم درد نکرد. چهل و ششم اینکه پیامبر خدا(ص) به فرمان خدا به اصحاب و عموهایش دستور داد درِ خانه هایشان را که به طرف مسجد باز می‌شد ببندند ولی درِ خانهٔ مرا بازگذاشت. پس برای هیچ کسی منقبتی همچون منقبت من نیست. چهل و هفتم اینکه پیامبر خدا(ص) در ضمن وصیتش به من دستور داد تا بدهی‌هایش را پرداخته و به پیمانهایش وفا کنم. عرض کردم: ای پیامبر خدا! شما می‌دانید که من دارایی ندارم. فرمود: خداوند تورا یاری خواهد کرد. پس من هر کدام از بدهی‌ها و وعده‌های آن حضرت را که خواستم انجام دهم خداوند آن را برای من آسان کرد تا این که همهٔ بدهی‌هایش را پرداختم و به پیمانهایش وفا کردم، آنها را شمارش نمودم به هشتادهزار مورد رسید و بقیهٔ آنها را که باقی مانده بود به فرزندم حسن(ع) وصیّت کردم که ادا کند. چهل و هشتم اینکه روزی پیامبر خدا(ص) به خانهٔ من آمد، این در حالی بود که سه روز بود که چیزی نخورده بودیم. فرمود: ای علی! آیا چیزی داری؟ عرض کردم: سوگند به خدایی که تو را با کرامت، گرامی داشته و به رسالت برگزیده سه روز است که خودم، همسرم و فرزندانم چیزی نخورده‌ایم. پیامبر خدا(ص) فرمود: ای فاطمه! برو داخل اتاق بنگر که چیزی هست؟ عرض کرد: هم اکنون بیرون آمدم (چیزی نبود)

عرض کردم: ای پیامبر خدا! من وارد اتاق شوم؟ فرمود: برو به نام خدا! من وارد اتاق شدم ناگاه دیدم طبقی از خرمای تازه نهاده شده و کاسه‌ای تلید کنار آن است. من آنها را محضر پیامبر خدا(ص) آوردم. فرمود: ای علی! آیا آن که این خوراک را آورد دیدی؟ عرض کردم: آری. فرمود: او را برای من توصیف کن. عرض کردم: رنگ‌هایی که از او به نظرم رسید، رنگی میان سرخ، سبز و زرد بود. فرمود: اینها رنگ‌های بال جبرئیل است. به درّ و یاقوت آزین شده است. پس از تلید خوردیم تا این که سیر

مُكَلَّلة بالدُّرِّ والياقوت، فأكلنا من الثريد حتّىٰ شبعنا فما رأى إلّا خدش أيدينا وأصابعنا فخصّني الله عزّوجلّ بذلك من بين أصحابه، وأمّا التاسعة والأربعون فإنَّ الله تبارك وتعالى خصَّ نبيّه صلّى الله عليه وآله بالنبوَّة وخصّني النّبيّ صلّى الله عليه وآله بالوصيّة فمن أحبّني فهو سعيد يحشر في زمرة الأنبياء عليهم السّلام.

وأمّا الخمسون فإنَّ رسول الله صلّى الله عليه وآله بعث ببراءة مع أبي بكر فلمّا مضى أتى جبرئيل عليه السّلام فقال: يا محمّد لا يؤدّي عنك إلّا أنت أو رجل منك. فوجّهني على ناقته العضباء فلحقته بذي الحليفة فأخذتها منه فخصّني الله عزّوجلّ بذلك، وأمّا الحادية والخمسون فإنَّ رسول الله صلّى الله عليه وآله أقامني للنّاس كافّة يوم غدير خمٍّ، فقال: «من كنت مولاه فعليٌّ مولاه فبُعداً وسحقاً للقوم الظالمين»، وأمّا الثانية والخمسون فإنَّ رسول الله صلّى الله عليه وآله قال: يا عليُّ ألا أُعلّمك كلمات علّمنيهنَّ جبرئيل عليه السّلام؟ فقلت: بلى قال: قل: «يا رازق المقلّين، ويا راحم المساكين، ويا أسمع السّامعين، ويا أبصر النّاظرين، ويا أرحم الرّاحمين ارحمني وارزقني»، وأمّا الثالثة والخمسون فإنَّ الله تبارك وتعالى لن يذهب بالدنيا حتّىٰ يقوم منّا القائم، يقتل مبغضينا، ولا يقبل الجَزْية، ويكسر الصليب والأصنام، ويضع الحرب أوزارها، ويدعو إلى أخذ المال فيقسمه بالسويّة، و يعدل في الرَّعيّة. وأمّا الرّابعة والخمسون فإنّي سمعت رسول الله صلّى الله عليه وآله يقول: «يا عليُّ سيلعنك بنو اُميّة ويردُّ عليهم ملك بكلِّ لعنة ألف لعنة، فإذا قام القائم لعنهم أربعين سنة.

وأمّا الخامسة والخمسون فإنَّ رسول الله صلّى الله عليه وآله قال لي: «سيفتتن فيك طوائف من اُمّتي فيقولون: إنَّ رسول الله صلّى الله عليه وآله لم يخلّف شيئاً فبماذا أوصى عليّاً؟ أوليس كتاب ربّي أفضل الأشياء بعد الله عزّوجلّ والّذي بعثني بالحقّ لئن لم تجمعه بإتقان لم يجمع أبداً» فخصّني الله عزّوجلّ بذلك من دون الصّحابة، وأمّا السادسة والخمسون فإنَّ الله تبارك وتعالى خصّني بما خصَّ به أولياءه وأهل طاعته وجعلني وارث محمّد صلّى الله عليه وآله فمن ساءه ساءه ومن سرَّه سرَّه وأومأ بيده

شدیم، ولی در آن جز خطوط دستان و انگشتانمان چیزی دیگر ندیدیم، پس خداوند مرا از میان اصحابش بدین ویژگی اختصاص داد. چهل و نهم اینکه خداوند پیامبرش را به پیامبری اختصاص داد و مرا پیامبر(ص) مخصوص به وصیّت نمود، پس هر که به من مهر ورزد او خوشبخت است و در گروه پیامبران محشور می‌شود.

پنجاهم اینکه پیامبر خدا(ص) اعلام برائت را با ابوبکر فرستاد، هنگامی که رفت، جبرئیل آمد و گفت: ای محمّد! این پیغام را از جانب تو ابلاغ نمی‌کند جز خودت یا شخصی که ازخودت باشد. پیامبر(ص) مرا با شتر عضبای خویش به دنبال او فرستاد، من در ذی الحلیفه به او پیوسته و پیام را از او گرفتم، و خداوند این مأموریت را به من اختصاص داد. پنجاه و یکم اینکه در روز غدیر خم پیامبرخدا(ص) در میان همهٔ مردم مرا پیشوای آنان کرد و فرمود: «هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست. پس دوز و نابود باد گروه ستمگران.» پنجاه و دوم اینکه پیامبر خدا(ص) فرمود: «ای علی! آیا می‌خواهی کلماتی راکه جبرئیل به من آموخته به تو یاد دهم؟ عرض کردم: آری. فرمود: بگو: ای روزی دهندهٔ فقیران و ای رحم کنندهٔ مسکینان و ای شنواتر از شنوندگان و ای بیناتر از بینندگان و ای مهربان‌ترین مهربانان به من رحم کرده و روزیم ده.» پنجاه و سوم اینکه به راستی که خداوند هرگز دنیا را از بین نخواهد برد تا این که قائمی از خاندان ما قیام کند، او دشمنان ما را می‌کشد و از آنان جزیه نمی‌پذیرد و صلیب‌ها و بت‌ها را می‌شکند و نبردهای جهانی را به پایان می‌رساند و مردم را برای گرفتن مال فرا می‌خواند و به صورت برابر تقسیم کرده و در میان رعیّت به عدالت و دادگری رفتار می‌کند. پنجاه وچهارم اینکه من از پیامبر خدا(ص) می‌شنیدم که می‌فرمود: ای علی! به زودی بنی امیّه تو را لعنت خواهند کرد و در عوض یک لعنت، فرشته هزار لعن بر آنان لعن می‌فرستد، پس آنگاه که قائم(ع) قیام کند چهل سال بر آنان لعن کند.

پنجاه و پنجم اینکه پیامبر خدا(ص) به من فرمود: «به زودی گروه‌هایی از امّت من در مورد تو آزمایش خواهند شد، آنان می‌گویند: پیامبر خدا(ص) چیزی از خود به جای نگذاشته، پس برای چه علی را جانشین خود کرده است؟ آیا کتاب پروردگارم پس از خداوند متعال برترین چیزها نیست؟ سوگند به خدایی که مرا به حق به پیامبری برانگیخت! اگر تو قرآن را با آن محکمی جمع آوری نکنی هرگز جمع نخواهد شد.» پس خداوند در میان اصحاب مرا بدین ویژگی، مخصوص گردانید. پنجاه و ششم اینکه خداوند مرا به چیزی اختصاص داد که اولیا واهل طاعتش را بدان اختصاص داده و مرا وارث محمّد(ص) قرار داد، حضرت به سمت مدینه اشاره کرد و فرمود: پس هر که می‌خواهد بدش آید، بدش آید و آن که می‌خواهد خوشحال

نحو المدينة. وأمّا السّابعة والخمسون فإنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله كان في بعض الغزوات ففقد الماء فقال لي: يا عليُّ قُم إلى هذه الصخرة وقل: أنا رسول رسول الله انفجري لي ماء، فوالله الّذي أكرمه بالنبوّة لقد أبلغتها الرّسالة فاطّلع منها مثل ثدي البقر، فسال من كلّ ثدي منها ماء، فلمّا رأيت ذلك أسرعت إلى النّبيّ صلّى الله عليه وآله فأخبرته فقال: انطلق يا عليُّ فخذ من الماء وجاء القوم حتّىٰ ملؤوا قربهم وأداواتهم وسقوا دوابّهم وشربوا وتوضّؤوا فخصّني الله عزّوجلّ بذلك من دون الصّحابة، وأمّا الثامنة والخمسون فإنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله أمرني في بعض غزواته وقد نفد الماء فقال: يا عليُّ ائتني بتور فأتيته به فوضع يده اليمنى ويدي معها في التور، فقال: انبع، فنبع الماء من بين أصابعنا، وأمّا التاسعة والخمسون فإنّ رسول الله وجّهني إلى خيبر فلمّا أتيته وجدت الباب مغلقاً فزَعْزَعْتُه شديداً فقَلَعْتُه ورميت به أربعين خطوة، فدخلت فبرز إليَّ مرحب فحمل عليَّ وحملت عليه وسقيت الأرض من دمه، وقد كان وجّه رجلين من أصحابه فرجعا منكسفين.

وأمّا الستّون فإنّي قتلت عمرو بن عبدودٍ، وكان يعدُّ ألف رجل، وأمّا الحادية والستّون فإنّي سمعت رسول الله صلّى الله عليه وآله يقول: «يا عليُّ مثلك في أُمّتي مثل «قل هو الله أحد» فمن أحبّك بقلبه فكأنّما قرأ ثُلث القرآن، ومن أحبّك بقلبه وأعانك بلسانه فكأنّما قرأ ثلثي القرآن، ومن أحبّك بقلبه وأعانك بلسانه ونصرك بيده فكأنّما قرأ القرآن كلّه، وأمّا الثانية والستّون فإنّي كنت مع رسول الله صلّى الله عليه وآله في جميع المواطن و الحروب وكانت رايته معي، وأمّا الثالثة والستّون فإنّي لم أفرَّ من الزّحف قطُّ، ولم يبارزني أحدٌ إلّا سقيت الأرض من دمه، وأمّا الرّابعة والستّون فإنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله أُتي بطير مشويٍّ من الجنّة فدعا الله عزّوجلّ أن يدخل عليه أحبّ خلقه إليه فوفّقني الله للدُّخول عليه حتّىٰ أكلت معه من ذلك الطير.

وأمّا الخامسة والستّون فانّي كنت أُصلّي في المسجد فجاء سائل فسأل وأنا راكع

مواجه شد؛ لذا به من فرمود: ای علی! برخیز و به کنار این سنگ برو و بگو: من فرستادهٔ پیامبر خدا(ص) هستم به من آب بده. سوگند به خدایی که او را به پیامبری برانگیخت من بی‌تردید رسالت پیامبر(ص) را رساندم، در این هنگام همانند پستان گاو پیدا شد و از هر پستانی آب روان گردید. وقتی چنین دیدم با سرعت خود را به حضور پیامبر رساندم و قضیه را گزارش دادم. فرمود: ای علی! برو و از آن آب بیاور، مردم دیگر نیز آمدند و مشک‌ها و ظرف‌هایشان را پر کرده و چهارپایانشان را سیراب کرده و خود نوشیدند و وضو گرفتند. پس خداوند از میان اصحابش من را بدین ویژگی اختصاص داد. پنجاه و هشتم اینکه در یکی از جنگ‌ها آب تمام شده و پیامبر خدا(ص) به من فرمود: ای علی! کاسه‌ای به من بیاور، من کاسه‌ای آورده و به حضرتش دادم. آن حضرت دست راست خود را با دست من در میان کاسه گذاشت و فرمود: بجوش! آنگاه آبی از میان انگشتان ما جوشید. پنجاه و نهم اینکه پیامبر خدا(ص) مرا به خیبر فرستاد، وقتی به خیبر رسیدم دیدم درش بسته است. من سخت آن را تکان دادم و از جایش کنده و چهل گام به دور انداختم. آنگاه وارد دژ خیبر شدم، مرحب برای مبارزه پاپیش گذاشته و به من حمله‌ای کرد، من نیز به او حمله کرده و زمینی را از خونش سیراب کردم. این در حالی بود که پیامبر خدا(ص) دو نفر از اصحاب خود را از پیش بدین مأموریت فرستاده بود و آنها شکست خورده و بازگشته بودند.

شصتم اینکه من عمرو بن عبدودّ را ـ که با هزار مرد جنگی برابر بود ـ کشتم.

شصت ویکم اینکه من از پیامبر خدا(ص) شنیدم که می‌فرمود: «ای علی! مثل تو در میان امّت من مثل سورهٔ توحید است، هر که تو را از دل دوست داشته باشد همانند کسی است که یک سوّم قرآن را خوانده، و هر که تو را از دل دوست داشته و با زبانش یاری کند گویی دو سوّم قرآن را خوانده، و هر که تو را از دل دوست داشته و با زبانش یاری کرده و با دست به تو کمک کند گویی همهٔ قرآن را خوانده است. شصت و دوم اینکه من در همه جا و در همهٔ جنگ‌ها به همراه پیامبر خدا(ص) بودم و پرچم آن حضرت در دست من بود. شصت و سوم اینکه من هرگز از میدان نبرد فرار نکردم و کسی با من به مبارزه برنخاست؛ مگر این که زمین را از خونش سیراب نمودم. شصت و چهارم اینکه روزی مرغ بریانی از بهشت برای پیامبر خدا(ص) آورده شد، آن حضرت از خدای بزرگ خواست که محبوب‌ترین آفریدهٔ خود در پیشگاه او را خدمت حضرتش بیاورد. پس خداوند به من توفیق داد تا در محضرش حاضر گشته و به همراه آن حضرت از آن مرغ بریان خوردم.

شصت و پنجم اینکه روزی من در مسجد نماز می‌خواندم که گدایی وارد شد و

فناولته خاتمي من إصبعي فأنزل الله تبارك وتعالى فيّ: «إنّما وليّكم الله ورسوله والّذين آمنوا الّذين يقيمون الصّلاة ويؤتون الزكاة وهم راكعون»، وأمّا السّادسة والستّون فإنّ الله تبارك وتعالى ردّ عليّ الشّمس مرّتين ولم يردّها على أحد من أُمّة محمّد صلّى الله عليه وآله غيري، وأمّا السّابعة والستّون فإنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله أمر أن أُدعى بإمرة المؤمنين في حياته وبعد موته ولم يطلق ذلك لأحد غيري، وأمّا الثامنة والستّون فإنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله قال: «يا عليُّ إذا كان يوم القيامة نادى مناد من بُطنان العرش: أين سيّد الأنبياء؟ فأقوم، ثمّ ينادي: أين سيّد الأوصياء؟ فتقوم ويأتيني رضوان بمفاتيح الجنّة، ويأتيني مالك بمقاليد النّار فيقولان: إنّ الله جلّ جلاله أمرنا أن ندفعها إليك ونأمرك أن تدفعها إلى عليّ بن أبي طالب، فتكون يا عليُّ قسيم الجنّة والنّار»، وأمّا التاسعة والستّون فإنّي سمعت رسول الله صلّى الله عليه وآله يقول: «لولاك ما عرف المنافقون من المؤمنين».

وأمّا السبعون فإنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله نام ونوّمني وزوجتي فاطمة وابنيّ الحسن والحسين وألقى علينا عباءة قُطوانيّة فأنزل الله تبارك وتعالى فينا «إنّما يريد الله ليذهب عنكم الرّجس أهل البيت ويطهّركم تطهيراً» وقال جبرئيل عليه السّلام: أنا منكم يا محمّد، فكان سادسنا جبرئيل عليه السلام.

٢- حدّثنا محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال: حدّثنا عبد العزيز بن يحيى الجلودي قال: حدّثنا أبو حامد الطالقاني قال: حدّثنا عبد العزيز بن الخطّاب، عن تليد بن سليمان، عن ليث، عن مجاهد قال: نُزّلت في عليٍّ عليه السّلام سبعون آية ما شركه في فضلها أحدٌ.

ثواب من استغفر الله عزّوجلّ في الوتر سبعين مرّة

٣- حدّثنا أحمد بن محمّد بن يحيى العطّار رضي الله عنه، عن أبيه، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن عمر بن يزيد ولا أعلمه إلّا عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: من قال في وتره إذا أوتر: «أستغفر الله وأتوب إليه» سبعين مرّة وهو قائمٌ فواظب على ذلك حتّىٰ يمضي له سنة كتبه الله عنده من المستغفرين

چیزی خواست و من در حال رکوع بودم، انگشتر خود را از انگشتم بیرون آورده و به او دادم. خداوند متعال در مورد من این آیه را فرستاد که: «ولیّ و سرپرست شما تنها خدا، پیامبرش و کسانی هستند که ایمان آورده، همان کسانی که نماز را برپا داشته و در حال رکوع زکات می‌پردازند.» شصت و ششم اینکه به راستی که خداوند متعال دومرتبه آفتاب را برای من بازگردانید که جز من برای کسی از امّت حضرت محمّد بازنگرداند. شصت و هفتم اینکه پیامبر خدا(ص) دستور داد که در دوران زندگی و پس از مرگش مرا به عنوان امیرمؤمنان بخوانند و هیچ کس ـ جز من ـ بدین نام خوانده نشد. شصت و هشتم اینکه پیامبر خدا(ص) به من فرمود: «ای علی! آنگاه که روز قیامت شود منادی از میان عرش ندا در دهد که: سرور پیامبران کجاست؟ پس من برخیزم. آنگاه فریاد می‌زند: سرور اوصیا کجاست؟ پس تو بر می‌خیزی. آنگاه رضوان کلیدهای بهشت را و مالک کلیدهای دوزخ را آورده می‌گویند: خداوند متعال به ما دستور فرمود که این کلیدها را به تو بدهیم و به تو عرض کنیم که شما نیز آنها را به علی بن ابی طالب(ع) بدهید. پس تو ـ ای علی ـ قسمت کنندهٔ بهشت و دوزخ هستی. شصت و نهم اینکه من از پیامبر خدا(ص) شنیدم که می‌فرمود: «اگر تو نبودی منافقان از مؤمنان بازشناخته نمی‌شدند.»

هفتادم اینکه روزی پیامبر خدا(ص) خوابید و من، همسرم فاطمه و دو فرزندم حسن و حسین(ع) را نیز خوابانیده وعبای قُطوانی خود را به روی ما کشید، پس خداوند در مورد ما این آیه را فرو فرستاد که: «خداوند می‌خواهد پلیدی را فقط از شما خاندان بزداید و شما را کاملاً پاک و پاکیزه گرداند.» جبرئیل عرض کرد: ای محمّد! من نیز از شما هستم، پس ششمین نفر ما جبرئیل است.

۲- مجاهد گوید: در مورد علی(ع) هفتاد آیه فرو فرستاده شد که هیچ کس در فضیلت آنها با او شریک نبوده است.

پاداش کسی که در نماز وتر هفتاد مرتبه از خدا آمرزش بخواهد

۳- عمر بن یزید از امام صادق(ع) نقل می‌کند که فرمود: هر کس به هنگام خواندن نماز وتر هفتاد مرتبه بگوید: «از خدا آمرزش می‌خواهم و به سوی او توبه می‌کنم.» و بر این عمل مواظبت کند تا یک سال بگذرد، در پیشگاه خداوند از کسانی نوشته

بالأسحار ووجبت له المغفرة من الله عزّوجلّ.

ثواب من استغفر الله عزّوجلّ بعد صلاة الفجر سبعين مرّة

٤- حدّثنا محمّد بن عليّ ماجيلويه رضي الله عنه قال: حدّثني محمّد بن يحيى العطّار، عن محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعريّ، عن عليّ بن السندي، عن محمّد بن عمرو بن سعيد، عن عمرو بن سهل، عن هارون بن خارجة، عن جابر الجعفي، عن أبي جعفر عليه السّلام قال: من استغفر الله بعد صلاة الفجر سبعين مرّة غفر الله له، ولو عمل ذلك اليوم سبعين ألف ذنب، ومن عمل أكثر من سبعين ألف ذنب فلا خير فيه. وفي رواية أُخرى «سبع مائة ذنب».

ثواب من استغفر الله عزّوجلّ كلّ يوم من شعبان سبعين مرّة

٥- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله قال: حدّثني موسى بن جعفر البغدادي، عن محمّد بن جمهور، عن عبدالله بن عبد الرّحمن، عن محمّد بن أبي حمزة، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: من قال في كلّ يوم من شعبان سبعين مرّة: «أستغفر الله الّذي لا إله إلّا هو الرّحمن الرّحيم، الحيّ القيّوم، وأتوب إليه» كتب في الأُفق المبين، قال: قلت: وما الأُفق المبين؟ قال: قاع بين يدي العرش فيها أنهار تطرد فيه من القدحان عدد النجوم.

٦- حدّثنا المظفّر بن جعفر بن المظفّر العلوي السمرقندي قال: حدّثنا جعفر بن محمّد بن مسعود، عن أبيه، قال: حدّثنا عليّ بن الحسن بن عليّ بن فضّال قال: حدّثنا محمّد بن الوليد، عن العبّاس بن هلال قال: سمعت أبا الحسن عليّ بن موسى الرّضا عليهما السّلام يقول: من صام من شعبان يوماً واحداً ابتغاء ثواب الله دخل الجنّة، ومن استغفر في كلّ يوم من شعبان سبعين مرّة حشر يوم القيامة في زمرة رسول الله صلّى الله عليه وآله ووجبت له من الله الكرامة، ومن تصدّق في شعبان بصدقةٍ ولو بشقّ تمرةٍ حرّم الله جسده على النّار، ومن صام ثلاثة أيّام من شعبان ووصلها من صيام شهر رمضان كتب الله له صوم شهرين متتابعين.

لواء الحمد سبعون شقّة

٧- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثني الحسن بن أحمد الاسكيف القمّيّ

می‌شود که سحرگاهان آمرزش خواهند و از جانب خداوند برای او آمرزش واجب گردد.

پاداش کسی که پس از نماز صبح هفتاد مرتبه از خدا آمرزش بخواهد

۴- جابر جعفی از امام باقر(ع) نقل می‌کند که فرمود: «هر کس پس از نماز صبح هفتاد مرتبه از خدا آمرزش بخواهد، خداوند او را می‌آمرزد، گرچه در آن روز هفتاد هزار گناه از او سرزده باشد و کسی که از او بیش از هفتاد هزار گناه سرزند خیری در او نیست.

در روایت دیگر آمده: «هفتصد گناه».

پاداش کسی که در هر روز از ماه شعبان هفتاد مرتبه از خدا آمرزش بخواهد

۵- محمّد بن ابوحمزه از امام صادق(ع) نقل می‌کند که فرمود: هر کس در هر روز از ماه شعبان هفتاد مرتبه بگوید: از خدایی که جز او معبودی نیست، مهرورز و مهربان، زنده و پاینده، آمرزش می‌خواهم و به سوی او توبه می‌کنم.» در افق مبین نوشته می‌شود. عرض کردم: افق مبین کجاست؟ فرمود: جلگه‌ای است در برابر عرش که در آن نهرهایی است که به شمار ستارگان در آنها جام ریخته می‌شود.

۶- عباس بن هلال گوید: از امام رضا(ع) شنیدم که می‌فرمود: «هر کس یک روز از ماه شعبان هفتاد مرتبه استغفار کند در روز رستاخیز در گروه پیامبر خدا(ص) محشور شده و از جانب خدا بزرگداشت او لازم می‌شود و هر که در ماه شعبان صدقه‌ای بدهد ـ گرچه نیمی از خرما باشد ـ خداوند تن او را بر آتش دوزخ حرام می‌کند و هر که سه روز از ماه شعبان را روزه داشته و به روزهٔ ماه رمضان وصل کند خداوند به او روزهٔ دوماه پی در پی می‌نویسد.

پرچم حمد هفتاد بخش است

۷- ابن عباس از پیامبر خدا(ص) نقل می‌کند که فرمود: روزی جبرئیل شادان و خندان نزد من آمد، گفتم: دوستم جبرئیل، با این که این همه شادی، مقام برادر و

بالرَّيِّ يرفع الحديث إلى محمّد بن عليّ قال: حدّثنا محمّد بن حسّان القوسي قال: حدّثنا عليّ بن محمّد الأنصاريُّ المروزي قال: حدّثنا عبيدالله بن عبد الكريم الرَّازيُّ المعروف بأبي زرعة قال: حدّثني أحمد بن عبد الحميد الحمّانيّ، عن ليث، عن مجاهد، عن ابن عبّاس قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: أتاني جبرئيل عليه السلام وهو فرح مستبشر، فقلت: حبيبي جبرئيل مع ما أنت فيه من الفرح ما منزلة أخي وابن عمّي عليّ بن أبي طالب عليه السّلام عند ربّه؟ فقال: والّذي بعثك بالنُّبوَّة واصطفاك بالرِّسالة ما هبطت في وقتي هذا إلّا لهذا، يا محمّد الله الأعلى يُقرِء عليكما السلام وقال: محمّدٌ نبيُّ رحمتي، وعليٌّ مقيم حُجّتي، لا أُعذِّب من والاه وإن عصاني ولا أرحم من عاداه وإن أطاعني.

قال: ثمّ قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: إذا كان يوم القيامة يأتيني جبرئيل ومعه لواء الحمد وهو سبعون شقّة الشقّة منه أوسع من الشمس والقمر، وأنا على كرسيٍّ من كَراسيِّ الرِّضوان فوق منبر من منابر القدس فآخذه وأدفعه إلى عليِّ بن أبي طالب عليه السّلام، فوثب عمر بن الخطّاب فقال: يا رسول الله وكيف يطيق على حمل اللّواء وقد ذكرت أنّه سبعون شقّة الشقّة منه أوسع من الشمس والقمر، فقال النّبيّ صلّى الله عليه وآله: إذا كان يوم القيامة يعطي الله عليّاً من القوّة مثل قوّة جبرئيل، ومن النور مثل نور آدم، ومن الحلم مثل حلم رضوان، ومن الجمال مثل جمال يوسف، ومن الصّوت ما يداني صوت داود، ولولا أن يكون داود خطيباً في الجنان لأُعطى مثل صوته، وإنَّ عليّاً أوّل من يشرب من السّلسبيل والزّنجبيل لا يجوز لعليٍّ قدم على الصّراط إلّا وثبتت له مكانها أُخرى، وإنَّ لعليٍّ وشيعته من الله مكاناً يغبطه به الأوّلون والآخرون.

الربا سبعون جزءاً

٨- حدّثنا محمّد بن عليّ بن الشاه قال: حدّثنا أبو حامد قال: حدّثنا أبو يزيد قال: حدّثنا محمّد بن أحمد بن صالح التميمي، عن أبيه قال: حدّثنا أنس بن محمّد أبو مالك، عن أبيه، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه، عن جدّه، عن عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام، عن النّبيّ صلّى الله عليه وآله أنّه قال في وصيّته له: يا عليُّ الربا

پسرعمویم علی بن ابی طالب در پیشگاه خدا چیست؟ گفت: سوگند به خدایی که تو را به پیامبری برانگیخت و به رسالت برگزید! من در این وقت فرود نیامده‌ام مگر برای همین موضوع. ای محمّد! خداوند والا به شما دو تن سلام می‌رساند و می‌فرماید: محمّد پیامبر رحمت من و علی بر پادارنده حجّت من است، کسی که او را دوست بدارد کیفرش نکنم گرچه از من نافرمانی کند و هر که با او دشمنی ورزد رحم به او نمی‌کنم گرچه از من فرمان برد.

ابن عباس گوید: آنگاه پیامبر خدا(ص) فرمود: آنگاه که روز رستاخیز شود، جبرئیل نزد من می‌آید و پرچم حمد با اوست که آن هفتاد بخش است، هر بخشی از آن از آفتاب و مهتاب گسترده‌تر است. در آن روز من بر یکی از کرسی‌های رضوان بالای منبری از منبرهای قدس تکیه زده و آن پرچم را می‌گیرم و به علی بن ابی طالب می‌سپارم. در این هنگام عمر بن ابی خطاب از جا برجست و گفت: ای پیامبر خدا! چگونه علی(ع) توانایی برداشتن آن پرچم را دارد، با این که گفتید آن هفتاد بخش است که هر بخش از آن از آفتاب و مهتاب گسترده‌تر است؟ پیامبر(ص) فرمود: آنگاه که روز رستاخیز شود به علی نیرویی همانند نیروی جبرئیل و نوری همانند نور آدم و بردباری همچون بردباری رضوان و زیبایی چون زیبایی یوسف و صدایی نزدیک صدای داوود داده می‌شود. اگر نبود که داوود خطیب بهشت است همانند صدای او را به علی می‌دادند، به راستی که علی نخستین کسی است که از چشمهٔ سلسبیل و زنجبیل می‌آشامد و علی گامی بر صراط بر نمی‌دارد مگر این که بر جای آن گام دیگرش پابرجاست، وبی‌تردید برای علی و شیعیان او در پیشگاه خداوند متعال جایگاهی است که پیشینیان بر آن غبطه می‌خورند.

ربا هفتاد جزء است

۸- انس بن محمّد از پدرش از امام صادق(ع)، از پدر بزرگوارش، از جدّش از علی(ع) نقل می‌کند که پیامبر خدا(ص) در ضمن وصیتی به علی(ع) فرمود: ای علی! ربا هفتاد جزء است که آسان‌ترین آن همچون کسی است که با مادرش در بیت الله

سبعون جزءاً فأيسرها مثل أن ينكح الرَّجل أُمّه في بيت الله الحرام، يا عليُّ درهم ربا أعظم من سبعين زنية كلّها بذات مَحْرَم في بيت الله الحرام.

حديث العبد الّذي مكث في النّار سبعين خريفاً

٩- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار قال: حدّثنا محمّد بن أحمد بن يحيى، عن الحسن بن عليّ الكوفي، عن العبّاس بن عامر، عن أحمد بن رزق، عن يحيى بن أبي العلاء، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السّلام قال: إنّ عبداً مكث في النّار سبعين خريفاً - والخريف سبعون سنة - ثمّ إنّه سأل الله عزّوجلّ بحقّ محمّد وأهل بيته إلّا رحمتني، فأوحى الله عزّوجلّ إلى جبرئيل عليه السلام أن اهبط إلى عبدي فأخرجه، قال: يا ربّ وكيف لي بالهبوط في النّار؟ قال: إنّي قد أمرتها أن تكون عليك برداً و سلاماً، قال: يا ربّ فما علمي بموضعه؟ قال: إنّه في جُبٍّ من سجّين، قال: فهبط في النّار وهو معقول على وجهه فأخرجه فقال عزّوجلّ: يا عبدي كم لبثت تناشدني في النّار؟ فقال: ما أحصي يا ربِّ، فقال: أما وعزّتي لولا ما سألتني به لأطلت هَوانك في النّار، ولكنّه حتم على نفسي أن لا يسألني عبدٌ بحقّ محمّد وأهل بيته إلّا غفرت له ما كان بيني وبينه، وقد غفرت لك اليوم.

الأمّة تفترق على اثنتين وسبعين فرقة

١٠- حدّثنا أبو أحمد محمّد بن جعفر البندار الشافعي بفرغانة قال: حدّثنا مجاهد بن أعين بن داود قال: حدّثنا محمّد بن الفضل قال: حدّثنا ابن لَهيعة، عن سعيد بن أبي هلال، عن أنس بن مالك قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: إنّ بني إسرائيل تفرّقت على عيسى إحدى وسبعين فرقة فهلك سبعون فرقة وتخلّص فرقة، وإنّ أُمّتي ستفترق على اثنتين وسبعين فرقة يهلك إحدى وسبعون ويتخلّص فرقة، قالوا: يا رسول الله صلّى الله عليه وآله من تلك الفرقة؟ قال: الجماعة الجماعة الجماعة.

قال مصنّف هذا الكتاب رضي الله عنه: الجماعة أهل الحقّ وإن قلّوا، وقد روي عن النّبيّ صلّى الله عليه وآله أنّه قال: «المؤمن وحده حجّة، والمؤمن وحده جماعة».

من روى أن الأمّة ستفرق على ثلاث وسبعين فرقة

١١- حدّثنا أحمد بن محمّد بن الهيثم العجلي رضي الله عنه قال: حدّثنا أبو

الحرام آمیزش کند. ای علی! درهمی از ربا بزرگتر از هفتاد مرتبه زنایی است که کسی همهٔ آنها را با محرم خود در بیت الله الحرام مرتکب شود.

حدیث بنده‌ای که هفتاد خریف ـ که خریف هفتاد سال است ـ در آتش بماند

۹- جابر از امام باقر(ع) نقل می‌کند که فرمود: به راستی که بنده‌ای هفتاد خریف ـ که هر خریف هفتاد سال است ـ در آتش ماند، آنگاه خدا را به حق محمّد و خاندانش خواند که به او رحم کند، پس خداوند به جبرئیل وحی کرد که به نزد بنده من فرود آی و او را بیرون آور! جبرئیل عرض کرد: پروردگار من! چگونه می‌توانم به آتش روم؟ فرمود: من به آن فرمان دادم که بر تو سرد و سلامت باشد. عرض کرد: پروردگار من! از جایگاه او اطلاعی ندارم! فرمود: او در چاهی از سجّین است. حضرت فرمود: جبرئیل در حالی که روی خود را بسته بود وارد آتش شد و او را از آتش بیرون آورد. پس خداوند متعال فرمود: ای بندهٔ من! چه مدّت در میان آتش مانده و مرا سوگند می‌دادی؟ عرض می‌کند: پروردگار من! از شمار آن آگاه نیستم. می‌فرماید: هان! سوگند به عزت و شکوهم! اگر مرا به محمّد و خاندانش فرا نخوانده بودی خواری تو را در آتش به درازا می‌کشیدم ولی من بر خود لازم کرده‌ام که هر بنده‌ای که مرا به حق محمّد و خاندانش بخواند هر گناهی که میان من و اوست بیامرزم و من امروز گناه تو را آمرزیدم.

امّت به هفتاد و دو گروه پراکنده خواهند شد

۱۰- انس بن مالک از پیامبر خدا(ص) نقل می‌کند که فرمود: بنی‌اسرائیل پس از حضرت عیسی، به هفتاد و یک گروه پراکنده شدند که هفتاد گروه از آنان نابود و گروهی رهایی یافتند و به راستی که امّت من به زودی به هفتاد و سه فرقه پراکنده خواهند شد که هفتاد و یک گروه از آنان نابود شده و یک گروه نجات خواهند یافت. گفتند: ای پیامبر خدا! آن یک گروه کدامند؟ حضرت سه مرتبه فرمود: جماعت، جماعت، جماعت.

مصنف این کتاب رضی الله عنه گوید: منظور از جماعت، اهل حق است گرچه اندک باشند و از پیامبر خدا(ص) روایت شده که فرمود: مؤمن به تنهایی حجّت است و مؤمن به تنهایی جماعت است.»

کسی که روایت کرده که به زودی امّت به هفتاد و سه گروه پراکنده خواهند شد

۱۱- سلیمان بن مهران از امام صادق(ع) از پدر بزرگوارش، از جدّش از پدرش

العبّاس أحمد بن يحيى بن زكريّا القطّان قال: حدّثنا بكر بن عبدالله بن حبيب قال: حدّثنا تميم بن بهلول قال: حدّثنا أبو معاوية، عن سليمان بن مهران، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه، عن جدّه، عن أبيه الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام قال: سمعت رسول الله صلّى الله عليه وآله يقول: إنّ أُمّة موسى افترقت بعده على إحدى وسبعين فرقة، فرقة منها ناجية وسبعون في النّار، وافترقت أُمّة عيسى عليه السّلام بعده على اثنتين وسبعين فرقة، فرقة منها ناجية وإحدى وسبعون في النّار، وإنّ أُمّتي ستفرق بعدي على ثلاث وسبعين فرقة، فرقة منها ناجية واثنتان وسبعون في النّار.

ثلاث وسبعون خصلة في آداب النساء والفرق بين أحكامهنّ وأحكام الرجال

١٢ - حدّثنا أحمد بن الحسن القطّان قال: حدّثنا الحسن بن عليّ العسكري قال: حدّثنا أبو عبدالله محمّد بن زكريّا البصري قال: حدّثنا جعفر بن محمّد بن عَمارة، عن أبيه، عن جابر بن يزيد الجعفي قال: سمعت أبا جعفر محمّد بن عليّ الباقر عليهما السلام يقول: ليس على النساء أذان ولا إقامة، ولا جمعة، ولا جماعة، ولا عيادة المريض، ولا اتّباع الجنائز، ولا إجهار بالتلبية، ولا الهَرْوَلة بين الصفا والمروة، ولا استلام الحجرالأسود، ولا دخول الكعبة، ولا الحلق إنّما يقصرن من شعورهنّ، ولا تولّى المرأة القضاء، ولا تولّى الإمارة، ولا تُستشار، ولا تذبح إلّا من اضطرار، وتبدء في الوضوء بباطن الذِّراع و الرَّجل بظاهره، ولا تمسح كما يمسح الرِّجال بل عليها أن تلقى الخمار من موضع مسح رأسها في صلاة الغداة والمغرب، وتمسح عليه وفي سائر الصلوات تدخل إصبعها فتمسح على رأسها من غير أن تلقى عنها خمارها.

فإذا قامت في صلاتها ضمّت رجليها و وضعت يديها على صدرها، وتضع يديها في ركوعها على فخذيها، وتجلس إذا أرادت السجود سجدت لاطِئةً بالأرض، وإذا رفعت رأسها من السجود جلست ثمّ نهضت إلى القيام، وإذا قعدت للتشهّد رفعت

حسین بن علی(ع) نقل می‌کند که فرمود: از پیامبر خدا(ص) شنیدم که می‌فرمود: به راستی که امّت موسی پس از او به هفتاد و یک گروه پراکنده شدند، که گروهی از آنان رهایی یافته و هفتاد گروه دیگر در دوزخ خواهند بود، و امّت عیسی پس از او به هفتاد و دو گروه پراکنده شدند که گروهی از آنان نجات یافته و هفتاد و یک گروه دیگر در آتش خواهند بود، و به زودی امّت من پس از من به هفتاد و سه گروه پراکنده می‌شوند که گروهی از آنان رهایی یافته و هفتاد و دو گروه دیگر در دوزخند.

هفتاد و سه ویژگی در آداب زنان و فرق میان احکام آنان و احکام مردان

۱۲- جابر بن یزید جعفی گوید: از امام باقر(ع) شنیدم که می‌فرمود: احکامی که بر زنان لازم نیست عبارت است از: اذان و اقامه گفتن، نماز جمعه، نماز جماعت، عیادت از بیمار، تشییع جنازه، بلند گفتن لبیک‌های احرام، هروله میان صفا و مروه، بوسیدن حجر الاسود، وارد شدن در کعبه، تراشیدن سر، بلکه (برای خروج از احرام) از موهایشان می‌چینند، تصدّی قضاوت، تصدّی فرمانداری، قرار گرفتن در طرف مشورت، ذبح قربانی ـ مگر در حال ناچاری ـ آنان وضوی خود را از باطن آغاز می‌کنند و مردان از ظاهر آن، مانند مردان مسح نکشند بلکه بر او لازم است که در نماز صبح و مغرب مقنعه از سرش که موضع مسح است بردارد و بر سرش مسح بکشد، و در باقی نمازها انگشتش را به زیر مقنعه داخل کرده و بدون این که مقنعه از سر بردارد مسح بکشد.

و آنگاه که برای نماز ایستاد هر دو پایش را به هم بچساند و دست‌هایش را به سینه‌اش گذارد و در حال رکوع دستانش را بر دو رانش نهد و آنگاه که خواست سجده کند می‌نشیند و در سجده خود را بر زمین می‌چسباند و چون سر از سجده برداشت، بنشیند آنگاه به قیام برخیزد، و چون برخاست به تشهّد بنشیند، دو پایش را بلند کرده و رانهایش را بهم می‌چسباند، آنگاه که بخواهد تسبیح گوید انگشتان خود را بربندد

رجليها وضمّت فخذيها، وإذا سبّحت عقدت بالأنامل لأنّهنّ مسؤولات، وإذا كانت لها إلى الله عزّوجلّ حاجة صعدت فوق بيتها وصلّت ركعتين وكشفت رأسها إلى السماء فإنّها إذا فعلت ذلك استجاب الله لها ولم يخبها، وليس عليها غسل الجمعة في السّفر، ولا يجوز لها تركه في الحضر، ولا يجوز شهادة النساء في شيء في الحدود، ولا يجوز شهادتهنّ في الطلاق، ولا في رؤية الهلال، وتجوز شهادتهنّ فيما لا يحلّ للرّجل النظر إليه، وليس للنساء من سروات الطريق شيء ولهنّ جنبتاه، ولا يجوز لهنّ نزول الغرف، ولا تعلّم الكتابة، ويستحبّ لهنّ تعلّم المغزل، وسورة النور، ويكره لهنّ تعلّم سورة يوسف.

وإذا ارتدّت المرأة عن الإسلام استُتيبَت، فإن تابت وإلاّ خُلّدت في السّجن، ولا تُقتل كما يقتل الرّجل إذا ارتدّ، ولكنّها تستخدم خدمة شديدة، وتمنع من الطعام والشراب إلاّ ما تمسك به نفسها، ولا تطعم إلاّ جشب الطعام ولا تكسى إلاّ غليظ الثياب وخشنها، وتُضرب على الصّلاة والصّيام، ولا جزية على النساء، وإذا حضر ولادة المرأة وجب إخراج من في البيت من النساء كَيْلا يكن أوّل ناظر إلى عورتها، ولا يجوز للمرأة الحائض ولا الجنب الحضور عند تلقين الميّت لأنّ الملائكة تتأذّى بهما، ولا يجوز لهما إدخال الميّت قبره، وإذا قامت المرأة من مجلسها فلا يجوز للرّجل أن يجلس فيه حتّىٰ يبرد، وجهاد المرأة حسن التّبَعُّل وأعظم النّاس حقّاً عليها زوجها، وأحقُّ النّاس بالصلاة عليها إذا ماتت زوجها، ولا يجوز للمرأة أن تنكشف بين يدي اليهوديّة والنصرانيّة، لأنّهنّ يصفن ذلك لأزواجهنّ، ولا يجوز لها أن تتطيّب إذا خرجت من بيتها، ولا يجوز لها أن تتشبّه بالرّجال لأنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله لعن المتشبّهين من الرّجال بالنساء ولعن المتشبّهات من النساء بالرّجال، ولا يجوز للمرأة أن تعطّل نفسها ولو أن تعلّق في عنقها خيطاً، ولا يجوز أن ترى أظافيرها بيضاء، ولو أن تمسحها بالحِنّاء مسحاً، ولا تخضب يديها في حيضها لأنّه يخاف عليها الشيطان.

وإذا أرادت المرأة الحاجة وهي في صلاتها صفقت بيديها والرّجل يُومي برأسه

چراکه از آنان پرسش خواهد شد و هر گاه حاجتی به سوی خدا داشته باشد بر بام خانهٔ خود رفته و دو رکعت نماز بخواند و سرش را به سوی آسمان برهنه کند؛ زیرا که چون چنین کند خداوند دعای او را پذیرفته و او را ناامید نمی‌کند، برای زن در سفر، غسل جمعه نیست ولی در شهر خود نباید آن را ترک کند و بر زنان گواهی در هیچ مورد از حدود جایز نیست، شهادت آنان در طلاق و در رؤیت ماهِ نو جایز نیست، ولی گواهی آنان در مواردی که نگاه مردان بر آن روا نیست، جایز است.زنان نبایستی از سمت بالای جاده راه بروند بلکه بایستی از دو طرف آن عبور نمایند، آنان نبایستی در بالای خانه‌ها بنشینند و نویسندگی نیاموزند و بر آنان مستحب است که ریسندگی آموخته و سورهٔ نور را یاد گیرند و آموختن سورهٔ یوسف بر آنان مکروه است.

و آنگاه که زن از اسلام مرتد گردد به او پیشنهاد توبه داده می‌شود. اگر توبه کرد که آزاد است و گرنه برای همیشه در زندان می‌ماند، و در صورت ارتدادش همانند مردان کشته نمی‌شوند بلکه کارهای سختی به او تحمیل می‌شود و از غذا و نوشیدنی به اندازه‌ای که توان داشته باشد به او نمی‌دهند و از غذای گوارا او را محروم نموده و لباسهای خشن و زبر بر او پوشانند و برای نخواندن نماز و نگرفتن روزه او را می‌زنند. بر زنان جزیه نیست و آنگاه که موقع زایمان او فرا رسید لازم است همهٔ زنانی که در خانه‌اند بیرون کنند تا نخستین بیننده به عورت او نباشند. بر زنی که در حال حیض یا جنب است جایز نیست به هنگام تلقین میّت حاضر شود، زیرا که فرشتگان از زن حائض و جنب در آزارند، و بر چنین زنی جایز نیست مرده را در میان قبر گذارد. و آنگاه که زن از جایگاهش برخاست برای مرد جایز نیست که به جای او نشیند تا آنگاه که جایگاهش سرد شود و جهاد زن، خوب شوهرداری کردن است و بزرگترین حق بر زن، حق همسر اوست و به هنگام مرگ او سزاوارترین فرد برای نماز خواندن بر اوست. و بر زن جایز نیست که در میان زنان یهودی و مسیحی برهنه شود؛ زیرا آنان او را به شوهران خود توصیف می‌کنند و آنگاه که می‌خواهد از خانه‌اش بیرون رود جایز نیست که خود را معطر سازد و بر او جایز نیست که خود را به مردان شبیه سازد؛ زیرا که پیامبر خدا(ص) مردانی را که خود را به زنان شبیه و زنانی را که خود را به مردان شبیه می‌کنند، لعن فرموده است و بر زن روا نیست که بی‌پیرایه باشد گرچه رشته‌ای به گردن بیاندازد و روا نیست که انگشتانش سفید دیده شود گرچه با اندکی حنا رنگین کند، و در دوران حیض نبایستی حنا ببندد که بیم آن می‌رود که شیطان به او آزار رساند.

هنگامی که زن در حال نماز حاجتی داشته باشد، دستهای خود را بهم زند ولی مرد

وهو في صلاته ويشير بيده ويسبّح، ولا يجوز للمرأة أن تصلّي بغير خمار إلّا أن تكون أَمَة فإنّها تصلّي بغير خمار مكشوفة الرأس، و يجوز للمرأة لُبس الدِّيباج والحرير في غير صلاة وإحرام، وحُرِّم ذلك على الرِّجال إلّا في الجهاد ويجوز أن تتختّم بالذَّهب وتصلّي فيه، وحُرِّم ذلك على الرِّجال إلاّ في الجهاد قال النّبيّ صلّى الله عليه وآله: «يا عليُّ لا تتختّم بالذَّهب فإنّه زينتك في الجنّة، ولا تلبس الحرير فإنّه لباسك في الجنّة» ولا يجوز للمرأة في مالها عتق ولا برٌّ إلّا بإذن زوجها، ولا يجوز لها أن تصوم تطوُّعاً إلّا بإذن زوجها، ولا يجوز للمرأة أن تصافح غير ذي مَحْرم إلّا من وراء ثوبها، ولا تبايع إلّا من وراء ثوبها، ولا يجوز أن تحجّ تطوُّعاً إلّا بإذن زوجها.

ولا يجوز للمرأة أن تدخل الحمّام فإنَّ ذلك محرَّم عليها، ولا يجوز للمرأة ركوب السَّرج إلّا من ضرورة أو في سفر، وميراث المرأة نصف ميراث الرَّجل، وديتها نصف دية الرَّجل وتقابل المرأة الرَّجل في الجراحات حتّىٰ تبلغ ثُلث الدِّية فإذا زادت على الثلث ارتفع الرَّجل وسفلت المرأة، وإذا صلّت المرأة وحدها مع الرَّجل قامت خلفه ولم تقم بجنبه، وإذا ماتت المرأة وقف المصلّي عليها عند صدرها ومن الرَّجل إذا صلّى عليه عند رأسه، وإذا أُدخلت المرأة القبر وقف زوجها في موضع يتناول وركها، ولا شفيع للمرأة أنجح عند ربّها من رضا زوجها، ولمّا ماتت فاطمة عليها السّلام قام عليها أمير المؤمنين عليه السّلام وقال: «اللّهمَّ إنّي راض عنه ابنة نبيّك اللّهمَّ إنّها قد أوحشت فأنسها، اللّهمَّ إنّها قد هجرت فصِلْها، اللّهمَّ إنّها قد ظُلمت فاحكم لها وأنت خير الحاكمين».

أعطى الله عزّوجلّ العقل خمسة وسبعين جنداً، وأعطى الجهل خمسة وسبعين جنداً

١٣ – حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، وعبدالله بن جعفر الحميري قالا: حدّثنا أحمد بن محمّد بن خالد البرقي، عن عليّ بن حديد، عن سماعة بن مهران قال: كنت عند أبي عبدالله عليه السّلام وعنده جماعة من مواليه فجرى ذكر العقل و الجهل فقال أبو عبدالله عليه السّلام: اعرفوا العقل وجنده والجهل

در حال نماز با سرش و پشتش اشاره کرده و تسبیح را بلندتر بگوید. و بر زن جایز نیست که بی‌مقنعه نماز بخواند مگر این که کنیز باشد که او با سر برهنه و بدون مقنعه می‌تواند نماز بخواند و بر زن جایز است که در غیر نماز و احرام لباس ابریشم و حریر بپوشد و بر مردان چنین لباسی جز در حال جهاد حرام است، و بر زن رواست که انگشتر طلا به دست کرده و با آن نماز بخواند و این عمل بر مردان ـ [جز در حال جهاد] حرام است. پیامبر خدا(ص) فرمود: «ای علی! انگشتر طلا بدست مکن که آن زیور تو در بهشت است و لباس حریر مپوش که لباس تو در بهشت است.»

و بر زن روا نیست که از مالش بنده‌ای آزاد کند و نه احسانی کند، مگر با اجازهٔ همسرش. و او را جایز نیست که بدون اجازهٔ همسرش روزهٔ مستحبی بگیرد و او را روا نیست که با نامحرمی دست دهد مگر از پشت لباسش، و او را روا نیست با نامحرمی بیعت کند مگر از پشت لباسش. و او را روا نیست که بدون اجازهٔ همسرش حج مستحبی انجام دهد.

و بر زن جایز نیست که به حمّام (در بیرون خانه) رود چرا؛ که این کار بر او حرام است و او را روانیست که سوار بر زین شود مگر در موارد ناچاری یا در سفر، و میراث زن نصف میراث مرد است. دیهٔ او نصف دیهٔ مرد است و به هنگام دیه جراحات دیهٔ زن با مرد برابر است تا این که به اندازه یک سوّم دیهٔ کامل گردد و چون بیش از یک سوّم گردد، دیهٔ مرد زیاد می‌شود و دیهٔ زن کم می‌گردد و چون زن بخواهد به تنهایی با مرد نماز بخواند، بایستی پشت سر مرد بایستد و در کنار او نایستد و چون زنی بمیرد، نمازگزار بر او در نزد سینه‌اش می‌ایستد و نماز گزار بر مرد کنار سرش می‌ایستد و چون در میان قبر نهند همسرش در جایی می‌ایستد که بتواند از ران اوگرفته و در قبر گذارد و برای زن در پیشگاه خدا، هیچ شفاعتگری بهتر از رضایت همسرش نیست و هنگامی که فاطمه(س) از دنیا رفت امیر مؤمنان علی(ع) برخاست و گفت: «خداوندا! من از او که دختر پیامبر است راضی هستم.خداوندا! او را هراس افتاده، پس به او مونس بده. خداوندا! او از ما دور شده تو به او بپیوند. خداوندا! بر او ستم شده تو به نفع او داوری کن که تو بهترین داوران هستی.»

خدا برای عقل هفتاد وپنج لشکر وبرای نادانی هفتاد و پنج لشکر عطافرمود

۱۳- سماعة بن مهران گوید: من در خدمت امام صادق(ع) بودم که گروهی از دوستانش نیز حضور داشتند، سخن از خرد و نادانی به میان آمد. امام صادق(ع) فرمود: خرد و لشکر آن و نادانی و لشکر آن را بشناسید تا هدایت شوید. سماعه گوید:

وجنده تهتدوا، قال سماعة: فقلت: جعلت فداك لا نعرف إلّا ما عرّفتنا، فقال أبو عبدالله عليه السّلام: إنّ الله جلّ ثناؤه خلق العقل وهو أوّل خلق خلقه من الرُّوحانيّين عن يمين العرش من نوره، فقال له: أقبل فأقبل، ثمّ قال له: أدبر فأدبر، فقال الله تبارك وتعالى: خلقتك خلقاً عظيماً وكرّمتك على جميع خلقي، قال: ثمّ خلق الجهل من البحر الأُجاج ظُلمانيّاً، فقال له: أدبر فأدبر، ثمّ قال له: أقبل فلم يقبل، فقال له: استكبرت فلعنه.

ثمّ جعل للعقل خمسة و سبعين جنداً، فلمّا رأى الجهل ما أكرم الله به العقل وما أعطاه أضمر له العداوة، فقال الجهل: يا ربّ هذا خلق مثلي خلقته وكرّمته وقوّيته وأنا ضدُّه ولا قوّة لي به فأعطني من الجند مثل ما أعطيته، فقال: نعم، فإن عصيت بعد ذلك أخرجتك وجندك من رحمتي قال: قد رضيت فأعطاه خمسة وسبعين جنداً فكان ممّا أعطى العقل من الخمسة والسّبعين الجند: الخير وهو وزير العقل، وجعل ضدَّه الشرَّ وهو وزير الجهل، والإيمان وضدَّه الكفر، والتصديق وضدَّه الجحود، والرَّجاء وضدَّه القنوط، والعدل وضدَّه الجور، والرِّضا وضدَّه السخط، والشكر وضدَّه الكفر، والطمع وضدَّه اليأس، والتوكّل وضدَّه الحرص، والرأفة وضدَّها الغرّة، والرحمة وضدَّها الغضب، و العلم وضدَّه الجهل، والفهم وضدَّه الحمق، والعفّة وضدَّها التهتّك، والزّهد وضدَّه الرَّغبة، والرفق وضدَّه الخرق، والرهبة وضدّها الجرأة، والتواضع وضدَّه التكبّر، والتؤدّة وضدها التسرُّع، والحلم وضدَّه السفه، والصمت وضدَّه الهذر، والإستسلام وضدَّه الإستكبار، والتسليم وضدَّه التجبّر، والعفو وضدَّه الحقد، والرِّقّة وضدَّها القسوة، واليقين وضدّها الشكّ، والصبر وضدَّه الجزع، والصّفح وضدَّه الإنتقام، والغنى وضدَّه الفقر، والتفكّر وضدَّه السّهو، والحفظ وضدَّه النسيان، والتعطّف وضدَّه القَطيعة، والقنوع وضدَّه الحرص، والمواساة وضدّها المنع، والمودّة وضدَّها العداوة، والوفاء وضدَّه الغَدْر، و الطاعة وضدَّها المعصية، والخضوع وضدَّه التطاول، والسلامة وضدَّها البلاء، و الحبّ وضدَّه البغض، والصدق وضدَّه الكذب، والحقّ وضدَّه الباطل، والأمانة وضدَّها

من عرض کردم به قربانت گردم: ما جز آنچه شما بر ما بشناسانی، چیزی نمی‌شناسیم. امام صادق(ع) فرمود: به راستی که خداوند متعال عقل را آفرید و آن نخستین آفریده‌ای است که آن را از روحانیین از سمت راست عرش از نور خودش آفرید. آنگاه به او فرمود: روی به من آور، او نیز روی آورد. سپس به او فرمود: روی از من بگردان، او نیز روی بگردانید. خداوند متعال فرمود: تو را آفریدهٔ بزرگی آفریدم و تو را بر همهٔ آفریدگانم گرامی داشتم. حضرت فرمود: آنگاه خداوند متعال نادانی را از دریای تلخ و تاریک آفرید و بدو فرمود: روی از من گردان و او روی گرداند. آنگاه به او فرمود: به من روی آور، او روی نیاورد. خداوند به او فرمود: تکبر ورزیدی! پس او را لعن کرد.

آنگاه برای عقل هفتاد و پنج لشکر قرار داد، وقتی جهل و نادانی این بزرگداشت از طرف خدا را نسبت به عقل دید، و لشکری که در اختیار او قرار داد دید، کینهٔ او را به دل گرفت. پس نادانی گفت: ای پروردگار من! این آفریده‌ای همچون من است او را آفریده و گرامی داشتی وبدو نیرو بخشیدی در حالی که من ضدّ او هستم، نیرویی در برابر او ندارم، به من نیز لشکری مانند لشکر او عطا کن! خداوند فرمود: آری عطا می‌کنم، پس اگر پس از این از من نافرمانی کنی تو و لشکرت را از رحمت خویش بیرون می‌کنم. نادانی گفت: من راضی شدم. از این رو خداوند هفتاد و پنج لشکر به او عطا فرمود. هفتاد و پنج لشکری که خداوند به عقل عطا فرمود عبارتند از: خیر، که وزیر عقل است و شرّ را ضدّ آن قرار داد که وزیر نادانی است؟ ایمان که ضدّش کفر است، تصدیق که ضدّش انکار است، امید که ضدّش ناامیدی است، عدل که ضدّش ستم است، خشنودی که ضدّش سخط و ناخرسندی است، سپاس که ضدّش کفران است، طمع که ضدّش یأس است، توکّل که ضدّش حرص است، مهربانی که ضدّش فریب است، مهرورزی که ضدّش غضب است، دانایی که ضدّش نادانی است، فهم که ضدّش حماقت است، پاکدامنی که ضدّش پرده دری است، زهد که ضدّش میل و رغبت به دنیاست، دلسوزی که ضدّش خشونت است، ترس (از خدا) که ضدّش جرأت به اوست، فروتنی که ضدّش تکبر است، آرامی که ضدّش شتاب‌زدگی است، بردباری که ضدّش سفاهت است، خاموشی که ضدّش یاوه گویی است، فرمان بری که ضدّش استکبار است، تسلیم بودن که ضدّش جبّاری کردن است، عفو که ضدّش کینه است، دلسوزی که ضدّش سنگدلی است، یقین که ضدّش تردید است، شکیبایی که ضدّش بی‌تابی است، گذشت که ضدّش انتقام‌جویی است، ثروت که ضدّش فقر است، اندیشه که ضدّش سهو است، حفظ که ضدّش فراموشی است، پیوند که ضدّش قطع و بریدن است، قناعت که ضدّش طمع است، همکاری و مواسات که ضدّش دریغ داشتن است، دوستی که ضدّش دشمنی است، وفا که ضدّش بی‌وفایی است، اطاعت که ضدّش سرپیچی است، فروتنی که ضدّش گردن‌کشی است، سلامتی

الخيانة، والإخلاص وضدَّه الشوب، والشهامة وضدَّها البلادة، والفهم وضدَّه الغباوة، والمعرفة وضدَّها الإنكار، والمدارأة وضدَّها المكاشفة، و سلامة الغيب وضدَّها المماكرة، والكتمان وضدَّه الإفشاء، والصّلاة وضدَّها الإضاعة، والصوم وضدَّه الإفطار، والجهاد وضدَّه النكول، والحجّ و ضدَّه نبذ الميثاق، وصدق الحديث وضدَّه النميمة، وبرّ الوالدين وضدَّه العقوق، والحقيقة وضدَّها الرياء، والمعروف وضدَّه المنكر، والستر وضدَّه التبرّج، والتقيّة وضدَّها الإذاعة، والإنصاف وضدَّه الحميّة، والتهيئة وضدَّها البغي، والنظافة وضدَّها القذر، والحياء وضدَّه الخلع، والقصد وضدَّه العدوان، و الراحة وضدَّها التعب، والسهولة وضدَّها الصعوبة، والبركة وضدَّها المحق، والعافية وضدَّها البلاء، والقوام وضدَّه المكاثرة، والحكمة وضدَّها الهوى، والوقار وضدَّه الخفّة، والسعادة وضدَّها الشقاء، والتوبة وضدَّها الإصرار، والإستغفار وضدَّه الإغترار، والمحافظة وضدَّها التهاون، والدعاء وضدَّه الإستنكاف، و النشاط وضدَّه الكسل، والفرح وضدَّه الحزن، والألفة وضدَّها الفرقة، والسخاء وضدَّه البخل. فلا تجتمع هذه الخصال كلّها من أجناد العقل إلّا في نبيّ أو وصيّ نبيّ أو مؤمن امتحن الله قلبه للإيمان، وأمّا سائر ذلك من موالينا فإنّ أحدهم لا يخلو من أن يكون فيه بعض هذه الجنود حتّىٰ يستكمل وينقى من جنود الجهل فعند ذلك يكون في الدرجة العُليا مع الأنبياء والأوصياء عليهم السّلام، وإنّما يدرك الفوز بمعرفة العقل و جنوده ومجانبة الجهل وجنوده، وفّقنا الله وإيّاكم لطاعته ومرضاته.

که ضدّش بلاست، مهرورزی که ضدّش کینه توزی است. راستی که ضدّش دروغ است. حق که ضدّش باطل است، امانت که ضدّش خیانت است، اخلاص که ضدّش ناصافی است، شهامت که ضدّش پرده دری است، حفظ غیب که ضدّش دورویی و حیله گری است، پنهان داشتن که ضدّش فاش نمودن است، نماز که ضدّش ضایع کردن و بی‌نمازی است، روزه که ضدّش روزه خواری است، جهاد که ضدّش سرپیچی از آن است، حج که ضدّش افشاء نمودن است، انصاف که ضدّش حمیّت و تعصّب ورزی است، سازش که ضدّش ستمگری است، پاکیزگی که ضدّش پلیدی است، حیا که ضدّش بی‌حیایی است، میانه روی که ضدش تجاوز گری است، آسایش که ضدّش رنجش است، آسانی که ضدّش سختی است، برکت که ضدّش تجاوز گری است، آسایش که ضدّش رنجش است، آسانی که ضدّش سختی است، برکت که ضدّش کاستی است، عافیت که ضدّش بلا و گرفتاری است، زندگی استوار که ضدّش زیاده‌طلبی است. حکمت که ضدّش هواپرستی است، وقار که ضدّش سبکی است، خوشبختی که ضدّش بدبختی است، توبه که ضدّش پافشاری بر گناه است، آمرزش خواهی که ضدّش غرور نفس است، محافظه کاری که ضدّش سهل انگاری است، دعا که ضدّش روی گردانی است، نشاط که ضدّش کسالت است، شادی که ضدّش اندوه است، انس یافتن که ضدّش جدایی است، سخاوت که ضدّش خسیسی است.

پس همهٔ این ویژگی‌ها که لشکر عقلند جز در پیامبر یا وصی پیامبر یا مؤمنی که خداوند قلبش را با ایمان آزموده در یک جا جمع نمی‌شود، ولی دوستان دیگر ما برخی از این ویژگی‌ها را دارند تا این که آن کامل شود و از لشکر نادانی پاک گردد و در این هنگام است که در درجهٔ والا به همراه پیامبران و اوصیای آنان خواهد بود و رسیدن به این مقام تنها با شناخت عقل و لشکر آن و دوری از نادانی و لشکر آن امکان‌پذیر است. خداوند ما و شما را به طاعت و رضایت خود موفق بگرداند.

أبواب الثمانين وما فوقه

نزلت في أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السّلام ثمانون آية ما شركه فيها أحد

١- حدّثنا محمّد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال: حدّثنا عبد العزيز بن يحيى الجلودي بالبصرة قال: حدّثنا أحمد بن أبان، عن يحيى بن سلمة، عن زيد بن الحارث، عن عبد الرّحمن بن أبي ليلى قال: نزلت في عليٍّ عليه السّلام ثمانون آية صفواً في كتاب الله عزّوجلّ ما شركه فيها أحد من هذه الأُمّة.

ضرب النّبيّ صلّى الله عليه وآله في الخمر ثمانين

٢- حدّثنا أبو يوسف رافع بن عبدالله بن عبد الملك بمرو الرُّوذ قال: حدّثنا يوسف بن موسى قال: حدّثنا أبو زكريّا يحيى بن عثمان قال: حدّثني أبي قال: حدّثنا ابن لَهيعة قال: حدّثني خالد بن يزيد الجُمَحي، عن سعيد بن أبي هلال اللّيثيّ، عن نبيه بن وهب العَبْدَري، عن محمّد بن الحنفيّة، عن أبيه عليٍّ بن أبي طالب عليه السلام أنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله ضرب في الخمر ثمانين.

تكبيرات الصّلاة خمس وتسعون تكبيرة

٣- حدّثنا محمّد بن الحسن بن الوليد رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار، عن محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعريّ، عن موسى بن عمر، عن عبدالله بن المغيرة، عن الصبّاح المزني، عن أبي عبدالله جعفر بن محمّد عليهما السلام قال: قال: أمير المؤمنين عليه السّلام: تكبيرات الصّلاة خمس وتسعون تكبيرة في اليوم واللّيلة منها تكبيرة القنوت.

لله تبارك وتعالى تسعة وتسعون إسماً

٤- حدّثنا أحمد بن الحسن القطّان قال: حدّثنا أحمد بن يحيى بن زكريّا القطّان قال: حدّثنا بكر بن عبدالله بن حبيب قال: حدّثنا تميم بن بهلول، عن أبيه، عن أبي

باب‌های خصلت‌های هشتادگانه و بیشتر

در مورد امیرمؤمنان علی(ع) هشتاد آیه نازل شده که هیچ کس در آن شریک نبود

۱- عبدالرحمان بن ابی لیلی گوید: دربارهٔ علی(ع) هشتاد آیهٔ صاف و خالص در کتاب خدا نازل شده که هیچ کس از این امت در آنها با او شریک نیست.

پیامبر(ص) به کسی که شرابخواری کرد هشتاد تازیانه زد

۲- محمّد بن حنفیّه از پدر بزرگوارش علی(ع) نقل می‌کند: که فرمود: پیامبر خدا(ص) به کسی که شرابخواری کرده بود هشتاد تازیانه زد.

تکبیرهای نماز نود و پنج تکبیر است

۳- صبّاح مزنی از امام صادق(ع) نقل می‌کند که فرمود: تکبیرهای نماز در نمازهای شبانه روزی، نود و پنج تکبیر است که تکبیر قنوت نیز از جملهٔ آنهاست.

خداوند دارای نودو نه اسم است

۴- سلیمان بن مهران از امام صادق(ع) از امام باقر(ع) از امام سجاد(ع) از امام حسین(ع) از علی(ع) نقل می‌کند: که فرمود: پیامبر خدا می‌فرمود: به راستی که برای خداوند نود و نه ـ صد یکی کم ـ اسم است که هر کس آنها را بشمارد وارد بهشت می‌شود و آن اسامی عبارتند از:

الله: خدا، الأ له: معبود، الواحد: یکتا، الاحد: یگانه، الصمد: بی نیاز، الاوّل: نخستین، الآخر: پایان، السّمیع: شنوا، البصیر: بینا، القدیر: توانا، القاهر: چیره، العلی: بلند مرتبه، الاعلی: والاتر، الباقی: پاینده، البدیع: نوآور، الباری: آفریدگار، الاکرم: بزرگوارتر، الظّاهر: آشکار، الباطن: پنهان، الحی: زنده، الحکیم: با حکمت، العلیم:

الحسن العبدي، عن سليمان بن مهران، عن الصّادق جعفر بن محمّد، عن محمّد بن عليٍّ، عن أبيه عليّ بن الحسين، عن أبيه الحسين بن عليٍّ، عن أبيه عليٍّ بن أبي طالب عليهم السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: إنّ لله عزّ وجلّ تسعة وتسعين إسماً ـ مائة إلّا واحدة ـ من أحصاها دخل الجنّة وهي الله. الإله. الواحد. الأحد. الصمد. الأوّل. الآخر. السّميع. البصير. القدير. القاهر. العليّ. الأعلى. الباقي. البديع. البارىء. الأكرم. الظّاهر. الباطن. الحيّ. الحكيم. العليم. الحليم. الحفيظ. الحقّ. الحسيب. الحميد. الحفيّ. الرّبّ. الرّحمن. الرّحيم. الذّارئ. الرّزّاق. الرّقيب. الرّؤوف. السلام. المؤمن. المهيمن. العزيز. الجبّار. المتكبّر. السّيّد. السّبّوح. الشّهيد. الصّادق. الصّانع. الطّاهر. العدل. العَفُوّ. الغفور. الغنيّ. الغياث. الفاطر. الفرد. الفتّاح. الفالق. القديم. الملك. القدّوس. القويّ. القريب. القيّوم. القابض. الباسط. قاضي الحاجات. المجيد. المولى. المنّان. المحيط. المبين. المقيت. المصوّر. الكريم. الكبير. الكافي. كاشف الضُّرّ. الوتر. النّور. الوهّاب. النّاصر. الواسع. الودود. الهادي. الوفيّ. الوكيل. الوارث. البرّ. الباعث. التوّاب. الجليل. الجواد. الخبير. الخالق. خير النّاصرين. الدّيّان. الشّكور. العظيم. اللّطيف. الشّافي. وقد أخرجت تفسير هذه الأسماء في كتاب التوحيد وقد رويت هذا الخبر من طرق مختلفة وألفاظ مختلفة.

ثواب مائة تهليلة وثواب الاستغفار مائة مرّة

٥ – حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن أبي عبدالله، عن أبيه، عن محمّد بن أبي عمير، عن هشام بن سالم، وأبي أيّوب الخزّاز، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: من قال «لا إله إلّا الله» مائة مرّة كان أفضل النّاس ذلك اليوم عملاً إلّا من زاد.

٦ – حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسين بن سيف، عن سيف، عن سلّام بن غانم، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: من قال حين يأوي إلى فراشه «لا إله إلّا الله» مائة مرّة بنى الله بيتاً له في الجنّة، ومن استغفر الله حين يأوي إلى فراشه مائة مرّة تحاتت ذنوبه كما يسقط ورق الشجرة.

دانا، الحلیم: بردبار، الحفیظ: نگهدار، الحقّ: حق، الحسیب: حسابگر، الحمید: پسندیده، الحفی: مهربان، الرّب: پروردگار، الرّحمان: بخشاینده، الرّحیم: مهرورز، الذّارئ: پدیدآوردنده، الرّزّاق: روزی گر، الرّقیب: مراقبت کننده، الرّؤوف: مهربان، السلام: آرامش دهنده، المؤمن: ایمنی دهنده، المهیمن: فراگیرنده، العزیز: توانمند، الجبّار: جبران کننده، المتکبّر: بزرگ‌منش، السیّد: سرور، السبّوح: منزّه، الشّهید: گواه، الصّادق: راستگو، الصّانع: سازنده، الطّاهر: پاکیزه، العدل: دادگر، العفو: درگذرنده، الغفور: آمرزنده، الغنی: بامکنت، الغیاث: فریادرس، الفاطر: پدید آورنده، الفرد: تنها، الفتّاح: گشاینده، الفالق: شکافنده، القدیم: کهن، الملک: پادشاه، القدّوس: پاک مقدّس، القوی: نیرومند، القریب: نزدیک، الغیّوم: پابرجا، القابض: گیرنده، الباسط: گستراننده، قاضی الحاجات: برآوردندهٔ نیازها، المجید: بزرگوار، المولی: ارباب، المنّان: منّت نهنده، المحیط: احاطه گر، المبین: آشکارگر، المقیت: مراقبت کننده، المصوّر: تصویرگر، الکریم: بخشش گر، الکبیر: بزرگ، الکافی: کفایت کننده، کاشف الضرّ: برطرف کنندهٔ زیان، الوتر: تنها، النّور: روشنی، الوهّاب: بخشنده، الناصر: یاور، الواسع: وسعت دهنده، الودود: بسیار مهرورزنده، الهادی: هدایت گر، الوفی: وفادار، الوکیل: کارساز، الوارث: ارث برنده، البرّ: نیکوکار، الباعث: فرستنده، التوّاب: بسیار توبه‌پذیر، الجلیل: بزرگوار، الجواد: بخشنده، الخبیر: آگاه، الخالق: آفریدگار، خیر النّاصرین: بهترین یاری کننده گان، الدّیّان: پاداش دهنده، الشّکور: بسیار شکرگزار، العظیم: باشکوه، اللّطیف: مدارا کننده، الشّافی: شفابخش.

من تفسیر این اسامی را در کتاب توحید نوشته‌ام. این روایت از راویان مختلفی با الفاظ مختلف به من رسیده است.

پاداش صدبار لااله الا الله گفتن و صدبار آمرزش خواستن

۵- ابوایّوب خزاز از امام صادق(ع) نقل می‌کند که فرمود: هر کس صدبار لااله الا الله بگوید، در آن روز برترین مردم است، مگر این که کسی از او بیشتر این ذکر را بگوید.

۶- سلام بن غانم از امام صادق(ع) نقل می‌کند که فرمود: هر کس هنگام رفتن به بسترش صدبار لااله الا الله بگوید خداوند در بهشت خانه ای برای او می‌سازد و هر کس در آن هنگام صدبار از خدا آمرزش بخواهد، گناهانش همچون ریزش برگ از درخت فرو می‌ریزد.

باب الواحد إلى المائة فمافوقها

١ – حدّثنا عليّ بن أحمد بن موسى رضي الله عنه قال: حدّثنا أحمد بن يحيى بن زكريّا القطّان قال: حدّثنا بكر بن عبدالله بن حبيب قال: حدّثنا عبد الرحيم بن عليّ بن سعيد الجبلي الصّيدناني، وعبدالله بن الصّلت واللّفظ له قالا: حدّثنا الحسن محمّد بن نصر الخزّاز قال: حدّثني عمرو بن طلحة بن أسباط بن نصر، عن عكرمة، عن عبدالله بن عبّاس قال: قدم يهوديّان أخوان من رؤساء اليهود بالمدينة فقالا: يا قوم إنّ نبيّنا حُدّثنا عنه أنّه قد ظهر نبيٌّ بتهامة يسفّه أحلام اليهود، ويطعن في دينهم، ونحن نخاف أن يزيلنا عمّا كان عليه آباؤنا فأيّكم هذا النّبيّ؟ فإن يكن الّذي بشّر به داود آمنّا به واتّبعناه، وإن لم يكن يورد الكلام على ائتلافه ويقول الشعر ويقهرنا بلسانه جاهدناه بأنفسنا وأموالنا فأيّكم هذا النّبيّ؟ فقال المهاجرون والأنصار: إنّ نبيّنا صلّى الله عليه وآله قد قبض، فقالا: الحمد لله فأيّكم وصيّه فما بعث الله عزّوجلّ نبيّاً إلى قوم إلاّ وله وصيٌّ يؤدّي عنه من بعده ويحكي عنه ما أمره ربّه فأومأ المهاجرون والأنصار إلى أبي بكر فقالوا: هو وصيّه.

فقالا لأبي بكر: إنّا نلقي عليك من المسائل ما يلقى على الأوصياء ونسألك عمّا تُسأل الأوصياء عنه، فقال لهما أبوبكر: ألقيا ما شئتما أُخبركما بجوابه إن شاء الله، فقال أحدهما: ما أنا وأنت عند الله عزّوجلّ؟ و ما نفس في نفس ليس بينهما رحم ولا قرابة؟ وما قبر سار بصاحبه؟ ومن أين تطلع الشمس؟ وفي أين تغرب؟ وأين طلعت الشمس ثمّ لم تطلع فيه بعد ذلك؟ وأين تكون الجنّة؟ وأين تكون النّار ؟ وربّك يُحمل أو يحمل؟ وأين يكون وجه ربّك؟ وما اثنان شاهدان؟ وما اثنان غائبان؟ وما اثنان متباغضان؟ وما الواحد؟ وما الإثنان؟ وما الثّلاثة؟ وما الأربعة؟ وما الخمسة؟ وما الستّة؟ وما السّبعة؟ وما الثمانية؟ وما التّسعة؟ وما

باب یک تا صد

۱- عبدالله بن عباس گوید: دو برادر یهودی از بزرگان یهود به مدینه آمده و گفتند: ای مردم! از پیامبر ما به ما حدیث شده که پیامبری در پشت تهامه(مکه) ظاهر می‌شود که اندیشه‌های یهود را سفیهانه می‌داند و از دین آنان انتقاد می‌نماید و ما بیم آن داریم که او ما را از دینی که پدران ما داشتند باز دارد، کدامیک از شما آن پیامبر هستید؟ که اگر او همان باشد که داوود(ع) مژدهٔ آمدن او را داده به او ایمان آورده و از او پیروی می‌نماییم و اگر او نباشد بلکه کسی باشد که تنها سخنانی را منظّم می‌کند و ایراد می‌نماید و شعر می‌گوید و با نیروی زبانش بر ما چیره می‌شود، با جان و مال خودمان با او به مبارزه برمی خیزیم. پس کدامیک از شما آن پیامبر هستید؟ مهاجران و انصار گفتند: پیامبر ما از دنیا رفته است. آن دوبرادر یهودی گفتند: سپاس خدا را؛ پس کدام یک از شما جانشین او هستید؟ چراکه خداوند متعال هیچ پیامبری را به سوی قومی نفرستاده مگر این که او جانشینی داشته که پس از او پیام او را رسانده و آنچه از جانب خدا مأموریت داشته برای مردم بیان کند. مهاجران و انصار به ابوبکر اشاره کرده و گفتند: او جانشین پیامبر است.

آن دو برادر به ابوبکر گفتند: ما پرسشهایی را که به جانشینان پیامبر پیشنهاد می‌شود به تو پیشنهاد می‌کنیم و پرسشهایی از تو داریم که از اوصیا پرسیده می‌شود. ابوبکر گفت: هر چه می‌خواهید پیشنهاد کنید من ـ ان شاء الله ـ پاسخ آن را می‌دهم، یکی از آن دو گفت: مقام من و تو در پیشگاه خداوند متعال چیست؟ و آن کدام جانی بود که در جان دیگری جا داشت؟ ولی میان آنان پیوند خویشی و نژادی نبود؟ و کدام قبری بود که صاحبش را می‌گردانید؟ خورشید از کجا طلوع و در کجا غروب می‌کند؟ کجا بود که خورشید به آنجا طلوع کرد و دیگر بدانجا نتابید؟ بهشت کجاست؟ دوزخ کجاست؟ آیا پروردگار تو حمل می‌کند یا حمل می‌شود؟ روی پروردگار تو به کدام طرف است؟ آن دو حاضر کدامند؟ و آن دو غایب کدامند؟ و آن دو دشمن کدامند؟ یک چیست؟ دو چیست؟ سه چیست؟ چهار چیست؟ پنج چیست؟ شش چیست؟ هفت چیست؟ هشت چیست؟ نه چیست؟ ده چیست؟ یازده چیست؟ دوازده چیست

العشرة؟ وما الأحد عشر؟ وما الإثنا عشر؟ وما العشرون؟ وما الثلاثون؟ وما الأربعون؟ وما الخمسون؟ وما الستّون؟ وما السّبعون؟ وما الثمانون؟ وما التسعون؟ وما المائة؟

قال: فبقي أبوبكر لا يردُّ جواباً وتخوَّفنا أن يرتدَّ القوم عن الإسلام، فأتيت منزل عليٍّ بن أبي طالب عليه السّلام فقلت له: يا عليُّ إنَّ رؤساء اليهود قد قدموا المدينة وألقوا على أبي بكر مسائل فبقي أبوبكر لا يردُّ جواباً، فتبسّم عليٌّ عليه السّلام ضاحكاً، ثمّ قال: هو اليوم الّذي وعدني رسول الله صلّى الله عليه وآله فأقبل يمشي أمامي وما أخطأت مشيته من مشية رسول الله صلّى الله عليه وآله شيئاً حتّىٰ قعد في الموضع الّذي كان يقعد فيه رسول الله صلّى الله عليه وآله،التفت إلى اليهوديّين فقال: يا يهوديّان ادنوا منّي وألقيا عليَّ ما ألقيتماه على الشيخ.

فقال اليهوديّان: ومن أنت؟ فقال لهما: أنا عليُّ بن أبي طالب بن عبد المطّلب أخو النبيِّ وزوج ابنته فاطمة وأبو الحسن والحسين ووصيّه في حالاته كلّها وصاحب كلِّ منقبة وعزٍّ، وموضع سرِّ النّبيّ صلّى الله عليه وآله، فقال له أحد اليهوديين: ما أنا وأنت عند الله؟ قال: أنا مؤمن منذ عرفت نفسي وأنت كافر منذ عرفت نفسك، فما أدري ما يحدث الله فيك يا يهوديُّ بعد ذلك، فقال اليهوديُّ: فما نفس في نفس ليس بينهما رحمٌ ولا قرابة؟ قال: ذاك يونس عليه السّلام في بطن الحوت، قال: فما قبر سار بصاحبه؟ قال: يونس حين طاف به الحوت في سبعة أبحر. قال له: فالشمس من أين تطلع؟ قال: من بين قرني الشيطان، قال: فأين تغرب؟ قال: في عين حامية، قال لي حبيبي رسول الله صلّى الله عليه وآله: «لا تصلّ في إقبالها ولا في إدبارها حتّىٰ تصير مقدار رُمح أو رُمحين»، قال: فأين طلعت الشمس ثمّ لم تطلع في ذلك الموضع؟ قال: في البحر حين فلقه الله لبني إسرائيل لقوم موسى عليه السّلام. قال له: فربّك يحمل أو يُحمل؟ قال: إن ربّي عزّوجلّ يحمل كلّ شيء بقدرته ولا يحمله شيء، قال: فكيف قوله عزّوجلّ: «ويحمل عرش ربّك فوقهم يومئذ ثمانية».

قال: يا يهوديُّ ألم تعلم أنّ لله ما في السماوات وما في الأرض وما بينهما وما تحت

بیست چیست؟ سی چیست؟ چهل چیست؟ پنجاه چیست؟ شصت چیست؟ هفتاد چیست؟ هشتاد چیست؟ نود چیست؟

ابن عباس گوید: ابوبکر از پاسخ فرو ماند و نتوانست هیچ پاسخی دهد. به گونه‌ای که ما بیم آن داشتیم که مردم از دین اسلام برگردند، از این رو من به خانهٔ علی بن ابی طالب(ع) آمده و به حضرتش عرض کردم: ای علی! از رؤسای یهود به مدینه آمده و پرسشهایی را به ابوبکر پیشنهاد دادند و او از پاسخ فرو ماند و نتوانست جوابی بدهد. علی(ع) تبسّمی کرد و خندید، آنگاه فرمود: امروز، همان روزی است که پیامبر خدا(ص) به من وعده فرمود، پس پیشاپیش به راه افتاد که راه رفتنش با راه رفتن پیامبر خدا(ص) هیچ تفاوتی نداشت. تا این که در همان‌جایی که پیامبر خدا(ص) می‌نشست جلوس فرمود، آنگاه رو به آن دو یهودی کرد و فرمود: هر دو نزدیک من آمده و پرسشهایی را که از این پیرمرد داشتید از من بپرسید.

آن دو یهودی گفتند تو کیستی؟ فرمود: من علی بن ابی طالب فرزند عبدالمطلب، برادر پیامبر، همسر دخترش فاطمه، و پدر حسن و حسین(ع) و جانشین او در همهٔ حالات هستم و دارای همهٔ مناقب و شکوه‌ها و راز دار پیامبر(ص) هستم. یکی از آن دو یهود گفت: مقام من و تو در پیشگاه خداوند متعال چیست؟ فرمود: من از روزی که خود را شناختم مؤمن بودم و تو از روزی که خود را شناختی کافر بودی و از این پس نمی‌دانم ـ ای یهودی! ـ خداوند با تو چه رفتار خواهد داشت. یهودی گفت: کدام جانی بود که در میان جان دیگر جای داشته و میان آنها پیوند خویشی و نژادی نبود؟ فرمود: آن یونس در شکم ماهی بود. پرسید: کدام قبری بود که صاحبش را می‌گردانید؟ فرمود: یونس(ع) بود، آنگاه که ماهی او را در هفت دریا گرداند. پرسید: خورشید از کجا طلوع می‌کند؟ فرمود: از میان دو شاخ شیطان. پرسید: از کجا غروب می‌کند؟ فرمود: در چشمهٔ حامیه، دوستم پیامبر خدا(ص) به من فرمود: «به هنگام برآمدن آفتاب و به هنگام غروب آن نماز نخوان، تا آن که به اندازهٔ یک نیزه یا دو نیزه بلند شود.» پرسید: کجا بود که خورشید در آنجا طلوع کرد و دیگر در آنجا نتابید؟ فرمود: در دریائی که خداوند آن را برای بنی اسرائیل و قوم موسی شکافت. پرسید: پروردگار تو حمل می‌کند یا حمل می‌شود؟ فرمود: پروردگار من با نیروی خود همه چیز را حمل می‌کند و هیچ چیز توان حمل او را ندارد تا حمل شود. پرسید: پس معنای این آیه که فرمود: «و عرش پروردگار تو را در آن روز هشت تن حمل می‌نماید.» چگونه است؟

فرمود: ای یهودی! آیا نمی‌دانی آنچه در آسمان‌ها و زمین و میان آن دو و زیرخاک

الثرى فكلّ شيء على الثرى والثرى على القدرة والقدرة تحمل كلّ شيء، قال: فأين تكون الجنّة، وأين تكون النّار؟ قال: أمّا الجنّة في السماء، وأمّا النّار في الأرض، قال: فأين يكون وجه ربّك؟ فقال عليّ بن أبي طالب عليه السّلام لي: يا ابن عبّاس ائتني بنار وحطب فأتيته بنار وحطب فأضرمها، ثمّ قال: يا يهوديُّ أين يكون وجه هذه النّار؟ قال: لا أقف لها على وجه، قال: فإنّ ربّي عزّوجلّ عن هذا المثل، وله المشرق والمغرب فأينما تولّوا فثَمَّ وجه الله، فقال له: ما اثنان شاهدان؟ قال: السماوات والأرض لا يغيبان ساعة، قال: فما اثنان غائبان؟ قال: الموت والحياة لا يوقف عليهما، قال: فما اثنان متباغضان؟ قال: الليل و النهار.

قال: فما الواحد؟ قال: الله عزّوجلّ، قال: فما الإثنان؟ قال: آدم وحوّاء، قال: فما الثّلاثة؟ قال: كذبت النصارى على الله عزّوجلّ فقالوا: «ثالث ثلاثة» والله لم يتّخذ صاحبة ولا وَلدا، قال: فما الأربعة؟ قال: القرآن والزبور والتوراة و الإنجيل، قال: فما الخمسة؟ قال: خمس صلوات مفترضات، قال: فما الستّة؟ قال: خلق الله السماوات والأرض وما بينهما في ستّة أيام، قال: فما السبعة؟ قال: سبعة أبواب النّار متطابقات، قال: فما الثمانية؟ قال: ثمانية أبواب الجنّة، قال: فما التّسعة؟ قال: تسعة رهط يفسدون في الأرض ولا يصلحون.

قال: فما العشرة؟ قال: عشرة أيام العشر، قال: فما الأحد عشر؟ قال: قول يوسف لأبيه: «يا أبت إنّي رأيت أحد عشر كوكبا والشمس والقمر رأيتهم لي ساجدين» قال: فما الإثنا عشر؟ قال: شهور السنة، قال: فما العشرون؟ قال: بيع يوسف بعشرين درهما، قال: فما الثلاثون؟ قال: ثلاثون يوما شهر رمضان صيامه فرض واجب على كلّ مؤمن إلّا من كان مريضا أو على سفر، قال: فما الأربعون؟ قال: كان ميقات موسى عليه السّلام ثلاثون ليلة فأتمّها الله عزّوجلّ بعشر فتمّ ميقات ربّه أربعين ليلة، قال: فما الخمسون؟ قال: لبث نوح في قومه ألف سنة إلاّ خمسين عاماً، قال: فما الستّون؟ قال: قول الله عزّوجلّ في كفّارة الظّهار «فمن لم يستطع فإطعام ستّين مسكينا» إذا لم يقدر على صيام شهرين متتابعين، قال: فما

است همه از آن خداست؟ پس همه چیز روی خاک است و خاک بر قدرت پابرجاست و قدرت همه چیز را حمل می‌کند.پرسید: پس بهشت و دوزخ کجا هستند؟فرمود: بهشت در آسمان است و دوزخ در زمین.پرسید: روی پروردگار تو به کدام طرف است؟علی(ع) به من فرمود: ای ابن عباس! آتش و هیزمی برای من بیاور. من آتش و هیزم را حاضر ساختم. حضرت هیزم را آتش زد و فرمود: ای یهودی! روی این آتش به کدام طرف است؟یهودی گفت: من رویی برای آن نمی‌دانم. حضرت فرمود: براستی که پروردگار بزرگ من بدین گونه است. مشرق و مغرب از آن اوست، پس هرکجا که رو کند همانجا وجه الله است.از حضرتش پرسید: آن دو حاضر کدامند؟ فرمود: آسمان‌ها و زمین که ساعتی غایب نمی‌شوند.پرسید: آن دو غایب کدامند؟ فرمود: مرگ و زندگی که نمی‌شود بر آن دو واقف شد.پرسید: آن دو دشمن کدامند؟ فرمود: شب و روز

پرسید: پس آن یک کدام است؟ فرمود: خدای بزرگ.پرسید: پس آن دو چیست؟ فرمود: آدم و حوّا.پرسید: پس آن سه چیست؟ فرمود: مسیحیان بر خدا دروغ بسته و گفتند:«سوّمین از سه تا» در حالی که خداوند همسر و فرزندی ندارد.پرسید: پس آن چهار چیست؟ فرمود: قرآن، زبور، تورات و انجیل.پرسید: پس آن پنج چیست؟ فرمود: پنج نمازی که واجب و فرض است.پرسید: پس آن شش چیست؟ فرمود: خداوند آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید.پرسید: پس آن هفت چیست؟ فرمود: هفت درِ دوزخ که بر روی هم بسته می‌شود.پرسید: پس آن هشت چیست؟ فرمود: هشت درِ بهشت.پرسید: پس آن نه چیست؟ فرمود: نه طایفه‌ای که در روی زمین فساد می‌کردند و اصلاح نمی‌کردند.

پرسید: پس آن ده چیست؟ فرمود: ده روز از دهه.پرسید: پس آن یازده چیست؟ فرمود: سخن یوسف(ع) به پدرش که: «ای پدر! من یازده ستاره و آفتاب و مهتاب را دیدم که بر من سجده می‌کردند.»پرسید: پس آن دوازده چیست؟ فرمود: ماههای سال.پرسید: پس آن بیست چیست؟ فرمود: فروش یوسف به بیست درهم.پرسید: پس آن سی چیست؟ فرمود: سی روز ماه رمضان که روزه‌اش بر هر مؤمنی واجب است مگر آن که بیمار بوده و یا در سفر باشد.پرسید: پس آن چهل چیست؟ فرمود: وعده گاه موسی(ع) که سی شب بود، پس خداوند با افزودن ده روز به پایان رسانید و وعده گاه پروردگارش چهل شب کامل گشت.پرسید: پس آن پنجاه چیست؟ فرمود: نوح(ع) در میان قومش هزار سال جز پنجاه سال ماند.پرسید: پس آن شصت چیست؟ فرمود: گفتار خدای متعال در مورد کفّارهٔ ظهار که: «کسی که توانایی ندارد شصت مسکین را اطعام کند.» یعنی توانایی گرفتن دو ماه روزهٔ پی درپی را ندارد.پرسید: پس

السبعون؟ قال: اختار موسى قومه سبعين رجلا لميقات ربّه عزّوجلّ، قال: فما الثمانون؟ قال: قرية بالجزيرة يقال لها ثمانون منها قعد نوح في السفينة واستوت على الجوديّ، وأغرق الله القوم، قال: فما التسعون؟ قال: الفلك المشحون اتّخذ نوح عليه السّلام فيه تسعين بيتاً للبهائم، قال: فما المائة؟ قال: كان أجل داود عليه السّلام ستّين سنة فوهب له آدم عليه السّلام أربعين سنة من عمره فلمّا حضرت آدم الوفاة جحد فجحدت ذُرّيّته.

فقال له: يا شابّ صف لي محمّداكأنّي أنظر إليه حتّى أومن به الساعة، فبكى أمير المؤمنين عليه السّلام ثمّ قال: يا يهودي هيّجت أحزاني كان حبيبي رسول الله صلّى الله عليه وآله صلت الجبين، مقرون الحاجبين، أدعج العينين، سهل الخَدَّين، أقنى الأنف، دقيق المَسْرُبَة، كثُّ اللحية، برّاق الثنايا، كان عنقه إبريق فضّة، كان له شعيرات من لَبَّته إلى سُرَّته، ملفوفة كأنّها قضيب كافور، لم يكن في بدنه شعيرات غيرها، لم يكن بالطويل الذاهب ولا بالقصير النَّزْر، كان إذا مشى مع النّاس غَمَرَهم نوره، وكان إذا مشى كأنّه يتقلّع من صخر أو ينحدر من صَبَب، كان مُدَوَّر الكعبين، لطيف القدمين، دقيق الخَصْر، عمامته السحاب، وسيفه ذو الفقار، وبغلته دُلْدُل، وحماره اليعفور، وناقته العَضباء، وفرسه لزاز، وقضيبه الممشوق، وكان عليه السّلام أشفق النّاس على النّاس، وأرأف النّاس بالناس، كان بين كتفيه خاتم النبوّة مكتوب على الخاتم سطران أمّا أوّل سطر فلا إله إلّا الله وأمّا الثّانى فمحمّد رسول الله صلّى الله عليه وآله هذه صفته يا يهوديُّ. فقال اليهوديّان: نشهد أن لا إله إلّا الله وأنّ محمّداً رسول الله صلّى الله عليه وآله وأنّك وصيُّ محمّدٍ حقّاً، فأسلما وحسن إسلامهما ولزما أمير المؤمنين عليه السّلام فكانا معه حتّىٰ كان من أمر الجمل ما كان، فخرجا معه إلى البصرة فقُتل أحدهما في وقعة الجمل، وبقي الآخر حتّىٰ خرج معه إلى صفّين فقُتل بصفّين.

٢ – حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله قال: حدّثني أحمد بن الحسين بن سعيد، عن أبيه، عن جعفر بن يحيى، عن أبيه رفعه إلى بعض الصادقين

آن هفتاد چیست؟ فرمود: موسی(ع) از میان قوم خود هفتاد تن برگزید. پرسید: پس آن هشتاد چیست؟ فرمود: نام دهی در جزیره است که هشتاد نامیده می‌شود. همان‌جایی که نوح از آنجا در کشتی نشست و در کوه جودی فرود آمد و خداوند قومش را غرق نمود. پرسید: پس آن نود چیست؟ فرمود: همان کشتی پر، که نوح در آن برای جانوران نود خانه ساخت. پرسید: پس آن صد چیست؟ فرمود: عمر داوود(ع) شصت سال بود، آدم(ع) از عمر خود چهل سال به او بخشید و چون مرگش فرا رسید منکر شد و فرزندان و ذرّیهٔ او انکار را به ارث بردند.

آنگاه یهودی گفت: ای جوان! محمّد را به من آنگونه توصیف کن که گویی هم اینک او را می‌بینم تا همین ساعت به او ایمان بیاورم. در این هنگام امیرالمؤمنین(ع) گریست، آنگاه فرمود: ای یهودی! اندوه‌های مرا برانگیختی؛ دوست من پیامبر خدا(ص) دارای پیشانی بلند، ابروانی به هم پیوسته، چشمانی سیاه، گونه هایی هموار و صاف، بینی کشیده، لبانی نازک، ریشی پرپشت، دندانهایی درخشان بود، گردنش بسان تنگ نقره بلورین بود و خط مویی از سینه تا ناف همچون شاخهٔ کافور کشیده شده بود که جز آن در بدنش مویی نداشت. نه زیاد بلند بالا بود و نه کوتاه قامت. هنگامی که با مردم راه می‌رفت نورش آنها را فرا می‌گرفت و چون گام برمی داشت گویی پا از سنگ بر می‌کند یا از شیبی سرازیر می‌گردد. دو کعب حضرتش گرد بود، دوگامش لطیف، کمر(میان) باریک بود، عمامه‌اش سحاب و شمشیرش ذوالفقار و استرش دُلدل و الاغش یعفور و ماده شترش عضباء و اسبش لزاز و تازیانه‌اش ممشوق نام داشت. آن حضرت از همه نسبت به مردم دلسوزتر و از همه مهربان‌تر بود. در میان دو شانه‌اش مهر نبوّت بود که بر آن دو سطر نوشته شده بود: سطر اول: لا اله الا الله و سطر دوم: محمّد رسول الله. این ویژگی‌های پیامبر بود ای یهودی! آن دو یهودی گفتند: گواهی می‌دهیم که معبودی جز خدا نیست و محمّد پیامبر خداست و تو جانشین برحقّ محمّد هستی. آنگاه هر دو اسلام را پذیرا شده و مسلمان خوبی شدند و ملازم خدمت امیرمؤمنین علی(ع) شدند و با آن حضرت بودند تا آنکه جنگ جمل پیش آمد و آنها به همراه حضرت به بصره رفتند. یکی از آنها در جنگ جمل کشته شد و دیگری ماند تا این که در رکاب حضرت به جنگ صفّین آمد و در آن جنگ کشته شد.

۲- جعفر بن یحیی از پدرش از یکی از صادقان آل محمّد(ع) نقل می‌کند که

من آل محمّد عليهم السّلام قال: جاء رجلان من يهود خيبر ومعهما التوراة منشورة يريدان النّبيّ صلّى الله عليه وآله فوجداه قد قبض، فأتيا أبا بكر فقالا: إنّا قد جئنا نريد النبيَّ لنسأله عن مسألة فوجدناه قد قبض، فقال: وما مسألتكما؟ قالا: أخبرنا عن الواحد والإثنين والثلاث والأربعة والخمسة والستّة والسّبعة والثمانية والتّسعة والعشرة والعشرين و الثلاثين والأربعين والخمسين والستّين والسّبعين والثمانين والتسعين والمائة. فقال لهما أبوبكر: ما عندي في هذا شيء، ائتيا عليَّ بن أبي طالب، قال: فأتياه فقصّا عليه القصّة من أوّلها ومعهما التوراة منشورة، فقال لهما أمير المؤمنين عليه السّلام: إن أنا أخبرتكما بما تجدانه عندكما تسلمان؟ قالا: نعم، قال: أمّا الواحد فهو الله وحده لا شريك له، وأمّا الإثنان فهو قول الله عزّوجلّ: «لا تتّخذوا إلهين إثنين إنّما هو إله واحد»، وأمّا الثّلاثة والأربعة والخمسة والستّة والسّبعة والثمانية فهنّ قول الله عزّوجلّ في كتابه في أصحاب الكهف «سيقولون ثلاثة رابعهم كلبهم ويقولون خمسة سادسهم كلبهم رجماً بالغيب ويقولون سبعة وثامنهم كلبهم»، وأمّا التّسعة فهو قول الله عزّوجلّ في كتابه: «وكان في المدينة تسعة رهط يفسدون في الأرض ولا يصلحون»

وأمّا العشرة فقول الله عزّوجلّ: «تلك عشرة كاملة»، وأمّا العشرون فقول الله عزّوجلّ في كتابه: «إن يكن منكم عشرون صابرون يغلبوا مائتين»، و أمّا الثلاثون والأربعون فقول الله عزّوجلّ في كتابه: «وواعدنا موسى ثلاثين ليلة، و أتممناها بعشر فتمّ ميقات ربّه أربعين ليلة»، وأمّا الخمسون فقول الله عزّوجلّ: «في يوم كان مقداره خمسين ألف سنة»، وأمّا الستّون فقول الله عزّوجلّ في كتابه: «فمن لم يستطع فإطعام ستّين مسكيناً»، وأمّا السّبعون فقول الله عزّوجلّ في كتابه: «واختار موسى قومه سبعين رجلاً لميقاتنا»، وأمّا الثمانون فقول الله عزّوجلّ في كتابه: «والّذين يرمون المحصنات ثمّ لم يأتوا بأربعة شهداء فاجلدوهم ثمانين جلدة»، و أمّا التسعون فقول الله عزّوجلّ في كتابه: «إنّ هذا أخي له تسعٌ وتسعون نَعْجة»، وأمّا المائة فقول الله عزّوجلّ في كتابه: «الزّانية والزّاني فاجلدوا كلّ واحدٍ منهما مائة جلدة» قال:

فرمود: دو تن از یهودیان خیبر که تورات گشوده‌ای در دست داشتند برای دیدار پیامبر(ص) آمدند. دیدند پیامبر(ص) از دنیا رفته است. پس نزد ابوبکر آمده و گفتند: ما آمدیم تا از پیامبر(ص) پرسشهایی بکنیم. دیدیم او از دنیا رفته است. ابوبکر گفت: پرسش شما چیست؟ گفتند: ما را از یک، دو، سه، چهار، پنج، شش، هفت، هشت، نه، ده، بیست، سی، چهل، پنجاه، شصت، هفتاد، هشتاد، نود و صد آگاه کن. ابوبکر گفت: من در این مورد چیزی نمی‌دانم. نزد علی بن ابی طالب بروید. راوی گوید: آن دو خدمت علی(ع) شرفیاب شده و قصه را از اول تا آخرش بازگو کرده، آنان تورات گشاده را نیز در دست داشتند. امیرمؤمنان علی(ع) به آن دو فرمود: اگر پاسخ پرسشهایتان را آن گونه که می‌دانید بگویم، اسلام را می‌پذیرید؟ گفتند: آری. حضرت فرمود: یک همان خدای یکتاست که شریکی ندارد. و دو همان گفتار خدای متعال است که: «دو معبود برای خود برنگزینید که او همان معبود یکتا است.» و سه و چهار و پنج و شش و هفت و هشت همان فرمایش خداوند در کتابش در مورد اصحاب کهف است که: «به زودی گویند که آنان سه نفر بودند که چهارمی آنان سگ آنان بود و می‌گویند پنج نفر بودند که ششمین آنان سگشان بود، این سخن را از روی غیب گویی می‌گویند. و می‌گویند هفت تن بودند که هشتمی آنان سگشان بود.» و نُه همان گفتار خدای متعال در کتابش است که: «و در شهر، نه طایفه بودند که در زمین فساد می‌کردند و اصلاح نمی‌کردند.»

و ده، همان فرمایش خدای متعال است که: «این ده روز تمام است.» و بیست همان فرمایش خدای متعال است که: «اگر بیست نفر از شما پایدار باشد بر دویست نفر پیروز می‌شوند.» و سی و چهل همان گفتار خدای متعال در کتابش است که: «ما با موسی سی شب وعده گذاشتیم و آن را با ده شب دیگر به پایان بردیم. پس وعده گاه پروردگارش چهل شب شد.» و پنجاه همان سخن خدای متعال است که: «در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است.» و شصت همان گفتار خداوند در کتابش است که: «هر کس توانایی (روزه) ندارد پس شصت مسکین را اطعام کند.» و هفتاد همان گفتار خداوند در کتابش است که: «موسی از میان قومش برای وعده گاه ما هفتاد تن برگزید.» و هشتاد همان گفتار خداوند است که: «و آنان که زنان شوهر دار را متّهم به زنا می‌کنند و چهار نفر گواه بر ادعای خود ندارند پس هشتاد تازیانه به آنان بزنید.» و نود همان سخن خدای متعال در کتابش است که: «این برادر من است که نودو نه گوسفند دارد.» و صد همان فرمایش خدای متعال در کتابش است که: «به هر کدام از زن و مرد زناکار صد تازیانه بزنید.» راوی می‌گوید: پس هر دو یهودی به دست مبارک امیرالمؤمنین

فأسلم اليهوديّان على يدي أمير المؤمنين عليه السّلام.

عرج النّبيّ(ص) إلى السماء مائة وعشرين مرّة

٣- حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدّثنا الحسن بن متّيل الدّقّاق قال: حدّثنا سلمة بن الخطّاب، عن منيع بن الحجّاج، عن يونس، عن صبّاح المزني، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: عرج النّبيّ صلّى الله عليه وآله مائة وعشرين مرّة ما من مرّة إلّا وقد أوصى الله عزّوجلّ فيها النّبيّ صلّى الله عليه وآله بالولاية لعليٍّ والأئمّة عليهم السّلام أكثر ممّا أوصاه بالفرائض.

الفاكهة مائة وعشرون لوناً

٤- حدّثنا أبي، ومحمّد بن الحسن رضي الله عنهما قالا: حدّثنا سعد بن عبدالله، وعبدالله بن جعفر الحميري جميعا، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن أبي عمير، عمّن ذكره، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: لمّا أهبط الله عزّوجلّ آدم عليه السّلام من الجنّة أهبط معه عشرين ومائة قضيب منها أربعون ما يؤكل داخلها وخارجها وأربعون منها ما يؤكل داخلها ويرمى بخارجها، وأربعون منها ما يؤكل خارجها ويرمى بداخلها، وغرارة فيها بزر كلّ شيء.

أهل الجنّة عشرون ومائة صنف

٥- حدّثنا أبو أحمد محمّد بن جعفر البندار الشافعي بفرغانة قال: حدّثنا أبو العبّاس الحمّادي قال: حدّثنا صالح بن محمّد البغدادي قال: حدّثنا عبيدالله بن عمرو القواريري قال: حدّثنا مؤمّل بن إسماعيل قال: حدّثنا سفيان الثوري، عن علقمة بن مَرْثَد، عن سليمان بن بريدة، عن أبيه قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: أهل الجنّة عشرون ومائة صنف. هذه الأُمّة منها ثمانون صنفاً.

من حفظ القرآن فله في كلّ سنة مائتا دينار في بيت المال

٦- حدّثنا أبو الحسن أحمد بن محمّد بن الحسين البزّاز قال: أخبرني أبو حامد أحمد بن محمّد بن حمويه قال: أخبرنا أبو جعفر محمّد بن أحمد بن سعيد الرّازيّ قال: حدّثنا العبّاس بن حمزة قال: حدّثنا أحمد بن إبراهيم الدّورقيّ، قال: حدّثنا الرّبيع بن بدر، عن أبي الأشهب النخعي قال: قال عليّ بن أبي طالب عليه السّلام: من دخل في الإسلام طائعاً وقرأ القرآن ظاهراً فله في كلّ سنة مائتا دينار في بيت المال المسلمين إن مُنع في الدّنيا أخذها يوم القيامة وافية أحوج ما يكون إليها.

علی(ع) اسلام را پذیرفتند.

پیامبر(ص) یکصد و بیست مرتبه به آسمان عروج کرد

۳- صبّاح المزنی از امام صادق(ع) نقل می‌کند که فرمود: پیامبر(ص) یکصدو بیست مرتبه به آسمان عروج کردو هیچ مرتبه‌ای نبود مگر اینکه خداوند متعال در آن او را به ولایت علی(ع) و پیشوایان(ع) توصیه کرد پیش از آنکه او را به واجبات توصیه می‌فرماید.

میوه یکصدو بیست نوع است

۴- محمّد بن ابی عمیر از راوی خود از امام صادق(ع) نقل می‌کند که فرمود: آنگاه که خداوند متعال حضرت آدم را از بهشت [به روی زمین] فرود آورد، یکصد و بیست شاخه نیز با او فرو فرستاد که از چهل شاخه از آن میوه‌اش ـ هم درون و هم بیرونش ـ خوردنی است و چهل شاخه از آن درونش خوردنی و بیرونش انداختنی است و چهل شاخه از آن بیرونش خوردنی و درونش انداختنی است.

آدم(ع) با خود جوالی آورد که تخم هرچیزی در آن بود.

بهشتیان یکصد و بیست صنفند

۵- بریده از پیامبر خدا(ص) نقل می‌کند که فرمود: بهشتیان یکصد و بیست صنف هستند که هشتاد صنف آن از این امّتند.

هر کس قرآن را حفظ کند سالیانه دویست دینار از بیت المال حقوق دارد

۶- ابو الأشهب نخعی از علی(ع) نقل می‌کند که فرمود: هر کس به اختیار خود اسلام را بپذیرد و به صورت آشکار قرآن را قرائت کند (حفظ نماید) سالیانه بایستی دویست دینار از بیت المال مسلمانان به او پرداخت گردد، اگر در دنیا پرداخت نگردد، روز رستاخیز ـ که در آن روز به آن حقوق نیازمندتر است ـ دریافت خواهد کرد.

السنة ثلاثمائة وستون يوماً

٧- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن الحسين بن سعيد، عن الحسين بن عليّ بن يقطين، عن بكر بن عليّ بن عبد العزيز، عن أبيه قال: سألت أبا عبدالله عليه السّلام عن السنة كم يوماً هي؟ قال: ثلاثمائة وستّون يوماً، منها ستّة أيّام خلق الله عزّوجلّ فيها الدّنيا فطرحت من أصل السنة فصارت السنة ثلاثمائة وأربعة وخمسين يوماً، يستحبُّ أن يطوف الرّجل في مقامه بمكّة عدد أيّام السنة ثلاثمائة وستّين أسبوعاً، فإن لم يقدر على ذلك طاف ثلاثمائة وستّين شوطاً.

٨- حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدّثنا الحسين بن الحسن بن أبان، عن الحسين بن سعيد، عن فضالة بن أيّوب، عن معاوية بن عمّار، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: يستحبُّ أن تطوف ثلاثمائة وستّين أسبوعاً عدد أيّام السنة فإن لم تستطع فما قدرت عليه من الطواف.

خصال من شرايع الدين

٩- حدّثنا أحمد بن محمّد بن الهيثم العجلي، وأحمد بن الحسن القطّان، ومحمّد بن أحمد السناني، والحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المكتّب، وعبدالله بن محمّد الصائغ، وعليُّ بن عبدالله الورّاق رضي الله عنهم قالوا: حدّثنا أبو العبّاس أحمد بن يحيى بن زكريّا القطّان قال: حدّثنا بكر بن عبدالله بن حبيب قال: حدّثنا تميم بن بهلول قال: حدّثنا أبو معاوية، عن الأعمش، عن جعفر بن محمّد عليهما السلام قال: هذه شرائع الدّين لمن أراد أن يتمسّك بها وأراد الله هداه: إسباغ الوضوء كما أمر الله عزّوجلّ في كتابه الناطق، غَسل الوجه واليدين إلى المرفقين، ومسح الرّأس والقدمين إلى الكعبين مرّة مرّة ومرّتان جائز، ولا ينقض الوضوء إلّا البول والرّيح والنوم، والغائط والجنابة، ومن مسح على الخفّين فقد خالف الله ورسوله وكتابه، ووضوؤه لم يتمّ وصلاته غير مجزية. والأغسال منها غسل الجنابة، والحيض، وغسل الميّت وغسل من مسّ الميّت بعد ما يبرد، وغسل من غسّل الميّت، وغسل يوم الجمعة، و غسل العيدين، وغسل دخول مكّة، وغسل دخول المدينة، وغسل الزّيارة، وغسل الإحرام، وغسل يوم عرفة، وغسل ليلة سبع عشرة من شهر

یک‌سال سیصد و شصت روز است

۷- علی بن عبدالعزیز گوید: از امام صادق(ع) پرسیدم: یک سال چند روز است؟ فرمود: سیصد و شصت روز است که در شش روز از آن خداوند متعال دنیا را آفرید که آن شش روز از اصل سال کم شد و یک سال سیصد و پنجاه و چهار روز شد.(منظور سال قمری است)

مستحب است کسی که به مکه می‌رود به شمار روزهای سال، سیصد و شصت بار طواف کامل کند و اگر نتوانست سیصدو شصت شوط طواف کند.

۸- معاویة بن عمار از امام صادق(ع) نقل می‌کند که فرمود: «مستحب است به شمار روزهای سال سیصد و شصت طواف کامل نمایی و اگر نتوانستی هر چقدر که توانایی داری طواف کن.»

ویژگی هایی از قوانین دین

۹- اعمش از امام صادق(ع) نقل می‌کند که فرمود: «اینها دستورات دین برای کسی است که بخواهد بدان چنگ بزند و خداوند هدایت او را خواسته باشد:

وضوی کامل: آن‌سان که خدای متعال در کتاب گویای خویش دستور داده، عبارت است از شستن رو و دستان تا آرنج و مسح سر و دو پا تا برآمدگی استخوان پشت پا هرکدام یک مرتبه و دو مرتبه نیز جایز است، وضو را جز بول، باد معده، خواب، مدفوع، وجنابت باطل نمی‌سازد. هر کس که از روی کفش‌هایش مسح کند در واقع با خدا و پیامبر او و فرزندش مخالفت ورزیده و وضوی او درست نبوده و نمازش کفایت نمی‌نماید.

غسل ها: که از جملهٔ آنها غسل جنابت، غسل حیض، غسل میّت، غسل مسّ میّت - که پس از سرد شدن بدن میّت مسّ کرده - غسل کسی که میّت را غسل داده، غسل روز جمعه، غسل دو عید(فطر و قربان)، غسل ورود به مکّه، غسل ورود به مدینه، غسل زیارت، غسل احرام، غسل عرفه، غسل شب هفتم ماه مبارک رمضان و غسل شب

رمضان، وغسل ليلة تسع عشرة من شهر رمضان، وغسل ليلة إحدى وعشرين وليلة ثلاث وعشرين منه.

أمّا الفرض فغسل الجنابة، وغسل الجنابة والحيض واحدٌ، وصلاة الفريضة الظهر أربع ركعات والعصر أربع ركعات، والمغرب ثلاث ركعات، والعشاء الآخرة أربع ركعات، والفجر ركعتان، فجملة الصّلاة المفروضة سبع عشرة ركعة، والسنّة أربع وثلاثون ركعة، منها أربع ركعات بعد المغرب لا تقصير فيها في السفر والحضر وركعتان من جلوس بعد العشاء الآخرة تعدّان بركعة، وثمان ركعات في السحر وهي صلاة اللّيل، والشفع ركعتان، والوتر ركعة، وركعتا الفجر بعد الوتر، وثمان ركعات قبل الظهر وثمان ركعات قبل العصر، والصّلاة يستحبُّ في أوّل الأوقات، وفضل الجماعة على الفرد بأربعة وعشرين، ولا صلاة خلف الفاجر، ولا يقتدى إلّا بأهل الولاية، ولا يصلّى في جلود الميتة وإن دبغت سبعين مرّة، ولا في جلود السّباع، ولا يسجد إلّا على الأرض أو ما أنبتت الأرض إلّا المأكول والقطن والكتّان.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ويقال في افتتاح الصّلاة: «تعالى عرشك»، ولا يقال: تعالى جدُّك، ولا يقال في التشهّد الأوّل: «السّلام علينا وعلى عباد الله الصالحين» لأنَّ تحليل الصّلاة هو التسليم، وإذا قلت هذا فقد سلّمت.

والتقصير في ثمانية فراسخ، وهو بريدان، وإذا قصّرت أفطرت، ومن لم يقصّر في السّفر لم تجزء صلاته لأنّه قد زاد في فرض الله عزّوجلّ، والقنوت في جميع الصلوات سنّة واجبة في الرّكعة الثانية قبل الرّكوع وبعد القراءة.

والصّلاة على الميّت خمس تكبيرات فمن نقص منها فقد خالف السنّة، والميّت يسلُّ من قبل رجليه سلاًّ، والمرأة تؤخذ بالعرض من قبل اللّحد، والقبور تربّع ولا تسنّم.

والإجهار ببسم الله الرّحمن الرّحيم في الصّلاة واجبٌ، وفرائض الصّلاة سبع:

نوزدهم ماه مبارک رمضان و غسل شب بیست و یکم ماه مبارک رمضان و غسل شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان.

غسل واجب: غسل جنابت، غسل جنابت و غسل حیض از نظر حکم یکی است.

نماز واجب: نماز ظهر چهار رکعت، نماز عصر چهار رکعت، نماز مغرب سه رکعت و نماز عشاء چهار رکعت و نماز صبح دو رکعت است که تمام نمازهای واجب هفده رکعت است.

نماز مستحب: نماز مستحب سی و چهار رکعت است. چهار رکعت آن پس از نماز مغرب است ـ که در سفر و حضر قصر نمی‌شود ـ و دو رکعت نشسته پس از نماز عشاء است ـ که یک رکعت به شمار می‌آید ـ هشت رکعت که هنگام سحر ـ که همان نماز شب است ـ نماز شفع دو رکعت، نماز وتر یک رکعت و دو رکعت نماز نافلهٔ نماز صبح که پس از نماز وتر است و هشت رکعت پیش از نماز ظهر و هشت رکعت پیش از نماز عصر است. مستحب است نماز در اوّل وقت خوانده شود و فضیلت نماز جماعت بر نماز فرادیٰ بیست و چهار برابر است، نماز پشت سر فرد فاجر و بدکار صحیح نیست و اقتدا صحیح نیست مگر به کسی که اهل ولایت باشد.

نماز در پوست مردار، گرچه هفتاد مرتبه دبّاغی شود صحیح نیست و همچنین در پوست درندگان. و جز بر زمین یا آنچه که بر زمین روید ـ به جز خوردنی و پنبه و کتان ـ سجده نمی‌شود.

در آغاز نماز گفته می‌شود: «تعالیٰ عرشک» عرشت بلند باد و گفته نشود: «تعالیٰ جدّک» پایتختت والا باشد و در تشهد اوّل نباید گفته شود: «السّلام علینا و علی عبادالله الصّالحین» سلام بر ما و بر بندگان شایستهٔ خدا باد، زیرا تحلیل و بیرون آمدن از نماز است، پس اگر این عبارت را گفتی درواقع از نماز بیرون رفته و سلام دادی.

شکسته خواندن نماز در هشت فرسنگ است و آن دو برید (منزل) است و هرگاه نماز را شکسته خواندی بایستی روزه را هم افطار کنی و هر کس نمازش را در سفر شکسته نخواند نمازش درست نیست؛ چراکه در واجبِ خدای متعال افزوده است.

قنوت در همهٔ نمازها در رکعت دوّم بعد از قرائت و پیش از رکوع، سنّت فرض (مؤکّد) است. در نماز میّت پنج تکبیر است، هر که چیزی از آن بکاهد، درواقع با سنّت مخالفت کرده است. مرده را بایستی از ناحیهٔ پاهایش به آرامی وارد گور کرد و مردهٔ زن از ناحیهٔ سر به سمت لحد برده می‌شود و قبرها بایستی مسطح گردد نه ـ مثل کوهان شتر ـ بلند. بلند گفتن بسم الله الرّحمٰن الرّحیم در نماز واجب است. واجبات نماز

الوقت، والطهور، والتوجّه، والقبلة، والرُّكوع، والسّجود، والدُّعاء.

والزّكاة فريضةٌ واجبةٌ على كلِّ مائتي درهم خمسة دراهم، ولا تجب فيما دون ذلك من الفضّة، ولا تجب على مال زكاة حتّىٰ يحول عليه الحول من يوم ملكه صاحبه ولا يحلُّ أن تدفع الزّكاة إلّا إلى أهل الولاية والمعرفة.

ويجب على الذَّهب الزّكاة إذا بلغ عشرين مثقالاً، فيكون فيه نصف دينار، وتجب على الحنطة والشعير والتمر والزَّبيب ـ إذا بلغ خمسة أوساق - العُشر إن كان سقي سيحاً، وإن سقي بالدَّوالي فعليه نصف العُشر، والوسق ستّون صاعاً، والصّاع أربعة أمداد. وتجب على الغنم الزّكاة إذا بلغت أربعين شاة وتزيد واحدة فتكون فيها شاة إلى عشرين ومائة، فإن زادت واحدة ففيها شاتان إلى مائتين، فإن زادت واحدة ففيها ثلاث شياه إلى ثلاثمائة، وبعد ذلك يكون في كلِّ مائة شاة شاة.

وتجب على البقر الزّكاة إذا بلغت ثلاثين بقرة تبيعة حوليّة فيكون فيها تبيع حوليّ إلى أن تبلغ أربعين بقرة، ثمّ يكون فيها مسنّة إلى ستّين فإذا بلغت ستّين ففيها تبيعتان إلى سبعين، ثمّ فيها تبيعة ومسنّة إلى ثمانين وإذا بلغت ثمانين فتكون فيها مسنّتان إلى تسعين ثمّ يكون فيها ثلاث تبايع، ثمّ بعد ذلك يكون في كلِّ ثلاثين بقرة تبيع، وفي كلِّ أربعين مسنّة.

وتجب على الإبل الزّكاة إذا بلغت خمساً فيكون فيها شاة، فإذا بلغت عشرة فشاتان، فإذا بلغت خمس عشرة فثلاث شياه، فإذا بلغت عشرين فأربع شياه، فإذا بلغت خمساً وعشرين فخمس شياه، فإذا زادت واحدة ففيها بنت مَخاض، فإذا بلغت خمساً وثلاثين وزادت واحدة ففيها ابنة لبون، فإذا بلغت خمساً وأربعين وزادت واحدة ففيها حقّة، فإذا بلغت ستّين وزادت واحدة ففيها جذعة إلى ثمانين، فإن زادت واحدة ففيها ثنيٌّ إلى تسعين، فإذا بلغت تسعين ففيها ابنتالَبون، فإن زادت واحدة إلى عشرين ومائة ففيها حقّتان طروقتا الفحل فإذا كثرت الإبل ففي كلِّ أربعين بنت لبون، وفي كلِّ خمسين حقّة، ويسقط الغنم بعد ذلك ويرجع إلى

هفت تاست: وقت، طهارت، توجّه، قبله، رکوع، سجود و دعا.

و از هر دویست درهم واجب است که پنج درهم به عنوان زکات پرداخت گردد و کمتر از این نقره زکات ندارد و زکات بر مالی واجب است که از روزی که مالک آن شده یک سال از آن بگذرد و پرداخت زکات جز بر اهل ولایت و معرفت حلال نیست.

زکات بر طلا هنگامی واجب می‌شود که به بیست مثقال برسد که در آن صورت نیم دینار زکات آن است. همچنین زکات بر گندم، جو، خرما و کشمش ـ هرگاه به پنج وسق، که هر وسق شصت صاع و هر صاع چهار مدّ است ـ واجب است و آن یک دهم است، اگر با آب باران یا جاری آبیاری شود و اگر با سطل آبیاری شود یک بیستم است.

و زکات گوسفند هنگامی واجب است که شمارآنها به چهل و یک برسد که در این صورت باید یک گوسفند به عنوان زکات بدهد و تا تعداد یکصد و بیست گوسفند همین است. و زکات صد و بیست گوسفند تا دویست گوسفند، دو گوسفند است و دویست و یک تا سیصد گوسفند سه گوسفند است و پس از آن در هر صد گوسفند یک گوسفند زکات است.

و زکات گاو هنگامی است که شمار گاوهای یک‌ساله به سی رأس برسد که در این صورت یک گوسالهٔ یک‌ساله به عنوان زکات داده می‌شود تا به چهل رأس برسد در آن یک گاو دو ساله داده شود، وقتی شمار گاوها به شصت رأس رسید تا هفتاد رأس، دو گوسالهٔ یک‌ساله زکات دارد. آنگاه در آن گاو یک‌ساله و دو ساله است تا به هشتاد رأس برسد، وقتی هشتاد رأس شد تا نود رأس دو گوسالهٔ دوساله زکات دارد. پس از آن سه گوسالهٔ یک‌ساله است. پس از آن در هر سی رأس یک گوسالهٔ یک‌ساله و در هر چهل رأس یک گوسالهٔ دوساله زکات است.

و هنگامی که تعداد شترها به پنج نفر رسید واجب است یک گوسفند به عنوان زکات داده شود، وقتی به ده نفر رسید، دو گوسفند و اگر به پانزده نفر رسید سه گوسفند، وقتی به بیست نفر رسید چهار گوسفند، وقتی به بیست و پنج نفر رسید پنج گوسفند، وقتی به بیست و پنج، یکی افزوده شد یک بچه شتر زکات دارد، وقتی به سی و پنج نفر رسید و یکی بیشتر شد، یک شتر ـ که دو سالش تمام شده به سال سوم وارد شده باشد ـ زکات آن است. اگر به چهل و پنج نفر رسید و یکی زیادتر شد، یک شتری که چهار سالش تمام شده زکاتش می‌باشد و اگر به شصت نفر رسید و یکی بیشتر شد تا هشتاد نفر، یک شتری که به پنج سال وارد شده زکاتش می‌باشد، وقتی از هشتاد یکی بیشتر شد تا نود نفر یک شتری که به شش سال وارد شده می‌باشد، وقتی به نود نفر رسید زکاتش دو تا شتری که دوسالش تمام و در سال سوم وارد شده زکاتش می‌باشد اگر از نود یکی بیشتر شد تا یکصد وبیست نفر دو تا شتر چهار ساله که شتر نر را به پشت گیرد زکات دارد، وقتی تعداد شتران زیادتر از آن شد، هر چهل شتر یک شتری

أسنان الإبل.

وزكاة الفطرة واجبة على كلّ رأس صغير أو كبير، حرّ أو عبد، ذكر أو أنثى أربعة أمداد من الحنطة، والشعير والتمر والزّبيب وهو صاع تامّ، ولا يجوز دفع ذلك أجمع إلّا إلى أهل الولاية والمعرفة.

وأكثر أيّام الحيض عشرة أيّام وأقلّها ثلاثة أيّام، والمستحاضة تغتسل وتحتشي وتصلّي، والحائض تترك الصّلاة ولا تقضيها، وتترك الصّوم وتقضيه. وصيام شهر رمضان فريضة يصام لرؤيته ويفطر لرؤيته.

ولا يصلّى التطوّع في جماعة لأنّ ذلك بدعة وكلّ بدعة ضلالة وكلّ ضلالة في النّار، وصوم ثلاثة إيّام في كلّ شهر سُنّة وهو صوم خميسين بينهما أربعاء، الخميس الأوّل في العشر الأوّل والأربعاء من العشر الأوسط والخميس من العشر الأخير، وصوم شعبان حسن لمن صامه لأنّ الصالحين قد صاموه، أو رغّبوا فيه وكان رسول الله صلّى الله عليه وآله يصل شعبان بشهر رمضان، والفائت من شهر رمضان إن قضى متفرّقاً جاز وإن قضى متتابعاً فهو أفضل.

وحجّ البيت واجبٌ لمن استطاع إليه سبيلاً وهو الزّاد والرّاحلة مع صحّة البدن وأن يكون للإنسان ما يخلفه على عياله وما يرجع إليه بعد حجّه، ولا يجوز الحجّ إلّا تمتّعاً، ولا يجوز القِران والإفراد إلّا لمن كان أهله حاضري المسجد الحرام، ولا يجوز الإحرام قبل بلوغ الميقات، ولا يجوز تأخيره عن الميقات إلاّ لمرض أو تقيّة، وقد قال الله عزّوجلّ: «وأتمّوا الحجّ والعمرة لله» وتمامها اجتناب الرّفث والفسوق والجدال في الحجّ، ولا يجزي في النسك الخصيّ لأنّه ناقص، ويجوز الموجوء إذا لم يوجد غيره.

وفرائض الحجّ: الإحرام والتلبية الأربع وهي «لبّيك اللّهمّ لبّيك لبّيك لا شريك لك لبّيك، إنّ الحمد والنعمة لك والملك، لا شريك لك»، والطواف بالبيت للعمرة فريضة، وركعتاه عند مقام إبراهيم عليه السّلام فريضة، والسّعي بين الصّفا والمروة

که دو سالش تمام و در سال سوّم وارد شده زکات دارد و هر پنجاه شتر یک شترِ وارد در چهار سال زکات دارد و از این تعداد به بعد دیگر گوسفند داده نمی‌شود و بایستی به سال شتران رجوع شود.

و زکات فطریه برای هر نفری از کوچک، بزرگ، آزاد و بنده، مرد و زن چهارمدّ که یک صاع تمام است از گندم، جو، خرما و کشمش واجب است و همهٔ اینها بایستی به اهل ولایت و معرفت داده شود.

و حداکثر روزهای حیض ده روز و حداقلّ آن سه روز است. و زنی که خون استحاضه می‌بیند بایستی غسل کرده و پنبه به خود گرفته و نماز بخواند و زن حائض نماز را ترک می‌کند و قضا ندارد و روزه را ترک می‌کند ولی قضا دارد. و روزهٔ ماه رمضان واجب است که با دیدن هلال آن آغاز و با دین هلال (شوال) روزه افطار می‌شود.

و نماز مستحبّی با جماعت خوانده نمی‌شود که این بدعت است و هر بدعتی گمراهی و هر گمراهی در آتش است. و در هر ماه سه روز روزه گرفتن مستحب است که آن روزه گرفتن دو پنج شنبه است که بین آن دو، یک چهارشنبه است. پنج شنبهٔ نخست در دههٔ اول و چهار شنبه در دههٔ دوم و پنج شنبهٔ دوم در دههٔ پایانی ماه است و روزهٔ ماه شعبان برای کسی که بگیرد خوب است؛ چراکه شایستگان (از بندگان خدا) آن ماه را روزه می‌گرفتند، یا به آن علاقه نشان می‌دادند و پیامبر خدا(ص) روزهٔ ماه شعبان را به ماه رمضان می‌پیوست. و کسی که نتوانسته روزهٔ ماه رمضان را بگیرد، می‌تواند به صورت پراکنده قضا کند و اگر پی در پی قضا نماید بهتر است.

و حجّ خانهٔ خدا بر هر کس که توانایی رفتن به آن را داشته باشد که همان توشهٔ راه، مرکب سواری با تندرستی و داشتن هزینهٔ اهل و عیال تا هنگام بازگشت از مکه واجب است. حجّ جز حجّ تمتّع جایز نیست و حجّ قِران و افراد جز برای کسی که خانواده‌اش در مکّه است جایز نیست. و پیش از رسیدن به میقات احرام جایز نیست و تأخیر آن نیز از میقات جز به جهت بیماری یا تقیّه جایز نیست. خداوند متعال می‌فرماید: «حجّ و عمره را برای خدا به پایان برسانید.» و پایان رساندن آن خودداری از عمل زناشوئی، دروغ و ستیز در حجّ است. گوسفندی که تخم آن را کشیده باشند به عنوان قربانی کفایت نمی‌کند؛ زیراکه ناقص است و گوسفندی که تخم آن را مالیده باشند در صورتی که غیر آن نباشد کفایت می‌کند.

واجبات حج عبارتند از: احرام، گفتن چهار لبّیک: «لبیک اللهمّ لبّیک، لبّیک لا شریک لک لبّیک، انّ الحمد والنّعمة لک و الملک، لا شریک لک.»؛ طواف خانهٔ خدا برای عمره، واجب است و دو رکعت نمازش که در مقام ابراهیم خوانده می‌شود و سعی بین صفا و مروه واجب است، و طواف حجّ، واجب است و دو رکعت نماز آن در

فريضة، وطواف الحجّ فريضة، وركعتاه عند المقام فريضة، وبعده السّعي بين الصّفا والمروة فريضة، وطواف النساء فريضة، وركعتاه عند المقام فريضة، ولا يسعى بعده بين الصّفا والمروة، والوقوف بالمشعر فريضة، والهَدْي للمتمتّع فريضة، فأمّا الوقوف بعرفة فهو واجبة، والحلق سنّة، ورمي الجمار سنّة.

والجهاد واجبٌ مع إمام عادل، ومن قُتل دون ماله فهو شهيد، ولا يحلُّ قتل أحد من الكفّار والنُصّاب في دار التقيّة إلّا قاتل أو ساعي في فساد، وذلك إذا لم تخف على نفسك ولا على أصحابك. واستعمال التقيّة في دار التقيّة واجبٌ، ولا حنث ولا كفّارة على من حلف تقيّة يدفع بذلك ظلماً عن نفسه.

والطلاق للسنّة على ما ذكره الله عزّوجلّ في كتابه وسنّة نبيّه صلّى الله عليه وآله ولا يجوز طلاق لغير السنّة، وكلُّ طلاق يخالف الكتاب فليس بطلاق كما أنّ كلّ نكاح يخالف الكتاب فليس بنكاح، ولا يجمع بين أكثر من أربع حرائر، وإذا طلّقت المرأة للعدّة ثلاث مرّات لم تحلّ للزّوج حتّىٰ تنكح زوجاً غيره، وقد قال عليه السّلام: «اتّقوا تزويج المطلّقات ثلاثاً في موضع واحدٍ، فإنّهنّ ذوات أزواج». والصّلاة على النّبيّ صلّى الله عليه وآله واجبة في كلّ المواطن وعند العطاس والرّياح وغير ذلك.

وحبُّ أولياء الله والولاية لهم واجبة، والبراءة من أعدائهم واجبة ومن الّذين ظلموا آل محمّد عليهم السّلام وهتكوا حجابه فأخذوا من فاطمة عليها السّلام فدك، ومنعوها ميراثها وغصبوها وزوجها حقوقها، وهمّوا بإحراق بيتها، وأسّسوا الظلم وغيّروا سنّة رسول الله، والبراءة من الناكثين والقاسطين والمارقين واجبة، والبراءة من الأنصاب والأزلام: أئمّة الضلال وقادة الجور كلّهم أوّلهم وآخرهم واجبةٌ، والبراءة من أشقى الأوّلين والآخرين شقيقِ عاقرِ ناقةِ ثمود قاتل أمير المؤمنين عليه السّلام واجبة، و البراءة من جميع قتلة أهل البيت عليهم السّلام واجبة.

مقام ابراهیم واجب است و پس از آن سعی بین صفا و مروه واجب است و طواف نساء واجب است و دو رکعت نماز آن واجب است و پس از آن سعی بین صفا و مروه نیست، ماندن در مشعر واجب است، قربانی برای کسی که حجّ تمتّع انجام می‌دهد واجب است، ماندن در عرفه واجب است و سرتراشیدن و رمی سنگ ریزه‌ها سنّت است.

و جهاد در رکاب پیشوای دادگر و عادل واجب است و هر کس در راه دفاع از دارائی خود کشته شود، شهید است و در کشوری که باید تقیّه کرد نبایستی هیچ یک از کفّار ناصبی‌ها کشته شود مگر کسی که قاتل بوده یا در فساد کوشد، و این در صورتی است که به جان خود و یارانت بیم داشته باشی. به کارگیری تقیّه در کشور غیر اهل ولایت واجب است و کسی که به جهت دفع ستمی از خودش از روی تقیّه سوگند بخورد مخالفت آن جایز است و کفّاره ندارد.

و طلاق، طبق آنچه که خدای متعال در کتاب خود و سنّت پیامبرش بیان کرده شرعی است و اگر طلاق مطابق سنّت نباشد جایز نیست. و هر طلاقی که مخالف قرآن باشد طلاق نیست. همانگونه که هر ازدواجی که مخالف قرآن باشد ازدواج شرعی نیست و بیش از چهار زن آزاد دائمی شود همسر گرفت و هر گاه زنی را سه بار طلاق عدّه دار دادند، برای شوهرش حلال نمی‌شود مگر اینکه شوهر دیگری اختیار کند، و فرمود: «از ازدواج با زنهایی که یکجا سه بار طلاق داده شده‌اند بپرهیزید که آنان زنان شوهردارند.» و صلوات فرستادن به پیامبر(ص) در همه جا و به هنگام عطسه کردن و وزیدن بادها و موارد دیگر واجب است.

و مهر ورزی نسبت به دوستان خدا و پذیرش ولایت آنان و بیزاری دشمنانشان واجب است. و همچنین بیزاری از کسانی که به آل محمّد(ع) ستم نموده و پردهٔ حرمت آنها را دریده و فدک را از حضرت زهرا(س) ربوده و او را از میراثش بازداشته و حقوق او وهمسرش راغصب کردند و به سوزاندن خانه‌اش همّت گماشتند و ستم را تأسیس کرده وسنّت پیامبر خدا(ص) را دگرگون ساختند، واجب است و بیزاری از پیمان شکنان، بی دادگران و خارج شوندگان از دین واجب است. و بیزاری از بت‌ها، قمارها، و از همهٔ پیشوایانِ گمراهی و رهبران ستم، از اول تا آخرشان واجب است و بیزاری از بدبخت‌ترین پیشینیان و پسینیان، برادر پی کنندهٔ ناقهٔ ثمود یعنی کشندهٔ امیرمؤمنان(ع) واجب است. و بیزاری از همهٔ کشندگان اهل بیت(ع) واجب است.

والولاية للمؤمنين الّذين لم يغيّروا و لم يبدّلوا بعد نبيّهم صلّى الله عليه وآله واجبة مثل سلمان الفارسي، وأبي ذرٍّ الغفاري و المقداد بن الأسود الكندي، وعمّار بن ياسر، وجابر بن عبدالله الأنصاريّ، وحذيفة بن اليمان، وأبي الهيثم بن التّيهان، وسهل بن حنيف، وأبي أيّوب الأنصاريّ، وعبدالله بن الصامت، وعبادة بن الصامت، وخزيمة بن ثابت ذي الشهادتين، وأبي سعيد الخدري، ومن نحا نحوهم، وفعل مثل فعلهم، والولاية لأتباعهم والمقتدين بهم و بهداهم واجبة.

وبرُّ الوالدين واجب، فإن كانا مشركين فلا تطعهما ولا غيرهما في المعصية، فإنّه لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق. والأنبياء والأوصياء لا ذنوب لهم لأنّهم معصومون مطهّرون. وتحليل المتعتين واجبٌ كما أنزلها الله عزّوجلّ في كتابه وسنّها رسول الله صلّى الله عليه وآله: متعة الحجّ ومتعة النساء. والفرائض على ما أنزل الله تبارك وتعالى. والعقيقة للولد الذكر والأنثى يوم السابع، ويسمّى الولد يوم السابع، ويحلق رأسه ويصدَّق بوزن شعره ذهباً أو فضّة.

والله عزّوجلّ لا يكلّف نفساً إلّا وسعها ولا يكلّفها فوق طاقتها، وأفعال العباد مخلوقة خلق تقدير، لا خلق تكوين، والله خالق كلّ شيء، ولا يقول بالجبر ولا بالتفويض ولا يأخذ الله عزّوجلّ البريء بالسّقيم، ولا يعذّب الله عزّوجلّ الأطفال بذنوب الآباء فإنّه قال في محكم كتابه: «ولا تزر وازرة وِزر أُخرى» وقال عزّوجلّ: «وأن ليس للإنسان إلّا ما سعى وأنّ سعيه سوف يُرى» ولله عزّوجلّ أن يعفو و يتفضّل، وليس له عزّوجلّ أن يظلم، ولا يفرض الله عزّوجلّ على عباده طاعة من يعلم أنّه يُغويهم ويضلّهم، ولا يختار لرسالته ولا يصطفي من عباده من يعلم أنّه يكفر به ويعبد الشيطان دونه، ولا يتّخذ على خلقه حجّة إلّا معصوماً.

والإسلام غير الإيمان وكلُّ مؤمن مسلم، وليس كلُّ مسلم مؤمن، ولا يسرق السارق حين يسرق وهو مؤمن، ولا يزنى الزّاني حين يزني وهو مؤمن، وأصحاب الحدود مسلمون لا مؤمنون ولا كافرون، فإنّ الله تبارك وتعالى لا يدخل النّار

و ولایت و دوستی با مؤمنان همانهایی که پس از پیامبرشان دگرگون نشده وعوض نگشته‌اند مانند سلمان فارسی، ابوذر غفّاری، مقداد بن اسود کندی، عمار بن یاسر، جابربن عبداله انصاری، حذیفة بن یمانی، ابوهیثم بن تیهان، سهل بن حنیف، ابوایّوب انصاری، عبدالله بن صامت، خزیمة بن ثابت ذوالشهادتین، ابوسعید خدری وهر کس که در راه آنان گام برداشته و کردارش مانند کردار آنان باشد، واجب است، و همچنین ولایت و دوستی پیروان آنان و کسانی که به آنان و هدایت آنان اقتدا کرده‌اند واجب است.

و نیکی پدر و مادر واجب است و اگر مشرک باشند نه از آنان و نه از غیر آنان در معصیت اطاعت نکن؛ چرا که اطاعت هیچ آفریده‌ای با معصیت آفریدگار، روا نیست. و پیامبران و جانشینان آنان گناهی ندارند، زیرا که آنان معصوم و پاکند. و حلال دانستن دو متعه، آن‌سان که خداوند در کتابش فرو فرستاده و پیامبر خدا(ص) آن دو را سنّت قرار داده؛ یعنی متعهٔ حج و متعهٔ زنان، واجب است. و فرائض و واجبات ارث هم آن‌سان است که خداوند متعال در قرآن فرو فرستاده است. عقیقهٔ نوزاد پسر و دختر در هفتمین روز تولّد است و در همان روز نوزاد نامگذاری شده و موی سرش تراشیده شده و به وزن مویش طلا یا نقره صدقه داده می‌شود.

و خداوند متعال جز به اندازهٔ توانایی هر کس تکلیف نمی‌کند و بیش از توانایی او بر او تکلیف نمی‌نماید و کارهای بندگان به آفرینش تقدیری نه تکوینی آفریده شده است و خداوند، آفریدگار همهٔ موجودات است. و انسان بایستی نه قایل به جبر و نه تفویض باشد و خداوند متعال فرد بی گناه را به جهت فرد گناهکار بازخواست نمی‌کند و کودکان را به جهت گناهان پدران کیفر نمی‌دهد، زیرا که در آیهٔ محکم کتابش می‌فرماید: «بار گناه کسی بر دیگری گذاشته نمی‌شود». و فرموده است: «برای انسان نیست جز آنچه بکوشد و در آینده نتیجهٔ کوشش خود را خواهید دید.» و بر خداوند متعال است که از آنان بگذرد و تفضّل فرماید ولی ستم بر حضرت حق روانیست و خداوند فرمانبری از کسی را که می‌داند او مردم را فریب می‌دهد و گمراه می‌سازد واجب نمی‌سازد و از میان بندگانش کسی را که می‌داند به خدا کفر می‌ورزد و شیطان را بجای خدا پرستش می‌کند برای رسالت خویش نمی‌گزیند و منصوب نمی‌کند و برای آفریدگانِ خود جز فرد معصومی را انتخاب نمی‌کند.

و اسلام غیر از ایمان است و هر مؤمنی مسلمان است ولی هر مسلمانی مؤمن نیست و دزد در حال دزدی مؤمن نیست و کسی که زنا می‌کند در حال زناکردن مؤمن نیست و کسانی که حدود گناه بر آنان جاری شد، مسلمان هستند نه مؤمن و نه کافر، زیرا خداوند متعال مؤمنی راکه وعدهٔ بهشت به او داده به دوزخ وارد نمی‌کند و کافری

مؤمناً وقد وعده الجنّة، ولا يخرج من النّار كافراً وقد أوعده النّار والخلود فيها، ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء، وأصحاب الحدود فُسّاق لا مؤمنون ولا كافرون ولا يخلدون في النّار، ويخرجون منها يوماً، والشفاعة جائزةٌ لهم وللمستضعفين إذا ارتضى الله عزّ و جلّ دينهم. والقرآن كلام الله ليس بخالق ولا مخلوق، والدّار اليوم دار تقيّة وهي دار إسلام لا دار كفر ولا دار إيمان. والأمر بالمعروف والنهي عن المنكر واجبان على من أمكنه ولم يخف على نفسه ولا على أصحابه.

والإيمان هو أداء الفرائض واجتناب الكبائر، والإيمان هو معرفة بالقلب وإقرار باللّسان وعمل بالأركان والإقرار بعذاب القبر ومنكر ونكير والبعث بعد الموت و الحساب والصراط والميزان، ولا إيمان بالله إلّا بالبراءة من أعداء الله عزّوجلّ.

والتكبير في العيدين واجبٌ أمّا في الفطر ففي خمس صلوات يبتدأ به من صلاة المغرب ليلة الفطر إلى صلاة العصر من يوم الفطر، وهو أن يقال: «الله أكبر الله أكبر، لا إله إلّا الله والله أكبر، ولله الحمد، الله أكبر على ما هدانا، والحمد لله على ما أبلانا» لقوله عزّوجلّ: «ولتُكملوا العدّة ولتكبّروا الله على ما هديكم» وفي الأضحى بالأمصار في دَبُر عشر صلوات يبتدأ به من صلاة الظهر يوم النحر إلى صلاة الغداة يوم الثالث، وبمنى في دبر خمس عشرة صلاة يبتدأ به من صلاة الظهر يوم النحر إلى صلاة الغداة يوم الرّابع، ويزاد في هذا التكبير «والله أكبر على ما رزقنا من بهيمة الأنعام».

والنُّفَساء لا تقعد أكثر من عشرين يوماً إلّا أن تطهر قبل ذلك وإن لم تطهر بعد العشرين اغتسلت واحتشت وعملت عمل المستحاضة.

والشّراب فكلُّ ما أسكر كثيره فقليله وكثيره حرام. وكلُّ ذي ناب من السّباع وذي مِخْلَب من الطير فأكله حرامٌ، والطِّحال حرام لأنّه دم، والجِرِّيُّ والمارماهي والطّافي والزّمّير حرامٌ، وكلُّ سمك لا يكون له فلوس فأكله حرام، ويؤكل من البيض ما اختلف طرفاه ولا يؤكل ما استوى طرفاه، ويؤكل من الجراد ما استقلَّ

راکه به او وعدهٔ آتش و ماندگاری در آن راداده از آتش بیرون نمی‌آورد ولی غیر از این هر کسی راکه بخواهد می‌آمرزد. و کسانی که حدّ بر گردن دارند فاسقند، نه مؤمنند و نه کافر و برای همیشه در آتش نیستند و روزی از آن بیرون خواهند آمد، شفاعت برای آنان و نیز کسانی که در اعتقاد ناتوانند هر گاه که خداوند از دینشان راضی باشد، رواست. و قرآن کلام خداست، نه آفریدگار است و نه آفریده و این بلاد امروز بلادِ تقیّه و همان بلادِ اسلامی است نه بلاد کفر و نه بلاد ایمان.

امر به معروف و نهی از منکر برای هر کسی که امکان انجام آن را داشته و بر جان خود و یارانش نترسد واجب است و ایمان همان انجام واجبات و خودداری از گناهانِ بزرگ است. و ایمان همان شناخت قلبی و اقرار با زبان و انجام و کردار با اعضای و جوارح و اعتراف به عذاب قبر، نکیر و منکر و زنده شدن پس از مرگ و حسابرسی، صراط و میزان است و ایمان به خدا نیست مگر با بیزاری از دشمنان خداوند متعال.

و تکبیر گفتن در دو عید (فطر و قربان) واجب است. در عید فطر در پنج نماز که از نماز مغرب شب عید فطر آغاز می‌شود و تا نماز عصر روز عید فطر ادامه دارد، تکبیرش این است:«الله اکبر، الله اکبر لا اله الاّ الله و الله اکبر، و لله الحمد و الله اکبر علی ما هدانا و الحمد لله علی ابلانا»؛ خداوند بزرگتر است خداوند بزرگتر است، معبودی جز خدا نیست و خداوند بزرگتر است و سپاس مخصوص خداوند است، خداوند بزرگتر است بر آنچه ما را بدان هدایت فرموده و سپاس مخصوص خداوند است بر آنچه ما را آفریده. زیرا که خداوند متعال می‌فرماید: «و تا شمارهٔ روزها را تکمیل کرده و بر هدایتی که خداوند شما را نموده تکبیر گویید.» و در عید قربان در شهرها پس از ده نماز گفته می‌شود که از نماز تکبیر ظهر روز عید قربان آغاز می‌شود و تا نماز صبح روز سوّم ادامه دارد و آنان که در منی هستند پس از پنج نماز می‌گویند که از نماز ظهر روز عید قربان آغاز می‌شود و تا نماز صبح روز چهارم ادامه دارد که در این تکبیر این جمله افزوده می‌شود که: «الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام».

و زنی که خون نفاس (زایمان) بیند، حداکثر تا بیست روز از نماز و روز دست بر می‌دارد مگر این که پیش از این پاک شده باشد و اگر پس از بیست روز پاک نشد غسل کند و پنبه به خود گرفته و عمل زن مستحاضه را انجام می‌دهد.

و در مورد شراب خواری، هر چیزی که زیادش مست کند، چه کم باشد چه زیاد، حرام است. و هر درنده‌ای که دارای دندان درنده است و هر پرنده‌ای که دارای چنگال است گوشتش حرام است. و طحال حرام است؛ چراکه خون است و سگ ماهی، مارماهی، طافی، زمیر حرام اند، و هر ماهی که فلس نداشته باشد خوردنش حرام است و از تخم‌ها آنچه دو طرف آن با هم فرق داشته باشد خوردنش جایز و آنچه دو طرفش با هم برابر است خوردنش حرام است و از ملخ‌ها آنچه بلند پرواز است خوردنی و

بالطيران ولا يؤكل منه الدَّبى لأنّه لا يستقلُّ بالطيران وذكاة السّمك والجراد أخذه.

والكبائر محرّمة وهي الشرك بالله عزّوجلّ، وقتل النّفس الّتي حرّم الله، وعقوق الوالدين، والفرار من الزَّحف، وأكل مال اليتيم ظلماً، وأكل الرِّبا بعد البيّنة، وقذف المحصنات وبعد ذلك الزّنا واللّواط والسّرقة، وأكل الميتة والدَّم ولحم الخنزير وما أُهلَّ لغير الله به من غير ضرورة، وأكل السُّحت، والبخس من المكيال والميزان، والمَيْسِر، وشهادة الزُّور، واليأس من رَوْح الله، والأمن من مكر الله، والقنوط من رحمة الله، وترك معاونة المظلومين والرُّكون إلى الظالمين، واليمين الغموس وحبس الحقوق من غير عسر، واستعمال الكبر والتجبّر والكذب والإسراف والتبذير، والخيانة، والإستخفاف بالحجِّ، والمحاربة لأولياء الله عزّو جلّ، والمَلاهي الّتي تصدُّ عن ذكر الله تبارك وتعالى مكروهة كالغناء وضرب الأوتار، والإصرار على صغائر الذنوب. ثمّ قال عليه السّلام: إنَّ في هذا لبلاغاً لقوم عابدين.

قال مصنّف هذا الكتاب رضي الله عنه: الكبائر هي سبع وبعدها فكلُّ ذنب كبير بالإضافة إلى ما هو أصغر منه، وصغير بالإضافة إلى ما هو أكبر منه. وهذا معنى ما ذكره الصّادق عليه السّلام في هذا الحديث من ذكر الكبائر الزّائدة على السّبع ولا قوّة إلّا بالله.

علّم أمير المؤمنين عليه السلام أصحابه في مجلس واحد أربع مائة باب ممّا يصلح للمسلم في دينه ودنياه

١٠ - حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله قال: حدّثني محمّد بن عيسى بن عبيد اليقطيني، عن القاسم بن يحيى، عن جدِّه الحسن بن راشد، عن أبي بصير، ومحمّد بن مسلم، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: حدّثني أبي، عن جدّي، عن آبائه عليهم السّلام أنَّ أمير المؤمنين عليه السّلام علّم أصحابه في مجلس واحد أربع مائة باب ممّا يصلح للمسلم في دينه ودنياه.

قال عليه السّلام: إنَّ الحجامة تصحّح البدن وتشدُّ العقل، والطيب في الشارب

ملخ‌های ریز خوردنی نیستند؛ زیرا که توانای بلند پروازی را ندارند و تذکیهٔ ماهی و ملخ هان زنده گرفتن آنهاست.

و گناهان بزرگ حرام اند، که عبارتند از: شرک ورزیدن به خدای متعال، کشتن جانداری که خداوند آن را حرام کرده، عقوق پدر و مادر، فرار از میدان نبرد، خوردن مال یتیم از راه ستم، رباخواری پس آشکار شدن (حرمت آن)، تهمت زدن به زنان پاکدامن و پس از اینها، زنا، لواط، دزدی وخوردن مردار، خون، گوشت خوک و آنچه که به غیر خدا سربریده شده به جز در موارد ضروری خوردن مال حرام، کم فروشی در پیمانه و ترازو، قمار بازی، گواهی دروغ، نومیدی از لطف خدا، ایمنی از مکر خدا، نومیدی از رحمت خدا، ترک همکاری با ستم‌دیدگان، اعتماد و تکیه بر ستمگران، سوگند دروغ، خودداری از پرداخت حقوق دیگران بدون تنگدستی، کبرورزی، زورگویی و دروغ گویی، اسراف و بیهوده خرج کردن، خیانت، سبک شماری حج، مبارزه با دوستان خدای متعال، بازی هایی که انسان را از یاد خدای متعال باز می‌دارد همانند غنا و تارزنی. و پافشاری بر گناهان کوچک مکروه و ناپسنده است. آنگاه فرمود: به راستی آنچه بیان شد برای گروهی که عبادت‌گرند، ابلاغ پیام است.

مصنف این کتاب رضی الله عنه گوید: گناهان بزرگ هفت تاست، پس از آن گناهی نسبت به کوچکتر از خود بزرگتر و نسبت به بزرگتر از خود کوچکتر است و این همان معنای فرمایش امام صادق(ع) در این حدیث است که گناهان بزرگ را بیش از هفت عدد شمرده و هیچ نیرویی جز از جانب خدا نیست.

امیر مؤمنان(ع) در یک مجلس به یاران خود چهارصد درس از مواردی که کار دین و دنیای یک مسلمان را اصلاح می‌کند، آموخت

۱۰- محمد بن مسلم از امام صادق(ع) از پدر بزرگوارش از جدّش نقل می‌کند که امیرمؤمنان علی(ع) در یک مجلس چهار صد درس از مواردی که کار دین و دنیای یک مسلمان را اصلاح می‌کند به یارانش آموخت:

فرمود: حجامت بدن را تندرست و عقل را نیرومند می‌کند، عطر زدن به شارب از

من أخلاق النّبيّ صلّى الله عليه وآله وكرامة الكاتبين، والسواك من مرضات الله عزّوجلّ وسنّة النّبيّ صلّى الله عليه وآله، ومطيّبة للفم، والدُّهن يليّن البشرة، ويزيد في الدِّماغ ويسهِّل مجاري الماء، ويذهب بالقشف، ويسفّر اللّون، وغَسل الرَّأس يذهب بالدَّرن وينفي القذاء. والمضمضة والإستنشاق سنّة وطهور للفم والأنف. والسّعوط مصحّة للرأس وتنقية للبدن وسائر أوجاع الرَّأس. والنورة نشرة وطهور للجسد.

إستجادة الحذاء وقايةٌ للبدن وعون على الطهور والصّلاة. وتقليم الأظفار يمنع الدَّاء الأعظم ويدرُّ الرِّزق ويورده، ونتف الإبط ينفي الرَّائحة المنكرة وهو طهور وسنّة ممّا أمر به الطيّب عليه السّلام، غسل اليدين قبل الطعام وبعده زيادة في الرِّزق وإماطة للغمر عن الثياب ويجلو البصر. وقيام اللّيل مصحّة للبدن، ومَرْضات للرَّب عزّوجلّ، وتعرُّض للرَّحمة، وتمسّك بأخلاق النّبيّين. أكل التفّاح نضوح للمعدة، مضغ اللُّبان يشدُّ الأضراس، وينفي البلغم ويذهب بريح الفم، والجلوس في المسجد بعد طلوع الفجر إلى طلوع الشمس أسرع في طلب الرِّزق من الضرب في الأرض. وأكل السَّفَرْجل قوّة للقلب الضعيف، ويطيّب المعدة، ويزيد في قوّة الفؤاد، ويشجّع الجبان، ويحسن الولد. أكل أحد وعشرون زبيبة حمراء في كلِّ يوم على الرِّيق يدفع جميع الأمراض إلّا مرض الموت.

يستحبُّ للمسلم أن يأتي أهله أوّل ليلة من شهر رمضان لقول الله تبارك وتعالى: «أُحلّ لكم ليلة الصّيام الرَّفث إلى نسائكم» والرَّفث المجامعة. لا تختّموا بغير الفضّة فإنَّ رسول الله صلّى الله عليه وآله قال: ما طهرت يد فيها خاتم حديد، ومن نقش على خاتمه اسم الله عزّوجلّ فليحوّله عن اليد الّتي يستنجى بها في المتوضّأ.

إذا نظر أحدكم في المرآة فليقل: «الحمد لله الّذي خلقني فأحسن خلقي وصوَّرني فأحسن صورتي، وزان منّي ما شان من غيري، وأكرمني بالإسلام. وليتزيّن

اخلاق پیامبر(ص) و گرامی داشتِ دو فرشتهٔ نویسندهٔ اعمال است. مسواک کردن از کارهایی است که موجب خشنودی خدا وسنّت پیامبر است و دهان را پاکیزه می‌کند، و روغن مالیدن پوست بدن را نرم می‌کند و قدرت مغز را می‌افزایدو مجاری آب را در بدن آسان می‌سازد و خشکی پوست را از بین می‌برد و رنگ پوست را روشن می‌سازد، و شستن سر چرک و گرد و خاشاک را از بین می‌برد، مضمضه یعنی آب در دهان گرداندن و استنشاق یعنی آب به بینی کشیدن، سنّت و پاک کنندهٔ دهان و بینی است. انفیه در بینی کردن مایهٔ سلامتی سر و تنقیه بدن و از بین برندهٔ دردهای سر است. استعمال نوره موجب نشاط و پاکیزگی تن است.

کفش نیکو به پاکردن مایهٔ نگهداری بدن و یاری به پاکیزگی و نماز است. چیدن ناخن جلوگیری از دردِ بزرگ است و روزی را زیاد نموده و آن را جلب می‌کند. ستردن موی زیر بغل بوی بد را نابود می‌نماید و آن پاکیزگی و سنّت و از جمله مواردی است که پیامبر پاکیزه(ص) بدان دستور داده است. شستن دست‌ها پیش از غذا و پس از آن موجب افزایش روزی و زدودن چربی از لباس است و دیده را روشن می‌گرداند. شب زنده داری موجب سلامتی تن و خشنودی پروردگار متعال و خود را در معرض رحمت الهی قرار دادن و چنگ زدن به اخلاق پیامبران است. خوردن سیب موجب پیراستگی معده است. جویدن کندر دندان‌ها را نیرومند می‌کند و بلغم را نابود و بوی دهان را از بین می‌برد. نشستن در مسجد پس از طلوع فجر تا طلوع خورشید سریع‌ترین وسیله در طلب روزی از کوشش در زمین است. خوردن بِهْ، موجب تقویت قلب ناتوان است و همو معده را پاکیزه و نیروی دل را می‌افزاید و ترسو را شجاع کرده و فرزند را نیکو می‌کند. خوردن هر روز ناشتا بیست و یک عدد مویز جز درد مرگ، همهٔ بیماری‌ها را درمان می‌کند.

آمیزش هر مرد مسلمان با همسرش در شب اول ماه رمضان مستحب است؛ زیرا خداوند می‌فرماید:«در شب روزه آمیزش با همسرانتان بر شما حلال شده است.»

به جز انگشتر نقره، انگشتر دیگر به دست نکنید که پیامبر خدا(ص) فرمود: «دستی که در آن انگشتر آهن است پاک نمی‌شود و هر که بر انگشترش اسم خدا نقش کرده به هنگام دستشویی رفتن بایستی آن را از دستی که با آن خود را می‌شوید درآورد.

هر گاه یکی از شما در آینه می‌نگرد بگوید: «سپاس خدایی راکه مرا آفرید و نیکو آفرید و به من صورت بخشید و زیبا نگارش کرد و آنچه از دیگران نکوهیده بود در

أحدكم لأخيه المسلم إذا أتاه كما يتزيّن للغريب الّذي يحبُّ أن يراه في أحسن الهيئة.

صوم ثلاثة أيّام من كلّ شهر أربعاء بين خميسين، وصوم شعبان يذهب بوسواس الصدر وبلابل القلب. والإستنجاء بالماء البارد يقطع البواسير، وغسل الثياب يذهب الهمّ والحزن وهو طهور للصلاة. لا تنتفوا الشيب فإنّه نور المسلم، ومن شاب شيبة في الإسلام كان له نوراً يوم القيامة.

لا ينام المسلم وهو جنب، ولا ينام إلّا على طهور، فإن لم يجد الماء فليتيمّم بالصّعيد، فإنّ روح المؤمن ترفع إلى الله تبارك وتعالى فيقبلها ويبارك عليها، فإن كان أجلها قد حضر جعلها في كنوز رحمته، وإن لم يكن أجلها قد حضر بعث بها مع أُمنائه من ملائكته فيردُّونها في جسدها. لا يَثْقُل المؤمن في القبلة فإن فعل ذلك ناسياً فليستغفر الله عزّوجلّ منه، لا ينفخ الرَّجل في موضع سجوده، ولا ينفخ في طعامه، ولا في شرابه، ولا في تعويذه. لا ينام الرَّجل على المحَجَّة ولا يبولنَّ من سطح في الهواء ولا يبولنَّ في ماء حارٍّ فإن فعل ذلك فأصابه شيء فلا يلومنَّ إلّا نفسه، فإنّ للماء أهلاً وللهواء أهلاً. لا ينام الرَّجل على وجهه، ومن رأيتموه نائماً على وجهه فأنبهوه ولا تدعوه، ولا يقومنَّ أحدكم في الصّلاة متكاسلاً، ولا ناعساً، ولا يفكّرنَّ في نفسه فإنّه بين يدي ربّه عزّوجلّ، وإنّما للعبد من صلاته ما أقبل عليه منها بقلبه. كلوا ما يسقط من الخوان فإنّه شفاء من كلّ داءٍ بإذن الله عزّوجلّ لمن أراد أن يستشفي به. إذا أكل أحدكم طعاماً فصَّ أصابعه الّتي أكل بها قال الله عزّوجلّ: بارك الله فيك. ألبسوا ثياب القطن فإنّها لباس رسول الله صلّى الله عليه وآله وهو لباسنا، ولم نكن نلبس الشعر والصوف إلّا من علّة، وقال: إنّ الله عزّوجلّ جميل يحبُّ الجمال ويحبُّ أن يرى أثر نعمته على عبده.

صلوا أرحامكم ولو بالسّلام يقول الله تبارك وتعالى: «واتّقوا الله الّذي تساءلون به والأرحام إنّ الله كان عليكم رقيباً» لا تقطعوا نهاركم بكذا وكذا و فعلنا كذا وكذا

من آراسته داشت و مرا به اسلام گرامی داشت.» وقتی یکی از شما با برادر مسلمانش روبه رو می‌شود برای او خود را بیارایید آن گونه که برای بیگانه خود را آرایش می‌کنید و دوست دارید او شما را در بهترین قیافه ببیند.

روزهٔ سه روز از هر ماه که یک چهارشنبه میان دو پنجشنبه باشد و روزهٔ ماه شعبان، وسوسهٔ سینه و پریشانی قلب را از بین می‌برد. شستن و تمیز کردن محل مدفوع با آب سرد بواسیر را قطع می‌کند. شستن لباس اندوه و حزن را از بین برده و همان پاک کننده برای نماز است. هرگز موی سفید را نکنید که آن نور مسلمان است و هر که در اسلام از جوانی به پیری رسیده (و مویش سفید شود) روز رستاخیز برای او نور می‌گردد.

مسلمان در حال جنابت نخوابد، و جز با وضو نخوابد، اگر آبی نیافت با خاک تیمّم کند، زیرا که روح مؤمن به سوی خدای متعال بالا می‌رود و خداوند او را پذیرفته و مبارک قرار می‌دهد و اگر هنگام مرگش فرا رسیده باشد او را در گنجینهٔ رحمتش قرار می‌دهد و اگر هنگام مرگش فرا نرسیده باشد او را با فرشتگان امینش می‌فرستد تا او را به تنش بازگردانند. مؤمن به سمت قبله تف نکند که اگر از روی فراموشی چنین کرد از خداوند متعال آمرزش بخواهد. مرد در محل سجده فوت نکند، و غذایش رافوت نکند و آشامیدنی خود را فوت نکند و نیز در تعویذ (دعای بازوبند) خود فوت نکند. مرد در وسط راه نخوابد و از پشت بام در هوا ادرار نکند و در آب گرم[1] ادرار نکند اگر چنین کرد و مشکلی برای او پیش آمد جز خودش را سرزنش نکند؛ زیرا که آب و هوا اهلی دارند. مرد به رو نخوابد و اگر کسی را دیدید که به رو خوابیده بیدارش کنید و نگذارید. و هیچ یک از شما با حالت کسالت و چرت به نماز نایستد، و در نماز به خود نیندیشد که در پیشگاه خدای بزرگ خود است و تنها برای بنده آن نمازش پذیرفته است که با حضور قلبش اقامه کند. آنچه راکه از سفره بیرون می‌افتد بخورید که شفای هر دردی به اذن خداست برای هر کسی که بدان شفا جوید. هر گاه یکی از شما غذایی بخورد و انگشتانی که بدان غذا خورده بلیسد خداوند بزرگ می‌فرماید: خدا تو را برکت دهد. لباس پنبه‌ای بپوشید که همان لباس پیامبر خدا(ص) بود که لباس ما نیز هست و ما لباس مو و پشم نمی‌پوشیم مگر آن که علّتی داشته باشد.و فرمود: خداوند زیباست و زیبایی را دوست می‌دارد و دوست دارد که اثر نعمت خود را در بنده‌اش ببیند.

با خویشان خود پیوند داشته باشید گرچه به سلام کردن باشد، خداوند متعال می‌فرماید: «از خدایی که مورد بازخواست از او و خویشان هستید، بیم داشته باشید که

---

۱ - ظاهراً «ماءٍ جارٍ» باشد؛ یعنی در آب جاری و روان.

فإنَّ معكم حفظة يحفظون علينا وعليكم. اذكروا الله في كلِّ مكان فإنّه معكم. صلّوا على محمّد وآل محمّد فإنَّ الله عزّوجلّ يقبل دعاءكم عند ذكر محمّد و دعائكم له وحفظكم إيّاه صلّى الله عليه وآله.

أقرُّوا الحارّ حتّىٰ يبرد فإنَّ رسول الله صلّى الله عليه وآله قرّب إليه طعام فقال: أقرُّوه حتّىٰ يبرد ويمكن أكله، ما كان الله عزّوجلّ ليطعمنا النّار، والبركة في البارد.

إذا بال أحدكم فلا يطمحنَّ ببوله في الهواء ولا يستقبل الرّيح. علّموا صبيانكم ما ينفعهم الله به، لا تغلب عليهم المُرْجئة برأيها. كفّوا ألسنتكم وسلّموا تسليماً تغنموا. أدّوا الأمانة إلى من ائتمنكم ولو إلى قتلة أولاد الأنبياء عليهم السّلام. أكثروا ذكر الله عزّوجلّ إذا دخلتم الأسواق عند اشتغال النّاس فإنّه كفّارة للذُّنوب وزيادة في الحسنات ولا تكتبوا في الغافلين. ليس للعبد أن يخرج في سفر إذا حضر شهر رمضان لقول الله عزّوجلّ: «فمن شهد منكم الشهر فليصمه» ليس في شرب المسكر والمسح على الخفّين تقيّة.

إيّاكم والغُلوَّ فينا قولوا إنّا عبيد مربوبون وقولوا في فضلنا ما شئتم. من أحبّنا فليعمل بعملنا وليستعن بالورع، فإنّه أفضل ما يستعان به في أمر الدّنيا والآخرة. لا تجالسوا لنا عائباً، ولا تمتدحوا بنا عند عدوّنا معلنين بإظهار حبّنا فتذلّوا أنفسكم عند سلطانكم. ألزموا الصدق فإنّه مَنجاة. وارغبوا فيما عند الله عزّوجلّ، واطلبوا طاعته، واصبروا عليها، فما أقبح بالمؤمن أن يدخل الجنّة وهو مهتوك السّتر. لا تعنونا في الطلب والشفاعة لكم يوم القيامة فيما قدّمتم، لا تفضحوا أنفسكم عند عدوّكم في القيامة، ولا تكذّبوا أنفسكم عندهم في منزلتكم عند الله بالحقير من الدّنيا، تمسّكوا بما أمركم الله به فما بين أحدكم وبين أن يغتبط ويرى ما يحبُّ إلاّ أن يحضره رسول الله وما عند الله خير وأبق، وتأتيه البشارة من الله عزّوجلّ فتقرّ عينه ويحبّ لقاء الله.

به راستی خداوند بر شما رقیب و دیده‌بان است.» روز خود را با گفتار چنین و چنان و چنین و چنان کردیم نگذرانید، چراکه به همراه شما نگهبانانی است که شما و ما را نگهبانند. خدا را در همه جا به یاد آورید که او با شماست. بر محمد و خاندان او صلوات بفرستید؛ چراکه خداوند متعال به هنگام یاد محمّد و دعای بر او و رعایت او، دعای شما را می‌پذیرد.

غذای گرم را بگذارید تا خنک شود؛ چراکه چون غذای گرمی به پیامبر خدا(ص) تعارف کردند فرمود: «بگذارید تا خنک شود و بشود آن را خورد، خداوند آتش را غذای ما قرار نداده و برکت در غذای خنک است.»

به هنگام دفع ادرار، به سمت هوا و رو به باد ادرار نکنید. به کودکانتان چیزی بیاموزید که خدا به وسیلهٔ آن به آنها سود دهد، نکند که مرجئه عقاید خود را بدان‌ها تحمیل کنند. زبان خود را نگهدارید و سلام کنید تا سود ببرید. کسانی که شما را امین دانسته و امانت سپردند، امانتشان را برگردانید گرچه کشندگان فرزندان پیامبر باشند. آنگاه که وارد بازار شدید و به هنگام اشتغال مردم خدا را بسیار یاد کنید، زیراکه کفّاره گناهان شماست و موجب زیادتی حسنات می‌شود و در زمرهٔ غافلان نوشته نشوید. آنگاه که ماه رمضان فرا رسید سزاوار نیست که بنده سفر کند؛ چراکه خداوند می‌فرماید: «پس هر کس از شما ماه رمضان را درک کرد بایستی روزه بگیرد.» در شرابخواری و مسح بر کفش تقیّه نیست.

بپرهیزید از این که در مورد ما غلوّ کنید، بگویید ما بندگان پرورده‌ایم و در فضل ما هر چه می‌خواهید بگویید. هر که ما را دوست می‌دارد بایستی طبق رفتار ما رفتار کرده و از ورع و پاکدامنی یاری گیرد. زیراکه ورع بهترین کمک در امور دنیایی و آخرتی است. با خرده گیران ما همنشینی ننمایید و در نزد دشمنان ما، با آشکار کردن دوستی ما از ما مدح نکنید تا در نزد پادشاهانتان خود را خوار نسازید. خود را به راستگویی ملزم کنید که رهایی بخش است و بدانچه در پیشگاه خداست رغبت نشان دهید و طاعت خدا را بجویید، و بر آن شکیبا باشید. چقدر زشت است که مؤمن با بی‌آبرویی وارد بهشت شود، در آنچه از پیش فرستادید در روز رستاخیز به امید شفاعت ما نباشید، خودتان را در روز رستاخیز در میان دشمنانتان رسوا نسازید و در نزد آنان به خاطر متاع پست دنیا، منزلت والای خود را در پیشگاه خدا تکذیب ننمایید. به آنچه خدا دستور داده چنگ زنید که میان یکی از شما و آن چه آرزو می‌کند دوست می‌دارد، فاصله‌ای جز این که قاصد خدا (مرگ) نزد او بیاید نیست و آنچه در نزد خداست بهتر و ماندگارتر است و مژده‌ای از جانب خدا به مؤمن می‌رسد و چشمش روشن گشته و دیدار خدا را دوست می‌دارد.

لا تحقّروا ضعفاء إخوانكم فإنّه من احتقر مؤمناً لم يجمع الله عزّوجلّ بينهما في الجنّة إلّا أن يتوب، لا يكلّف المؤمن أخاه الطلب إليه إذا علم حاجته. توازروا وتعاطفوا وتباذلوا ولا تكونوا بمنزلة المنافق الّذي يصف ما لايفعل. تزوّجوا فإنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله كثيراً ما كان يقول: «من كان يحبُّ أن يتّبع سنّتي فليتزوّج فإنّ من سنّتي التزويج»، واطلبوا الولد فإنّي أُكاثر بكم الأُمم غداً. وتوقّوا على أولادكم لبن البغيّ من النساء والمجنونة فإنّ اللّبن يعدّي. تنزّهوا عن أكل الطّير الّذي ليست له قانصة ولا صَيْصية ولا حوصلة. واتّقوا كلّ ذي ناب من السّباع ومخلب من الطير ولا تأكلوا الطحال فإنّه بيت الدّم الفاسد. لا تلبسوا السواد فإنّه لباس فرعون. اتّقوا الغدد من اللّحم فإنّه يحرّك عرق الجذام.

ولا تقيسوا الدّين فإنّ من الدّين ما لا ينقاس وسيأتي أقوام يقيسون وهم أعداء الدّين، وأوّل من قاس إبليس. لا تحتذوا الملس فإنّه حذاء فرعون وهو أوّل من حذا الملس. خالفوا أصحاب المسكر، وكلوا التّمر فإنّ فيه شفاء من الأدواء، اتّبعوا قول رسول الله صلّى الله عليه وآله فإنّه قال: «من فتح على نفسه باب مسألة فتح الله عليه باب فقر».

أكثروا الإستغفار تجلبوا الرّزق، وقدّموا ما استطعتم من عمل الخير تجدوه غداً إيّاكم والجدال فإنّه يورث الشكّ، من كانت له إلى ربّه عزّوجلّ حاجة فليطلبها في ثلاث ساعات: ساعة في الجمعة، وساعة تزول الشمس حين تهبُّ الرّياح، وتفتح أبواب السّماء، وتنزل الرّحمة ويصوّت الطير، وساعة في آخر اللّيل عند طلوع الفجر فإنّ ملكين يناديان: هل من تائب يُتاب عليه؟ هل من سائل يعطى؟ هل من مستغفر فيغفر له؟ هل من طالب حاجة فتقضى له؟ فأجيبوا داعي الله. واطلبوا الرّزق فيما بين طلوع الفجر إلى طلوع الشمس فإنّه أسرع في طلب الرّزق من الضرب في الأرض، وهي الساعة الّتي يقسم الله فيها الرّزق بين عباده.

برادران ناتوان خود را تحقیر نکنید، زیرا که هر کس مؤمنی را تحقیر کند خداوند او را با وی در بهشت گردهم نمی‌آورد مگر این که توبه کند، آنگاه که دانستی برادر مؤمنت به تو حاجتی دارد، پیش از اظهارش، حاجتش را روا کن و با یکدیگر همکاری، مهربانی و بخشش کنید و همچون منافقی که توصیف می‌کند ولی انجام نمی‌دهد، مباشید. ازدواج کنید، زیرا پیامبر خدا(ص) مواقع بسیاری می‌فرمود که:« هر کس می‌خواهد از روش من پیروی کند، بایستی ازدواج کند که همانا از رویه‌های من ازدواج کردن است، و فرزند بخواهید که من در روز رستاخیز به فزونی شما بر دیگر امّت‌ها افتخار می‌کنم، از شیر دادن زنان زناکار و دیوانه به فرزندانتان خودداری کنید که شیر آثارش را سرایت می‌دهد. از خوردن گوشت پرنده‌ای که سنگدان، خارپیس پا و چینه دان ندارد دوری کنید و از خوردن گوشت هر درندهٔ نیش دار و پرندهٔ چنگال دار بپرهیزید و سپرز نخورید که محل تجمّع خون کثیف است. لباس سیاه نپوشید که لباس فرعون است. از غدّه‌های گوشت اجتناب کنید که رگ بیماری جذام را تحریک می‌کند.

در دین قیاس نکنید که برخی از احکام دین قیاس‌پذیر نیست و به زودی گروهی خواهند آمد که قیاس می‌کنند و آنان دشمنان دین هستند و نخستین کسی که قیاس کرد ابلیس بود، و کفش‌های ویژه‌ای که دو طرفش یکسان است نپوشید که کفش فرعون است و او نخستین کسی است که چنین کفشی پوشید. با شراب‌خواران مخالفت کنید و خرما بخورید که در آن شفای هر بیماری است. از گفتار پیامبر خدا(ص) پیروی کنید که فرمود: «هر کس یک در، جهت درخواست از دیگران به روی خود باز کند، خداوند دری از ناداری و فقر به روی او می‌گشاید.»

بیشتر آمرزش بخواهید که روزی را برای شما جلب می‌کند. هر چه از کارها در توان دارید پیش فرستید که فردای رستاخیز آن را خواهید یافت. از جدال و بگو مگو بپرهیزید که تردید به بار می‌آورد. هر کسی به پروردگار بزرگش نیاز وحاجتی دارد بایستی در سه وقت آن را بخواهد: ساعتی در روز جمعه و به هنگام زوال آفتاب، و آنگاه که باد می‌وزد که درهای آسمان گشوده می‌شود و رحمت فرود می‌آید و پرندگان آواز می‌کنند و ساعتی در پایان شب به هنگام دمیدن سپیده که دو فرشته فریاد می‌زنند: آیا توبه کننده‌ای هست که از او توبه پذیرفته شود؟ آیا درخواست کننده‌ای هست که به او عطا شود؟ آیا حاجتمندی هست که حاجتش برآورده شود؟ پس دعوت خدا را پاسخ دهید و روزی را میان سپیده دم تا برآمدن آفتاب بخواهید که در خواستن روزی از کوشش در زمین سریع‌تر اثر می‌کند و این همان ساعتی است که خداوند روزی را میان بندگانش تقسیم می‌کند.

إنتظروا الفرج، ولا تيأسوا من رَوْح الله، فإنَّ أحبّ الأعمال إلى الله عزّوجلّ انتظار الفرج مادام عليه العبد المؤمن، توكّلوا على الله عزّوجلّ عند ركعتي الفجر إذا صلّيتموها ففيها تعطوا الرَّغائب، لا تخرجوا بالسّيوف إلى الحرم، ولا يصلّينَّ أحدكم وبين يديه سيف فإنَّ القبلة أمن. أتمّوا برسول الله صلّى الله عليه وآله حجّكم إذا خرجتم إلى بيت الله فإنَّ تركه جفاء وبذلك أُمرتم وأتمّوا بالقبور الّتي ألزمكم الله عزّوجلّ حقّها وزيارتها، واطلبوا الرِّزق عندها، ولا تستصغروا قليل الآثام فإنَّ الصّغير يحصى ويرجع إلى الكبير، وأطيلوا السجود فما من عمل أشدُّ على إبليس من أن يرى ابن آدم ساجداً لأنّه أُمر بالسجود فعصى وهذا أُمر بالسجود فأطاع فنجا.

أكثروا ذكر الموت ويوم خروجكم من القبور وقيامكم بين يدي الله عزّوجلّ تهون عليكم المصائب، إذا اشتكى أحدكم عينيه فليقرأ آية الكرسيّ وليضمر في نفسه أنّها تبرأ فإنّه يعافي إن شاء الله. توقّوا الذُّنوب فما من بليّة ولا نقص رزق إلّا بذنب حتّىٰ الخدش والكبوة والمصيبة. قال الله عزّوجلّ: «وما أصابكم من مصيبة فبما كسبت أيديكم ويعفو عن كثير». أكثروا ذكر الله عزّوجلّ على الطعام ولا تطغوا فإنّها نعمة من نعم الله ورزق من رزقه يجب عليكم فيه شكره وحمده، أحسنوا صحبة النعم قبل فواتها فإنّها تزول وتشهد على صاحبها بما عمل فيها. من رضي عن الله عزّوجلّ باليسير من الرِّزق رضي الله منه بالقليل من العمل. إيّاكم والتفريط فتقع الحسرة حين لا تنفع الحسرة إذا لقيتم عدوَّكم في الحرب فأقلّوا الكلام وأكثروا ذكر الله عزّوجلّ، ولا تولّوهم الأدبار فتسخطوا الله ربّكم وتستوجبوا غضبه.

وإذا رأيتم من إخوانكم في الحرب الرَّجل المجروح أو من قد نكّل به أو من قد طمع عدوَّكم فيه فقوّوه بأنفسكم. اصطنعوا المعروف بما قدرتم على اصطناعه فإنّه يقي مصارع السّوء. من أراد منكم أن يعلم كيف منزلته عند الله فلينظر كيف منزلة

منتظر فرج و گشایش باشید! و از رحمت خدا نومید مگردید، زیرا که محبوب‌ترین اعمال به سوی خدا انتظار فرج و گشایش است، مادامی که بندهٔ مؤمن بدان پاینده است. آنگاه که دو رکعت نماز بامداد را گزارید به خدا توکل کنید که در آن هنگام بهره‌ها عطا می‌گردد. با شمشیر وارد حرم نشوید، کسی از شما به هنگام نماز شمشیر پیش روی خود نگذارد که قبله امن است. آنگاه که به سوی خانهٔ خدا بیرون شدید حجّتان را با زیارت پیامبر خدا(ص) و همچنین با زیارت قبرهای دیگری که خداوند حقّ آنها و زیارتشان را برای شما لازم نموده به پایان ببرید که ترک آن جفا و ناسپاسی است و بدین عمل مأمورید و در کنار آن قبور روزی بخواهید. و گناهان اندک را کوچک نشمارید؛ زیرا که اندک شمرده می‌شود آید تا بزرگ گردد.

وسجده را طول دهید که هیچ عملی بر شیطان سخت‌تر از آن نیست که ببیند فرزند آدم در سجده است؛ چرا که او مأمور به سجده شد و عصیان کرد؛ ولی آدم بدان مأمور شد و اطاعت کرد و نجات یافت.

بسیار به یاد مرگ و روزی که از قبرهای خود بیرون می‌شوید و در پیشگاه خدای متعالی می‌ایستید باشید که یاد مرگ مصیبت‌ها را بر شما آسان می‌سازد. هرگاه چشم یکی از شما درد گرفت آیةالکرسی را به نیّت این که بهبود می‌یابد بخواند، ان شاء الله بهبودی خواهد یافت. از گناهان دوری کنید که هیچ بلا و کمبود روزی نیست؛ مگر این که از ناحیهٔ گناه است. حتی خراش در بدن، به‌رو بر زمین خوردن و مصیبت. خداوند متعال می‌فرماید: «آنچه مصیبت به شما می‌رسد نتیجهٔ عملکرد شماست و خدا از بسیاری می‌گذرد». آنگاه که بر کنار سفرهٔ غذا نشستید، زیاد خدا را یاد کنید و سرکشی ننمایید، زیرا که آن نعمتی از نعمت‌های خدا و روزی‌ای از روزی‌های او است که سپاسگزاری و ستایش از آن بر شما واجب است. پیش از آنکه نعمتی از دست شما برود با آن نیکویی کنید که نعمت از دست می‌رود و در مورد رفتاری که صاحبش با او کرده، علیه اوگواهی می‌دهد. کسی که از خداوند متعال به روزی اندک راضی و خشنود باشد، خداوند نیز از او به عمل اندک راضی می‌گردد. بپرهیزید از این که (در اعمالتان) کوتاهی نمایید که حسرت خواهید برد. آنگاه که حسرت سودی نداشته باشد.

آنگاه که در میدان کارزار با دشمن رو به رو شدید، کمتر سخن گفته و بسیار به یاد خدا باشید و پشت به دشمن ننمایید که پروردگارتان را به خشم آورده و سزاوار غضب او خواهید بود. و آنگاه که دیدید کسی از برادران شما در جنگ زخمی شده یا وا مانده گشته یا کسی را دیدید که دشمن شما به او طمع کرده با جانفشانی به او نیرو ببخشید. هر چه می‌توانید کارنیک انجام دهید که از مرگ‌های بد حفظ می‌کند. هر کس از شما

الله منه عند الذُّنوب كذلك تكون منزلته عند الله تبارك وتعالى.

أفضل ما يتّخذه الرَّجل في منزله لعياله الشاة فمن كانت في منزله شاة قدَّست عليه الملائكة في كلِّ يوم مرَّة، ومن كانت عنده شاتان قدَّست عليه الملائكة مرَّتين في كلِّ يوم وكذلك في الثلاث تقول: بورك فيكم. إذا ضعف المسلم فليأكل اللّحم واللّبن فإنَّ الله عزّوجلّ جعل القوَّة فيهما. إذا أردتم الحجَّ فتقدَّموا في شرى الحوائج ببعض ما يقوِّيكم على السّفر فإنَّ الله عزّوجلّ يقول: «ولو أرادوا الخروج لأعدُّوا له عدَّة».

وإذا جلس أحدكم في الشمس فليستدبرها بظهره فإنّها تظهر الدَّاء الدَّفين وإذا خرجتم حجّاجاً إلى بيت الله عزّوجلّ فأكثروا النظر إلى بيت الله فإنَّ لله عزّوجلّ مائة وعشرين رحمة عند بيته الحرام منها ستّون للطائفين وأربعون للمصلّين وعشرون للناظرين. أقرُّوا عند الملتزم بما حفظتم من ذنوبكم وما لم تحفظوا فقولوا: «وما حفظته علينا حفظتك ونسيناه فاغفره لنا» فإنّه من أقرَّ بذنبه في ذلك الموضع وعدَّه وذكره و استغفر الله منه كان حقّاً على الله عزّوجلّ أن يغفره له. وتقدَّموا بالدُّعاء قبل نزول البلاء. تفتح لكم أبواب السّماء في خمس مواقيت عند نزول الغيث، وعند الزَّحف، وعند الأذان، وعند قراءة القرآن، ومع زوال الشمس، وعند طلوع الفجر. من غسّل منكم ميتاً فليغتسل بعد ما يلبسه أكفانه. لا تجمّروا الأكفان ولا تمسحوا موتاكم بالطيب إلّا الكافور، فإنَّ الميّت بمنزلة المحرم، مرّوا أهاليكم بالقول الحسن عند موتاكم فإنَّ فاطمة بنت محمّد صلّى الله عليه وآله لمّا قبض أبوها صلّى الله عليه وآله ساعدتها جميع بنات بني هاشم، فقالت: دَعُوا التعداد وعليكم بالدُّعاء.

زوروا موتاكم فإنّهم يفرحون بزيارتكم، وليطلب الرَّجل حاجته عند قبر أبيه وأُمّه بعد ما يدعو لهما، المسلم مرآة أخيه، فإذا رأيتم من أخيكم هفوة فلا تكونوا

بخواهد که بداند مقام و منزلت او در پیشگاه خداوند چگونه است، بایستی ببیند که مقام خداوند در نزد او به هنگام گناه چقدر است که مقام او نیز در پیشگاه خدا چنین خواهد بود. بهترین چیزی که مرد در خانهٔ خود برای خانواده‌اش می‌گیرد گوسفند است. پس هر کس یک گوسفند در خانه‌اش باشد، فرشتگان هر روز یک مرتبه او را تقدیس می‌کنند. و هر که در خانه‌اش دو گوسفند داشته باشد فرشتگان هر روز دو مرتبه او را تقدیس می‌کنند و همین گونه در سه گوسفند، می‌گویند: به شما برکت داده شود. هرگاه مسلمانی ناتوان گردید گوشت با شیر بخورد که خداوند متعال در آن دو نیرو قرار داده است. آنگاه که قصد حج کردید خرید برخی از نیازمندی‌هایی که در سفر به شما نیرو می‌بخشند پیش بیندازید که خداوند متعال می‌فرماید: «اگر قصد خروج داشتند ساز و برگ آن را آماده می‌کردند.»

و هر گاه یکی از شما در آفتاب بنشیند، پشت به آن نماید که آفتاب بیماری درونی را آشکار می‌سازد. و چون رحل سفر به سوی بیت الله الحرام بستید بیشتر، به خانهٔ خدا نگاه کنید که خداوند یکصد و بیست رحمت در کنار خانهٔ محترم خویش دارد که شصت رحمت از آنها، ویژهٔ طواف کنندگان، چهل رحمت از آنِ نمازگزاران و بیست رحمت دیگر از آنِ نگاه کنندگان است. در کنار ملتزم محلی میان درِ کعبه و حجر الأسود آنچه از گناهانتان را به یاد دارید اعتراف کنید و در عوض آنچه فراموش کرده‌اید بگویید: «و آنچه نگهبانان تو برای ما نگاه داشته و ما فراموش کرده‌ایم برما بیامرز»؛ زیرا هر کس که در این محل به گناهش اعتراف کند و آنها را بشمارد و به یاد آورد و از خدا آمرزش بخواهد بر خداوند متعال لازم است که او را بیامرزد. پیش از فرود آمدن بلا دعا کنید که درهای آسمان در پنج وقت برای شما باز می‌گردد. هنگام بارش باران، به هنگام جهاد، هنگام اذان و هنگام قرائت قرآن، هنگام ظهر وهنگام سپیده دم. هر کس از شما مرده‌ای را غسل می‌دهد پس از پوشانیدن کفن‌های او خود غسل کند، کفن‌ها را با بخور عطر آگین نکنید و جز باکافور مرده‌هایتان را خوشبو نسازید که مرده به منزلهٔ کسی که احرام بسته است. به کسان خود دستور دهید که بر سر جنازه سخن نیکو بگویند، زیرا آنگاه که پدر بزرگوار حضرت فاطمه دخت محمّد(ص) از دنیا رفت، همهٔ دختران بنی هاشم با او هم ناله شدند. آن حضرت فرمود: شمارش (اوصاف میّت) را کنار بگذارید و دعا کنید.

مرده‌هایتان را زیارت کنید که آنان به زیارت شما شادمان می‌گردند و هرکسی حاجت خود را در کنار قبر پدر و مادرش پس از آن که به آنان دعا کرد از خدا بخواهد. مسلمان آیینهٔ برادر دینی خود است، پس هرگاه لغزشی از برادر خود، دیدید بر علیه

عليه، وكونوا له كنفسه وأرشدوه وأنصحوه وترفّقوا به. إيّاكم والخلاف فتمزّقوا، وعليكم بالقصد تزلفوا وترجوا. من سافر منكم بدابّة فليبدأ حين ينزل بعلفها وسَقْيها، لا تضربوا الدَّوابَّ على وجوهها فإنّها تسبّح ربّها. ومن ضلَّ منكم في سفر أو خاف على نفسه فلينادِ: «يا صالح أغثني» فإنَّ في إخوانكم من الجنّ جنّياً يسمّى صالحاً يسيح في البلاد لمكانكم، محتسباً نفسه لكم، فإذا سمع الصوت أجاب وأرشد الضّالَّ منكم وحبس عليه دابّته. من خاف منكم من الأسد على نفسه أو غنمه فليخطَّ عليها خطّة وليقل: «اللّهمَّ ربَّ دانيال والجُبِّ، وربَّ كلِّ أسد مستأسد احفظني واحفظ غنمي. ومن خاف منكم العقرب فليقرأ هذه الآيات «سلام على نوح في العالمين. إنّا كذلك نجزي المحسنين. إنّه من عبادنا المؤمنين». من خاف منكم الغرق فليقرأ «بسم الله مجراها ومرسيها إنّ ربّي لغفور رحيم، بسم الله الملك الحقّ، ما قدروا الله حقَّ قدره والأرض جميعاً قبضته يوم القيامة والسماوات مطويّات بيمينه سبحانه وتعالى عمّا يشركون».

عقّوا عن أولادكم يوم السّابع وتصدَّقوا إذا حلقتموهم بزنة شعورهم فضّة على مسلم، كذلك فعل رسول الله صلّى الله عليه وآله بالحسن والحسين وسائر وُلده. إذا ناولتم السائل الشيء فسألوه أن يدعو لكم فإنّه يجاب فيكم ولا يجاب في نفسه، لأنّهم يكذِّبون وليردَّ الّذي يناوله يده إلى فيه فليقبّلها فإنَّ الله عزّوجلّ يأخذها قبل أن تقع في يد السائل كما قال الله عزّوجلّ: «ألم يعلموا أنَّ الله هو يقبل التوبة عن عباده ويأخذ الصدقات». تصدَّقوا باللّيل فإنّ الصدقة باللّيل تطفي غضب الرَّبِّ جلَّ جلاله.

أحسبوا كلامكم من أعمالكم يقلُّ كلامكم الّا في خير. أنفقوا ممّا رزقكم الله عزّوجلّ فإنَّ المنفق بمنزلة المجاهد في سبيل الله فمن أيقن بالخلف جاد وسخت نفسه بالنفقة. من كان على يقين فشكَّ فليمض على يقينه فإنَّ الشكَّ لا ينقض اليقين.

او نباشید؛ بلکه برای او همچون خودش باشید و او را راهنمایی کرده اندرزش داده وبا او مهربانی کنید. مبادا اختلاف کنید که رشتهٔ الفت شما از هم گسیخته می‌گردد. میانه‌روی را مراعات کنید تا پیشرفت کرده و امیدوار شوید. هر کس ازشما با حیوان چهارپایی به مسافرت رفت، آنگاه که به منزلی رسید، نخست به آن حیوان آب و علف بدهد. به صورت چهارپایان نزنید که آن تسبیح پروردگار خود را می‌گوید. وهر کس از شما در سفر گم شد یا بر جان خود بیم داشت، پس فریاد زند: «ای صالح! به فریادم برس.» که در میان برادران جنّی شما جنّی به نام صالح است که به جهت شما شهرها را می‌گردد وخود را وقف خدمت‌گزاری برای شما نموده است. پس آنگاه که صدا را بشنود پاسخ می‌دهد و گم شدهٔ شما را راهنمایی نموده و مرکب او را که فرار نموده نگاه می‌دارد. هر کس از شما به جان خود یا گوسفندانش از حملهٔ شیر بیم داشته باشد، خطی به دور آنان کشیده، بگوید: «خداوندا! ای پروردگار دانیال و چاه و پروردگار هر شیر ژیانی، مرا و گوسفندان مرا نگهداری فرما». و هر کس از شما از عقرب بترسد، این آیات را بخواند: «سلام بر نوح در جهانیان، به راستی که ما این گونه به نیکوکاران پاداش می‌دهیم، بی تردید او از بندگان مؤمن ماست». هر کس از شما از غرق شدن بیم داشته باشد، بخواند: «به نام خدا به جریان‌گاه و لنگرگاه آن، به راستی که پروردگار من آمرزنده و مهربان است، به نام خدایی که پادشاه بر حق است، حق معرفت خدا را نشناختند و زمین تماماً در روز رستاخیز در قبضهٔ قدرت اوست و آسمان‌ها پیچیده شده در دست قدرت اوست، پاک و منزّه و بزرگ است از آنچه شرک ورزان نسبت می‌دهند.»

در هفتمین روز از تولّد فرزندانتان برای آنان عقیقه (گوسفند قربان) کنید و آنگاه که موی سرشان را تراشیدید، هم وزن آن نقره به مسلمانی صدقه بدهید، که پیامبر خدا(ص) دربارهٔ امام حسن و امام حسین(ع) و دیگر فرزندانش چنین رفتاری کرد. هرگاه به دست سائلی چیزی دادید، از او بخواهید که برای شما دعا کند. که دعای او دربارهٔ شما پذیرفته؛ ولی در مورد خودش پذیرفته نیست، چرا که آنان دروغ می‌گویند. و هر که دستش به دست سائل می‌رسد دست خود را به طرف دهانش آورده و ببوسد که صدقه پیش از آن که در دست سائل قرار گیرد، در دست خداوند متعال می‌گیرد، آن‌سان که خداوند می‌فرماید: «آیا نمی‌دانند که خداست همو که توبه را از بندگانش پذیرفته و صدقه‌ها را می‌گیرد.» شامگاهان صدقه دهید که صدقه در شب آتش خشم پروردگار بزرگ را خاموش می‌سازد.

سخن گفتن را از اعمالتان به حساب آورید، سخن شما جز در خیر و نیکی کمتر گردد. آنچه خداوند به شما روزی داده، انفاق کنید که انفاق کننده به منزلهٔ جهادکنندهٔ در راه خداست. پس هر کس یقین کند که هر چه انفاق می‌نماید عوض دارد، کوشش کرده و جان خود را به سخاوت وادار می‌سازد. هر کس یقین داشته باشد؛ سپس تردید نماید به دنبال یقینش برود که شکّ یقین را نمی‌شکند.

لا تشهدوا قول الزُّور ولا تجلسوا على مائدة يشرب عليها الخمر فإنَّ العبد لا يدري متى يؤخذ. إذا جلس أحدكم على الطعام فليجلس جلسة العبد، ولا يضعنَّ أحدكم إحدى رجليه على الأُخرى و لا يتربّع فإنّها جلسة يبغضها الله ويمقت صاحبها. عشاء الأنبياء بعد العتمة، ولا تدعوا العشاء فإنَّ ترك العشاء خراب البدن. الحمّى رائد الموت وسجن الله في الأرض، يحبس فيه من يشاء من عباده، وهي تحتُّ الذُّنوب كما يتحاتُّ الوَبَر من سنام البعير ليس من داء إلاّ وهو من داخل الجوف إلّا الجراحة والحمّى فإنّهما يردان على الجسد وروداً. اكسروا حرَّ الحمّى بالبَنَفْسَج والماء البارد، فإنَّ حرَّها من فيح جهنّم. لا يتداوى المسلم حتّىٰ يغلب مرضه صحّته.

الدُّعاء يردُّ القضاء المبرم فاتّخذوه عدّة. للوضوء بعد الطهور عشر حسنات فتطهّروا. إيّاكم والكسل فإنّه من كسل لم يؤدِّ حقَّ الله عزّوجلّ. تنظّفوا بالماء من النتن الرّيح الّذي يتأذّى به. تعهّدوا أنفسكم فإنَّ الله عزّوجلّ. يبغض من عباده القاذورة الّذي يتأنّف به من جلس إليه.

لا يعبث الرَّجل في صلاته بلحيته ولا بما يشغله عن صلاته، بادروا بعمل الخير قبل أن تشغلوا عنه بغيره، المؤمن نفسه منه في تعب والنّاس منه في راحة، وليكن جُلُّ كلامكم ذكر الله عزّوجلّ. احذروا الذُّنوب فإنَّ العبد ليذنب فيحبس عنه الرِّزق. داووا مرضاكم بالصّدقة. حصّنوا أموالكم بالزّكاة، الصّلاة قربان كلِّ تقيٍّ، الحجُّ جهاد كلِّ ضعيف، جهاد المرأة حسن التَّبعُّل، الفقر هو الموت الأكبر. قلّة العيال أحد اليسارين.

التقدير نصف العيش. الهمُّ نصف الهَرَم، ما عال امرؤ اقتصد، وما عطب امرؤ استشار لا تصلح الصّنيعة إلّا عند ذي حسب أو دين، لكلِّ شيء ثمرة وثمرة المعروف تعجيله، من أيقن بالخلف جاد بالعطيّة. من ضرب يديه على فخذيه عند مصيبة

گواهیِ دروغ ندهید و بر سر سفره‌ای که در آن مِی‌خواری می‌شود ننشینید، که بنده نمی‌داند که جانش کی گرفته می‌شود. هر گاه یکی از شما بر سفرهٔ غذا نشست، همچون بندگان نشیند و به طور حتم نبایستی یک پای خود را روی پای دیگرش بیندازد و چهار زانو بنشیند که خداوند چنین نشستن را دشمن می‌دارد و صاحبش را دشمن می‌دارد. شام پیامبران پس از نماز عشا است و شام خوردن را ترک نکنید که ترک آن موجب ویرانی تن است. تب، پیش آهنگ مرگ و زندان خدا در روی زمین است که از بندگانش هر کس را که بخواهد در آن زندانی می‌کند و همان تب گناهان را می‌ریزد همان گونه که کرک از کوهان شتر می‌ریزد. همهٔ دردها از درون تن است مگر زخم و تب که این دو از بیرون وارد بدن می‌شوند. حرارت تب را با بنفشه و آب سرد بشکنید که حرارت آن از گرمای دوزخ است. مسلمان تا زمانی که بیماری بر تندرسی او چیره نشده به درمان نمی‌پردازد.

دعا قضای حتمی خدا را برمی گرداند، پس آن را به عنوان ساز و برگ دفاعی خود قرار دهید. برای وضو پس از طهارت ده حسنه است، پس خود را پاکیزه نگهدارید. از کسالت و تنبلی بپرهیزید که هر کس تنبلی ورزد، حق خداوند متعال را نمی‌پردازد. بوی بد گندیده‌ای را که آزار می‌دهد با آب پاکیزه نمایید. خودتان را بازرسی نمایید که خداوند متعال از میان بندگانش کسی را که کثیف است، به گونه‌ای که هر کس در کنار او می‌نشیند از کثافت او روی گردان می‌شود، دشمن می‌دارد.

مرد نبایستی در نمازش باریش خود و یا چیزی که او را از نماز مشغول می‌سازد، بازی کند. به کار خیر پیش از آن که به کار دیگری سرگرم شوید، پیشی گیرید. مؤمن خود در ناراحتی است ولی مردم از او در آسایش‌اند، بیشتر سخنان شما بایستی یاد خدا باشد. از گناهان حذر کنید که بنده چون گناه کند روزی‌اش از او حبس می‌گردد. بیماران خود را با صدقه درمان کنید. دارایی خودتان را با پرداخت زکات بیمه کنید، نماز مایهٔ نزدیکی و تقرّب هر فرد پرهیزکاری است. حج جهاد هر فرد ناتوان است. جهاد زن، خوب شوهر داری کردن است، فقر و ناداری همان مرگ بزرگ است، کمیِ خانواده یکی از دو آسایش است.

اندازه نگهداشتن در زندگی نیمی از زندگی است. اندوه نیمی‌از پیری است. هر که میانه روی کرد، تهیدست نشده و هر که مشورت کرد، به زحمت نیفتاد. کار نیک جز در نزد شرافتمند و دین‌دار شایسته نیست. هر چیزی میوه‌ای دارد و میوهٔ کار نیک، شتاب در انجام آن است. کسی که به عوض یقین دارد، در عطیّه بخشنده می‌گردد. هر کس به هنگام معصیت دست غم بر ران‌هایش بزند پاداشش از بین می‌رود. برترین

حبط أجره، أفضل أعمال المرء إنتظار الفرج من الله عزّوجلّ. من أحزن والديه فقد عقّهما. استنزلوا الرّزق بالصدقة. ادفعوا أمواج البلاء عنكم بالدُّعاء قبل ورود البلاء، فوالّذي فلق الحبّة وبرأ النسمة للبلاء أسرع إلى المؤمن من انحدار السيل من أعلى التُّلْعة إلى أسفلها ومن ركض البراذين، سلوا الله العافية من جهد البلاء، فإنَّ جهد البلاء ذهاب الدِّين.

السعيد من وُعظ بغيره فاتّعظ، روِّضوا أنفسكم على الأخلاق الحسنة، فإنَّ العبد المسلم يبلغ بحسن خلقه درجة الصّائم القائم. من شرب الخمر وهو يعلم أنّها حرام سقاه الله من طينة خبال وإن كان مغفوراً له. لا نذر في معصية، ولا يمين في قطيعة. الداعي بلا عمل كالرّامي بلا وتر. لتطيّب المرأة المسلمة لزوجها. المقتول دون ماله شهيد. المغبون غير محمود ولا مأجور. لا يمين لولد مع والده، ولا للمرأة مع زوجها. لا صمت يوماً إلى اللّيل إلّا بذكر الله عزّ وجلّ.

لا تعرُّب بعد الهجرة، ولا هجرة بعد الفتح، تعرَّضوا للتجارة فإنَّ فيها غنى لكم عمّا في أيدي النّاس، وإنَّ الله عزّوجلّ يحبُّ العبد المحترف الأمين ليس عمل أحبّ إلى الله عزّوجلّ من الصّلاة، فلا يشغلنّكم عن أوقاتها شيء من أُمور الدّنيا فإنَّ الله عزّوجلّ ذمَّ أقواماً فقال: «الّذينهم عن صلاتهم ساهون» يعني أنّهم غافلون استهانوا بأوقاتها. إعلموا أنَّ صالحي عدوّكم يرائي بعضهم بعضاً ولكنّ الله عزّوجلّ لا يوفّقهم ولا يقبل إلّا ما كان له خالصاً. البرُّ لا يبلى، والذّنب لا ينسى، والله الجليل مع الّذين اتّقوا والّذين هم محسنون.

المؤمن لا يغشُّ أخاه ولا يخونه ولا يخذله ولا يتّهمه، ولا يقول له: أنا منك بريء. أُطلب لأخيك عذراً، فإن لم تجد له عذراً فالتمس له عذراً. مزاولة قلع الجبال أيسر من مزاولة ملك مؤجّل. واستعينوا بالله واصبروا فإنَّ الأرض لله يورثها من يشاء من عباده والعاقبة للمتّقين.

اعمال انسان انتظار فرج و گشایش از جانب خداست. کسی که پدر و مادرش را محزون کند، در واقع عاقّ آنان شده است، روزی را با صدقه دادن فرود آورید، پیش از ورود بلا، امواج بلا را با دعا از خود دور سازید، که سوگند به آن که دانه را شکافته و مردم را آفریده! بلا به مؤمن سریع‌تر از ریزش سیل از بالای تپه به پایین آن و از دویدن استرها می‌رسد. از خداوند از سختی بلا، عافیت بخواهید که بلای سخت دین را از بین می‌برد.

خوش‌بخت کسی است که از دیگری پندپذیر شود، خودتان را با اخلاق نیکو تربیت کنید، زیرا که بندهٔ مسلمان به وسیلهٔ حسن خلقش به درجهٔ کسی می‌رسد که روزها روزه و شب‌ها به عبادت می‌ایستد. کسی که شراب‌خواری کند و بداند که آن حرام است، خداوند او را از خبال که چرک و خونی است که از گناهکاران و زنان زناکار می‌ریزد سیراب می‌کند، گرچه آمرزیده شود. در معصیت نذر درست نیست و در قطع پیوند خویشاوندی سوگند صحیح نیست، دعوت کننده به کار نیک بدون انجام آن همچون تیراندازی است که بدون زه کمان کشد. زن مسلمان بایستی خود را برای همسرش خوشبو سازد، کسی که در راه دفاع از دارایی خود کشته شود، شهید است. فرد مغبون نه مورد ستایش قرار می‌گیرد و نه پاداشی دارد. سوگند فرزندان بدون اجازهٔ پدر و سوگند زن بدون اجازهٔ همسرش صحیح نیست. یک روز تا هنگام شب نبایستی زبان از سخن فرو بست، به جز یاد خدا.

پس از هجرت از بیابان‌نشینی نبایستی دوباره بیابان نشین شد، و پس از فتح و پیروزی هجرتش صحیح نیست. تجارت پیشه کنید که بی‌نیازی شما از آنچه به دست مردم است در آن است. و خداوند بندهٔ با حرفهٔ امین را دوست می‌دارد. هیچ عملی در پیشگاه خدا از نماز محبوب‌تر نیست، پس هیچ کاری از کارهای دنیا شما را از اوقات نماز مشغول نسازد؛ زیرا که خداوند گروهی را نکوهش کرده و فرموده: «کسانی که از نمازشان بی خبرند» یعنی آنان از نمازشان غافل بوده و اوقات آن را سبک می‌انگارند. بدانید که نیکوکاران از دشمنانتان برای یکدیگر ریا می‌کنند؛ ولی خداوند متعال به آنان توفیق نمی‌دهد و جز عمل خالص نمی‌پذیرد. عمل نیک کهنه نمی‌شود، و گناه فراموش نمی‌گردد و خداوند بزرگوار با کسانی است که پرهیزکار بوده و کسانی که نیکوکار هستند.

مؤمن برادر خویش را فریب نمی‌دهد و به او خیانت نمی‌ورزد و او را تنها رهایش نمی‌کند و متّهمش نمی‌سازد و به او نمی‌گوید: من از تو بیزارم، (در مورد اشتباهی که) از برادر (دینی) تو (سرزده) در جستجوی یافتن عذری باش و اگر عذر واقعی بر آن نیافتی، عذری دیگر بر آن بتراش. از جای کندن کوه‌ها آسان‌تر از کندن حکومتی است که هنوز وقتش باقی است. و از خدا یاری بجویید و شکیبا باشید؛ زیرا که زمین از آنِ خدا است، به هر که بخواهد از بندگانش می‌دهد و سرانجام از آنِ پرهیزکاران است.

لا تعاجلوا الأمر قبل بلوغه فتندموا، ولا يطولنَّ عليكم الأمد فتقسوا قلوبكم. ارحموا ضعفاءكم واطلبوا الرحمة من الله عزّوجلّ بالرَّحمة لهم. إيّاكم وغيبة المسلم فإنَّ المسلم لا يغتاب أخاه وقد نهى الله عزّوجلّ عن ذلك فقال: «ولا يغتب بعضكم بعضاً أيحبُّ أحدكم أن يأكل لحم أخيه ميتاً»، لا يجمع المسلم يديه في صلاته وهو قائمٌ بين يدي الله عزّوجلّ يتشبّه بأهل الكفر - يعني المجوس -. ليجلس أحدكم على طعامه جلسة العبد، وليأكل على الأرض، ولا يشرب قائماً.

إذا أصاب أحدكم الدَّابّة وهو في صلاته فليدفنها ويتفل عليها أو يصيّرها في ثوبه حتّىٰ ينصرف. الإلتفات الفاحش يقطع الصّلاة وينبغي لمن يفعل ذلك أن يبتدىء الصّلاة بالأذان والإقامة والتكبير. من قرأ قل هو الله أحد من قبل أن تطلع الشّمس إحدى عشرة مرَّة ومثلها إنّا أنزلناه ومثلها آية الكرسيّ منع ماله ممّا يخاف. من قرأ قل هو الله أحد وإنّا أنزلناه قبل أن تطلع الشمس لم يصبه في ذلك اليوم ذنبٌ وإن جهد إبليس. إستعيذوا بالله من ضلع الدِّين وغلبة الرِّجال. من تخلَّف عنّا هلك. تشمير الثياب طهورٌ لها، قال الله تبارك وتعالى: «وثيابك فطهّر» أي فشمّر. لعق العسل شفاء من كلِّ داء قال الله تبارك وتعالى: «يخرج من بطونها شرابٌ مختلف ألوانه فيه شفاء للنّاس» وهو مع قراءة القرآن.

ومضغ اللّبان يذيب البلغم. وابدؤوا بالملح في أوّل طعامكم فلو يعلم النّاس ما في الملح لاختاروه على الترياق المجرَّب. من ابتدأ طعامه بالملح ذهب عنه سبعون داء وما لا يعلمه إلّا الله عزّوجلّ. صبّوا على المحموم الماء البارد في الصّيف فإنّه يسكن حرَّها، صوموا ثلاثة أيّام في كلِّ شهر فهي تعدل صوم الدَّهر، ونحن نصوم خميسين بينهما أربعاء، لأنَّ الله عزّوجلّ خلق جهنّم يوم الأربعاء. إذا أراد أحدكم حاجة فليبكّر في طلبها يوم الخميس فإنَّ رسول الله صلّى الله عليه وآله قال: «اللّهمَّ بارك لأمّتي في بكورها يوم الخميس»، وليقرأ إذا خرج من بيته الآيات من آخر آل

پیش از فرا رسیدن کار شتاب نکنید که پشیمان می‌شوید. و پایان کار را طولانی نبینید که دل‌هایتان سخت می‌گردد. به ناتوانانتان رحم نمایید و با مهرورزی به آنان در پی رحمت از خدا باشید. از غیبت مسلمان بپرهیزید که مسلمان غیبت برادر مسلمانش را نمی‌کند که خداوند متعال از این کار بازداشته و فرموده: «برخی از شما غیبت برخی دیگر را ننماید، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر خود را که مردار است بخورد؟» مسلمان در حال نماز که در پیشگاه خداوند متعال ایستاده، دست‌هایش را روی هم نمی‌گذارد که خود را به اهل کفر یعنی مجوس شبیه سازد، هرکدام از شما که بر سر سفرهٔ غذا می‌نشیند، بایستی همچون بنده بنشیند و بر روی زمین غذا بخورد و ایستاده نیاشامد.

هر گاه یکی از شما در حال نماز به جانداری (آزار رساننده) برخورد، بایستی آن را زیر خاک کرده و آب دهان به آن بیندازد، یا در گوشهٔ لباس خود بپیچد تا نمازش پایان یابد. برگرداندن صورت به طور کامل از قبله نماز را باطل می‌سازد و کسی که چنین کرد، شایسته است که نماز را با اذان و اقامه و تکبیر از نو آغاز کند. هر کس یازده مرتبه پیش از دمیدن آفتاب سورهٔ «قل هو الله احد» و به همان تعداد سورهٔ «انا انزلناه» را پیش از طلوع آفتاب بخواند، آن روز گناهی از او سر نمی‌زند؛ گرچه شیطان در مورد او بکوشد. از کج‌روی در دین و از پیروزی مردان (بی دین) بر شما به خدا پناه ببرید. هر کس از ما تخلّف کند نابود می‌شود. کوتاه بودن لباس مایهٔ پاکیزگی آن است که خداوند متعال می‌فرماید: «لباست را پاکیزه کن» یعنی دامنت را کوتاه کن. خوردن انگشتی از عسل موجب شفای از هر دردی است، خداوند متعال می‌فرماید: «از شکم زنبوران شیره‌ای بیرون می‌آید که رنگ‌های گوناگون دارد و در آن برای مردم شفاست.» و این شفا به همراه خواندن قرآن است.

و جویدن کُندر بلغم را ذوب می‌کند، در آغاز غذا خوردن، نخست با نمک شروع کنید که اگر مردم می‌دانستند که نمک چه خاصیّتی دارد، آن را بر داروی تریاق تجربه شده ترجیح می‌دادند و بر می‌گزیدند، کسی که غذایش را با خوردن نمک آغاز کند هفتاد درد او از آنچه جز خدا نمی‌داند از بین می‌رود. در فصل تابستان بر شخص تب‌دار آب خنک بریزید که حرارت آن را آرام می‌کند. در هر ماه سه روز روزه بگیرید که برابر با روزهٔ یک عمر است. و ما دو پنجشنبه را که یک چهارشنبه در میان آن دو است روزه می‌گیریم، زیرا که خداوند دوزخ را در روز چهارشنبه آفریده است. هرگاه یکی از شما در پی حاجتی است، بامداد روز پنج‌شنبه اقدام کند که پیامبر خدا(ص) فرمود: «خدایا! روز پنجشنبه را برای امّت من مبارک گردان.» و آنگاه که می‌خواهد از

عمران، و آية الكرسيّ، وإنّا أنزلناه، وأمّ الكتاب فإنّ فيها قضاء لحوائج الدّنيا والآخرة. عليكم بالصّفيق من الثياب فإنّه من رقّ ثوبه رقّ دينه.

لا يقومنّ أحدكم بين يدي الرّبّ جلّ جلاله وعليه ثوب يشفّ. توبوا إلى الله عزّوجلّ وادخلوا في محبّته، فإنّ الله عزّوجلّ يُحبُّ التّوابين ويحبُّ المتطهّرين، والمؤمن توّابٌ. إذا قال المؤمن لأخيه: أُفٌّ إنقطع ما بينهما، فإذا قال له: أنت كافر كفر أحدهما. وإذا اتّهمه انماث الإسلام في قلبه كما ينماث الملح في الماء. باب التوبة مفتوح لمن أرادها، فتوبوا إلى الله توبة نصوحاً عسى ربّكم أن يكفّر عنكم سيّئاتكم، وأوفوا بالعهد إذا عاهدتم فما زالت نعمة ولا نضارة عيش إلّا بذنوب اجترحوا إنّ الله ليس بظلّام للعبيد. ولو أنّهم استقبلوا ذلك بالدُّعاء والإنابة لم تزل، ولو أنّهم إذا نزلت بهم النقم وزالت عنهم النعم فزعوا إلى الله عزّوجلّ بصدق من نيّاتهم ولم يهنوا ولم يسرفوا لأصلح الله لهم كلَّ فاسد ولردَّ عليهم كلَّ صالح. وإذا ضاق المسلم فلا يشكونّ ربّه عزّوجلّ وليشتك إلى ربّه الّذي بيده مقاليد الأُمور وتدبيرها في كلّ امرىء واحدة من ثلاث: الطيرة والكبر والتمنّي فإذا تطيّر أحدكم فليمض على طيرته وليذكر الله عزّوجلّ. وإذا خشي الكبر فليأكل مع عبده وخادمه وليحلب الشاة، و إذا تمنّى فليسأل الله عزّوجلّ ويبتهل إليه ولا ينازعه نفسه إلى الإثم. خالطوا النّاس بما يعرفون، ودعوهم ممّا ينكرون، ولا تحملوهم على أنفسكم وعلينا، إنّ أمرنا صعب مستصعب لا يحتمله إلّا ملك مقرّب أو نبيٌّ مرسل أو عبدٌ قد امتحن الله قلبه للإيمان. إذا وسوس الشيطان إلى أحدكم فليتعوّذ بالله وليقل: «آمنت بالله وبرسوله مخلصاً له الدّين». إذا كسى الله عزّوجلّ مؤمناً ثوباً جديداً فليتوضّأ وليصلّ ركعتين يقرأ فيهما أُمّ الكتاب وآية الكرسيّ وقل هو الله أحد، وإنّا أنزلناه في ليلة القدر، ثمّ ليحمد الله الّذي ستر عورته وزيّنه في النّاس وليكثر من قول «لا حول ولا قوّة إلّا بالله العليّ العظيم» فإنّه لا يعصي الله فيه، وله بكلّ سلك فيه ملك

خانه بیرون آید، آیه‌های آخر سورهٔ آل عمران و آیة الکرسی و سورهٔ «انّا انزلناه» و سورهٔ حمد را بخواند که حوائج و نیازهای دنیایی و آخرتی او روا خواهد شد. بر شما باد که لباس‌های ضخیم بپوشید که هرکس لباس نازک بپوشد، دینش هم نازک وناتوان خواهد شد.

هیچ کدام از شما با لباس بدن‌نما در برابر خداوند متعال نایستد. به سوی خداوند متعال توبه نمایید وخود را در محبّت او وارد سازید؛ چرا که خداوند متعال توبه کنندگان و پاکیزگان را دوست می‌دارد و مؤمن همواره توبه کننده است. هرگاه مؤمنی به برادرش بگوید: اُف، رشتهٔ برادری بین آن دو بریده می‌شود و اگر به او بگوید: تو کافری، یکی از آن دو کافر می‌گردد. و هرگاه برادرش را متّهم سازد، اسلام در دل او همچون آب شدن نمک در آب، حل می‌شود. در توبه برای کسی که توبه کند، باز است. پس به سوی خدا توبهٔ خالص نمایید، باشد که پروردگارتان گناهان شما را بپوشاند. و آنگاه که پیمان بستید، به پیمانتان وفا کنید که هیچ نعمت و نشاط زندگی از بین نرفته مگر به وسیلهٔ گناهانی که مرتکب شده‌اند، و بی تردید خداوند نسبت به بندگانش ستم روا نمی‌دارد. و اگر آنان در آن هنگام با دعا و زاری به استقبال آن می‌رفتند نعمتشان زایل نمی‌شد و اگر آنان به هنگام فرود نعمت و زوال نعمت با نیّتهای راستین به سوی خدا پناه برده و سستی نکرده و زیاده روی نمی‌کردند، البته خداوند هر فسادی را برای آنان اصلاح می‌کرد و هر شایسته‌ای را برای آنان باز می‌گرداند. و هرگاه عرصه بر مسلمانی تنگ شد، از پروردگارش شکوه نکند؛ بلکه به سوی پروردگارش که کلیدهای کارها و تدبیر آن به دست اوست شکایت برد. در هر کس یکی از سه چیز است: فال بد زدن، تکبر و آرزو؛ پس هرگاه یکی از شما فال بد زد به آن اعتنا نکرده و کارش را ادامه داده و خدا را به یاد آورد. و هنگامی که از تکبر ترسید، با بنده و نوکر خود هم غذا شده و گوسفند را خود بدوشد. و چون آرزو کرد از خداوند متعال بخواهد و به سوی او زاری کرده و نفسش او را به گناه وادار نسازد. با مردم آن اندازه که شناخت دارند، معاشرت کنید و از آنچه که نمی‌شناسند واگذارید و آنها را بر خود و ما مشورانید که امر ما دشوار و سخت است و به جز فرشتهٔ مقرّب یا پیامبر مرسل یا بنده‌ای که خداوند دلش را برای ایمان آزموده، کسی نمی‌تواند آن را تحمّل کند. آنگاه که شیطان دل یکی از شما را وسوسه کرد، بایستی به خدا پناه برده و بگوید به خدا و پیامبرش ایمان آورده و دینم را به او خالص گردانیدم. و هرگاه خداوند متعال به مؤمنی لباس نو پوشاند، وضو گرفته و دورکعت نماز بخواند، که در آن دو سورهٔ حمد و آیة الکرسی و سورهٔ «قل هوالله احد» و سورهٔ «انا انزلناه» بخواند آنگاه خدایی را که عورت او را پوشانده و او را میان مردم زینت داده سپاس گوید. و بسیار بگوید: «هیچ نیرو و توانایی جز از جانب خدای والا و بزرگ نیست.» که اگر چنین کند

يقدّس له ويستغفر له ويترحّم عليه.

اطرحوا سوء الظنّ بينكم فإنّ الله عزّوجلّ نهى عن ذلك. أنا مع رسول الله صلّى الله عليه وآله ومعي عترتي وسبطيّ على الحوض فمن أرادنا فليأخذ بقولنا وليعمل عملنا، فإنّ لكلّ أهل بيت نجيب ولنا شفاعة، ولأهل مودّتنا شفاعة فتنافسوا في لقائنا على الحوض فإنّا نذود عنه أعداءنا ونسقي منه أحبّاءنا وأولياءنا، ومن شرب منه شربة لم يظمأ بعدها أبداً، حوضنا مَترع فيه مَثْعَبان ينصبّان من الجنّة: أحدهما من تسنيم، والآخر من معين، على حافتيه الزعفران، وحصاه اللّؤلؤ والياقوت، وهو الكوثر. إنّ الأُمور إلى الله عزّوجلّ ليست إلى العباد، ولو كانت إلى العباد ما كانوا ليختاروا علينا أحداً ولكن الله يختصُّ برحمته من يشاء، فاحمدوا الله على ما اختصّكم به من بادي النعم؛ على طيب الولادة.

كلُّ عين يوم القيامة باكية، وكلُّ عين يوم القيامة ساهرة إلّا عين من اختصّه الله بكرامته، وبكى على ما ينتهك من الحسين وآل محمّد عليهم السّلام. شيعتنا بمنزلة النحل لو يعلم النّاس ما في أجوافها لأكلوها، لا تعجّلوا الرّجل عند طعامه حتّىٰ يفرغ، ولا عند غائطه حتّىٰ يأتي على حاجته. إذا انتبه أحدكم من نومه فليقل: «لا إله إلّا الله الحليم الكريم الحيُّ القيُّوم، وهو على كلّ شيءٍ قديرٌ، سبحان ربّ النّبيّين وإله المرسلين و سبحان ربّ السّماوات السّبع وما فيهنَّ وربُّ الأرضين السّبع وما فيهنَّ وربُّ العرش العظيم والحمد لله ربّ العالمين» فإذا جلس من نومه فليقل قبل أن يقوم: «حسبي الله حسبي الرّبُّ من العباد، حسبي الّذي هو حسبي منذ كنت، حسبي الله و نعم الوكيل».

وإذا قام أحدكم من اللّيل فلينظر إلى أكناف السماء وليقرأ «إنَّ في خلق السّماوات والأرض – إلى قوله: – إنّك لا تخلف الميعاد»، الإطلاع في بئر زمزم يذهب الدّاء فاشربوا من مائها ممّا يلي الرُّكن الّذي فيه الحجر الأسود، فإنَّ تحت الحجر أربعة

خدا را در آن لباس معصیت نکرده و به هر نخی که در آن لباس است فرشته‌ای گماشته شود که برای او خدا را تقدیس نموده و برای او آمرزش بخواهد و ترحم نماید.

بدگمانی را از میان خود بدور اندازید که خداوند متعال از این کار بازداشته است.من به همراه پیامبر خدا(ص) و خاندانم و دو فرزندم با هم در کنار حوض(کوثر) هستیم، هر کس ما را بخواهد، بایستی سخن ما را گرفته و به کردار ما عمل نماید، زیرا که هر خاندانی افراد نجیبی دارند و شفاعت از برای ماست، و دوستان ما نیز شفاعت خواهند نمود. پس برای ملاقات با ما در کنار حوض از همدیگر پیشی گیرید، زیرا که ما دشمنانمان را از خود می‌رانیم و دوستان و پیروانمان را از آن سیراب می‌نماییم و هر کس شربتی از آن بنوشد، پس از آن هرگز تشنه نگردد، حوض ما سرشار است که در آن دو چشمه آب است که از بهشت در آن می‌ریزد: یکی از چشمهٔ تسنیم و دیگر از مَعین (چشمهٔ گوارا) که پیرامون آن زعفران است و ریگ‌هایش از لؤلؤ و یاقوت است که همان (حوض) کوثر است. کارها به دست خداست، نه در دست بندگان؛ و اگر به دست بندگان بود، هرگز دیگری را بر ما بر نمی‌گزیدند و لیکن خداوند رحمتش را به هر کس که بخواهد مخصوص می‌گرداند. پس خدای را در برابر نعمت‌های اولیه در جهت حلال‌زاده بودن سپاس گویید.

هر چشمی در روز رستاخیز گریان است و هر دیده‌ای در روز رستاخیز بیدار، مگر چشمی که خداوند آن را ویژهٔ کرامتش قرار داده باشد و هر هتک حرمتی که از امام حسین(ع) و خاندان پیامبر(ص) شد گریه کرده باشد. شیعهٔ ما به منزلهٔ زنبور است که اگر مردم می‌دانستند در باطن آنها چیست آنها را می‌خوردند. آنگاه که مردی مشغول خوردن غذاست، او را شتاب‌زده نکنید تا از غذا خوردن فارغ شود و نیز کسی که بر قضای حاجت گشته تا کارش تمام شود، شتابزده نکنید. هر گاه یکی از شما از خواب بیدار شد، بگوید: «معبودی جز خدای بردبار و کریم، زنده و پاینده نیست که او بر هر چیزی توانا است، منزّه است پروردگار پیامبران و خدای فرستادگان و پروردگار آسمان‌های هفت‌گانه و آنچه در آنهاست و پروردگار زمین‌های هفت‌گانه و آنچه در آنهاست و پروردگار عرش بزرگ و سپاس از آنِ پروردگار جهانیان است.» و آنگاه که از خوابش بیدار شد، پیش از ایستادن بگوید: «خداوند مرا بس است، پروردگارم برای من از مردم بس است، بس است کسی که او از آن روزی که بودم برای من بس است. خداوند برای من بس است که خوب کار سازی است.»

و هر گاه یکی از شما شب هنگام از خواب برخاست، به اطراف آسمان نگریسته و بخواند: «به راستی که در آفرینش آسمان و زمین ـ تا ـ به راستی که تو در وعده گاه خلاف نمی‌کنی». سرکشیدن به چاه زمزم درد را از بین می‌برد، پس از آب آن که در سمت رکن حجرالاسود است بیاشامید که در زیر حجر الاسود چهارچشمهٔ بهشتی

أنهار من الجنّة الفرات والنيل وسيحان وجيحان وهما نهران.

لا يخرج المسلم في الجهاد مع من لا يؤمن على الحكم ولا ينفذ في الفيء أمر الله عزّوجلّ، فإن مات في ذلك كان معيناً لعدوّنا في حبس حقوقنا والإشاطة بدمائنا وميتته ميتة جاهليّة. ذكرنا أهل البيت شفاء من العلل والأسقام ووسواس الرّيب وجهتنا رضى الرّبّ عزّوجلّ، والآخذ بأمرنا معنا غداً في حظيرة القدس. والمنتظر لأمرنا كالمتشحّط بدمه في سبيل الله. من شهدنا في حربنا أو سمع واعيتنا فلم ينصرنا أكبّه الله على منخريه في النّار.

ونحن باب الغوث إذا اتّقوا وضاقت عليهم المذاهب، ونحن باب حطّة وهو باب السّلام من دخله نجا ومن تخلّف عنه هوى، بنا يفتح الله، وبنا يختم الله، وبنا يمحو ما يشاء، وبنا يثبت، وبنا يدفع الله الزّمان الكَلِب، وبنا ينزل الغيث، فلا يغرّنكم بالله الغرور، ما أنزلت السماء من قطرة من ماء منذ حبسه الله عزّوجلّ، ولو قد قام قائمنا لأنزلت السماء قطرها، ولأخرجت الأرض نباتها، ولذهب الشحناء من قلوب العباد، واصطلحت السّباع والبهائم حتّىٰ تمشي المرأة بين العراق إلى الشام لا تضع قدميها إلّا على النبات وعلى رأسها زينتها لا يهيجها سَبُع ولا تخافه.

لو تعلمون مالكم في مقامكم بين عدوّكم وصبركم على ما تسمعون من الأذى لقرّت أعينكم، ولو فقدتموني لرأيتم من بعدي أموراً يتمنّى أحدكم الموت ممّا يرى من أهل الجحود والعدوان من أهل الأثرة والإستخفاف بحقّ الله تعالى ذكره والخوف على نفسه، فإذا كان ذلك فاعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرّقوا، وعليكم بالصّبر والصّلاة والتقيّة، اعلموا أنّ الله تبارك وتعالى يبغض من عباده المتلوّن فلا تزولوا عن الحقّ، وولاية أهل الحقّ فإنّ من استبدل بنا هلك وفاتته الدّنيا وخرج منها بحسرة.

إذا دخل أحدكم منزله فليسلّم على أهله يقول: «السلام عليكم» فإن لم يكن له

است: فرات، نیل و دو چشمهٔ سیحان و جیهان که دو رود خانه‌اند.

مسلمان نبایستی در رکاب کسی که به فرمان خدا ایمان ندارد و در مورد غنیمت دستور خدا را اجرا نمی‌کند، به جهاد برود که اگر در چنین جنگی کشته شود، دشمن ما را در منع حقوق ما و ریختن خون ما یاری کرده است و مرگ او مرگ دوران جاهلیت است. یاد ما اهل بیت از دردها، بیماری‌ها و وسوسه‌های تردیدآمیز شفاست و آمدن به سوی ما مایهٔ خشنودی پروردگار بزرگ است و آن که دستورات ما را گرفته و عمل کند، فردای قیامت در جایگاه قدس با ما خواهد بود. و آن که منتظر امر ما باشد، همچون کسی است که در راه خدا به خون غلتیده است. هر که جنگ ما با دشمنان را ببیند و یا نالهٔ دادخواهی ما را بشنود و ما را یاری ننماید، خداوند او را به صورت درآتش می‌افکند. آنگاه که مردم بیم داشته باشند و راه‌ها بر آنان تنگ گردد.

ما دروازهٔ فریادرسیِ آنان هستیم و ما باب حطّه (ریزش گناه) هستیم و آن درِ سلامتی است که هر کس از آن داخل گردد رهایی یافته و هر کس بازماند نابود می‌گردد. خداوند به وسیلهٔ ما آغاز می‌نماید و به وسیلهٔ ما پایان می‌دهد و به خاطر ما آنچه بخواهد محو می‌کند و به جهت ما استوار می‌سازد و به واسطهٔ ما شرّ دوران سخت را بر می‌گرداند و به خاطر ما باران فرو می‌فرستد، پس فریب‌کار (شیطان) شما را از خدا فریب ندهد. از روزی که خدای متعال درهای آسمان را بسته، یک قطره آب از آن فرود نیامده و اگر قائم ما(ع) قیام نماید آسمان بارانش را ببارد و زمین گیاهش را برویاند و کینه از دل بندگان زدوده شود و درندگان و چهارپایان با یکدیگر در صلح و آشتی بوده، تا آنجا که زنی از عراق تا شام راه بیفتد و جز بر سبزه زاران گام ننهد و زیور و زینت خود را بر سر داشته شد، هیچ درنده‌ای او را به هیجان نیاورده و او از هیچ چیزی نترسد.

اگر بدانید که جایگاه شما در میان دشمنتان و بردباری شما بر آزاری که می‌شنوید چقدر والاست، قطعاً چشم‌هایتان روشن می‌گردد. و اگر مرا از دست بدهید پس از من کارهایی را خواهید دید که هر کدام از شما آرزوی مرگ کند از آنچه از منکران و تجاوزکاران حق خدا و بیم بر جان خود ببیند. پس در چنین روزی همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و بر شما باد بردباری و نماز و تقیّه. بدانید که خداوند متعال از بندگانش کسانی را که رنگارنگ‌اند دشمن می‌دارد. پس، از حق و ولایت اهل حق بر کنار نشوید، زیرا که اگر کسی به جای ما دیگری را برگزیند نابود می‌گردد و دنیا از دستش فوت شده و با حسرت از دنیا می‌رود.

هنگامی که یکی از شما به خانه‌اش وارد شد به اهل خانه سلام دهد و بگوید: سلام

أهل فليقل «السّلام علينا من ربّنا»، وليقرأ قل هو الله أحد حين يدخل منزله فإنّه ينفي الفقر. علّموا صبيانكم الصّلاة وخذوهم بها إذا بلغوا ثمان سنين، تنزّهوا عن قرب الكلاب فمن أصاب الكلب وهو رَطبٌ فليغسله وإن كان جافّاً فلينضح ثوبه بالماء.

إذا سمعتم من حديثنا ما لاتعرفون فردُّوه إلينا وقفوا عنده، وسلّموا حتّىٰ يتبيّن لكم الحقّ، ولا تكونوا مذاييع عَجلى، إلينا يرجع الغالي وبنا يلحق المقصّر الّذي يقصّر بحقّنا. من تمسّك بنا لَحِق، ومن سلك غير طريقتنا غرق. لمحبّينا أفواج من رحمة الله، ولمبغضينا أفواج من غضب الله، وطريقنا القصد وفي أمرنا الرُّشد.

لا يكون السّهو في خمس: في الوتر، والجمعة، والركعتين الأُولَيَيْن من كلّ صلاة مكتوبة، وفي الصّبح، وفي المغرب، ولا يقرأ العبد القرآن إذا كان على غير طهور حتّىٰ يتطهّر. اعطوا كلَّ سورة حظّها من الرُّكوع والسّجود إذا كنتم في الصّلاة لا يصلّي الرَّجل في قميص متوشّحاً به فإنّه من أفعال قوم لوط.

تجزي الصّلاة للرَّجل في ثوب واحد، يعقد طرفيه على عنقه وفي القميص الصفيق يزرُّه عليه، لا يسجد الرَّجل على صورة ولا على بساط فيه صورة، ويجوز أن تكون الصّورة تحت قدميه أو يطرح عليه ما يواريها، لا يعقد الرَّجل الدَّراهم الّتي فيها صورة في ثوبه وهو يصلّي، ويجوز أن يكون الدَّراهم في هميان أو في ثوب إذا خاف ويجعلها إلى ظهره، لا يسجد الرَّجل على كدس حنطة، ولا على شعير، ولا على لون ممّا يؤكل، ولا يسجد على الخبز. ولا يتوضّأ الرَّجل حتّىٰ يسمّي يقول قبل أن يمسَّ الماء «بسم الله وبالله، اللّهمَّ اجعلني من التوّابين واجعلني من المتطهّرين» فإذا فرغ من طهوره قال: «أشهد أن لا إله إلّا الله وحده لا شريك له، وأشهد أنَّ محمّداً عبده ورسوله» – صلّى الله عليه وآله – فعندها يستحقُّ المغفرة.

من أتى الصّلاة عارفاً بحقّها غُفر له. لا يصلّي الرَّجل نافلة في وقت فريضة إلّا من

علیکم و اگر کسی در خانه نباشد بگوید: سلام بر ما از جانب پروردگارمان، و بایستی هنگام ورود به خانه‌اش سورهٔ «قل هو الله احد» را بخواند که فقر را از بین می‌برد. به کودکان خود نماز یاد دهید و آنگاه که هشت ساله شدند جهت نماز نخواندن مورد بازخواست قرار دهید. از نزدیک شدن به سگان بپرهیزید، کسی که سگ در حال رطوبت به او برخورد، خود را بشوید و اگر خشک باشد بر لباس خود آب بپاشد.

هر گاه از حدیث ما چیزی که معنایش را نمی‌فهمید شنیدید آن را به خود ما بازگردانید و در مورد آن توقف کنید و تسلیم شوید تاحق بر شما آشکار گردد و از فاش کنندگان راز و عجول مباشید. تندروان و غالیان به ما بازگشته و کوته ورزان بازمانده که در حق ما کوتاهی کرده‌اند، بایستی به ما بپیوندند. هر کس به ما چنگ زند به ما ملحق می‌شود و هر کس به جز راه ما گام بردارد غرق می‌شود. برای دوستان ما فوج‌هایی از رحمت خدا و برای دشمنان ما فوج‌هایی از خشم خداست، و راه ما میانه‌روی و در دستورات ما رشد و راهیابی است.

در پنج مورد شک نمی‌شود: نماز وتر، نماز جمعه، و دو رکعت نخست از نمازهای واجب و نماز صبح و نماز مغرب و هر گاه بنده‌ای وضو نداشته باشد، قرآن نخواند تا وضو بگیرد. آنگاه که در نمازید. هر سوره‌ای که می‌خوانید رکوع و سجود آن را به طور کامل به جای آورید. مرد در پیراهنی که حمایل‌وار به تن کرده، نماز نخواند که از کارهای قوم لوط بوده است.

نماز خواندن برای مرد در لباسی که دو طرف آن را به گردنش گره زده و پیراهنی ضخیم که دگمه‌هایش رابسته، کفایت می‌کند. مرد نبایستی بر صورت یا فرشی که در آن تصویر باشد سجده کند و اگر تصویر در زیر پایش بوده یا چیزی بر آن بیندازد که آن را بپوشاند، جایز است. مرد نباید درهم‌هایی راکه تصویر دارد در حال نماز در لباسش گره زند. و جایز است که آن درهم‌ها را اگر می‌ترسد در کیسه‌ای یا در لباس دیگر قرار دهد و به کمرش ببندد. مرد نبایستی برخرمن گندم و خرمن جو و به هیچ نوع خوردنی سجده کند، و نیز نباید بر نان سجده نماید و مرد تا نام خدا را بر زبان نیاورده وضو نگیرد تا این که بسم الله گفته، پیش از دست زدن بر آب بگوید: «به نام خدا و با خدا، خداوندا! مرا از توبه کنندگان و پاکیزگان قرار ده.» آنگاه که از وضویش فارغ شد بگوید: «گواهی می‌دهم که معبودی جز خدا نیست که یکتاست و شریکی ندارد و گواهی می‌دهم که محمّد بنده و فرستادهٔ اوست.» که در این هنگام سزاوار آمرزش خواهد بود.

کسی که با شناختن حق نماز، نماز خواند آمرزیده می‌شود. مرد نبایستی در هنگام

عذر ولكن يقضي بعد ذلك إذا أمكنه القضاء. قال الله تبارك وتعالى: «الّذينهم على صلاتهم دائمون» يعني الّذين يقضون ما فاتهم من اللّيل بالنّهار، وما فاتهم من النّهار باللّيل، لا تقضي النافلة في وقت فريضة، إبدأ بالفريضة ثمّ صلّ ما بدالك.

الصّلاة في الحرمين تعدل ألف صلاة، ونفقة درهم في الحجّ تعدل ألف درهم. ليخشع الرّجل في صلاته فإنّه من خشع قلبه لله عزّوجلّ خشعت جوارحه فلا يعبث بشيء، القنوت في صلاة الجمعة قبل الرّكوع الثانية ويقرأ في الأُولى الحمد والجمعة وفي الثانية الحمد والمنافقين. اجلسوا في الرّكعتين حتّىٰ تسكن جوارحكم ثمّ قوموا فإنّ ذلك من فعلنا.

إذا قام أحدكم بين يدي الله جلّ جلاله فليرفع يده حِذاء صدره، وإذا كان أحدكم بين يدي الله جلّ جلاله فَلْيَتَحَرّ بصدره وليقم صلبه ولا ينحني، إذا فرغ أحدكم من الصّلاة فليرفع يديه إلى السّماء ولينصب في الدُّعاء، فقال عبدالله بن سبا: يا أمير المؤمنين أليس الله في كلّ مكان؟ قال: بلى، قال: فلِمَ يرفع العبد يديه إلى السّماء؟ قال: أما تقرأ: «وفي السّماء رزقكم وما توعدون» فمن أين يطلب الرّزق إلّا من موضعه، وموضع الرّزق وما وعد الله عزّوجلّ السّماء. لا ينفتل العبد من صلاته حتّىٰ يسأل الله الجنّة ويستجير به من النّار ويسأله أن يزوّجه من الحور العين. إذا قام أحدكم إلى الصّلاة فليصلّ صلاة مودّع. لا يقطع الصّلاة التبسّم وتقطعها القهقهة. إذا خالط النوم القلب وجب الوضوء. إذاغلبتك عينك وأنت في الصّلاة فاقطع الصّلاة ونَمْ، فإنّك لا تدري تدعو لك أو على نفسك، لعلّك أن تدعو على نفسك.

من أحبّنا بقلبه وأعاننا بلسانه وقاتل معنا أعداءَنا بيده فهو معنا في الجنّة في درجتنا. ومن أحبّنا بقلبه وأعاننا بلسانه ولم يقاتل معنا أعداءنا فهو أسفل من ذلك بدرجتين. ومن أحبّنا بقلبه ولم يُعِنّا بلسانه ولا بيده فهو في الجنّة. ومن أبغضنا بقلبه

نماز واجب نماز نافله بخواند؛ مگر عذری داشته باشد که پس از آن در صورت امکان قضا نماید، خداوند می‌فرماید: «کسانی که همواره در نمازند» یعنی کسانی که همواره آنچه شب از آنان فوت می‌شود در روز، و آنچه در روز از آنان فوت شده در شب قضا می‌کنند، در وقت نماز واجب قضای نماز نافله نمی‌شود. نخست نماز واجب را بخوان، آنگاه هر چه خواستی نماز دیگر بخوان.

نماز در مکه و مدینه برابر هزار نماز است و انفاق یک درهم در راه حج برابر با هزار درهم است. مرد بایستی در نمازش خشوع داشته باشد که هر کس دلش برای خدا خاشع شد اعضای بدنش خاشع شده و با چیزی بازی نمی‌کند. قنوت در نماز جمعه پیش از رکوع رکعت دوم است و در رکعت نخست سورهٔ حمد و سورهٔ جمعه خوانده می‌شود و در رکعت دوّم سورهٔ حمد و منافقین. در هر دو رکعت پس از دو سجده بنشینید تا اعضای بدن شما آرام گیرد، سپس برخیزید که ما چنین می‌کنیم.

هنگامی که یکی از شما در پیشگاه خداوند متعال ایستاد، دست خود برابر سینه‌اش بلند کند و آنگاه که یکی از شما در برابر خداوند بوده، بایستی سینه‌اش را جلو برده و کمرش را راست نگه داشته و خم نشود و هرگاه یکی از شما از نمازش فارغ شد، باید دو دست خود را به آسمان بلند کرده و در دعا زیاده روی کند.

عبدالله بن سبا گفت: ای امیرمؤمنان! مگر خدا در همه جا نیست؟ فرمود: چرا. گفت: پس چرا بنده دست‌هایش را به سوی آسمان بلند کند؟ فرمود: مگر در قرآن نمی‌خوانی که: «روزی شما و آنچه بدان وعده داده شده‌اید در آسمان است» پس روزی را جز از جایی که برای آن شخص می‌توان خواست می‌شود که جای معیّن روزی و هر چه خدا وعده داده آسمان است. بنده از نمازش برنمی گردد تا آن که از خدا بهشت را بخواهد و به او از آتش دوزخ پناه برده واز او بخواهد که از حورالعین به او همسر دهد. هرگاه یکی از شما برای نماز ایستاد، بایستی نماز وداع کننده بخواند، و لبخند نماز را قطع نمی‌کند؛ ولی قهقهه باعث قطع نمازش می‌شود، هنگامی که خواب به دل راه یافت وضو واجب می‌شود و هرگاه در حال نماز خواب بر چشمت غلبه کرد نماز را قطع کن و بخواب؛ زیرا که تو نمی‌دانی به خود دعا می‌کنی یا نفرین می‌نمایی یا شاید به خودت نفرین می‌کنی.

هر کس ما را به دلش دوست داشته و با زبانش یاری‌مان کند و در رکاب ما با دستانش با دشمنانمان بجنگد، او در بهشت با ما و در درجهٔ ما خواهد بود و کسی که ما را به دلش دوست داشته و با زبانش ما را یاری کند و در رکاب ما با دشمنانمان جنگ نکند، او از آن که گفتیم دو درجه پائین‌تر خواهد بود و هر که ما را به دلش دوست داشته و با زبان و دستش یاری نکند، او در بهشت خواهد بود. و هر که ما را به دلش

وأعان علينا بلسانه ويده فهو مع عدوّنا في النّار، ومن أبغضنا بقلبه وأعان علينا بلسانه فهو في النّار ومن أبغضنا بقلبه ولم يعن علينا بلسانه ولا بيده فهو في النّار.

إنَّ أهل الجنّة لينظرون إلى منازل شيعتنا كما ينظر الإنسان إلى الكواكب في السّماء.

إذا قرأتم من المسبّحات الأخيرة فقولوا: «سبحان الله الأعلى». وإذا قرأتم «إنَّ الله وملائكته يصلّون على النّبيّ» فصلّوا عليه في الصّلاة كنتم أو في غيرها.

ليس في البدن شيء أقلَّ شكراً من العين فلا تعطوها سُؤلها فتشغلكم عن ذكر الله عزّوجلّ، إذا قرأتم «والتّين» فقولوا في آخرها: «ونحن على ذلك من الشّاهدين».

إذا قرأتم «قولوا آمنّا بالله» فقولوا: «آمنّا بالله حتّى تبلغوا- إلى قوله- مسلمون»، إذا قال العبد في التشهّد في الأخيرتين وهو جالسٌ: «أشهد أن لا إله إلّا الله وحده لا شريك له وأشهد أنَّ محمّداً عبده ورسوله وأنَّ الساعة آتية لا ريب فيها وأنَّ الله يبعث من في القبور» ثمّ أحدث حدثاً فقد تمّت صلاته. ما عُبد الله بشيء أشدّ من المشي إلى بيته. اطلبوا الخير في أخفاف الإبل وأعناقها، صادرة وواردة. إنّما سمّي السّقاية لأنَّ رسول الله صلّى الله عليه وآله أمر بزبيب أُتي به من الطائف أن ينبذ ويطرح في حوض زمزم لأنّ ماءها مُرٌّ فأراد أن يكسر مرارته فلا تشربوا إذا عتق.

إذا تعرّى الرّجل نظر إليه الشيطان فطمع فيه فاستتروا، ليس للرّجل أن يكشف ثيابه عن فخذه ويجلس بين قوم. من أكل شيئاً من المؤذيات بريحها فلا يقربنَّ المسجد. ليرفع الرّجل الساجد مؤخّره في الفريضة إذا سجد.

إذا أراد أحدكم الغسل فليبدأ بذراعيه فليغسلهما. إذا صلّيت فاسمع نفسك القراءة والتكبير والتسبيح. إذا انفتلت من الصّلاة فانفتل عن يمينك.

تزوّد من الدّنيا فإنَّ خير ما تزوّد منها التّقوى. فُقدت من بني إسرائيل أُمّتان

دشمن داشته و با زبانش و دستش بر علیه ما ضرر رساند، او با دشمن ما در آتش خواهد بود و هر که ما را به دلش دشمن داشته و با زبانش بر ما ضرر بزند او در دوزخ خواهد بود و هر که ما را به دلش دشمن داشته و به ما با زبان و دستش ضرر نزند او در آتش خواهد بود، به راستی که بهشتیان به خانه‌های شیعیان ما می‌نگرند؛ همان گونه که آدمی به ستارگان آسمان می‌نگرد.

هر گاه از سوره‌های تسبیح‌دار که در اواخر قرآن است خواندید، بگویید: «پاک و منزّه است خدای والا»، و هر گاه آیهٔ «به راستی که خدا و فرشتگانش بر پیامبر صلوات می‌فرستند» را خواندید، پس بر او صلوات بفرستید؛ چه در نماز باشید یا در غیر آن.

در بدن چیزی که از چشم کمتر شکر خدا کند نیست، پس هر چه او می‌خواهد به او ندهید؛ مبادا شما را از یاد خدا غافل سازد. آنگاه که سورهٔ «تین» را خواندید در آخرش بگویید: «و ما بر این امر از گواهان هستیم.»

وقتی خواندید: «بگویید به خدا ایمان آوردیم» بگویید: «به خدا ایمان آوردیم تا برسید به مسلمون.» هنگامی که بنده‌ای در تشهد در دو رکعت آخری در حال نشسته بگوید: «گواهی می‌دهم که معبودی جز خدایی که شریکی ندارد نیست و گواهی می‌دهم که محمّد بنده و فرستادهٔ خداست و به راستی که قیامت فرا رسنده است و تردیدی در آن نیست و خداوند آنچه را که در گورهاست بر می‌انگیزاند»؛ آنگاه اگر حدثی از او سر زد نمازش به پایان رسیده است. خداوند به چیزی که سخت‌تر از پیاده رفتن به خانه‌اش باشد، پرستش نشده است. خیر را در سم و گردن شتران به هنگام آمد و رفتشان بخواهید. این که نبیذ سقایه نامیده شده، به این جهت است که پیامبر خدا(ص) دستور داد کشمش را که از طائف برای حضرتش آورده بودند، بخیسانند و در حوض زمزم بریزند که آبش تلخ بود و حضرت می‌خواست تلخی آن بشکند، پس اگر آب کشمش کهنه شد از آن نیاشامید. هنگامی که مرد برهنه شود شیطان به او نگریسته وطمع می‌کند، پس خود را بپوشانید، مرد نباید لباس خود را از رانش دور کرده و در میان گروهی بنشیند. کسی که چیزی را که بوی آزار دهنده دارد بخورد (مثل سیر یا پیاز) نبایستی به مسجد نزدیک شود. مرد بایستی در سجدهٔ نماز واجب قسمت اخیر بدن خود را بلند کند. هر گاه یکی از شما بخواهد غسل کند، بایستی از دوبازوی خود آغاز کرده و آنها را بشوید، هنگامی که نماز خواندی بایستی خودت قرائت و تکبیر و تسبیح را بشنوی، و آنگاه که از نماز فارغ شدی به سمت راست خود برگردان.

از دنیا توشه بگیر که بهترین توشه‌ای که از آن برمی‌گیری پارسایی است. از بنی اسرائیل دو امّت گم شدند: یکی در دریا و دیگری در خشکی، پس به جز چیزی که

واحدة في البحر وأُخرى في البرّ، فلا تأكلوا إلّا ما عرفتم، من كتم وجعاً أصابه ثلاثة أيّام من النّاس وشكا إلى الله كان حقّاً على الله أن يعافيه منه.

أبعد ما كان العبد من الله إذا كان همّه بطنه وفرجه. لا يخرج الرَّجل في سفر يخاف فيه على دينه وصلاته. أُعطي السمع أربعة النّبيّ صلّى الله عليه وآله والجنّة والنّار و الحور العين، فإذا فرغ العبد من صلاته فليصلّ على النّبيّ صلّى الله عليه وآله ويسأل الله الجنّة، ويستجير بالله من النّار، ويسأله أن يزوّجه من الحور العين، فإنّه من صلّى على محمّد النّبيّ صلّى الله عليه وآله سمعه النّبيّ، ورفعت دعوته، ومن سأل الله الجنّة قالت الجنّة: يا ربّ أعط عبدك ما سأله. ومن استجار من النّار قالت النّار: يا ربّ أجِرْ عبدك ممّا استجارك، ومن سأل الحور العين قلن: اللّهمّ أعط عبدك ما سأل. الغناء نوح إبليس على الجنّة.

إذا أراد أحدكم النوم فليضع يده اليمنى تحت خدّه الأيمن وليقل: «بسم الله وضعت جنبي لله على ملّة إبراهيم ودين محمّدٍ وولاية من افترض الله طاعته، ما شاء الله كان وما لم يشأ لم يكن» فمن قال ذلك عند منامه حفظ من اللّص والمغير والهدم، و استغفرت له الملائكة. من قرأ قل هو الله أحد حين يأخذ مضجعه وكّل الله عزّوجلّ به خمسين ألف ملك يحرسونه ليلته.

وإذا أراد أحدكم النوم فلا يضعنّ جنبه على الأرض حتّىٰ يقول: «أُعيذ نفسي وديني وأهلي وولدي ومالي وخواتيم عملي وما رزقني ربّي وخوّلني بعزّة الله وعظمة الله وجبروت الله وسلطان الله ورحمة الله ورأفة الله وغفران الله وقوّة الله وقدرة الله و جلال الله وبصنع الله وأركان الله وبجمع الله وبرسول الله صلّى الله عليه وآله وبقدرة الله على ما يشاء من شرّ السامّة والهامّة، ومن شرّ الجنّ والإنس، ومن شرّ ما يدبُّ في الأرض وما يخرج منها ومن شرّ ما ينزل من السماء وما يعرج فيها ومن شرّ كلّ دابّة أنت آخذٌ بناصيتها إنّ ربّي على صراطٍ مستقيم وهو على كلّ شيءٍ

حلال بودنش را می‌شناسید نخورید. هر کس دردی راکه به او رسیده سه روز از مردم پنهان دارد و به خدا شکوه کند بر خدا لازم است که او را از آن درد شفابخشد.

دورترین حال بنده از خدا هنگامی است که همّتش شکم و شهوت جنسی‌اش باشد. مرد نباید به سفری که در آن به دین و نمازش بیمناک است برود. به چهار چیز شنوایی داده شده: پیامبر، بهشت، دوزخ و حورالعین، پس هنگامی که بنده نمازش به پایان رسید باید به پیامبر(ص) صلوات بفرستد و از خدا بهشت درخواست کند و به خدا از آتش پناه ببرد و از او بخواهد که حورالعین را به همسریِ او درآورد؛ زیراکسی که به پیامبر خدا(ص) صلوات بفرستد پیامبر(ص) صلواتش را می‌شنود و دعای او به بالا برده می‌شود و کسی که از خدا بهشت درخواست کند، بهشت می‌گوید: پروردگار من! آنچه بنده‌ات خواست، به او عطاکن و کسی که از آتش پناه ببرد، آتش گوید: ای پروردگار من! بنده‌ات را از آنچه که به تو پناه آورد پناهش ده و کسی که حورالعین بخواهد، آنها می‌گویند: خداوندا! آنچه بنده‌ات خواست به او عطاکن. غنا(ساز و آواز) توجه سرایی شیطان به خاطر بهشت است.

هرگاه یکی از شما بخواهد بخوابد دست راستش را زیرگونهٔ راستش بگذارد و بگوید: «به نام خدا پهلویم را به خاطر خدا و برملّت ابراهیم و دین محمّد(ص) و ولایت کسی که خداوند اطاعت او را واجب فرموده، بر زمین نهادم. آنچه خدا بخواهد می‌شود و آنچه نخواهد نمی‌شود.» هر کس این دعا را به هنگام خواب بخواند، از دزد و پیش‌آمدِ مهلک و ویرانی خانه در امان می‌ماند و فرشتگان بر او آمرزش می‌خواهند. کسی که به هنگام رفتن به بستر خود سورهٔ «قل هو الله احد» را بخواند خداوند متعال برای او پنجاه هزار فرشته می‌گمارد که آن شب او را پاسداری نمایند.

و هر گاه یکی از شما بخواهد بخوابد، پهلو بر زمین نگذارد تا این که بگوید: «جان، دین، خانواده و فرزند و دارایی و سرانجام عمل خود و هر چه راکه پروردگارم روزیم کرده و در دسترس من قرار داده به پناه عزّت و شکوه خدا و عظمت خدا و جبروت خدا و سلطنت خدا و رحمت خدا و مهربانی خدا و آمرزش خدا و نیروی خدا و توانایی خدا و جلال خدا و رفتار خدا و ارکان خدا و گردآوردن خدا و پیامبر خدا(ص) و به توانایی خدا بر آنچه بخواهد سپردم از شرّ جانوران سمّی و خزندهٔ گزنده و از شرّ پری وآدمی و از شرّ هر چیزی که بر روی زمین می‌جنبد و از شر آنچه که از زمین بیرون می‌آید و از شرّ آنچه که از آسمان فرود می‌آید و آنچه بر آسمان بالا می‌رود و از شر هر جنبنده‌ای که تو گیرندهٔ زمام او هستی، به راستی که پروردگارم بر راه راست است و او بر هر چیزی تواناست و هیچ نیرو و توانایی نیست مگر از جانب

قديرٌ ولا حول ولا قوّةَ إلّا بالله العليِّ العظيم» فإنَّ رسول الله صلّى الله عليه وآله كان يعوّذ بها الحسن والحسين وبذلك أمرنا رسول الله صلّى الله عليه وآله.

ونحن الخزّان لدين الله. ونحن مصابيح العلم إذا مضى منّا عَلَمٌ بدا عَلَمٌ، لا يضلُّ من اتّبعنا ولا يهتدي من أنكرنا ولا ينجو من أعان علينا عدوّنا، ولا يُعان من أسلمنا فلا تتخلّفوا عنّا لطمع دنيا وحُطامٍ زائلٍ عنكم وأنتم تزولون عنه فإنَّ من آثر الدّنيا على الآخرة واختارها علينا عظمت حسرته غداً، وذلك قول الله عزّوجلّ «أن تقول نفسٌ يا حسرتىٰ على ما فرّطت في جنب الله وإن كنت لَمن السّاخرين».

اغسلوا صبيانكم من الغَمَر فإنَّ الشياطين تشمُّ الغمر فيفزع الصّبيَّ في رقاده ويتأذّى به الكاتبان، لكم أوّل نظرة إلى المرأة فلا تتبعوها بنظرة أُخرى واحذروا الفتنة. مدمن الخمر يلقى الله عزّوجلّ حين يلقاه كعابد وَثَنٍ، فقال حُجر بن عدي: يا أمير المؤمنين ما المدمن؟ قال: الّذي إذا وجدها شربها.

من شرب المسكر لم تقبل صلاته أربعين يوماً وليلة. من قال لمسلم قولاً يريد به انتقاص مروءته حبسه الله عزّوجلّ في طينة خبال حتّىٰ يأتي ممّا قال بمخرج.

لا ينام الرَّجل مع الرَّجل في ثوب واحد ولا المرأة مع المرأة في ثوب واحد فمن فعل ذلك وجب عليه الأدب وهو التعزير.

كلوا الدُّبّاء فإنّه يزيد في الدِّماغ، وكان رسول الله صلّى الله عليه وآله يعجبه الدُّبّاء. كلوا الأُترج قبل الطعام وبعده فإنَّ آل محمّد عليهم السّلام يفعلون ذلك. الكُمّثْرىٰ يجلو القلب ويسكّن أوجاع الجوف.

إذا قام الرَّجل إلى الصّلاة أقبل إبليس ينظر إليه حسداً لما يرى من رحمة الله الّتي تغشاه. شرّ الأُمور محدثاتها وخير الأُمور ما كان لله عزّوجلّ رضى. من عبد الدّنيا وآثرها على الآخرة استوخم العاقبة.

خدای والا و عظیم»، که پیامبر خدا(ص) با این دعا حسن و حسین(ع) را تعویذ نمود و به ما نیز چنین دستور می‌داد.

و ما گنجینه داران دین خدا هستیم، و ما چراغ‌های درخشان دانش هستیم، آنگاه که پرچمدار و مهتری از ما از دنیا رود مهتر وپرچمدار دیگری پدیدار گردد. کسی که از ما پیروی کند گمراه نمی‌گردد و هر که ما را انکار کند راه نمی‌یابد. و هر کس دشمن ما را به ضرر ما یاری کند نجات نمی‌یابد و آن که ما را به دشمن بسپارد هرگز یاری نگردد. پس به جهت طمع دنیا و دارایی اندکی که از دست شما رفتنی است و شما نیز از آن جدا خواهید شد، از حد ما باز نایستید؛ زیرا کسی که دنیا را بر آخرت ترجیح دهد و به جای ما آن را برگزیند، فردا (رستاخیز) حسرت بزرگی به او دست خواهد داد و این است معنای گفتار خداوند که: «مبادا کسی گوید: ای حسرت و اندوه بر آنچه دربارهٔ خدا کوتاهی نمودم؛ گرچه از خوارشدگان می‌باشم.»

کودکان خود را از چربی (که از خوردن غذای چربی آلوده شده‌اند) بشویید؛ زیرا که شیطان چربی مانده از غذا را می‌بوید و کودک در حال خواب می‌ترسد و دو فرشتهٔ نویسنده از آن اذیّت می‌بینند. نخستین نگاهتان به زن از آنِ شماست؛ و لی نگاه دیگری در پی آن ننمایید و از فتنه حذر کنید. شراب‌خوار دائم آنگاه که به ملاقات خدا می‌رود همچون بت‌پرست خدا را ملاقات می‌کند. حجربن عدی گفت ای امیرمؤمنان! شراب‌خوار دائم چه کسی است؟ فرمود: کسی که هر وقت شراب پیدا کرد بنوشد.

کسی که مست کننده‌ای بنوشد تا چهل شبانه روز نمازش پذیرفته نمی‌شود. هر کس به مسلمانی سخنی گوید که هدفش کاستن از شخصیّت او باشد، خداوند متعال او را در میان خبال (چرک و خون دوزخیان و زنان زناکار) زندانی می‌کند تا دلیلی برای گفته خود بیاورد. مرد نباید با مرد دیگر در زیر یک رو انداز بخوابد، و همچنین زنی نبایستی با زن دیگر در زیر یک روانداز بخوابد و کسی که چنین کند واجب است که تأدیب شود که همان تعزیر است.

دُبّا را که نوعی کدوست بخورید که مغز را زیاد و تقویت می‌کند و پیامبر خدا(ص) از آن خوشش می‌آمد. پیش از غذا و پس از آن ترنج بخورید که خاندان محمّد(ع) چنین می‌کردند. گلابی دل را جلا داده و دردهای درونی را آرامش می‌بخشد.

آنگاه که شخصی به نماز ایستد، ابلیس از روی رشک به او نگاه می‌کند، به جهت این که می‌بیند که رحمت خدا او را فراگرفته است. بدترین کارها، کارهای نوظهور (بدعت‌ها) است، بهترین کارها آن است که مایهٔ خشنودی خدای متعال باشد، هر که دنیا را پرستیده و آن را بر آخرت ترجیح دهد، سرانجام ناگواری خواهد داشت.

اتّخذوا الماء طيباً. من رضي من الله عزّوجلّ بما قسم له استراح بدنه. خسر من ذهبت حياته وعمره فيما يباعده من الله عزّوجلّ. لو يعلم المصلّي ما يغشاه من جلال الله ما سرّه أن يرفع رأسه من سجوده.

إيّاكم وتسويف العمل، بادروا إذا أمكنكم. ما كان لكم من رزق فسيأتيكم على ضعفكم، وما كان عليكم فلن تقدروا أن تدفعوه بحيلة، مروا بالمعروف، وانهوا عن المنكر، واصبروا على ما أصابكم. سراج المؤمن معرفة حقّنا. أشدُّ العمى من عمى عن فضلنا وناصبنا العداوة بلا ذنب سبق إليه منّا، إلّا أنّا دعونا إلى الحقّ، ودعاه من سَوانا إلى الفتنة والدّنيا فأتاهما ونصب البراءة منّا والعداوة لنا.

لنا راية الحقّ من استظلّ بها كنّته، ومن سبق إليها فاز، ومن تخلّف عنها هلك، ومن فارقها هوى، ومن تمسّك بها نجا. أنا يعسوب المؤمنين والمال يعسوب الظَّلَمة. واللهِ لا يحبّني إلّا مؤمن ولا يبغضني إلّا منافق.

إذا لقيتم إخوانكم فتصافحوا وأظهروا لهم البشاشة والبشر تتفرّقوا وما عليكم من الأوزار قد ذهب. إذا عطس أحدكم فسَمّتُوه قولوا: «يرحمك الله» وهو يقول لكم «يغفر الله لكم ويرحمكم» قال الله تبارك وتعالى: «وإذا حُيّيتم بتحيّة فحيّوا بأحسن منها أو رُدُّوها»، صافح عدوّك وإن كره فإنّه ممّا أمر الله عزّوجلّ به عباده يقول: «ادفع بالّتي هي أحسن فإذا الّذي بينك وبينه عداوة كأنّه وليٌّ حميم وما يلقّيها إلّا الّذين صبروا وما يلقّيها إلّا ذو حظٍّ عظيم». ما يكافي عدوّك بشيء أشدّ عليه من أن تطيع الله فيه. وحسبك أن ترى عدوّك يعمل بمعاصي الله عزّوجلّ. الدّنيا دول فاطلب حظّك منها بأجمل الطلب حتّى تأتيك دولتك.

المؤمن يقظان مترقّب خائفٌ ينتظر إحدى الحُسْنَيَيْن، ويخاف البلاء حذراً من ذنوبه، يرجو رحمة ربّه عزّوجلّ. لا يعرى المؤمن من خوفه ورجائه، يخاف ممّا قدّم ولا يسهو عن طلب ما وعده الله، ولا يأمن ممّا خوّفه الله عزّوجلّ. أنتم عمّار

آب را مایهٔ خوش‌بویی سازید. هر کس از خدا به آنچه که به او قسمت کرده خشنود و راضی گردد، بدنش آسوده می‌گردد کسی که زندگی و عمرش در کاری که او را از خدای متعال دور می‌کند صرف کند، زیان کرده است، اگر نماز گزار بداند که چقد از جلال خدا او را فراگرفته است دوست نمی‌دارد که سر از سجده‌اش بردارد.

بپرهیزید از این که کارهایتان را به تأخیر اندازید، آنچه در توانتان است مبادرت کنید، آنچه روزی شماست به زودی با ناتوانی شما هم به شما خواهد رسید و آنچه به زیان شماست هرگز نمی‌توانید با هیچ راهی آن را از خود دور سازید. امر به معروف کنید و از کارهای بد بازدارید وبه آنچه به شما می‌رسد صبر کنید، نور مؤمن شناخت حق ماست. بدترین کوری‌ها برای کسی است که از دیدن برتریِ ماکور باشد و با ما دشمنی ورزد بدون این که گناهی از ما نسبت به او سرزده باشد؛ جز این که ما او را به حق فراخوانده‌ایم و دیگران او رابه سوی فتنه و آشوب ودنیا فرا خوانده‌اند، او آنها راگرفته و آشکارا از ما بیزاری جسته و دشمنی می‌کند.

پرچم حق به دست ماست، هر که در سایهٔ آن درآید بر او سایه می‌افکند و هر کس بدان پیشی کند، کامیاب گردد و هر کس از آن بازماند نابود گردد و هر که از آن جدا شود سرنگون گردد و هرکس بدان چنگ زند نجات یابد. من رئیس و پیشوای مؤمنان هستم و مال و ثروت رئیس و پیشوای ستمگران است، به خدا سوگند! مرا جز مؤمن دوست و به جز منافق دشمن نمی‌دارد.

آنگاه که برادرانتان را ملاقات کردید با هم دست دهید و اظهار خوش‌رویی و شادمانی نمایید تا از یکدیگر جدا شوید، آنچه بار گناه بر گردنتان است برداشته می‌شود. هرگاه یکی از شما عطسه کرد به او دعا کرده و بگویید: «خدا تو را رحمت کند» و او در پاسخ بگوید: «خداوند شما را آمرزیده و رحمت کند.» خداوند متعال می‌فرماید: «و آنگاه که تحیّتی به شما گفته شد، بهتر از آن گویید یا همان را بازگردانید.» با دشمن خود دست بده گرچه دوست ندارد؛ زیرا که این از دستورات خدا بر بندگانش است که می‌فرماید: «با بهترین وجه دفاع نما تا کسی که میان تو و او دشمنی است گویی دوستی صمیمی است و این روش را فرا نمی‌گیرد مگر کسانی که صبر کرده و فرا نمی‌گیرد مگر کسی که دارای بهرهٔ بزرگی است.» سخت‌ترین مجازاتی که در مورد دشمنت می‌کنی، این باشد که دربارهٔ او خدا را اطاعت کنی و برای تو کافی است که ببینی دشمنت معصیت خدای متعال را انجام می‌دهد. دنیا در گردش است، پس بهرهٔ خود را از آن به نیکوترین وجه برگیر تا نوبت تو فرا رسد.

مؤمن بیدار، مراقب و بیمناک است، و در انتظار یکی از دو پیشامد خوب است: (فرج دنیایی و سعادت آخرتی) و از بلا به این جهت می‌ترسد که مجازات گناه او باشد، به رحمت پروردگارش امیدوار است، مؤمن از بیم و امید خالی نیست، از آنچه

الأرض الّذين استخلفكم الله عزّوجلّ فيها لينظر كيف تعملون، فراقبوه فيما يرى منكم. عليكم بالمحجّة العظمى فاسلكوها، لا تستبدل بكم غيركم. من كمل عقله حسن عمله و نظره إلى دينه. «سابقوا إلى مغفرة من ربّكم وجنّة عرضها السماوات والأرض أُعدّت للمتقّين» فإنّكم لن تنالوها إلّا بالتقوى. من صدىء بالإثم عشى عن ذكر الله عزّوجلّ.

من ترك الأخذ عن أمر الله بطاعته قيّض الله له شيطاناً فهو له قرين. ما بال من خالفكم أشدُّ بصيرة في ضلالتهم وأبذل لما في أيديهم منكم ما ذاك إلّا أنّكم ركنتم إلى الدّنيا فرضيتم بالضيم وشححتم على الحُطام وفرّطتم فيما فيه عزُّكم وسعادتكم وقوّتكم على من بغي عليكم، لا من ربّكم تستحيون فيما أمركم به ولا لأنفسكم تنظرون و أنتم في كلّ يوم تضامون ولا تنتهون من رَقْدتكم ولا ينقضي فتوركم، أما ترون إلى بلادكم ودينكم كلَّ يوم يبلى وأنتم في غفلة الدّنيا يقول الله عزّوجلّ لكم: «ولا تركنوا إلى الّذين ظلموا فتمسّكم النّار ومالكم من دون الله من أولياء ثمّ لا تنصرون».

سمّوا أولادكم فإن لم تدروا أذكَرٌ هم أم أُنثى فسمّوهم بالأسماء الّتي تكون للذّكر والأُنثى فإنَّ أسقاطكم إذا لقوكم في القيامة ولم تسمّوهم يقول السقط لأبيه: ألّا سمّيتني وقد سمّى رسول الله صلّى الله عليه وآله محسناً قبل أن يولد.

إيّاكم وشرب الماء من قيام على أرجلكم فإنّه يورث الدّاء الّذي لا دواء له أو يعافي الله عزّوجلّ. إذا ركبتم الدّوابَّ فاذكروا الله عزّوجلّ وقولوا: «سبحان الّذي سخّر لنا هذا وما كنّا له مقرنين وإنّا إلى ربّنا لمنقلبون»، إذا خرج أحدكم في سفر فليقل: «اللّهمَّ أنت الصّاحب في السّفر والحامل على الظهر والخليفة في الأهل والمال والولد» وإذا نزلتم منزلاً فقولوا: «اللّهمَّ أنزلنا منزلاً مباركاً وأنت خير المنزلين»، إذا اشتريتم ما يحتاجون إليه من السّوق فقولوا حين تدخلون الأسواق: «أشهد أن لا

پیش فرستاده بیمناک است، و از جستجوی آنچه خدا به او وعده داده غفلت نمی‌کند و از آنچه خداوند او را بیم داده ایمن نیست. شما آبادکنندگان زمین هستید، همان کسانی که خداوند شما را در آن جای داده تا ببیند چگونه رفتار می‌کنید. پس در آنچه از شما می‌بیند مراقب باشید! از شاهراه حرکت کنید تا این که دیگران جای شما را نگیرند. هر کس عقلش کامل است، رفتارش نیکوست. و در دینش نیکو بنگرد: «به سوی آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که به پهنای آن آسمان‌ها و زمین است و برای پرهیزکاران مهیّا شده است، بشتابید.» زیرا که شما بدان هرگز دست نخواهید یافت مگر با پارسایی، کسی که زنگار گناه گیرد از یادخدا کور شود.

هر کس دستور پیشوای الهی را ترک کند، خداوند شیطانی به او بگمارد که همنشین او گردد، چرا مخالفان شما در گمراهی خودشان از شما بیناتر و در صرف مالی که در دست دارند، از شما بخشنده‌ترند؟ این نیست مگر این که شما به دنیا اعتماد کردید و به ستم کشیدن راضی شدید و به مال اندک دنیا حرص ورزیدید و در مورد آنچه وسیلهٔ عزّت و شکوه و نیک‌بختی شما و نیروی شما بر ستمگران شما بود، کوتاهی کردید، نه دربارهٔ آنچه خدا به شما دستور داده از او حیا می‌کنید و نه برای خود اندیشه می‌کنید و شما هر روز در ستمی تازه هستید و شما از خوابتان بیدار نمی‌شوید و سستی شما به پایان نمی‌رسد. آیا نمی‌بینید که شهرها و دین شما هر روز ضایع‌تر می‌گردد و شما در غفلت دنیا به سر می‌برید، خداوند متعال به شما می‌فرماید: «به کسانی که ستمگرند اعتماد نکنید که آتش شما را فراگیرد و جزخدا برای شما دوستانی نیست و آنگاه یاری نمی‌شوید.»

فرزندانتان را نامگذاری کنید و اگر نمی‌دانید که پسر است یا دختر، نامی برآنان انتخاب کنید که بر مرد و زن اطلاق می‌شود، زیرا فرزندان سقط شده در روز رستاخیر به هنگام ملاقات با شما که نامگذاری نکرده باشید، فرزند سقط شده به پدرش گوید: چرا مرا نامگذاری نکردی؟ که پیامبر خدا محسن(ع) همه را پیش از تولدش نامگذاری کرد. بپرهیزید از این که سر پا ایستاده آب بیاشامید که موجب درد بی‌درمانی است، مگر آن که خداوند او را عافیت بخشد. آنگاه که به چهارپایان سوار شدید خدای متعال را به یاد آورید و بگویید: «پاک و منزّه است کسی که این حیوان را مسخّرِ ما ساخته و ما توانایی آن را نداشتیم و به سوی پروردگارمان بازگشت خواهیم نمود». هرگاه یکی از شما به سفر رود بگوید: «خداوندا! تو همراه من در سفر و یاری که در پشت کشیده می‌شود و جانشین من در خانواده و مال و فرزندانم می‌باشی»، و چون در منزل فرود آمدید بگویید: «خداوندا! ما را در منزل با برکتی فرود آور که تو بهترین فرود آورندگانی». آنگاه که چیزی از نیازمندی‌های خود را از بازار خریدید به هنگام ورود به بازار بگویید: «گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست که

إله إلّا الله وحده لا شريك له، وأشهد أنّ محمّداً عبده ورسوله صلّى الله عليه وآله اللّهمّ إنّي أعوذ بك من صَفْقه خاسرة ويمين فاجرة وأعوذ بك من بوار الأيّم».

المنتظر وقت الصّلاة بعد الصّلاة من زوّار الله عزّوجلّ وحقٌّ على الله تعالى أن يكرم زائره وأن يعطيه ما سأل الحاجُّ والمعتمر وفد الله ويحبوه بالمغفرة.

من سقى صبيّاً مسكراً وهو لا يعقل حبسه الله تعالى في طينة الخبال حتّىٰ يأتي ممّا صنع بمخرج الصّدقة جُنّة عظيمة من النّار للمؤمن، ووقاية للكافر من أن يتلف ماله، تعجّل له الخلف ودفع عنه البلايا، وماله في الآخرة من نصيب.

باللّسان كُبَّ أهل النّار في النار، وباللّسان أُعطى أهل النور فاحفظوا ألسنتكم واشغلوها بذكر الله عزّوجلّ. أخبث الأعمال ما ورث الضلال. وخير ما اكتسب أعمال البرّ. إيّاكم وعمل الصّور فتُسألوا عنها يوم القيامة. إذا أخذت منك قذاة فقل: «أماط الله عنك ما تكره». إذا قال لك أخوك وقد خرجت من الحمّام: «طاب حمّامك وحميمك» فقل: «أنعم الله بالك». إذا قال لك أخوك: «حيّاك الله بالسّلام» فقل: «و أنت فحيّاك الله بالسّلام وأحلّك دار المقام». لا تبل على المحجّة ولا تتغوّط عليها.

السّؤال بعد المدح فامدحوا الله عزّوجلّ ثمّ اسألوا الحوائج. اثنوا على الله عزّوجلّ وامدحوه قبل طلب الحوائج، يا صاحب الدُّعاء لا تسأل عمّا لا يكون ولا يحلُّ. إذا هنّئتم الرّجل عن مولود ذَكَر فقولوا: «بارك الله لك في هبته، وبلّغه أشُدَّه، ورزقك برّه». إذا قدم أخوك من مكّة فقبّل بين عينيه، وفاه الّذي قبّل به الحجر الأسود الّذي قبّله رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم، والعين الّتي نظر بها إلى بيت الله عزّوجلّ، وقبّل موضع سجوده ووجهه، وإذا هنّأتموه فقولوا له: «قبّل الله نسكك، ورحم سعيك وأخلف عليك نفقتك، ولا جعله آخر عهدك ببيته الحرام».

احذروا السُّفْلَة فإنّ السّفلة من لا يخاف الله عزّوجلّ، فيهم قتلة الأنبياء وفيهم

شریکی ندارد و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستادهٔ اوست، خداوندا! من از کالاهای زیان آور و سوگند دروغ به تو پناه می‌برم و به تو از کسادی پناه می‌برم».

کسی که پس از نماز خواندن منتظر فرا رسیدن نماز دیگر باشد از زیارت کنندگان خدای متعال به شمار می‌آید و بر خداوند متعال لازم است که زائرش را بزرگ داشته و آنچه می‌خواهد عطایش فرماید. آن که حج و عمره به جای آورد مهمان خداست و خداوند آمرزش را به او بی دریغ عطا می‌کند.

کسی که به کودکی که هنوز شعور ندارد نوشابهٔ مست کننده بدهد، خداوند متعال او را در میان خبال که چرک و خون دوزخیان و زنان زناکار است زندانی می‌کند تا به کاری که کرده دلیلی بیاورد، صدقه برای مؤمن سپر بزرگ از آتش است و برای کافر وسیلهٔ حفظ مال اوست که به زودی عوض صدقه‌اش به او داده می‌شود و بلاها از او گردانده می‌شود ولی در جهان آخرت بهره‌ای ندارد.

دوزخیان به وسیلهٔ زبان به آتش افکنده می‌شوند و نوریان به وسیلهٔ زبان نور بخشیده شده‌اند، پس زبان خود را نگهدارید و آن را به یاد خدا مشغول سازید پلیدترین کارها آن است که گمراهی بار آورد و بهترین دستآوردها کارهای خیر است. بپرهیزید از این که صورت کشیده(بسازید) که در روز رستاخیز از آن بازپرسی خواهید شد. و چون خاشاکی از تو به وسیلهٔ فردی گرفته شد، بگو: خداوند آنچه راکه خوش نداری از تو دور سازد. آنگاه که از حمام بیرون آمدی و برادرت به تو گفت: «حمام و آب گرمت خوش باد»، بگو: «خداوند خاطرت را آسوده سازد.» و آنگاه که برادرت به تو گفت: «خداوند بر تو سلام فرستد.» بگو: «و تو را نیز خداوند سلام فرستاده و در بهشت جای دهد.» در جاده و شاهراه ادرار نکرده و دفع مدفوع نکن.

درخواست کردن پس از مدح و ثناگویی است، پس نخست خدای را ثنا گویید، آنگاه نیازمندی‌های خود را درخواست کنید. خدا را ثنا گویید و او را مدح کنید پیش از آن که نیازمندی‌ها را بخواهید. ای کسی که دعا می‌کنی! چیز نشدنی و غیر حلال را درخواست مکن. آنگاه که بخواهید که به نوزاد پسری مبارک‌باد گویید، بگویید: «خداوند این بخشش را برای تو مبارک گرداند و او را به رشد رسانده و نیکی او را به تو روزی کند.» و هرگاه برادرت از مکّه بازآمد، میان دو چشمش و دهانش راکه با آن حجرالاسود را بوسیده که پیامبر خدا(ص) آن را بوسیده ببوس و چشمش را ببوس که با آن به خانهٔ خدای متعال نگریسته و پیشانی و صورتش را ببوس و به هنگام مبارکبادش بگوید: «خداوند حجّ تو را بپذیرد و کوششت را سپاس فرمایدو آنچه هزینه کردی عوض دهد و این سفر را آخرین سفر حجّت قرار ندهد.

از افراد پست دوری نمایید که پست کسی است که از خداوند نمی‌ترسند و که

أعداؤنا، إنَّ الله تبارك وتعالى أطلع إلى الأرض فاختارنا، واختار لنا شيعة، ينصروننا و يفرحون لفرحنا ويحزنون لحزننا ويبذلون أموالهم وأنفسهم فينا أولئك منّا وإلينا، ما من الشيعة عبد يقارف أمراً نهيناه عنه فيموت حتّىٰ يبتلى ببليّة تمحّص بها ذنوبه إمّا في مال وإمّا في ولد وإمّا في نفسه حتّىٰ يلقى الله عزّوجلّ وماله ذنب، وإنّه ليبقى عليه الشيء من ذنوبه فيشدَّد به عليه عند موته.

الميّت من شيعتنا صدّيق شهيد، صدَّق بأمرنا وأحبّ فينا وأبغض فينا يريد بذلك الله عزّوجلّ، مؤمن بالله وبرسوله، قال الله عزّوجلّ: «والّذين آمنوا بالله ورسله أُولئك هم الصدّيقون والشهداء عند ربّهم لهم أجرهم ونورهم».

افترقت بنو إسرائيل على اثنين وسبعين فرقة وستفترق هذه الأُمّة على ثلاث و سبعين فرقة، واحدة في الجنّة، من أذاع سرّنا أذاقه الله بأس الحديد. اختتنوا أولادكم يوم السّابع لا يمنعكم حرٌّ ولا بردٌ فإنّه طهور للجسد، وإنَّ الأرض لتضجُّ إلى الله من بول الأغلف. السُّكر أربع سكرات: سكر الشراب، وسكر المال، وسكر النوم، وسكر الملك. إذا أراد أحدكم النوم فليضع يده اليمنى تحت خدِّه الأيمن و إنّه لا يدري أينتبه من رقدته أم لا. أُحبُّ للؤمن أن يطلي في كلِّ خمسة عشر يوماً من النورة.

أقلّوا من أكل الحيتان فإنّها تذيب البدن وتكثر البلغم، وتغلظ النفس. حسو اللّبن شفاء من كلِّ داء إلّا الموت. كلوا الرُّمان بشحمه فإنّه دبّاغ للمعدة، وفي كلِّ حبّة من الرُّمان إذا استقرَّت في المعدة حياة للقلب وإنارة للنفس، وتمرض وسواس الشيطان أربعين ليلة، نعم الآدام الخلُّ يكسر المرّة ويحيي القلب. كلوا الهندباء فما من صباح إلّا وعليه قطرة من قطرات الجنّة. اشربوا ماء السّماء فإنّه يطهّر البدن، ويدفع الأسقام قال الله تبارك وتعالى: «وينزّل عليكم من السّماء ماءً ليطهّركم به ويذهب عنكم رجز الشيطان وليربط على قلوبكم ويثبّت به الأقدام»، ما من داء إلّا وفي

کشندگان پیامبران در میان آنهاست و دشمنان ما از آنها هستند. به راستی که خداوند متعال توجّهی بر زمین کرد و ما را برگزید و برای ما شیعه‌ای برگزید که ما را یاری کرده، در شادی ما شاد و در غم و اندوه ما اندوهگین گردند و مال و جان خود را در راه ما ببخشند، آنان از ما بوده و به سوی ما خواهند آمد، از شیعیان ما نیست بنده‌ای که گناهی را مرتکب شود که ما او را از آن بازداشته‌ایم، آنگاه بمیرد تا این که به بلایی گرفتار شود که گناهانش را پاک نماید، این بلا یا در ثروت یا در فرزندان یا در جانش می‌باشد تا آن که خدا را ملاقات کند که گناهی نداشته باشد و اگر گناهی بر او بماند، به هنگام مرگش (جان کندن) به او سخت گیرند.

شیعهٔ ما به هنگام مردن، صدّیق و شهید از دنیا می‌رود؛ چراکه امر ولایت ما را تصدیق کرده و به خاطر خداوند متعال در راه ما دوستی و دشمنی کرده و به خدا و پیامبرش ایمان آورده است، خداوند متعال می‌فرماید: «و آنان که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده‌اند همینان در پیشگاه پروردگارشان صدّیقان و شهیدان هستند، آنان پاداش و نورشان را دریافت خواهند کرد.»

بنی اسرائیل به هفتاد و دوگروه پراکنده شدند و به زودی این امّت به هفتاد و سه گروه پراکنده خواهند شد که یک گروه در بهشت است. کسی که راز ما را فاش نماید، خداوند سختی آهن را به او بچشاند. در هفتمین روز تولّد، فرزندانتان را ختنه کنید و گرما و سرما شما را از این کار باز ندارد؛ زیراکه ختنه موجب پاکیزگی بدن نوزاد است و به راستی که زمین از ادرار کسی که ختنه نشده زاری می‌کند. مستی چهار نوع است: مستی شراب، مستی ثروت، مستی خواب، مستی پادشاهی. هنگامی که یکی از شما خواست بخوابد، بایستی دست راستش را زیر گونهٔ راستش بگذارد؛ زیرا نمی‌داند که از خوابش بیدار می‌شود یا نه. دوست دارم که مؤمن در هر پانزده روز یک مرتبه نوره بکشد.

ماهی کمتر بخورید که گوشت بدن را ذوب کرده و بلغم را می‌افزاید و تنفس را دشوار می‌سازد، نوشیدن تدریجی شیر هر دردی را درمان است، به جز مرگ. انار را با پیهٔ آن بخورید که معده را دبّاغی می‌کند و دانه‌ای از انار که در معده جای می‌گیرد تا چهل شب مایهٔ زندگی دل و روشنی بخش جان و امانی از بیماری وسوسهٔ شیطان است. سرکه، خوب نان خورشتی است که صفرا را می‌شکند و دل را زنده می‌کند. کاسنی بخورید که هر بامداد قطره‌ای از قطره‌های بهشتی بر آن است. آب باران بنوشید که بدن را پاکیزه می‌سازد و بیماری‌ها را دفع می‌کند، خداوند متعال می‌فرماید: «و آبی از آسمان فرود می‌آورد تا شما را پاکیزه نموده و پلیدی شیطان را از شما زدوده و دل‌های شما را استوار ساخته و گام‌های شما را ثابت و استوار نماید». هیچ دردی

الحبّة السّوداء منه شفاء إلّا السام. لحوم البقر داء وألبانها دواء وأسمانها شفاء. ما تأكل الحامل من شيء ولا تتداوي به أفضل من الرُّطب، قال الله عزّوجلّ لمريم عليها السّلام: «وهُزّي إليك بجذع النخلة تساقط عليك رطباً جنيّاً فكُلي و اشربي وقرّي عينا» حنّكوا أولادكم بالتمر فهكذا فعل رسول الله صلّى الله عليه وآله بالحسن والحسين.

إذا أراد أحدكم أن يأتي زوجته فلا يعجّلها فإنَّ للنساء حوائج. إذا رأى أحدكم امرأة تعجبه فليأت أهله فإنَّ عند أهله مثل ما رأى. ولا يجعلنَّ للشيطان إلى قلبه سبيلاً وليصرف بصره عنها، فإن لم تكن له زوجة فليصلّ ركعتين ويحمد الله كثيراً ويصلّي على النّبيّ وآله صلّى الله عليه وآله ثمّ ليسأل الله من فضله فإنّه يبيح له برأفته ما يغنيه. إذا أتى أحدكم زوجته فليقلّ الكلام فإنَّ الكلام عند ذلك يورث الخرس. لا ينظرنَّ أحدكم إلى باطن فرج امرأته فلعلّه يرى ما يكره، ويورث العمى. إذا أراد أحدكم مجامعة زوجته فليقل: «اللّهمّ إنّي استحللت فرجها بأمرك، وقبلتها بأمانتك، فإن قضيت لي منها ولداً فاجعله ذكراً سوياً ولا تجعل للشيطان فيه نصيباً ولا شريكاً».

الحُقنة من الأربع قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: إنَّ أفضل ما تداويتم به الحقنة وهي تعظم البطن وتنقّي داء الجوف وتقوّي البدن. استعطوا بالبنفسج وعليكم بالحجامة. إذا أراد أحدكم أن يأتي أهله فليتوقَّ أوّل الأهِلّة وأنصاف الشهور فإنَّ الشيطان يطلب الولد في هذين الوقتين، والشياطين يطلبون الشرك فيهما فيجيئون ويحبلون، توقّوا الحجامة والنورة يوم الأربعاء فإنَّ يوم الأربعاء يوم نحس مستمرٍ وفيه خلقت جهنّم وفي يوم الجمعة ساعة لا يحتجم فيها أحد إلّا مات.

ما كتب على باب الجنة قبل خلق السماوات والأرض بألفي عام

١١ - حدّثنا عليّ بن الفضل البغداديّ المعروف بأبي الحسن الخيوطي قال:

نیست مگر آن که در سیاه دانه درمان و شفای آن است؛ مگر مرگ. گوشت گاو بیماری آور است و شیرش درمان و روغنش شفاست. بهترین غذا و درمان برای زن باردار خرما است. خداوند متعال به مریم(ع) می‌فرماید:«درخت خرما را بجنبان تا خرمای تازه‌ای برای تو بیفتد، پس بخور و بیاشام و دیدهٔ خود را روشن ساز.» کام فرزندانتان را با خرما بردارید که پیامبر خدا(ص) با حسن و حسین(ع) چنین کرد.

هرگاه یکی از شما خواست با همسرش آمیزش نماید، شتاب نکند که زنان را نیازهایی است. هر گاه یکی از شما زن بیگانه‌ای دیده و از او خوشش آمد، با زن خود همبستر شود که در همسرش همان است که دیده است؛ و البته نگذارد که شیطان به دلش راه یابد، و چشمش را از آن زن بیگانه بگرداند و اگر همسری ندارد، دو رکعت نماز بگذارد و خدا را فراوان ستایش کند و بر پیامبر و خاندانش صلوات بفرستد، آنگاه از فضل خداوند درخواست کند که خداوند با مهربانی خود به او چیزی می‌دهد که او را بی‌نیاز می‌سازد. چون یکی از شما با همسرش همبستر شود باید کمتر حرف بزند، چراکه حرف زدن در چنین حالی موجب لال شدن فرزند می‌شود، هیچ یک از شما در آن حال به درون آلت تناسلی همسرش ننگرد که شاید چیزی ببیند که خوشش نیاید و نیز موجب کوری (فرزند) می‌شود. هنگامی که یکی از شما خواست با همسرش آمیزش کند، باید بگوید: «خداوندا! من به دستور تو اندام جنسیِ او را بر خود حلال نمودم و به امانت تو آن را پذیرفتم، پس اگر فرزندی از او برای من مقدّر کرده‌ای، آن را فرزند پسرِ کامل گردان و برای شیطان در او بهره و شریکی قرار نده.»

حقنه یکی از چهار روش درمانی است. پیامبر خدا(ص) فرمود: بهترین چیزی که با آن درمان می‌کنید حقنه است که شکم را فربه کند و درد درون را پاک کرده وبدن را نیرومند می‌سازد، از بنفشه به عنوان انفیه استفاده کنید، و بر شما باد حجامت. هر گاه یکی از شما بخواهد با همسر خود همبستر گردد، از آمیزش در اول ماه‌ها و نیمه‌های آن خودداری کند، زیرا که شیطان در این دو موقع فرزند می‌جوید و شیطان‌ها در این دو وقت می‌خواهند در فرزند شریک شوند، پس می‌آیند و به هنگام بسته شدن نطفه شرکت می‌جویند. از حجامت و نوره کشیدن در روز چهارشنبه خودداری کنید که چهارشنبه روز نحس همیشگی است و در آن روز دوزخ آفریده شده است، و در روز جمعه ساعتی است که هر کس در آن حجامت کند می‌میرد.

آنچه دوهزارسال پیش از خلقت آسمان‌ها وزمین به‌در بهشت نوشته شده

۱۱- جابر از پیامبر خدا(ص) نقل می‌کند که فرمود: دو هزار سال پیش از آن که

أخبرنا أبو الحسن عليّ بن إبراهيم قال: حدّثنا أبو جعفر بن غالب بن حرب الضبّيّ التهامي، وأبو جعفر محمد بن عثمان بن أبي شيبة قالا: حدّثنا يحيى بن سالم بن عمر، والحسين بن صالح - وكان يفضّل على الحسن بن صالح - قالا: حدّثنا مسعر، عن عطيّة، عن جابر قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: مكتوب على باب الجنّة لا إله إلّا الله محمّد رسول الله، عليٌّ أخو رسول الله - صلى الله عليه وآله - قبل أن يخلق الله السماوات والأرض بألفي عام.

الصلاة لها أربعة آلاف باب

١٢ - حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا محمد بن يحيى العطّار، وأحمد بن إدريس جميعاً، عن محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعريّ، قال: حدّثني الحسين بن عبد الله، عن آدم بن عبد الله الأشعريّ، عن زكريّا بن آدم، عن أبي الحسن الرّضا عليه السلام قال: سمعته يقول: الصّلاة لها أربعة آلاف باب.

ما وجد على ساق العرش مكتوبا قبل خلق آدم بسبعة آلاف سنة

١٣ - حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن محمّد بن عبد الحميد العطّار، عن محمّد بن راشد البرمكي، عن عمر بن سهل الأسديّ، عن سهيل بن غزوان البصري قال: سمعت أبا عبدالله عليه السّلام يقول: إنّ امرأة من الجنّ كان يقال لها عفراء وكانت تأتي النّبيّ صلّى الله عليه وآله فتسمع من كلامه فتأتي صالحي الجنّ فيسلمون على يديها وأنّها فقدها النّبيّ صلّى الله عليه وآله فسأل عنها جبرئيل عليه السّلام فقال: إنّها زادت أختاً لها تحبّها في الله.

فقال النّبيّ صلّى الله عليه وآله: طوبى للمتحابّين في الله إنّ الله تبارك وتعالى خلق في الجنّة عموداً من ياقوتة حمراء عليه سبعون ألف قصر في كلّ قصر سبعون ألف غرفة خلقها الله عزّوجلّ للمتحابّين والمتزاورين، يا عفراء أيّ شيء رأيت؟ قالت: رأيت عجائب كثيرة، قال: فأعجب ما رأيت؟ قالت: رأيت إبليس في البحر الأخضر على صخرة بيضاء مادّاً يديه إلى السماء وهو يقول: إلهي إذا بررت قسمك وأدخلتني نار جهنّم فأسالك بحقّ محمّد و عليٍّ وفاطمة والحسن والحسين إلّا خلّصتني منها وحشرتني معهم، فقلت: يا حارث ما هذه الأسماء الّتي تدعو بها؟ قال لي: رأيتها على ساق العرش من قبل أن يخلق الله آدم بسبعة آلاف سنة، فعلمت أنّها أكرم الخلق على الله عزّوجلّ فأنا أسأله بحقّهم. فقال النّبيّ صلّى الله عليه وآله:

خداوند آسمان‌ها و زمین را بیافریند، به درِ بهشت نوشته شده: «لا اله الاّ الله، محمّد رسول الله، علی أخو رسول الله(ص)؛ معبودی جز خدا نیست، محمّد پیامبر خدا،علی(ع) برادر پیامبر خدا(ص) است.»

نماز چهار هزار باب دارد

۱۲- زکریّا بن آدم گوید: از امام رضا(ع) شنیدم که می‌فرمود: نماز چهارهزار باب دارد.

آنچه هفت هزار سال پیش از آفرینش آدم بر پایهٔ عرش نوشته شده

۱۳- اسماعیل بن غزوان بصری گوید: از امام صادق(ع) شنیدم که می‌فرمود: زنی از جنّیان که عفرا نام داشت به حضور پیامبر(ص) شرفیاب می‌شد و سخن آن حضرت را می‌شنید و به نزد شایستگان جنّ می‌آمد و آنها به دست او اسلام را می‌پذیرفتند، مدّتی پیامبر او را ندید، از جبرئیل در مورد او پرسید، عرض کرد: او به زیارت یکی از خواهران دینی خود که به خاطر خدا او را دوست می‌دارد رفته است.

پیامبر(ص) فرمود: خوشا به حال کسانی که به خاطر خدا یکدیگر را دوست می‌دارند! به راستی که خداوند متعال در بهشت ستونی از یاقوت سرخ آفریده که هفتاد هزار کاخ بر آن استوار است و در هر کاخی هفتاد هزار اتاق است که خداوند این‌ها را برای کسانی که به خاطر او به یکدیگر مهر ورزیده و به زیارت یکدیگر می‌روند، آفریده است. ای عفرا! چه دیدی؟[1] گفت: ابلیس را در دریای سبز بر روی سنگی سفید دیدم که دستان خود را به آسمان بلند کرده و می‌گفت: خدای من! آنگاه که تو به سوگند خود وفا کرده و مرا به دوزخ وارد کنی، پس من تو را به حق محمّد، علی، فاطمه، حسن و حسین سوگند خواهم داد که مرا از آن رهایی بخشیده و با آنان محشور گردانی. من به او گفتم: ای حارث! این نام‌هایی که خدا را با آنها فرا می‌خوانی چیست؟ او به من گفت: من این نام‌ها را هفت هزار سال پیش از آنکه خداوند آدم را بیافریند، بر پایهٔ عرش دیدم، و دانستم که آنها گرامی‌ترین آفریدگان در پیشگاه خدا هستند. اینک خدا را به حق آنان.

پیامبر فرمود: سوگند به خدا! اگر همه مردم روی زمین خدا را به این نام‌ها سوگند

---

۱ - به نظر می‌رسد که روایت کاستی دارد.

والله لو أقسم أهل الأرض بهذه الأسماء لأجابهم.

من روى أنّ لله عزّوجلّ اثني عشر ألف عالم

١٤ – حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله قال: حدّثني الحسين بن عبد الصمد، عن الحسن بن عليّ بن أبي عثمان قال: حدّثنا العبّاد بن عبد الخالق، عمّن حدّثه، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: إنّ لله عزّوجلّ اثني عشر ألف عالم كلُّ عالم منهم أكبر من سبع سماوات وسبع أرضين، ما ترى عالم منهم أنّ لله عزّوجلّ عالماً غيرهم. وأنا الحجّة عليهم.

كان أصحاب رسول الله صلّى الله عليه وآله اثني عشر ألف رجل

١٥ – حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن محمّد بن أبي عمير، عن هشام بن سالم، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: كان أصحاب رسول الله صلّى الله عليه وآله اثني عشر ألفاً ثمانية آلاف من المدينة، وألفان من مكّة، وألفان من الطلقاء، ولم ير فيهم قدريٌّ ولا مرجيٌّ ولا حروريٌّ ولا معتزليٌّ ولا صاحب رأي، كانوا يبكون اللّيل والنّهار ويقولون: اقبض أرواحنا من قبل أن نأكل خبز الخمير.

ذكر النور الّذي كان بين يدي الله عزّوجلّ قبل خلق آدم

١٦ – حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن خالد الهاشمي قال: حدّثنا الحسن بن حمّاد البصري، عن أبيه، عن أبي الجارود، عن محمّد بن عبدالله، عن أبيه، عن آبائه قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: كنت أنا وعليٌّ نوراً بين يدي الله جلّ جلاله قبل أن يخلق آدم بأربعة آلاف عام، فلمّا خلق الله آدم سلك ذلك النور في صلبه فلم يزل الله عزّوجلّ ينقله من صلب إلى صلب حتّىٰ أقرّه في صلب عبد المطّلب، ثمّ أخرجه من صلب عبد المطّلب فقسمه قسمين فصيّر، قسم في صلب عبدالله، وقسم في صلب أبي طالب فعليٌّ منّي وأنا من عليٍّ، لحمه من لحمي ودمه من دمي، فمن أحبّني فبحبّي أحبّه، ومن أبغضه فببغضي أبغضه.

ذكر المكتوب بين كتفي محمود الملك قبل خلق آدم باثنين وعشرين ألف عام

١٧ – حدّثنا جعفر بن محمّد بن مسرور رضي الله عنه قال: حدّثنا الحسين بن محمّد بن عامر، عن معلّى بن محمّد البصري، عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر

دهند، خداوند آنها را پاسخ می‌دهد.

کسی که روایت کرده که برای خداوند متعال دوازده هزار جهان است

۱۴- عبدالخالق از یکی از راویانش از امام صادق(ع) نقل می‌کند که فرمود: به راستی که برای خداوند متعال دوازده هزار جهان است، که هر جهانی از آنها از آسمان‌های هفت‌گانه و زمین هفت‌گانه بزرگ‌تر است و هیچ جهانی از آنها نمی‌داند که جهانی جز آن هم هست و من بر همهٔ آنها جهان‌ها حجّتم.

اصحاب پیامبر خدا(ص) دوازده هزار تن بودند

۱۵- هشام بن سالم از امام صادق(ع) نقل می‌کند که فرمود: اصحاب پیامبر خدا(ص) دوازده هزار نفر بودند که هشت هزار آنها از شهر مدینه و دو هزار از شهر مکه و دوهزار از آزاد شدگان بودند، در میان آنان نه یک نفر جبری، نه مرجئی، نه حروری، نه مقتزلی و نه عامل به قیاس و رأی بود. آنان شبانه روز گریه کرده و می‌گفتند: (خدایا!) پیش از آنکه نان بیات بخوریم جان ما را بگیر.(آنان مشتاق ملاقات پروردگار خود بودند.)

نوری که پیش از آفرینش آدم، در پیشگاه خداوند بود

۱۶- محمد بن عبدالله از پدرانش از پیامبر خدا(ص) نقل می‌کند که فرمود: چهار هزار سال پیش از آن که خداوند متعال آدم را بیافریند، من و علی در پیشگاه خداوند یک نور بودیم، هنگامی که خداوند آدم را آفرید، این نور به صلب آدم راه یافت و پیوسته خداوند متعال این نور را از صلبی به صلبی دیگر منتقل می‌کرد، تا آن که در صلب عبدالمطّلب استقرار یافت. آنگاه از صلب عبدالمطّلب بیرون آورده و به دو بخش تقسیمش کرد. پس بخشی در صلب عبدالله و بخشی دیگر در صلب ابوطالب قرار داد. پس علی از من و من از علی هستم، گوشت او از گوشت من و خون او از خون من است.پس هر کس مرا دوست بدارد؛ به دوستی من او را نیز دوست می‌دارد و هر کس او را دشمن بدارد، به دشمنی من او را دشمن می‌دارد.

آنچه بیست و دو هزار سال پیش از آفرینش آدم در شانه فرشتهٔ محمود نوشته شده بود

۱۷- علی بن جعفر گوید: از امام کاظم(ع) شنیدم که می‌فرمود: در آن هنگام که پیامبر خدا(ص) نشسته بود، ناگاه فرشته‌ای وارد شد، او بیست و چهار چهره داشت،

البزنطي، عن عليّ بن جعفر قال: سمعت أبا الحسن موسى بن جعفر عليهما السّلام يقول: بينا رسول الله صلّى الله عليه وآله جالس إذ دخل عليه ملك له أربعة وعشرون وجهاً فقال له رسول الله صلّى الله عليه وآله: حبيبي جبرئيل لم أرك في مثل هذه الصّورة؟ فقال الملك: لست بجبرئيل أنا محمود بعثني الله عزّوجلّ أن أزوّج النور من النور، قال: مَن مِن مَن؟ قال: فاطمة عليها السّلام من عليٍّ، فلمّا ولّى الملك إذا بين كتفيه محمّد رسول الله عليٌّ وصيّه، فقال رسول الله صلّى الله عليه وآله: مُنذ كَم هذا بين كتفيك؟ فقال: من قبل أن يخلق الله عزّوجلّ آدم باثنين وعشرين ألف عام.

خلق الله عزّوجلّ مائة ألف نبيّ وأربعة وعشرين ألف نبي، وخلق الله عزّوجلّ مائة ألف وصي وأربعة وعشرين ألف وصي

١٨- حدّثنا محمّد بن أحمد البغداديُّ الورّاق قال: حدّثنا عليّ بن محمّد مولى الرّشيد قال: حدّثنا دارُم بن قبيصة بن نَهْشَل بن مُجمع السائح قال: حدّثنا عليّ بن موسى الرّضا قال: حدّثنا أبي موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمّد، عن أبيه محمّد بن علي، عن أبيه عليّ بن الحسين، عن أبيه الحسين بن علي، عن أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام، عن النّبيّ صلّى الله عليه وآله قال: خلق الله عزّوجلّ مائة ألف نبيٍّ و أربعة وعشرين ألف نبيٍّ أنا أكرمهم على الله ولا فَخْرَ، وخلق الله عزّوجلّ مائة ألف وصيٍّ وأربعة وعشرين ألف وصيٍّ، فعليٌّ أكرمهم على الله وأفضلهم.

١٩- حدّثنا محمّد بن أحمد البغدادي قال: حدّثني عبدالله بن محمّد بن سليمان بن عبدالله بن الحسن، عن أبيه، عن جدّه، عن زيد بن علي، عن أبيه عليّ بن الحسين، عن أبيه، عن أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام، عن النّبيّ صلّى الله عليه وآله قال: خلق الله عزّوجلّ مائة ألف نبيٍّ وأربعة وعشرين ألف نبيٍّ وأنا أكرمهم على الله ولا فخر، وخلق الله عزّوجلّ مائة ألف وصيٍّ وأربعة وعشرين ألف وصيٍّ، فعليٌّ أكرمهم على الله وأفضلهم.

ناجى الله تعالى موسى عليه السّلام بمائة ألف كلمة وأربعة وعشرين ألف كلمة

٢٠- حدّثنا أبو الحسن محمّد بن أحمد بن عليّ بن أسد الأسدي المعروف بابن جرادة البرذعي بالرّيّ في رجب سنة سبع وأربعين وثلاثمائة قال: حدّثنا أحمد بن

پیامبر خدا(ص) به او فرمود: دوستم جبرئیل! من تو را به چنین صورتی ندیده بودم. فرشته گفت: من جبرئیل نیستم، نام من محمود است. خداوند متعال مرا فرستاده تا نوری را به همسریِ نوری دیگر قرار دهم. فرمود: کدام نور با کدام؟ عرض کرد: فاطمه(س) را به علی(ع). وقتی آن فرشته برگشت، حضرت متوجّه شد که میان دو شانه‌اش نوشته شده: محمّد پیامبرخدا(ص) و علی(ع) جانشین اوست. پیامبر خدا(ص) فرمود: از چه زمانی این نوشته میان دو شانهٔ توست؟ عرض کرد: بیست و دو هزار سال پیش از آن که خدای متعال آدم را بیافریند.

خداوند متعال یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر و یکصدو و بیست و چهار هزار وصی آفرید

۱۸- دارم بن قبیصه از امام صادق(ع) از پدران بزرگوارش، از امیرمؤمنان علی(ع) از پیامبر خدا(ص) نقل می‌کند که فرمود: خداوند متعال یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر آفرید که من در پیشگاه خدا گرامی‌ترین آنها هستم و بر این امر مباهات نمی‌کنم. و خداوند متعال یکصد و بیست و چهار هزار وصی آفرید که علی(ع) در پیشگاه خدا از همهٔ آنان گرامی‌تر و بهتر است.

۱۹- زید بن علی از پدرش امام سجّاد(ع) از پدر بزرگوارش امام حسین(ع) از امیرمؤمنان(ع) از پیامبر خدا(ص) نقل می‌کند که فرمود: خداوند متعال یکصدو بیست و چهار هزار پیامبر آفرید که من گرامی‌ترین آنان در نزد خدا هستم و بر این امر فخر نمی‌کنم، وخداوند یکصد و بیست و چهار هزار وصی آفرید که علی(ع) در پیشگاه خدا گرامی‌ترین و برترین آنهاست.

خداوند متعال با یکصدو بیست و چهار هزار حکم با موسی مناجات کرد

۲۰- ابن عباس از پیامبر خدا(ص) نقل می‌کند که فرمود: خداوند متعال با موسی بن عمران در سه شبانه روز، با یکصد و بیست و چهار هزار کلمه مناجات کرد که

محمّد بن الحسن العامري قال: حدّثنا هارون بن سعيد الأيلي قال: حدّثنا عبدالله بن وهب قال: حدّثنا أحمد بن محمّد، عن جُوَيْبر، عن الضحّاك، عن ابن عبّاس قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: إنّ الله عزّوجلّ ناجى موسى بن عمران عليه السلام بمائة ألف كلمة و أربعة وعشرين ألف كلمة في ثلاثة أيّام ولياليهنّ، ما طعم فيها موسى ولا شرب فيها، فلمّا انصرف إلى بني إسرائيل وسمع كلامهم مقتهم لما كان وقع في مسامعه من حلاوة كلام الله عزّوجلّ.

علّم رسول الله صلّى الله عليه وآله عليّاً عليه السّلام ألف باب يفتح كلّ باب ألف باب

٢١- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله قال: حدّثني أحمد بن محمّد بن عيسى، ومحمّد بن عبد الجبّار، عن محمّد بن خالد البرقي، عن فضالة بن أيّوب، عن سيف بن عميرة، عن أبي بكر الحضرمي، عن مولاه حمزة بن رافع، عن أُمّ سلمة زوجة النّبيّ صلّى الله عليه وآله قالت: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله في مرضه الّذي توفّي فيه: اُدعوا لي خليلي فأرسلت عائشة إلى أبيها فلمّا جاء غطّى رسول الله صلّى الله عليه وآله وجهه، وقال: ادعوا لي خليلي فرجع أبوبكر وبعثت حفصة إلى أبيها، فلمّا جاء غطّى رسول الله صلّى الله عليه وآله وجهه وقال: ادعوا لي خليلي فرجع عمر، وأرسلت فاطمة عليها السّلام إلى عليٍّ فلمّا جاء قام رسول الله فدخل ثمّ جلّل عليّاً عليه السّلام بثوبه. قال عليٌّ عليه السّلام: فحدّثني بألف حديث يفتح كلُّ حديث ألف حديث، حتّىٰ عرقت وعرق رسول الله صلّى الله عليه وآله فسال عليٌّ عرقه و سال عليه عرقي.

٢٢- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله قال: حدّثنا محمّد بن عيسى بن عبيد، وإبراهيم بن إسحاق بن إبراهيم، عن عبدالله بن حمّاد الأنصاريّ، عن صبّاح المزني، عن الحارث بن حصيرة، عن الأصبغ بن نباتة، عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: سمعته يقول: إنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله علّمني ألف باب من الحلال والحرام، وممّا كان إلى يوم القيامة، كلُّ باب منها يفتح ألف باب فذلك ألف ألف باب حتّىٰ علمت علم المنايا والبلايا وفصل الخطّاب.

٢٣- حدّثنا عليّ بن أحمد بن موسى رضي الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن الحسن الهِشنَجاني قال: حدّثنا سعيد بن كثير بن عفير قال: حدّثني ابن لهيعة، ورِشْدين بن سعد، عن حريز بن عبدالله، عن أبي عبد الرّحمن الحبلي، عن عبدالله بن عمرو قال:

موسی در تمام این مدّت نه غذایی خورد و نه چیزی آشامید، هنگامی که از مناجات به سوی بنی‌اسرائیل بازگشت و سخنان آنها را شنید، از سخن گفتن آنان بدش آمد؛ چرا که هنوز شیرینی سخن خدای متعال در گوش او بود.

پیامبر خدا(ص) هزار باب دانش به علی(ع) آموخت که ازهر بابی هزار باب دیگر گشوده می‌شد

۲۱- امّ سلمه همسر پیامبر خدا(ص) می‌گوید: پیامبر خدا(ص) در همان بیماری‌اش که در نتیجهٔ آن جان سپرد، فرمود: دوستم را نزد من بخوانید، عایشه کسی را نزد پدرش فرستاد، وقتی ابوبکر آمد، پیامبرخدا(ص) روی خود را پوشانید و فرمود: دوستم را نزد من بخوانید. ابوبکر بازگشت و حفصه کسی را نزد پدرش فرستاد، وقتی عمر آمد پیامبر خدا(ص) روی خود را پوشانید و فرمود: دوستم را نزد من بخوانید. پس عمر نیز بازگشت، فاطمه(س) کسی را نزد علی(ع) فرستاد، وقتی حضرتش آمد، پیامبر خدا(ص) برخاست وعلی(ع) وارد شد، آنگاه پیامبر(ص) علی(ع) را به زیر جامهٔ خود کشید. علی(ع) فرمود: پس پیامبر هزار حدیث به من فرمود که از هر حدیثی هزار حدیث دیگر گشوده می‌شد تا آن که من و پیامبر خدا(ص) عرق کردیم و عرق او بر رخسار من و عرق من بر رخسار او جاری گشت.

۲۲- اصبغ بن نباته(ع) گوید: از امیرمؤمنان علی(ع) شنیدم که می‌فرمود: پیامبر خدا(ص) هزار باب از حلال و حرام و آنچه تا روز رستاخیز رخ داده به من آموخت، که از هر بابی از آن هزار باب گشوده می‌شد، پس این هزار هزار باب است تا آن که دانش سرآمد مرگ‌ها و بلاها و فصل الخطاب را دانستم.

۲۳- عبدالله بن عمر گوید: پیامبر خدا(ص) در همان بیماری که جان سپرد، فرمود: برادرم را نزد من فرا خوانید. پس کسی را نزد علی(ع) فرستادند، حضرت وارد شد و پیامبر خدا(ص) و علی(ع) صورت به طرف دیوار کرده و لباس بر چهره کشیدند و

قال رسول الله صلّى الله عليه وآله في مرضه الّذي توفّي فيه: ادعوا لي أخي فأرسلوا إلى عليٍّ عليه السّلام فدخل فولّيا وجوههما إلى الحائط وردّا عليهما ثوباً فأسرَّ إليه والنّاس محتوشون وراء الباب فخرج عليٌّ عليه السّلام فقال له رجلٌ من النّاس: أسرَّ إليك نبيُّ الله شيئاً؟ قال: نعم أسرَّ إليَّ ألف باب في كلِّ باب ألف باب. قال: وعيته؟ قال: نعم وعقلته، قال: فما السّواد الّذي في القمر؟ قال: إنَّ الله عزّوجلّ قال: «وجعلنا اللّيل و النهار آيتين فمحونا آية اللّيل وجعلنا آية النّهار مبصرة» قال له الرّجل: عقلت يا عليُّ.

٢٤- حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن سنان، عن عبدالله بن مُسكان، عن موسى بن بكر قال: قلت لأبي عبدالله عليه السّلام: الرّجل يُغمى عليه اليوم واليومين والثّلاثة والأربعة وأكثر من ذلك كم يقضي من صلاته؟ فقال: ألا أُخبرك بما يجمع لك هذا وأشباهه: كلّ ما غلب الله عزّوجلّ عليه من أمر والله أعذر لعبده. وزاد فيه غيره إنَّ أبا عبدالله عليه السّلام قال: وهذا من الأبواب الّتي يفتح كلُّ باب منها ألف باب.

٢٥- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا أحمد بن إدريس قال: حدّثني محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب، عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر البزنطي، عن عمر بن أُذينة، عن بكير بن أعين، عن سالم بن أبي حفصة قال: سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: إنَّ رسول الله صلّى الله عليه وآله علّم عليّاً عليه السّلام ألف باب، يفتح كلُّ باب ألف باب، فانطلق أصحابنا فسألوا أبا جعفر عليه السّلام عن ذلك فإذا سالم قد صدق. قال بكير: وحدّثني من سمع أبا جعفر عليه السّلام يحدّث بهذا الحديث، ثمّ قال: ولم يخرج إلى النّاس من تلك الأبواب غير باب أو إثنين، وأكثر علمي أنّه قال: باب واحد.

٢٦- حدّثنا جعفر بن محمّد بن مسرور رضي الله عنه قال: حدّثنا الحسين بن محمّد بن عامر، عن معلّى بن محمّد البصري، عن بسطام بن مرّة، عن إسحاق بن حسّان، عن الهيثم بن واقد، عن عليّ بن الحسن العبدي، عن سعد بن طريف، عن الأصبغ بن نباتة قال: أمرنا أمير المؤمنين عليه السّلام بالمسير إلى المدائن من الكوفة فسرنا يوم الأحد وتخلّف عمرو بن حريث في سبعة نفر فخرجوا إلى مكان بالحيرة يسمّى الخورنق فقالوا: نتنزّه فإذا كان يوم الأربعاء خرجنا فلحقنا عليّاً عليه السّلام قبل أن يجمع، فبينما هم يتغدّون إذ خرج عليهم ضَبٌّ فصادوه فأخذه

پیامبر(ص) محرمانه با او سخن گفت و مردم پشت در گرد هم ایستاده بودند، ناگاه علی(ع) بیرون آمد و شخصی از مردم گفت: آیا پیامبر خدا(ص) رازی را با تو در میان گذاشت؟ فرمود: آری، برای من محرمانه هزار باب فرمود که در هر باب هزار باب بود. گفت: همه را یاد گرفتی؟ فرمود: آری، و به طور کامل درک کرده و فهمیدم. گفت: پس آن سیاهی که در مهتاب است چیست؟ فرمود: خداوند متعال می‌فرماید: «ما شب و روز را دو نشانه قرار دادیم، پس نشانه شب را محو نموده و نشانه روز را روشنی بخش قرر دادیم.»

آن مرد گفت: ای علی! خوب فهمیده‌ای.

۲۴- موسی بن بکر گوید: از امام صادق(ع) پرسیدم: شخصی یک روز، دو روز، سه روز، چهار روز یا بیشتر بیهوش می‌شود، چقدر از نمازش بایستی قضا کند؟ فرمود: می‌خواهی پاسخی بدهم که این پرسشت و مانند آن را در بگیرد؟ هر چیزی که خداوند متعال در آن به بنده‌اش چیره شده و ناگزیر کرده، خداوند عذر بنده‌اش را می‌پذیرد.

در روایت دیگری در ذیل این سخن افزوده که: امام صادق(ع) فرمود: و این از باب‌هایی است که از هر بابی از آن هزار باب دیگر گشوده می‌شود.

۲۵- سالم بن ابی‌حفصه گوید: از امام باقر(ع) شنیدم که می‌فرمود: بی تردید پیامبر خدا(ص) به علی(ع) هزار باب آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می‌شد. وقتی اصحاب ما این حدیث را شنیدند، نزد امام باقر(ع) رفته و از حضرتش این موضوع را پرسیدند، متوجه شدند که سالم راست گفته است.

بکیر گوید: کسی که این حدیث را از امام باقر(ع) شنیده بود، به من این حدیث را نقل کرد. آنگاه گفت: از آن باب‌ها به جز یک یا دو باب آنچه بیشتر می‌دانم، گفت: یک باب به مردم نرسیده است.

۲۶- اصبغ بن نباته گوید: امیر مؤمنان علی(ع) به ما دستور داد که از کوفه به سوی مداین برویم. ما روز یک‌شنبه حرکت کردیم؛ ولی عمرو بن‌حریث همراه با هفت نفر مخالفت ورزید و با ما نیامد، لذا همگی به سوی محلّی در حیره به نام خورنق رفته و گفتند: ما گردش و تفریحی می‌کنیم و روز چهارشنبه حرکت می‌کنیم و پیش از آن که علی(ع) نماز جمعه را اقامه کند، به او می‌پیوندیم. در آن میان که در آنجا مشغول خوردن غذا بودند ناگاه سوسماری پیدا شد، آن را شکار کردند، عمروبن‌حریث آن را

عمرو بن حريث فنصب كفّه وقال: بايعوا هذا أمير المؤمنين فبايعه السّبعة وعمرو ثامنهم، وارتحلوا ليلة الأربعاء فقدموا المدائن يوم الجمعة وأمير المؤمنين عليه السّلام يخطب ولم يفارق بعضهم بعضا وكانوا جميعاً حتّىٰ نزلوا على باب المسجد فلمّا دخلوا نظر إليهم أمير المؤمنين عليه السّلام فقال: يا أيّها النّاس إنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله أسرّ إليّ ألف حديث في كلّ حديث ألف باب لكلّ باب ألف مفتاح، وإنّي سمعت الله جلّ جلاله يقول: «يوم ندعو كلّ أُناسٍ بإمامهم» وإنّي أُقسم لكم بالله ليُبعثنّ يوم القيامة ثمانية نفر يدعون بإمامهم وهو ضبٌّ ولو شئت أن أسمّيهم لفعلت، قال: فلقد رأيت عمرو بن حريث قد سقط كما تسقط السعفة حياء ولوماً.

٢٧- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن محمّد بن عيسى بن عبيد، عن أحمد بن حمزة العَدْوي، عن أبان بن عثمان، عن زرارة، عن أبي جعفر عليه السّلام قال: إنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله علّم عليّاً عليه السّلام باباً يفتح ألف باب، ويفتح كلّ باب ألف باب.

٢٨- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله قال: حدّثنا أحمد بن محمّد بن عيسى، وعبدالله بن عامر بن سعد، عن عبد الرّحمن بن أبي نجران، عن صفوان بن يحيى، عن بشير الدّهّان، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: لمّا مرض رسول الله صلّى الله عليه وآله مرضه الّذي تُوُفّي فيه بعث إلى عليٍّ عليه السّلام فلمّا جاء أكبَّ عليه فلم يزل يحدّثه ويحدّثه، فلمّا خرج لقياه وقالا له: بما حدّثك صاحبك؟ فقال: حدّثني بباب يفتح ألف باب، كلّ باب منها يفتح ألف باب.

٢٩- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله قال: حدّثني أحمد وعبدالله ابنا محمّد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن هشام بن سالم، عن أبي حمزة الثمالي، عن أبي إسحاق السّبيعي قال: سمعت بعض أصحاب أمير المؤمنين عليه السّلام ممّن يثق به قال: سمعت عليّاً عليه السّلام يقول: إنّ في صدري هذا لعلماً جمّاً علّمنيه رسول الله صلّى الله عليه وآله، لو أجد له حفظة يرعونه حقّ رعايته ويروونه كما يسمعونه منّي إذاً لأودعتهم بعضه، فعلّم به كثيراً من العلم، إنّ العلم مفتاح كلّ باب، وكلّ باب يفتح ألف باب.

٣٠- حدّثنا أبي، ومحمّد بن الحسن رضي الله عنهما قالا: حدّثنا سعد بن عبدالله قال: حدّثنا محمّد بن عيسى بن عبيد، وإبراهيم بن إسحاق بن إبراهيم، عن عبدالله بن حمّاد الأنصاريّ، عن صبّاح المزني، عن حارث بن حصيرة، عن الأصبغ بن

به دست گرفت و کف دستش را باز کرد و گفت: با این سوسمار بیعت کنید که این امیر مؤمنان است(!!) آن هفت نفر بیعت کردند، و عمرو هشتمین نفر بود که بیعت کرد، آنها شب چهارشنبه از آنجا کوچ کرده و روز جمعه به درِ مسجد رسیدند، وقتی وارد مسجد شدند، امیر مؤمنان علی(ع) نگاهی به آنان کرد و فرمود: ای مردم! به راستی که پیامبر خدا(ص) به صورت محرمانه هزار حدیث به من فرمود که از هر حدیثی هزار باب گشوده می‌شد و هر بابی هزار کلید داشت، و من شنیدم که خداوند متعال می‌فرماید: «روزی که هر مردی را با پیشوایشان فرا می‌خوانیم.» و من به شما به خدا سوگند می‌خورم که حتماً روز رستاخیز هشت نفر با پیشوایانشان که سوسماری است به محشر خواهند آمد، اگر بخواهم نام آنها را بگویم، می‌گویم. راوی گوید: بی تردید من عمرو بن حریث را دیدم که از شرم و سرزنش همچون شاخهٔ درخت خرما، سر به زیر افکند.

۲۷- زراره از امام باقر(ع) نقل می‌کند که فرمود: پیامبر خدا(ص) هزار باب به علی(ع) آموخت که هزار باب می‌گشود و هر بابی هزار باب دیگر می‌گشود.

۲۸- بشیر دهّان ازامام صادق(ع) نقل می‌کند که فرمود: هنگامی که پیامبر خدا(ص) بیمار شد، همان بیماری که در نتیجهٔ آن وفات یافت، کسی را نزد علی(ع) فرستاد، وقتی حضرتش آمد خود را به روی پیامبر انداخت و آن دو پیوسته با یکدیگر سخن می‌گفتند، چون بیرون آمد، آن دو نفر علی(ع) را ملاقات کرده و گفتند: رفیقت به تو چه گفت؟ فرمود: بابی را به من بیان فرمود که هزار باب می‌گشود و هر باب آن هزار باب دیگر می‌گشود.

۲۹- ابواسحاق سبیعی گوید: از یکی از یاران مورد اعتماد امیرمؤمنان علی(ع) شنیدم که می‌گفت: از علی(ع) شنیدم که می‌فرمود: به راستی که در این سینهٔ من دانش انباشته‌ای است که پیامبر خدا(ص) آن را به من آموخته، اگر حافظانی را می‌یافتم که حق آن به طور کامل رعایت کرده و آن گونه که از من می‌شنوند بازگو می‌کردند، برخی از آن دانش را به آنان می‌سپردم که دانش بسیاری به وسیلهٔ آن می‌آموخت. بی تردید، آن دانش کلید هر بابی است؛ و هر بابی هزار باب می‌گشاید.

۳۰- عبدالحمید بن دیلم از امام صادق(ع) نقل می‌کند که فرمود: پیامبر خدا(ص)

نباتة، عن أمير المؤمنين عليه السّلام قال: سمعته يقول: إنَّ رسول الله صلّى الله عليه وآله علّمني ألف باب من الحلال والحرام، وممّا كان وممّا يكون إلى يوم القيامة، كلّ باب منها يفتح ألف باب فذلك ألف ألف باب حتّىٰ علمت علم المنايا والبلايا وفصل الخطاب.

٣١- حدّثنا أبي؛ ومحمّد بن الحسن؛ وأحمد بن محمّد بن يحيى العطّار رضي الله عنهم قالوا: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحجّال، عن الحسن بن الحسين اللّؤلؤي، عن محمّد بن سنان، عن إسماعيل بن جابر، عن عبد الكريم بن عمرو، عن عبد الحميد بن أبي الدّيلم، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: أوصى رسول الله صلّى الله عليه وآله إلى عليٍّ عليه السّلام بألف باب كلّ باب يفتح ألف باب.

٣٢- حدّثنا أحمد بن محمّد بن يحيى العطّار رضي الله عنه، عن أبيه، عن محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب، عن جعفر بن بشير البجلي، عن أبي يحيى معمر القطّان، عن بشير الدّهّان، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله في مرضه الّذى تُوفّي فيه: اُدعوا لي خليلي، فأرسلتا إلى أبويهما فلمّا نظر إليهما أعرض عنهما بوجهه، وقال: ادعوا إليّ خليلي، فأرسل إلى عليّ بن أبي طالب عليه السّلام فلمّا نظر إليه أكبّ عليه يحدّثه فلمّا خرج لقياه وقالا: ما حدّثك خليلك؟ قال: حدّثني ألف باب كلّ باب يفتح ألف باب.

٣٣- حدّثنا محمّد بن عليّ ماجيلويه رضي الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن يحيى بن عمران الهمداني، عن يونس بن عبد الرّحمن، عن هشام بن الحكم، عن عمر بن يزيد قال: قلت لأبي عبدالله عليه السّلام: بلغنا أنَّ رسول الله صلّى الله عليه وآله علّم عليّاً عليه السّلام ألف باب، يفتح كلّ باب ألف باب؟ قال: نعم فقال لي: بل علّمه باباً واحداً فتح ذلك الباب ألف باب، فتح كلّ باب ألف باب.

٣٤- حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار، عن يعقوب بن يزيد، وإبراهيم بن هاشم، عن محمّد بن أبي عمير، عن إبراهيم بن عبد الحميد، عن أبي حمزة الثمالي، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال عليٌّ عليه السّلام: علّمني رسول الله صلّى الله عليه وآله ألف باب يفتح ألف باب.

٣٥- حدّثنا أبي، ومحمّد بن الحسن، وأحمد بن محمّد بن يحيى العطّار رضي الله عنهم قالوا: حدّثنا سعد بن عبدالله قال: حدّثني أحمد بن الحسن بن عليّ بن فضّال،

به علی(ع) هزار باب سفارش فرمود: که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می‌شد.

۳۲- بشیر دهّان از امام صادق(ع) نقل می‌کند که فرمود: پیامبر خدا(ص) در آن بیماری که جان سپرد فرمود: دوستم را نزد من فرا خوانید. آن دو زن (حفصه و عایشه) کسی را به سوی پدران خود فرستادند؛ وقتی آمدند و پیامبر(ص) آنها را دید، روی از آنان برگرداند و فرمود: دوستم را نزد من فرا خوانید! کسی را به سوی علی(ع) فرستادند، وقتی آمد خود را روی حضرتش افکند و با او گفتگو می‌کرد، وقتی بیرون آمد آن دو پرسیدند: دوستت با تو چه سخن گفت؟ فرمود: برای من هزار باب که هر بابی هزار باب دیگر می‌گشوده آموخت.

۳۳- عمر بن یزید گوید: به امام صادق(ع) عرض کردم که: به ما رسیده که پیامبر خدا(ص) به علی(ع) هزار باب آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می‌شد؟ فرمود: آری، چنین است.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

آنگاه به من فرمود: بلکه به او بابی آموخت که از این باب هزار باب دیگر گشوده می‌شد، و از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می‌شد.

۳۴- ابوحمزهٔ ثمالی از امام باقر(ع) نقل می‌کند که فرمود: علی(ع) فرمود: پیامبر خدا(ص) به من هزار باب آموخت که از آن هزار باب دیگر گشوده می‌شد.

۳۵- عبدالرحمان بن ابوعبدالله گوید: از امام صادق(ع) شنیدم که می‌فرمود: به راستی که پیامبر خدا(ص) به علی(ع) بابی آموخت که از آن هزار باب دیگر گشوده می‌شد که از هر بابش هزار باب دیگر گشوده می‌شد.

عن الحسن بن علي بن فضّال، عن عبدالله بن بكير، عن عبد الرّحمن بن أبي عبدالله قال: سمعت أبا عبدالله عليه السّلام يقول: إنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله علّم عليّاً عليه السّلام باباً يفتح له ألف باب كلّ باب يفتح له ألف باب.

٣٦- حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن عبدالله بن محمّد الحجّال، عن ثعلبة بن ميمون، عن عبدالله بن هلال قال: قال أبو عبدالله عليه السّلام: علّم رسول الله صلّى الله عليه وآله عليّاً عليه السّلام باباً يفتح ألف باب كلّ باب يفتح ألف باب.

٣٧- حدّثنا أبي؛ ومحمّد بن الحسن رضي الله عنهما قالا: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن بعض أصحابه، عن أحمد بن عمر الحلبي، عن أبي بصير قال: دخلت على أبي عبدالله عليه السّلام فقلت له: إنّ الشيعة يتحدّثون أنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله علّم عليّاً عليه السّلام باباً يفتح منه ألف باب كلّ باب يفتح ألف باب فقال أبو عبدالله عليه السّلام: يا أبا محمّد والله رسول الله صلّى الله عليه وآله علّم عليّاً عليه السّلام ألف باب، يفتح كلُّ باب ألف باب، فقلت له: والله هذا لعلم، قال: إنّه لعلم وليس لأحد وليس بذاك.

٣٨- حدّثنا أبي رضي الله عنه، ومحمّد بن الحسن، وأحمد بن محمّد بن يحيى العطّار رضي الله عنهم قالوا: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن سندي بن محمّد البزّاز، عن صفوان بن يحيى قال: حدّثني محمّد بن بشير، عن أبيه بشير الدّهّان، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله في مرضه الّذي تُوفّي فيه: اُدعوا لي خليلي، فأرسلتا إلى أبويهما، فلمّا رآهما أعرض بوجهه عنهما، ثمّ قال: اُدعوا لي خليلي فأرسلتا إلى عليٍّ عليه السّلام فلمّا جاء أكبَّ عليه فلم يزل يحدّثه ويحدّثه، فلمّا خرج لقياه فقالا له: ما حدّثك؟ قال: حدّثني بباب يفتح ألف باب، كلُّ باب يفتح ألف باب.

٣٩- حدّثنا أبي؛ ومحمّد بن الحسن، وأحمد بن محمّد بن يحيى العطّار رضي الله عنهم قالوا: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن يعقوب بن يزيد، عن محمّد بن أبي عمير، عن مرازم بن حكيم الأزدي، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: علّم رسول الله صلّى الله عليه وآله عليّاً عليه السّلام ألف باب، يفتح كلُّ باب ألف باب.

٤٠- حدّثنا أبي؛ ومحمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد، وأحمد بن محمّد بن يحيى

۳۶- عبدالله بن هلال از امام صادق(ع) نقل می‌کند که فرمود: پیامبر خدا(ص) به علی(ع) بابی آموخت که هزار باب می‌گشود که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می‌شد.

۳۷- ابوبصیر گوید: خدمت امام صادق(ع) شرفیاب شده، عرض کردم: شیعیان حدیث می‌کنند که پیامبر خدا(ص) بابی را به علی(ع) آموخت که از آن هزار باب گشوده می‌شد و از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می‌شد. حضرت فرمود: ای ابا محمّدا سوگند به خدا! پیامبر خدا(ص) هزار باب به علی(ع) آموخت که از هر بابی هزار باب گشوده می‌شد. عرض کردم: سوگند به خدا دانش همین است. فرمود: به راستی که آن دانش است و کسی آن را ندارد و این آن (علم مخصوص ما) نیست.

۳۸- بشیر دهّان از امام صادق(ع) نقل می‌کند که فرمود: پیامبر خدا(ص) در همان بیماری که از دنیا رحلت کرد،فرمود: دوستم را نزد من فرا خوانید. آن دو (زن) کسی را به سوی پدرشان فرستادند وقتی آمدند پیامبر آنها را دید صورت خود از آنان برگردانید. آنگاه فرمود: دوستم را نزد من بخوانید، کسی را نزد علی(ع) فرستادند، وقتی آمد، خود را روی پیامبرخدا(ص) افکند و پیوسته با یکدیگر سخن می‌گفتند. وقتی بیرون آمد، آن دو (اولی و دوّمی) حضرتش را ملاقات کرده و پرسیدند: چه چیزی به تو گفت؟ فرمود: بابی را به من فرمود که از آن هزار باب گشوده می‌شود که هر بابی هزار باب دیگر می‌گشاید.

۳۹- مرازم بن حکیم ازدی از امام صادق(ع) نقل می‌کند که فرمود: پیامبر خدا(ص) هزار باب به علی(ع) آموخت که هر بابی هزار باب دیگر می‌گشود.

۴۰- حارث بن مغیره از امام صادق(ع) نقل می‌کندکه فرمود: آنگاه که امیرمؤمنان علی(ع) فاطمه(س) را به خاک سپرد ابوبکر و عمر نزد حضرتش آمد، حضرت به آن

العطّار رضي الله عنهم قالوا: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب، عن الحسن بن عليّ بن فضّال، عن عليّ بن عقبة، عن الحارث بن المغيرة، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: جاء أبوبكر وعمر إلى أمير المؤمنين عليه السلام حين دفن فاطمة عليها السّلام - في حديث طويل - قال لهما فيه: أمّا ما ذكرتما أنّي لم أشهدكما أمر رسول الله صلّى الله عليه وآله فإنّه قال: لا يرى عورتي أحد غيرك إلّا ذهب بصره فلم أكن لاذنكما لذلك، وأمّا إكبابي عليه فإنّه علّمني ألف حرف، الحرف يفتح ألف حرف، فلم أكن لأطّلعكما على سرّ رسول الله صلّى الله عليه وآله.

٤١- حدّثنا أبي؛ ومحمّد بن الحسن، وأحمد بن محمّد بن يحيى العطّار رضي الله عنهم قالوا: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن يعقوب بن يزيد، عن محمّد بن أبي عمير، عن منصور بن يونس، عن أبي بكر محمّد بن الحضرمي، عن أبي جعفر عليه السلام قال: إنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله علّم عليّاً عليه السّلام ألف حرف، كلّ حرف يفتح ألف حرف، والألف حرف كلّ حرف منها يفتح ألف حرف.

٤٢- حدّثنا أبي؛ ومحمّد بن الحسن، وأحمد بن محمّد بن يحيى العطّار، رضي الله عنهم قالوا: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن عليّ بن الحكم، عن عليّ بن أبي حمزة، عن أبي بصير، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: كان في ذؤابة سيف رسول الله صلّى الله عليه وآله صحيفة صغيرة، فقلت لأبي عبدالله عليه السّلام: أيُّ شيء كان في تلك الصحيفة؟ قال: هي الأحرف الّتي يفتح كلُّ حرف منها ألف حرف، قال أبو بصير: قال أبو عبدالله عليه السّلام: فما خرج منها إلّا حرفان حتّى الساعة.

٤٣- حدّثنا أبي؛ ومحمّد بن الحسن، وأحمد بن محمّد بن يحيى العطّار رضي الله عنهم قالوا: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب، عن موسى بن سعدان، عن عبدالله بن القاسم الحضرمي، عن مالك بن عطيّة، عن أبان بن تغلب، قال: قال أبو عبدالله عليه السّلام: سيأتي مسجدكم هذا - يعني مكّة - ثلاثمائة وثلاثة عشر يعلم أهل مكّة أنّهم لم يلدهم آباؤهم ولا أجدادهم، عليهم السيوف مكتوب على كلّ سيف كلمة تفتح ألف كلمة تبعث الرّيح فتنادي بكلّ واد: هذا المهديّ يقضي بقضاء آل داود، لا يسأل عليه بيّنة.

٤٤- حدّثنا أبي؛ ومحمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد، وأحمد بن محمّد بن يحيى

دو در ضمن حدیث مفصّل فرمود: امّا این که گفتید چرا شما را به هنگام تجهیز پیامبر(ص) حاضر نکردم؟ چون آن حضرت فرمود: کسی جز تو عورت مرا نمی‌بیند، مگر آن که چشمش کور می‌شود و به همین جهت شما را خبر نکردم، و اما این که سر به گوش آن حضرت گذاشتم، به خاطر این بود به من هزار حرف آموخت که هر حرفی هزار حرف دیگر را می‌گشود و من راز پیامبر خدا(ص) را شما فاش نمی‌کنم.

۴۱- ابوبکر محمدبن‌حضرمی از امام باقر(ع) نقل می‌کند که فرمود: به راستی که پیامبر خدا(ص) هزار حرف به علی(ع) آموخت که هر حرفی هزار حرف دیگر را می‌گشود و آن هزار حرف هر حرف از آن هزار حرف دیگر را می‌گشود.

۴۲- ابوبصیر از امام صادق(ع) نقل می‌کند که فرمود: در آویزهٔ شمشیر پیامبر خدا(ص) کتابچهٔ کوچکی بود، من به امام صادق(ع) عرض کردم: در آن کتابچهٔ کوچک چه چیزی نوشته شده بود؟ فرمود: حرف‌هایی که از یک حرف از آنها هزار حرف دیگر گشوده می‌شود. ابوبصیر می‌گوید: امام صادق(ع) فرمود: تاکنون جز دو حرف از آنها برای مردم بیرون نیامده است.

۴۳- ابان بن تغلب از امام صادق(ع) نقل می‌کند که فرمود: به زودی در همین مسجد شما یعنی مسجد الحرام مکّه سیصد و سیزده تن خواهند آمد که اهل مکه خواهند دانست که پدران و نیاکان آنها متولّد آن شهر نیستند. آنان شمشیرهایی دارند که بر هر شمشیری کلمه‌ای نقش بسته که از آن هزار کلمه گشوده شود، بادی می‌وزد و در هر بیابانی فریاد می‌زند که: این مهدی(ع) است، (که ظهور کرده) و همچون آل داوود بدون آن که گواهی خواهد، داوری می‌کند.

۴۴- عبدالحمید بن ابودیلم از امام صادق(ع) نقل می‌کند که فرمود: پیامبر

العطّار رضي الله عنهم قالوا: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن محمّد بن عيسى بن عبيد، عن محمّد بن سنان، عن إسماعيل بن جابر، وعبد الكريم بن عمرو، عن عبد الحميد بن أبي الدّيلم، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: أوصى رسول الله صلّى الله عليه وآله إلى عليٍّ عليه السّلام ألف باب، يفتح كلُّ كلمة وكلّ باب ألف كلمة وألف باب.

٤٥ ـ حدّثنا أبي، ومحمّد بن الحسن رضي الله عنهما قالا: حدّثنا عبدالله بن جعفر الحميري قال: حدّثني محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب، عن جعفر بن بشير البجلي، عن ذريح المحاربي، عن أبي عبدالله عليه السّلام قال: جلّل رسول الله صلّى الله عليه وآله عليّاً عليه السّلام ثوباً ثمّ علّمه ألف كلمة.

٤٦ - حدّثنا أبي؛ ومحمّد بن موسى بن المتوكّل، ومحمّد بن عليّ ماجيلويه، و أحمد بن عليّ بن إبراهيم بن هاشم، وحمزة بن محمّد بن أحمد العلوي، والحسين بن إبراهيم بن ناتانة، والحسين بن أحمد بن هشام المؤدّب، وأحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله تعالى عنهم قالوا: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن عبدالله بن المغيرة، عن أبي جعفر محمّد بن عليٍّ الثّاني عليهما السّلام أنّه سمعه يقول: علّم رسول الله صلّى الله عليه وآله عليّاً عليه السّلام ألف كلمة، كلّ كلمة يفتح ألف كلمة.

٤٧ - حدّثنا الحسن بن أحمد بن إدريس رضي الله عنه، عن أبيه، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، وعلي بن إسماعيل بن عيسى، وعلي بن إبراهيم بن هاشم، عن جعفر بن محمّد بن عبيدالله، عن عبدالله بن ميمون القدّاح، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه عليهما السّلام أنّ النّبيّ صلّى الله عليه وآله حدّث عليّاً عليه السّلام ألف كلمة، كلّ كلمة يفتح ألف كلمة فما يدري النّاس ما حدّثه.

٤٨ - حدّثنا محمّد بن عليّ ماجيلويه، ومحمّد بن موسى بن المتوكّل، وأحمد بن محمّد بن يحيى العطّار رضي الله عنهم قالوا: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار، عن محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب، عن النضر بن شعيب، عن خالد بن ماد القلانسي، عن جابر بن يزيد الجُعفي، عن أبي جعفر محمّد بن عليٍّ الباقر عليهما السلام قال: جاء رجل إلى عليٍّ عليه السّلام وهو على منبره فقال: يا أمير المؤمنين أتأذن لي أن أتكلّم بما سمعت عن عمّار بن ياسر يرويه عن رسول الله صلّى الله عليه وآله؟ فقال: اتّقوا الله ولا تقولوا على عمّار إلّا ما قاله - حتّى قال ذلك ثلاث مرّات - ثمّ قال له: تكلّم، قال: سمعت عمّاراً يقول: سمعت رسول الله صلّى الله عليه وآله يقول: أنا أُقاتل على

خدا(ص) هزار باب به حضرت علی(ع) سفارش فرمود که هر کلمه‌ای و هر بابی هزار کلمه و هزار باب می‌گشود.

۴۵- ذریح محاربی از امام صادق(ع) نقل می‌کند که فرمود: پیامبر خدا(ص) علی(ع) را با پارچه‌ای پوشانید و آنگاه هزار کلمه به او آموخت.

۴۶- عبدالله بن مغیره گوید: از امام جواد(ع) شنیدم که می‌فرمود: پیامبر خدا(ص) هزار کلمه به علی(ع) آموخت که از هر کلمه هزار کلمه دیگر گشوده می‌شد.

۴۷- عبدالله بن میمون قدّاح، از امام صادق(ع)، از امام باقر(ع) نقل می‌کند که فرمود: پیامبر خدا(ص) هزار کلمه به علی(ع) آموخت، که هر کلمه‌ای هزار کلمه دیگر می‌گشود و مردم نمی‌دانستند که چه چیزی به او آموخت.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۴۸- جابر بن یزید جعفی از امام باقر(ع) نقل می‌کند که فرمود: علی(ع) بر فراز منبر بود که شخصی آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! اجازه می‌فرمایید سخنی را که از عمّار یاسر شنیده‌ام که از پیامبر خدا(ص) روایت می‌کند، بگویم؟ حضرت فرمود: از خدا بیم داشته باشید واز عمّار جز آنچه را که گفته روایت نکنید این سخن راسه مرتبه تکرار کرد آنگاه فرمود: بگو. او گفت: من از عمّار شنیدم که می‌گفت: از پیامبر خدا(ص) می‌شنیدم که می‌فرمود: من طبق تنزیل قرآن و علی طبق تأویل قرآن جنگ می‌کنیم. علی(ع) فرمود: سوگند به پروردگار کعبه! عمّار راست گفته است، این سخن در نزد من، در ضمن هزار کلمه‌ای است که هر کلمه‌ای، هزار کلمهٔ دیگر را به دنبال

التنزيل وعليٌّ يقاتل على التأويل، فقال عليه السّلام: صدق عمّار وربِّ الكعبة، إنّ هذه عندي لفي ألف كلمة، تتبع كلّ كلمة ألف كلمة.

٤٩- حدّثنا أبي؛ ومحمّد بن الحسن، وأحمد بن محمّد بن يحيى العطّار رضي الله عنهم قالوا: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، وإبراهيم بن هاشم، عن الحسن بن عليّ بن فضّال، عن أبي المغرا حميد بن المثنّى العجلي، عن ذريح بن محمّد بن يزيد المحاربي قال: سمعت أبا عبدالله عليه السّلام يقول: نحن ورثة الأنبياء، ثمّ قال: جلّل رسول الله صلّى الله عليه وآله على عليٍّ عليه السّلام ثوباً، ثمّ علّمه ألف كلمة، كلّ كلمة يفتح ألف كلمة.

٥٠- حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار، عن يعقوب بن يزيد، وإبراهيم بن هاشم، عن محمّد بن أبي عمير، عن منصور بن حازم، عن أبي حمزة الثمالي، عن عليّ بن الحسين عليهما السلام قال: علّم رسول الله صلّى الله عليه وآله عليّاً عليه السّلام ألف كلمة يفتح كلّ كلمة منها ألف كلمة والألف الكلمة يفتح كلّ كلمة ألف كلمة.

٥١- حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن الحسين بن ذكوان، عن سعد بن طريف، عن الأصبغ بن نباتة قال: سمعت عليّاً عليه السّلام يقول: حدّثني رسول الله صلّى الله عليه وآله بألف حديث لكلّ حديث ألف باب.

٥٢- حدّثنا أبي؛ ومحمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد، وأحمد بن محمّد بن يحيى العطّار رضي الله عنهم قالوا: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب، عن جعفر بن بشير البجلي، والحسن بن عليّ بن فضّال، عن المثنّى بن الوليد الحنّاط، عن منصور بن حازم، عن بكر بن حبيب، عن أبي جعفر عليه السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله في مرضه الّذي قبض فيه: ادعوا لي خليلي فأرسلت عائشة وحفصة إلى أبويهما فلمّا جاءا غَطّى رسول الله صلّى الله عليه وآله وجهه ورأسه، فانصرفا فكشف رأسه رسول الله صلّى الله عليه وآله ثمّ قال: ادعوا لي خليلي فأرسلت حفصة إلى أبيها وعائشة إلى أبيها فلمّا جاءا غطّى رسول الله صلّى الله عليه وآله وجهه، فانطلقا وقالا: ما نرى رسول الله صلّى الله عليه وآله أرادنا، قالتا: أجل إنّما قال: ادعوا لي خليلي - أو قال حبيبي - فرجونا أن تكونا أنتما هما، فجاءه أمير المؤمنين عليه السّلام وألزق رسول الله صلّى الله عليه وآله صدره

دارد.

۴۹- ذریح بن محمّد بن یزید محاربی گوید: از امام صادق(ع) شنیدم که می‌فرمود: ما وارثان پیامبران هستیم، آنگاه فرمود: پیامبر خدا(ص) علی(ع) را با پارچه‌ای پوشانید و سپس هزار کلمه به او آموخت که از هر کلمه‌ای هزار کلمهٔ دیگر گشوده می‌شد.

۵۰- ابوحمزهٔ ثمالی از امام سجّاد(ع) نقل می‌کند که فرمود: پیامبر خدا(ص) هزار کلمه به علی(ع) آموخت که از هر کلمه‌ای از آن هزار کلمهٔ دیگر و از هزار کلمه، از هر کدامش هزار کلمهٔ دیگر گشوده می‌شود.

۵۱- اصبغ بن نباته گوید: از علی(ع) شنیدم که می‌فرمود: پیامبر خدا(ص) به من هزار حدیث فرمود که از هر حدیثی هزار باب دیگر دریافت می‌شود.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۵۲- بکر بن حبیب از امام باقر(ع) نقل می‌کند که فرمود: پیامبر خدا(ص) در همان بیماری که جان سپرد، فرمود: دوستم را نزد من فراخوانید! عایشه و حفصه کسی را نزد پدرشان فرستادند، وقتی آمدند پیامبر خدا(ص) صورت و سر مبارکش را پوشانید، چون بازگشتند سر خود را بیرون آورد و فرمود: دوستم را نزد من فراخوانید، دوباره حفصه کسی را نزد پدرش و عایشه نیز کسی را نزد پدرش فرستاد و آمدند، چون آمدند، پیامبر(ص) صورت مبارکش را پوشانید، آنان بازگشته و گفتند: گمان نمی‌کنیم پیامبر خدا(ص) ما را خواسته باشد، دخترانشان گفتند: آری، او فقط گفت: دوستم یا حبیبم را نزد من فراخوانید ما امید داشتیم که مقصودش شما باشید، پس امیرمؤمنان علی(ع) آمد، و پیامبر(ص) او را در آغوش کشید، و سر به گوشش گذاشته و هزار حدیث به او گفت؛ که هر حدیثی هزار باب داشت.

بصدره وأومأ إلى أُذنه فحدّثه بألف حديث لكلّ حديث ألف باب.

٥٣ – حدّثنا عليّ بن أحمد بن موسى، ومحمّد بن أحمد السناني المكتّب، والحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المؤدّب، وعلي بن عبدالله الورّاق رضي الله عنهم قالوا: حدّثنا أحمد بن يحيى بن زكريّا القطّان، عن بكر بن عبدالله بن حبيب قال: حدّثنا تميم بن بهلول قال: حدّثنا أبو معاوية، عن سليمان بن مهران، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه محمّد بن علي، عن أبيه عليّ بن الحسين، عن أبيه الحسين بن علي، عن أبيه عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام قال: لمّا حضرت رسول الله صلّى الله عليه وآله الوفاة دعاني فلمّا دخلت عليه قال لي: يا عليُّ أنت وصيّي وخليفتي على أهلي وأُمّتي، في حياتي وبعد موتي، وليّك وليّي ووليّي وليّ الله، وعدوّك عدوّي، وعدوّي عدوّ الله، يا عليُّ المنكر لولايتك بعدي كالمنكر لرسالتي في حياتي لأنّك منّي وأنا منك، ثمّ أدناني فأسرَّ إليَّ ألف باب من العلم، كلّ باب يفتح ألف باب.

خلق الله عزّوجلّ ألف ألف عالم وألف ألف آدم

٥٤ – حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبدالله قال: حدّثنا محمّد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن عمرو بن شمر، عن جابر بن يزيد قال: سألت أبا جعفر عليه السّلام عن قول الله عزّوجلّ: «أفعيينا بالخلق الأوّل بل هم في لبس من خلق جديد» فقال: يا جابر تأويل ذلك أنّ الله عزّوجلّ إذا أفنى هذا الخلق و هذا العالم وأسكن أهل الجنّة الجنّة وأهل النّار النّار جدّد الله عزّوجلّ عالماً غير هذا العالم وجدّد عالماً من غير فحولة ولا إناث يعبدونه ويوحّدونه، وخلق لهم أرضاً غير هذه الأرض تحملهم وسماء غير هذه السماء تظلّهم، لعلّك ترى أنّ الله عزّ وجلّ إنّما خلق هذا العالم الواحد، وترى أنّ الله عزّوجلّ لم يخلق بشراً غيركم، بل والله لقد خلق الله تبارك وتعالى ألف ألف عالم وألف ألف آدم أنت في آخر تلك العوالم وأولئك الآدميّين.

تمّ كتاب الخصال بحمد الله وتوفيقه.

۵۳- سلیمان بن مهران از امام صادق(ع) از پدران بزرگوارش، از علی(ع) نقل می‌کند که فرمود: آنگاه که وفات پیامبر خدا(ص) فرا رسید، وقتی خدمتش شرفیاب شدم به من فرمود: ای علی! تو وصیّ و جانشین من در خاندان و امّتم در دوران زندگی و پس از مرگ من هستی، دوست تو، دوست من و دوست من دوست خداست، دشمن تو، دشمن من و دشمن من دشمن خداست. ای علی! کسی که پس از من ولایت تو را منکر می‌شود، همچون منکر من در دوران زندگی من است؛ زیرا که تو از منی، و من از تو هستم. آنگاه مرا نزدیک خواند و هزار باب از علم را راز گونه به من فرمود که هر بابی هزار باب دیگر می‌گشود.

خداوند متعال هزار هزار جهان و هزار هزار آدم آفرید

۵۴- جابربن یزید گوید: از امام باقر(ع) دربارهٔ آیهٔ «آیا ما از آفرینش نخست ناتوان شدیم؟ بلکه آنان در آفرینش نوی هستند.» پرسیدم، حضرت فرمود: ای جابر! تأویل آیه این است که خداوند متعال آنگاه که این آفریدگان و این جهان را نابود ساخته و بهشتیان را در بهشت و دوزخیان را در دوزخ جای دهد، جهان دیگری غیر از این جهان را از نو پدید می‌آورد، بدون نر و ماده، تا او را پرستیده و یگانه دانند و به آنان زمینی غیر از این زمین می‌آفریند که در آن استقرار یافته و آسمان دیگری که بر آنان سایه افکند. شاید تو بر این باوری که خداوند تنها این جهان را آفریده و به‌جز شما بشری را نیافریده است؟ آری به خدا سوگند! به طور حتم خداوند متعال هزار هزار جهان و هزار هزار آدم آفریده که تو در پایان این جهان‌ها و آن آدمیان هستی.

با سپاس خدا و توفیق او کتاب خصال پایان یافت.

فهرست مطالب

باب خصلت‌های هفتگانه

به دفن کردن هفت چیز فرمان داده شده ۵
پیامبر خدا (ص) از هفت چیز نهی و به هفت چیز امر می‌کرد ۵
هفت چیز از گوسفند، حرام است ۵
دربارهٔ علی (ع) به پیامبر خدا (ص) هفت خصلت داده شد ۷
سخن پیامبر (ص) که فرمود خوشا به حال کسی که ندیده به ایمان آورده ۷
هفت کس در قیامت در سایهٔ عرش خداست ۹
کشمش هفت خصلت دارد ۹
هفت کوه در «روز موسی» از جاکنده شدند ۹
نام‌های آسمان‌های هفت‌گانه و رنگ‌های آن ۱۱
پیامبر خدا (ص) ابوذر را به هفت چیز وصیت کرد ۱۱
هفت چیز است که هر کس داشته باشد حقیقت ایمان او کامل می‌شود ۱۳
هر کس ماه رمضان را روزه بگیرد هفت پاداش به او داده می‌شود ۱۳
روز قیامت هفت نفر از مردم سخت‌ترین عذاب را دارند ۱۳
تکبیرهای آغازین نماز، هفت تاست ۱۵
سورهٔ قل هو الله و سورهٔ قل یا ایها الکافرون در هفت مورد ۱۵
حکیمی به خاطر هفت کلمه صد فرسخ به دنبال حکیمی دیگر بود ۱۷
هفت گروه اعمال خود را تباه می‌کنند ۱۷
سجده بر هفت استخوان است ۱۷
پیامبر خدا (ص) به هفت گروه لعنت کرد ۱۹
مؤمن بر مؤمن هفت حق دارد ۱۹
کافر در هفت روده می‌خورد ۲۱
مؤمن کسی است که در او هفت خصلت جمع شود ۲۱
مؤمنان هفت درجه دارند ۲۳
شیرینی ایمان بر دل هفت کس وارد نشود ۲۳
هفت گروه از دانشمندان در آتشند ۲۳
هفت موجود زنده را خدا آفرید ولی از شکم مادر بیرون نیامدند ۲۵
خداوند اسلام را هفت بخش کرد ۲۵

خداوند به پیامبر خود **هفت** خصلت داد ۲۷
قربانی گاو و شتر از **هفت** نفر کفایت می‌کند ۲۹
آفتاب و ماه **هفت** طبقه‌اند ۳۱
دنیا **هفت** اقلیم دارد ۳۱
در **هفت** مورد دعا وقت معینی ندارد ۳۱
هفت گروه قرآن نخوانند ۳۱
قرآن بر **هفت** حرف نازل شده ۳۳
خداوند از وقتی که زمین را آفریده در آن **هفت** عالم آفرید ۳۳
چیزی در آسمان‌ها و زمین نباشد مگر با **هفت** چیز ۳۵
چون نجاشی از دنیا رفت، پیامبر (ص) **هفت** بار تکبیر گفت ۳۵
چون خدا بر قومی غضب کند و به آنها عذاب نازل نکند ۳۵
محبت پیامبر و خاندان او در **هفت** جا سود می‌دهد ۳۵
آنچه از طریق اهل سنت نقل شده که زمین به خاطر **هفت** نفر ۳۷
جهنم **هفت** در دارد ۳۷
روز قیامت با **هفت** خصلت مردم بازخواست می‌شوند ۳۹
خواهران بهشتی **هفت** نفرند ۴۱
گناهان کبیره **هفت** تاست ۴۱
امتحان کردن خدا، اوصیاء پیامبران را در حال حیات پیامبران ۴۳
آنچه دربارهٔ روزهای **هفته** و نام‌های آن وارد شده است ۷۵
آنچه دربارهٔ یکشنبه و بعد از آن آمده است ۷۷
آنچه دربارهٔ روز دوشنبه آمده است ۷۹
آنچه دربارهٔ روز سه‌شنبه آمده است ۸۱
آنچه دربارهٔ روز چهارشنبه آمده است ۸۱
آنچه دربارهٔ روز پنجشنبه وارد شده ۸۷
آنچه دربارهٔ جمعه وارد شده ۸۹
آنچه دربارهٔ روز شنبه وارد شده ۹۳
معنای حدیث پیامبر (ص) که فرمود: روزها را دشمن مگیرید ۹۵
توقف آدم و حوّا در بهشت تا وقتی که اخراج شدند **هفت** ساعت بود ۹۹
در شیعه **هفت** خصلت است ۹۹
پیامبر خدا ابوسفیان را در **هفت** مقام لعنت کرد ۹۹
صندوق‌های **هفت**‌گانه در آتشند ۱۰۱
ایّوب بی آنکه گناهی داشته باشد **هفت** سال مبتلا شد ۱۰۳

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

فرشتگان هفت نوعند و حجاب‌ها نیز هفت نوعند ۱۰۵
امیرالمؤمنین (ع) هفت سال پیش از مردم نماز خواند ۱۰۷
جبرئیل از جانب خدا خبر داد که به شیعیان علی(ع) هفت خصلت داده ۱۰۷
کسی که روایت کرده که اهل‌بیت که آیهٔ تطهیر... ۱۰۹
هفت تن نماز خود را شکسته نخوانند ۱۰۹
ذکر، بر هفت عضو تقسیم شده است ۱۰۹
پیامبر خدا (ص) هفت فرزند داشت ۱۱۱

باب خصلت‌های هشتگانه

شایسته است که در مؤمن هشت خصلت باشد ۱۱۳
نماز هشت گروه قبول نمی‌شود ۱۱۳
حاملان عرش هشت تا هستند ۱۱۳
بهشت هشت در دارد ۱۱۵
روا نیست که سقف خانه از هشت ذراع بیشتر باشد ۱۱۵
هشت گروه، از مردم نیستند ۱۱۷
کسی که به مسجد رفت و آمد کند به یکی از هشت خصلت برسد ۱۱۷
هشت نفر اگر مورد اهانت واقع شوند، باید خود را سرزنش کنند ۱۱۷
هشت چیز از مساجد دور باشد ۱۱۹
ایمان در هشت خصلت است ۱۱۹
گناهان کبیره هشت‌تاست ۱۱۹
علی (ع) هشت خصلت داشت ۱۲۱

باب خصلت‌های نهگانه

خداوند به پیامبر خود محمد (ص) نه خصلت داده ۱۲۳
به شیعیان و دوستداران علی (ع) نه خصلت داده شده ۱۲۳
فاطمه(ع) دختر محمد (ص) نزد خداوند نه اسم دارد ۱۲۳
خداوند به امیرالمؤمنین (ع) نه چیز داد که پیش از او... ۱۲۵
به پیامبر (ص) دربارهٔ علی (ع) نه خصلت داده شد ۱۲۵
نه چیز نه آفت دارد ۱۲۷
در خرمای برنی نه خصلت است ۱۲۷
از این امت نه چیز برداشته شده ۱۲۷
نهی از نه چیز ۱۲۹
به گنهکار نه ساعت مهلت داده می‌شود ۱۲۹
امامان از فرزندان حسین (ع) نه نفرند ۱۲۹

پیامبر (ص) از دنیا رفت در حالی که نه همسر داشت ۱۲۹
نه سخنی که امیرالمؤمنین (ع) فرمود ۱۳۱
حدّ بلوغ زن نه سالگی است ۱۳۱
زنی که نه طلاق در عده گرفته هرگز به شوهرش حلال نمی‌شود ۱۳۳
نه چیز زکات دارد ۱۳۳
نماز جمعه از نه گروه ساقط است ۱۳۵
نه چیز فراموشی می‌آورد ۱۳۵
بیان نه نشانه‌ای که خداوند به موسی داد ۱۳۷
کسانی که با قائم آل محمد (ص) می‌آیند، تا عدد کامل شود از نه قبیله‌اند ۱۳۷

باب خصلت‌های دهگانه

پیامبر خدا (ص) ده اسم داشت ۱۳۹
شایسته است که رفت و آمد به در خانه‌ها به ده صورت باشد ۱۴۱
خداوند عقل را با ده چیز تقویت کرد ۱۴۱
ده خصلت از خصلت‌های امام است ۱۴۳
علی (ع) ده خصلت از پیامبر داشت ۱۴۵
مژده به شیعیان و یاران علی (ع) با ده خصلت ۱۴۷
ده خصلت از اخلاق نیکوست ۱۴۹
قیامت برپا نمی‌شود تا ده نشانه پدید آید ۱۴۹
ده خصلت است که خداوند آنها را برای پیامبرش و خاندان او ۱۴۹
ده خصلت است که هر کس خدا را با آنها ملاقات کند ۱۵۱
مؤمن عاقل نمی‌شود مگر اینکه در وی ده خصلت باشد ۱۵۱
ده عضو از گوسفند خورده نشود ۱۵۳
ده چیز از حیوانِ مردار پاک است ۱۵۳
ده گروه در ده خصلت طمع نکنند ۱۵۳
در ده موضع نماز خوانده نشود ۱۵۳
ده گروه وارد بهشت نمی‌شوند ۱۵۵
عافیت ده جزء دارد ۱۵۷
ده گروه، خود و دیگران را رنج می‌دهند ۱۵۷
زهد ده جزء دارد ۱۵۷
ده گروه از کنیزان حرامند ۱۵۹
شهوت ده جزء دارد ۱۵۹
حیا ده جزء دارد ۱۵۹

بستر خواب پسر بچه‌های ده ساله و زنان جدا شود ۱۵۹
زن ده برابر مردان شکیبایی دارد ۱۵۹
ده چیز است که برخی از آنها از برخی دیگر سخت‌تر است ۱۶۱
در خربزه ده خصلت جمع است ۱۶۵
ده چیز نشاط‌آور است ۱۶۷
نماز بر ده وجه است ۱۶۷
در شیعه ده خصلت است ۱۶۹
پیامبر خدا (ص) دربارهٔ مشروب ده نفر را لعنت کرد ۱۶۹
ثواب کسی که ده ماه رمضان را روزه بگیرد ۱۶۹
ثواب کسی که ده بار حجّ کرده باشد ۱۶۹
برکت ده جزء دارد ۱۶۹
پیش از قیامت ده نشانه وجود دارد ۱۷۱
اسلام بر ده بخش بنا شده است ۱۷۱
ایمان ده درجه دارد ۱۷۳
ثواب کسی که ده سال به خاطر خدا اذان گفته باشد ۱۷۳
در مسواک کردن ده خصلت است ۱۷۵
نشانه‌های قیامت ده‌تاست ۱۷۵
پیامبر خدا (ص) شبانه روز، ده بار هفت شوط طواف را به جا می‌آورد ۱۷۵
کسی که در یک روز از ماه رمضان ده بار با زن خود همبستر شود ۱۷۷
ده سخن پندآموز ۱۷۷
ده نفر از این امت به خدای بزرگ کفر ورزیدند ۱۷۷
چوبه‌های قمار که در جاهلیت وجود داشت ده تا بود ۱۷۹
آنچه خدا بر هر مسلمانی فرض کرده که هر روز پیش از طلوع ۱۸۱
پسران عبدالمطلب ده تا بودند به اضافهٔ عباس ۱۸۱

باب خصلت‌های یازدهگانه

نامهای یازده ستاره‌ای که یوسف در خواب دید که آنها ۱۸۳
زمزم یازده نام دارد ۱۸۳

باب خصلت‌های دوازدهگانه

باب یک تا دوازده ۱۸۵
بدترینِ اوّلین و آخرین دوازده نفرند ۱۸۷
شناختن زوال آفتاب در هر ماه از ماههای دوازده گانهٔ رومی ۱۹۳
کسانی که نشستن ابوبکر در مقام خلافت و پیشی گرفتن او ۱۹۳

خداوند از بنی اسرائیل دوازده سبط بیرون آورد و از ۲۰۳
جانشینان و امامان پس از پیامبر(ص) دوازده نفرند ۲۰۵
در مسواک دوازده خصلت است ۲۲۹
حدیث حجاب‌های دوازده‌گانه ۲۲۹
اهل تقوا دوازده علامت دارند ۲۳۳
به دوازده نفر سلام داده نشود ۲۳۵
هنگامی که جعفر بن ابی طالب از حبشه برمی‌گشت، پیامبر خدا(ص) ۲۳۵
در صندوق ته جهنم دوازده نفرند ۲۳۵
در سفرهٔ غذا دوازده خصلت است ۲۳۷
ماه‌ها دوازده ماهند ۲۳۷
ساعتهای شب دوازده و ساعتهای روز نیز دوازده است ۲۴۱
برج‌ها و بیابان‌ها و دریاها و عالم‌ها هر کدام دوازده تا هستند ۲۴۳
جریان دوزاده درهمی که به پیامبر خدا(ص) هدیه کردند ۲۴۵
نقیبان دوازده نفرند ۲۴۹

باب خصلت‌های سیزده‌گانه

مسخ شده‌ها سیزده گروهند ۲۵۱
حد بلوغ پسربچه، سیزده تا چهارده سال است ۲۵۳
سیزده مورد از فضائل امیرالمؤمنین(ع) ۲۵۵

بابهای خصلت‌های چهارده‌گانه

در خضاب کردن چهارده خصلت است ۲۵۷
غسل در چهارده مورد است ۲۵۹
اصحاب عقبه چهارده نفر بودند ۲۵۹

بابهای خصلت‌های پانزده‌گانه

هرگاه مردم پانزده چیز انجام دهند به آنان بلا نازل می‌شود ۲۶۱
کودک میان پانزده سالگی تا شانزده سالگی به روزه گرفتن ادب شود ۲۶۱
در ایام تشریق در منیٰ پس از پانزده نماز تکبیر گفته شود ۲۶۱
ثواب کسی که پانزده روز از ماه رجب را روزه بگیرد ۲۶۳
استحباب نوره کشیدن در هر پانزده روز ۲۶۳

بابهای خصلت‌های شانزده‌گانه

حق عالم شانزده خصلت است ۲۶۵
شانزده خصلت باعث تنگدستی می‌شود و هفده خصلت ۲۶۵
شانزده خصلت از کلمات حکمت آمیز ۲۶۷

شانزده گروه از امّت محمّد(ص) خاندان او را دوست ندارند ۲۶۷
باب خصلت‌های هفده‌گانه
غسل در هفده مورد است..... ۲۷۱
باب خصلت‌های هجده‌گانه
امیرالمؤمنین(ع) هجده منقبت داشت ۲۷۳
هشدار خداوند به هجده ساله‌ها ۲۷۳
بابهای خصلت‌های نوزده‌گانه
نوزده حرف برای خوانندهٔ آن فرجی از آفات است..... ۲۷۵
نوزده چیز از زنان برداشته شده ۲۷۷
نوزده مسئله‌ای که امام صادق(ع) در مجلس منصور... ..... ۲۷۷
بابهای خصلت‌های بیست‌گانه و بالاتر
در دوستی اهل بیت (ع) بیست خصلت است..... ۲۸۳
مؤمن بر عهدهٔ خداوند بیست خصلت دارد..... ۲۸۳
ثواب کسی که بیست بار حجّ به جای آورد..... ۲۸۵
بیست و سه خصلت پسندیده که امام سجّاد(ع) با آنها توصیف شده..... ۲۸۵
آنچه دربارهٔ شب بیست و یکم و شب بیست و سوم ماه رمضان رسیده..... ۲۸۹
نهی از بیست و چهار خصلت..... ۲۹۱
نماز جماعت بیست و پنج درجه از نماز فرادی با فضیلت‌تر است ۲۹۳
نماز بیست و نه خصلت دارد..... ۲۹۳
در علم بیست و نه خصلت وجود دارد ۲۹۵
خصلت‌هایی که ابوذر آنها را از پیامبر خدا(ص) پرسید..... ۲۹۵
بابهای خصلت‌های سی‌گانه و بالاتر
امام سی علامت دارد..... ۳۰۱
ماه رمضان سی روز است و هرگز کم نمی‌شود ۳۰۵
فرجهایی که در کتاب و سنّت حرام شده سی و چهار تا است..... ۳۰۷
خداوند از این جمعه تا آن جمعه سی و پنج نماز واجب کرده است..... ۳۰۹
باب‌های خصلت‌های چهل‌گانه و بیشتر
نماز شرابخوار تا چهل روز مورد پذیرش نیست ۳۱۱
روزه بر چهل وجه است..... ۳۱۱
کسی که پیش از خود به چهل تن ازبرادرانش دعا کند آنگاه... ..... ۳۱۵
کسی که پس از مرگش چهل تن از مؤمنان به خیر و نیکی او گواهی دهند ۳۱۷
نهی از ترک تراشیدن موی زهار پیش از چهل روز..... ۳۱۷

زمین تا **چهل** روز از ادرار کسی که ختنه نشده نجس می‌گردد ۳۱۷
حکم کسی که کنیزی را بگیرد و تا **چهل** روز با او آمیزش نکند ۳۱۷
دیهٔ سگ شکاری **چهل** درهم است ۳۱۹
خداوند میان دو جملهٔ فرعون **چهل** سال مهلت داد ۳۱۹
طلب آمرزشی که **چهل** گناه کبیره با آن آمرزیده می‌شود ۳۱۹
پیوند رحم تا **چهل** نسل به هم می‌رسد ۳۲۱
در زمان حضرت قائم(ع) خداوند نیروی یک مرد شیعی را به اندازهٔ... ..... ۳۲۱
کسی که **چهل** حدیث حفظ کند ۳۲۱
حریم مسجد **چهل** ذراع و همسایگی تا چهل خانه از چهار طرف است ۳۲۷
کسی که **چهل** سال یا بیشتر عمر کند ۳۲۷
پاداش کسی که **چهل** مرتبه حج کند ۳۳۱
استدلال امیرمؤمنان علی(ع) با **چهل** و سه دلیل در برابر ابوبکر ۳۳۱
استدلال علی(ع) با این ویژگی‌ها بر مردم در روز شورا ۳۴۱

باب‌های خصلت‌های پنجاه‌گانه و بیشتر

پنجاه حقی که امام سجّاد(ع) به یکی از یارانش نوشته ۳۶۱
پنجاه ویژگی از ویژگی‌های مؤمن ۳۷۳
پاداش کسی که **پنجاه** مرتبه حجّ انجام دهد ۳۷۳

باب‌های خصلت‌های هفتادگانه و بیشتر

هفتاد منقبتی که امیرمؤمنان علی(ع) آنها را داشت ۳۷۵
پاداش کسی که در نماز وتر **هفتاد** مرتبه از خدا آمرزش بخواهد ۳۹۳
پاداش کسی که پس از نماز صبح **هفتاد** مرتبه از خدا آمرزش بخواهد ۳۹۵
پاداش کسی که در هر روز از ماه شعبان **هفتاد** مرتبه از خدا ۳۹۵
پرچم حمد **هفتاد** بخش است ۳۹۵
ربا **هفتاد** جزء است ۳۹۷
حدیث بنده‌ای که **هفتاد** خریف در آتش بماند ۳۹۹
امّت به **هفتاد** و دو گروه پراکنده خواهند شد ۳۹۹
کسی که روایت کرده که به زودی امّت به **هفتاد** و سه گروه... ..... ۳۹۹
هفتاد و سه ویژگی در آداب زنان و فرق میان احکام آنان و احکام مردان ۴۰۱
خدابه عقل **هفتاد** وپنج لشکر و به نادانی **هفتاد** و پنج لشکر عطافرمود ۴۰۵

باب‌های خصلت‌های هشتادگانه و بیشتر

در مورد امیرمؤمنان علی(ع) **هشتاد** آیه نازل شده که ۴۱۱
پیامبر(ص) به کسی که شرابخواری کرد **هشتاد** تازیانه زد ۴۱۱

تکبیرهای نماز **نود و پنج** تکبیر است ۴۱۱
خداوند دارای **نودو نه** اسم است ۴۱۱
پاداش **صدبار** لااله الا الله گفتن و **صدبار** آمرزش خواستن ۴۱۳

باب یک تا صد

پیامبر(ص) **یکصد و بیست** مرتبه به آسمان عروج کرد ۴۲۵
میوه **یکصدو بیست** نوع است ۴۲۵
بهشتیان **یکصد و بیست** صنفند ۴۲۵
هر کس قرآن را حفظ کند سالیانه **دویست** دینار از بیت المال حقوق دارد ۴۲۵
یک‌سال **سیصد و شصت** روز است ۴۲۷
ویژگی هایی از قوانین دین ۴۲۷
امیر مؤمنان(ع) در یک مجلس به یاران خود **چهارصد** درس ۴۴۱
آنچه **دوهزار**سال پیش از خلقت آسمان‌ها وزمین به‌در بهشت نوشته شده ۴۸۷
نماز **چهار هزار** باب دارد ۴۸۹
آنچه **هفت هزار** سال پیش از آفرینش آدم بر پایهٔ عرش نوشته شده ۴۸۹
کسی که روایت کرده که برای خداوند متعال **دوازده هزار** جهان است ۴۹۱
اصحاب پیامبر خدا(ص) **دوازده هزار** تن بودند ۴۹۱
نوری که پیش از آفرینش آدم، در پیشگاه خداوند بود ۴۹۱
آنچه **بیست و دو هزار** سال پیش از آفرینش آدم در شانه فرشتهٔ ۴۹۱
خداوند متعال **یکصد و بیست و چهار هزار** پیامبر و ۴۹۳
خداوند متعال با **یکصدو بیست و چهار هزار** حکم ۴۹۳
پیامبر خدا(ص) **هزار** باب دانش به علی(ع) آموخت که ازهر بابی ۴۹۵
خداوند متعال **هزار هزار** جهان و **هزار هزار** آدم آفرید ۵۱۱